تاریخ ملل و دول اسلام

نویسنده: کارل بروکلمان
مترجم: هادی جزایری







مجموعهٔ ایران‌شناسی

زیر نظر:

احسان یارشاطر

تاریخ ملل و دول اسلامی

تألیف

کارل بروکلمان

ترجمهٔ

دکتر هادی جزایری

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۱۳۴۶



بفرمان

محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

هیئت مدیره :

مهندس جعفر شریف امامی

محمد سعیدی، محمدحجازی ، ابراهیم خواجه‌نوری ، دکتر احسان یارشاطر

بازرس : ادوارد زوزف

از این کتاب دوهزار نسخه روی کاغذ اعلا
در چاپخانهٔ تابان به طبع رسید .

حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

Copyright 1967

این ترجمه با همکاری آقایان حبیب الله صحیحی ،
هوشنگ میر مطهری و دکتر اسماعیل دولتشاهی
به حصول پیوسته است .

منظور از انتشار مجموعهٔ ایران‌شناسی این است که آثار برگزیده‌ای که به‌زبانی غیراز زبان‌فارسی دربارهٔ ایران‌وایرانیان نوشته شده‌در دسترس فارسی زبانان قرارگیرد.

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان، شامل سفرنامهٔ سیاحانی که اثری سودمند دربارهٔ ایران‌بجاگذاشته‌اندوهمچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای ازاحوال مردم این کشور را باز نموده‌اند، خواهدبود.

امید می‌رود که‌انتشاراینگونه آثار، استفاده از تحقیقات ایران شناسان راآسان‌ترکند وموجب توسعهٔ آشنایی با تاریخ‌و فرهنگ وهنر و ادبیات ایران وسرگذشت بزرگان آن گردد.

ا. ی.

فهرست مندرجات

مقدمه ۱۵

قسمت اول : ظهور اسلام تا پایان خلافت بنی‌امیه

فصل اول عربستان پیش‌از اسلام ۱
وضع طبیعی و جغرافیایی ۱-۳
جامعهٔ عرب ۳-۹
سیاست ۹-۱۲
مذهب ۱۲-۱۷
شعر ۱۷-۱۹

فصل دوم : رسالت محمد رسول‌الله ۲۰
ناراضی از بت‌پرستی ۲۰-۲۳
بانی اسلام ۲۳-۳٤
واضع جهاد ۳٤-۵۰
سالهای آخر زندگانی پیغمبر ۵۰-۵۱

فصل سوم : محمد و تعلیم او ۵۲
قرآن ۵۲-۵۵
اصول دین ۵۵-۵۸
اخلاق مذهبی ۵۸-۶۵

فصل چهارم : خلفای راشدین ۶۶-۷۷
خلافت عمر ۷۷-۹۰
خلافت عثمان ۹۰-۹۵
خلافت علی ۹۵-۱۰۰

فصل پنجم : خلافت بنی‌امیه ۱۰۱

فتوحات معاویه ۱۰۱-۱۰۷
جنگ داخلی ۱۰۷-۱۱۱
خلافت عبدالملك ۱۱۱-۱۱۵
خلافت ولید ۱۱۵-۱۲۱
نهضت خوارج ۱۲۱-۱۲٤
اصلاحات مالی عمر دوم ۱۲٤-۱۲۸
زندگانی دربار در دوران بنی‌امیه ۱۲۸-۱۳۳
خلافت هشام ۱۳۳-۱۳٦
شعر در دورهٔ ولید دوم ۱۳٦-۱۳۸
انقراض بنی‌امیه درشرق ۱۳۸-۱٤٦

قسمت‌دوم: امپراطوری جهانی اسلام و انحطاط آن

فصل‌اول: نخستین خلفای عباسی ۱٤۹
خلافت منصور وبنای بغداد ۱٤۹-۱۵۵
خلافت مهدی و بازرسی‌های مذهبی «انگیزاسیون» ۱۵۵-۱۵۷
خلافت هارون‌الرشید ۱۵۸-۱٦۱
ادبیات در دوران بنی‌عباس ۱٦۱-۱٦۷
پسران‌هارون‌الرشید ۱٦۷-۱۷۲
نهضت علمی در دوران بنی‌عباس ۱۷۲-۱۷٤
الهیات درعهد بنی عباس ۱۷٤-۱۷۷
المعتصم وبنای سامره ۱۷۷-۱۸۰
فصل دوم: انحطاط خلافت وپیدایش سلطنت‌های کوچك ۱۸۱
خلفای بی‌شخصیت وانقلاب غلامان ۱۸۱-۱۸۸
طولونی‌ها درمصر ۱۸۸-۱۹۳
قرامطهٔ عربستان ۱۹۳-۱۹۸
تجمل دربار ونهضت صوفیه ۱۹۸-۲۱۱
آل بویهٔ طبرستان ۲۱۱-۲۱۲
اغلبی‌های افریقا ۲۱۲-۲۱۵
فاطمی‌های‌مصر ۲۱۵-۲۲۳

فصل سوم : ایرانیان وترکان ۲۲٤
اصل ترکان ۲۲٤-۲۲۷
سامانیان ۲۲۷-۲۳۱
ایرانیان غزنوی ۲۳۱-۲۳۵
ترکان سلجوقی ۲۳۵-۲٤٤
حشیشی‌ها ۲٤٤-۲٤۸
فصل چهارم : اسلام دراسپانی وافریقای شمالی ۲٤۹-
امرای اسپانی درقرن نهم ۲٤۹-۲۵۷
خلافت عبدالرحمن سوم ۲۵۷-۲٦۷
سلسلهٔ عامری وانقراض خلافت اندلس ۲٦۷-۲۷۳
تمدن بنی‌امیه دراسپانیا ۲۷۳-۲۸۱
مرابطین درشمال افریقا ۲۸۱-۲۸۸
حکومت موحدین ۲۸۸-۲۹۷
بنی نصر درغرناطه ۲۹۷-۳۰۹
فصل پنجم : خاور نزدیك درزمان صلیبیون وآغازحکومت‌ممالیك درمصر ۳۱۰
سلطنت نورالدین ۳۱۰-۳۱۵
سلطنت صلاح‌الدین ایوبی ۳۱۵-۳۲۵
سلطنت بیبرس ۳۲۵-۳۳۲
سلطنت ممالیك ۳۳۲-۳۳۸
فصل ششم : ترکان ومغولال و پایان خلافت خوارزمشاهیان ۳۳۹-۳٤٤
حملهٔ مغول ۳٤۵-۳٦۱

قسمت سوم : ترکان عثمانی یا جلوداران قشون‌اسلام

فصل‌اول : آغاز امپراطوری‌عثمانی‌وتوسعهٔ‌آن تازمان سلیمان اول ۳٦۵
رقابت میان سلجوق، غازی وعثمانی‌ها ۳٦۵-۳۷٤
نخستین تشکیلات دولت عثمانی ۳۷٤-۳۷۹
پیروزی‌های مراد دربالکان ۳۷۹-۳۸۳
عثمانی‌ها درمقابل تیموریان ۳۸۳-۳۸٦
بازماندگان تیمور ۳۸٦
جنگ‌های برادرکشی ۳۸٦-۳۹۲

محمددوم، فتح‌قسطنطنیه	۳۹۲-۳۹۵
مسجد سلطان محمد	۳۹۵-۳۹۷
سیاست جنگی‌محمد	۳۹۷-۴۰۳
سیاست صلحجویی بایزید	۴۰۳-۴۰۷
سلیم یاوز و تصرف مصر	۴۰۷-۴۱۰
سلیمان واوج ترقی‌امپراطوری عثمانی	۴۱۰-۴۱۶
فصل دوم : تمدن عثمانی دراوج ترقی امپراطوری	۴۱۷
ارتش وقوای‌دریایی	۴۱۷-۴۲۸
سازمان‌های اداری	۴۲۸-۴۳۴
قدرت روحانیون	۴۳۴-۴۳۶
علوم وادبیات عثمانی	۴۳۶-۴۳۷
علم جغرافیا	۴۳۷-۴۳۸
ادبیات وشعروشاعری	۴۳۸-۴۴۰
وضع خارجیان	۴۴۰-۴۴۳
فصل سوم : طلوع امپراتوری جدید ایران و رقیب عثمانی‌ها	۴۴۴
دولت روحانی ایرانی تازمان سلطان اسماعیل	۴۴۴-۴۴۷
رسمی شدن مذهب تشیع در ایران	۴۴۷-۴۴۸
به‌زانو درآوردن اوزبکان درخراسان	۴۴۸-۴۵۲
شاه‌عباس کبیر وجانشینان وی	۴۵۲-۴۵۵
فصل چهارم : انحطاط دولت عثمانی تا اواخر قرن‌هیجدهم	۴۵۶
اولین شکستهای خارجی	۴۵۶-۴۵۹
انقلابات داخلی	۴۵۹-۴۶۳
اصلاحات کوپرولو	۴۶۳-۴۶۶
آخرین جنگهای اروپایی	۴۶۶-۴۷۰
آخرین جنگهای عثمانی در ایران	۴۷۰-۴۷۵
جنگ روس وعثمانی	۴۷۵-۴۷۸

قسمت چهارم : اسلام‌در قرن نوزدهم

فصل اول : امپراطوری عثمانی ومصر درقرن نوزدهم	۴۸۱
عدم پیشرفت اصلاحات به‌سبك فرانسه در عثمانی	۴۸۱-۴۸۵

	تفوق محمدعلی بر سلطان	۴۸۵–۴۸۸
	فتح سوریه به وسیلهٔ ابراهیم	۴۸۸–۴۹۱
	محمدعلی و وهابی‌های عربستان	۴۹۱–۴۹۴
	پیمان سلطان و محمدعلی دایر بر جدال با وهابیها	۴۹۴–۴۹۵
	رهبری وهابی‌ها در عهد سعود	۴۹۵–۴۹۸
	اصلاحات عثمانی بسبك انگلیس و آلمان و عدم پیشرفت آن	۴۹۸–۴۹۹
	شکست ترکان در نصیبین	۴۹۹–۵۰۳
	ممانعت انگلیس از آزادی مصر	۵۰۳–۵۰۶
	تجزیهٔ کشور عثمانی به وسیلهٔ دول اروپایی	۵۰۶–۵۱۴
	اسماعیل خدیو مصر و اطاعت از دو دستگاه	۵۱۴–۵۱۹
	ترکیه دست نشاندهٔ اروپا	۵۱۹–۵۲۶
	مصر و انگلیس	۵۲۶–۵۲۷
	نهضت اتحاد و ترقی در عثمانی	۵۲۷–۵۳۳
	انقراض امپراتوری عثمانی	۵۳۳–۵۳۷
فصل دوم :	زندگانی معنوی در امپراتوری عثمانی و مصر در قرن نوزدهم	۵۳۸
	جنبهٔ ملی ادبیات ترك	۵۳۸–۵۴۱
	کوشش در راه خالص نمودن فرهنگ ترك	۵۴۱–۵۴۳
	جنبهٔ کلاسیك ادبیات مصر	۵۴۳–۵۴۷
فصل سوم :	افریقای شمالی در قرن نوزدهم	۵۴۸
	تصرف الجزایر	۵۴۸–۵۵۶
	تسخیر تونس به وسیلهٔ فرانسویان	۵۵۶–۵۵۷
	شریف‌های مراکش	۵۵۷–۵۶۲
	عبدالکریم قهرمان استقلال مراکش	۵۶۲–۵۶۴
	زندگانی معنوی در افریقای شمالی	۵۶۴
فصل چهارم :	سودان در قرن نوزدهم	۵۶۵–۵۷۰
	جانشینی عبدالله	۵۷۰–۵۷۳
	دسته‌های مذهبی افریقای مرکزی و شرقی	۵۷۳–۵۷۹
فصل پنجم :	ایران و افغانستان در قرن نوزدهم	۵۸۰
	سلسلهٔ قاجار	۵۸۱–۵۸۸
	جنبش مذهبی باب	۵۸۸–۵۹۰
	بهاءالله	۵۹۰–۵۹۱

اختلاف روس وانگلیس درشرق ۵۹۱-۵۹۶
انقلاب ملی واستقلال ایران ۵۹۶-۶۰۳

قسمت پنجم : تجدید سازمان کشورهای اسلامی بعد ازجنگ ۱۹۱۴ــ۱۹۱۸

فصل اول : ترك بعد ازجنگ ۶۰۷
رفتن از استانبول ۶۰۷-۶۱۰
جمهوری آناطولی ۶۱۰-۶۱۴
آزادی مذهب ۶۱۴-۶۱۸
روی آوردن به‌تمدن اروپا ۶۱۸-۶۲۲
سیاست داخلی ۶۲۲-۶۲۴
سیاست خارجی ۶۲۴-۶۲۶
فصل دوم : مصر بعد از جنگ جهانی‌اول ۶۲۷
سلطهٔ انگلیس ۶۲۷-۶۳۰
کوششهای اولیه برای حصول آزادی ۶۳۰-۶۳۶
زغلول پاشاو حزب وفد ۶۳۶-۶۴۱
سلطنت فؤاد ۶۴۱-۶۴۷
استقلال مصر ۶۴۷-۶۵۰
فصل سوم : عربستان بعد ازجنگ جهانی اول ۶۵۱
امراوسلاطین‌عربستان ۶۵۱-۶۵۳
شریف حسین مکه ۶۵۳-۶۵۹
عربستان سعودی ۶۵۹-۶۶۲
فصل چهارم : سوریه، فلسطین، اردن‌وعراق ۶۶۳
احساسات ملی‌سوریه ۶۶۳-۶۶۷
قیمومت فرانسه درسوریه ۶۶۸-۶۷۲
مشکل فلسطین ۶۷۲-۶۷۶
مسئلهٔ اردن ۶۷۶-۶۷۸

عراق تحت‌الحمایهٔ انگلیس ۶۷۹–۶۹۰
فصل پنجم : ایران وافغانستان ۶۹۱
سقوط سلسلهٔ قاجاریه ۶۹۱–۶۹۶
رضاشاه پهلوی پادشاه جدید ایران ۶۹۶–۶۹۹
افغانستان ۶۹۹–۷۰۱

حوادثی که از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸ صورت گرفت به قلم پرلمان

ترکیه ۷۰۵–۷۰۸
اتحاد عرب ۷۰۸–۷۱۱
مصر ۷۱۱–۷۱۴
عربستان ۷۱۴
عراق ۷۱۴–۷۱۶
سوریه ولبنان ۶۱۶–۶۱۸
فلسطین ۷۱۸–۷۲۴
ایران ۷۲۴–۷۲۷
یمن ۷۲۷

فهرستها ۷۲۹–۸۰۲

مقدمه

در این کتاب که اثر گرانقدر بروکلمن خاور شناس ومحقق آلمانی‌است تاریخ همهٔ کشورها و دولتهای‌اسلامی از ظهور اسلام تا سال ۱۹۳۹ م. (آغاز جنگ جهانگیر دوم) مورد بحث قرار گرفته، و اگر تکملهٔ «پرلمان» را که حوادث بین سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸ م. را به قلم آورده درنظر گیریم تاریخ حاضر وقایع جهان اسلامی را تا سال ۱۹۴۸ یعنی بیست سال قبل، در بر می گیرد.

بروکلمن با دقت نظر واحاطهٔ خاصی‌که‌دارد، بامطالعهٔ منابع‌متعددتوانسته است علاوه بر بیان سرگذشت ملل اسلامی از آغاز تا کنون، تاریخ اجتماعی، سنن و آداب و رسوم، نهضت‌های مذهبی و سیاسی، اوضاع ادبی وعلمی و صنعتی آنان را درگذشته و حال بیان کند و اثری جامع که نظیرش را دربین کتابهای مشابه نتوان یافت در دسترس طالبان بگذارد.

مؤلف، کتاب را در پنج بخش ترتیب داده است: قسمت اول را به شرح ظهور اسلام و رسالت حضرت محمد (ص) و شرح خلفای راشدین و بنی‌امیه اختصاص داده است.

در قسمت دوم به شرح امپراطوری جهانی اسلام و انحطاط آن پرداخته و از خلفای عباسی آغاز کرده و وضع سلسله‌های مذهبی از قبیل‌قرامطه‌وفاطمیان و نیز دورهٔ سامانیان وغزنویان وسلجوقیان و نیزوضع اسلام دراسپانیاوسرانجام حکومت مغولان و پایان خلافت خوارزمشاهیان را مورد بحث قرار داده‌است.

قسمت سوم کتاب در شرح امپراطوری عثمانی است که منتهی به ظهور صفویه، رقیب سرسخت عثمانیان، می‌شود.

در قسمت چهارم وضع کشورهای اسلامی در قرن نوزدهم و امپراطوری عثمانی و مصر و تسلط دول غربی براین کشورها و نیز تاریخ کشورهای‌الجزایر و مراکش و سودان وجز آن توضیح داده شده است.

در قسمت پنجم تجدید سازمان ملل اسلامی پس از جنگ جهانگیر اول مورد بحث قرارگرفته و از سیاست داخلی و خارجی ونفوذ تمدن اروپا و سلطهٔ خارجیان در این‌کشورها سخن رفته است.

درخاتمه شرحی دربارهٔ افغانستان و ایران ونیز سلسلهٔ قاجاریه و خاندان پهلوی آورده است و آن‌گاه با شرح حوادث بین سالهای ۱۹۳۹ ـ ۱۹۴۸ بـه‌قلم پرلمان که در آن از کشورهای ترکیه،مصر، عربستان، عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، ایران ویمن گفتگو شده است، کتاب پایان پذیرفته است.

چنانکه اشاره کردیم این‌کتاب صرفاً شرح وقایع سیاسی نیست، بلکه نویسنده با موشکافی و تحلیل مسائل گوناگون، در واقع کتابی ساخته است کـه علاوه برجنبهٔ تاریخی، که درآن به شرح علل وقایع پرداخته از تاریخ ادبی، اجتماعی، ملل ونحل یکایك کشورها سخن‌گفته است.

اصل این‌کتاب به زبان آلمانی است که م. تازروت M. Tazrout آن را به‌زبان فرانسوی برگردانیده وکتاب حاضر ترجمه از همین متن فرانسوی است. مزیت این چاپ بدان است‌که مؤلف خود مطالبی افزوده، ونیز جدولی از وقایع سال ۱۹۴۸ م. درآن به دست داده شده‌است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب

مقدمهٔ مؤلف

نگارش و تدوین تاریخ ملل و دول اسلامی از آغاز تا امروز کاری بس دشوار است، زیرا در این باره نمی‌توان به همهٔ منابع لازم دسترسی پیدا کـرد، و از این رو تلخیص و تلفیق آنها برای کاری انتقادی نیز امری مشکل و از قدرت یك تن بیرون است. امـا از سوی دیگر امروزه مردمی که به مسائل سیاسی جهان علاقه دارند، خواستار آنند که اطلاعاتی کلی دربارهٔ حکومتهای اسلامی کـه در عصر حاضر بیش از هرزمان دیگر در تحول جهانی نقش مهمی دارند داشته باشند، و البته این اطلاعات را جز به‌صورت پراکنده در دایرةالمعارفها و تواریخ عمومی نمی‌توان یافت.

در این کتاب علاوه بر نگارش تاریخ سیاسی درمورد فرهنگ و امور معنوی ملتهای اسلامی تا آنجا که صفحات محدود کتاب اجازه می‌داد بحث شده است.

هنوز برای ممالك اسلامی اطلس تاریخی تهیه نشده است و این یکی از نقایص کار ماست، اما چند نقشهٔ معدود هم که در این کتاب دیده می‌شود نمی‌تواند اطلس محسوب شود و تنها نشان می‌دهد که وقایع تاریخی در چه سرزمین هایی روی داده است.

س. بروکلمن

قسمت اول

ظهور اسلام تا پایان خلافت بنی امیه

عربستان پیش از اسلام

وضع طبیعی و جغرافیائی

عربستان که ساکنانش آنرا جزیرةالعرب مینامند قطعهٔ متشکلی است از بقایای نخستین دوران زمین‌شناسی در جنوب غربی آسیا که مساحت آن قریب سه میلیون کیلومترمربع است. ازعهد ژوراسیك یادوران دوم زمین‌شناسی این قطعه‌زمین بوسیلهٔ اقیانوس‌عمیق‌هندوخلیج‌فارس ازطرف مشرق ازخاك‌ایران و هند جدا بوده وهنوزقسمت ساحلی عمان ترتیب کوهستانی خودرا حفظ کرده است. درعهد سوم زمین‌شناسی شکافی که باعث تشکیل دریای احمرشد عربستان را ازافریقا نیزمجزی نمود و بالنتیجه درقسمت باختری این کشور کوههای «سراة»[1] ایجاد گردید که رشتهٔ‌جنوبی آن درمغرب شهرصنعاء پایتخت یمن‌قرار دارد وقلهٔ آن به‌جبل«نبی‌شعیب»معروف‌است وسه‌هزاروهفتصد وشصت مترارتفاع دارد. اراضی ساحلی که مقابل این رشته کوهها قرار گرفته وپهنای آنها گاه به پنجاه کیلومتر میرسد «تهامه» نامیده‌میشوند ومجموعاً قسمتی که‌درشمال‌واقع است باشهرهای کوهستانی آن به‌حجازمعروف میباشد. کوههای ساحلی دارای آتشفشانهائی‌میباشند که اکنون‌خاموشند وسعیری که قطعهٔ «حرة»[2] را پوشانده

۱- Sarat ۲- Herrah

ازآنها خارج شده‌است. ازمغرب این کوه دورشته کوه دیگرجداشده وبشمال مدینه‌میروند وبمنزلهٔدوحصاروسدمحکم‌میباشند ونام آنها«اجا»[۱] و«سلمی»[۲] است ولی کوه اخیرامروزه‌بیشتربه‌جبل «شمّر» شهرت دارد. کویرسوریه که ازطرف مشرق تااراضی رسوبی دجله وفرات وازطرف مغرب تا زمینهای گچی «فلسطین وسوریه» و ازجانب جنوب در امتداد النفود کشیده شده بدین ترتیب از فلات مرکزی نجد جدا میگردد. این‌قسمت منطقهٔ وسیع وبی‌آب وعلفی است ازنوع صخره‌های عهد اول که سطح آنرا یك طبقه شن وسنگ پوشانده، هرقدربخلیج فارس نزدیکترمیشود ازارتفاع وضخامت آن کاسته میگردد. این ناحیه ازطرف جنوب شرقی و کوههای ساحلی‌عمان بوسیله کویروشنزار بزرگی که آنرا ربع الخالی میگویند جدا میشود. «برت رام توماس»[۴] اولین دفعه درسال ۱۹۳۱ و بعد ازوی «ه. فیلبی»[۵] درمارس وژانویه ۱۹۳۲ ازربع‌الخالی عبور کرده‌اند. در سراسراین منطقه فقط چند وادی وآبگیر که مهمترین آنها وادی سرحان و وادی الرّمه ووادی‌الدواسر درقسمت جنوبی میباشد وجود دارد که درفصل باران آب درآنها جمع شده وگاه سیل مهیبی ایجاد مینمایند ولی بیشتراوقات جریان ضعیفی دارند که اندکی باعث سرسبزی وحاصلخیزی نواحی‌مجاورخود می گردند. دربعضی نواحی که معروفترین آنها تیماءِ وخیبرواقع درشمال‌غربی است رگه‌های آب بهم متصل شده درچاههای عمیق جمع میشوند وبمصرف آبیاری نخلستانها میرسند.

«فیلبی» در وادی‌الافلاج دریاچه‌ای دیده که طول آن هشت‌هزار وعرضش چهارصد متر بوده است. این آبگیرها ممکن است اسباب خطرشوند چنانکه ناحیه یمامه درجنوب نجد که حتی دردوران پیغمبر دارای کشت وزرع مفصل

۱- Aja ۲- Salma ۳- Chammar ۴- Bertram Thomas ۵- H. Philby

بوده باحتمال قوی در نتیجهٔ طغیان آب همین آبگیرها از بین رفته است .

فقط در قسمت جنوبی که بارانهای موسمی دامنه کوهها را آبیاری میکنند اگر در طرز مصرف این آبها دقت و توجه شود می توان گل کاری و کشاورزی سودمندی نمود وحال آنکه در بیابانهای شمالی باستثناء چندواحهٔ معدود سبزه و نباتات بسیار کم و ناچیزی از فصل باران باقی میماند که گله داران بیابان گرد برای تغذیه دام واحشام خود از آن استفاده مینمایند . باتوجه بآنچه گفته شد سرزمین عربستان در ازمنهٔ قدیم دارای آب وهوای خوب ومساعدی بوده است واینکه جمعی احتمال میدهند آیا بتدریج خشکتر خواهدشد ؟ جواب این سؤال ازعهدهٔ ماخارج است .

جامعهٔ عرب

اهالی شبه جزیره عربستان نمونه و نمایندگان اصلی نژادی هستند که «فیشر»[1] آنهارا نژاد شرقی مینامد وخصوصیات نژادی آنهاعبارت ازسری کشیده وصورتی باریك وبینی که انتهای آن برگشته است وقسمت عقب سر آنها به نسبت گردنشان برآمدگی زیادی دارد وقامتشان متوسط موزون ورعناست . این نژاد شعبه‌ای است ازنژاد مدیترانه که اکثریت مردم آفریقای شمالی را تشکیل میدهد . عربها درشمال بانژاد دیگری که درسواحل شرقی مدیترانه سکونت داشت ومردم آسیای صغیر واهالی قسمت غربی فلات ایران اغلب از آنها بودند ونمونهٔ کامل آنها ارمنی‌ها میباشند که ازبینی بزرگ وپشت سرصافشان شناخته میشوند اختلاط حاصل کردند وچنین تصورمیرود که مردم مزبور بیشتر درنواحی جنوب سکونت داشته‌اند چه مشخصات نژادی آنها اغلب دراعراب یمن مشاهده میشود .

۱- Eugen Fischer

درابتدای قرن‌سوم قبل‌ازمیلاد دسته‌هائی‌ازمردم شبه‌جزیرهٔ عربستان‌در نتیجهٔ خشك‌سالیهای‌شدید بطرف‌شمال‌مهاجرت کرده وبعنوان بابلیها دربین‌النهرین تمدن‌سومری‌راپذیرفته‌درشام‌وفلسطین‌وفنیقیه بعناوین‌واسامی‌مختلف ازقبیل کنعانی‌وعبری و آرامی‌تمدن وفرهنگ اهالی‌ساحل شرقی مدیترانه‌را اقتباس کردندودارای‌قسمتی‌ازمشخصات‌جسمی‌وظاهری‌این‌مردم‌شدند ولی‌اصل‌و اساس زبانشان که مابواسطهٔ آن ایشان را سامی‌می‌نامیم وازشعب نزدیك زبان عربی‌است باوجود پاره‌ای تغییرات محفوظ مانده است .

درعربستان جنوبی که‌آب وهوا باشرایط اقتصادی مساعد بود ازدوهزار سال‌قبل‌ازمیلاد تمدنی‌عالی براساس بازرگانی و کشاورزی بوجودآمد ورونقی بسزا یافت، بقایاوآثارسدهائی که بر رودخانه‌ها بـرای تنظیم‌آب بسته شده و شهرها ومستحکمات وقصور ومعابدی که تأسیس‌یافته وبنا شده‌انـد گواه حس همکاری ونوع پرستی ودین‌داری بانیان ومؤسسین خود میباشد وتاآنجا که ما اطلاع‌داریم گویا زندگی وحیات عقلی وروحانی این‌مردم دریك سازمان‌قضائی که حدود وشرایط مالکیت‌را بادقتی تعیین می‌نمود مقید گردیده بـوده است .

یکی‌ازقبایل عربستان‌جنوبی که به«معینیون»[1] معروف بوده‌اند از دوهزارسال قبل ازمیلاد حدود بازرگانی خودرا بطرف شمال توسعه دادنـد وبعداز ایشان صابئین ازجمع خانواده‌های اشراف ومتنفذین خود دولتی بوجودآوردند ولی دارای قدرت مرکزی قابل‌توجهی نشدند. جانشینان اینها یعنی‌حمیری‌ها در دوران تسلط یونان ورم بواسطهٔ آنکه حمل ونقل متعدد کالاهای هند ازطریق دیگر یعنی ازراه مصرصورت گرفت یکی‌ازمنابع مهم عایدات خودرا ازدست دادند. درسال۲٤ قبل‌ازمیلاد «الیوس گالوس»[2] امپراطور رم میخواست تاایشان

۱- Mineens ۲- Aelius Gallus

را به‌ربقه اطاعت خویش درآورد ولی شکست خورد واین‌جمع ازسلطهٔ سیاسی رم مصون گردیدند. مدت زمانی‌قدرت مذهب‌یهود دراین مملکت بحدی شدید بود که عده‌ای ازسلاطین باین دین گرویدند وبعضی ازآنها مانند ذی‌نواس (متوفی درسال ۵۲۵م.) عیسویها را شکنجه وآزارمیکردند معذلك این مذهب توانست وسایل وموجبات توسعه وتقویت خودرا تااوایل اسلام مخصوصاً در نجران فراهم سازد. انحطاط حمیریها درحبشه که سابقاً بوسیلهٔ اجدادشان مسخرومطیع شده‌بود آغاز گردید. ازقرن چهارم دین‌مسیح دراین کشور تسلط وتوسعه یافت وابرهه سلطان این‌اقلیم به‌تقلید فرمانروایان روم شرقی که سعی میکردندجلوی‌دشمنان خود یعنی ایرانیان‌را بگیرندبه‌تسخیرعربستان جنوبی اقدام نمود وحتی درسال ۵۳۰ درصدد تعرض به‌نواحی شمالی‌ایران برآمد ولی نتوانست ازمکه جلوتر برود تاچهل‌سال بعد که پسروجانشین وی ضمن‌جنگ بایکی ازسرداران خسرواول انوشیروان پادشاه ساسانی‌مملکت خودرا ازدست داد وعربستان جنوبی ازآن‌پس تاحملهٔ اسلام یکی ازاستانهای ایران محسوب میگردید.

عربستان شمالی که کویر میباشد وقسمت عمدهٔ کشوررا فراگرفته است دروضع زندگی ساکنین ومردم‌آن تأثیری بسزا دارد. اعراب این‌منطقه بعلت کمی سبزه وچراگاه غیراز رمه‌های کوچك وشتر که حیوان بسیار قانعی است نمیتوانند دام واحشام دیگری‌داشته باشند. آنها خوراك وپوشاك خودرا ازاین حیوان تهیه میکنند وچون این نوع گله‌داری فقط از طریق بیابان گردی و مهاجرت درنواحی وسیع امکان‌پذیراست ایجاد دستگاه وسازمان سیاسی ثابت واسکان این‌مردم بدوی مقدورنشده است، بهمین‌علت طوایف وقبایل مزبورطرز زندگی خودرابراساس خویشاوندی وقومیت قرارداده‌اند بطوریکه ازاجتماع

خانواده چادر وازاجتماع چادرها قبیله بوجود آوردند وحتی تشکیل اتحادیه‌های بزرگ قبایل مانند یهودیها مبتنی برهمین اساس ودعوی هم‌خونی و شجرهٔ واحد بوده است . معذلك افراد این گروه واجتماع نسبت بمردم وملت خویش علاقه واحساسات اجتماعی نداشتند واینگونه عواطف ازحدود خانواده و قبیله که اعضاء آن با یکدیگر نسبت نزدیك داشتند تجاوز نمی‌نمود. این عده چادرهای خودرا طوری نزدیك هم میزدند که ازجمع آنها قبیله‌های چندهزار نفری ایجادمیشد وآنگاه دسته‌جمعی وباتفاق دنبال احشام ودامهای خویش مهاجرت مینمودند وهرگاه کسی جرأت نموده قدم درقلمروقبیله دیگرمیگذاشت جان ومالش درمعرض دستبرد این بیگانگان قرار میگرفت زیرا غربت وبیگانگی غیرازدشمنی وعداوت مفهومی نداشت واین خطرهنگامی مرتفع میشد که مرد غریب داخل چادر یکی‌ازافراد قبیله شده دست بدپرده چادر یا دامان وی زند این‌نوع حمایت اغلب شامل مسافرین نیزمیشد وهریك ازاعضاء قبیله حق داشت یکنفر بیگانه‌را همیشه نزد خود درقلمروقبیله نگاه دارد وقبیله نیزمیتوانست طوایف وعشایردیگررا ضمیمهٔ خود کند . طوائفی که ضمیمه شده‌بودند تاچندی ازحقوق ومزایای همسایگی برخوردارمیشدند وپس‌ازچند نسل دارای حقوق خویشاوندی و هم‌خونی میگردیدند . احساسات وعلاقهٔ یك عرب بدوی نخست متوجه خود وحفظ منافع خویش‌است چنان که خواندن این دعا بین ایشان مرسوم است: «اللهم ارحمنی ومحمداً ولاترحم معنا احداً» ولی کلیهٔ افراد قبیله دارای‌حقوق‌ووظائف‌مساوی که ناشی‌ازبستگی وهم‌خونی‌است میباشند وهرکس موظف است باافراد قبیله خود مانند برادر وبدون توجه باینکه حق بااوست یانه کمك کند . این وظیفه یعنی‌این کمك‌ابتدا ازطرف افراد نسبت به‌نزدیکان واعضاء خانواده وعشیره اجرا میشود وچنانچه موفقیت حاصل‌نشد وخطردفع

نگردید بقیهٔ طایفه وقبیله بکمك می‌آیند .

باآنکه اصل واساس این اجتماع آزادی ومساوات است تحت فرمان و اختیاربعضی افراد قوی ومافوق نیزقرار میگیرد بدین معنی که درهرطایفه و قبیله افراد باعزم واراده که ازلحاظ مالی واخلاقی برسایرین برتری دارند و مورد توجه افکار عامه میباشند به پیشوائی آن طایفه و قبیله انتخاب میشوند گرچه‌این‌عنوان‌وسمت اغلب‌موروثی است‌معهذا کسی که میخواهد باین مقام برسد باید لیاقت وشخصیت خاصی ابرازنماید . این رؤسا که‌آنهارا «سید» میگویند باآنکه دراجتماعات وشوراهای عمومی رأی وعقیده ایشان‌را بیشتر وزودتر ازدیگران شنیده ومتابعت میکنند حقوق ومزیت مخصوصی ندارند .

فقط وظائف وتکالیف آنهاازسایرین بیشتروسنگینتراست. ازایشان توقع وانتظاردارند هنگام جنگ برای دفاع‌ونجات قبیله جان خودرابخطراندا‌خته ودردوران صلح ازبذل مساعی ومال دریغ نکنند ولی وظیفه اصلی ایشان حفظ وحدت وتمامیت قبیله‌است خاصه هنگامی که اغراض وهوا وهوس خودخواهان این اتحادرا درمعرض تهدید قراردهد .

اختلافات مالی‌اعضای‌قبیله درجرگه ومجامع عمومی که‌همه‌روزه تشکیل میگردید تصفیه‌میشد ورفع‌اختلاف بین‌بیگانگان ومردم قبیله بامداخلهٔ عقلای قوم که گاهی ازمردان وگاهی اززنانی که به‌حسن تدبیرمعروف بودند صورت میگرفت واغلب اینگونه امور به یکی ازروحانیون یاغیب گویان مراجعه میشد. اجرای رائی که‌آنها میدادند منوط بمیل طرفین یاافزونی زوروقدرت یکی بردیگری‌بود وچون رؤسای‌قبیله نیزدارای سازمان وقوه اجرائی‌نبودند عدالت جزائی وجنائی وجود نداشت وهرکس مجبور بود دزد اموال یا قاتل اقوام خویش‌را خود مجازات کند. اگرنعش مقتولی درقلمروقبیله یافت میشد

وقاتل کشف نمیگردید ویکی ازافراد قبیله مظنون قرارمی گرفت تمام افراد قبیله خونی محسوب شده ومسئول بودند وباید همگی سوگند برائت وبی گناهی میخوردند واگرطائفهٔ مقتول متقابلا سوگند اتهام یاد میکردند سوگند اول باطل میشد.

خونخواهی وظیفه نزدیکترین اقوام مقتول بود وچون معمولا طائفهٔ قاتل بحمایت وی برمیخاستند خونخواهی وانتقام به جنگهای خونینی منتهی میشد که گاه چندین نسل ادامه داشت وبسیارخونهای دیگرریخته میشد. گاهی با دادن چند شتر بعنوان خونبها دیه خون ادا میگردید. درهرطایفه بزرگان قوم بایستی برای اینگونه امور وقضایا راه حلی پیدا کنند. این راه حلها پیشنهاد میشد ولی تحمیل نمیگردید واغلب این قبایل موقعی تن به قبول این پیشنهادها میدادند که ازجنگ‌های طولانی خسته وفرسوده شده بودند. اگر طایفه قاتل مقصررا برای قصاص بطایفه مقتول میداد جنگ ونزاعی واقع نمیشد ولی این تسلیم را چندان شرافتمندانه نمیدانستند لذا ترجیح میدادند خود مقصررا مجازات کنند. درنظرصحرانشینان اصل وخلاصه اخلاق حفظ آبرو و حیثیت بود ودرتمام اعمال خود این اصل‌را منظورنظرقرارمیدادند.

این مقررات وقوانین بیابان کم وبیش درشهرهای حجاز یعنی طائف و مکه ومدینه اجرا میشد زیرا ساکنین این شهرها نیزدراجتماع خویش و مساکن ومحلات خود وضع صحرانشینان‌را درخیمه وچادرداشتند یعنی مستقل وآزادبودند وبفرمان کسی اطاعت نمیکردند. تعصب وآبروپرستی که دربیابان وبادیه وضعی افراطی و مبالغه‌آمیز داشت درمکه[1] بواسطهٔ احترامی که همه برای کعبه داشتند وتجارتی که درپرتو آن صورت میگرفت نسبتاً تعدیل میشد

۱ـ مراجعه شود به Lammens ـ کتاب جمهوری تجاری مکه در حدود سنه ۶۰۰ مسیحی و مکه پیش‌از هجرت وشهر عربی طائف قبل ازهجرت (۱۹۲۲ م.).

و چون عموماً دراین تجارت شرکت میکردند روابط اقتصادی توسعه واهمیت بیشتری حاصل مینمود وبرتری طوائف توانگروثروتمندرا برطوائف مستمند بیش‌ازبیابان وصحرا محسوس ومعلوم میساخت. اهالی مدینه چون اغلب از کشت غلات وخرما گذران میکردند شرائط زندگیشان بدوی وساده‌تر بود. درهمین اوقات ومقارن همین‌احوال جنگهائی که اساس‌آن قصاص وخونخواهی بود چنان درمدینه شدت وتوسعه یافت که کسی جرأت نداشت ازحوالی حصار قلعه یاحدود مستحکمات خویش قدم فراتر گذارد[۱].

سیاست

اعراب‌شمال یعنی‌ساکنین کویرسوریه‌خیلی‌زودترازدیگران‌واردسیاست دنیائی‌شدند[۲] چنانکه دردوران سلطنت«تیگلات پیلسر»[۳] سوم (۷۴۵–۷۲۸ق.م.) پادشاه‌آشور مملکت عظیمی بنام«عاری‌بی» می‌یابیم که‌پایتخت‌آن «جوف»[۴] نام داشت وزنها درآن سلطنت میکردند و تادوران «اسرحدون»[۵] (۶۶۹–۶۸۱ق.م) دوام داشت و یکی از ممالك تابع کشور آشور محسوب میشد و « نابوند »[۶] (۵۵۶–۵۳۹ ق. م.) پادشاه بابل مدتی در واحهٔ «تیماء»[۷] اقامت نمود و از آنجا لشکرکشی‌های‌خودرابطرف‌غرب‌اداره ومراقبت‌مینمود. بنابر کتیبهٔ آرامی که دراین‌ناحیه بدست‌آمده مردم این‌سرزمین معابد پرستش خدایان داشته‌اند. دولت «نبطی»[۸] که دردوران قدرت یونانیها برکاروانهای تجارتی که بمدینه و عربستان جنوبی میرفتند حکمروائی داشت در عهد آخرین پادشاه هخامنشی هنوزدارای رونق‌وجلال‌بودوچون‌نقشهٔ اسکندر کبیر راجع به‌تسخیرعربستان‌و

۱– مراجعه شود به‌کتاب Wellhausen Medina' Vor dem Islam Skissen und Vorarbeiten Heft,I,Berlin,1889

۲– اعراب درسوریه پیش‌از اسلام Dussaud' Les arabes en Syrie avant l'Islam

۳– Tiglatpileser ۴– Jouf ۵– Assarhaddon ۶– Nabouned

۷– Tayma ۸– Nabatéen

حملهٔ بآن ازطرف مغرب ومشرق ودریا درزمان جانشینان وی عملی نشد دولت «نبطی» استقلال خودرا حفظ کرد. پایتخت ایندولت شهر «پترا»[۱] بود که مانند کاخی از سنگ تقریباً وسط راه بحرالمیت وخلیج عربی بناشده بود و تمدن وسیع آنرا اکنون نیز ازخرابه‌ها ونقوش مقابر که دردل سنگهای کوه برجای مانده میتوان دریافت. در کتیبه‌های مزبور نبطی‌ها زبان آرامی را که دراین دوره ازسلطنت هخامنشی‌ها مقام زبانهای رسمی امپراطوری را یافته بود بکاربرده‌اند ولی عناوین سلاطین و مأمورین خودرا ازعناوین والقاب یونانی اقتباس کرده‌اند. رومی‌ها استقلال این دولت را تادوره «تراژان»[۲] محفوظ داشتند ولی درانقلاب یهود که درعهد «طیطوس»[۳] اتفاق افتاد چون ایندولت رویه روشنی نشان نداد درسال ۱۰۶ میلادی بنام استان عربی ضمیمهٔ امپراتوری رم شد. این کشور متمدن بافرهنگ را یك سلسله استحکامات از کویر جدا میساخت امااین استحکامات باهمیت استحکامات ساحل «رن»[۴] ومرز دانوب نبودند. یك شانزدهم امتعه ومحصولات پترا ابتدابه «بصری»[۵] ارسال میگردید وازآنجا بوسیلهٔ کاروان بطرف «قنسرین»[۶] واقع دردامنهٔ لبنان وسپس «حمص»[۷] و «رهاء»[۸] و «الحضر»[۹] که در شمال وشرق قرار دارند فرستاده میشد.

نبطی‌ها در «پالمیر»[۱۰] (تدمر) که تحت فرمانروائی امرای عرب بود وضع بهتری حاصل کردند وباآنکه اکثریت مردم این شهر آرامی بودند کاملا تحت تأثیر تمدن وآداب یونان قرار گرفته بودند، هنگامی که بین رم واشکانیان جنگ شد بیطرفی اختیار کردند وبدین وسیله وضع خودرا استحکام بخشیدند بطوریکه درعهد اگوست توانستند روابط تجارتی خودرا تارم و «داسی»[۱۱] وگل واسپانی توسعه دهند وسپس مورد توجه ومحبت خاندان «سور»[۱۲] که یك طرفشان شامی بود قرار گرفتند (مؤسس

۱- Petra ۲- Trajan ۳- Titus ۴- Rhin ۵- Bostra
۶- Chalkis ۷- Emesa ۸- Edesse ۹- Hatra ۱۰- Palmyre
۱۱- Dacie ۱۲- Sever

این خاندان خود از اهالی افریقا بود و وزنش از اهالی سوریه) و خانوادهٔ «ژولیوس اورـ یلیانوس سپتیموس»[۱] که سلاطین این ناحیه بودند در عهد امپراطوری الکساندر سور بقدرت و جلال زیاد رسیدند و «اذینه»[۲] که یکی از شاهان این خطه بود از سال ۲۶۰م. در اثر پیروزیهائی که علیه ایران حاصل نمود قلمرو خود را بتمام سوریه توسعه داد بطوری که «گالین»[۳] امپراطور ضعیف النفس رم وی را در شرق هم مقام خود شناخت. زن وی زنوبیا در ۲۶۸ م. پس از مرگ شوهر مدتی زمامدار بود تا آنکه در ۲۷۳م. «اورلین‌ها»[۴] کشور تدمر را مضمحل ساختند. حتی در صدر اسلام نیز راجع به زینب «زنوبیا» افسانه‌هائی شیوع داشت که باحقایق تاریخی چندان وفق نداشت.

از آن تاریخ ببعد دیگر مملکت مستقل عربی در شمال وجود نداشت و امپراطوران رم و جانشینان ایشان یعنی سلاطین بیزانس یاروم شرقی همواره موفق شدند فرمانروایان عرب را باطاعت خویش درآورند و بوسیلهٔ آنها از حمله و تجاوز طوائف بیابانگرد بطرف دنیای متمدن درمرکز کویر جلوگیری نمایند. در قرن ششم باخاندان «غساسنه»[۵] دمشق که برارد ن شرقی حکومت میکردند مواجه میشویم والحارث پنجم که از بزرگترین امرای این خاندان بود در سال ۶۲۵ از طرف ژوستی نین امپراطور رم لقب بطریق یا «پاتریك»[۶] و «فیلارك»[۷] گرفت و فرماندهٔ کلیهٔ اعراب سوریه شمالی شد و بعد از مرگ وی کشورش بامیرنشینهای کوچك تجزیه گردید و امپراطوران روم شرقی اداره امور این نواحی را بمأموران خود سپردند و فقط هنگامی که مسلمانها باین حوالی می‌رسند می‌بینیم که فرماندهی عالی اعراب سوریه با یکی از غساسنه است.

ایرانی‌ها که دشمن دیرین رومی‌ها بودند نیز همین سیاست را دربارهٔ اعراب پیش گرفتند چنانکه شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱م.) گویا عمرو بن عدی

۱- Julii Aurelii Septimi ۲- Oudinat ۳- Galien ۴- Aureliens
۵- Chasanides ۶- Patrique ۷- Phylarque

را که ازخاندان لخمی بود بفرماندهی اعراب عراق تعیین کرد ولی درسنگ قبری که در « النماره »[۱] واقع در جنوب شرقی دمشق یافت شده است امرءالقیس پسرعمرودرسال۳۲۸ م. خودرا فرمانبردار روممعرفی‌میکند لیکن فرزندان واعقاب وی بعنوان حکام وعمال ایرانی درحیره که تقریباً در ده فرسنگی خرابه‌های بابل است اقامت نموده وزندگی میکردند وبیشترآنهادر زدوخورد باساسانیان کشته شدند ولی یکی ازایشان بنام ملك «منذر»[۲] در ۵۷۵ م. پایتخت سلسلهٔ مزبور راتصرف کرده ویران ساخت ، رعایای این امرا مسیحی‌نسطوری بودندولی‌خودشان بت‌پرست باقی‌ماندندآخرایشان که‌به‌نعمان سوم (۶۰۲–۵۸۰) مشهور است مسیحی شد ویا لااقل بدان تظاهر نمود وچون اغلب اوقات درمقابل شاهنشاهان ایران سرکشی مینمود خسرو دوم اورا به تیسفون دعوت کرده ومعدومش ساخت ولی نتایج این عمل بزودی آشکار شد یعنی درسال ۶۱۰م .سه‌هزارعرب به‌ساحل‌فرات حمله کردندودرجنگ«ذیقار»[۳] ایرانیان راشکست سختی دادند وبعدها تصرف این مملکت بواسطهٔ نبودن مرزداران ثابت برای مسلمانها بسیار آسان گشت .

مذهب

زندگانی مذهبی اعراب قبل ازاسلام نیز مانند زندگی اجتماعی سیاسی آنها خیلی‌ساده وبدوی بود . مانند اغلب مللی که تمدن پست ونازل دارند عقیده داشتند که دنیائی که درآن زندگی میکنند پراز قوائی فوق قدرت بشراست ولی بابعضی وسائل میتوان آنهارا باطاعت وفرمان درآورد . کسانیکه اعتقادشان بمرحلهٔ عالیتررسیده بوداین قوارا مانند روح‌انسان تصورمیکردند چون این ارواح رادارای قدرت خطرناکتری میدانستند آنهارا مانندیوها

۱– Nemara ۲– Moundhir ۳– Dhoukar

اهریمن میپنداشتند . سامی‌ها معتقد بودند که درختان وغارها وچشمه‌ها و صخره‌ها مسکن ارواحند لذامانند مسلمانها که حجرالاسود را که درمکه در گوشه کعبه نصب است زیارت میکنند آنها نیز سنگهائی را که‌درپترا وبعضی نقاط دیگرعربستان بود میپرستیدند .اهریمنان وشیاطین موقعی موردپرستش قرار میگرفتند که نام خودرا بانسان گفته باشند چنانکه«یهوه»[1] در«بیت‌ایل»[2] خودرا درخواب به‌یعقوب معرفی نمود زیرا موقعی میتوان اهریمن یا جنی را تسخیر کرد واحضار نمود که نام‌وی معلوم باشد . بااعمال وعباداتی که اصل و اساس آن قربانی بود بین خدایان و قبایل پرستنده آنها رابطهٔ خویشی و هم‌خونی ایجاد میگردید و وی حامی و سرپرست قبیله میشد و اغلب درعداد اجداد ایشان قرار میگرفت و ازآن‌پس مقام ومرتبه خداوندیش‌تحت‌الشعاع واقع‌میشد . هرطایفه خدایان مخصوص خودرا ستایش‌میکرد ولی بقدرت‌ومقام خدایان‌دیگر نیزاذعان‌داشت .بهر حال رابطه‌اعراب باخدایانی که‌میپرستیدند آنقدرها نزدیك‌نبودوازاین حیث‌شبیه قوم بنی‌اسرائیل که بایهوه خداوندخود رابطه‌نزدیك‌داشتند نبودند . بعضی‌ازخانواده‌ها نام خدایان‌دیگری‌غیرازخدای قبیله‌خویشرا برخودمینهادندوبرخی ازطوایف خدایان‌دیگران‌را میپرستیدند. خدایان‌مسکن‌ومأوای ثابت‌داشتند وموقعی که‌طوایف‌پرستنده‌ایشان‌بمهاجرت میرفتنددیگران که‌بجای‌ایشان‌آمده‌بودند لازمه‌عبادت‌واحترام آنهارا بجای میاوردند ولی مهاجرین‌نیزسالی‌یکی‌دوبار هنگام‌اعیادبدرگاه‌خدایان‌خویش بازمیگشتند .

بعضی‌اماکن‌وعتبات‌مورداحترام‌وتوجه‌زیادقرارمیگرفت.چنانکه‌طوایف زیادی‌ازراه‌دوربزیارت‌مکه‌و«عکاظ»[3] میآمدند و دراعیاددرسراسر کویر صلح

۱- Iahwe ۲- Bethel ۳- Oukadz

مقدس برقرار بودومقارن بااین مراسم مذهبی بازارهای عمومی نیز تشکیل میشدو آنجاعلاوه بر امتعه ومصنوعات ،معلومات معنوی نیزمورد مبادله قرار میگرفت .
اعراب بسیارچیزها رابا این بازارهای مکاره وغیرمستقیم بمذهب مدیون بودند ازآن جمله عقاید وتصوراتی که راجع بعالم کائنات داشتند همچنین هم آهنگی اخلاقی وقبول تکالیف ووظائف حیثیتی وشرافتی واطاعت ازقواعد واصول ثابت شاعری وسخن رانی درزبانی عمومی ومشترك که بر کلیه زبانهای محلی احاطه وترجیح داشت .

علاوه برخیل اجنه واهریمنان کوچك وبزرگ سه ربة النوع یاخدای مؤنث مورد توجه واحترام بودند :نخست «المنات» یاربة النوع قضا وقدر وسرنوشت که نظیر «تیشه سوتیرا» [۱] خداوند یونانیها بود که درمکه مخصوصاً طوائف صحرا گرد مجاور «هذیل» [۲] آنرا میپرستیدند .دوم اللات که ویرا درالطائف (الربه) مینامیدند وهرودوت اورا نظیر «اورانی» [۳] مادربزرگ خدایان و عشتروت سامی‌های شمالی میداند سوم العزی یاخدای عزت واقتدار که با اندکی تفاوت شبیه خدائی بود که بعنوان زهره یاونوس پرستیده میشد .
اعراب نیز مانند بسیاری ازاقوام ملل ستایشگر طبیعت بغیر ازخدایان نر وماده خدای دیگری داشتند که الله نام داشت وویرا خالق جهان وکائنات میدانستند وبرخلاف تصور بعضی‌ها اعراب این خدا رااز اقوام یهود ومسیحی نگرفته‌اند .

شك نیست که اعراب بیشتر خدایان دیگر را عبادت میکردند وآنهارا ازالله یعنی پروردگار کائنات به‌خودنزدیکتر میدانستند ولی درادیانی که ازاین تاریخ آغاز میشود اینگونه معتقدات که مخصوص بشر اولیه بود دیگر مذهب

۱- Tyché-Soteira ۲- Houdhayl ۳- Uranie

اعراب را تشکیل نمیداد وهـرقدر ازاهمیت اینگونـه تعبدات کاسته میشد بـر اهمیت وارزش مذهبی عمومی الله افزوده میگشت .الله برای مردم مکه جانشین «هُبل» [۱] یارب‌النوع مـاه و پرورد گـار کعبه شده بود وممکن بـود ازطرف دیگران نیزمورد عبادت وتوسل قرار گیرد چنانکه عدی ابن‌زید که ازشعرای مسیحی حیره بود نـام‌ویرا درقسم وسوگند درست مـانند نام مسیح یاد کرده است .

الله حافظ ونگهبان حقیقی اسناد وقراردادها نیز محسوب میگردیدحتی موقعی که قراردادی دریکی‌از معابد بسته میشد ویکی ازبت‌ها حافظ ونگهبان آن شناخته میشد. الله مخصوصاً حامی میهمانان خارجی که وارد قبیله میشدند بود ولی اهمیت واحترام وی بیشتر مربوط بعلائق خویشاوندی‌وهم‌خونی بود . آنچه وی میخواست تقدیر ناپذیر می‌شد لیکن‌اعتقاد به‌تقدیر اعراب رامتوقف نمیکرد وفعالیت ایشان‌را فلج نمینمود بکه بعکس بدون اینکه انتظار کمکی ازعالم دیگر داشته باشند درعزم واراده خویش راسختر‌میشدند وباوجوداین اعتقادبه‌بیهودگی‌مساعی ومجاهدات بشر گاهگاه درخلال‌سخنان ایشان‌متظاهر میگردید مثلا دراشعار مشهور امرءالقیس پادشاه شاعر که طی‌ماجراهای‌اتمام ناپذیر سعی داشت تا بکمك دولت روم‌شرقی اساس حکومت خاندان خویش‌را که کمی قبل در «کنده» [۱] وبین قبایـل عـربستان شمالی تأسیس یـافته بود استقرار واستحکام بخشد این معنی مشهور است .

اشعار مزبور بقرار ذیل است :

ارانا موضعین لامر غیب و نسحر بالطعام و بالشراب
عصافیرٌ وذبّـانٌ و دود و اجرأ من مجلحة‌الذئاب

۱- Houbal

الی عراق الثری وشجت عروقی و هذا الموت یسلبنی شبابی
ونفسی سوف یسلبنی و جرمی فیلحقنی و شیکاً بالتراب
وقد طوفت فی الآفاق حتی رضیت من الغنیمه بالایاب
ابعد الحارث الملك ابن عمرو و بعد الخیر حجر ذی القباب
ارجی من صروف لدهر لیناً ولم تغفل عن الصم الهضاب
و اعلم اننی عماً قلیلٍ سأنشب فی شبا ظفر وناب
کما لاقی ابی حجرٌ وجدی ولا انسی قتیلا بالکلاب

اشاعه ونفوذ مذاهبی که بخدای یگانه معتقد بودند وازمدتها پیش در عربستان رسوخ یافته وپیروانی داشتند سبب انحطاط وتحول بت‌پرستی شد و این وضع پیوسته شدت مییافت وبطوریکه گفته شد مذهب یهود درعربستان جنوبی گاه چنان قوی میشد که امرا وسلاطین محل بدان گرویده وحتی پیروان دین مسیح را که با این مذهب مبارزه میکردند اذیت وآزار میدادند. یهودها طی قرون قبل از میلاد بشمال غرب عربستان ازقبیل نواحی «تیماء»[1] و خیبر ویثرب وفدك مهاجرت نموده وثروتمند شده بودند وباآنکه درمجامع محدودی زندگی میکردند عدهٔ زیادی از اعراب را که بین ایشان واردشده بودند به کیش خوددرآورده وزبان تازه‌واردین یعنی عربی رایادگرفته بودند وباآنکه کارها ومشاغلی انجام میدادند ازقبیل زراعت وتجارت وزرگری ووجودشان لازم بود بین اعراب ارج واحترامی نداشتند ودرایشان ازلحاظ مذهبی تأثیری بسزا نکردند.

وضع مذهب مسیح نسبت باعراب که درمقابل نفوذ خارجی خیلی حساس بودند تفاوت زیادی داشت بطوریکه عموم بدویهای شمال باآرامی‌ها که دراین

۱- Tayma

کشورسکونت‌داشتند وتمدن وفرهنگشان براصل واساس‌مذهب‌مسیح‌بودرابطه نزدیك داشتند .این‌مذهب دردوران سلطه روم مذهب رسمی شد ونفوذی‌شدید حاصل‌نمود ومورد‌توجه وتمایل زیادقرار گرفت بطوریکه خاندان‌ایراندوست امرای لخمی حیره مانند رعایای شهرنشین خویش عیسوی شدند ومردم داخل عربستان ومخصوصاً اهالی شهرهای تجارتی حجاز درنتیجه رابطهٔ دائمی که‌با عشایر واقوام شمالی داشتند لااقل‌آشنائی واطلاعات سطحی راجع باصل عقاید مسیح‌را حاصل‌نمودند .اقدامات رهبانان وترسایان که در غارها مسکن‌داشتند ازفلسطین تا کوه سینا وتااقصی نقاط کویر کاملا مشهود ومحسوس بود . کویر ضمناً پناهگاه فرقه‌های مختلفی شده‌بود که‌ازطرف پیروان‌کلیسای رسمی‌مورد تعقیب وآزار قرار گرفته بودند وبهمین‌جهت عقایددستجات مزبورخیلی‌زودتر ازعقاید ارتدکس‌ها که تحت حمایت دولت‌بودند پیشرفت کرد .

شعر

چنانکه گفته شد موفقیت‌اعراب درتشکیل ملتی‌واحد باوجود موانعی که زندگی ایلاتی دراین طریق ایجاد مینمود مخصوصاً مدیون رابطه و تعلقات مشترکی‌بود که مهمترین آنها صنعت شعروفن شاعری محسوب می‌شد. توسعه وترقی این‌صنعت تاحدی نتیجهٔ حمایت وتشویق مذهب بود . شعربی‌شك ازبدو پیدایش‌خویش تعلق وبستگی بمذهب داشته وریشه واساس آن درلذت غریزی بوده است که بشرنسبت به نغمات وکلمات موزون احساس مینموده و وی‌را در تحمل خستگیها وسختی‌های زندگی کمك می کرده است وسرود ونغمه سرائی شایدنخستین‌بار‌بین‌مردم بیابانگردهنگام کوچ‌وراه‌پیمائی‌پیداشده‌باشد . انسان اولیه عقیده داشته است که هرگاه‌کلمات‌را بوضع‌خاصی‌ترکیب نموده وادا کند دارای اثر وقدرت مخصوص‌خواهند بود ووسیلهٔ انجام منظور و ادای حاجات

خواهندشد بهمین‌لحاظ ترکیب‌کلمات دردورانی که‌دین‌وجادوگری‌بایکدیگر مبانیت ومخالفت نداشتند اساس سحروجادو بوده است وهنگام جنگ‌هرکس قدرت بیان بیشتری داشته موظف‌بوده است دشمن‌را لعن ونفرین کند چنانکه باراق از بلعام چنین تقاضائی نمود . بعد ازآنکه مردم نسبت به نفرین وتأثیر ترکیبات لفظی‌بی‌اعتقاد شدند این ترکیبات بصورت منظومه و اشعار هجائی درآمد وازحدود روابط طوائف وقبایل خارج گردید وجنبهٔ خصوصی پیدا کرد وحربهٔ خطرناکی دردست شعرا شد که‌برای سود ونفع خویش‌ازاستعمال آن دریغ نداشتند . عشق وتمایلات جنسی درشعرعرب برخلاف اغلب ملل که باطبیعت سروکار دارند نقش عمده‌ای بازی نمیکرد بلکه دراشعار ادبی که ما ازآن اطلاع داریم شاعربرای ادای منظور یعنی‌تعریف خود ومدح و ستایش قبیله خویش به تمهید مقدمه می‌پردازد وشعرائی که کارشان مداحی بوده این عمل‌را برای ستایش ممدوح میکرده‌اند . اینگونه اشعار که برای موقع و منظور مخصوص سروده می‌شد وقصیده نام داشت قواعد و اصولی داشته‌اند که ازدیرگاه تعیین وتثبیت شده بوده‌اند . درآنها ابتدا سخن از درد و رنج و حرمان ویاد ازدوران وصال وکامروائیهای گذشته بمیان می‌آمد و شاعر قبل ازبیان مطلبی که منظورش‌بود برای انبساط خاطرشنوندگان‌وسرگرمی‌ایشان بوصف طبیعت میپرداخت ، اعراب دروصف صحرا وحیوانات‌آن خاصه شتر که زندگیشان بدان بستگی‌کامل داشت اشعار ومضامین بدیع دارند ولی‌اساس‌این اشعارمشاهدات شخصی‌نبوده بلکه بیشترپیروی ازسنن‌سابق ونقل مضامین‌قدیم بوده است وگوینده فرصت نداشت تاازخود تعریف کرده وسخنی‌بگوید بااین حال وقایع وحوادث بزرگ ازخلال این سخنان بخوبی‌محسوس ومشهوداست وبهترین نمونهٔ‌آن اشعار امرؤالقیس پادشاه شاعر وسرگردان است که اجداد

وی امرای کنده و اهل عربستان جنوبی بودند و در حدود قرن ششم مسیحی قبایل متنفذ شمال‌را متحد ساخته وبمتصرفات ایران وروم دست اندازی های زیان‌باری‌نمودند . وی‌نیز بشیوهٔاجدادو بمنظور تثبیت وتحکیم موقعیت خاندان خود این‌راه‌را پیش گرفت ولی‌سپاه وقوای خودرا ازدست داد و سرانجام در «آنکارا»[۱] واقع درآسیای صغیر مهمان امپراتور روم شرقی‌شد وباین‌وضع‌بود نامسموم شده ودر گذشت . ازهمین قبیل‌است اشعارومواعظ «زهیر»و«الاعشی» مداح متکدی که بدریوزگی‌خودرا تاعربستان جنوبی رسانید . نه فقط این شعرای ادیب ومطلع بلکه چوپانان قبیله هذیل که حوالی‌مکه اقامت گزیده وچادر میزدند دراشعارخویش زبانی بکار میبردند که جامع السنه و اصطلاحات محلی‌بود وهمه‌آن‌را می‌فهمیدندوبازبان جاری وروزانه خودشان‌تفاوت‌داشت. این زبان شعروسرود که نظیرآن‌نزد ملل ستایشگرطبیعت دیده میشود نه‌فقط درنجد وحجاز رواج داشت بلکه تاقلب کشوربابل رسوخ نموده بود وبالاخره مادرزبان کلاسیك شد واسلام آن‌رازبان عمومی‌شام وسوریه‌وسواحل‌مدیترانه ساخت .

۱ - Ancyre

فصل دوم

رسالت محمد رسول الله

ناراضی از بت پرستی

مکه شهری است کـه پیغمبر عرب درآن متولد شد . بطلیموس آن‌را «ماکورابا»[1] می‌نامید . این کلمه مفرد است و بی‌شك با کلمهٔ «مقرب»[2] که درعربستان جنوبی بمعنی هیکل است مترادف میباشد . این شهر درحجاز برفراز درهٔ سنگلاخ ولم یزرعی بنا شده است که ازشمال بطرف جنوب امتداد دارد و ازمشرق بکوه ابوقبیس و ازمغرب به جبل‌الهندی محدود است . در وسط این شهر کعبه که ساختمانی‌است مربع قرار گرفته وارتفاع این بنا پس‌ازتعمیرات مکرر اکنون پانزده متراست ودر گوشه‌ای از دیوار شرقی‌اش سنگـك سیاهی یك مترونیم بالاتر ازسطح زمین نصب شده که یقیناً بتی بوده که سابقاً آن را می‌پرستیده‌اند . کعبهٔ محل هوبل رب النوع ماه بود و کنار این‌بت سه ربة‌ـ النوع یعنی اللات ومنات والعزّی قرار داشته‌انـد . چشمهٔ معروف زمزم وسط صحن پدیدار شده وقطعاً بهمین مناسبت شهرمکه‌را دراطراف آن‌بنا کرده‌اند . حصـارش‌حتی‌قبل ازمحمد عنوان حرم داشته ومأمن ومقدس بوده است . قبیلهٔ قریش فرمـانروای مکه بود ومعروف ترین خانواده هـای این قبیله خانوادهٔ مخزوم[3] وامیه بوده‌اند . درآمد شهرازتجارت بوده که دراعیاد واوقات‌زیارتی جریان داشته ومحل‌آن مکه وعرفات یعنی کوه مجاور آن‌بوده است . مکـه بارانداز کاروانهائی‌بوده که بین عربستان جنوبی‌وسوریه‌آمد وشد می کرده‌اند

۱- Macoraba ۲- Mikrab ٤- Mahsoum

درسال دودفعه یعنی درماه هفتم یاماه رجب وسه ماه دیگر یعنی ازماه یازدهم یاماههای ذیقعده وذیحجه ومحرم صلح عمومی وخدائی نه‌فقط درشهرها بلکه درتمام‌عربستان‌شمالی برقرار بوده‌است‌بطوری که‌کاروانهائی که‌درمکه‌بارگیری می کردند اطمینان داشتند که سلامت و بی‌آسیب بمقصد خود خواهند رسید.

سال‌تولد پیغمبر برما معلوم نیست اغلب‌آنرا درحدود ۵۷۰ میلادی میدانند ولی‌یقیناً کمی‌عقب‌تر بوده است. طایفهٔ وی‌بنی‌هاشم گویا درمکه نقش مهمی‌نداشته‌اند وباوجوداینکه دربارهٔافتخارات‌خاندان پیغمبرسخن‌زیاد گفته شده یك مطلب‌مورد انکار نیست وآن فقر وتنگدستی این‌خاندان هنگام تولد وی میباشد. پدرش‌عبدالله‌ابن‌عبدالمطلب بازرگان کوچکی‌بوده که‌دوماه بعداز ولادت وی‌درسفری که‌برای‌انجام‌کاربمدینه نمود درگذشت. چندسال‌بعدمادرش آمنةالزهریه که‌ازطایفهٔ زهریه‌بود نیزوفات یافت‌واین کودك یتیم ابتدا تحت سرپرستی پدربزرگش عبدالمطلب وسپس عمویش ابی‌طالب بزرگ شد وتنها اطلاع قابل اعتمادی که راجع بجوانی وی دردست داریم آیات ذیل از سورهٔ نودوسوم قرآن یعنی‌سورهٔ الضحی‌است: « الم‌یجدك یتیماً فاوی✡ ووجدك ضالا فهدی✡ووجدك عائلا فاغنی✡ فاما‌الیتیم‌فلاتقهر✡واما‌السائل‌فلاتنهر✡ واما‌بنعمه ربك فحدث. »

محمدص. بعد ازآنکه بسن‌رشد رسیدبخدمت‌خدیجه که زن‌متمول‌وبازرگانی بود وکسب ومالی‌را که ازدو شوهر سابقش ارث برده بود وشخصاً اداره می کرد درآمد. آزادی زنهای عرب پیش‌ازاسلام مخصوصاً اگرثروتی داشتند بمراتب بیشترازبعد ازاسلام‌بود. گویا محمد هنگامی که برای‌خدیجه کارمیکرد با کاروانهای مکه چند سفربعربستان جنوبی‌وشهر«بصری»[۱] رفت. این‌شهریکی‌از

۱ - Bostra

مستحکمات مهم روم‌شرقی درماوراء اردن ومرکزدادوستد گندم بود. بدون‌شك محمد ازهمین‌اوقات خصایل‌وصفات‌ممتازی‌داشت زیرا خدیجه که پانزده‌سال از وی‌بزرگتر بودنسبت‌بوی‌تمایل‌شدیدی‌ابرازمینمودبطوریکه‌درپیشنهادمواصلت پیشقدم شد. محمد درنتیجهٔ این‌ازدواج علاوه برمال وثروت مزایای دیگری نیزبدست‌آورد ازقراریکه گفته‌اند درنتیجه این‌مواصلت چهاردختروودوپسر بوجودآمد ولی‌پسرها درخردسالی درگذشتند. محمد ابتدا سعی خودرا صرف تجارت زنش کرد بعدهانیززندگانی کسب وتجارت خودرا انکارنمینمود وگاه که ازمطالب مختلف سخن‌میگفت مکرر به‌تجارت اشاره میکرد.

محمدص. ازآغازجوانی بمسائل‌مذهبی علاقه‌داشت واین‌حالتی بود که در مردم عمیق‌وفطن که ازجهل‌وبت‌پرستی‌این‌عهد تنفرداشتند پیدامیشد وبطوری که میگویند وی درمسافرتهای خود با یهودیان ومسیحیان‌آشناشد وشاید در مکه بامسیحیانی که اطلاعات‌زیادی‌ازتورات وانجیل[1] نداشتند مراوده وارتباط داشت. اعتقادبخدای‌واحدوپروردگارکائنات‌همواره دروی شدت‌مییافت وبطلان خدایان دیگر بروی محسوسترمیشد ولی درآغاز دعوت متعرض سه‌بت لات و منات وعزی که‌مردم‌آنهارا دختران‌الله میدانستندنشد وضمن‌یکی‌ازاظهاراتش آنهارا غرانیق یاموجودات‌مقربی‌معرفی کرد که به‌شفاعت‌آنها میتوان‌امیدوار بود «تلك‌الغرانیق‌العلی وان شفاعتهن ترتضی»[2] ولی بعدها تقرب وشفاعت را

۱ـ آیات وحی شده به پیغمبر وحی الهی است و محققین اسلامی مثل محمد عبده این اظهارات نویسندگان غرب‌را ناشی ازتعصب می‌دانند.

۲ـ بعضی معتقدند که این‌قسمت بصورت‌آیه درقرآن‌بوده که اکنون‌حذف شده‌است چه همینطور که مصنف کتاب نقل کرده‌است حکایت ازاحترام سه بت لات ومنات وعزی می کند وحال آنکه بفرض صحت این‌تصوردقت بیشتردرآیات ماقبل ومابعدآن که درسوره النجم‌است می‌رساند که‌این قسمت بصورت استفهام انکاری‌است وصورت تهکم یاتمسخر این‌بت‌ها را دارد.

مخصوص ملائکه دانست وهنگامی که اعتقاد خودرا بوحدانیت خدا بصراحت و شدت ابرازنمود اظهارات فوقرا ردنمود ودرسوره ۵۳ قرآن این‌عقیده را که بموجب‌آن ربةالنوعها دختران خداوندند باطل دانست وطبق‌اخبار واحادیث بعد، گفته نخست اثراغوای شیطان بوده‌است. این‌سوره مربوط به‌موقع مضیقه وتنگدستی‌درمکه‌است وناشی‌ازیأس وناامیدی شدیدبوده وبهمین‌سبب میبایستی تغییرمی کرد.

بانی اسلام

هنگامی که بسیاری ازمعاصرین محمد مانند امیة ابن ابی الصلت شاعر طائف که‌یکی‌ازشهرهای نزدیك مکه‌است بوحدانیت خدااعتقادی‌اجمالی‌ابراز میداشتند وی‌زهد وتقوی پیش گرفت وبرای رستگاری جان وروان‌خویش در کوه حراء که درحوالی مکه‌است روزوشب بعبادت واعتکاف پرداخت وچون میدانست که اعتقاد بخدایان متعدد که‌آئین معاصرین وی‌است قطعاً لغووباطل است همواره دراین‌اندیشه‌بود که‌چه‌موقع خداوندیگانه ویرا ازبی‌تکلیفی‌نجات خواهد داد وبروی نیزمانند پیغمبران دیگر ظاهرخواهد شد. باری اعتقادی که برسالت خود حاصل‌نموده‌بود پیوسته قوت میگرفت لیکن‌شرم وحیا که از خصائل ذاتی وی‌بود اورا ازابراز این‌مطلب بازمیداشت ویقیناً دراثر الهامی که در کوه حراء یافت ازخجالت وتردید دست‌برداشت. روزی مشاهده کرد که شبحی از کوه حراء خارج‌شد وباصدائی که ازدرون وی برمیخاست گفت: «توپیغمبرخدائی» بعدها وی‌آن شبح‌رادید وشناخت که جبرئیل‌است زنش‌فوراً برسالت وی ایمان‌آورد وپس‌ازآنکه وحی تکرارشد تردیدش بکلی برطرف گردید.

عادت‌محمد ص. براین‌بود که‌آنچه هنگام تغییرحال بوی وحی‌میشدبعداً

برای پیروان خودتکرارمینمود. محمد دربدوامرچندان موردتوجه مردم‌دیار خود قرارنگرفت زیراایشان عادت داشتند کـه هرچندی یکباراشخاصی کـه آنهارا کاهن مینامیدند مانند شعرا درهرطایفـه وقبیلـه ظهور کنند. کهنه نیز احکام وآرائی برای حل‌اختلافات ازقبیل رفع‌شك وبدگمانی وقتل ودزدی و گم‌شدن شتروغیره صادرمیکـردند واین مطالب‌را مانند محمد ضمن‌جملاتـی موزون وباسجع وقافیه اظهارمیداشتند بهمین سبب پیغمبر از اینکـه ویرا در ردیف کهنه میشمارند مکدربود.

اساس مطالبی که‌پیغمبراظهارنمود تشکیل محکمهٔ عدل‌الهی وفرارسیدن روزحساب بود که آنجا باعمال‌هر کس‌جداگانه رسیدگی میشد ومحمد خوداز ترس این‌روز ومحکمه میلرزید همانطور کـه مسیحیان پیشین وپیروان بعضی مذاهب ومسالك‌عیسوی‌درهمان‌عهد برخود میلرزیدند. بعدها گفت که محکمهٔ بزرگ ومخصوص بخاطرامت وی تشکیل‌خواهد شد کـه تمام دشمنان خدا و مخالفین دین‌اسلام‌راازصفحهٔ روزگارمحوخواهد نمود وی درمقابل این‌تصاویر وپرده‌های وحشتناك، بهشت ولذائـذ وکیفیات آنرا نیز باآب وتابـی دلفریب توصیف مینمود وتصوراتی مانند ایرانیان ومسیحیان‌آرامی داشت چنانکه در یکی‌ازنقاشیهای تدمرمرده‌ای را می‌بینیم کـه درلباس عید وهیئت طبیعی کنار سفره نشسته ومشغول خوراك‌است.

شوروشوقی که پیغمبردرابتدای امرداشت، درنطق وبیانات وی که‌عموماً موزون ودارای تشبیهات بدیـع وصنایع ممتاز ادبی‌است همچنان باقی ماند و شدتی روزافزون گرفت بطوریکه‌آن سخنان اکنون نیز باین‌صفات ممتازند و مانندمواعظ کهنه‌موجزومؤثروعبرت‌انگیزمیباشد. نخستین کسانی که به‌محمد ایمان‌آوردند پس‌از زن ودخترانش عموزاده‌اش علی و بنده‌آزاد کرده‌اش زید

ودونفر ازدوستانش ابوبکر وسعد ابن ابی وقاص بـودند . ترتیب تقدم این امر معلوم نیست وبعدها بنابراغراض وملاحظات سیاسی تغییروتبدیل یافته است . درآغازکار طرفداران وی فقرا وبندگان زرخرید بودند وگویا درابتدای امر با طبقهٔ حاکمه که خود نیز باایشان بواسطهٔ آنکه تولیت کعبه باخاندانش بود همطراز محسوب میشد روابط حسنه داشت و فقط هنگامی که به‌بت‌پرستی کـه دین اجداد این‌طبقه بود حمله کرد ایشان خودرا درخطردیدند . از گفته‌های پیغمبرچیزی که‌بیش‌ازهمه آنها را ناراحت‌میکرد موضوع معاد وحساب آخرت بود دیگرآنکه وی از خاندان کوچکی بود که پیشوای دسته شده ودولتی در دولت ایجاد کـرده بـود . این مطالب بر ایشان گـران میآمـد وموجب خشم و اعتراضشان میشد ووی درمقابل حملات دشمنان ومخالفین‌خود بابیاناتی شدید مبارزه میکرد تاجائی که ایشان‌را لعنت ونفرین نمود ونام ابولهب عموی‌خود را نیزدرزمرهٔ ایشان برد.

محمد ازپیروان‌خود میخواست که‌بخدای‌یگانه معتقدشده واسلام‌آورند وبهمین‌سبب نام دین وی اسلام شد . وی برای دستگیری ونگاهداری پیروان فقیرخویش گویاازهمان‌اوایل مالیاتی‌وضع کرد که عایدی‌آن درمدینه‌افزایش یافت. وظیفه وتکلیف اصلی‌مسلمانان که میبایستی باجتماع اجرا کنند نمازبود که ابتدا شبانه‌روزی دودفعه وسپس سه‌دفعـه وبالاخـره پنج‌دفعه شد ولی‌سایـر اعمال مذهبی ازقبیل‌خواندن نمازشب وادعیه واوراد که وی‌نیزمانند پارسایان مسیحی‌بآنها علاقمند بـود جنبه شخصی داشت وازتکالیف عمومـی دیـن محسوب نمیشد. طهارت چنانکه دربسیاری ازشعب دین‌مسیح معمول بود دراسلام نیزاز مقدمات ضروری نمازشد .

وی در مبارزه سخت و بی‌ثمری که علیه جهل و کفر مشاهیر شهر پیش

گرفته بود خـودرا با پیغمبران پیشین مقایسه میکرد وازاینکه ایشان نیزدر ارشاد اینگونه مردم پیش‌ازوی موفق نشده بودند خودرا تسلی وتسکین میداد و بهمین‌سبب بتاریخ آنها وقصص‌موسی مخصوصاً دربیانات‌اخیرخود خیلی اشاره نموده است.

اطلاعاتش درباب تورات وانجیل مخصوص‌ومتفاوت بود وبسیاری ازامثله وحکایاتی کـه نقل‌نموده از مندرجات تلمود اقتباس شده‌اند. وی اطلاعات و نظریاتی درباب دین مسیح‌داشته کـه ازآنطریق عیسی‌را شناخته‌است وحکایت اصحاب کهف وذوالقرنین ومطالبی دیگرازآنجمله است که‌عموماً منبع‌ادبیات قرون وسطی بوده‌اند. ضمناً بعضی‌افسانه‌های عرب مانند اضمحلال قوم ثمودرا بیان کرده وداستان صالح پیغمبررا برای پیشرفت هدف وتأیید نظرخویش بر آنها افزوده‌است. طرزسخن وی دراین حکایات وامثال‌تغییر کرده یعنی‌جملات طولانی‌تر وملایمتر شده‌اند وی دراین قسمت سعی دارد کـه با فنون بـلاغت و سخنوری نشان دهد که سراسرجهان پرازدلائل وشواهداثبات وجود خداست. چیزی نگذشت که مخالفین‌وی ازمبارزه وانکار زبانی‌قدم فراتر گذاردند زیرا توسعهٔ این‌مذهب‌را برای جامعهٔ خویش تهدیدوخطری میدیدند وچون‌خاندان پیغمبر ویرا علیه حملات‌آنهاحمایت مینمود سعی کردند تابردگان وبندگان آزاد شده را بامضیقه وشکنجه وآزار ازپیروی وی بازدارند وگویا ابوبکر دوست محمد قسمت مهمی‌ازثروت خودرا صرف بازخرید واستخلاص مظلومان بینوا نمود لیکن ثروت وی برای‌آزادکردن عموم‌آنها کافی نبود وبدین‌جهت پیغمبرتصمیم گرفت عده‌ای ازپیروان خودرا ازطریق مهاجرت ازچنگ ستم ـ گران خلاص کند وچون هنوز بین مذهب خود ومسیح فرق واختلاف فاحشی قائل نبود اتباع خود را نزد نجاشی پادشاه حبشه کـه بعقیدهٔ وی نزدیکترین

نماینده ومعرف مذهب مسیح بودفرستاد ولی هموطنان بت‌پرست وی باعربستان جنوبی که تحت سلطهٔ ایران بـود دوستی وارتباط داشتند و ایران بـا ممالك مسیحی درخصومت وستیز بود چنانکه پیروزی که ایران درسال ٦١٤ علیه‌روم شرقی حاصل نمود سبب خرسندی هم وطنان بت‌پرست محمد شد. ولی وی در سورهٔ سی‌ام قرآن تغییراوضاع‌را پیش‌بینی کرده‌بود وتصوروی دراینکه نجاشی مسیحی به‌پیروان اسلام که مورد شکنجه قرار گرفته‌اند پناه خواهدداد اشتباه نبود. این‌مهاجرت گویا درسال‌پنجم بعثت رسول صورت گرفت وعدهٔ مهاجرین هشتاد ودونفرمرد وزن بود که رقیه دخترپیغمبروشوهرش‌عثمان سومین‌خلیفه اسلام نیزجزءآنها بوده‌اند.

درخلال این‌مدت برتعداد مسلمانانی که درمکه بودنـد بواسطهٔ مسلمان شدن عمرابن‌الخطاب که از طرف مادر باطایفه ثروتمند مخزوم منسوب بود و بواسطهٔ صفات وخصائل شخصی‌آبرورواعتبار زیادی داشت افزوده شد وچـون عمرتاآن زمان ازدشمنان سرسخت محمد بـود اسلام‌آوردنش درهمه تـأثیری بسزا نمود ودشمنان‌محمد برای جبران این‌شکست تصمیم گرفتند اوو‌پیروانش را درمحلـهٔ ابوطالب و بین طایفه خود محصور کنند. ابوطالب پـدرخوانده و عموی محمد با آنکه راجع برسالتش علاقـه‌ای ابراز نمی‌نمود پیشنهاد مردم مکه‌را راجع باینکه دست ازحمایتش بردارد باخشم وخشونت شدید رد کرد. پس‌ازمدتی مکیان‌مجبورشدندازمحاصره دست‌بردارند. درهمین‌سال زن‌پیغمبر وعموی اوابوطالب وفات یافتند. طبق‌آئین وسنن، شرافت خانوادگـی ایجاب میکرد که عموی‌دیگرپیغمبریعنی ابولهب که‌نسبت باسلام خصومت‌شدید داشت ومحمد اورا درقرآن‌نفرین کرده‌بود چون‌ریاست‌طایفه‌را داشت بجای‌ابوطالب محمد را تحت حمایت بگیرد. این وضع غیر طبیعی بود و نمیتوانست دوامی

داشته باشد.

سختی وناکامی پیغمبر را بر آن داشت که درخارج ازمکه پناهگاه ومأمنی پیدا کند لذا بعداز آنکه مساعی وی در بازارهای مکاره مجاور برای تهیه پیروان جدید به نتیجه نرسید درصدد برآمد که درشهر طائف که ساکنین آن یعنی طوائف بنی ثقیف بامردم مکه روابط تجارتی داشتند بخت واقبال خویش را بیازماید ولی دراینجا تأثیر بیاناتش نه فقط ازمکه بیشتر نشد بلکه موردتمسخر وتهاجم نیز قرار گرفت بطوریکه ناچار بباغ یکی ازبت پرستان طایفه بنی ثقیف پناه برد وبمکه بازنگشت مگر بعداز آنکه یکی ازافراد متشخص خانواده بوی رسماً وعده حمایت داد.

محمد تصمیم گرفت درعید زیارتی آینده یعنی مارس ۶۲۰ میلادی بین بیگانگان زیادی که ازاکناف عربستان میآمدند بدعوت وتبلیغ پردازد، در این خلال وی باعده‌ای ازطایفه خزرج که ساکن مدینه بودند آشنا شد.

دراین شهر جمع زیادی ازیهودیان بودند که درمناقشات مکرر خود با کفار میگفتند که خداوند یکی ازبرگزیدگان خودرا خواهد فرستاد تاانتقام ایشان را از کفار بگیرد. این اظهارات اذهان این مردم را طوری برای قبول فرستاده وبرگزیده خداوند مهیا کرده بود که بدین اسلام گرویدند چه برخلاف اهالی لاقید وخوشگذران مکه اوضاع اجتماعی ایشان را برای قبول شریعت و عقاید مذهبی مستعد ومهیا ساخته بود.

شهری که مسکن ایشان بود هنوز یثرب نام داشت وبعدها بمدینه رسول‌الله مشهور گشت. حجاز شمالی دردشتی پرآب نزدیک سلسله کوهی که نجد وتهامه را ازیکدیگر جدا میکند قرارداشت. یثرب نیز مانند سایر مراکز تمدن و آبادی بیابانهای شمال غربی عربستان ازقلاع وخانه‌هائی تشکیل یافته بود که

بین نخلستانها و باغها و بوستانها متفرق بودند و مالکین آنها طوائف اوس و خزرج بودند که بعد ها تحت عنوان عمومی و افتخاری انصار رسول‌الله مشهور گشتند وازاعراب جنوب بودند و گویا قبل‌ازآمدن ایشان شهر دردست یهودیها بوده است . بقراری که گفته‌اند قدرت اقتصادی این یهودی ها دراثر لشکر کشی ابرهه حکمران حبشه درعربستان جنوبی که قبلا نیز نامی ازوی بردیم مضمحل شد وازآن پس یهودیهای مزبور بین قبایل اوس و خزرج پراکنده شدند ومردم این قبایل همواره ایشان‌را بنظر بیگانه می‌نگریستند . قبیلهٔ قینقاع مقر و مسکن خودرا حفظ کرد ولی املاك ومستغلات خودرا ازدست داد . قبایل بنی‌نضیر و بنی‌قریظه موفق بنگاهداری مساکن و املاك خود گردیدند . بنی‌قریظه این‌اواخر باقبیلهٔ اوس رابطهٔ سیاسی براساس تساوی کامل حقوق برقرار کرده بود .

اعراب مدینه کشاورز بودند و درقلعه های محصور ومحدودی سکنی داشتند ولی اززندگی چادرنشینی نیز بکلی دست نکشیده بودند وازهیچ قدرتی اطاعت نمیکردند ودرزندگی شهرنشینی خود نتوانستند از شر اختلافاتی که پیوسته بروزمیکرد بر کنار بمانند بطوریکه همواره سرگرم منازعات داخلی بودند وسرانجام بین اوس وخزرج جنگ درگرفت وعواقب آن دامنگیر تمام مردم شهرشد . اوس ازخزرج شکست خورد وصلح ننگینی برعده‌ای ازایشان تحمیل گردید بطوری که بوضع وشرایط بیگانگان افتادند ولی بقیه زیربار این ننگ نرفته جلای وطن کردند . قبیلهٔ اوس بعد ازآن که با یهودیان نضیر وقریظه اتحاد کردجرأت نیافت وپس‌ازجنگ طولانی دربعاث خزرج را شکست داد معذالك صلح عادلانه‌ای برقرار نشد ودرنتیجه این جنگ ناامنی چنان شدت یافت که پی‌کار یابسر کشی املاك رفتن بکلی خطرناك بود . این

وضع برای هردو قبیله که هنوزخاطره شیرین اتحاد ومودت‌را فراموش‌نکرده وبدان رغبت وتمایل‌داشتند غیرقابل‌تحمل‌بود . ولی‌هیچکدام چندان اعتبار و حیثیت‌نداشتند که بتوانند اختلافات‌را رفع کنندلذامدتی‌بود که چشم‌براه کسی بودند که‌ازخارج بیاید وبین ایشان داوری کند درصورتیکه سابقاًرفع اینگونه اختلافات بیکی‌ازکاهنان‌بت پرست‌واگذارمیشد . خلاصه نفاق وبرادرکشی‌راه مدینه را بروی پیغمبر باز کرد .

شش‌نفر ازافرادقبیلهٔ خزرج که‌درایام زیارتی‌سال ۶۲۰ میلادی پیغمبررا ملاقات نموده بودند پس‌ازبازگشت باکمك یکی‌ازمسلمانان که سابقاً به‌حبشه مهاجرت نموده بود مشغول‌تبلیغ وترویج مذهب‌جدید شدند . سال‌بعدپنج نفر ازآنها باتفاق‌هفت نفرازکسانی که تازه اسلام‌آورده بودند بمکه‌آمده ودرعقبه که‌تنگه‌ایست‌بین‌مکه‌ومنی‌بامحمدملاقات کردند وپیغمبربایشان‌توصیه وتأکید نمود که قوانین اسلام‌راکاملاً رعایت واجرا کنند وسپس‌آنهارابایکی‌ازقاریان بسیارفعال قران بمدینه بازگردانید . بطوریکه ازاخبار واحادیث استنباط میشود دراین اوقات‌جامعهٔ‌اصلی‌اسلام درمکه بابحران جدیدی مواجه شده‌بود زیرا اظهارات محمدراجع بمعراج یعنی‌سفرمعجزه‌آسائی که‌بهمراهی‌جبرئیل بدواً به‌بیت‌المقدس وسپس‌بآسمان نمودباعث‌سستی‌ایمان وشك‌عده‌ای‌ازپیروانش گردید وفقط ابوبکر که ایمانی‌راسخ داشت‌موفق‌شد که آنهاراازشبهه وتردید درآورد . معراج پیغمبر که‌بعدها درقصص واشعار وادبیات اسلامی ازآن‌زیاد سخن بمیان‌آمد گویا متعلق باوایل دوران رسالت وی‌بوده‌است زیرا اینگونه مطالب در میان ملل ومذاهب دیگرنیز دیده‌می‌شود . درسال ۶۲۲ میلادی‌عدهٔ زیادی‌ازپیروان جدیداسلام که‌عموماًازقبایل اوس وخزرج بودند برای‌زیارت بمکه‌آمدند وپیغمبر مجدداً انجمنی درعقبه تشکیل داد وبوسیله عباس‌عموی

خود رسماً ازانتساب وارتباط باقبیله خویش اعراض نمود وتحت حمایت پیروان جدید خوددر آمد .

درتابستان ۶۲۲ میلادی پیروان پیغمبردر کمال آرامش وسکوت مکه را ترك نموده به یثرب رفتند وپیغمبر که برای تصفیه بعضی امور مالی با کسان خود مجبور باقامت بود در پائیز آنسال باتفاق ابی بکر بایشان پیوست ودربیستم سپتامبر ۶۲۲ به قباء که جزء حومه مدینه بود وقریب سه چهارم فرسخ تاشهر فاصله داشت رسید وپنج روز بعد واردمدینه شد وبرای آنکه بین پیروانش رقابت و حسادتی ایجادنشود مهارشتر خویش رارها کرد واین شتردرمحله خزرج ایستاد وپیغمبر دعوت یکی ازافراد این قبیله را پذیرفت .هجرت پیغمبر بهیچوجه جنبه فرارنداشت بلکه عملی بود که به گذشته غیرقابل تحمّلی خاتمه میداد و زندگانی جدیدی رابنیان مینهاد واین واقعه درنظر مسلمانان آنقدراهمیت داشت که آنرا درخلافت عمرحقاً ابتدای تاریخ اسلام دانستند بنابراین تاریخ این مذهب ازسال هجرت آغاز میگردد .

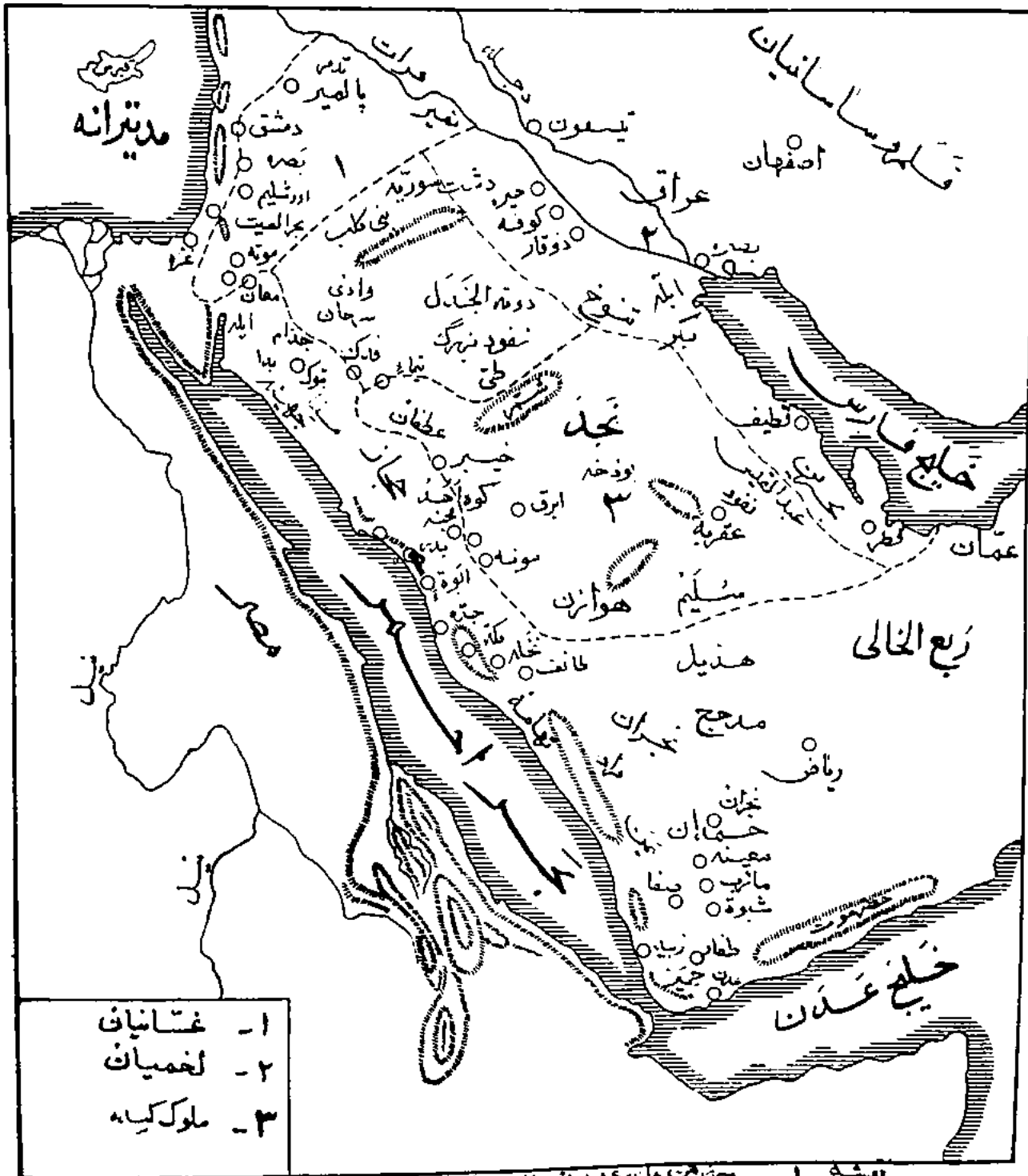
پیغمبر بزودی مجبورشد برای خودخانه‌ای بسازد که مانندخانه سایر همشهریانش عبارت بود ازیك حیاط که ازدیوای آجری محصور شده بود واطراف آن چند اطاق وانبار برای آذوقه واثاثه داشت .این اطاقها راازتنه نخل ساخته وبابرگ خرما وقشر نازکی ازگل پوشانده بودند . بعدها پیغمبر دروسط حیاط برای پذیرائی چادری زد که با فرشها وپارچه‌های قیمتی تزیین شده بود وسفرائی که از طرف قبایل برای تسلیم واظهار اطاعت میآمدند دراینجا پذیرائی میشدندومادامیکه پیغمبرزنده بود مسلمانان نمازروزرادراین حیاط میخواندند .

حامیان اصلی پیغمبر دروطن جدیدوی مسلمانانی بودند که ازمکه مراجعت نموده بودند وایشان رامهاجرین میگفتند . از این عده آنها که ثروت وتمولی

داشتند درمحلات مختلفه شهر برای خودخانه ومسکن تهیه کردند وبقیه که اکثریت راتشکیل داده ووسیله ومنزلی نداشتند درجوار پیغمبر ماندند و شبها درصفه یعنی محل سرپوشیده که درحیات وی بود می‌خوابیدند ودرحقیقت نگهبان و گارد مخصوص وی بودند ودرنظر همشهریهای جدیدش وسیله تشخص وجلال محسوب میشدند .

پیغمبر نقشه وهدف خودرا اتحاد وصلح قرارداده بود . درسال دوم اقامت درمدینه درحالیکه جنگ بااهالی مکه غیرقابل احترازمینمود ، بااهالی شهر قراردادی بست که نسخهٔ کامل آن موجود میباشد . بنابراین قرارداد قبایل مختلفه اجتماع واحدی راتحت حمایت خداوند تشکیل میدادند وچون مسلمانان پایه و اساس این اجتماع بودندعملیات آنهاسرمشق دیگران شد وطبق عقیده واستنباطی که اعراب ازحقوق داشتند تفوق وتقدم نیزازآن مسلمانها بود .جنگهای عمومی منع شد وقاتل قصاص ومجازات میگردید و کسی حق حمایت وپشتیبانی ازوی نداشت ودفع دشمن خارجی وظیفه تمام افرادجامعه بود ولی یهودیان غیراز موقع دفاع باپرداخت جزیه یامالیات جنگ ازاینکه شخصاً درجبههٔ جنگ شرکت کنندمعاف بودند .

افکار مذهبی پیغمبر درابتدای اقامت درمدینه بیشترمتوجه روابط با یهودیان بود ودربدو ورودخویش بدین شهرامیدداشت که این قوم نیزبدین اسلام درآیند لذابمنظور جلب وتحبیب آنهابعضی ازقواعد ورسوم ایشان راجزءآئین مذهب خویش درآورد وهمانطور که ایشان روزدهم ماه تشری راروز صلح دانستند وروزه میگرفتندوی نیزبرای عاشورا یعنی دهم محرم روزه مقررنمود وبه مسلمانان که درمکه بودند وتاکنون فقط روزی دوبار نمازمیخواندند دستورداد سه بارنماز بخوانند که یکی ازاین نمازها بسبک یهود هنگام ظهر ادامیشد وچون حکومت



نقشه ۱ سرزمین های عرب پیش از اسلام

دینی‌شهر مدینه باوی‌بود دستورداد که‌برای‌دعوت‌مسلمین‌به‌نمازظهر اذان گفته شودواین‌روش باعمل دومذهب دیگری که‌خدای یگانه‌را میپرستیدند اختلاف‌و منافات داشت زیرا درمشرق معابد یهود بوسیلهٔ شیپور ومسیحی‌ها بجای ناقوس که اکنون مینوازند باقاشقك یاسنج پیروان خودرا بعبادت ونماز میخواندند ولی پیغمبر برخلاف‌ایشان برای‌دعوت مسلمانان به‌نمازآوازبشررامورد استفاده قرارداد وعلی‌رغم یهودی ها که شنبه نماز عمومی دارند وی‌جمعه را بدین عمل اختصاص‌داد وکار واشتغالات دنیارا در بقیه این روز آزاد گذارد.

بزودی‌بین پیغمبروعلمای یهود بحث وگفتگوهای زیادی درگرفت چه ایشان‌پیش‌خود تصورمیکردند که دراین‌محیط واجتماع‌محدود ومحصورهرقدر اطلاع ومعلوماتشان کم وبی‌مقدارباشد درعلوم نظری وعملی براین پیغمبرامی برتری ورجحان‌دارند وچون بین‌مضامین سوره‌های قرآن که درمکه نازل‌شده بود ومندرجات تورات اختلافاتی وجـوددداشت‌آنها حاضر نبودندآنـرا نادیده بگیرند وآنچه به‌کنایه وگوشه دراین‌باب میگفتند درایمان وعقیدهٔ راسخـی که وی نسبت بصحت مطالبی که بصورت وحی‌نازل میشد داشت تأثیرنمیکرد و ازاختلافگوئیهائی که یهودیها بوی نسبت میدادند چنین نتیجه میگرفت کـه روحانیون وپیشوایان یهود ازراه راست منحرف شده وگفته‌های خداوندرا که وی به‌حقیقت‌آنهااطلاع ووقوف‌کامل دارد تغییرداده وتحریف کرده‌اند.

این‌بحث‌وگفتگو بایهودیان‌بزودی‌عواقب ونتایج عملی بارآورد وپیغمبر به‌جنبه ملیت عربی مذهب‌خویش توسعه وشدت بیشترداد وبدون‌آنکـه روزه عاشورا راکه ازیهودیان اقتباس نموده وعملی مستحب محسوب میشد موقـوف کند روزه رمضان‌راکه نهمین‌ماه سال‌قمری‌است واینك نیزمعمول‌است واجب ومقررکرد واگریهودیها درروزهٔ چهل‌روزهٔ خودفقط ازخوردن گوشت پرهیز

میکنند وی بـه‌پیروانش دستورداد کـه درتمام روزهای این‌ماه ازخـوردن و آشامیدن‌احتراز کنندولی بعدازغروب آفتاب‌هرچه‌میخواهندبخورندو بیاشامند. بعضی‌ها گفته‌اند کـه این دستور ازاحکام پیروان یکی ازمسالك عرفانی[1] یااز مانویها که مبلغین آنها بعربستان نیزآمده بـودند اقتباس شده است. باین سؤال جواب واضح وصریحی نمیتوان داد زیراپیغمبرقطعاً نمیتوانست ازآئین‌وقواعد حرانیهای بین‌النهرین که ماه‌پرست بودند وبرای عبادت وستایش درماه مارس روزه میگرفتند اطلاعی داشته‌باشد.

واضع جهاد

محمد برای آنکه حج‌را باتفاق پیروان خود بجاآورد گفت که دین وی همان مذهب ابراهیم‌است وبقول وی‌ابراهیم حرم مکه‌را برای اسمعیل فرزند خویش بنا کرد وحج‌را مقررنمود واکنون باید این‌حرم از بت‌پرستی واعمال ناشایسته‌ای که بعداً معمول گردیده تصفیه‌شود وعمل‌حج مجدداً بسبك ابراهیم وبنام‌خدا معمول گردد.

بدین‌ترتیب محمد یکی‌ازمهمترین نیات وهدفهای سیاست خارجی‌خود راکه مطیع‌ساختن هموطنان بت‌پرستش بود صحت واعتباربخشید ولی‌اوضاع و احوال اجازه نمیداد که جنگ منظمی‌را فوراً علیه‌ایشان‌آغازنماید زیرابنابر یکی ازسنن ومراسم قدیم‌عرب مهاجرین حق‌نداشتند علیه‌بستگان مردم شهر بجنگ پردازند واهل‌مدینه نیز بهیچوجه حاضرنبودند که صلح وآرامش‌را با همسایگان مقتدرخویش برهم‌زنند ولی‌کاروانهای مکه که ازمدینه میگذشتند بزودی حس‌تحصیل غنیمت‌را درنهاد مسلمانان فقیر کـه درابتدای ورود دراین شهرپرجمعیت خیلی‌درمضیقه‌بودند وپیغمبرهمواره‌وضع آنهارا نتیجهٔ بی‌عدالتی

۱- Gnostique

قلمداد مینمود برانگیخت. سال اول وابتدای سال دوم هجرت مسلمانهامکرر سعی بیهوده کردند که راه‌را برکاروانها ببندند تاآنکه درشهررجب که یکی‌از شهور حرام است دسته‌ای ازمسلمانها موفق شدند یکی ازاین کاروانها راکه بارهای زیادوقیمتی داشت وباتکاء صلح عمومی بدون تشویش وبیم بطرف مکه میرفت [در دره نخلة که درمشرق مکه‌است] غافلگیر کرده غنیمت زیادی بدست‌آوردند. ولی‌این عمل که تجاوزازحق ومقررات بود حتی درمدینه نیز سبب خشم واعتراض شدید مردم‌شد وپیغمبراین‌عمل مسلمانان‌را تقبیح کرد. بعدها وحی‌نازل‌شد که دفاع درمقابل کفارحتی درشهورحرام‌صحیح وجائزاست وغنائم حاصله نیزباید تقسیم‌شود.

دوماه بعد فرصت تازه‌ای برای مقابله و نبرد حاصل‌شد وآن موقعی بود که‌کاروانی ازغزه واقع درسوریه‌حرکت کرد وتقریباً تمام بازرگانان مکه در آن‌شریك بودندوجنس‌ومتاع داشتندوانتظارش‌را می کشیدند، ریاست‌ورهبری این‌کاروان باابوسفیان رئیس‌طایفهٔ بنی‌امیه بود. بدرخواست پیغمبرسیصد نفر مهاجروهمان اندازه ازاهالی‌مدینه داوطلب‌شدند که باین‌کاروان حمله نمایند ولی‌ابوسفیان‌درانتظارچنین‌حمله‌ای‌بودوهمراهان‌خودرادرپیچ وخم‌راهی نزدیك ساحل‌عبورمیداد وفوراً بوسیلهٔ‌قاصد اهالی‌مکه‌را ازخطرمطلع‌ساخت‌وازایشان عده‌ای معادل‌سه برابرمسلمانها بطرف شمال‌حرکت‌نمود. مسلمانهامیخواستند دربدر که محل‌عبورکاروانهاست وآب گوارائی‌دارد ابوسفیان را غافلگیر کنند ولی‌برخلاف انتظار باسپاهی‌قوی‌مواجه گردیدند. پیغمبربرای‌آنکه پیروانش حاضر به‌نبرد باعدهٔ بیشتری شوند تمام‌جذبه ونفوذ خودرا بکاربرد، مسلمانان بعد ازآنکه حاضربجنگ شدند درپرتو اطاعت وانضباطی که درنماز جماعت آموخته‌بودند برسپاهیان‌بی‌انضباط‌مکه غلبه‌نموده‌فتح‌درخشانی‌حاصل کردند.

این پیروزی نتایج معنوی بزرگی ببارآورد وتقریباً تمام خانواده‌های مکه دراین جنگ کشته یااسیر داده بودند و وضع و موقع پیغمبر در مدینه تثبیت و تحکیم شد بطوریکه توانست علیه مخالفین خویش که تا آن تاریخ آنهارا نادیده می گرفت اقدامات شدید ومؤثری بنماید و بعد از این واقعه بعضی از مردم مدینه که هنوز در بت پرستی باقی مانده بودند ناچار شدند بدین اسلام درآیند ، البته برخی‌ازآنها باجبار واکراه این‌دین‌را پذیرفتند واین جمع که «شاکین» نامیده می‌شوند بعدها برای پیغمبرزحمت‌زیادایجاد نمودند .

دراین‌جریان وضع‌یهودیها ازهمه‌بدترشدواولین‌فشاربخانوادهٔ‌یهودیهای زرگرقینقاع‌واردآمدوعلت‌این‌بود که گویامسلمانی‌را که سابقاً یکی‌ازیهودیان راکشته‌بود به‌قتل‌رسانیده‌بودند .

پیغمبر یکماه بعدازجنگ‌بدربوسیلهٔ جمعی‌ازلشکریان‌اسلام‌محلهٔ‌آنهارا محاصره کرد وپس‌ازچندهفته ایشان‌را وادار باطاعت وتسلیم‌نمود وابتدا همگی را محکوم بمرگ‌ساخت ولی‌درنتیجهٔ وساطت ودرخواست یکی‌ازرؤساء خزرج حکم‌به‌ضبط اموال واخراج ایشان‌تبدیل‌شد .

تدابیر پیغمبراسباب اختلال‌کاربازرگانان مکه گردید لذاتصمیم گرفتند که باهمسایگان خود درطائف یعنی‌طوائف بنی‌ثقیف وبعضی‌طوائف صحرانشین دیگراتحاد نموده وانتقام شکست بدررا بگیرند . بدین‌ترتیب سپاهی مشتمل بر سه هزارمرد جنگی که هفتصد نفرایشان سواروزره‌دار بودند بادویست اسب وسه‌هزارشتر فراهم‌شد . این‌سپاه چون‌تدارکات زیاد وزن وبچه فراوان همراه داشت خیلی‌آهسته حرکت مینمود ودراوایل سال ۶۲۴ بدشتی‌رسید که‌ازمدینه بطرف شمال‌ودامنه کوه احد کشیده‌میشد ونیم‌ساعت باشهرفاصله داشت. پیغمبر

طبق عقیده وصلاحدید قبیله خزرج ابتدا تصمیم داشت درشهر مانده منتظر حملهٔ آنهاباشد ولی بعد بعلت شورواشتیاق فراوانی که‌سپاهیان اسلام ابرازمیداشتند تصمیم گرفت که کاررا باجنگ یکسره کند و باآنکه رئیس‌خزرج باسیصد تن ازجنگجویان خویش پشت نمود وبشهر بازگشت پیغمبر تردید وتزلزل بخود راه نداد و دست و پای خودرا گم نکرد ومسلمانها باوجود کلیه این‌حوادث نامساعدوشرایط نامطلوب غلبه کرده‌داخل‌اردوگاه دشمن‌شدند ولی‌تیراندازانی که باید جناح لشگراسلام را حفظ کنند چون‌حال‌را چنان دیدند ازبیم آنکه ازغنائم بی‌نصیب مانند محل خودرا رها کردند وخالدبن ولید ازاین اشتباه استفاده کرد وباسواران خود بقلب سپاه‌اسلام حمله نمود و بدین‌ترتیب اولین اثرنبوغ نظامی خودرا که بعدها مکرر بنفع اسلام انجام گرفت‌آشکار ساخت ولی‌آنروز این‌عمل بضرراسلام تمام‌شد وحتی‌خود پیغمبر نیززخمی گردید وخبر مرگش‌به‌دروغ شایع‌شد ومقاومت‌رابکلی ازپیروانش‌سلب کرد ولی‌ازخوشبختی مسلمانها مردم مکه نتوانستندآنطور که باید از این پیروزی استفاده کنند و بظاهرپیشرفت خود غره‌شده بشهر ومساکن‌خود بازگشتند.

این‌شکست مقام ومرتبه پیغمبررا درنظرمسلمانها کم نکرد زیرا بخوبی میدانستند که‌علت‌آن نافرمانی‌خودشان بوده‌است ولی‌به‌قدرت وحیثیت پیغمبر پیش صحرانشینان لطمهٔ بزرگی واردآوردواین حقیقت باکشتار چهل‌نفر از مسلمانها درمحل طائفهٔ هوازن‌آشکار گردید. برای اعادهٔ حیثیت ازدست رفته فتح وپیروزی جدیدی‌لازم‌بود. پیغمبرتصمیم بسرکوبی‌یهودیان گرفت ومحلهٔ طایفه نضیررا محاصره نمود وچون یهودیان قریظه جرأت نکردند بآنها کمک نمایند پس‌ازچندهفته محاصره، وادار به‌تسلیم‌شدند وبوادی‌خیبرواقع دربیست فرسخی مدینه که مقرعده‌ای ازیهودیان دیگربود مهاجرت نمودند وپیغمبر

اموال ایشان‌را بین مهاجرین تقسیم کرد.

پیغمبر شراب‌را حرام کرد وبازی میسررا نیز که نوعی‌قماربرسر گوشت شتربود وباعث فقروفنای بسیاری ازاعراب شده‌بود تحریم کرد. غرض‌ازتحریم شراب که بعدهامردم مکررازآن‌سرپیچی کردند احترازازافراط وزیاده‌روی فوق‌العادهٔ آن‌بود زیراشعرا آنرا طوری مدح وستایش کرده‌بودند که باانضباطی که وی میخواست بین‌مسلمانها ایجاد نماید کاملا منافات ومباینت داشت. در این‌خلال اهل‌مکه موفق شدند اتحادیه بزرگی علیه پیغمبر بوجودآورند ودر حدودماه مارس۶۲۷ ده‌هزارنفر که چهارهزارنفرآنهاازقریش‌بودند بفرماندهی ابوسفیان بطرف مدینه روان شدند وآن‌دفعه چنان باسرعت حرکت کردند که پیغمبر برای تدارك جنگ فقط یك‌هفته وقت‌داشت وفزونی دشمن بوی‌اجازه نمیداد که درمیدان‌آزاد به‌مقابله پردازد بلکه مجبور بود درشهرمدینه دفاع کند. بعلاوه بنابرمقرراتی که وضع‌نموده‌بود فقط درچنین موردکلیه مردم‌شهر مجبوربدفاع وشرکت درجنگ‌بودند. شهرمدینه ازسه‌طرف بوسیله‌ساختمان‌هائی که متصل بهم بناشده بودند حفظ میشد ولی‌ازطرف شمال راه بازبود و پیغمبر بقراری که شایع‌است براهنمائی مسلمانی که غلامی ایرانی‌بود خندق وسیعی کند تا ازحملهٔ سواران دشمن جلوگیری نماید. این طرزدفاع در عربستان بی‌سابقه بود وبقدری شهرت پیدا کرد که به «جنگ خندق» معروف شد. این‌تدبیر نتیجه خوبی داد ودشمنان که خودرا مجبور به محاصرهٔ شهر دیدند سست ودلسردشدند زیرا ناچاربودند درآن‌دشت وبیابان که هنوزچیزی نروئیده بود کلیه حوائج‌خودرا فراهم کنند لذا بعدازآنکه مذاکراتشان با یهودیان‌قریظه که درانتهای‌شهرسکنی‌داشتندودراتخاذتصمیم تردید می‌نمودند بجائی‌نرسید عده‌ای بواسطهٔ بدی‌آب وهوا و مردن مرکبشان که نزد ایشان

گرانبهاترین چیز بود مراجعت کردند و بقیه نیز قصد بازگشت نمودند. پیغمبر همانروز به یهودیان قریظه که تلون ودوروئی نشان داده بودند حمله کرد وپس ازپانزده روزمحاصره آنها را وادار به تسلیم نمود وبرای عبرت دیگران ششصد نفر ازمردان ایشان را کشت وبقیه به بردگی درآمدند.

پیغمبر درسال ۶۲۷ بعضی جنگهای کوچك با قبایل صحرانشین نمود که دامنهٔ یکی ازآنها تاحدود مکه رسید. دراین جنگهای بی خطر وی معمولا دو نفراززن های خودرا همراه میبرد. شبی عایشه دختر ابوبکر که درآن موقع چهارده سال داشت به جستجوی گردن بند خودرفت و گم شد. صبح روزبعد اورا به اردوگاه بازگردانیدند. دراین جریان عایشه مورد سوءِ ظن قرار گرفت و پیغمبر اورا بخانهٔ پدرش فرستاد ولی پس ازیکماه رأی ببرائت وی داده شد و مقرر گردید که هر گونه تهمتی نسبت به زن شوهردارا گرمورد تصدیق و گواهی دوشاهد عینی قرارنگیرد افترا محسوب شود وصد ضربه شلاق مجازات مفتری باشد. دراین واقعه یکی ازمخالفین عایشه علی ع داماد پیغمبر بود و عقیده داشت که محمد وی را طلاق گوید وعلت کینهٔ شدیدی که عایشه دردوران خلافت علی ابرازمیداشت قطعاً همین موضوع بوده است. بهرحال موضوع «گردن بند عایشه» دروضع احکام ومقررات اسلام راجع بزن داری تأثیری که بعضی ها گمان کرده اند نبوده است. حجاب زن شوهردار ازقدیم عادت عرب بوده وپیغمبر قبل ازاین واقعه ودرمورد دیگرراجع بآن سخن گفته است واین حجاب چه قبل از اسلام وچه درادوار بعد مانند دوران بنی امیه مانع آن نبوده است که زنها در کمال آزادی وارد اجتماعات بشوند وحتی درکارها اعمال نفوذ شدید بنمایند. حرم در دورهٔ بنی عباس وبه تقلید عیسویان روم شرقی ایجاد شد وسرانجام موجب انحطاط زن درمشرق گردید.

۴۱

بعدازآنکه پیغمبراحترام کعبه را حتی در مدینه شناخت هدف نهائی سیاست وی تصرف این‌شهرمقدس شد وشاید دربدوامر یعنی درسال۶۲۷ که با پیروان خویش در کمال آرامش وصفا بمنظورحج عمره به‌این‌شهررفت آزمایش کوچکی‌بود که برای اجرای این‌مقصود بعمل‌آورد. خلاصه باآنکه متحدین صحرانشین دراین سفرهمراهی نکردند وی باهزار وپانصد نفر ازمسلمانان در لباس احرام وبدون‌آنکه جزشمشیر حربهٔ دیگری داشته باشند بطرف مکه حرکت کرد ولی موقعیکه بده‌فرسخی مکه رسید اطلاع یافت که اهالی‌مکه و همدستان ایشان نزدیك دروازهٔ شمالی‌شهر کمین کرده وسواران خودرا درراه مدینه گماشته‌اند لذا وی راه را بطرف مغرب کج کرد ومحل سواران‌را دورزد وازبیراهه خودرا نزدیك حدیبیه که ابتدای ارض مقدس‌است رسانید وآنجا توقف کرد وبااهل مکه وارد مذاکره شد وعثمان داماد خودرا که بواسطهٔ بستگی باطایفه بنی‌امیه درشهرنفوذی داشت بدین‌منظورفرستاد وچون عثمان پس‌ازسه روزبازنگشت شایع‌شد که ویرا کشته‌اند ومحمدباآنکه‌مهیای جنگ نبود چنین قانون‌شکنی را بی‌مجازات نمی گذاشت پس پای درختی ایستاد و مسلمانان‌را گرد خودجمع کرد وباردیگرازایشان بیعت گرفت واین‌عمل مردم مدینه که خداوندرا بصدق وایمان‌خود گواه گرفتندبعدهاجزوافتخارات‌بزرگ ایشان محسوب گردید. ولی معلوم شد که شایعهٔ قتل‌عثمان بی‌اساس‌است ومردم مکه حاضربرعایت صلح وآرامش شدند وبرای مذاکره یکنفرازخودبه‌اردوی اسلام فرستادند ووی قراردادی برای دهسال باپیغمبرمنعقد ساخت. لذا وی این دفعه ازاجرای نقشهٔ خویش منصرف شد وتصمیم بمراجعت گرفت ودرعوض مردم مکه تعهد نمودند که سالی سه روزشهررا به‌اختیاروی گذارند تابتواند بآرامی باپیروان خویش عمل‌حج بجاآورد، پیغمبرنیز تعهد نمود که افراد

خردسال قریش را که بی اجازه اولیاء و کسان خود بمدینه نـزد وی می آیند بمکه نزد اقوامشان باز گرداند درصورتیکه فراریان مسلمان که بمکه میرفتند می توانستند در کمال امن و آسایش دراین شهر بمانند. این تعهد یك طرفه واینکه پیغمبر درمتن قرارداد عنوان رسالت خودرا ذکر نکرده بود اسباب رنجش پیروان وی گردید ولی وقایع بعد ثابت کرد کـه حق با وی بـوده است. بموجب این قرارداد پیغمبر یکی از بندگان بنی زهره را به ایشان باز گردانید ولی وی درراه یکی ازدونفری را که می بایستی اورا بمکـه بازمی گردانیدند کشت وخود راه ساحل را پیش گرفت رفت ودر آنجا بزودی جمع زیادی ازفراریان مکه کـه وضع وحال ویرا داشتند دورش جمع شدند وبفرمان وی مشغول زدن کاروانهای مکه شدند، سرانجام اهل مکه مجبور گردیدند ازپیغمبر استدعا کنند که این ماده خطرناك را ازقرارداد حذف نموده منبعد فراریان را نزدخود نگاه دارد.

پیغمبر برای جبران شکست حدیبیه درماه مه ۶۲۸ میلادی پیروان خودرا بجنگ یهودیان خیبر فرستادوایشان چهارهزار نفر ازصحرانشینان غطفان رابکمك خویش خواستندولی چون خوداز ترس پیغمبر درقلعه ها حصاری شدند صحرانشینان نیز آنها را رها کردند امامسلمانان که وسائل قلعه گیری نداشتندابتدا کاری از پیش نبردند فقط توانستند بیکی ازمحلات راه یابند و در این جا مقداری وسایل قلعه گیری بدست آوردند.

آنان بعداز آنکه وسایل قلعه گیری را درقلاع دیگر بدست آوردندمجدداً بسراغ یهودیان آمدندو آنها راوادار بتسلیم نمودند وبآنها وزن و کودکانشان تأمین جانی دادند ولی یهودیان مجبورشدند که کلیه اموال خودرا به فاتحین واگذارند. چون اسکان عده ای ازمسلمانها دوراز مدینه موافق مصلحت نبود و ممکن بود موجب ضعف جامعهٔ جوان اسلامی گردد پیغمبر املاك یهودیها را

به‌ایشان واگذاشت به‌شرطی که نیمی‌از محصول آنرا بوی بدهند . عده‌ای از یهودیان فدك‌ووادی القری‌و تیماء بزودی داوطلبانه تسلیم وعدهٔ دیگر بعد از جنگ کوچکی باهمان‌شرایط قبول فرمان نمودند و پیغمبر فدك را بخویش اختصاص داد .

پیغمبر درایام حج‌سال بعدتوانست طبق‌مقررات پیمان منعقده وارد مکه شود . بت‌پرستان ازشهر بیرون رفته بودند ولی اقوام پیغمبر بریاست عمویش عباس مانده بودند . این‌حج چنان تأثیری نمود که حتی‌عده‌ای ازرؤساورهبران دشمنان پیغمبر مانند خالدبن ولید فاتح‌احد وسردار نامی اسلام در آینده و عمر وعاص اموی اولین حکمران اسلام در مصر در ۶۲۹ بمدینه آمده اسلام آوردند .

قدرت جدید وروز افزونی که در عربستان پدید آمده بود توجه فرمانروایان روم شرقی را که دراستانهای مجاورعربستان مأموریت داشتند جلب‌نموده بوده ، دولت‌روم‌شرقی مصررا که‌ایرانیان درزمان هرقل‌تصرف کرده بودند پس گرفته بودو حاکم جدید رومی آنجا (که اعراب ویرا المقوقس مینامیدند واین‌عنوان‌رابا «کیروس»[1] که‌لقب یونانی‌حاکم اسکندریه‌بودودر زمان اسلام کارهای غیرمذهبی را نیز انجام میداد اشتباه میکردند) مقداری هدیه‌وپیشکش برای پیغمبر فرستاد ودو کنیزخوشگل‌نیزبرآن هدایا افزود ، پیغمبر یکی ازآن کنیزان را به‌حسان ابن‌ثابت شاعر که کارش ستایش اعمال درخشان اسلام بود دادودیگری راخود گرفت واین کنیز ازبخت مساعدبرای پیغمبر پسری آورد درصورتیکه تمام‌زنهای دیگر وی‌غیر ازخدیجه فرزندی نداشتند . پیغمبر نام‌این پسر را ابراهیم یعنی نام پیغمبری گذاشت که خود

۱- Kyros

احیا کننده شریعت وی بود ولی این کودك در نخستین سال عمر خود یعنی روز ۲۷ ژانویه ۶۳۲ در گذشت .

مسلمانان باحکام روم شرقی درسوریه روابط خیلی خوبی نداشتند و پیغمبر پس از آنکه سلطهٔ خودرا برنواحی عربستان شمالی بسط داد بامرزداران روم روبرو شدو فرماندهٔ قلعهٔ بصری نماینده‌ای را که پیغمبر فرستاده بوددستگیر نموده و کشت وپیغمبر برای تلافی درسپتامبر ۶۲۹ سه‌هزار نفررا بفرماندهی زید بن حارثه باین حوالی فرستاد . مرزداران غسانیه بجلوگیری مسلمانان آمدند ودرچند فرسخی شمال مدینه بین ایشان جنگ در گرفت و مسلمانها غالب شده تاموته واقع درجنوب بحرالمیت پیشرفتند درآنجا با یك لشگر از سپاهیان روم شرقی که اسقف تئودوروس دراین خلال جمع کرده وخودفرمانده آنهابود مواجه شدند ومسلمانها باوجود رشادت فوق العاده هنوز نمیتوانستند بر دولتی که خیلی ازآنها قویتر بود غلبه کنند .خالدبن ولیدپس از کشته‌شدن زید ودوفرمانده دیگر که پیغمبر شخصاً آنهارا تعیین کرده بود با زحمت زیاد توانست باقیمانده سپاه اسلام را بمدینه بازگرداند و پیغمبر برای آنکه این شکست راتاحدی جبران کند عمروعاص رابسر کوبی چادرنشینان شمال کویر فرستادو با اقدامات جدی خویش اغلب قبایل مزبوررا بدین اسلام درآورد .

مدت مدیدی بود که قریش مکه ازغلبهٔ برپیغمبر بکلی ناامید شده بودند وتمام سعی خودرا صرف حفظ قرارداد صلح حدیبیه مینمودند وفکری نداشتند مگرآنکه خطرات جدیدی متوجه تجارتشان که بقدر کافی کسر وانحطاط یافته بود نشوددرصورتیکه محمد برخلاف ایشان مترصدبهانه وفرصت بود تا برای همیشه حساب آنها را برسدتاآنکه بین یکی از طوایف صحرانشین که مسلمان شده بودند بابعضی ازطرفداران قریش کشمکش درگرفت ومردم مکه نیز در

آن شرکت نمودند واز اینرو پیغمبرصلح راملغی دانست .

دراوایل سال ٦٣٠ مطابق رمضان سال‌هشتم هجرت پیغمبر بااهالی‌مدینه وطوائف چادرنشین که قریب‌ده‌هزارمرد میشدند بقصد جنگ بطرف‌مکه یعنی زادگاه خویش حرکت کرد، ضمن‌راه بعضی‌ازمردم‌مکه ازجمله عمویش‌عباس بوی‌پیوسته وبیعت نمودند ودرشهر جزجمع کمی کسی قصدپایداری‌ومقاومت جدی‌نداشت و هنگامی که پیغمبر درمرالظهران واقع‌درمغرب‌مکه چادر زده بود ابوسفیان که‌سابقاً روح و رکن مقاومت و مخالفت با اسلام بود شخصاً نزد پیغمبر آمد واسلام آورد و محمد بوی و عموم مردمی که پناه آوردند امان کامل‌داد . سپس‌ابوسفیان بمکه‌باز گشت‌وبانصایح‌خویش‌مردم‌راازممانعت‌پیغمبر برای‌ورود بشهر بازداشت‌فقط‌عدهٔ قلیلی ازافراد سرسخت‌ولجوج‌مهیای‌جنگ شدند وپیغمبر پیروان خودرااز دوطرف وارد شهر نمودو فقط خالدبن‌ولیددر دروازه جنوبی شهر که تحت اشغال طرفداران جنگ‌بود وشایدمیخواستند از آنجاراهی به‌یمن باز کنند بامقاومت مختصری‌مواجه شد وسرانجام مکه‌بدون مقاومت جدی درفرزند ارجمند خویش که‌هشت سال پیش‌ویرا از آغوش خود رانده بود بزانو درآمدو تسلیم‌شد .

محمد چون مقابل کعبه رسید هفت مرتبه آنرا سواره طواف کرد و هر بار که بحجر الاسود میرسید چوب خودرا روی‌آن می کشید وبدین‌ترتیب‌این رسم قدیم‌را دردین خود ابقاء کردولی بت‌هائی که‌درمعبد آویخته بودندهمه راشکست و چون باسلام آوردن فوری همشهریهای خود اعتماد نداشت دستور داد که تمام بت‌هائی راکه درخانه دارند تحویل دهند وفقط عدهٔ خیلی‌معدودی راکشت‌و آنها کسانی بودند که‌مرتکب جرائم بسیار بزرگی شده بودند از جمله دوزن خواننده که‌درهجو پیغمبر اشعار بسیار رکیکی خوانده بودند ،

ولی نسبت به‌بقیه اهل مکه چنان گذشت وبزرگواری نمود که اسباب حسادت مردم مدینه شد ، لیکن بیمی که جمع اخیر از اقامت‌پیغمبر در مکه داشتند بزودی رفع شد .

پیغمبر فقط پانزده روزتوانست ازلذت این فتح بهره ورشود چه‌مقارن این‌احوال‌ابرهای تیره درنقطهٔ‌دیگری از افق امیدش پدیدارمیشد بدین‌معنی که قبایل بنی‌ثقیف که‌ساکنین شهر طائف واقع‌درجنوب شهرمکه بودندوبا قبایل‌صحرانشین هوازن بستگی داشتند ودرتمام نجد پراکنده بودند اتحاد نموده وسپاهی مشتمل بر سی‌هزارمرد که برای اعراب فوق‌العاده‌بود دراوطاس تمرکزدادندوهنگامی که پیغمبر بجلوگیری‌آنهارفت‌درحنین‌باوی‌درآویختند. درابتدای جنگ جلوداران لشگر اسلام تاب حملهٔ سواران دشمن را نیاورده متفرق شدند ولی قسمت‌اصلی‌لشگر که‌از مردم مدینه تشکیل شده بودباوجود زیادی دشمن آرامش وثبات خود را از دست ندادند تا بالاخره اکثر اعراب هوازن بطرف‌طائف‌فرار کردندوتاحدی‌مورد تعاقب‌پیروان چادرنشین‌محمدص که‌قوم وخویشی رافراموش کرده بودند قرارگرفتند و غنائم زیادی از خود بجای گذاردند وپیغمبر باتقسیم آنها بین پیروان جدید خویش‌ازآنان‌دلجوئی کرد .

درجنگ طائف وضع محمد ص . نیز چندان آسان نبود چه بدون آنکه برای تقسیم غنائم توقف کند از میدان جنگ حنین بطائف رفت ولی قبایل بنی‌ثقیف مقاومت شدیدی نمودند و چون پیوسته منجنیق‌های ساده و قدیمی لشکراسلام راآتش میزدند تصرف‌شهرممکن نمیشد بطوریکه پس از سه هفته پیغمبر دست ازجنگ کشید و برای تقسیم غنائم به‌حنین آمد و بزودی عدهٔ زیادی از چادر نشینان که بطائف فرارکرده بودند نزد وی‌آمده درخواست

نمودند که بازاء قبول اسلام ، پیغمبر اقوام وبستگان ایشان را که اسیر شده‌اند آزاد سازد وسهمی ازغنایم نیز بایشان بدهد. با این ترتیب پیغمبر توانست با خاطر آسوده قبایل بنی کفاررا درطائف محصور بگذاردزیرا از این به بعدهمان متحدین سابقشان مراقبشان بودند.

پس از آنکه پیغمبر بمدینه مراجعت کرد تادوسال ازطرف تمام قبایل صحرا نشین عرب نمایندگانی برای اظهار اطاعت و تسلیم نزد وی آمدند و برای محمد ص در این مدت خیلی بندرت اتفاق افتاد که برای خونخواهی یاغافلگیری درمورد فرستادن نمایندگیهای دینی و جمع آوری مالیات آن حضرت مجبور باعزام سپاه گردد.

در ٦٣٠ میلادی قبایل بنی‌ثقیف بعد ازآنکه در نتیجهٔ محاصرهٔ مسلمانان صحرا نشین که دقیقه‌ای ازحصار شهر طائف دور نمیشدند تقریباً به گدائی افتادند تسلیم شدند ونمایندگانی نزد پیغمبر فرستادند. این نمایندگان بیهوده اصرار داشتند که محمد لات ربة النوع آنهارا اگرچه برای مدت کوتاهی باشد ازشکستن معاف دارد ولی پیغمبر دراین زمینه کمترین گذشت وارفاقی ننمود ویکی ازخودشان را بنام مغیره‌بن شعبه که قبلا بمدینه آمده بود وبعداً نام وی‌رابعنوان مردی لاقید وجاه طلب خواهیم شنید مأمورشکستن بت کرد. باآنکه عده‌ای‌ازقبایل بنابرمصلحت وباقتضای سیاست وقت تسلیم پیغمبر شدند بت‌پرستی قدرت معنوی ومقام روحانی خودرا ازدست‌دادوحتی عیسوی‌های شمال عربستان نیزدست ازمذهب خود کشیدند ولی کلیسای نجران همچنان ثابت و پایدار ماند و عبدالمسیح امیر نجران و اباالحارث کشیش آن برای بحث و مذاکره شخصاً بمدینه آمدند وباآنکه پیغمبر درمذاکره باایشان کمال فصاحت رابکاربردتغییرعقیده ندادند. لذامحمدص. باایشان بعقدقراردادی اکتفانمود که

بموجب آن درمقابل پرداخت جزیهٔ سنگین دراجرای اعمال مذهبی خود آزادی حاصل کردند .

ازاذعان واعترافی که شعرای زمان نسبت به نفوذ پیغمبر نموده اند میتوان دریافت که وی قبایل وسیع عرب را تحت قدرت وتسلطی شدید قرارداده بود ، دردورهٔ جاهلیت شعرای مزبور علاوه بر آنکه اسباب افتخار قبایل خود بودند باسخنان واشعار خویش درایشان نفوذ سیاسی بسزائی داشتند ودونفر ازایشان بنام لبیدوالاعشی اسلام قبول نمودند . اولی از اوان جوانی شهرتی بسزا یافت وگویندهٔ طایفه کلاب که ازشعب قبیله هوازن بود گردید وجزء نمایندگان این طایفه کـه در ۶۳۱ برای ابراز موافقت باسیاست جدید اسلام اعزام شده بودند بمدینه آمد وهمانجا ایمان آورد . مضامین مذهبی که ازابتدا دراشعار وی وجود داشت ازاین پس بیشترشد وسرمشقی برای اشعار روحانی ودینی اسلام بوجود آورد .

دومی شاعری دوره گرد بود وبتمام عربستان سفر نمود وبخدمت سلاطین وامرا درآمد ودرمدح وستایش پیغمبر اشعاری گفت ولی نسبت به اصالت وصحت انتساب قسمتی ازاشعاروی که بمارسیده تردید وگفتگواست. بهرصورت پیغمبر علاقهٔ زیادی بصنعت شعر که یکی ازصنایع زیباوبدایع عهد جاهلیت بودنداشت معذالك حسان بن ثابت را مانند شاعر دربار نگاهداری میکرد تابوسیلهٔ وی به گویندگان صحرانشین بسبك وشیوهٔ خودشان جواب گوید ولی اگر یکی ازاین شعرا نسبت بدیانت اسلام اهانتی میکرد اغماض نمی نمود . دراین اوقات درقبیلهٔ مزینه شاعری بود باسم کعب بن زهیر که ازمفاخر جاهلیت محسوب می شد وی این هنررا ازپدر بارث برده بود وباخشم ونارضایتی کامل شاهدتوسعه وپیشرفت دین جدید بود ومیدید کـه چگونه بامقررات سخت خود سنن وعادات قدیم

زندگی‌را پایمال‌میکند وهنگامی که اسلام‌آوردن بجیر برادر خودرا دید خشم واندوهش افزون شد وبا اشعارهجائی بابراز احساسات خویش‌پرداخت. البته پیغمبرحاضر نبود چنین جسارتی‌را بی‌مجازات گذارد لذا خون وی را مباح اعلام کرد بطوریکه کعب دیگر بجان خود امان نداشت مگر ازپیغمبر طلب عفو کند لذا تمام قدرت بیان خودرا بکار برد واشعاری فصیح درمدح و منقبت محمد قائد جدید دنیای عرب سرود وخودرا بمدینه رسانده باحیله و تدبیر آن اشعاررا به‌پیغمبر نشان داد. این اشعار باآنکه بشیوهٔ قدیم تنظیم یافته بود و هیچگونه‌رنگ مذهبی نداشت بشدتی درپیغمبر تأثیر کرد که بی‌اختیار ردای خودرا بوی بخشید. درعربستان سابق مانند فرانسه درقرون وسطی مکرر اتفاق می‌افتاد که جبه یاردائی را بشاعر بعنوان صله ببخشند و کعب ردای محمدرا چنان گرانبها میداشت که بعدها حاضر نشد حتی‌بادریافت ده‌هزار درهم آن‌را بمعاویه بدهد واین‌خلیفه پس ازمرگ کعب توانست آن ردای گرانبهارا ازبازماندگانش بخرد وازآن پس‌ردای مزبورمانند یکی از بزرگترین نفائس ابتدا درخزانهٔ سلاطین دمشق و بعد نزد خلفای بغداد نگاهداری می‌شد تاآنکه در ۱۲۵۸ که شهربتصرف مغولان درآمد طعمهٔ آتش گردید.

محمدص. بعدازاین فقط یکدفعه‌مبادرت بجنگ کردچون‌انتقام‌شکستی که پیروانش‌درموته ازسپاهیان رم‌شرقی خورده‌بودند تاکنون گرفته‌نشده‌بود دراواسط تابستان ۶۳۰ تمام مسلمانان‌را علیه روم‌برانگیخت دلیل این اقدام بخوبی‌معلوم نیست وشاید این بوده است که مردم مدینه ازطرز تقسیم غنائم حنین راضی‌نبودند ویامی‌خواسته است اعرابی را که هنوز به اتکاء دولت روم بدین مسیح باقی‌مانده بودند مطیع سازد. بهرحال باسی‌هزار سپاه بطرف‌شمال

روانه شد ولی‌هنگامی به ناحیه تبوك که سرزمینی‌پرازمزارع گندم ونخلستان بود رسید توقف کرد. شاید این‌علت کثرت سن‌وی بود ومیدانست که‌نقشه‌اش قابل‌اجرا نیست. پیغمبرازطرف امیرمسیحی‌ایله که امروزعقبه نـام دارد ودر آخرین قسمت شمالی‌دریای احمرواقع است مورد تعظیم واحترام قرار گرفت وسپس‌بادریافت جزیه بمسیحیان این خطه اجازه داد کـه اعمال مذهبی‌خودرا ادامه دهند.

بزودی آخرین آثار بت پرستی از سرزمین عربستان زائل شد. پس‌از فتح مکـه پیغمبر یك چند نسبت باجرای حج کـه طبق قواعد جاهلیت صورت می گرفت اغماض‌نمودولی در۶۳۰میلادی ابوبکررا بعنوان امیرالحاج باقافله حجاج مدینه بمکه فرستاد وقطعاً منظورش این بود که‌باحضورخویش‌باعمالی که بی‌موافقت باروشهای دوران جاهلیت نبود آنان رواج ورسمیت نداده‌باشد لیکن درآخرمراسم حج دامادش‌علی‌ازطرف‌وی‌درمنی‌دستوراتی‌را که‌درابتدای سورهٔ نهم‌قرآن رسیده است قرائت نمود. بموجب این آیات پیغمبر از کفـار بکلی‌تبری می‌نمود ومنبعد ایشان‌را اززیارت‌مکه ممنوع میساخت واگر کفار قراردادهائی که باوی بسته بودند کاملا اجرامی کردند این‌قراردادها تاآخر مـدت مقرر بقوت خود باقی می‌ماند واگر نمی‌توانستند به نص صریح آنهـا عمل کنند بـاید بین مرگ یا اسلام یکی‌را انتخاب نمـایند. به کفـار مهلت داده می‌شد که تاآخر ماه های حرام به مساکن خـود بـاز گردند ولی ازآن تاریخ هر کجا دیده می‌شدند موردحمله وتعرض‌مسلمین‌قرارمی گرفتنـد. این عمل نتایج خوبی ببار آورد بطوریکه مسلمانها دیگر احتیاج چندانی بتوسل به‌اسلحه حاصل ننمودند.

سالهای آخر زندگانی پیغمبر

دراواخر سال دهم هجرت یعنی بهار ۶۳۲ میلادی پیغمبر می‌توانست مأموریت خودرا درعربستان اجرا شده وتمام بداند لذا بازنان خویش وجمع کثیری ازمسلمانان به زیارت مکه رفت واین سفررا نویسندگان شرح حال رسمی پیغمبرحجةالوداع نامیده‌اند وجزئیات اعمال محمدص. رادراین چندروزه ثبت وضبط کرده‌اند ومسلمانان تاامروز آن اعمال‌را سرمشق صحیح کامل حج میدانند. گویا روز دوم یاسوم پیغمبر نطقی کرد وضمن آن سال‌را بدوازده ماه قمری تقسیم نمود وبمسلمانان توصیه‌وتأکید کرد که‌احکام واصول‌اسلام‌را رعایت کنند.

پس‌ازمراجعت بمدینه اخبارتشویش‌آوری بوی رسید. یکی ازرؤسای طایفه بنی‌حنیفه بنام‌مسیلمه (که‌اعراب‌به‌تمسخروی‌را مسیله مینامیدند) در عربستان مرکزی‌طغیان کرده باگستاخی‌وجسارت تمام ازپیغمبرخواسته بود که ویراباخودهمردیف‌وبرابربداند. درقبیلهٔ بنی‌اسدودورترین‌قسمت‌عربستان شرقی‌نیزجریانات مشکوکی‌مشهودشده بود معذلك پیغمبردراعزام سپاه‌دیگر برای جنگ باعمال‌روم‌شرقی‌تردید نکرد ودر۶۳۲ فرماندهی‌این سپاه‌را به اسامه‌بن‌زید که پدرش‌درموته کشته شده‌بود واگذاشت. هنگامی که پیغمبر مشغول‌تدارك این‌لشکرکشی‌بود شاید درنتیجهٔ مالاریا که‌آن‌زمان درمدینه شیوع زیاد داشت بیمارشد وباآنکه سنش‌ازشصت خیلی‌بیشترنبود بواسطهٔ زحمات زیادچندساله اخیرقوایش‌کاسته‌شده‌بود. بطوری که یکی‌ازعادات‌خود را دائربرآنکه هرشبی‌درحجره یکی‌اززنان‌خویش بسربرد ترك کردوپیوسته نزد عایشه ماند وبعد ازآنکه باردیگربمسلمانانی که از تعیین اسامه جوان بفرماندهی‌سپاه‌ناراضی‌بودنددستوراطاعت‌وفرمانبرداری‌دادخود دیگرنتوانست

به‌نماز جماعت حاضر شود و پیشنمازی را به‌پدر زن ودوست قدیمی خود ابوبکر وا گذاشت.

قوای جسمانی پیغمبر پیوسته رو به‌تحلیل میرفت وازشدت ضعف مناظری پیش چشمش پدیدمی آمد. روز یکشنبه هفتم ژوئن خواست وصیت کند ولی عمر ازترس آنکه مطالبی بی‌تأمل گفته شود واسباب اختلال امور گردد مصلحت ندید و مانع شد. شب بعد تب اندکی تخفیف یافت و صبح مختصر بهبودی احساس شد وموقعی که مسلمانان برای نماز آمدند پیغمبر خواست بار دیگر پیروان خودرا به بیند و ازحجره عایشه خارج گردید ولی همینکه به بستر باز گشت تبش شدت یافت وبحال احتضار افتاد. موقع ظهر عایشه احساس کرد که دودست پیغمبر که‌دوردست وی بود بی‌حرکت شد وبرای آخرین بار آه ملایمی کشیده گفت:

«اللهم اغفرلی وارحمنی والحقنی بالرفیق الاعلی».

فصل سوم

محمد و تعلیم او

قرآن

داوری درستی در بارهٔ شخصیت پیامبر از طرف اروپائیان بسیار دشوار است ولی نظر باینکه ما از سوئی شور و شوق نخستین سالهای اورا در مکه و وفاداری تزلزل ناپذیر اورا باعتقاد خویش و نفوذ و تأثیری که در طبقهٔ منورهٔ ملّت خود داشت ؛ ازسوئی وازسوی دیگر اعتدال سیاست اورا درمدینه ، که هرگز هدف عالی خویش را که عبارت از: «سلطه بر تمامی عربستان بود ، و برای تحقق بخشیدن آن دربرابر شکست موقت خود ، مانند «معاهدهٔ حدیبیه» ازکارخود باز ننشست واقفیم ، قضاوت ما دربارهٔ او دچار لغزش نمی گردد[1] .

اما اجتماع این دو خلق وخوی متضاد «پیغمبری و سیاستمداری »[2] در وجود اومارا گمراه میسازد ، و ممکن است ؛ اعتقاد مارا در بارهٔ اعمال وی درسالهای آخر حیاتش دگرگون سازد ولی برخلاف آنچه تصور می کنیم ، این از مختصات عصر او و مردم آن عهد بوده است . این واقعیت که اعمالی خلاف انتظار اخلاق همعصران او در مورد طبیعت جنسی ظاهراً از او سر زد ،بر او ایرادی نیست . چه هرگز مدعی مصونیت تام ازلغزش [3] نبود ،« گذشته ازاینکه

---

۱ ـ بااین مقدمه مصنف برای خود احراز صلاحیت برای قضاوت دربارهٔ محمد و تعلیم او می کند تابشدیدترین وجهی بانظاهر به بی‌طرفی بروی بتازد .

۲ـ باآنکه رسول اکرم به‌رسالت خود اعتقادی خلل‌ناپذیرداشت وقتی‌درجنگ بدرشخصاً پیشنهادی کرد باصوابدید اطرافیان خودآن‌تصمیم را تصحیح کرد«ازحاشیهٔ ترجمهٔ‌عربی. ه. م»

۳ـ ناظر به سورهٔ احزاب آیه ۳۶ درمورد ازدواج آن حضرت بازن‌مطلقه زیدبن‌حارثه است برای تجویزازدواج بازن‌طلاق گرفته از پسرخوانده بحکم‌شرع که درجاهلیت‌ممنوع بود. ترجمه‌وتفسیرقرآن‌الهی‌ص ۵۶۰ (ه. م).

جز مصالح عالی دینی در اعمال خود محرك باطنی دیگر نداشته است.»

طبیعی است دین محمد را نمی‌توان جز ازروی قرآن قضاوت کرد، از نظروی صحبت از یك دستگاه حقیقی فکری، یافلسفی نیست. ودقت نظروصرفاً توجه بمنطق هرگز نیروی واقعی اورا تشکیل نمی‌داد، جهان روحی او، به‌تعالیم قبل ازخود وابستگی وارتباط عمیقی داشت. چه تعالیم یهود ومسیحیت درتعلیم او بشکل خاصی وارد شده وبامهارت تام بانیازمندیهای نوین درعصراو وفق داده شده است وبه‌این نحو، تمایلات معنوی قوم خودرا، به‌پایه‌های عالی ازمفاهیم مذهبی وحساسیت اخلاقی بالا برده است.

خدای محمد قبل‌ازهرچیز «رب»[1] یاپروردگارهمه چیز است. ازآغاز عصربابلیها. سامیان در خدای خود ملیك مقتدری می‌شناختند، متلون وقهار که بکنه ارادهٔ او دسترسی ممکن نبود، از آنجهت که هرآن تغییر رأی میدهد. وهمانند یك سلطان مستبد شرقی است، اما «الله» یا خدای محمد به چیزی ازآنجهت اراده نمی کند کـه مقدس و ازروی عدالت[2] است بلکه از آنجهت که اورا خوش آیند است اراده می کند وازهمین روی می‌تواند آنرا بمیل خود تغییردهد، یاآنرا حذف کند، اما خدای محمد علاوه‌براین‌خوب‌و مهربان است.

۱ـ خدای محمد قبل‌ازهرچیز «الله» یاذات مستجمع جمیع صفاتست که دارای رحمت یامهر به‌عامه موجوداتست یعنی صفت رحمانی و مهر و رحمت به مؤمنین یعنی صفت رحیمی است، واین معنی در بسم‌الله الرحمن الرحیم. که خود آیه‌ایست و درصدر تمامی سوره های قرآن باستثنای‌یك‌سوره‌جای دارد بخوبی ظاهر است. البته وقتی می گوئیم الله یاخدای محمد ذات مستجمع جمیع صفـاتست. «رب» و یاسایر صفات ثبوتیه را دارا و از جمیع صفات سلبیه منزه است. «ه. م».

۲ـ عدالت ازنظرمصلحت الهی مسلما باعدالت ازدید مخلوق متفاوتست و بتفاسیرقرآن درذیل‌معنی‌عدل‌الهی باید مراجعه کرد.

وی شخصاً خوبی‌خدای خویش‌را دریافته چه اومی‌داند ، که خدای او نمی‌خواهد مؤمنین را بتکلف انـدازد وانجام تکالیف شاق مذهبی را از آنان بخواهد ، زیرا ازضعف وناتوانی آنان‌آگاه است . (آیهٔ ۳۲ ازسورهٔ چهارم)[۱] ولی‌درین مورد هیچگاه صحبت ازاطراد یاحکم کلی منطقی‌نیست، بطوری که گاه ازازل بموجب مشیت الهی‌معین شده است چه اشخاصی‌باید بواسطهٔ‌ایمان خود بسعادت ابدی برسند وچه کسان دیگری باید در کفر خود باقی بمانند ، وبعذاب ابدی مخلّد گردند ، و گاه نیز ازنفی اراده بشری امتناع دارد وجای تعجب نیست که در همین مورد خاص ، کلامیون بعدی بشدید ترین مشاجرات وارد گشتند و در پایان نظریه قضا و قدر ازلی غـالب گشته و در نتیجه جبر وتقدیرمطلق یاسرنوشت ومکتوب ازلی ازاساسی‌ترین مفاهیم عقیده‌اسلامی‌را بوجودآورده است .

وی شخصاً خوبی‌خدای خودرا دریافته واثبات نموده است و یقین دارد که این خدا بی‌سبب و دلیل درکار بندگـان مسلمان خود اخلال نمی کند و ایشان را دراجرای‌تکالیف مذهبی‌خویش بزحمت نمیاندازد، زیرا ازضعف وناتوانی آنان اطلاع دارد (آیهٔ چهارم ازسورهٔ ۳۲) ولی‌دراین مورد استدلال و استنتاج وی خیلی روشن نیست زیرا گاه درمورد مردمی که ایمان آورده‌اند می گوید که بمیل وارادهٔ‌خداوند مشمول‌غفران ورحمت ابدی‌خواهند شد وآنها که در کفر وزندقه باقی‌مانده‌اند گرفتار لعنت‌وعذاب جاودانی‌خواهند بود، و گاه‌نیزمنکر اختیار وآزادی بشر نمیشود وجای‌تعجب نیست اگربعد ازوی ، بین مسلمانان مشاجرات‌شدیدی در گرفته وعاقبت‌نظریهٔ جبرازلی‌غلبه نموده‌است وازآن‌پس اعتقادبه تقدیروسرنوشت که یکی‌ازمبانی‌وارکان عقاید وافکاراسلامی‌دردنیاست

۱- خلق‌الانسان ضعیفاً - انسان‌ناتوان‌آفریده شد .

پدیدار گشته است.

اصول دین

توحید خالص که یکی ازاصول مهم اسلام میباشد وقدرت توسعهٔ این دیانت برآن استوار گردیده بتدریج تکامل یافته است چه بطوری که قبلا گفتیم پیغمبرحاضرشد بعضی ازربةالنوعهای بزرگ اهل‌مکه‌را بعنوان شفیع دربرابر«الله» قبول کند.

دومین اصل‌دیانت اسلام اعتقاد برسالت‌محمدص. است« محمدرسول‌الله» نظرمحمد راجع بارتکاب گناه اصلی ازتورات اقتباس‌شده وی چنین‌می گوید: خداوند برای آنکه ازارتکاب معاصی خاصه بت‌پرستی‌جلوگیری کند برای هرقوم وملتی‌درموقع مقرر پیغمبرانی فرستاد تاخواست خدارا که جبرئیل بایشان الهام می‌نمود بمردم بگویند این الهامات در کتب مقدس یهودیان و مسیحیان موجود است ولی‌ایشان آنهارا تحریف کرده وتغییرداده‌اند پیغمبری که قبل ازخاتم نبیین بوده عیسی(ع) است ، که مانند پیغمبران قبل ، آمدن پیغمبررا پیشگوئی کرده‌ولیکن اوآخرین پیامبراست ، ابتدا محمدص. برای اعراب مبعوث شده ولی‌اسلام که دین‌وی است باید در تمام عالم شریعت پاك ابراهیم را که یهودیان ومسیحیان تحریف وتبدیل کرده‌اند احیاء وتجدید نماید،مانمی‌توانیم بگوئیم که پیغمبرچگونه وازچه موقعی حس کرد که چنین مأموریت دنیائی‌دارد کلام خداوند بمحمد قرآن است و درآغاز بهریك از اجزای وحی‌نیزقرآن گفته میشد واین بعدهاست که برمجموعهٔ وحی نیز لفظ قرآن بمعنی قرائت‌اطلاق شده‌است، قرآن دستور وروش زندگی‌مسلمانان‌است واین‌دستور بوسیلهٔ سنت پیغمبر که شامل گفته‌هاواعمال‌او طبق روایت اصحاب وی میباشد تکمیل‌می گردد ونظربااینکه قسمت اعظم روایات سنت در دوقرن

اولیه اسلام گردآمده است بکاربردن سنت بعنوان اصل عقیدهٔ اسلامی بااحتیاط ودقت مورد توجه قرارمی گیرد ، مادام که پیغمبر درمکه بود افکار مذهبی او دراطراف حوادث آخرت دور میزد وتصوراتی‌را که از دنیای ماوراء طبیعت داشت ازیهود وبطور غیرمستقیم بمنابع ایران وبابل‌قدیم مربوط میباشد . در آغاز او برآن بود که قیامت بزودی‌برپای خواهد گردید سپس خودرا ملزم دانست که موعدآنرا که فقط درعلم الهی‌بود بتأخیراندازد وبرای اعلام‌قیامت انتظارضربه ویاصوت‌شدیدی‌را داشت‌سپس‌ازضربه‌بانفخهٔ صور که چون‌شیپوری است بااعلام ملکی‌صحبت می کند، بلافاصله پس‌ازاین‌اعلام زمین شروع بلرزه می کند وکوهها چون سرابی بحرکت درمی‌آیند ویاچون ابربپرواز خواهند آمد وبگرد بدل‌خواهند شد ودریا ازجای خود بیرون خواهدریخت،خورشید برمحور خویش بگردش درخواهدآمد ماه‌تیره‌خواهدشد وبدونیم‌خواهد گشت ستارگان بزمین‌خواهندریخت‌وآسمان‌خواهد شکافت ودنیای‌آینده‌رادربرابر چشم مردمان خواهد گسترانید .

بطوریکه‌درسوره‌های‌قدیم‌قران نوشته‌شده‌درمحکمهٔ عدل‌الهی‌نامه‌ای که تمام‌اعمال هرفرد درآن مندرج‌است خوانده میشود واین نامه مبنای قضاوت و تعیین تکلیف اشخاص‌است . بوسیلهٔ این‌نامه هرکس ازاعمال خودآگاه میشود اگرآنرا بدست راستش دادند رستگاراست واگر بدست چپش‌دادند محکوم است سپس رستگاران طرف‌راست وگناهکاران طرف چپ وپارسایان باتشکیل سه‌صف مقابل‌عرش‌خدا میایستند. بعدها همین‌تشریفات ساده‌را پیغمبر باتفصیل زیادتری‌تکرارمینماید ازجمله‌ایندفعه میگوید که خدا خودش اعمال‌اشخاص را درترازو می‌سنجد . گناهکاران سعی‌میکنند که‌عذری بیاورند لیکن‌پیغمبران ایشان علیه‌آنها شهادت میدهند وکیفروپاداش بلافاصله پس‌ازصدورحکم داده

میشود؛ آنان که رستگارند به‌بهشت وجنات‌عدن میروند. پیغمبر که‌خودساکن اصلی آنست چون دردرهٔ سوزانی‌زندگی‌میکرده بهشت‌را برفراز کوهی خوش آب وهواقرارداده‌است که‌چشمه‌ای مصفادرآن‌جاری‌است‌واطراف‌آن کرسیهای راحت ونرمی‌پوشیده‌ازقالیهای رنگارنگ گذارده‌اند. گرد این‌چشمه بندگان خاص‌خدا که‌صورتشان‌بنورسعادت وخوشی‌منوراست جای گرفته‌اند وجامه‌هائی ازابریشم سبزمزین به‌نقره دربردارند وازآب‌آن چشمه که بعطرهای گرانبها آمیخته یاشراب گوارائی که مینای آنرا بمشک مهر کرده‌اند مینوشند، این محوطه پرازدرختانی‌است سایه‌دار که میوه وانگورشان رافع گرسنگی است بعلاوه‌ازمصاحبت حوران که دختران‌باکره وسیاه چشم‌هستند وخداوند بایشان جوانی جاویدان‌داده‌است‌لذت‌میبرند، بطوریکه‌ملاحظه‌میشودلذات‌وخوشیهای بهشت طوری بوصف وحساب‌آمده که فقط موافق سلیقه مردهاست وپیغمبر بزنانی که به‌بهشت میروند جزخلاصی ازکینه وحسد ومصاحبت پرهیزکاران و رحمت ازلی وعده‌ای‌نمیدهد.

همانطور که بهشت جای پرهیزکاران است جهنم که گودالی‌است پرآتش مقرگناهکاران میباشد علاوه برآتش صحبت عذابهای دیگری نیزهست ولی نه باآن‌آب وتاب ودرجه‌بندی که نصارا ویهود درشرح جهنم خود گفته‌اند، بجای چشمه بهشت‌آنجا چشمه‌ایست که مایعی گندیده وسوزان درآن جاری‌است و تمام اعضای درون تشنگان‌را متلاشی میکند ودرعوض میوه‌های بهشتی آنجا گیاه بدبوئی میروید که گرسنگی‌را نیزرفع نمیکند. بعدها پیغمبر نام درخت «زقوم» را میبرد که‌درشعله‌های آتش‌میروید وبجای‌میوه، باران‌کله‌های شیاطین است(سوره۳۷آیات۶۲و۶۳)دربعضی‌اخباروواحادیث جهنم‌راماننداطاق‌شکنجه‌ای تعریف کرده‌اند که دارای‌غل وزنجیرونوزده ملك عذاب‌است که بفرمان ملکی

بزرگتر میباشند. ودر این جا برشکنجه‌های جسمانی رنج‌های روحی وناله‌ها وضجه‌هاودرخواستهای بی‌مورد برای نجات ازآن افزوده میشود. عذاب جهنم مانند نعیم‌بهشت جاودانی‌است ومحمد درمدینه بااعتقادقوم یهود مبنی برموقتی بودن عذاب دوزخ بشدت مبارزه کرد.

اخلاق مذهبی

هیچگونه رابطهٔ ذاتی میان اصول‌عقاید وتکالیف مذهبی درقرآن وجود ندارد اینگونه تکالیف مانند تعلیمات مؤخریهود نشانه یك‌نوع تشریع ظاهری است. مثلا بعضی آداب ومراسم که فقط جنبه‌تشریفاتی دارند ازقبیل‌وضوساختن قبل‌ازنماز باتکالیف دیگر که ازتعالیم‌عالیه اخلاقی‌شمرده میشوند مانند وظیفه ودرستکاری دریك مقام‌ومرتبه قرار گرفته‌اند. هر گاه برای وضوآب پیدانشود میتوان باخاك وماسه تیمم کرد. فریضه دوم نمازاست وعبارت است ازخواندن بعضی سوره‌های قرآن واجرای بعضی‌حرکات متناوب بدن، این‌الفاظ وحرکات ثابتند وتغییر نمیکنند. مجموع‌الفاظ وحرکات‌را رکعت مینامند که درهرنماز احتمالا دودفعه تکرارمیشود. پیغمبردرمکه روزی دودفعه نمازمیخواندولی‌در مدینه به‌تقلید یهودیها آنرا سه‌دفعه کرد وتغییربعدی که عده نمازرا درشبانه‌روزپنج‌دفعه کردازایران اقتباس‌شد بدین‌ترتیب که‌یك‌نمازقبل ازطلوع آفتاب خوانده میشود ویکی ظهر وسومی بعدازظهر چهارمی غروب وآخری قبل از خوابیدن، ساعات نمازتوسط مؤذن‌ازفرازمناره‌ها اعلام میگردد. اعراب‌ساختن مناره (این‌کلمه از منار یعنی‌جای چراغ یا دیده‌بان گرفته شده است) رااز ممالکی که تسخیرنمودندآموخته ودرمعماریهای خود بکاربردند نمونه‌های‌آن درممالك ساحلی مدیترانه چراغهای راهنمای دریائی ودرسوریه رسدخانه‌ها وبرج‌های‌کلیسا ودرایران‌وهندوستان برجهای‌مخابراتی «استامبها»[1] میباشد.

۱- Stombhas

برجهای اخیر مظهر خدائی بوده‌است که نخستین‌بار دردورهٔ سلاطین عثمانی ودر آسیای صغیر بود که این مناره‌ها را بساختمان اصلی مسجد متصل نمودند نماز جمعه بجماعت وباتشریفات خاص اداره میشود ، پس‌ازختم نمازخطبه‌ای خوانده میشود که حتماً آنرا امام‌جماعت میخواند ولی بعدبعهدهٔ خطیبی مخصوص محول شد وی پس‌ازدعائی‌صامت، شهادت برزبان جاری نموده وصلوات برمحمد وآل اومیفرستد و برای مسلمانان اولیه که ایمانی راسخ داشته‌اند وکلیه مسلمانان دیگرطلب مغفرت مینماید وفتح وپیروزی قوای اسلام‌را ازخداوند مسألت میکند بعدهانام فرمانروای وقت‌را نیزباین قسمت‌افزوده‌اند بطوری که‌مردم با شنیدن خطبه ازنام ومقام وی نیزاطلاع‌حاصل‌میکنند . اصل‌منبر نیز کرسی بوده که پیغمبردرمواقع رسمی بسبك سلاطین برآن می‌نشسته است وابتدا حکام اسلامی که درولایات امامت‌نمازجمعه را عهده‌داربودندبرمنبرجلوس میکردند ولی ازقرن دوم به‌بعد این‌امرعمومیت حاصل نمود وبطوریکه قبلا گفته شد پیغمبر علی‌رغم یهود استراحت روزجمعه را اجباری نکرد .

روزه‌سومین فریضهٔ اسلام‌وعبارت‌است از خودداری ازخوردن‌وآشامیدن وحتی استعمال عطر، ومدّت‌آن ازطلوع صبح تاغروب‌آفتاب ماه رمضان است و چون این‌ماه قمری است و به تمام فصول میافتد انجام این تکلیف خاصه در ممالك گرمسیر واقعاً فدا کاری است . شب بیست و هفتم رمضان شب لیلة القدر است و احترام فوق العاده دارد زیرا بموجب سورهٔ ۳۶ قرآن در این شب مأموریت پیغمبر بوی ابلاغ شدهٔ است . فقط بیماران و مسافرین وسربازانی که درجنگ میباشند ازاین تکلیف‌معافند بشرطی که قضای‌آن‌را بجای‌آورند .

فریضهٔ چهارم حج است که یك دفعه درعمر برکلیهٔ مسلمانان باستثنای

بیماران وتهیدستان وبردگان واجب است . وقتی کـه زائر مکه بحدود ارض مقدس رسید حتی در گرمترین ایام تابستان باید احرام بپوشد و آن عبارت از دوتکه پارچه است که یکی را روی دوش انداخته ودیگری را بکمر می بندند بعلاوه باید کفش چوبی بپوشد و سر برهنه باشد . این لباس مربوط به خیلی قدیم است که دراسلام نیز مانند بعضی مذاهب دیگر باقیمانده . حاجی درمکـه باید بزیارت کعبه برود و آن بنائی است شش گوشه و نامنظم طولش چهل و عرضش سی وارتفاعش سی وپنج تاچهل پا میباشد وچهار طرف آن پرده ای آویخته است. کعبه تقریباً وسط صحنی بطول دویست وعرضش صد وپنجاه پا قرار گرفته دراین صحن غیر از بعضی بناهای خیلی محقر و کوچك امروزه دیگر بنائی نیست واطراف آن دو ردیف ستون وجود دارد . داخل کعبه قبل ازمحمد بت خانه بود وامروز لابد غیر از چهلچراق وجاروب چیز دیگری آنجا نیست . کعبه ازچهـار طرف تقریباً مواجه باچهار جهت اصلی است . طرف مشرق بارتفاع یك متر ونیم ازسطح زمین حجرالاسود یاسنگ سیاه معروف نصب شده است که قطر آن سی سانتی متر وشکل بیضی دارد واکنون ازسه قطعه سنگ بزرگ وچندین قطعه سنگ کوچك تشکیل یافته است که دور آنهارا حلقهٔ نقره گرفته اند . این سنگ قطعاً یکی ازبت های بزرگ دوران جاهلیت بوده است زیرا از این سنگهای مقدس بوضع وحال دیگر نزد اقوام سامی دیده شده پیغمبر بوسیدن این سنگ را درمراسم حج بی آنکـه دلیلی ذکر کند مقرر نمود ودراوایل اسلام نسبت باین عمل که پرستش سنگ ویادگاری ازبت پرستی تصور میشد مخالفتهائی شد چشمهٔ زمزم نزدیك کعبه است وبنابر قصص واخبار، آب این چشمه، اسمعیل پدر قبایل شمالی عربستان ومادرش هاجررا ازمرگ نجات داد، ومسلمانان پس ازطواف کعبـه برای تیمن و تبرك ازآن آب می آشامند سپس سعی بین صفا ومروه که

تپه‌های کوتاهی میباشند شروع میشود کوه اول قریب پنجاه پا تاجنوب‌شرقی مسجد فاصله دارد و سه قوس کوچك آن را مشخص می کند و باسه پلکان سنگی‌می‌توان‌به‌آنها رسید کوه دوم‌نیز بفاصله ششصد پاقرار گرفته‌ودارای‌صفه وپلکان‌های سنگی‌است، فاصله‌های دو کوه باید هفت مرتبه باقدمهای سریع طی‌شود طوری که‌مرتبهٔ‌هفتم‌بمروه‌ختم گرددوباین‌ترتیب‌مراسم‌عمره‌اتمام‌حاصل می کند .

این‌اعمال‌قبل‌ازاسلام‌درماه‌رجب‌صورت‌میگرفت‌وجزء مراسم‌زیارت کعبه محسوب‌میشد ولی‌بعدبذیحجه اختصاص‌یافت . سابق‌ترتیب‌آن طوری‌داده‌شده‌بود که هنگام اجتماع در عرفات اجرا میگردید .

درمراسمی که روز هشتم ذیحجه صورت میگیرد حاجیان پس از طواف کعبه باید از منا که میبایستی شب قبل را درآنجا گذرانده باشند بگذرند و خودرا بدشت وسیعی که در دامنهٔ عرفات است برسانند . این کوه که قریب دویست پا ارتفاع دارد از سنگ گرانیت است و فاصله‌اش تامکه بقدری است که چهار ساعت باشترطی‌میشود وطبق احادیث واخبار اسلامی جبرئیل نخستین بار نمازرا درقلهٔ‌این کوه بآدم‌آموخته است و حاجیان باحترام این واقعه از ظهرروزنهم ذیحجه تاغروب دراین محل توقف میکنند وشب به‌مزدلفه که‌بین منا وعرفات است بازمیگردند وروز بعد بمنا میروند ومدت کوتاهی‌استراحت کرده وگرد تپه جمع شده هریك هفت ریگ بطرف‌آن میاندازند واین‌عمل بیاد ابراهیم است که دراین محل شیطان‌را سنگسار کرد وراه را بروی بست حاجیان پس ازرمی جمره قربانی‌میکنند و مراسم حج خاتمه مییابد . صحرا نشینان اطراف مکه گوسفند زیادی بشهرمی‌آورند وهریك ازحاجیان باید اقلا یك‌قربانی‌بکند و دراینموقع باید روی خودرا طرف مکه نموده بگوید

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ الله‌اکبر»واحرام‌را برداشته وموی خودرا که درایام حج تیغ بآن نرسیده است بتراشد و بعد بمکه باز گشته هفت مرتبه کعبه را طواف کند و سعی بین صفا و مروه را اگر قبلا انجام نداده بعمل آورد و در منا از یازدهم تاسیزدهم جشن بگیرد. باآنکه روزه دراسلام‌ثواب زیادداردد راین‌ایام ممنوع است وتنها عملی که حاجیان بایددراین‌روزهاانجام‌دهندرمی جمره است.

سه روز مزبور حتی‌برای مسلمانانی که درمراسم حج شرکت ننموده‌اند محترم‌است‌وترکهاآن‌را «قربان‌بایرام» یعنی‌عیدقربان‌مینامندوهرخانواده‌اقلا یك گوسفند قربانی میکند.

پنجمین تکلیف هرمسلمان پرداخت مالیاتی‌است که باید صرف فقرا و مستمندان شود این‌مالیات بطوری که خواهیم‌دید تغییر کرده وبصورت مالیات دیوانی‌درآمده‌است. فایدهٔ صدقه وانفاق برای‌مؤمنین فقط‌نوعپروری نیست‌بلکه ایشان‌باپرداخت قسمتی‌ازاموال‌خود ازقیودی که وی‌را باین دنیا پای‌بندساخته وازآخرت‌دور میکندآزاد میسازند.

گذشته ازین‌فرایض پنجگانه شرعی که ترك‌آنها حرام است. زندگی خصوصی‌واجتماعی‌مسلمانان بازهم محصور دررشته‌ای ازمقررات چند جانبه از احکامی‌است که‌رعایت‌آنهانیز بمذهب‌ارتباط دارد وماا کنون‌تنهابذکرمهمترین آن اکتفا می کنیم.

مسلمانان باید دشمن کفار باشند وجنگ وستیزباایشان تکلیف مذهبی است، بابت‌پرستان همیشه‌وهمه‌جا بایدجنگید ولی‌بایهودیان‌وعیسویان‌هنگامی می‌توان جنگید که راجع بقبول اسلام سه مرتبه بایشان اخطار شده باشد و این دعوت را بی‌جواب گذارده باشند دراین‌صورت اگرمغلوب شوند مردهای

ایشان‌را باید کشت وزن و کودکانشان‌را فروخت . هر کس درجهاد شهید شود ببهشت خواهد رفت ونیزجائز است که بایهودیان وعیسویان که « اهل کتاب» میباشند و نیز با زرتشتیان که در زمره اهل کتاب درآمده‌اند معاهدهٔ صلح بسته شودولی آنرا ملغی نمیکنند .

خورد وخوراك روزانه خاصه قسمت آشامیدنی مقرراتی‌دارد که برخی‌از آنها بادستورات کتب عهد عتیق (تورات) مطابقت دارد . کلیهٔ حیواناتی که ذبح یاشکار شده باشند همچنین خون‌یا گوشتی که‌دست‌نجس‌یعنی‌کافر به‌آن‌رسیده باشد حرام است . خوردن حیوانات گوشتخوار و سگ و گربه و خوك ممنوع است تمام مسکرات حرامند . درقرآن فقط اسم شراب مذکوراست، ولی‌سنت کلیهٔ مسکرات‌را در ردیف شراب قرار داده بدون آنکه این حکم‌هیچگاه اجرا شود . قرآن ضمن‌تحریم شراب قماررا نیزممنوع کرده خاصه لاتاری ، گوشت شتررا که درعربستان قدیم خیلی‌معمول بوده وبسیاری از ثروتها را نابود کرده است . تحریم تصاویر قطعاً بعلت خرافاتی بوده که بین بسیاری از ملل جهان شیوع وقوت داشته است واغلب در اوج تمدن وفرهنگ عرب پیروی نشده با این حال موجب جلوگیری از توسعه وپیشرفت هنر نقاشی و مجسمه‌سازی درنزد ملل مسلمان گردیده است .

قانون دستور ازدواج اسلام بدون شك لاقیدی و بی‌بندوباری را که در عربستان قدیم در این زمینه وجود داشته ازبین برده و عده زوجات را بچهار محدود نموده است ولی مرد علاوه براین‌چهار زن میتوانسته است‌عده زیادی کنیز داشته باشد ولی پیغمبر عده زنهای شخص خودرا محدود نکرده است . شرع اسلام برای هریك از زوجات حقوقی مطابق مقام وحیثیت اجتماعی آنها مقرر نموده ولذا اغلب مردم در نتیجه تنگدستی و مضیقه مالی مجبورند بیك

زن اکتفا کنند .

طلاق در اسلام بسادگی انجام میگیرد و در واقع نوعی تاوان بـرای جدائی بین زن و شوهرمحسوب میشود و بموجب آن امکان (ازدواج عاشقانه) که (رابطه زناشوئی بدون عقد مرسوم در اروپاست) ازبین می‌رود .

آزادی مسلمانها در اینکـه علاوه بر چهار زن رسمی بتوانند هرقدر بخواهند کنیز ومتعه بگیرند هوا وهوس طبقهٔ ثروتمند را برانگیخته‌واسباب اختلال نظم خانواده شده است .

رسمیت‌فرزند ربطی بوضع مادرندارد بلکه فقط مربوط بقبول‌وشناسائی پدر است در نتیجه حقوق فرزندانی که از کنیز هستند با فرزندان زن رسمی مساوی میشود . درقرون اولیه اسلام اعراب خاصه طبقه اشراف اهمیت‌زیادی باصالت اشخاص حتی ازطرف مادر میدادند ولی ترتیب حرم که بوسیله‌خلفای عباسی معمول شد اختلاط شدیدی در وضع توالد وتناسل ایجاد کرده است .

محمد نیز مانند مسیحیت قدیم بردگی‌را که یکی از ارکان مهم اقتصاد قدیم بود منع نکرد ولی وضع وشرایط آنرا ملایمتر نمود و دشواریهای آنرا بسیارکاست . درواقع اسیر جنگ و زرخرید یا کسی که درخانه مولی از پدر ومادر برده متولد میشد بنده محسوب میگردید وجزء میراث قرار گرفته از لحاظ تملك نقل وانتقال می‌یافت، مالك یا مولای برده نسبت بجان ومال وکار وی اختیار مطلق داشت ولی موظف بود باوی خوشرفتاری کند و اگر ازوی صاحب اولاد میشد حق نداشت اورا ازخانه خود براند واین بنده پس‌ازمرگ مولی‌آزاد میشد .

آزادکردن بنده ثواب بسیار داشت وبنده میتوانست باپولی که از کار خود بدست آورده خویشتن را بازخرید نماید معذلك باز تاحدی در اختیار

مالك خویش بود .

حقوق جزادرمراحل بدوی خود باقیماند ونسبت بدوران جاهلیّت تفاوت چندانی نکرد مجازات قتل اعدام وقتل غیر عمد مصله کردن بود و در مورد جراحات بدنی طبق دستور «عمل بمثل»[1] عمل‌میشد ویامرتکب باپرداخت‌پول ذمه خودرا بری میکرد . مجازات سارق اول بریدن دست راست و در صورت تکرار جرم ، مثله‌های دیگری انجام میشد . ولی اگر مرد غیر مسلمانی زن مسلمان رامی‌فریفت مجازاتش اعدام بود . کفر وناسزا گفتن بخداورسول واهانت باسلام اگر صورت تجاهر پیدا میکرد ومجرم باین عمل ادامه میداد وپافشاری میکرد اعدام بود .

۱ـ قانون Talion یا(عمل بمثل) . براین‌اساس قرارداشت که درصورت ایراد جراحت یانقصی ازطرف کسی همان عمل را با او انجام دهند و این معنی درآیهٔ ٤٩ سورهٔ ٥ درقرآن کریم آمده است « ونوشتیم بر انسان باینکه تن به تن وچشم بچشم وبینی به بینی وگوش به گوش و دندان به دندان و دربرابر جراحتها قصاص ـ السن بالسن والجروح قصاص ». م.

فصل چهارم

خلفای راشدین

احتمال میرفت کـه پس ازرحلت پیغمبر نتیجهٔ زحمات وی یعنی وحدت سیاسی وروحانی عربستان برباد رود . انتشارخبرفوت پیغمبر چنان هرج ومرجی درمدینه ایجاد کرد که یکروز تمام کسی درفکرجسد وی نبود وفقط روز بعد این جسد درحجرهٔ عایشه بخاك سپرده شد . کلیهٔ اختلافات ورقابت‌های سیاسی که از بیم پیغمبر وباحترام وی ساکت شده بود مجدداً باشدت تمام بروز کرد چه هنوزمردمی که درشك بودندوایمان راسخی نداشتند دراین شهرزیادبودند وانصارمیخواستند خودرا ازشرمهاجرین خلاص کنند واختیار شهررا خود در دست بگیرند. علی پسرعمو و داماد پیغمبر که نزدیکترین قوم وخویشش بود دعوی جانشینی وی وپیشوائی اسلام‌را داشت ولی وی وسعدبن عباده رئیس انصار آنقدر قدرت و نفوذ نداشتند که بتوانند بعنوان وراثت یااراده و میل شخصی مقام‌را بدست آورند وصحابه قدیم موفق شدند ابوبکررا که پدر زن پیغمبر بود وباعمروابوعبیده جراح درسیاست وروش پیغمبر نفوذ وتأثیر قطعی داشتند بجانشینی وخلافت وی انتخاب نمایند وانصارنیزنتوانستند ازقبول آن استنکاف نمـایند .

بزودی تفرقه ونفاق درتمام عربستان نفوذ کرد علت این امرزیاد جنبهٔ مذهبی نداشت بلکه مردم میخواستند خودرا از قیـد حکومت و فرمانروائی مسلمین مدینه خلاص کنند والاهر کس رهبراین شورش‌ها میشد بنام «الله» عمل می کرد ونامی ازبت‌ها وخدایان جاهلیت نمیبرد درمدینه عده‌ای ازشورشیان

می گفتند در کمال میل حاضرند ازدین خدا پیروی کنند ولی حاضر بپرداخت مالیات نیستند و مخصوصاً از مبلغینی که پیغمبر سال های آخر نزد ایشان فرستاده بود تا احکام اسلام را بایشان بیاموزند و مالیاتشان را جمع آوری کنند تنفر وانزجار داشتند واین قبایل که تاآن تاریخ آزاد و مطلق العنان بودند مبلغین مزبور را جاسوس دستگاه مدینه می‌دانستند و از ایشان کینه داشتند .

پیغمبر در آخر حیات خویش برای تلافی شکست موته وجنگ باعمال روم شرقی سپاهی آماده کرده بود وابوبکر باوجوداخبار تهدیدآمیزی که ازاکناف راجع بشورش اعراب میرسید خودرا مجبور باجرای این نظر پیغمبر دید و بهترین قوای اسلامی بفرماندهی اسامه بطرف شمال رفت ولی ازنتیجهٔ این لشکر کشی اطلاعی نداریم وحتی نمیدانیم که سپاه مزبورموفق بعبور ازمرز روم شرقی گردید یانه ؟ بهرحال این سپاهیان دوماهی ازمدینه دور بودند وقبایل بنی اسد وغطفان که درمجاورت شهر سکنی داشتند ازهرج ومرج وبی دفاعی آن استفاده کرده حمله نمودند ولی ابوبکر تارسیدن سپاه پایداری کرد وسپس فرماندهی را بخالدبن ولید که سرداری آزموده بود و«سیف‌الله»[1] لقب داشت سپرد ووی این دوقبیله را نزدیك چشمه بزاخه بسختی شکست داد بطوریکه فوراً سراطاعت و تسلیم پیش آوردند .

واقعهٔ خطرناك‌تر طغیان بنی حنیفه در یمامه بود که درآن ناحیه مردی بود بنام مسلمه[2] که به‌تمسخر وی‌را مسیلمه میگفتند ودعوی پیغمبری مینمود وحتی درحیات محمد ص درخواست نموده بود که دستگاه مدینه مرتبه و مقام وی‌را مساوی محمد بداند ودینی آورده بود که قسمتی ازآن از اسلام اقتباس

۱- شمشیرخدا ۲- Maslamah

شده بود و وی گویا سخت متظاهر به‌زهد بود بطوریکه برمدت روزه افزوده وشراب‌را منع کرده بودواختلاط جنسی‌را تنها تاولادت یك فرزند ذکورمجاز می‌دانست عقاید وافکار مسیحیت دربیانات وی بیش ازاظهارات پیغمبر بود و درسخنانش مضامینی بود مانند «گوسفند سیاه و شیرسفید ـ آسیابان رنانوا و قورباغه که دراراضی‌سیراب‌و کشت شده‌زیست می کند» که بذوق‌صحرانشینان بیشتر می‌نشست و ضمناً از «آسمان وشخصی که ازآن بزمین خواهدآمد» سخن می گفت و با آنکه ظـاهری ساده داشت بعضی از پیروان خـود را چنـان مجذوب کرده بود که مدت ها پس از مرگش از اعتقـاد خود دست برنمی‌داشتند .

جنبشی نظیرغائلهٔفوق نیزدرشمال‌عربستان درقبیلهٔتمیم ایجادشد مسکن وخیمه گاه این‌قبیله نزدیك سرحدات ایران‌بود وپیشوای ایشان زنی‌بود بنام سجاح و وی دعوی خودرا ابتدا نزد اقوام مادری خود که از بنی‌تغلب و اهل بین‌النهرین بودند وتاحدی‌آئین عیسوی داشتند ابرازنمود سجاح پس ازآنکه ازرحلت رسول اطلاع‌یافت باگروه زیادی ازمریدان خود بطایفه تمیم کـه از حیث تمدن پست‌بودند وخورشیدرا خدای خود میدانستندآمد. سجاح درآغاز کارمریدی جزبستگان نزدیکش که ازعشیرهٔ حنظله بودند نداشت ولی‌بزودی تمام افراد این‌طایفه بوی گرویدند و گویا وی پس ازاین واقعه بطرف جنوب حرکت کرد و بامسلمه همدست شد لیکن این‌دونفرموفق‌نشدند پیروان‌خویش را برای جنگ بامدینه مهیا و متحد سازند وبزودی از یکدیگرجدا شدند و سجاح به‌بین‌النهرین‌آمد واسلام‌آورد وفوت کردوبدین‌ترتیب غائلهٔ وی خاتمه یافت بطوریکه چون خالد بن ولید بسروقت طایفه تمیم‌آمد همه جا اطاعت و تسلیم‌دید. تنهامالك بن‌نویره رئیس طایفه بنی‌یربوع که قسمتی‌ازقبیله حنظله

بود پس‌ازرحلت پیغمبر ازاطاعت مدینه خارج شد وبه سجاح وفادار ماند اما بعدازآنکه ازطرف خالدبن ولید محاصره شد سرتسلیم پیش‌آورد خالد بااین حال مالك وهمراهانش‌را قتل عام‌نمود چه گویا بزن‌خوشگل وی دلباخته‌بود.

خالد پس‌ازآنکه طایفه تمیم‌را مطیع‌ساخت برای خاتمه‌کار مسیلمه که قسمتی ازسپاه اسلام راکه تحت فرمان عکرمه بودند معطل کرده بود بطرف یمامه‌آمد. مسیلمه پس‌ازنخستین‌فتح‌پیشروی خودرا تاشمال یمامه‌ادامه داد. اینجا درمیدان جنگی‌موسوم به عقربه نبرد قطعی‌در گرفت واین‌جنگ‌ازلحاظ سختی وشدت درعربستان نظیر نداشت وخالد برای‌آنکه بین‌لشگریان خویش رقابت ایجاد کند مهاجروانصاررا جداگانه وارد معرکه‌نمود. پیروان مسلمه ازلحاظ عده بیشتربودند وحملهٔ سخت‌آنها نخست سبب عقب‌نشینی مسلمانهاشد ولی تمسخر واستهزاء دشمن ایشان خاصه لشگریان مدینه‌را بغیرت‌آورد وبر سعی وپافشاری‌آنها افزود بطوریکه ابتداازپیشرفت دشمن جلوگیری کرده و سپس ویرا بعقب راندند پیروان مسلمه چون شکست‌را قطعی دیدند بداخل حصاری پناه بردند و امید داشتند که دیوارهای بلند آن ایشان‌را ازآسیب لشگریان اسلام‌محفوظ خواهد داشت ولی‌همین‌عمل بقیمت‌جانشان تمام‌شد چه مسلمانها بعدازآنکه باین‌باغ که‌آنرا حدیقةالموت نام نهاده‌بودند راه یافتند همگی‌راازدم تیغ گذراندند ومسلمه نیز کشته شد وازمسلمانها نیزجمع‌زیادی بهلاکت رسیدند بطوریکه کشتگان مهاجروانصار بهفتصد نفررسید وجمعی از آنها ازصحابه قدیم پیغمبروبهترین حافظان قرآن بودند.

این‌پیروزی که خیلی گران تمام‌شد علاوه‌بربنی‌حنیفه تکلیف بقیه‌اعراب را نیزتعیین‌نمود یاران‌مسلمه بقلاع‌خود پناه‌برده وبااظهاراطاعت وتسلیم،جان بدربردند ولی‌قدرت مقاومت ایشان برای همیشه درهم شکست.

درسواحل خلیج فارس وجزائربحرین کـه اندکـی قبل‌ازرحلت پیغمبر بتصرف اسلام درآمده‌بود برای‌آزادی‌ازیوغ‌مدینه مجاهداتی بعمل‌آمد ویکی ازامرای خاندان حیره که سابقاً دامنهٔ نفوذ وفرمانروائی خودرا باین حـدود کشیده بود درشهر هجر پایتخت بحرین سلسله جنبان‌این‌جنبش‌شد ولی العلاء که درزمان حیات پیغمبربحکومت این‌ناحیه‌منصوب شده‌بود بیکی‌ازقلاع‌رفت وپایداری کرد وبخالدفرصت داد که پس‌ازاتمام‌کارمسیلمه باستخلاص وی‌بیاید. خالد شخصاً به «هجر»آمد وشورش را مرتفع ساخت ولی اهالی ساحل که‌اغلب ایرانی بودند مقاومت طولانی‌تری ابرازداشتند ورئیس ایشان موسوم به‌فیروز دربندر زاره که احتمالا قطیف امروزی‌است تااوایل خلافت عمرپایداری کرد تاآنکه العلاء حاکم‌بحرین دراین‌تاریخ‌آب‌را بروی وی بست تاوادار به‌تسلیم شد.

مردم اراضی دریای عمان که ماهیگیر یا دزد دریائی بودنـد توانستند درتمام قرون وسطی استقلال وآزادی خودرا حفظ کنند چنانکه امروزه نیزبا وجود قدرت امرای مسقط حفظ کرده‌اند. دردوران خلافت ابوبکر اهالی این حوالی علیه امرای الجلندی که ازامرای محلی‌بودند وتازمان عباسیان براین خطه حکمرانی نمودند شورش کردند بدین‌ترتیب که امیر این‌خطه موسوم بـه عمرومسلمان شد ولی اتباع بیابان نشین وی علیه تحصیلداران مالیه کـه باسم دولت مرکزی ازیشان مطالبه مالیات میکردند طغیان کردند وعکرمه که در جنگ با مسیلمه کاری ازپیش نبرده بود ازطرف ابوبکرمأمور شد کـه بامیر مزبور کمك کند ودرنتیجه صحرانشینان مجبورشدند درمقابل‌قوای متحداسلام تسلیم گردند.

عکرمه ازعمان رهسپارحضرموت ویمن شد چه شورش مردم این‌نواحی

ازخیلی پیش قوای اسلام‌را معطل ومشغول ساخته بود . پس‌ازآنکه مسلمانان این‌خطه را متصرف شدند صحرانشینان شمالی تهامه اهالی قدیم این منطقه حاصلخیزجنوب راکه ازسابئین ومطیع ایران بودند دراقلیت وتحت‌الشعاع قراردادند. در۶۲۸ که خسروپرویز کشته شد امپراطوری ایران بسرعت رو بانحطاط نهاد ودرنتیجه مناطق عرب‌نشین این کشورمخصوصاً یمن بحال خود واگذاشته شد. دراین هرج ومرج عمومی وپس‌ازسقوط مکه عدهٔ زیادی از قبایل بمدینه نماینده فرستاده اظهاراطاعت نمودند وپیغمبر کمی قبل‌ازرحلت خویش‌ترتیب‌کاراین کشوررا داد وخراجی برای‌آن تعیین کرد که بعدها مقیاس ومیزان محسوب میشد وفرستادگان وی امرای محلی را خلع نکردند بلکه بشیوه نمایندگان دول مستعمراتی امروز نزد ایشان منزل کردند و جریان وقایع را تحت نظارت گرفته برتق وفتق امورقضائی و مذهبی و جمع خراج و مالیات پرداختند این جنبه نامطلوب مأموریتشان آنها را مجبور می کرد که بامردم به خشونت رفتار کنند بهمین سبب حتی درعهد پیغمبر در حضرموت شورشی برپا گردید که درخون خفه شد . سابقاً دریمن و درقبیله اوس شخصی بنام عبهله ذوالحمار (صاحب الاغ) دعوی پیغمبری کرد. الاغ همواره‌درمشرق مرکب پیشوایان آزادی بوده است (رجوع شود به : زکریا ۹ـ۹) چنانکه عیسی‌هنگام ورودباورشلیم سوارماده الاغی‌بود ودرقرن دهم شخصی که‌درشمال آفریقا فرقه پرشور واشتیاقی بوجودآورد ذوالحمار نام داشت ونیز کسی که دراول‌عصرمعاصر علیه سلطان مراکش قیام نمود بوحماره خوانده میشد . چون درعربستان جنوبی یهودی‌ها اعتقاد بخدای واحدرا شایع کرده بودند پیغمبر مزبور بنام «الله‌الرحیم» شروع بدعوت‌وتبلیغ نمود واسمی‌ازخدایان‌دیگر نبرد وپس ازحجةالوداع همینکه خبربیماری حضرت رسول منتشرشد وی جرأت

بیشتری یافت وبین‌مردم بیشترظاهر گشت وازنجران بحاکم ایرانی‌این خطه که درصنعااقامت داشت حمله برد واورا شکست داد وازآن پس تمام یمن در اختیاروی قرار گرفت ولی‌حضرت رسول باوجود بیماری خویش طوری عمل کرد که فرستادگانش‌توانستند مسلمانان‌را علیه این پیغمبرقلابی برانگیزند وبالاخره اشراف ایرانی‌صنعا بتحریك یکی‌ازهمین فرستادگان ومبلغین بایکدیگرمتحد شده یك‌روزقبل‌ازرحلت‌رسول عبهله را هلاك ساختند ولی عمر این‌فتوحات کوتاه بود وبزودی بهرج ومرج مبدل‌شد بدین‌معنی‌قیس که ازهواخواهان نامی‌عبهله بود به‌پشتگرمی‌دولت‌ایران علیه عربستان‌طغیان کرد لکن‌ابوبکرحاکم حضرموت‌را که درحیات محمد تعیین‌شده بود بسرکوبی‌وی فرستاد واین‌غائله نیزمرتفع شد.

* ((ابوبکر بعد ازآنکه درمدت کوتاه تمام عربستان را مطیع نمود فرصت یافت که‌آخرین نقشه پیغمبررا که عبارت ازاشاعه اسلام درخارج ازعربستان وحدود کنونی‌آن بود بموقع اجراگذارد . این‌اقدام خاصه به لشکریانی که مهیای ریختن‌خون ودریدن یکدیگربودند مجال می‌داد تادرسرزمین بیگانه عرض‌وجود کنند ولی‌ابوبکربرخلاف پیغمبر که‌نسبت‌بقدرت نظامی‌خود ووضع سیاسی جهان قضاوت خاصی داشت ودرصدد حمله بروم شرقی‌برآمده بودتوجه خودرا بدواً بجانب امپراطوری ایران که ازخیلی پیش بضعف‌آن پی‌برده بود معطوف داشت))*

رم وایران برای تفوق درآسیای صغیر طی قرون متمادی بایکدیگر زدوخورد داشتند . پارتها اززمان اشکانیان وسپس شاهنشاهان ساسانی حملات امپراطوران روم شرقی‌را نسبت به‌بین‌النهرین دفع کردند ودرعهد خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۰) اورشلیم ومصررا تسخیرنمودند ولی‌هرقل‌امپراطورروم این‌نواحی

را پس گرفت وپادشاه ایران‌را تاحوالی‌پایتختش تعقیب نمود ووی دراینموقع بدست قباد دوم‌پسرخویش کشته شد وقباد ازامپراطور روم تقاضای صلح کرد ازآن پس امپراطوری ایران مرتباً روباضمحلال رفت چه هیچگاه بنای‌آن براساس‌محکم ووحدت نژادی استوارنشده بود وآرین های مهاجر نسبت به اهالی بومی که ازنژاد ساکنین سواحل‌مدیترانه شرقی‌بودند اقلیتی‌بیش‌نبودند وباآنکه‌آئین زرتشت برای پاك نگاهداشتن نژاد به آرین ها دستور داده بود که فقط باهم خون خویش ازدواج کنند قوم مزبوربامردم بومی بکلی‌آمیخته شده‌بودندبطوری که‌براثراین‌آمیختگی‌قوای‌جسمانی‌ساکنین‌بومی‌برآنهافائق آمد واین‌دسته‌درآنها منحل گشتند وحتی‌زبانی که مهاجرین‌آرین بربومی‌ها تحمیل کرده بودند کاملا تحت نفوذ زبان محلی قرارگرفت و ازموقعی که ساسانیان مرکزثقل حکومت‌خودرا درعراق قرار دادند مدائن‌را پایتخت‌خود نمودند از طرف عیسویان آرامی زحمت ودرد سر زیاد دیدند وهنگامی که نسطوری ها دراین امپراطوری استقرار یافتند و در ٤٨٤ کلیسای مستقلی از روم شرقی تأسیس نمودند نسبت بایرانی ها سلطه و نفوذ زیادی حاصل کردند .

چه ایرانی‌ها ازدست تعصب و سختگیری پیشوایان دینی و نگاهبانان آتش‌زرتشتی به‌تنگ‌آمده بودندودوبار برایشان شوریدند ولی‌نتیجه‌نگرفتند. مانی درعهد شاپور اول (۲۷۲-۲٤۱) دیانتی آورد مبتنی برعقاید گنوستیك (عرفانی) که نفوذ عقاید مسیحی وبابلی وایرانی درآن متساویاً محسوس بود وگویا شاهنشاه‌را نیزبمذهب خود درآورد ولی‌مانی‌دردوران بهرام اول‌جانشین شاپوربزندان افتاد ودر۲۷۵ جان‌سپرد ودرزمان شاپور دوم(۳۷۹-۳۰۹)پیروان وی درتمام قلمرو ایران مورد شکنجه و تعقیب قرار گرفتند درصورتی که

همین آئین درامپراطوری رم ومخصوصاً بین ترکها که همسایگان شرقی ایران بودند نفوذ وشیوع زیاد پیدا کرد و درقسمت اخیر رقیب مذهب بودا شد چه این مذهب به‌پیروان خود میگفت که سعادت درخلق سلیم است .آئین مانی دربابل نیز که مهد وموطن آن بود مدت ها سلطه و نفوذ خود را حفظ کردوما دراسلام آثاری از آن‌می‌بینیم. دوقرن‌بعد یعنی‌در٤٨٤ پس‌از آنکه فیروز درجنگ باهونهای سفید پوست شکست خورد شخصی بنام مزدك مذهب جدیدی آورد که مانندآئین مانی مبتنی برعقاید گنوستیك ایرانی‌بود ولی عملا منتهی باشتراك زن ومال گردید ودر٤٨٨ قباداول این دین را پذیرفت و شاید امید داشت که بااین تدبیربتواند سلطه روحانیون واشراف راکه برای دستگاه سلطنت خطرناك شده‌بود درهم‌شکند ولی این دودسته اتحادی بوجود آوردند که‌قدرتشان ازقدرت شاه‌بیشتربود ووسایل سقوط ویرا فراهم ساختند وخسروجانشین وی تعهدات اصلی مذهب زرتشت را بشدت برقرارساخت و روحانیون‌اورا بپاداش این‌عمل انوشیروان یا«دارای روان جاوید» لقب دادند. اشراف ایران بازماندگان امرا وبزرگان محلی بودند که در عهد اشکانیان استقلال داخلی وخودمختاری داشتند و دردوران ساسانیان قدرت‌آنها محدود شد ولی دستشان بکلی کوتاه نگردید چه وجودشان برای مملکت لزوم قطعی داشت وسواران سنگین‌اسلحه ایران ازاتباع‌ایشان تشکیل میشد وبهمین‌سبب فرماندهی‌های‌مهم وبعضی‌مشاغل‌عالیه‌درباری‌درعده‌ای‌ازاین خانواده‌ها موروثی شده بود ومداخلات‌ایشان موجب زیان‌امپراطوری شده‌بود در٦٢٨ بعدازآنکه قباددوم به‌بیماری طاعون درگذشت این‌اشراف‌آنقدرشاه عزل ونصب کردند که دونفرازدختران خسرودوم نیز بسلطنت رسیدند وحتی سپهسالار کشور که چند گاهی ازحیث قدرت ونفوذ ازدیگران پیش‌افتاده بود موفق نمیشد که اساس

مملکت را که پیوسته رو به تزلزل میرفت ثابت و استوار سازد بطوریکه که در ۶۳۲ که یزدگرد آخرین شاهنشاه ساسانی به تخت نشست اعراب جنگی را که منتهی بزوال استقلال ایران گردید شروع نموده بودند.

یکی از سرداران ابوبکر موسوم به مثنی بن حارثه که در دفع شورش بحرین شرکت داشت دراین اوقات ازمرز ایران عبور کرد وخالدبن ولید نیز پس از آنکه کار مسلمه را دریمامه تمام کرد بامر خلیفه بوی پیوست واین دوسردار ابتدا بطرف حیره حرکت کردند. این شهر یکی ازمستحکمات مرزی بود که برای جلوگیری ازصحرانشینان بناشده بودولی از ۶۰۲ یعنی ازموقعی که خسرو دوم مندز پنجم آخرین امیرسلسلهٔ لخمی را شکست داد ازاهمیت واعتبار افتاد. مرزدارایرانی، در،الیس[1] که همان ولوگزیای[2] قدیم بود شکست خورد واین شهر نیز بدست مسلمانها افتاد ودیگر قدرت یامانعی که بتواند مقاومتی کند وجود نداشت واقعهٔ مزبور در ۶۳۳ اتفاق افتاد.

دولت مدینه چون دید که تصرف جنوب عراق باین سهولت صورت گرفت درصدد تسخیر فلسطین برآمد واین نقشه ازدوران پیغمبر منظور نظر بود[3] زیرا درامپراطوری روم شرقی مانند امپراطوری ایران اعرابی بودند که میبایستی بدیانت اسلام درآیند وبه مهد ومیهن نیاکان خود که تازه تأسیس شده واستقلال یافته بود ملحق شوند. ازطرف اعراب روم شرقی که دردمشق سکونت داشتند بیم وهراسی نبود چه کلیسای دولتی این ناحیه که تاآن تاریخ برای نگاهداری

۱- Oullayas ۲- Vologesias

۳- رجوع شود به دوگوئه یادداشتهایی دربارهٔ فتح سوریه طبع دوم تاریخ وجغرافیای عرب. جلد ۲.

M. J. de GOEJe, mémoire sur la conqûete de Ia syrie 2 em edition Mém. d'histoire et de géographie arabe Leiden, 1901.

لشگریان قیصر خراجی میپرداخت در نتیجه جنگهای ایران وروم سخت مقروض شده بود واز پرداخت آن خراج دیگر استنکاف داشت . چون درزمان پیغمبر دو دفعه لشکر کشی بسوریه بی نتیجه مانده بود ایندفعه درمدینه تدارکات دقیقی دیده شد ودر بهار ۶۳۴ بامر ابوبکر دو لشکر بطرف شام حرکت کرد. فرماندهی یکی از آنها با عمروعاص بود که به قسمت جنوب شرقی فلسطین حمله برد و فرماندهی دیگر با یزیدبن ابی سفیان وشرحبیل بن حسنه وابوعبیده بود که وارد خطه ای شدند که سابقاً مؤاب نامیده می شد . ازطرف روم شرقی سپاه کافی برای جلوگیری عمروعاص نیامد مگر موقعی که وی مقدار زیادی درخاك این مملکت پیشرفته بود . هنگامی که خالد ازاین فتوحات اطلاع یافت سپاهی از سواران زبده وجنگ دیده فراهم کرد وبسرعت ازعراق حرکت نمود . فرماندهی عالی اردوی ماوراء اردن را بعهده گرفت و باسپاهیان خود بکمك عمروعاص شتافت و گویا درماه اوت یاژویه دراجنادین واقع در فلسطین بین رمله وبیت جبرین جنگ بزرگی در گرفت وقوای اسلام که بایکدیگر ملحق شده بودند لشکریان روم شرقی را که تحت فرمان ارطیون بودند شکست دادند وهنگامی که این سردار بحصار اورشلیم پناه برده بود فرماندهان زیردست وی لشکریان فراریش را دراردن متوقف ومجتمع ساختند اینها هنگام فرارسد بیسان راشکسته بودند تامانع عبور مسلمانان ازرود اردن شوند ولی خالد ازاین رود گذشت و درژانویه ۶۳۵ در فحل که همان پلای یونانیها باشد ودرجنوب غربی بیسان و دامنه اردن قرار دارد بسپاهیان فراری رم که مجتمع شده بودند حمله برد وپس ازشکست تادمشق آنهارا عقب راند دراین ضمن عدهٔ کمی ازمسلمان ها از طرف شمال وارد این کشور بی سپاه و دفاع شده شهرحمص را تصرف کردند. در این موقع هرقل که سال گذشته لشکر کشی را ازهمین نقطه شروع کرده بود

درانطاکیه پناهنده شده‌بود خالد مقابل حصار دمشق باقوای روم شرقی جنگ دیگری کرد وایشان‌را حصاری نمود وشهردمشق در۶۳۵ پس‌ازششماه محاصره تسلیم شد وبه‌دلائلی که برما معلوم‌نیست خالد فرماندهی‌سپاه‌را بابوعبیده داد ولی‌خود کماکان روح ومحور لشکرکشیها بود دراین ضمن هرقل سپاهی از انطاکیه به‌دمشق فرستاد و لابد مقصودش استقلال شهر بود این سپاه باآنکه دیررسیدتوانست لااقل‌حمص‌راپس‌بگیرد و گویاآن‌سال‌درپائیزوزمستان‌دیگر جنگی نشد .

درتابستان ۶۳۶ لشکریان روم‌شرقی بفرماندهی ساکلاریوس‌تئودوروس جنگ‌را آغازنمودند ومسلمانان که کنار یرموك که شعبه اردن است درکمین بودند دربیستم‌اوت بایشان‌شکست‌مهلکی‌دادندوبطرف‌شمال‌رفته‌مجدداً‌حمص‌را متصرف شدند .

خلافت عمر

مقارن همین احوال جنگ علیه ایران درشرق ادامه داشت و در ۶۳۴ بعد از کناره گیری خالد ، مثنّی که از طایفه بکربود درحیره فرماندهی را بعهده گرفت ودرماه ژوییه همان‌سال ابوبکردرمدینه درگذشت وعمر که یکی ازجدی‌ترین ومحترم‌ترین مهاجرین‌بود جانشین وی‌شد . این‌خلیفه که سابقاً نیز طرفدار جنگ باسوریه بود عده‌ای بفرماندهی ابوعبیده ثقفی بکمك سپاهیان اسلام بعراق‌فرستادولی‌ایرانی‌ها نیزبرای جلوگیری ازاین‌مهاجمات تدارکاتی دیده بودند لشکری درقس الناطف بمقابلهٔ مسلمانان فرستادند . ابوعبیده بوسیلهٔ پلی که از قایق بسته بود ازفرات گذشت و بجنگ پرداخت ولی‌شکست خورد ومرد ، چون مسلمانها پیشدستی کرده پل قایقی‌را خراب نمودندمثنّی‌هنگام‌عقب نشینی‌لشکریان شکست‌خورده خودسخت بزحمت‌افتاد .

اختلال امور داخلی وهرج ومرج سیاسی ایران مانع شد که این دولت از پیروزی خود استفادهٔ لازم را بنماید . دراثر این شکست علاقهٔ عمر به تعقیب جنگ عراق قطع شد .

ایرانیها فقط سال بعد دست بتعرض زدند .مثنّی دربویب واقع درساحل غربی فرات در کمین ایشان بود وباآنکه حملات متقابل سختی نمودند شکست خوردند . ازاین ببعد مسلمانها جرئت یافتندودرداخل ایران مشغول تاخت و تاز شدند . دراوایل تابستان ۶۳۵ ایرانیها خودرا برای نبرد نهائی وقطعی آماده کردند . دراین خلال مثنّی مرد وسعدبن ابی وقاص که ازاصحاب قدیمی ووفادار پیغمبر بود بجای وی تعیین شد . ازاین طرف نیزرستم سپهسالار ایران فرماندهی سپاه را شخصاً بعهده گرفت . دراین موقع یزدگرد پادشاه جوان ایران ، پس از اینکه این کشور مدتها تحت نفوذ و سلطه زنها بود تازه بتخت نشسته بود وی کوشش زیاد می نمود که اراضی سرحدی را ازتهدید وتصرف اعراب نجات دهد. طرفین مدت چند هفته فقط مراقب یکدیگر بودند تاعاقبت درقادسیه واقع درجنوب نجف وسی کیلومتری اردوگاه کوفه که بعدها بجای آن شهری بدین نام بنا شد ، جنگ قطعی در گرفت . مطالبی که در این جنگ گفته اند طوری مبالغه وافسانه آمیزاست که کشف حقیقت مقدور نیست . بهرحال چون درقسمت ایران فرماندهی واحدی وجود نداشت واعراب نیزقبیله به قبیله واردمعرکه می شدند این جنگ بصورت یك رشته عملیات مجزادرآمد وسرانجام ایرانیها شکست سختی خوردند اعراب نیز تلفات سنگینی دادند وفتح آنها مدیون کمك هائی بود که از سوریه وشام رسید ولی بقدری ضعیف وبی پا شده بودند که به دشمن اجازه دادند درکمال آزادی عقب نشینی کند لکن پیشرفت خودرا به طرف تیسفون پایتخت ایران فوراً شروع کردند و ایرانیها بعد از دو جنگ

کوچك ناچار عراق‌را تخلیه نمودند وپایتخت درمحاصرهٔ اعراب افتادبطوری که ازاخبار برمی‌آید غنائمی که دراین جنگ‌ها نصیب اعراب شد چنان‌زیاد وخیره کننده بود که اسباب تشویق ایشان گردید و تحمل تلفات سنگین را آسان نمود . ایرانیها ابتدا بطرف حلوان واقع درمدخل گردنهٔ زاگرس عقب نشینی کردند. یزدگرد دراینجا باقیماندهٔ لشکریان امپراطوری‌را جمع‌آوری کرد وقوای جدیدی برایشان افزود وجرئت نمود و بتدریج به درهٔ دیاله که ازطرف دیگرتیسفون به‌دجله‌می‌ریزدوارد شد دراین‌موقع سعد لشکری‌مشتمل بردوازده هزارمرد بفرماندهی برادرزادهٔ خود مقابل ایشان فرستاد و وی در سال ۶۳۷ درجلولا واقع درساحل راست دیاله ومنتهی الیه شرقی گردنهٔ کوه حمرین وسرراه کاروان روی ایران بعراق ، ایرانی‌ها را شکست داد . دربـار ایران درشهرحلوان که استحکاماتی برآن بنا نموده بود چندی پایداری کرد ولی‌تمام‌جلگه‌ای که‌بسرحدات‌سابق کشورمادمنتهی‌میشددرتصرف مسلمانهابود وایشان برای‌اینکه قصداقامت ودوام‌خودرا برسانند دراینجا اولین مسجد را بنا کردند .

درهمین سال فتح سوریه نیزپایان یافت محل ستاد بزرگ لشکر اسلام الجابیه واقع درجولان بود که‌تادمشق یك‌روز بیشترفاصله نداشت واین‌منطقه مسکن امرای غسانیان بود تادوران بنی‌امیه اهمیت وارزش‌سوق‌الجیشی‌خودرا ازدست نداد . عمربااتفاق اصحاب معروف پیغمبر (باستثناءِ علی‌ع) باین حوالی مسافرتی‌نمود تاکار ممالك متصرفه‌را انتظام‌بخشد و گویا درمجمعی که‌درجابیه تشکیل شد وفرماندهان سپاه سوریه نیز درآن شرکت داشتند میزان حقوق ثابتی که بایدازدرآمد این‌ممالك تأمین گردد وبمجاهدین اسلام‌وبازماندگان ایشان داده‌شود تعیین‌شد . عمرازآنجا خالدبن ثابت‌را باورشلیم فرستاد تاآن

شهررا محـاصره ومسخر کند ولی این شهر خیلی‌زود تسلیم شد وعمر دراین خصوص‌شرایط سهلی‌را پذیرفت ودرمقابل‌دریافت جزیه به عیسویان تأمین‌جان ومال و آزادی‌مذهب‌و کلیسا دادولی‌به‌یهودیهااجازه‌نداد که بین‌ایشان‌سکونت کنند وسپس‌خود وارد بیت‌المقدّس وساحت‌الهیکل‌شد وسنگی‌را که یهودیان و مسیحیان و مسلمانان کلید گنبدآسمان می‌دانند بدست خود تمیز نمود ودستور بنای مسجدی درآنجا داد.

مسلمانهابعدازتصرف‌عراق‌وسوریه فتح بین‌النهرین‌را که‌بین‌این‌دو ناحیه است‌لازم‌دیدند، فقط عدهٔ قلیلی‌ازسپاهیان‌روم شرقی دربعضی‌قلاع‌ومستحکمات آنجا اقـامت داشتند ومسیحیان آرامی‌این منطقه چـون منوفیزیت بودند: (چون به‌وحدت وجود عیسی‌عقیده داشتند) ازدست روحانیون ارتدکس یونان بتنگ‌آمده بعلاوه هیچ نفعی در حفظ سلطه امپراتوری ایران نداشتند حتی درطول‌قرون متمادی بادیه نشینان عرب‌چون سیل باین‌نواحی هجوم آورده و حتی چندی درادس[1] حکومت نموده بودند بنابراین زمینه سلطه ونفوذعرب‌در بین‌النهرین فراهم شده بود.

حمله مسلمان ها ازطرف سوریه آغازشد. بعد از اینکه ابوعبیده از طاعون در گذشت عمردر۶۳۹ درحمص‌عیاض‌بن‌غنم‌را بحکومت قنسرین‌وحمص منصوب کرد و وی را مأمور ساخت که باتسخیر بین النهرین حوزهٔ حکومت خـود را توسعه دهد. عیـاض در نیمهٔ دوم سال به این خطـه حمله کرد و در ظرف‌یك‌سال‌ونیم اغلب‌شهرهارامسخر نمودوتنهاشهری که‌باحمله وجنگ‌سخت تسخیرشد راس‌العین‌بود وعیاض‌بعدازآنکه تاحدود ارمنستان تاخت درسال۶۴۱ بمقرخویش بازگشت وفوت شد.

۱ - Edesse

هنگامی که سپاهیان اسلام دست بکار تسخیر بین‌النهرین بودند، مصر نیز که آن‌را انبارغله دنیا می‌دانستند مطمح نظر دستگاه مدینه‌قرار گرفت، این اقدام ازدوران پیغمبرودر نتیجهٔ اطلاعی که ازهرج ومرج اوضاع این کشور حاصل‌شده بودآغاز گردید . هرقل بعدازآنکه در۶۲۸ مصررا از تصرف‌فاتحین ایرانی‌آن بدرآورد وسعی کرد که‌قبطی‌هارا که مخالف تثلیث میباشندواعتقاد دارند عیسی وجود واحدی داشته است، با کلیسای امپراطوری یونان متحد سازد ودر۶۳۱ کیروس‌را که تاآن تاریخ کشیش فاسیس درقفقاز بود واعراب وی‌را مقوقس‌می‌نامیدند بعنوان بطریق اسکندریه باسمت حکومت محل‌تعیین نمود ولی‌رفتار خشن‌مذهبی وتوقعات گزاف مالی وی‌قبطی‌هارا آنقدر بتنگ آورد که ایشان نیز مانند هم کیشانشان درسوریه قدوم اعراب‌را بعنوان‌نجات دهندهٔ خویش گرامی‌داشتند . دردسامبر۶۳۹ عمروعاص که ازطایفه بنی‌امیه و اولین فرمانده سپاه فلسطین بودگویا بدون آنکه ازطرف خلیفه مأموریتی داشته باشد باقوای کمی بطرف جلگه حاصلخیز فیّوم سرازیر شد ودر ۶۴۰ پلوزیوم‌را تسخیر کرد ولی چون اوگوستالیس تئودوروس سر پرست بابلیون که همان ممفیس سابق‌باشد سپاهی‌قوی جمع آوری کرده بود وی جرأت پیشروی بیشتری نکرد . دراین موقع عمر، زبیررا باپنجهزار سپاه‌برای کمك عمروعاص و ضمناً مراقبت وی بمصر فرستاد زیرا بیم آن میرفت عمروعاص خودسرانه‌اقداماتی کند . درژوئن۶۴۰عمروعاص‌قوای‌روم‌شرقی‌راازقلاع‌محکم خویش بدشت کشید وشکست داد وهلیوپولیس یاعین‌الشمس‌را متصرف شدولی قلعهٔ بابلیون همچنان پایداری می کرد . دراین موقع کیروس شخصاً باعمرو- عاص‌برای تعیین شرایط تسلیم وارد مذاکره‌شد وسپس عازم روم شرقی گردید تاموافقت امپراطوررا جلب نماید ولی‌هرقل‌وی‌را متهم به‌خیانت نمود اماخود

در یازدهم فوریه ٦٤١ در گذشت در این ضمن اعراب در این کشور مشغول تاخت وتاز وغارت و آتش سوزی شدند وتئودوروس بیهوده درخواست سپاه و کمك می کرد سرپرستان کنستانس‌دوم امپراطور یازده سالهٔ روم شرقی، برای دفع شورش که درپایتخت حتمی‌الوقوع می‌دانستند خود بسپاه احتیاج‌داشتند بعلاوه درخود ایتالیا بالمباردها[1] مشغول جنگ بودند وناچار شرق را بحال خود رها کرده بودند تاسرنوشت رقت بار خود را طی کند. روز دوشنبه نهم آوریل٦٤١ که عید پاك بود بابلیون تسلیم‌شد وعمروعاص باآهستگی وملایمت ازساحل نیل‌بطرف اسکندریه حرکت کرد این عمل‌دولت روم شرقی‌را مجبور کرد که کیروس‌را برای مبارزهٔ صلح نزد وی فرستد وبالاخره مسلمانها حاضر شدند با دریافت جزیه عیسویهارا درکلیسای خود آزاد گذارند ودرامور اجتماعی‌آنها مداخله نیزننمایند. بموجب این قرارداد قوای روم شرقی در هفدهم سپتامبر٦٤٢ اسکندریه‌را تخلیه کرده تسلیم مسلمانها نمودند وعمرو عاص‌بیادبودفتح‌درهٔ‌نیل‌درفسطاط یعنی‌دراردوگاه‌نظامی‌مصردرمحل‌قاهرهٔ‌امروز مسجدی بنا کرد که هنوز بنام وی‌مشهوراست ومعاویه دردوران خلافت خود به تعمیر آن پرداخت و درگوشه‌های آن برج های دیدبانی که ضمناً محل گفتن اذان نیزبود برآن اضافه کرد واین اولین نمونهٔ منارهٔ مسجد بود که بعدهاتغییرزیاد کرد وامروزدربعضی‌مساجددهات مصروآسیای صغیرنظیرآنها دیده می‌شود.

دولت روم‌شرقی‌یك‌دفعه در٦٤٥میلادی قوای دریائی‌خودرابرای‌استرداد اسکندریه فرستاد ومردم‌شهردروازه‌هارا بروی ایشان گشودند وشهررابتصرف آنها دادند وعمروعاص‌فقط در٦٤٦ موفق‌باخراج‌آنها گردید زیرادراین‌خلال

۱ - Lombards

عمروی‌را ازمقام‌خود معزول کرده بودولی‌چون شخصی که بجای‌وی‌تعیین‌شد از عهدهٔ انجام‌امور برنیامد عمروعاص‌مجدداً دردورهٔ خلافت‌عثمان بحکومت مصر منصوب شد.

مسلمانها درمصر نیزمانند نواحی دیگر درادارهٔ امورهمان‌رویه‌را ادامه دادند که قبل ازایشان معمول بود وعمال ومأمورین سابق‌را درشغل ومقام‌خود باقی گذاردند وحتی بعضی مشاغل‌را بعدها به قبطی‌ها دادند ونماینده دستگاه خلافت که امیرخوانده میشد، فرماندهی سپاه وانتظام امور وایجاد امنیت را عهده‌داربود ولی‌برای‌آنکه زیاده‌ازحد قدرت‌ونفوذ پیدانکنند شخص‌دیگری را بنام عامل بروی می گماشتند که امور مالی نیزبااو بود. درنتیجهٔ خشکی هوای مصر خوشبختانه پاپیروسهائی باقیمانده که بما اجازه می‌دهند جریان اموررا آنطور که بوده است بدانیم. دولت امپراطوری رم دردوران تسلط خود ازهرشهر مقداری غله می گرفت که میزان‌آن درموقع خرمن تعیین می‌شد، بیزانس یاروم شرقی‌نیز همین رویه‌را ادامه داد وبااین غله حتی‌آذوقهٔ‌پایتخت را تأمین می‌نمود اعراب نیز برای‌تأمین‌خوراك سربازان خود وخانوادهٔ‌ایشان بهمین‌قرار عمل کردند وغله هرمنطقه وولایتی‌را معمولا قبل ازشروع کشت دریافت می کردند وکدخدای محل وصول و ایصال آن را بمسئولیت خود عهده دار می‌شد و تحصیلدارانی که تحت امر و اطاعت وی بودند صدی پنج دریافتی را بعنوان حق‌العمل و انکساری خویش برمیداشتند ومسئولیت کم و کسرمحصول تا موقعی که مالیاتهای مقرره تحویل انبارهای جزء یا مرکزی نشده بود بعهدهٔ تحصیلداران مزبور بود. گندمی که باین طریق بدست میآمد ازراه دریا به‌پایتخت‌حمل‌میشدوبین‌سربازان وخانوادهٔ‌ایشان‌تقسیم‌می گردید. اقلیت‌هاعلاوه براین مالیات جنسی درمقابل آزادی وامنیت مذهبی که بایشان

اعطاءشده بودجزیه‌نیزمی‌پرداختند . تمام‌غلات‌درانبار دولتی‌جمع آوری‌میشدو شاید درهمان محل‌نیزمعامله میگردید . گویا بیت‌المال بعوض‌جزیه ومالیات نقدی گندم‌نیزقبول‌میکرده‌است.

مقارن این احوال سرنوشت امپراطوری ایران یکسره شد . یزدگرد در۶٤۰ حلوان‌را ترك گفت زیرا تمام‌نواحی‌مجاور آن به‌دست اعراب‌افتاده‌بود ووی دیگرامنیت واطمینان نداشت‌وناچار بفارس‌پناه برد وآنجابرای‌آخرین تلاش ومقاومت سپاهی فراهم ساخت امّا اعراب بامر عمر وبفرماندهی نعمان‌بن مقرن قبل از آنکه شاهنشاه ایران مواضع ایشان را تهدید کنند به وی حمله کردند .

لشکریان‌اسلام‌از کلیهٔ‌قوای‌مرزی تشکیل‌یافته بود ودراین‌موقع یعنی در۶٤۲ میلادی درابتدای جنگ مسلمانها توانستند قرمی‌سین را که درشمال حلوان واقع است تصرف کنند وبرمدخل‌جلگهٔ مجاور مسلط شوند ودرنهاوند واقع درجنوب‌همدان یاا کباتان سابق‌بسپاه ایران که تحت فرماندهی‌فیروزان سردارمعروف‌بودحمله‌برند.عدهٔ‌ایرانیان‌بیشتر بودوجنگ‌بدون آنکه‌سرانجامش معلوم باشد چند روز طول کشید. دراین گیرودار نعمان مرد وحذیفه‌بن‌الیمان که قبلا ازطرف عمر بجانشینی‌وی‌تعیین‌شده بودفرماندهی‌را بعهده گرفت‌وفتح وپیروزی نصیبش گردید.

پس ازاین شکست دیگر احتمال مقاومت منظمی از طرف امپراطوری ایران نمیرفت وسپاهیان شکست خورده بشهرها و استحکامات پناه برده بودند وهردسته جداگانه درمقابل اعراب که منظماً درپیشروی بودنددفاع‌ومقاومت می کردند . در۶٤۳ شهرمعروف اصفهان که یزدگرد پس از شکست بدان پناه برده بود به‌دست اعراب افتاد ویزدگرد کـه همواره ازطرف مسلمانها تعاقب

میشد ناچاربطرف استخریاپرسپولیس قدیم که پایتخت ومهدپارسیان بودفرار کرد. مردم این‌خطه مخصوصاًاهالی کوهپایه بایأس‌وناامیدی‌مشغول زدوخورد بودند یزدگرد دراینجا بـدواً محاصره شد ولی بعد خلاص شد وچون دیگـر نمیتوانست دراستخر بماند دعوت اسپهبد طبرستان‌را قبول کرد وامیدواربود که دراین‌مناطق کوهستانی که درساحل‌جنوبی خزرواقع‌است باکمك ساتراپ‌های استانهای شرقی‌بتواند قوای‌کافی تهیه نماید. وی هنگامی کـه ازراه خراسان که مرزایران وترکستان‌است فرارمیکرد همه‌جا مورد پذیرائیهای گرم قرار گرفت ولی کسی حاضرنبود به‌تقاضاهای وی راجع به‌تعقیب‌جنگ روی‌مساعد نشان‌دهد وگوئی وی نیزبسرنوشت داریوش‌آخرین‌شاهنشاه‌هخامنشی که هزار سال پیش درهمین حوالی ازپای درآمد مبتلا شده‌است چنانکه حاکم‌خراسان که‌تابع‌ودست‌نشاندهٔ وی بود شخصاًشاه ترکستان‌را تحریك کرد که برشاهنشاه ایران بتازد ویزدگرد درنتیجه این‌اقدام‌آخـرین هواداران خویش‌را ازدست داد وبطرف مروگریخت ولی‌آنجا نیز دروازه‌هـای شهـر را برویش بستند و آسیابانی ویرا درخانه خود پنهان‌ساخت. لیکن ساتراپ خائن در۶۵۱ویرا در این‌محل کشت. این‌بود سرانجام‌آخرین شاهنشاه ساسآنی که هنوز خاطره‌اش نزد پارسیان هند که پیروان مذهب ملی ایران میباشند ومبداء تاریخ‌خـودرا به‌تخت نشستن همین یزدگرد قرارداده‌اند زنده‌است.

دولت عرب باهمان‌سرعتی که امپراطوریش‌درخارج توسعه حاصل‌میکرد درداخل نیز روبه‌تحول وتکامل‌میرفت. این‌تشکیلات بعنوان یك‌سازمان‌مذهبی وضع معینی داشت ولی‌ازلحاظ عملی واداری معلوم نبود اختیار باکیست مادام که محمد حیات داشت چون رسول‌خدا بود قدرت واختیارمطلق نیزبوی تعلق داشت وکسی‌را دراین‌باب حرفی نبود وپیروانش تصورمیکردند که وی تاقیام

قیامت جامعهٔ اسلامی‌را اداره خواهد کرد ولی هنگامی که در گذشت اختلاف فرق ودستجات بقدری شدید شد که انحطاط قطعی مدینه را تهدید مینمود و لزوم یك‌رهبری مذهبی وحکومتی کاملا محسوس‌بود ولی دستوری‌درباب جانشین پیغمبروطرزانتخاب وی وجود نداشت وقرآن که‌ازطرف پیغمبربعنوان دستور اجتماعی‌تعیین شده‌بود دراینخصوص چیزی نمیگفت ومعلوم نمیکرد که پس‌از پیغمبرچه کسی باید رشتهٔ اموررا دردست بگیرد وفقط یك‌عمل واقدام تهور-آمیزمیتوانست دولت اسلام‌را ازتجزیه ونیستی نجات‌دهد، بعلاوه هنگام حیات پیغمبرنیزجمعی ازمهاجرین ویاران صدیقش‌باوی مشورت کرده دراموراظهار نظرمینمودند دراین‌قسمت ازهمه مهمتردسته‌ای‌بود که ازدونفر ازپدرزنهایش یعنی ابوبکروعمروابوعبیدهٔ جراح تشکیل میشد ودراین‌جمع شخص شاخص عمربود که طبق‌اخبار بلند قد بود وهمواره تازیانه‌ای‌دردست داشت ودرحضور پیغمبر به‌حفصه دخترخود وسایرزنان پیغمبرتحکم مینمود. وی بجای‌آنکه شخصاً زمام اموررا دردست بگیرد کاررا بعهدهٔ ابوبکر که قدیمی‌ترین دوست پیغمبربود واگذاشت‌وخودپس‌ازمرگ ابوبکر یعنی دوسال بعدازرحلت رسول رسماً برمسندخلافت نشست. ابوبکروعمرخودرا جانشین پیغمبر دانسته عقیده داشتند که طبق قوانین‌وموازین‌شرع‌مطلقاً امیرالمؤمنین‌میباشندچنانکه‌ابوبکر خودرا خلیفه‌الرسول یعنی‌جانشین وگماشته پیغمبرخواند وعمرنیزدرابتدای امر بخود عنوان خلیفه‌الرسول داد ولی‌بعدها چون این‌عنوان اشکال وابهام ایجاد کرد خویشتن‌را خلیفه وامیرالمؤمنین نامید.

دراموردولتی علاوه برمهاجرین که‌دوستان قدیم محمدبودند مردم‌طایفه قریش‌نیز که ازقبیلهٔ وی محسوب میشدند ودراواخر یعنی هنگامی که قدرت وپیشرفت اسلام قطعی‌شد ایمان‌آوردند مشارکت مینمودند. دستهٔ انصارازاین

تبعیضات ناراضی بودند وحتی درزمان حیات پیغمبر نسبت به‌تبعیضی که درتقسیم غنائم وتصاحب‌املاك شده‌بود اعتراض‌نمودند. طوایف اوس وخزرج باآنکه هر دودرمقابل رقابت‌اهل‌مکه قرار گرفته‌بودنددست ازاختلافات‌خود بر نمیداشتند بطوریکه اغلب پیغمبرواسطه اصلاح وتسکین ایشان میشد وسرانجام این دو طایفه که اکثریت مردم مدینه‌را تشکیل میدادند دراقلیت قرار گرفتند وپس ازرحلت رسول برای بدست‌آوردن استقلال خود قیام نمودند ولی این‌عمل در نتیجه قدرت وپشتکارعمرمواجه باشکست‌شد. شورش‌وطغیان سایرقبایل عرب مهاجروانصاررا باخطرمشترکی‌مواجه‌ساخت‌وسبب‌اتحادایشان گردیدبطوریکه بعدها دوش‌بدوش‌هم وارد میدانهای‌جنگ‌شدند. معذلك دراحرازمقامات‌دولتی مساوی ویکسان نبودند وعمردرچنین محیطی که حسادت و نفاق ارکان‌آنرا متزلزل ساخته‌بود وضع راحت ومطلوبی نداشت خاصه‌آنکه‌اصحاب‌قدیم پیغمبر مانند نمایندگان سنامراقب‌اعمال وی بودند. عمرچون طی‌دوازده سال‌خلافت خویش‌همه روزه بامشکل جدیدی سروکارداشت فرصت نیافت تادولت اسلام‌را ازلحاظ تشکیلات سروصورتی دهد.

فتوحات‌اسلام وغنائمی که‌ازآن‌بدست‌آمد قبایل‌عرب‌را که پس‌ازحضرت رسول درصدد سرکشی وطغیان برآمده بودند مجدداً مطیع ومتحد ساخت و برآن داشت که استقلال‌خودرا فدای غنائم سرشار کنند ومصلحت چنان دیده شد که درسراسرشبه‌جزیرهٔ عربستان اسلام مذهب عمومی وواحد باشد لذاعمر یهودیهای خیبررا که حتی ازطرف پیغمبرمورد عفوواغماض قرارگرفته‌بودند به‌سوریه کوچ داد. هرکس اسلام میآورد عرب محسوب میشد وبیکی‌ازقبایل ملحق میگردید. برای پیروان مذاهب دیگر قبول اسلام اجباری نبود. هدف جهاد ازهمان ابتدای امرمطیع ساختن ملل‌غیرموحد بود.

وضع امپراطوری اسلام که درزمان محمد یك‌دولت ملی‌بود پس‌ازرحلت وی تغییر کرد وازلحاظ سیاسی ومذهبی بدوصورت وقسمت مجزا درآمد. اول مسلمین که طبقه حکمران وجنگجورا تشکیل میدادند وگاه دستورات شرع را فدای فوائد ومقتضیات جنگ مینمودند ودارای تشکیلات لشگری ونظامی بودند وازایشان هر کس توانائی‌جنگ داشت نامش‌بوسیلهٔ قبیله یاخانواده‌اش دردفتر سپاه ثبت میشد ودرشهری که فتح شده‌بود بعنوان مهاجر ساکن‌میشد. ترکها نیزچندقرن‌بعد یعنی هنگامی که بالکان را فتح کـردند ودرآن اقامت نمودندخودرا باین‌اسم نامیدند ولی‌اغلب‌برای‌مهاجرین‌اردوگاههای مخصوصی ایجاد میشد مانند فسطاط یا قاهره قدیم وقیروان درمتصرفات افریقائی روم و کوفه وبصره درعراق.

مسلمانها مدتی مدید بوسیلهٔ این‌سازمان وتشکیلات نظامی برمتصرفات خویش‌حکمرانی میکردند . فرمانده‌سپاه‌هرناحیه‌ای‌را که فتح‌میکرد درآنجا ازطرف خلیفه سمت حکمرانی داشت وچون دستگاه نظامی ومذهبی باهم فرق وتفاوتی نداشتند فرماندهان مزبورامام جماعت ومبلغ وخطیب نیزبودند ودر ابتدا قضاوت هم باایشان بـود ولی در دوران بنی‌امیه این‌کار بعهدهٔ مأمـورین مخصوصی واگذار گردید فقط دریافت مالیات ازاول باماًمورین معینی بود که باخلیفه رابطه وسروکارداشتند.

همانطور که سابقاً درصحرا معمول بود، بسیاری ازاختیارات حکـومتی که دریك حکومت قانونی متعلق بمقامات عالی‌است، هنوزتحت‌اختیارقبایـل بود، ولی همانطور که درصحرا طوایف کوچك برای تنظیم وتدبیرامورخویش بین‌خود ترتیبی میدادند درسپاه نیزدستجات بزرگی کـه بقبایل مختلف تعلق داشتند درروابط خود همان ترتیب‌راحفظ میکردند وافراد یادستجات کوچك

دیگررا دورخود جمع میکردند.

افراد غیرعرب درمقابل جنگجویان عرب عنوان رعیت داشتند وجمع آنها را رعایا میخواندند واین یکی ازلغات سامی بود بمعنای گله که بین آشوریها نیزمصطلح گردید . مسلمانها فقط زکوة میدادند ولی غیرمسلمانها جزیه وخراج جنگ میدادند ومخارج سپاهیانی که کشورشان را اشغال کرده بود نیز بعهدهٔ ایشان بود . دولت اسلام نسبت بامور داخلی ایشان خیلی کمتر ازامورقبایل‌عرب علاقه وتوجه ابرازمینمود. درمتصرفات عیسوی مذهب اداره امورعرفی نیز باکشیشها بود ودرایران اعیان‌جزء یعنی دهقانان وکدخدایان مقامات سابق خودرا کماکان دراداره امورحفظ نموده بودند .

شهرها ونواحی که بدون جنگ تسلیم شده بودندآزادی وحق‌مالکیت خودرا ازدست نمیدادند وآنچه بعنوان خراج باید بپردازند هنگام تسلیم تعیین‌میگردید ولی نقاطی که باجنگ وزور گشوده میشد جزء غنائم فاتحین محسوب میگردید. اموال‌واملاك بی‌صاحب وخزائن‌دولتی بعلاوه یك‌پنجم‌غنائم به‌بیت‌المال تعلق داشت وبقیه یعنی حتی‌مزارع وکشاورزان‌آن بین سربازانی که درجنگ شرکت نموده بودند تقسیم‌میشد وچون نظامی‌ها نمیتوانستند از سپاه جدا شده وبرای کشت وزرع درممالك متصرفه ساکن شوند ناگزیر این املاك را بهمان صاحبان سابق‌خود میسپردند باین‌ترتیب نواحی که باجنگ تسخیرشده‌بود بانقاطی که تسلیم گردیده‌بودند عملا فرق وتفاوتی‌نداشتند مگر آنکه ممکن بود خراج نواحی دسته‌اول هرآن طبق دلخواه افزوده شود. این خراج عاید بیت‌المال میشد وبسربازان و بازماندگانشان حقوق ثابتی تأدیه میگردید وبطوریکه گفتیم این‌ترتیب را عمردرجابیه برقرارساخت .

عمردر٦٤٤ دربحبوحهٔ خلافت وهنگامی که تازه ازسنین کهولت گذشته

بود واقدامات مهم وی دربسط اسلام بشدت جریان داشت درمراجعت ازسفر حجی که همه ساله خود ترتیب میداد وتحت نظارت واراده شخص وی بود کشته شد ومسند خلافت ازوجود وی خالی گشت .

درمدینه یکی ازغلامان ایرانی بنام ابولؤلؤ فیروز که بندهٔ مغیره بن شعبه حاکم کوفه بود ازتوقعات بی جا و طاقت فرسای مولای خود بتنگ آمد ونزد خلیفه شکایت کرد ولی جواب نامساعدی شنید روز بعد هنگامی که خلیفه به نماز جماعت آمد این مرد ایرانی برای انتقام چندین زخم خنجر بوی زد که اورا فوراً ازپای درآورد. این مرگ ناگهانی بعمر اجازه نداد تاراجع بجانشین خویش تصمیمی بگیرد وابوعبیده که پس ازابوبکر نزدیکترین دوست وی بود پیشتر درگذشته بود . درخصوص اینکه عمردربسترمرگ هیئتی را معین کرده باشد که پس ازوی جانشینش را تعیین کنند عقیده قطعی نمیتوان اظهارنمود بهرحال عمر در۲۳ نوامبر ٦٤٤ در گذشت.

خلافت عثمان

دامادهای پیغمبر یعنی علی ع وعثمان وسه تن ازاصحاب نزدیك وی یعنی عبدالرحمن بن عوف وزبیر وسعد بن ابی وقاص برای انتخاب خلیفه اجتماع نمودند ، طلحه ششمین عضواین انجمن بود ولی خیلی دیر رسید . مجمع مزبور یکی ازبی لیاقت ترین افراد خود یعنی عثمان بن عفان را که ازطایفهٔ بنی امیه بود بخلافت انتخاب کرد . پیغمبر بی شخصیتی عثمان را همواره باصالت خانوادگیش می بخشید دراینجا ،همین امر نیز سبب جلب تمایلات انجمن گردید و گویا اعضاء آن، امیدوار بودند که کارها باتصدی عثمان بهترشود ولی این امیدواری نه فقط بارفتارشخص وی بلکه مخصوصاً بااعمال طایفه وتبارش که وی راکاملا تحت تأثیر ونفوذ خود قرارداده بودند به یأس مبدل شد . بنی امیه باطایفهٔ پیغمبر یعنی

بنی‌هاشم بستگی‌وخویشی‌داشتند ولی دردوران جاهلیت وقبل ازاسلام بمراتب ازایشان بالاتربودند وابوسفیان رئیس‌محتاط ومحافظه‌کار این خانواده سالیان متمادی سلسله جنبان‌مخالفت‌هائی‌بود که ازطرف قریش‌نسبت به پیغمبرابراز می گردید . پس‌ازسقوط مکه اکثرطایفه قریش‌بمدینه‌آمده وازجانب پیغمبر مورد ملاطفت زیـاد قرار گرفتند . دردوران خلافت ابوبکر وعمر یزید پسر ابوسفیان‌وپس‌ازمرگ وی معاویه خدمات بزرگی‌انجام دادند . درعهدخلافت عثمان‌کارها به‌دست‌طایفه بنی‌امیه که ازاقوام وبستگان عثمان‌بودند افتاد. وی حکومت مدینه‌را بمروان پسرعموی خود وسایرمشاغل‌ومناصب‌را به بستگان دیگرخویش‌داد. این‌وضع سبب‌شد که اصحاب ویاران قدیم پیغمبر که دراثر فتوحات وغنائم حاصله ثروت های هنگفت اندوخته بودند وعلاوه برآنچه در مکه‌داشتند املاك جدیدی درطائف ونواحی‌دیگرفراهم کرده بودندبااستقرار سلطهٔ این‌خاندان‌خودرادرخطردیدندوبعد ازآنکه اقداماتشان برای‌استخلاص خلیفه‌ازنفوذ بنی‌امیه‌وبستگانش‌بی‌نتیجه‌ماندعلیه‌شخص‌وی‌قیام‌نمودندودرمدتی کوتاه درمدینه برای عثمان جز عدهٔ ناچیزیاروهواداری باقی‌نماندمخصوصاً از موقعی که عایشه زن جوان‌وسرسخت پیغمبر که وی‌را «ام‌المؤمنین» لقب داده بودند علیه‌وی‌مشغول‌اقدام وتحریك شدازآن پس‌حتی درولایات ونواحی‌خارج مدینه نیز اعراب باعثمان سر بمخالفت برداشتند .

بعد ازآنکه‌هنگامه وغوغای سالهای اول‌جنگ خاتمه یافت عده‌ای از مجاهدین وبزرگان اسلام متوجه شدند که واگذاری کلیهٔ غنائم و اموال غیر منقول به‌بیت‌المال خلاف مصلحت ایشان است زیرا باین ترتیب احتیاج دولت ازسپاهیان برطرف شده فقط حقوق‌ثابتی‌بایشان می‌پرداخت واگر کسی اسباب دردسرش می‌شد حقوقش‌را قطع می کرد . این‌نارضایتی ضمن تاراج بیت‌المال

یکی ازولایات وشکایتی که متصدیان آن نسبت به‌پرداخت مازاد بمرکز نمودند آشکار گردید.

این ترتیب را عمر ایجاد کرده بود، ولی کسی قدرت شکایت ازوی نداشت اما عثمان فاقد قدرت ولیاقت عمر بود ومردم مالیات وعوارض اضافی را که حکام وضع نموده بودند ازچشم وی می‌دیدند زیرا این حکام عموماً بستگان او بودند. درمدت کمی کار عثمان بجائی رسید که حتی اعمال صحیح وتدابیر عاقلانهٔ وی نیز ازطرف مردم باانتقاد وعدم رضایت مردم مواجه میشد. در ۶۵۳ هنگام جنگ ارمنستان که لشکریان سوریه و عراق در آن شرکت داشتند مشاهده شد که بین نسخه های قرآن که در دست سپاهیان است فرق و اختلافی وجود دارد.

نظر باینکه بین مردم این دو ناحیه عداوت و کدورت شدیدی از سابق وجود داشت این اختلاف قرائت نیز ماده‌را غلیظ تر کرد وعثمان برای آنکه ازبروز اینگونه وقایع جلوگیری کند تصمیم گرفت که یك نسخه رسمی از قرآن تهیه ومنتشر نماید. بسیاری ازسوره‌های قرآن درزمان حیات پیغمبرص جداگانه انتشاریافته بود وعمر تاحدّی که امکان داشت این سوره‌های منتشره را توسط زیدبن ثابت که جوانی ازاهالی مدینه بود واین اواخر سمت منشی گری پیغمبررا داشت جمع آوری کرد ولی این عمل یك اقدام خصوصی بود وارزش و اعتبار کلی وعمومی نداشت. پس ازقتل عمر مجموعهٔ مزبورجزء ارث به‌حفصه رسید وعثمان خود درآن تجدید نظر کرد زیدرا مأمور نمود که باکمك سه نفر از مشاهیر قریش بار دیگر درآن مطالعه وامعان نظر کنند. دقت ومراقبتی که از طرف این جمع درتدوین قرآن بعمل آمد ازاینجا فهمیده می‌شود که بعدها همین قرآن با کناف امپراطوری اسلام رفت ومورد ایراد قرار نگرفت ولی دراوضاع

واحوال آن‌زمان برای مردم کوفه بمنظور مخالفت باخلیفه بهانهٔ خوبی‌شد. یکی ازاین‌مخالفین عبدالله‌بن‌مسعود ازاصحاب قدیم پیغمبر بود که خودرا بهترین حافظ وقاری‌قرآن‌می‌دانست. وی‌ادعا کرد که قرآن‌را تحریف‌وناقص کرده‌اند وآیاتی‌را که‌بموجب آنها بنی‌امیه‌ازدشمنان ملعون پیغمبرمیباشندازمتن‌قرآن حذف کرده‌اند.

درمدینه مخالفین‌عثمان که پیشوائی آنها باعلی‌ع وطلحه وزبیر بود از این‌نارضایتی‌عمومی بنفع خویش‌استفاده کردندوبا آنکه‌خودرا موظف می‌دیدند که اصول و ارکان شرع‌را درمقابل‌عملیات مادی و دنیائی عثمان حفظ کنند، آن دل وجرأت‌را نداشتند که علیه وی‌آشکارا اقدامی‌نمایند واین عمل‌ناروارا بعهدهٔ مسلمانان ولایات گذاردند زیرا وسایل‌وتدارکات مادی ایشان‌بیشتربود ودر۶۵۵ بایشان چنان حالی کردند که دروضع کنونی در مدینه بهتر وبیشتر باسلام می‌توان‌خدمت کرد تادراقصی‌بلاد وسرحدات کشور بالنتیجه وضع کوفه مغشوش‌شد ودرژوئن۶۵۵ هنگامی که سعید حاکم کوفه اززیارت بازمیگشت مالك اشتر که اهل یمن وازفدائیان علی‌ع بود باهزارنفرراه‌شهررابروی‌بست. عثمان تصور می کرد که این بار نیز باعزل سعید از حکومت کوفه و نصب شخص دیگری که بین مردم اعتبار و محبوبیتی داشته باشد غائله برطرف خواهد شد.

عثمان بدون‌صبرومطالعه عمروعاص فاتح مصررا از حکومت این مملکت عزل کرد وعموی خود ابن‌ابی‌سرح را بجای‌وی‌منصوب‌نمود درصورتی که‌سابقاً پیغمبراین شخص‌را مهدورالدم شناخته بود. ابی سرح علاوه برعمروعاص با خصومت محمدبن ابی‌حذیفه پسرخواندهٔ ابوبکروهوادارعلی‌ع نیزمواجه بود ودرجنگ‌بزرگی که‌درساحل‌لیقیّه که‌بین‌ناوگان‌مصروروم شرقی که کنستانس

امپراطور این کشور فرماندهی آن‌را بعهده داشت‌در گرفت مسلمانهای تاراضی سوار یکی‌از کشتی‌ها شده وبعذر اینکه‌جهاد طبق‌اصول ودستورات‌شرع‌صورت نمیگیرد ازمیدان جنگ بیرون رفتند . سال بعد پانصدتن ازاعراب مصر سر بطغیان برداشته وبرای‌جهاد علیه دشمن‌خانگی‌بطرف مدینه‌آمدندودرآوریل ٦٥٦ بحوالی‌این شهر رسیدند و اکثرمردم مدینه بهواداری ایشان برخاستند وعثمان که فرمانروای بزرگترین امپراطوری‌آن دوران بود چون‌هیچ قدرت ووسیله برای اجرای اوامرخود نداشت بااین پانصد نفرشورشی‌وارد مذاکره شد وازایشان تقاضا کرد که بمساکن‌خود باز گردند و وعده داد که خلافکاری هارا جلوگیری وجبران خواهد نمود ولی بنی‌امیه مجدداً درمقام تعرض و مقاومت برآمده خلیفه را مجبور کردند که درمنبر بگوید که مصری‌ها چون بخطای‌خود پی‌بردند مراجعت‌نمودند . این‌قضیه‌طوری اهالی‌مدینه‌راخشمگین ساخت که‌خلیفه‌را لعنت‌نموده سنگسارش کردند ودرحال‌بیهوشی‌ازمسجدبیرونش بردند ووی دیگرروی مسجدرا ندید.

اهل‌مدینه مقابل‌خانهٔ عثمان اجتماع کرده ومتفرق نمیشدند شورشیان مصر نیزباز گشته گفتند که ازخلیفه نامه‌ای بدست آورده‌اند که به ابی‌سرح حاکم خود درمصر دستور داده است که رؤسای شورشیان‌را هنگام مراجعت بکشد . این‌نامه‌را بعثمان نشان‌دادند ازآن اظهار بی‌اطلاعی‌نمود لذا گفته شد که چون وی‌قادر نیست‌ازاینگونه بی‌ترتیبی‌هاجلوگیری کند بایدازکار کناره گیری کند ولی وی در کمال نخوت از قبول این درخواست امتناع نمود لذا مردم خانهٔ وی را که فقط بوسیلهٔ چند تن ازبستگان نزدیک و یاران و غلامانش دفاع می‌شد محاصره کردند ولی سلسله جنبان های این انقلاب یعنی‌طلحه‌وزبیروعلی‌ع برای‌حفظ ظاهرخودرا کنار کشیده‌بودند وعایشه‌نیزاز

راه احتیاط ببهانهٔ حج حتی ازشهر نیز خارج شده بود تا بعداً بتواند شرکت خودرا دراین غائله انکار کند.

یکی از مدافعین عثمان باسنگ یکی ازمصریهارا کشت وبدین ترتیب جنگ شروع شد وچون هواخواهان عثمان حاضر بتسلیم قاتل نشدند شورشیان حمله کردند وازحیاط همسایه وارد حانهٔ عثمان شدند وخلیفه را که خفته بود و درجنگ شرکتی نداشت کشتند خانه‌اش را غارت کردند. این وقایع درهفدهم ژوئن ۶۵۶ صورت گرفت وخون عثمان برصفحات قرآنی که مشغول تلاوت آن بود ریخت ونائلة الکلبیة زن وی که خود نیز مجروح شده بود نعش شوهررا باکمك چندتن ازدوستان درسکوت وآرامش شب بخاك سپرد وسپس چند انگشت عثمان را که قطع شده بود برای معاویه پسرعموی خویش وحاکم شام فرستاد تاوی ازفرازمنبر بمسلمانان نشان دهد وایشان را بخونخواهی خلیفه برانگیزد معاویه جمعی ازلشکریان را بحمایت عثمان فرستاده بود ولی ایشان هنگامی که از کشته شدن وی آگاه شدند مراجعت نمودند.

خلافت علی

هنگامی که خانه عثمان درمحاصره بود علی داماد پیغمبر که بی‌تردید بزرگترین وممتازترین شخصیت اسلام بود امامت جماعت را بعهده گرفت و امیرالحاج تعیین کرد وروزی که عثمان کشته شد مردم درمسجد بعنوان خلیفه بااوبیعت کردند ولی طلحه وزبیر که تاآنموقع ازهواداران وی بودند ازوی جدا شده اوراتنها مسئول قتل عثمان قلمداد کردند وباتفاق عایشه بمکه رفتند. عایشه ام‌المؤمنین باعلی کینه کهنه داشت وموقعی که خبر بیعت مردم را با وی شنید مسلمانان را بخونخواهی عثمان دعوت کرد وعلاوه بربنی امیه جمع دیگری که مانند وی باعلی عداوت داشتند دعوتش را پذیرفتند عایشه بنابرصلاحدید ابن

عامر که مدتها حکمران بصره بود وبااهالی آن شهر ارتباط نزدیك داشت به‌بصره رفت وچهارماه پس‌ازقتل‌عثمان باهواخواهان‌خویش که دریکی‌ازاردوگاههای راه عراق اجتماع نموده بودند حرکت کرد.

ایشان پس‌ازورود به‌بصره حاکم شهر را کـه حاضر بهمراهی آنها نشد و منتظردستورعلی بود به‌حیله وخدعه کشتند ولی‌درهمان‌بدو ورودبشهر،اختلاف وتفرقه بین‌ایشان‌بشدت‌بروز کرد وبین‌طلحه وزبیر برسرامامت جماعت مناقشه ونزاع درگرفت لکن عایشه‌این‌سمت را به‌پسرعموی خود عبدالله‌بن زبیر دادو غائله رفع شد.

علی چون درمدینه برای حمایت و یاری خود لشگـری مهیا نداشت در این‌شهر نماند ودراکتبر۶۵۶ باچندصدنفر ازیاران خویش بکوفه که اردوگاه دوم‌عراق‌بودومردم‌آن‌بااهالی بصره‌رقابت‌داشتندرفت باین‌امید که‌ازاین رقابت بنفع خویش استفاده کند وبدواً حسن‌فرزند خودرا باین‌شهرفرستاد ووی‌موفق شد مدافعین شهررا باعلی همراه نماید. علـی ع درذیقار اردوگاه خود توقف نمود ودراینجا دوازده هزارتن از کوفیها بـوی ملحق‌شدند. وسپس‌بطرف بصره حرکت کرد وچون مذاکـره باطلحه وزبیر به‌نتیجه نرسید تصمیم بـه‌جنگ گرفت دراین زدوخورد طلحه کشته شد وزبیراز کـرده خود پشیمان گردید و ازمیدان جنگ فرار کـرد ولی‌ضمن راه کشته شد. دراین‌جنگ عایشه بـرای تشویق وتشجیع هواخواهان خویش طبق‌یکی‌ازمراسم عرب سوارشترشده بود وبهمین سبب این‌جنگ را جنگ جمل گفته‌اند. لشگریان موقعی که به شتر وی رسیدند توقف کردند وروزچهارم دسامبر ۶۵۶ هنگامی کـه شترعایشه از پای درآمد فتح علی‌قطعی‌شد وعایشه بعلـی پیشنهاد کمك وهمراهی نمود ولی وی رد کرد وعایشه‌بمدینه بازگشت وانزوا اختیارنمود ودرسیزدهم ژوئیه۶۷۸

درسن ٦٤سالگی در گذشت. مردم عراق علی‌را بخلافت شناختند ووی دراین خطّه اقامت گزید ومقرخودرا کوفه قرارداد.

به‌ترتیبی که گفته شد عربستان‌ومخصوصاً مدینه مقام فرمانروائی‌خودرا به‌یکی ازولایات متصرفه که درآن وسائل‌مادی ازمدتهای مدید فراهم شده بود داد، و بهمین سبب صحابهٔ پیغمبر که درمدینه مانده بودند نفوذ وقدرت سیاسی‌خودرا ازدست داده فقط راوی احادیث واخبار شدند وسنن پیغمبر که باید سرمشق فردی واجتماعی باشد در جمع ایشان مورد بحث ومطالعه قرار گرفت وبصورت‌قانون درآمد ولی‌همانطور که درمورد نمازهای روزانه وتغییر عدهٔ آنهادیدیم احکام واعمال‌شرع نیزازتأثیرمحیط‌مصون‌نماند وعقاید ونظرهای مردم مدینه راجع بوضع وروش خلافت کاملاً عملی‌نشد. برای تطبیق زندگی اجتماعی وغیرنظامی بااصول وارکان شرع کوشش و مجاهداتی بعمل‌آمد زیرا عرف وعادات مخصوصاً درولایات تحت تأثیر قوانین ومقررات روم قرارگرفته بود ونهی وجواز دراغلب اموربیشترتابع اخلاق وسنن بود تا قوانین ومقررات قضائی. مدتهای مدیدبرای تدوین سنن ومقررات اقدامی‌صورت نگرفت واگر دراین زمینه کاری میشد یاچیزمدونی بدست می‌آمدحاصل ذوق وابتکارفردی بودوجنبهٔ عمومی‌نداشت وتا زمانی که این قوانین بصورت مدونی درآیند یك قرن فاصله بود. خلاصه شهری که مدت زیاد برشرق حکمروائی میکرد سرانجام محل درس وفحص روحانیون شد واشراف وبزرگان این‌شهر که به‌لذائذ و امور دنیوی سخت دلبستگی داشتند مقام خویش رابمردم ولایات داده وخود سرگرم‌عیش وخوشگذرانی گردیدند. ازجمله یکی ازایشان درمکه مجمعی برای تغنّی وقمارتأسیس کرد و کتب مختلف شطرنج ووسایل بازیهای دیگررا در اختیار اشخاص می‌گذاشت و باز در مدینه الاحوص شاعر اشعار عاشقانه

میسرود ویونس موسیقی‌دان ایرانی آن اشعار را بآهنگهای جدیددرمی‌آورد. تفریحات مردم مدینه بهمین‌سادگی واختصار باقی نماند بطوریکه‌شهرت زنان خوانندهٔ این‌شهر بزودی عالمگیر شد.

انتقام خون عثمان با معاویةبن ابی‌سفیان رئیس قبیلهٔ بنی‌امیه و حاکم سوریه بود ولی وی قبل ازاقدام باین‌کار میبایستی وضع ومقام خویش را که از طرف دولت روم‌شرقی درتهدید ومخاطره بود تثبیت مینمود وبرای این منظور بمصر احتیاج داشت.بنابراین حاکمی‌راکه‌علی فرستاده بود دستگیر کرد.ولی قبل ازتصاحب این کشور لازم بودحساب خودرا باعلی روشن کند چه‌علی‌خلیفه بود وحق داشت اراده ومیل‌خودرا درتمام قلمرواسلام اجرا نماید. علی علیه‌السلام در بهار۶۵۷ بطرف شمال‌شرق حرکت کرد ودر صفین واقع در مرز سوریه وساحل راست‌فرات بین رقّه وبالس در اراضی باتلاقی که بیشتر آن‌پوشیده‌ازقلمستان‌های بید وتبریزی وبرکه‌های‌آب بود وراه سنگلاخ و باریکی تا فرات داشت بمعاویه برخورد.

مدت یکماه بمذاکرات‌بی‌نتیجه گذشت.معاویه‌قاتلان عثمان‌رامیخواست وعلی حاضر به تسلیم‌آنها نبود.بالاخره درماه مه قرار برجنگ‌شد وعلی‌موفق گردیدمعبرفرات‌راتصرف کند.درنهم‌ژوئن که‌روزاول محرم بود متارکه‌برقرار شد این مرتبه‌نیز مذاکرات‌بجائی نرسید وبعدازماه‌محرم‌جنگ‌مجدداً ادامه یافت.چون اغلب افراد دو لشکر ازیك قبیله وطایفه بودند هیچیك ازطرفین میل زیادی بجنگ نداشتند و با آنکه لشکریان سوریه از افراد بی‌انضباط عراق فنون جنگ را بهتر میدانستند اینبدسته بفرماندهی مالك اشتر که از مریدان فدائی علی بود چنان عرصه‌را بر دشمن تنگ کردند که معاویه خود به خیال فرار افتاد.اما از طرفین قاریان پرهیزکار قرآن‌برای صلح وآشتی

سعی فراوان نمودند و گویا درهمین موقع بود که معاویه بدستور عمروعاص مکار فاتح و حاکم سابق مصر جمع جدیدی را که قرآن سرنیزه کرده بودند بمیدان‌فرستاد .بدین معنی که تسلیم حکم خدا وقرآن میباشند . بفرض آنکه این حکایت ساختگی باشد مسلم اینست که لشکریان عراق علی را وادار کردند که از پیروزی قطعی دست بردارد ومجدداً بامعاویه وارد مذاکره‌شود. عمروعاص ازطرف معاویه وابوموسی اشعری از اینطرف انتخاب شدند که طبق دستور قرآن حکمیت کنند و قرار شد در ماه‌رمضان‌درمحلّی واقع بین سوریه وعراق‌بایکدیگرملاقات کنند.این‌داوری‌دراذرح واقع درادوم سابق بین‌معان‌و سلع‌صورت گرفت.هریك‌ازدوداوربااتفاق چهارصدتن از مسلمانان و عده‌ای از صحابهٔ‌پیغمبر که‌شاهدمذاکرات‌بودندحضوریافتندولی‌چون‌موضوع مذاکرات تعیین‌نشده بودهریك ازطرفین در اینخصوص‌دعوی جداگانه داشتند . عراقیها یعنی‌طرفداران علی منتظربودند که رأی صریح وقطعی راجع‌به‌حقانیت‌خلافت علی‌صادر گردد. درصورتیکه معاویه ویارانش میگفتندچون علی درقتل‌عثمان شرکت داشته شایستهٔ خلافت نیست . عمروعاص ضمن بیانات خود علی و معاویه را مدعیان خلافت وفرمانروائی دانست وبااظهار بعضی‌مطالب،کاری کرد که ابوموسی هردو را ازحق خلافت محروم نمود . البته‌علی نمیتوانست تسلیم چنین رأیی شودلذا از عهد والتزام خودعدول کرد و یاران معاویه عمل وی را نادرست دانسته‌معاویه‌را بخلافت برگزیدند .

ازاین پس‌وضع علی درعراق سخت متزلزل‌شد زیرا عده‌ای ازلشکریان وی که ازطایفهٔ بنی‌تمیم‌بودندو عقیده داشتند که فقط حکم‌خدا بایدموردقبول قرارگیرد و هنگام متارکهٔ صفین نیز بعلی علیه‌السلام سخت ایراد گرفته‌بودند، پس از این وقایع‌ازوی جداشده ودریکی ازدهات‌نزدیك کوفه‌بنام حروراءاجتماع

کردند وعبدالله الراسبی رابخلافت بر گزیدند ونیز پس از آنکه خبرحکمیت اذروح در کوفه منتشر شد جمعی از طرفداران علی که بخوارج $\frac{۱}{۶۷}$ معروف شدند ویرا رها کرده بجمعیت حروراءملحق گردیدند وپیشوای ایشان اردوی خودرا درنهروان که سرراه ایران ونزدیك بغداد وپل دجله بودمستقرساخت. علی در هفدهم ژویهٔ ۶۵۸ دراین‌محل بایشان‌حمله کرد وشکست‌سختی بر آنها واردآورد ولی‌جمع ایشان‌بکلی‌مضمحل‌نشد.

دراین ضمن معاویه که‌بسبب‌حملهٔ‌علی‌فتح مصررا معوق گذاشته‌بودبادامهٔ آن پرداخت . حاکم این مملکت که از طرف علی منصوب شده بود برای جلوگیری‌معاویه‌آمد ولی درژویهٔ۶۵۸درمدخل درهٔ‌نیل شکست خورد ومعاویه تصرف این مملکت را بعهدهٔ عمروعاص واگذاشت . برای‌آنکه از حملهٔ دولت روم شرقی‌مصون باشدهمان‌سال باکنستانس امپراطور این مملکت قراردادی بست وبادریافت جزیه وخراج باوی صلح کرد و درآخر مه ۶۶۰ در اورشلیم رسماً بعنوان خلیفهٔ‌اسلام ازمردم بیعت گرفت وچون اغلب لشکریان وی به عراق تجاوز میکردند علی‌خودرا برای حمله‌آماده ساخت ولی‌در ۲۴ ژانویه ۶۶۱ قبل‌ازآنکه بآن‌عمل اقدام کند درمسجد کوفه شهید شد.قتل وی انتقام واقعهٔ نهروان‌بود،چه‌این‌جنایت بوسیلهٔ شخصی بنام ابن‌ملجم صورت گرفت و وی نامزدی بنام قطامه داشت که برای‌قبول ازدواج ارتکاب چنین جنایتی را از وی خواسته بود.

فصل پنجم

خلافت بنی امیه

فتوحات معاویه

معاویه $\frac{1}{۶۸}$ قبل ازشهادت علی ازطریق بین‌النهرین بطرف عراق‌حرکت کرده بود. حسن‌فرزند علی‌جای پدررا گرفت ولی‌میل‌وتصمیم بجنگ نداشت لذا بامعاویه وارد مذاکره شد ومعاویه او را مجبور کرد که با دریافت پنج میلیون درهمی که در بیت‌المال کوفه بود از حقوق خویش صرفنظر کند. بیت‌المال بصره‌را نیز عبدالله بن‌عباس که از اجداد خلفای بنی عباس است و بامعاویه همدست‌شده بود تصاحب کرد.

معاویه مطیع ساختن‌مردم‌عراق‌را که همواره درسرکشی و عصیان بودند بعهدهٔ حکام بصره و کوفه گذاشت وحکومت کوفه‌را به‌مغیرة‌بن شعبه که مردی جاه‌طلب وبی‌ننگ وعار بود واگذاشت. این‌شخص درجوانی برذالت و پستی مرتکب قتلی‌شد وناگزیر زادگاه خودشهر طائف‌را ترك کرد وقبل از۶۲۹ در مدینه نزدپیغمبر آمدوبدستوروی‌بتی‌را که معبود هموطنانش‌بودشکست وبسبب عطوفت‌واغماض‌پیغمبرو تظاهر بزهدوتقوی‌ازمحترمین اسلام‌شد. وی‌درجنگ‌هائی که اسلام باسلاطین ساسانی‌نمود بعلت‌دانستن زبان‌فارسی وابرازلیاقت و حسن تدبیرخدمات شایانی کرد ومورد توجه‌عمر خلیفهٔ‌دوم قرارگرفت‌بطوری که بدواً وی‌رابحکومت‌بحرین وسپس‌بحکومت بصره که مقام‌مهمی بودمنصوب نمود ولی در ۶۳۸ بجرم ارتکاب‌زنا از مقام‌خود معزول گشت. درنتیجهٔ بروز جنگهای داخلی که وی از راه احتیاط درآنها مداخله ننمود مجدداً مصدرکار

شد .درحکومت کوفه طوری عمل کرد که ازطرف اهالی حوزهٔ مأموریت خود که ازمردم سوریه انزجار وتنفر داشتند آشکارا مورد مخالفت قرار نگرفت و بدینمنظور در کمال مهارت گاه جانب شیعیان علی علیه السلام و گاه طرف خوارج را میگرفت .

زیاد $\frac{۳}{۶۸}$ حاکم بصره نیز از اهالی طائف بود ولی از مغیره اصل ونسبی تاریکتر داشت ومردم فقط سمیه کنیزی که مادر وی بود می‌شناختند لذا اورا «زیادبن ابیه» مینامیدند ووی کار خودرا باسمت منشیگری اردوی بصره شروع کرده بود .علی اورا مأمور ایران کرد واو باتدبیر وحسن سلوك، مردم آن سامان را باعلی همراه نمود وتا ۶۶۲ بدون آنکه تحت امر واطاعت معاویه باشد درایران ماند تاسرانجام مغیره همشهری وی بین او و دستگاه دولت واسطهٔ آشتی و مصالحه شد ومعاویه وی را به‌دمشق نزد خود خواند و بخدمتگزاری طایفه و خاندان خویش جلب کرد وچنان وانمود که زیاد فرزند نامشروع پدرش ابی‌سفیان است وسپس اورا بحکومت بصره گماشت . وی هنگام ورود ببصره ارتجالاً نطق سیاسئی کرد که درادبیات عرب مشهور است واهالی این شهررا نسبت بسرکشی‌هائی که ازسابق ابراز مینمودند سخت برحذرداشت ودر نتیجهٔ عزمی آهنین،قدرت دولت‌را که بعلت جنگهای داخلی سخت‌سست شده بود ثبات واستحکام بخشید بطوری که درحوزهٔ مأموریت وی وتاقلب بیابان چنان امنیتی ایجادشد که‌تا آن‌عهدسابقه نداشت ودر ۶۷۰ پس ازمرگ مغیره حوزهٔ فرمانروائی وی‌را نیزضمیمهٔ حکومت خویش کرد .

شیعیان علی که‌در نتیجهٔ مسامحه ومدارای مغیره قدرت و جسارت یافته بودند شورش مسلحانه کردندواین واقعه برای زیاد بهانه‌ای شد تا آشکاراحساب ایشان‌را برسد وبعدازآنکه بآسانی این‌غائله را رفع کردترتیب ائتلاف مسلح

سربازان قبایل‌را برهم‌زد وفقط چهار لشکر ترتیب‌داد وفرماندهی آنها را به کسانی که مورد اعتماداوبودند واگذاشت و کوفیها راکه بشدت سرکوبی شده بودند بازن وفرزند ضمیمهٔ پنجاه هزار چادرنشینانی کرد که از خراسان که یکی ازولایات شرقی ایران است‌آمده بودند .هنگامی که‌معاویه‌درمغرب سرگرم بود وی‌مانند سلطانی مستقل نصف‌شرقی امپراطوری اسلام راکه خود فتح کرده بود اداره‌مینمود وبارفتار خود ثابت کرد که اعتماد معاویه نسبت‌بوی بی‌جا نبوده است تادر۶۷۵ در کوفه بمرض سرطان‌در گذشت.

معاویه شام‌را مقردولت خود قرار داد.مردم عراق عموماً صحرانشینانی بودند که بطمع فتح وغنیمت بآن‌سامان‌آمده ودرآن سکنی گرفته بودند در صورتی که اعراب‌سوریه که‌طی قرون‌متمادی‌دراین کشورسکونت اختیار کرده وتحت‌امرکلیساوامپراطوری‌روم‌بفرمانبرداری واطاعت ازدولت خوگرفته‌بودند معاویه راکه در دمشق اقامت داشت وارث قانونی امرای‌غسانین می‌پنداشتند. زن‌معاویه ازقبیلهٔ‌کلب که ازقبایل مشهور ومعتبر عربستان‌جنوبی‌و سوریه است بود ویزید جانشین وی میتوانست بکمك وحمایت ایشان متکی باشد . معاویه طایفهٔ بنی‌هاشم وخاندان علی‌راکه باوی سابقهٔ کدورت وخصومت داشتندباپول وتحف وهدایای گرانبها جلب کرد وبابستگان وطایفهٔ‌خویش چنان بامهارت و حسن تدبیر رفتار کرد که دیگر برای خود وپسرش خطری نبودند و برای استحکام بنیان سلطنت خویش ازشعراکه هنوز در مردم تأثیری بسزا داشتند استفاده نمود .

آرامی‌ها که قبول اطاعت کردند، چون اعراب را از قدیم میشناختند با ایشان حسن‌رابطه داشتند . این دسته ازاعراب نیز برخلاف اعراب عراق در اردوگاههای جدیدالتأسیس سکونت نکردند، بلکه‌درمیان‌اهالی مسیحی شهر

های بزرگ اقامت گزیدند وحتی درمحل ومراکز مشترك به‌نشر دین واشاعهٔ تعالیم مذهب خود میپرداختند و سرجون‌بن منصور مسیحی در دربارمعاویه مستشار مالی بود واحترام زیاد داشت . عیسویها بشکرانهٔ خوش‌رفتاری‌معاویه نسبت بوی‌وخاندانش، وفاداری زیاد ابراز داشتند بطوریکه در تواریخ وسنن مسیحی و اسپانیولی هنوز شواهد و آثار آن باقی است . معاویه در حکومت برایشان بسبك شیوخ و بزرگان‌عرب عمل میکرد نه مانند امرای مستبد و خودرأی شرق . وی عادت داشت که تصمیمات سیاسی خودرا پس ازنماز جمعه برفراز منبر طرح کند ومنبر برای وی بیشتر بمنزلهٔ تریبون بود . در قصر خویش مرتباً از شیوخ عرب مجامعی تشکیل میداد و راجع بمطالب و مهمات مملکت با ایشان مشورت مینمود و شخصاً نمایندگان ولایات را پذیرفته بشکایاتی که درخصوص روابط بین قبایل و طوایف داشتند رسیدگی میکرد . این مجامع و مباحث خصائل و صفات ویرا که عبارت از آرامش وملاطفت و تسلط برنفس بود آشکار میساخت واین صفات که ازمختصات سادات واشراف بود دربسیاری از بزرگان عرب وجود نداشت . وی‌نیز مانند عمر در نتیجهٔ پیروی از اصول وقواعد اداری یونان وروم که حاصل‌عملی تجربهٔ چندین‌قرن بود توانست حیثیت واعتبار دولت‌اسلام‌را که درنتیجهٔ جنگهای داخلی متزلزل شده بود تجدیدوتثبیت کند ووصول مالیات‌هارا که تاآن تاریخ مؤدیان بزور و برخلاف میل میپرداختند تأمین کرد و در وصول و ایصال آنها شخصاً نظارت مینمود . ضمناً مقرریهای بزرگ‌را که برای بیت‌المال تعهدی سنگین بود و باعث خودسری وناراحتی دریافت کنندگان‌آنها میشد قطع کرد وحجاز را که در نتیجهٔ جنگهای داخلی فراموش شده بود مورد توجه، قرار داد و باتدابیر و اقداماتی مهم وضع کشاورزی‌آنرا ترقی وتوسعه داد.

معاویه جنگ باروم‌شرقی را بزرگترین هدف خود قرار داد و وی این کاررا درعهدعمر و هنگامی که فقط سمت حکومت‌داشت‌شروع کرده‌بود .هنوز شهرهای ساحلی فنیقیه در تصرف روم شرقی بود و وی آنهارا درنتیجهٔ جنگ مجددی که در دوران عثمان آغاز نمود مسخر ساخت ولی برای نگاهداری این متصرفات ناوگانی لازم بود تا در دریا نیز بتوان با دشمن مقابله کرد . عمر بااین نقشه مخالفت کرد درصورتی که عثمان موافقت نمود ودر این مورد اعراب دست بکاری زدند که از آن هیچ اطلاعی نداشتند لیکن بزودی در آن استاد شدند . معاویه در ۶۴۹ به جزیرهٔ قبرس حمله کرد و شش سال بعد حتی بمنظور تسخیر قسطنطنیه ناوگانی مهیا ومجهز نمود. کنستانس دوم‌پسرهرقل امپراطور روم شرقی برای جلوگیری وی بسواحل لیقیائی[1] آمد ولی بسختی‌شکست‌خورد ولی اعراب باوجود چنین‌فتح درخشانی بهدف خودنرسیدند زیرا معاویه که‌ازراه‌زمین پیش می‌آمدنتوانست ازقیصریه‌واقع در کپدوکیّه[2] جلوتر بیاید و برای جنگ با علی مجبور شد از فتح روم چشم بپوشد . وی پس ازآنکه برتمام ممالك اسلامی مسلط شد مجدداً دنبالهٔ این جنگ‌هارا گرفت وهر سال هنگام تابستان در اراضی آسیای صغیر مشغول تاخت و تاز میشد بطوری که سپاهیان وی دو دفعه بدروازهٔ قسطنطنیه‌رسیدند واهالی‌این شهر فقط درپرتو تجربیات ممتدی که در جنگ ودفاع داشتند توانستند خود را محفوظ دارند.دراین کشور در ۶۶۷یکی ازارامنه‌موسوم به سابوریوس[3] که در فنون جنگ مهارت زیاد داشت شورش نمود و از اعراب کمك خواست ولی هنگامی که ایشان به ملطیه[4] رسیدند شورشیان بدست امپراطور قلع و قمع شده بودند بااین‌حال اعراب تاخلکیدون[5] پیش‌رفتند دراین‌موقع معاویه

۱- Lycie ۲- Cappadoce ۳- Saborios ۴- Melitène
۵- chalcédoine

پسر خودیزیدرا که تا آنوقت جزعیاشی کاری نداشت باردو فرستاد. اعراب بعد ازآنکه زمستان درخلکیدون ماندند بهار بطرف بیزانس حرکت کردند ولی درتابستان مجبور شدند از محاصرهٔ این ناحیه دست کشیده بسوریه باز گردند. معاویه برای آنکه به‌قلب امپراطوری مسیحی دست یابد اقدامات شدیدی‌بعمل آوردوناوگانی‌قوی بآن‌حدودفرستادوسپاهیان‌وی‌موفق‌شدند که‌در جزیرهٔ کیزی کس[1] یاجزیرهٔارواد درساحل‌جنوبی‌پروپونتیس[2] (دریای‌مرمره) پیاده شوند و مدت هفت سال ازآنجا پایتخت روم را مورد حمله و تهدید قرار دهند. امابواسطهٔ استحکامات این شهر و پایداری شدید یونانی‌هاکاری ازپیش نبردند ومعاویه ناچاراین جنگ‌را بی‌نتیجه رها کرده بادولت‌روم صلح‌نمود.

اعراب‌درجنگهائی که‌علیه مسیحیان افریقای شمالی‌نمودندپیروزی‌های پایدار و درخشانتری بدست آوردند. $\frac{۱}{۷۱}$ ابن ابی سرح حاکم مصر در دوران خلافت عثمان کمی‌بعد ازسال۶۴۷ طرابلس‌را فتح کرد ولی‌بادریافت خراج آنرا آزاد گذاشت وابن حدیج در۶۶۷ به لشکر کشیهائی که علیه مسیحیان نواحی خاوری صورت گرفته بود ادامه داد وتاسی میل پیش رفت. ولی مؤسس حقیقی قدرت و فرمانروائی اسلام در افریقای شمالی عقبة بن نافع برادر زادهٔ عمروعاص بود. وی هنگام‌اقامت عمروعاص درمصر نواحی برقه‌را تصرف کرد و در ۶۷۰ بابربرها متحد شد و بساط حکومت مسیحیان را در افریقا بکلی برچید و در قیروان اردوگاهی تأسیس کرد ولی مقارن این احوال احضار شد و در ۶۸۲ یعنی دوران زمامداری یزید مجدداً بسمت سابق خود منصوب گشت و فتوحات خود را بطرف مغرب تجدید نمود تابسواحل دریارسید. ولی طوایف بربر که وی سرزمینشان‌را تاحوالی‌اطلس‌وسطی‌میدان تاخت وتازقرار

۱- Kysikos ۲- Propontis

داده بود بکلی مطیع نشده بودند و بزرگ ایشان موسوم به کسیله که اسیر وی شده بود فرار کرد و بـاهمدستی سربازان روم شرقی که هنوز دراین نواحی پراکنده بودنددرصددمبارزه ومقاومت بااعراب برآمد. عقبه‌درنتیجهٔ بی‌احتیاطی، لشکریان خودرا تقسیم کرد وخویشتن باعدهٔ کمی بطرف اوراس روانه شد و در ۶۸۳ در تهوذا واقع در مرز صحرا از طرف بربرها مورد حمله قرار گرفت و خود و همراهانش کشته شدند. قبر وی در بسکره بمناسبت نام او به سیدی عقبه معروف میبـاشد و ساختمان سادهٔ آن نمونهٔ نخستین معمـاری اسلام در افریقاست.

جنگ داخلی

معاویه‌در۱۸ آوریل ۶۸۰در گذشت ویزید$\frac{۲}{۷۱}$ پسرش که معاویه دردوران‌خود مردم‌رامجبور به‌بیعت باوی کرده بودجانشین‌او گردید. اشراف‌وبزرگان‌اسلام مانندحسین‌بن‌علی(ع)وعبدالله‌بن‌عمروعبدالله‌بن زبیرازقبول‌این بیعت‌خودداری نمودند. پس‌ازمرگ معاویه حاکم‌مدینه مأمورشد که ازایشان بیعت بگیرد. عبدالله‌بن‌عمرقبول کرد ولی‌حسین‌بن علی‌وعبدالله‌بن زبیر برای‌آنکه ناچار به قبول بیعت نشوند بمکه رفتند. دراین‌ضمن مردم کوفه از حسین شدیداً تقاضا کردند که ریاست وحکومت‌آنهارا بپذیرد ووی این دعوت را قبول کرد ولی ازعراق کمك لازم نرسید وپسرعمویش‌مسلم‌بن عقیل که برای تهیهٔ کار بکوفه رفته بود ازطرف عبیدالله‌بن زیاد حاکم یزید گرفتار و کشته شد. مقارن این احوال جلوداران سپاه یزید به حسین رسیدند وچون وی از مراجعت وبیعت امتناع نمود همراه وی تا کربلا که در کنار کویر وتقریباً درصد کیلومتری جنوب غربی بغداد ودرساحل‌غربی‌فرات است‌آمدند وآنجا بامیداینکه‌ازفشار تشنگی‌تسلیم شودآب‌را براوبستند ودردهم اکتبر ۶۸۰ مطابق دهم محرم ۶۱

هجری عمر فرمانده لشکر و پسر سعد بن ابی وقاص که از سرداران نامی اسلام و صحابهٔ معروف پیغمبر بود برای حسین(ع) اتمام حجتی فرستاد و حسین با آنکه بعد از قتل مسلم از کوفیان مأیوس بود وهیچگونه کمکی انتظار نداشت تسلیم نشد و شاید بعلت آنکه نوهٔ پیغمبر بود خودرا درامان می‌پنداشت. امّا جنگ آغاز گردید و حسین(ع) کمی بعد کشته شد و سرش را بریده نزد یزید فرستادند. ولی یزید از این واقعه اظهار تأسف بسیار کرد و با بازماندگان خاندان علی که از این کشتار وحشیانه جان بدر برده بودند محبت بسیار کرد و آنان را بمدینه باز گردانید. شهادت حسین(ع) علاوه بر نتایج و اثرات سیاسی موجب تحکیم و اشاعهٔ مذهب شیعه گردید و این مذهب مرکز و مظهر تمایلات ضدعرب شد. در کربلا قبر حسین هم اکنون بزرگترین زیارتگاه شیعیان مخصوصاً مردم ایران است بطوری که هریك از ایشان آرزو دارد که پس از مرگ در جوار وی به خاک سپرده شود.

بنی امیه خطر بزرگی درمقابل داشتند و آن عبدالله بن زبیر بود که مکه را پناهگاه خود ساخته و با یزید بمخالفت پرداخته بود و مردم مدینه را که از دولت وقت بواسطهٔ اینکه شهر ایشان را از رونق پایتختی انداخته بود سخت ناراضی بودند تحریك می‌نمود. یزید برای تحبیب وجلب ایشان در ۶۸۳ سعی زیاد کرد ولی بجائی نرسید و نتیجه‌ای حاصل نشد بلکه مردم مدینه بزودی باقیماندگان بنی امیه در این شهر را که قریب هزار نفر می‌شدند مورد حمله و تعرض قرار دادند بطوری که ایشان ناچار شدند بمروان بن حکم رئیس طایفهٔ خود که در دوران خلافت معاویه بحکومت حجاز نیز رسیده بود پناه برند. یزید دوازده هزار نفر از سپاهیان شام را بسرکردگی مسلم بن عقبه که در دستگاه معاویه امتحان خودرا داده بود بکمك ایشان فرستاد. امویهای مدینه که در

نتیجهٔ اطاعت و تسلیم اجازهٔ خروج ازشهر را حاصل کرده بودند درراه بسپاهیان شام ملحق شدند ومسلم در۶۸۳ بحوالی مدینه رسید ودرحره که ازصخره های آتشفشانی تشکیل یافته ودر شمال شهر قرار دارد اردو زد و شورشیان پس از مدت کوتاهی پیشاپیش لشکر افتاده جنگ را شروع کردند. در نتیجهٔ این جنگ عموم اکابر ورجال قریش و انصار کشته شدند و مسلم فردای آن روز بعداز آنکه بقیهٔ مخالفین را به قتل رسانید برای یزید از مردم بیعت گرفت.

مسلم بعد از آنکه کارمدینه را ساخت متوجه مکه شد ولی عمرش کفاف نداد و پس ازوی حصین بن نمیر فرمانده سپاه شد. دوماه ازمحاصرهٔ این شهر مقدس گذشته بود که خبرمرگ یزید به وی رسید لذا باعبدالله بن زبیر وارد مذاکره گردید وحاضر شد وی را بخلافت بشناسد بشرطی که عبدالله ازخونخواهی و انتقام منصرف شود وبرای تصرف پایتخت باوی به شام برود ولی عبدالله شرط دوم را قبول نکرد و حصین دست از محاصرهٔ مکه برداشته به طرف شام حرکت کرد.

یزید دریازدهم نوامبر ۶۸۳ مرد. وی بجای رسیدگی بکار دولت و مملکت، دوران خلافت خودرا صرف عیش ومستی کرد وچون بجنگ باروم شرقی تمایلی نداشت ازتعقیب آن دست کشید وتاریخ مسیحی ازمهربانی های بی نظیر وی بسیار یاد میکند. وی درمدت کوتاه زمامداری خود باتدبیر ومهارت وضع مالی مملکت را اصلاح کرد وبرای آبیاری دشت غوطه یعنی صحرای دمشق سعی فراوان نمود.

پس ازوی معاویهٔ دوم با آنکه سن کمی داشت بخلافت رسید وپس ازمدت کوتاهی خلافت در گذشت.

وی هنوززنده بود که درسوریه بین قبایل‌عرب جنگهائی که درتمام‌مدت خلافت بنی‌امیه ادامه یافت درگرفت. قبیلهٔ قیس که ازعربستان بود و شعبات مختلفی مانند غطفان ومضروغیره داشت درشمال سوریه وبین‌النهرین وعراق سکنی گرفته بود و ازاینکه معاویهٔ اول نسبت به‌قبیلهٔ‌کلب که یکی دیگر از قبایل‌عربستان جنوبی بود ونسبش به قضاعه می‌رسید وبین تدمر وموآب(بلقاء) $\frac{1}{73}$ مقیم شده بود توجه وعنایت زیاد داشت ناراضی بودند و پس از آنکه عراق عبدالله‌بن زبیررا بخلافت شناخت قبیلهٔ قیس بریاست زفربن حارث شورش کرد وحاکم‌قنسرین‌راکه ازکلبی‌هابوداخراج نمود. حاکم حمص‌نیز پس‌ازمرگ معاویه عبدالله‌بن‌زبیررا بخلافت‌شناخت وضحاك‌بن قیس‌نیز که در دمشق نفوذی داشت بوی ملحق شد. مروان رئیس خاندان بنی‌امیه که پس از مرگ یزید بدمشق آمده بود بدواً حاضرشد خلیفهٔ مکه را برسمیت بشناسد ولی (باصرار عبیدالله‌بن زیاد که برای ملاقات وی به الریاض سرراه مکه آمده بود) در۲۲ ژوئن ٦٨٤درجابیه حاضرشد ازمردم‌برای خویش بیعت‌بگیرد. درآنجاحسان‌بن بجدل دائی یزید و یگانه هواخواه بنی‌امیه که تمکن و قدرت مالی داشت و حاکم ماوراءِ اردن بود بوی پیوست (همین‌شخص بدواً برای‌خلافت پسر یزید تلاش میکرد). مروان باتفاق وی بدمشق آمد، قبیلهٔ‌قیس سرراه ویراگرفتند لیکن در مرج‌الراهط که دشتی درشمال دمشق است شکست‌خوردند ودر اوت ٦٨٤ مروان که قبلاً بیت‌المال را تصاحب کرده بود از مردم دمشق هم بیعت گرفت. فتح مرج الراهط گرچه از یکطرف سبب استقرار قدرت بنی‌امیه گردید از طرف دیگر موجب افزایش عداوت و کینهٔ قبایل قیس وکلب‌شد و چنان جنگهای خونین ایجاد کرد که هستی سیاسی امویها را سخت بمخاطره انداخت.

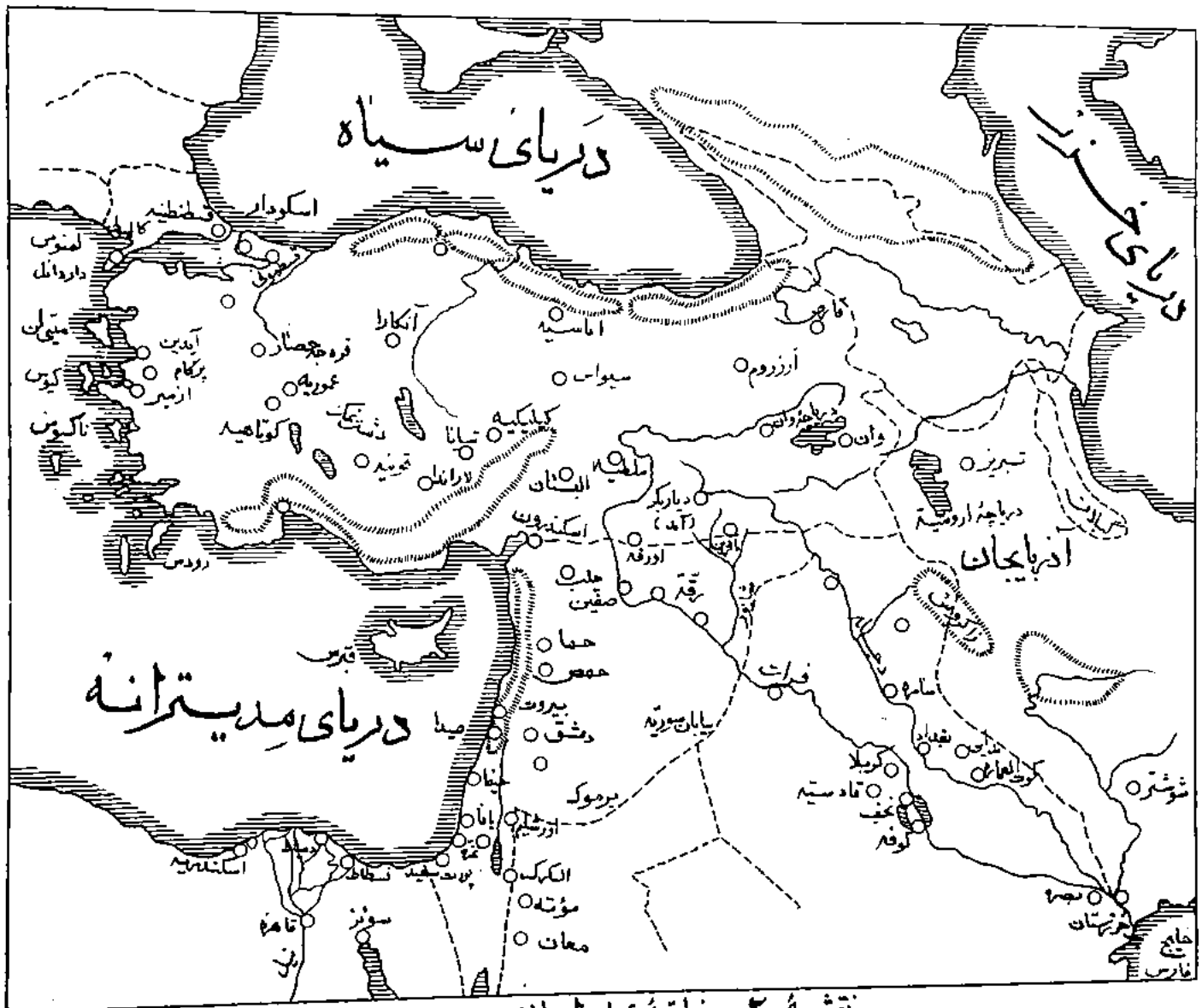
خلافت مروان که همواره باجنگهای داخلی مشوب بود زیادطول نکشید. هنگامی که حکام مصر سر گرم جنگ بامصعب برادر عبدالله بن زبیر بودند وی ایشان‌را غافلگیر نموده مصررا مسخرساخت. برای جانشینی خود بدواً مجبور شد پسریزید اول‌را باین‌سمت تعیین کند ولی بااصرار زیاد وی را وادار کرد از حق خویش بنفع عبدالملك وعبدالعزیز صرفنظر کند وآنگاه پسر خود را که کوچکتر بودحاکم مصرساخت.

در هفتم مه۶۸۵ مروان نیز مانندمعاویهٔ دوم بمرض طاعون که از عراق بسوریه سرایت کرده بود درگذشت بعلاوه قریب هفتادسال ازسنش می گذشت ودر نتیجهٔ زخمهائی که هنگام دفاع ازعثمان وجنگ‌جمل برداشته بود ضعیف وناتوان گردیده بود وشایعه‌ای که‌بموجب آن‌زنش که‌زن‌سابق یزید بود بانتقام فرزندخویش ویرا خفه کرد صحت واساسی ندارد.

خلافت عبدالملك

عبدالملك بازحمت واشکال زیاد توانست‌جای پدر بنشیند. درسوریه زفر رئیس قبیلهٔ قیس که ساکن ساحل فرات میباشندعلیه وی قیام کرد. ولایات دیگر نیز ازعبدالله‌بن‌زبیر طرفداری میکردند بعلاوه وی‌مجبور شد دو سال تمام کوشش کند تاشمال سوریه‌را ازشر قوای روم محفوظ نماید وفقط پس از رفع این غائله بود که توانست برای دفع مصعب بن زبیر متوجه عراق گردد. در این اوقات عبدالله برادر مصعب با مشکلات عظیمی روبرو شده بود بدین معنی که خاندان علی بعد از واقعهٔ کربلا و شهادت حسین ؑ چون رئیس و رهبری نداشتند مدتی ساکت و آرام بودند ولی با ظهور مختار ثقفی‌این نقیصه جبران شد. مختار کودك یتیمی بود که بکمك عمویش که از طرف علی(ع)حکومت مدائن‌را داشت نگاهداری‌میشد ودر واقعهٔ مسلم‌بن‌عقیل

شرکت داشت وبزندان افتاد وپس‌از استخلاص بمکه نزد عبدالله‌بن زبیر آمد و سه‌سال بعدبه نمایندگی محمد فرزند کوچك علی(ع) که‌باسم مادرش بمحمدبن حنفیه معروف بود بعراق‌بازگشت . محمدبن‌حنفیه چون فرزند زهرا واز نسل پیغمبر نبود حق ادعای جانشینی وی‌را نداشت‌بهمین‌جهت مختار تدبیردیگری اندیشید بدین‌معنی که ضمن بیاناتی مسجع ومقفی که بسبك‌قرآن ترکیب‌شده بود و وی ادعاداشت که ازجبرئیل شنیده است‌بمردم وعدهٔ قطعی‌داد که شخصی بنام مهدی ظهورخواهدنمود ودنیارا ازظلم‌وجور پاك کرده وامن‌عدالت‌را تاابد برقرارخواهد ساخت وعده‌ای‌ازآرامی‌هاوایرانیهارا که‌بزور اسلام‌آورده‌بودند واعراب ایشانرا رعیت و زیردست خود میدانستند گرد خویش جمع کرد و فرماندهی سپاه‌خودرا به‌ابراهیم‌بن مالك‌اشتر که پسر یکی‌از سرداران بزرگ علی بود داد.ابراهیم اعراب‌رادر کوفه مغلوب ساخت ومختارتمام‌عراق وولایات شرقی‌را تصرف نمود .مردم‌این‌نواحی باطاعت وی‌درآمده‌بااشتیاق فراوان زیر بیرق‌وی‌جمع‌شدندولی‌وی نتوانست‌اعراب کوفه‌راباخودهمراه کند واین عده‌از غیبت ابراهیم که لشکریان خودرا برای جنگ باعبدالملك مهیا نموده بود استفاده کرده به‌مختار حمله‌نمود ویرا سخت درخطر انداختندولی لشکریانش اطلاع یافته برای استخلاص وی‌بازگشتند ووی دشمنان خود رابه‌بهانهٔ اینکه درقتل‌حسین (ع)شرکت‌داشتند بسختی وزاری کشت . دو روز بعد ابراهیم اشتر لشکرعبیدالله زیاد را که مسؤول شهادت حسین و کشتار فجیع کربلا بود شکست داد وخود عبیدالله نیزدرخازر کشته‌شد . این پیروزی که مختارآن‌را باتشریفات وآدابی مخصوص در برابر تختی که‌آنرا مسند خدا میخواند اعلام نمود دوام‌زیادی نکرد . زیرا مصعب که تاآنموقع دربصره‌سرگرم دفع‌مخالفین برادر بودفرصتی‌یافت وبوی‌حمله کرد وبعداز دوجنگ خونین مختاررا درقلعهٔ



نقشهٔ ۲ - منطقهٔ عربی اسلامی

کوفه محاصره نمود ووی روز چهارم آوریل ۶۸۷ پس از چهارماه مقاومت از قلعه بیرون آمد و کشته شد و مصعب هواخواهان ویرا در کمال قساوت و وحشیگری کشت . اما عقاید مختار در معتقدات شیعیان علی دربارهٔ جریان محشر وروز جزا باقی‌ماند.

تا ۶۹۱ چندجنگ کوچك بین‌مصعب وبنی‌امیه رخ‌داد لکن دراین‌تاریخ عبدالملك شخصاً باسپاه بعراق‌آمد. دراین‌هنگام زبده لشکریان مصعب‌مشغول جنگ باخوارج بودند . مصعب نزدیك دیرکاتولیکوس (دیرجاثلیق) درساحل فرات وبالای بغداد باعبدالملك روبروشد ولی سرداران سپاه وی ثباتی بخرج ندادندوحتی باخلیفهٔ اموی‌واردمذاکره‌وبندوبست‌شدند ولی‌عبدالملك باپیشنهاد های خیانت‌آمیز آنها موافقت نکرد وحتی حاضرشد اگرمصعب باوی‌همراه شود اورا حاکم عراق کند لکن مصعب نسبت به برادر خود وفادار ماند ودر اکتبر ضمن جنگ کشته‌شد .

بعدازآن‌عبدالملك‌جزدفع‌عبدالله‌بن‌زبیر که‌حجازرادرتصرف‌داشت‌ودرمکه اقامت گزیده بود کاری نداشت .وی‌حجاج‌بن ثقفی‌را که اهل‌طائف ودر جنگ بامصعب مورد توجه قرار گرفته بود بسراغ عبدالله فرستاد . حجاج زادگاه خویش‌را اردوگاه قرارداد ومتوجه مکه‌شد وبدون توجه بامن و احترام شهر از جانب کوه ابوقبیس حمله کرد .عبدالله‌هفت ماهی در حوالی کعبه پایداری نمود ولی‌کلیهٔ طرفداران حتی‌فرزندانش ویرا ترك‌نمودند .وی عاقبت دراکتبر ۶۹۲ از شهر خارج شد وبقتل رسید . بدین ترتیب وحدت امپراطوری عرب تجدیدشد وحجاج به‌پاداش‌خدمات خود بحکومت حجاز ویمن ویمامه رسید و در ۶۹۴ پس‌از آنکه دوسال در این نواحی حکومت کرده و امنیت وآرامش‌را برقرارساخته بود خلیفه‌وی‌را احضار کردوبزرگترین‌مقامی‌را که‌درامپراطوری

عرب وجود داشت بوی داد یعنی اورا بجای بشر برادر خواندهٔ خود بحکومت عراق منصوب نمود . وی کار خود را در کوفه باخطبهٔ سیاسی که مانند خطبهٔ زیاد در ادبیات عرب مشهور است آغاز کرد.

عبدالملك بعدازآنکه بدین ترتیب ازشرمدعیان خلافت آسوده گشت در صدد جنگ باروم‌شرقی برآمد چه‌این‌دولت پانزده سال‌بود صلحی راکه خود باقبول جزیه وخراج تقاضا کرده و پذیرفته بود برهم زده بود . این جنگ موقعی شروع‌شد که عبدالملك پول رایج‌مملکت‌را تغییرداد.از قراریکه شایع است تاآن تاریخ درامپراطوری عرب‌سکه های روم شرقی رواج داشت وحتی سکه‌هائی که در داخل متصرفات اسلامی زده میشد بخط یونانی بود ضمناً روم شرقی کاغذ مورد احتیاج خودرا از مصر میخرید روی این کاغذ ها که توسط کارخانه‌های ملی‌تهیه میشد نقش‌صلیب طرازرسمی[1] مسیحی بود وخلیفه دستور داد که بجای‌آنها مطالب اسلامی‌نوشته شود .لکن دولت‌روم شرقی تهدید کرد که‌هرگاه چنین‌عملی صورت گیرد آن‌دولت نیز روی‌سکه‌های دینار طلا که فقط توسط‌آنها برای‌اعراب تهیه‌میشد مطالب‌زننده‌ای‌خواهدنوشت. بدین‌سبب خلیفه تصمیم گرفت در دمشق‌سکه ضرب کند وحجاج‌سال بعد همین‌کاررا در کوفه کرد. در دنبال این اقدام اسناد ودفاتر محاسباتی که تا آن تاریخ در سوریه بیونانی ودرعراق بفارسی نوشته‌میشد باآنکه حسابداران همچنان غیر عرب‌بودند بعربی تبدیل گردید ۷۶/۱ وعبدالملك برای‌حفظ وحدت امپراطوری اسلام‌آزادی واختیارات مسیحیان‌را محدودساخت .

---

۱ ــ طراز یاعلامت رسمی مسیحی که برروی کاغذهای مصری‌ازقدیم می‌نوشتند این‌بوده «بنام پدر وپسر وروح‌القدس» وشرح آن‌بطور مبسوط درص ۱۳۷ تاص۱٤۰ تاریخ تمدن‌اسلامی تألیف جرجی‌زیدان جلد اول ترجمهٔ فارسی مضبوط است . ه. م.

عبدالملك وضع دستگاه و دربار خلافت را تغییرداد وبـرخلاف خلفای پیشین که بااتباع ورعایای خودبسبك‌شیوخ و رؤسای عرب رفتار میکردند وی رویهٔ سلطان مطلق ومستبد را پیش گرفت وچون خلیفهٔ اسلام بود مقام ومرتبهٔ روحانیون‌را برتر ازدیگران قرارداد ودراجرای احکام شرع اهتمام زیادنمود ضمناً الاخطل شاعر مسیحی‌را که ازطایفهٔ تغلب و متولد حیره بود وبه یزیـد اول خدمت کرده بود بدربار خود آورد و چون این شاعر ملاحظه وباکـی از اسلام نداشت‌دراشعار خویش بی‌محابا بامتشرعین ومقدسین‌مدینه که‌باعبدالملك میانهٔ خوبی نداشتند بمخالفت و مبارزهٔ جدی پرداخت .

عبدالملك باستثناء عراق‌حکومت تمام ولایات اسلامی‌را به‌بستگان خود داد وبدین وسیله‌وضع‌خویش‌راتثبیت کرد. حکومت مصررابه‌برادرش‌عبدالعزیز که‌در نتیجهٔ اقدامات پدر وارث‌خلافت شده‌بود داد . دردوران خلافت‌عبدالملك بسرکشی ومقاومت بربرها خاتمه داده‌شد . این‌خلیفه کوشش بسیار نمـود کـه شاید برادرش‌عبدالعزیز که‌پدرش‌اوراوارث خلافت کرده بودبنفع‌فرزندش‌ولید ازحق‌وراثت‌خلافت‌صرفنظر کند ولی عبدالعزیززیربار نرفت لکن قبل‌ازبرادر مردوولید در۷۰۵ بدون اشکال ومعارض برمسند خلافت‌نشست .

خلافت‌ولید

ولید بار دیگرلشکریان اسلام‌را بخارج ازمرز فرستاد . اعراب گرچه موفق‌بفتح قسطنطنیه نشدندطوانه[1] (تیانه)را که‌درآسیای‌صغیرواقع است‌مسخر نمودند.پایگاه فتوحات‌شرق،عراق بودوحجاج‌حاکم‌این‌نواحی‌ضمناً برایران $\frac{۳}{۷۶}$ نیز فرمـانروائی داشت ودرنتیجـهٔ اصراروی عبدالملك درسال ۷۰٤ حکومت خراسان‌را که ازجیحون که امروزه‌آن‌را آمودریا می گویندشروع میشد وبه

۱- Tvana

هندو کش ختم‌میگردید به‌قتیبة بن مسلم‌داد .دراین‌نواحی‌دو نژادترك وایرانی طی‌قرون متمادی بایکدیگر برخورد میکردند . ما وضع ماقبل تاریخ ترکها را موقعی که ازمسلمان شدنشان سخن بمیان آمد شرح خواهیم داد . ایشان توانستند متصرفات شمالی‌خودرا که‌در۶۸۲ مستقل‌شده بود دردورهٔ فرمانروائی قاپقان خاقان که چینی‌ها او را مه‌چوئو [۱] مینامندبطرف‌مغرب‌توسعه دهند . یکی‌ازامرا وسرداران خاقان مزبورموسوم به ترخان حاکم سمرقند پایتخت سغدیان بود که اعراب‌آنرا ماوراء النهرمی گفتند ودرساحل جنوبی زرافشان قرارداشت .شهربخاراپائین این‌رودخانه بود ودراین‌شهرخاندانی ترك‌برمردمی مخلوط ازایرانی‌وترك حکومت می کردند . قتیبه ازاختلاف ودودستگی‌مردم این‌سامان‌استفاده کرده جوانی‌را بحکومت‌آنجا منصوب نمود . این‌امیرجوان بدین اسلام درآمد وخود وخاندانش درآنجا ریشه گرفتند . ترخان سمرقند نیزنسبت به‌قتیبه اظهار اطاعت نمود ولی‌اتباعش‌ناراضی‌وخشمگین‌شده معزولش نمودند وشخص‌دیگری بنام غورك جانشین‌وی گردیدوپس‌ازآنکه مدتی‌مدید ازطرف قتیبه محاصره‌شددر۷۱۲تسلیم گردیدودرمقام ومأموریت‌خود باقیماند و پادگانی‌ازمسلمانان‌درقلمرووی باقیماندندوباوجود سرپیچی‌وشورش‌های‌مکرر مردم ،اسلام‌درآنجا ودرسمرقندریشه گرفت‌وبعدهااین‌دوشهردوحصارمحکم‌این مذهب درآسیای‌صغیرشدند . قتیبه پیشروی خودرا بطرف شرق وفرغانه‌ادامه داد ولی‌در۷۱۴ درفرغانه خبرمرگ حجاج به وی رسید ومجبور شد بمرو که مبدأ پیشرویش بود بازگردد . سال‌بعد ولید نیز مرد وسلیمان بخلافت نشست وچون قتیبه سابقاً باوی مخالفت نموده بود ازترس‌درمقام شورش برآمد ولی سربازانش علیه وی‌قیام نموده اورا بقتل‌رسانیدند . دراین‌خلال محمدبن قاسم

۱- Metchuo

دامـاد حجـاج که از طرف وی به حکومت بصره منصوب شده بـود از راه بلوچستان و جنـوب ایران در صدد تسخیر درهٔ سند برآمـد و بدین ترتیب اسلام را وارد نواحی جدیدی نمود که ارزش و اهمیت‌سیاسی زیادی داشتند.

دردوران خلافت ولید اعراب از تنگهٔ جبل‌الطارق گذشته ودر ۲۵ و ۲۶ ژوئیهٔ ۷۱۱ دروادی بکه ضربت مهلکی بـامپراطوری ویزیگوت که در نتیجهٔ اختلافات‌داخلی‌سخت ضعیف شده بود وارد ساختند .این‌جنگ بقول گزرس[۱] به‌اشتباه وغلط بجنگ فرونترا[۲] معروف شده است . در همین جنگ بود که رودریك [۳] آخرین سردار گوت کشته شد.بیشترفاتحین این‌جنگ‌ازبربرهائی بودند که موسی‌بن نصیرحاکم افریقای شمالی که از طرف عبدالعزیز تعیین و بعداً بوسیلهٔ‌ولیدابقاءشده‌بودایشان‌را بسر کردگی‌زرخرید خود[٤] طارق بن‌زیاد برای کسب‌اطلاع‌ازوضع‌نواحی‌ماوراء تنگه‌فرستاده‌بودو کوهی که وی برفراز آن‌لشکریان‌خودراجمع کردهنوزباسم‌وی‌معروف‌به‌جبل‌الطارق‌است .پیروزی غیرمنتظرطارق حسادت رئیسش‌را برانگیخت ووی بزودی باسپاهیان خود که اغلب عرب بودند به‌آن‌نواحی‌آمد وپیشروی‌وی درآن‌سامان ازطارق‌هم‌بیشتر شد . پس‌ازفتح‌مدینه[۵]شذونه[٦] وقرمـونه [۷] یك سال وقت وی صرف محاصرهٔ اشبیلیه[۸] ومارده[۹] گردید.درهمین اوقات قسمتی‌ازلشکریان‌وی دراوریوله[۱۰] سرگـرم نبرد با تئودومیر [۱۱] شاهزادهٔ گت بودند . وی به اتفاق طارق وارد تولد[۱۲] یاطلیطله شد . وسراسرشمال‌اسپانی‌را از ساراگوس تا ناوار این دو

۱- Xeres Frontera -۲ Roderic - ۳

٤- طارق قبلاً اززرخریدان موسی بن‌نصیربود. ۵- منظورمدینة الزهراست در اسپانی . رجوع به‌ص ۱۵ اطلس تاریخ اسلامی و . هازارد . ترجمهٔ محمودعرفان ٦- Sidonia

۷- Carmona ۸- Sevile ۹-Merida ۱۰-Orihuela

۱۱- Theodomir ۱۲ - Toled

سردار مطیع ساختند و موسی در ۷۱٤ با غنائم زیادی به افریقای شمالی باز گشت ودر آنجا نزد ولید که در کمال بی‌صبری در انتظارش بود رفت و تازه به دمشق رسیده بود که درفوریهٔ ۷۱۵ خلیفه که هنوز سنش به‌چهل نرسیده بود در گذشت .

ولید در نتیجهٔ زحمات پدر درسراسر امپراطوری اسلام خلیفه وسلطان مطلق شد .دراین تاریخ مسیحیان بتدریج ازکاربر کنارشده بودند وخلیفه خودرا حتی ازخدمات سرجون بن منصور که دردورهٔ معاویه نفوذو تسلط زیادی برمالیهٔ کشورداشت مستغنی ساخت. وی مانند سلاطین وامرای شرق نه فقط ازلحاظ شکوه وجلال بلکه برای افزایش عایدات خوداشتیاق زیادی بساختمان داشت.وی در نظر سوریه مظهر اقتدار کامل بود .

یکی ازآثار این خلیفه عمران دولت مسجد دمشق است که عموماً آن‌را جامع اموی مینامند .اسلوب سادهٔ آن همان است که پیغمبر در خانهٔ خود در مدینه بنا کرد ومشتمل بود بریك صحن وطالار وطاقنماهائی که بزودی متروك شد . در ساختمان مساجد اردوگاههای کوفه وبصره وفسطاط مصر نیز همان سبك سادهٔ مسجد نبی تقلید گردید ولی عمروعثمان باخرید خانه‌های مجاور، مساجد مدینه ومکه‌را وسعت دادند ومدخل آنهارا که ابتدا سوراخ بزرگی بود بسردر سنگی تبدیل کردند.این رویه‌را دیگران نیز تقلید نمودند ازجمله سعدبن ابی وقاص مسجد کوفه‌را باستونهائی که ازکاخ شاهنشاهان ساسانی وکلیساهای حیره غارت کرده بود تزئین نمود. درعهد معاویه شکل مساجد بصره و کوفه تغییر یافت $\frac{1}{80}$ وقصرواقامتگاه خلفا وحکام‌را درجوارمحراب که روبقبله بود بنا نهادند زیرا پیش نمازی درمرکز کشور باخلیفه ودرنواحی دیگر باحکام بود. میگویند عثمان درمسجد مدینه برای خود بنائی ساخت که مقصوره میگفتند تاهنگام

حملات احتمالی پناهگاه وی باشد .دردوران بنی امیه تمام حکام این عمل را تقلید کردند . موقعی که عبدالله بن زبیر مکه را در تصرف داشت عبدالملك دراورشلیم بنائی ساخت که میخواست آن را جانشین کعبه کند زیرا باوجود عبدالله زیارت کعبه برای شامیان مقدور نبود . وی برفراز سنگ سیاهی که عمر هنگام ورود به اورشلیم برآن نماز خوانده بود مسجد معروفی ازسنگ بنا کرد که بغلط بمسجد عمر[1] مشهور شده است ونزدیك آن ساختمان دیگری کرد که آن را جامع الاقصی[2] می گویندومربوط بمعراج پیغمبر است وبقایای کلیسای ژوستینین را که به کلیسای سنت ماری معروف بود از جمله رواق و گنبد و چهار محرابی که اطراف آن بود ضمیمهٔ این بنا کرد. $\frac{1}{81}$ تا آن تاریخ با آنکه دمشق پایتخت بود ساکنین مسلمان آن بمسجدی محقر قناعت کرده بودند . قبل از اسلام در مرکز شهر توسط رومیها یعنی تراژان معبدی بسبك زمان ولی باوسعتی زیاد بنا شده بود که شباهت کاملی بمعبد معروف خورشید در تدمر داشت وهنوز آثار ستونهای آن در اطراف مسجد مجاور دیده میشود . در ۳۷۹ بعد ازمیلاد کلیسائی بنام ژان باتیست بجای این بتخانه بناشد وآنرا بعدها ارکادیوس [3] فرزند هونوریوس [4] امپراطور روم تعمیر کرد واین کلیسا کاملاً دراختیار مسیحیان باقیماند ومندرجات تواریخ اسلام راجع باینکه مسلمانان پس ازتصرف این نواحی نصف کلیسا را برای انجام امور مذهبی خود از عیسویان گرفتند صحت ندارد و گویندگان آن اهمیت مساعدتی را که به عیسویان شده است نفهمیده اند.چون خلفای سابق بآئین ومقررات عیسوی احترام میکردند ولید در ۷۰۵ کلیسای ایشان را گرفت

۱ـ شرح مسجد عمر ص ۱۸۸ تاریخ تمدن اسلام گوستاولوبن ترجمهٔ فارسی چاپ چهارم .
۲ـ مسجد اقصی رجوع شود به ص۱۹٤ همان کتاب .
۳ـ Arcadius ٤ـ Honorius

۲/۸۱ وقصد وی فقط آن بود که دیوار جنوبی کلیساو رواق متصل به معبد سابق را جزو آن کند. وی این قسمت را به جلوخانی که دارای سه رواق وطاقنمای مقوس بر روی وستون بود وباسلوب خلك [۱] بیزانس ساخته شده بود تبدیل کرد وسقفی از چوب برای آن ساخت و قطعاً براهنمائی معماران و کارگران بیزانس که عهده‌دار تزئینات داخلی آن بوده‌اند گنبدی ازسنگ روی رواق آن بنا کرد.

قسمت مرکزی رواق مانند کلیسا های سوریه بوسیلهٔ چهار طاقنمای کوچك بقسمت زیر گنبد اتصال یافته است و ستونهائی برنگ طلا داشته و پائین دیوارها سنگ مرمر وبالای آن بانواع نقوش گل وبته و مناظر دیگر مزین بوده است . یك مناره بجای برجی که در نزدیك سردر بوده و منارهٔ دیگری پهلوی سردر شمالی آن بنا شده است که معروف به مئذنة العروس میباشد، در شمال صحن نیز طاقنما هائی وجود داشته . بعقیدهٔ تیرسون [۲] اتصال سردر و رواق که بعدها درخیلی از مساجد معمول شد تقلیدی ازسبك خلك اتهریوس [۳] روم‌شرقی بوده است . نقشهٔ مدخل کاخ سلطنتی واقع درمیدان اصلی وطالارهای پذیرائی وبارعام نیزازمعماریهای قدیم اقتباس شده‌است ومصالح این ساختمان را مردم ولایات هدیه کرده‌اند وبنابر پاپی‌روسی که ازمعبدونوس یاافرودیت [۴] مصر بدست آمده هدایای دیگری برای اتمام این ساختمان داده شده‌است. کلیهٔ معماران وکارگران این بنا خارجی بوده‌اند و بموجب اسناد ونوشتجات هزار ودویست نفرآنها اهل‌روم‌شرقی بوده‌اند وطبق مندرجات یکی دیگر از پاپی‌روسها یکنفرمعمار ایرانی نیزآنجا کارمیکرده است . البته‌چنین‌ساختمانی سبك واحدی نخواهد داشت . بعدها نیز مجبورشدند ازهنر وسلیقهٔ دیگران استفاده واستمداد کنند ؛چنانکه‌ساعت بزرگ مسجدرا یکنفر ایرانی در قرن

۱- Chalque ۲- H. Thiersen ۳- Altherios ۴- Aphrodite

دوازدهم نصب کرد . متأسفانه این نمونهٔ بسیار قدیمی معماری اسلامی مکرر دستخوش حوادث شد ازجمله سه‌بار در ۱۰۶۹ و ۱۴۰۰ و۱۸۹۳ طعمهٔ آتش شد و پی وبنیاد آن سوخت .

نهضت خوارج

بعد ازشام که مرکز خلافت محسوب میشد مهمترین قسمت امپراطوری اسلام عراق بود که حکومت آن در دوران عبدالملك و ولید با حجاج بود که چنانکه پیش گفتیم از۶۹۳ کار خودرا شروع کرد . وی باوظایف وتکالیف خطیری روبرو بود، چه‌مردم این نواحی درنتیجهٔ جنگهائی که برسر خلافت درگرفت بکلی وحشی ویاغی شده‌بودند وشورش مختار واثرات آن ایشان‌را برجان خویش بیمناك ساخته بود وخوارج در بندر بصره همواره درجنب وجوش بودند و بین ایشان فرقهٔ جدیدی پیدا شده بود که آنرا ازارقه میگفتندوپیروان این فرقه عقیده داشتند که هر کس با ایشان همعقیده نیست اگر فوراً توبه نکند خون خود واهل وعیالش بهدر است .مهلب‌بن ابی‌صفرة ازطرف مصعب باآن فرقه جنگید .وی پس از کشته‌شدن مصعب باطاعت عبدالملك درآمد و از طرف وی درکار خویش ابقاشد . دراین خلال ازرقی‌ها قطری‌بن الفجاء تمیمی راکه از تمیم بود و بشاعری شهرت‌داشت بخلافت برگزیدند .وی که از مردم خوزستان بود به تهدید عراق پرداخت وسخت اسباب زحمت مهلب شد و چون حکام و مأمورین دیگر بمهلب رشك میبردند ویرا بطور مؤثری کمك نمیکردند و حجاج اولین کسی بود که قوای کافی در اختیاروی گذاشت واوتوانست شورشیان را تاحدود کرمان که یکی از ولایات ایران است‌عقب براند .اینجابین ایشان جنگ درگرفت وقطری بااعراب بطرف طبرستان رفت وسایر مریدانش در جیرفت ماندند وبرای خودرئیس تازه‌ای انتخاب کردند .مهلب‌میتوانست دراین

منطقه آنهارا بآسانی مغلوب سازد . اعرابی که همراه قطری بودند بقدری مردم طبرستان را آزار دادند که بزرگ ایشان از حاکم ری کمك خواست و وی اعراب را بکلی مغلوب نمود. قطری خود نیز طی این زد و خورد یعنی درسال ۶۹۷ یا ۶۹۸ در گذشت و یکی دیگر از رؤسای خوارج بنام شبیب الشیبانی ازطرف موصل دو سال تمام اسباب ناامنی و اغتشاش عراق را فراهم کرد . وی از هرحیث نظیر سر کردهٔ دزدان وراهزنان بود وبالاخره بعداز آنکه خلیفه قوای کافی بحدود رود دوجیل فرستاد شکست خورد وبهلاکت رسید . محبت وقدردانی که دراین واقعه حجاج بسپاهیان شام کرد اسباب حسادت اعیان وبزرگان محل گردید . بعد از آنکه کرمان مطیع شد واز شورشیان تصفیه گردید حجاج لشکریان مجهز وآماده‌ای که «سپاه طاوس» جیش الطواویس لقب یافته بود بسر کردگی عبدالرحمن الاشعث که ازخاندان سلطنتی کنده بود برای تصرف سجستان که یکی ازامرای ترك برآن حکومت میکرد فرستاد. پیشروی این سپاه آنطور که حجاج میل داشت سریع نبود. اشعث اختیار را بسرداران سپاه که ازجنگ در این خطه بیزار وازحجاج متنفر بودند واگذاشت وایشان نیز حاضر شدند با وی بیعت کنند بشرطی که آنهارا بمساکن خود باز گرداند تا باحجاج بمبارزه ومخالفت پردازند . وی بدین منظور باامیر ترك سجستان صلح کرد و بآرامی روانهٔ مغرب شد ودرطول راه پادگانهای ایران نیز بوی پیوستند . عبدالرحمن حجاج راشکست داد وبصره را گرفت اما حاکم شهر درحومه پایداری میکرد، وی ازآنجاشورشیان کوفه را نیز سر کوبی نمود .خلیفه از شام باردیگر عده‌ای سپاه بسر کردگی پسرش عبدالله وبرادرش محمد بآن حوالی فرستاد و ایشان را مأمور کرد که بااشعث وارد مذاکره شوند واگر اطاعت کرد حجاج یعنی حاکمی را که تاآن حد مورد تنفر است، معزول نمایند ولی وی قبول اطاعت نکرد وقوای

خلیفه بحمله پرداختند و نخست در دیرالجماجم وسپس درمسکن اورا شکست دادند وازطرفدارانش نیز جمعی‌ویرا رها کردند . عبدالرحمن موفق بفرار شد ونزد امیرترك سجستان‌رفت .وی اورا ازدست‌فرمانده سپاهیان عرب نجات داد ولی‌بعد تسلیم‌فرستادگان‌حجاج نمود. عبدالرحمن ضمن‌راه‌در صدد خودکشی برآمد وبالاخره در۷۰٤ خودرا ازفرازقصر بزیرانداخت.

حجاج بعدازآنکه آخرین‌شورش اعراب عراق‌را مرتفع ساخت در صدد تحکیم نفوذخویش که رهین قدرت‌لشکریان شام بود برآمد.بدین منظوربین شهرهای کوفه وبصره که همواره درطغیان وسرکشی‌بودند شهر دیگری بنام واسط‌بنا کرد که برای وی بمنزلهٔدژی‌مستحکم بود وآنرا مقرحکومت‌خویش قرارداد وعده‌ای ازترکان‌ماوراءالنهررا کوچ‌دادیاباسارت‌آوردوجمعی نیز که داوطلبانه به بصره آمده بودند همگی را در اردوگاه واسط بانضمام لشکریان عرب‌شام ساکن‌ساخت ولی ایرانیها وآرامی‌ها فقط پس از مرگ وی اجازهٔ اقامت دراین‌شهررا حاصل‌نمودند .شهر واسط نیز مانند شهر کسکردر ساحل جنوبی دجله‌بناشده بود وچون ازلحاظ سوق‌الجیشی‌محل‌ممتازی داشت ازشهر های معتبرعراق گردید وحتی‌دردوران بنی‌عباس که بغداد مقرحکومت‌شد، از اهمیت واعتبار نیفتاد .

حجاج‌درعهد ولید از زحمات‌خود نتیجه گرفت ومورد توجه‌کامل خلیفه واقع شد وچون‌وی همواره دعاوی‌عبدالعزیزرا نسبت بوراثت خلافت رد کرده بود،خلیفهٔجدیدخودرا مدیون‌وی‌میدانست، وبآبادانی‌حوزهٔ مأموریت‌وی کمال مساعدت را مینمود چه این خطه دراثر جنگ بیست‌ساله ویران شده‌بود. در این زمینه‌نخستین اقدام واجب‌تعمیر قنوات وانهاری بود که از دجله وفرات منشعب‌میشدند، واراضی این‌مملکت‌راآبیاری میکردند وسپس ساختن‌سدهائی

که آبادیهارا ازحملات مخرب وخسارت‌بار کویر ، مصون‌سازد.وی‌ازمهاجرت مردم دهات بشهر بسختی‌جلوگیری کرد وبوسیلهٔ قوانین ومقررات جدیدی که درباب پول واوزان و مقادیر وضع کرد اسباب تأمین و رواج بازرگانی‌وایجاد اعتماد درمعاملات شد . از قراری که گفته‌اند وی درصددبرآمد که از قرآن تفسیرصحیحی منتشر سازد زیرا از دوران عثمان قاریان قرآن همواره موجب سستی قدرت دولت بودند . این قاریان نیز بنوبهٔ خود بانشر بعضی مطالب و حکایات از تعصبی که حجاج بخرج داده بود انتقام گرفتند از جمله گفتند که وی در دوران جوانی درشهر طائف زادگاه خود مکتب‌داری بی‌نام ونشان‌بوده است . ازشعرای این‌زمان فقط جریر موردتوجه‌وی قرار گرفت .این‌شاعر در عهد مصعب شهرت‌یافت ودربصره بافرزدق مجادله ورقابت داشت وهمانطور که عبدالملك بوسیلهٔ الاخطل شاعر مسیحی مخالفین خودرا که‌درمدینه بودندهجو میکرد وی‌نیز ازجریر برای رسوا کردن دشمنان خود درشام و مدح وتوصیف اقدامات وافتخارات خویش‌درعراق استفاده مینمود . حجاج پس از بیست‌سال حکمرانی درخشان و موفقیت‌آمیز در ۷۱٤ هنگامی که سنش هنوز از ۵۲ نگذشته بود درگذشت .

اصلاحات مالی عمر دوم

پس‌ازولید برادرش سلیمان بنابروصیت پدرخلیفه‌شد . حجاج بااین‌قرار همواره مخالف بودوخلیفه‌را تحریك‌میکرد که‌پسرخودراولیعهد کند. کینه ای که‌سلیمان ازحجاج بدل‌داشت‌جز باآزارمأمورین ویاران‌وی تسکین پذیر نبود لذاهمینکه‌زمامدارشد عثمان‌المری حاکم‌مدینه را معزول کرد. قتیبة‌بن مسلم حاکم‌خراسان که درفتوحات شرق کفایت ولیاقت‌زیادی نشان داده‌بود از بیم آنکه‌بسرنوشت‌عثمان‌مبتلاشودبرای لشکریان‌خویش‌خطبه‌ای‌خواند وآنها را

بشورش علیه‌خلیفه دعوت کرد ولی‌بنی‌تمیم زیر بار نرفته ویرا شکست مهلکی دادند ،وخلیفهٔ جدیدحکومت عراق‌را بیکی ازبزرگترین دشمنان‌حجاج یعنی یزیدبن‌مهلب‌بن ابی‌صفره که سرداری‌خانه‌نشین بود داد . این شخص پس از مرگ‌پدر حاکم‌خراسان شده‌بود ولی باحجاج رئیس خود که شوهر خواهرش نیز بود درافتاد.حجاج‌ازخلیفه‌حکم‌عزل ویرا گرفت وحتی‌اورا یك‌سال بزندان انداخت ولی یزیدفرار کرد ودر رمله نزدولیعهدرفت و وی اورا بعراق‌فرستاد تاازیاران‌وفادارحجاج‌انتقام‌بگیرد. ازقراری که گفته‌اند خلیفه‌درنتیجهٔ اصرار وی کار وصول‌مالیات‌را بعهدهٔ عاملی گذاشت .چه‌یزیدمی‌خواست ازبغض‌مردمی که بواسطهٔ سنگینی‌بار مالیات می‌نالیدند ، مصون بماند ودر واقع خلیفه این کاررابدان‌علت کرد که‌به‌آزمایش‌های‌ممتدی دست زده‌بود که این امرآغازآن بوده . ولی بزودی‌بین‌یزید وعامل مالیات که‌توقعات وی‌را برنمی‌آورد اختلاف ایجادشد و وی‌بفکر افتاد که مأموریت پردرآمدی برای خود فراهم کند لذا درخواست نمود که‌علاوه برعراق حکومت خراسان‌را نیزبوی واگذارد. وی درشرق کارمهمی ازپیش نبرو وبعلت‌اجحافاتی که بمردم کرد چنان‌منفورشد که خلیفه قبل‌ازمرگ مکرر تصمیم گرفت ویرا به‌محاسبه ومحاکمه بکشد واین عمل‌را عاقبت‌دونفر ازجانشینان‌وی نمودند .

سلیمان رمله راکه درفلسطین واقع است و وی هنگام ولیعهدی آنجا اقامت داشت وبین‌ساکنین‌آن‌محبوب بود مقرخلافت خودقرارداد وبرای‌جنگ باروم‌شرقی در دابق واقع‌درشمال سوریه اردوگاهی تأسیس‌نمود که اغلب‌شخصاً آنرا سرکشی‌میکرد ولی وی‌نیز نتوانست‌از این‌عمل نتیجهٔ قطعی حاصل کند. وی بعدازآنکه عموریه [۱] رابی‌فایده محاصره کرد درپائیز ۷۱۵ لشکریانش از

۱- Amorium

طرف مغرب تاحدودبرغاموس[1] وسارد[2] پیشرفتند وقسطنطنیه را مدت یك‌سال محاصره نمودندولی بدون‌نتیجه مجبور بمراجعت شدند $\frac{۱}{۸۴}$ وسلیمان در سپتامبر ۷۱۷در دابق‌در گذشت .

طبق‌آخرین تصمیم عبدالملك ، پس‌از سلیمان برادرش میبایستی بخلافت بنشیند .ولی‌سلیمان برای‌ایوب پسرخودبیعت گرفت وچون این پسرقبل از پدر درگذشت رجاء بن‌حیوة که از روحانیون زمان بود ودر وی نفوذ داشت اورا مجبور کرد که خلافت‌را به‌عمربن عبدالعزیز پسرعموی مقدس وپارسای خود واگذارد .بدین‌ترتیب عمربدون مخالفت‌واشکال خلیفه‌شد.

عمردوم‌فرزندعبدالعزیزبن‌مروان‌حاکم‌مصربود وازطرف‌مادر نسبش‌بعمر اول‌میرسید واین انتساب برای‌وی‌افتخار بسیارداشت .وی‌در مدینه متولدشده وبااصحاب‌پرهیزکار پیغمبر که‌هنوز حیات‌داشتند محشور بود ودر۷۰۶هنگامی که ولیدوی‌را بحکومت‌مدینه منصوب کرد حشر ونشرخودرا بااصحاب شروع کرد وشورائی‌باشرکت‌ده نفراز روحانیون‌مطلع تشکیل‌داد وازایشان‌درخواست نمود که اعمال‌وی‌را باسنن‌پیغمبر تطبیق دهند ولی‌چون‌مدینه‌را برای‌فراریان عراق‌پناهگاه ومأمنی کرده‌بودحجاج‌موفق‌شد ازخلیفه دستورعزل ویرابگیرد ولی‌این‌عمل محبت‌خلیفه‌را نسبت‌بوی کم نکرد.

عمردوم‌همین که‌زمامدارشدپیشروی‌سپاهیان‌اسلام‌رادرخاورمیانه‌متوقف‌ساخت تاباخاطری‌آسوده‌باصلاحات‌داخلی‌بپردازدوزندگانی‌سیاسی‌را که‌ازدوران‌جوانی وهنگام اقامت‌درمدینه‌آرزوداشت‌عملی کند.ولی‌صلح‌طلبی‌وی‌درنواحی‌دوردست مغرب‌موردپسندواقع نشدواجرانگردیدچه‌حکام‌وی‌دراین‌قسمت‌از کوههای‌پیرنه گذشته و جنوب فرانسه‌را مورد تهدید وحمله قرارداده بودند ولی در نتیجهٔ

۱- Pergame ۲- Sardes

زمامداری وی از پیشروی دست کشیدند و شهر ناربن را مرکز ستاد خود قرار دادند.
عمر فدك را که پیغمبر ملك اختصاصی خود کرده بود بطرفداران علی مسترد نمود و سب وتوهین بعلی را که در دوران خلفای سابق وهنگام نماز جماعت معمول بود منع کرد و بدین ترتیب آل علی را راضی کرد وهرچه امکان داشت باعیسوی ها مهربانی وملاطفت نمود ودرعوض کلیسای سن ژان دمشق که ولید ضبط کرده بود کلیسای سن توماس غوطه را که مسلمانان پس از تصرف این نواحی و برخلاف مفاد مصالحه نامه مسجد کرده بودند بایشان واگذاشت وازجزیه وخراج مسیحیان قبرس وایله در خلیج عقبه ونجران در عربستان جنوبی کم کرد وحقوق قضائی جدید الاسلام ها را که بآنها موالی میگفتند وباحقوق اعراب اختلاف داشت ودرعراق مکرر سبب شورش شده بود یکسان نمود وسربازان این دسته را که در خراسان بودند از مالیات معاف کرد وبایشان حقوق پرداخت وبدین ترتیب بنیان خلافت اعقاب وجانشینان خودرا محکم ساخت.

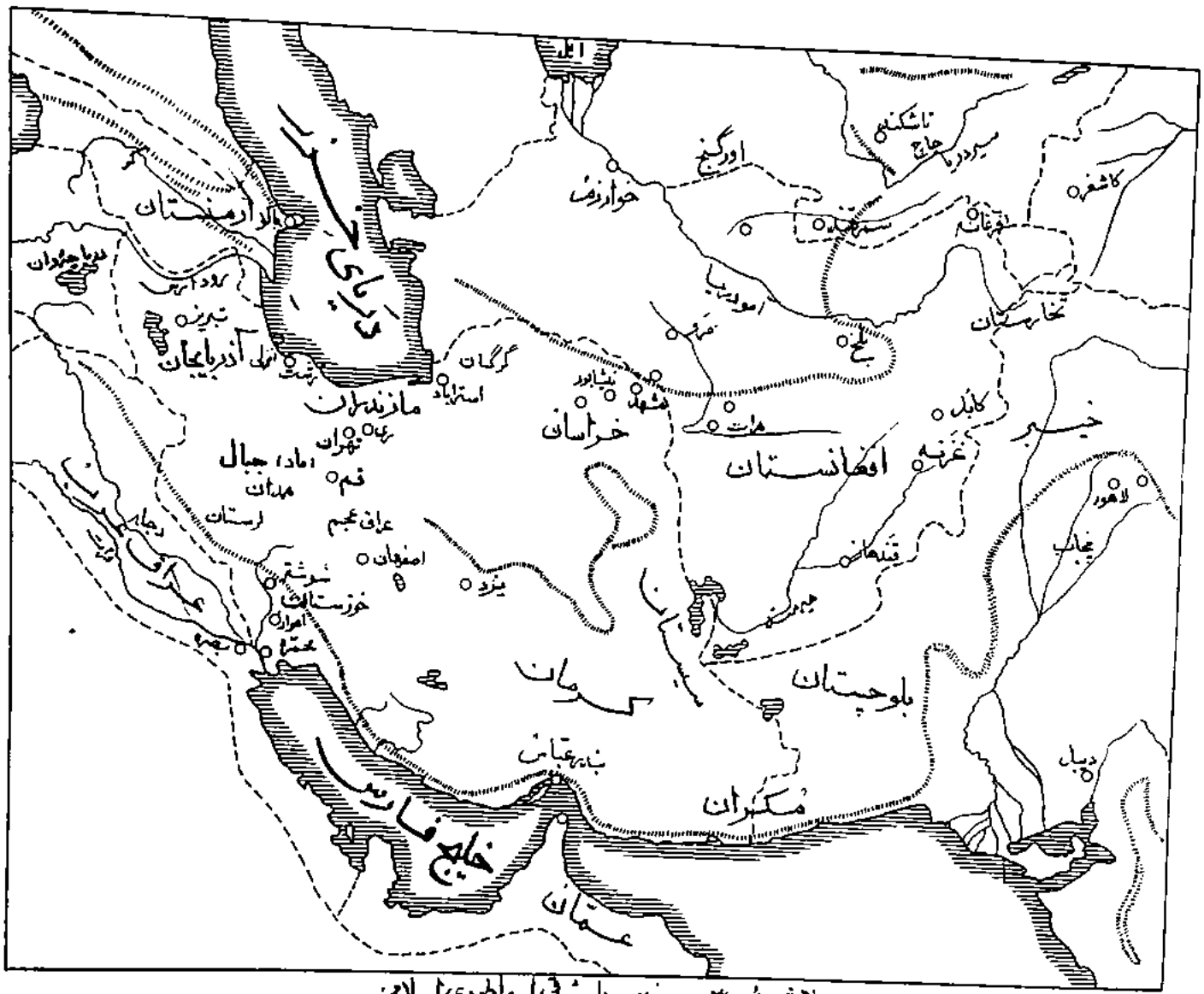
عمر بن عبدالعزیز اصلاح مالیه را هدف ومنظور اصلی خویش قرارداد، چه ترتیبی که عمر اول داده بود به نتیجه نرسید. بدین معنی که عده‌ای ازمسلمانها در نواحی متصرفه املاکی خریده بودند ودرخواست معافیت ازمالیات داشتند وعده‌ای از مالکین نیز مسلمان شده درشهرها اقامت گزیده و ازپرداخت مالیات فرار نموده بودند. حجاج اولاً مهاجرت ازده بشهر را ممنوع ساخت ثانیاً املاك مسلمانان را نیز مشمول مالیات قرارداد. ولی عمر دوم برخلاف وی طرفدار معافیت مسلمانها از مالیات بود لذا رویهٔ عمر اول را گرفت و گفت تمام اراضی واملاك متصرفه متعلق به بیت المال میباشند و قدغن کرد که مسلمانها در این ممالك و نواحی ملك شخصی تهیه کنند و اگر زارع و کشاورزی مسلمان میشد املاك وی جزء اموال عمومی محسوب می گردید و وی می بایست ملك سابق خودرا ازخالصه و

املاك عمومی اجاره کند و آنچه ازاین بابت می‌پرداخت جزء درآمد خالصه و بیت‌المال بود. عمردوم بی‌شك نقشه و نیات خوبی داشت و اینکه گفته‌اند که افکار زاهدانهٔ وی بامقتضیات دنیا وواقعیات تطبیق نمیکرد حقیقت نداشت. عمربن عبدالعزیز درنهم فوریهٔ ۷۲۰ درگذشت وچون دوران خلافتش کوتاه بود فرصت کافی نیافت تا این افکاررا خوب عملی کند وجانشینانش نیز مجدداً رویهٔ آسان حجاج‌را پیش گرفتند.

زندگانی دربار در دوران بنی‌امیه

پس‌ازعمردوم یزید دوم که‌سومین پسر عبدالملك بودخلیفه‌شد. وی‌در آغاز خلافت‌مجبورشد شورشی‌را که درعراق‌رخ داده‌بودمرتفع‌سازد. دردوران عمردوم یزیدبن‌مهلب حاکم‌خراسان متهم‌شد که خمس‌غنائم‌جنگ رانپرداخته است ولی‌حقیقت این‌بود که وی‌ازراه‌مبالغه وگزاف گوئی میزان غنائم‌را بیش ازاندازه گفته‌بود وازطرف خلیفهٔ‌جدید نیزامیدعفو واغماض نمیتوانست داشته باشدزیرا وی‌بایکی ازبرادرزادگان حجاج‌دشمن دیرین یزید ازدواج کرده بود. لذا یزیدبعدازآنکه اززندان حلب فرارکردبه بصره‌آمد وطایفهٔ خود یعنی‌قبیلهٔ ازد واعراب‌جنوب ایران‌را که بااین قبیله خویشاوندی داشتندعلیه دشمنان‌دین یعنی«بنی‌امیه» برانگیخت ومردم‌فارس و کرمان‌نیز بایشان ملحق شدند. خلیفه ابتدا درصدد مذاکره برآمد وآنگاه مسلم‌بن عبدالملك بهترین سردار سپاه‌را که درجنگهای‌آسیای صغیررشادت ولیاقت‌زیاد بخرج‌داده بود برای دفع وی‌فرستاد وروز ۲۵ اوت‌در دهکدهٔ العقر،بین واسط و کوفه،جنگ درگرفت و شورشیان شکست خورده یزید کشته شد ومردان طایفه‌اش اعدام گردیدند وزنهاو کودکان‌آنهابرخلاف‌تمام اصول‌وسنن‌به کنیزی فروخته شدند.

تواریخ واخبارمخالف بنی‌امیه یزید اول ودوم را خلفائی فاسق وعیاش و



نقشهٔ ۳ - سرزمین های شرقی امپراطوری اسلامی

دوستدار ورزش وشکار وموسیقی میدانند . گویا وی اختیار امور ولایات را بحکام واگذاشت و دوران کوتاه خلافتش حتی پس از رفع شورش عراق پراز تشویش و دردسر بود. حکومت مکه ومدینه را یکی کرد و دفاتر خراج مصر را که محل پرداخت حقوق و مقرری‌ها بود اصلاح نمود و سعی کرد عیوبی را که در نتیجهٔ اصلاحات مالی عمر دوم ایجادشده بود مرتفع سازد . از اقدامات نامطلوب وی یکی برقراری مالیات ارضی دربعضی ولایات بود که سلف وی لغو نموده بود و نیز رویهٔ مدارا ومحبتی را که عمر نسبت به مسیحیان اتخاذ نموده بود تغییر داد و چند کلیسای ایشان را ضبط کرد و بعنوان منع بت‌پرستی تابلوها وتصاویری را که داشتند معدوم ساخت. [۱/۸۷] بنابر اخبار متأخرین این خلیفه درژانویهٔ ۷۲٤ در قصر اربد واقع درماوراء اردن خودکشی کرد، زیرا ازمرگ زن خواننده‌ای که بسیار باوعلاقه داشت سخت متأثر شده بود. ولی با آشنائی بصفات واخلاق یزید این حکایت را نمیتوان بآسانی باور کرد.

عده‌ای از این قصور و کاخهای بیابانی که خلفای اموی برای آزادی از تشویش و گرفتاریهای ملك ودولت اغلب بآنجا پناه میبردند دربلقاء [۱] بطرز خوبی باقیمانده است و وسیلهٔ خوبی برای اطلاع ازسبك معماری آنها میباشد که معروفترین آنها کاخ مشتی «قصر قشلاقی» یا «قصر زمستانی» است که قسمت زیادی از کتیبه و گچ بریهای مدخل آنرا عبدالحمید سلطان عثمانی و گیوم دوم امپراطور آلمان داده‌اند و اکنون در موزهٔ برلن میباشد . این کاخ نمونهٔ کاملی است از یکی ازدونوع قصری که صحرانشینان ازسنگ بنا میکرده‌اند [۲/۸۷] که صحنی چهار گوش دارد وطول آن ۱٤٤ متر است وحصار آن برج وباروهائی دارد و در جنوب دارای سردر مجللی است ومدخل آن بین دو برج قرار گرفته است. داخل آن بسه

۱- Moab

طالارطاقدار [۱] تقسیم‌شده‌است‌و بوسیلهٔ‌دالان ومحوطه‌ای‌بصحن حیاتی که‌دارای حوض است متصل میگردد و این حیاط بـه‌طالار اصلی که دارای‌سه محـراب گنبدوار است منتهی‌میشود وچپ وراست‌آن دوطـاق گـهواره‌ای است دارای هلالهای شکسته که از مختصات معماری‌ایران بوده است ومعماری اسلام‌آنرا اقتباس نموده و بطوریکه کنگره‌های‌آن نشان می‌دهد این دو قسمت بـرای ساختمان اطاقهای‌دیگر اختصاص‌داشته که دیگر بنانشده‌اند.سردر اصلـی آن با کتیبه‌ای تزئین‌یافته که‌قطعات آن منظماً‌افقی وعمودی‌است وبالای آن‌چنبره‌های‌مسطحی‌قراردارد.سرستونهای طالارمرمراست‌وآنهاراازخـارج آورده‌اندو رنگ زرد زنگاری‌دارد که دربین‌النهرین مرغوب است.سرستونهای‌سردراصلی وقسمت آخر این‌سردر نقوش‌مشبکی دارد شبیه‌بنقوش طوروقالی ومدخل طالار گل و بته‌هائی‌از کنگر [۲] از همین نوع ولی بزرگتر دارد وطـالار تخت دارای طاقچه‌های‌ستونداری است که نظیرآنرا بعدها درمساجد نیز ساخته‌اند.

قصرمشتی‌احتمالاً ازبناهـای بنی‌امیه است ،ولی‌دراین باب عقیدهٔ قطعی نمی‌توان داشت . درساحل شمـالی بحرالمیت کاخی است بنام قصیر عمره کـه

۱- این کلمه ترجمهٔ کلمهٔ nef است که‌بفارسی نف یا ناو و یا « طالار بزرگ » ترجمه شده است . درین جا ناو بمعنی کشتی است . در ساختمانهای اموی که تحت تأثیر ساختمانهای دوران بیزانس بوده است ، سقف‌ساختمان بناها و کلیساها ازناو تشکیل میشده است،باینمعنی که طاقهای پی در پی روی ستونهائی قرار داده میشده است که بصورت ناو یا کشتی واژگـونی درمی‌آمده است ، وامروز در کلیسای سالیسبوری و شارتر در اروپا دیده میشود.در صفحهٔ ۲۱۹ از کتاب تاریخ عمومی هنرهای مصور از این طاقهای سه‌گانهٔ دارالخلافه دیـده میشود . رجوع شود به‌کتاب فوق و دیکسیونر هنرهای زیبا تألیف Bachelet به فرانسهٔ L'art et l'home از انتشارات لاروس ذیل کلمهٔ nef .

۲ - نقش کنگر یاشوکته الیهود یـا acaut hus در سر ستونهای دوران اموی زیاد دیده‌میشود،ولی درعصر عباسی کم کم‌ازبین می‌رود. ص ۹۱ راهنمای صنایع‌اسلامی.

موزل[۱] آنرا کشف نمود وبنابرمندرجات صریح کتیبه‌های آن دراواسط قرن هشتم بناشده است .متأسفانه دراینجانیزاسم معماررا نمیتوان‌تعیین کرد . روی یکی ازدیوارهای قصرصورت چهار پادشاه است که‌قطعاً سلاطینی بوده‌اند که مملکتشان بتصرف اسلام درآمده است.طبق‌شرحی که بعربی‌ویونانی زیر این تصاویرنوشته شده امپراطورروم شرقی‌وخسرو پادشاه ایران و نجاشی سلطان حبشه ورودریك ازپادشاهان گت‌اسپانی‌میباشند.اطراف‌تصاویراین‌فرمانروایان جهان دوصورت دیگراست که‌زیرآنها چیزی‌نوشته نیست .این‌تصاویرازراست بچپ طوری قرار گرفته‌اند که بامحل و موضع جغرافیائی کشورشان تطبیق میکند.باعتقاد وان‌بر کم[۲] کسی که پهلوی پادشاه ایران است مه چوئویاغابقا- قاآن حکمران ترکستان یاپادشاه مملکت دیگری از شرق ویاخود امپراطور چین است . درصف بعد تصاویر امرا وشاهزادگان کم اهمیتی است که مطیع اسلام شده‌اند و نفرسوم‌یقیناًسلطانی است که‌درنواحی شرقی‌حبشه یعنی‌هند یا ترکستان حکومت داشته وشاید تصویرداهر[۳] فرمانروای سند که در۷۱۲مرد باشد . اگراینطورباشد بانی‌قصرولیدخلیفهٔاموی‌بوده‌است$\frac{۱}{۸۸}$.این‌بنا که‌ازسنگ سرخ ساخته شده دارای یك طـالار اصلی است که سقف آن ازسه طاق ضربی تشکیل‌یافته ودارای طاقچه وطاقنماهـای کوتاهی است وبدو اطاق دیگر که سقف‌آنها نیزضربی‌است منتهی میشود وازشش پنجره که درگیلوئی های طاق است روشنائی‌میگیرد . درمشرق این‌طالارسه تالارکوچکتر است دارای طاق ضربی‌وهلالی‌های شکسته.این‌قسمت‌حمام‌قصربوده ونیمکت‌های سنگی‌وراه‌آب دارد. هرچهار تالار دارای تزئینات و نقوشی هستند که کاملاً محفوظ مانده و آخرین‌یادگار یونانیها درآسیا میباشند . درجبههٔ طاقنمای طالاراصلی‌صورت

۱ - Mousil ۲- Van Berchem ۳- Daher

پیرمردی باریش ولباس‌جواهرنشان وهلالی ازنور وجود دارد که روی تختی نشسته وآن تخت سایبانی مجلل‌دارد و روی ستونهائی قرار گرفته است والبته خلیفه است. طرف‌راست وی زنی‌است که دست راست‌خودرا بلند کرده وطرف چپش‌مردی که‌چوبی‌دردست دارد ایستاده است. این زن‌ومرد بشخصی که روی تخت‌نشسته اشاره‌میکنند ودسته‌ای‌ازمرغان وحشی صحرا[۱]ـ که اعراب آن را قطات (نوعی کبك ـ مترجم) میگویند وشعرا اغلب‌آن‌را دراشعارخود توصیف کرده‌اندـ درفضای‌اطراف‌سرش‌نیم‌دایره‌تشکیل‌داده‌اند. پای تخت‌دورنمای‌دریا ومقداری ماهی‌ویك کشتی‌ماهیگیری‌است.دروسط دیوارغربی‌زن عریانی کنار حوض ایستاده وطرف راست عده‌ای‌پهلوان‌برهنه بوضع مختلف دیده‌میشوند. طرف چپ تصاویر سلاطینی است که شرح آن گذشت.دیوارهای دیگرنیز با مناظرشکارگورخر وآهو واسب دوانی یامردان وزنانی باشکال مختلف تزئین شده است. درطـالار وسط نقش‌جانوران وآسمانی‌پرستاره ترسیم شده است. در قسمت اصلی وصحن‌حمام نیززنان لخت درحال‌استحمام نقاشی‌شده‌اند. درقسمت سوم حمام دومنظره ازابتدا وانتهای جهان‌دیده می‌شود،بدین‌معنی که دردیوار شرقی زنی‌آبستن‌نشان داده شده که شوهرش‌پشت خودرا باو کرده‌است وپائینتر بین این‌زن وشوهرطفلی درحال دست وپازدن‌است وروی دیوارغربی عزرائیل جان مردرا گرفته‌وزنش کنارجسد وی ایستاده‌است. برسقف طالاراصلی‌اشکالی نیم‌تنه مراحل مختلف زندگی‌را نشان میدهد وروی‌چهار گوش‌هائی که‌دیوارـ را تزیین کرده‌اند صورت حیوانات وپرندگان منقوش‌است. علاوه‌براین دوکاخ بیابانی که‌نسبةً خوب‌مانده‌اند بنای‌دیگری بنام قصرالموقر ازیزید دوم‌باقیست ووی‌آنرا بسبك کاخهای‌ساسانی برفرازتپه بنا کرده‌است که‌فقط طبقات زیرین

۱ – peterocles

آن برجای مانده‌است . بنی‌امیه استحکامات رومی را نیز که در سرحدات عربستان بود به‌قصر تبدیل نمودند .

خلافت هشام

پس‌ازیزید دوم برادرش هشام خلیفه شد. وی اغلب درالرصافه واقع در ساحل فرات اقامت‌داشت وبرای حکومت عراق‌خوشبختانه شخصی را پیدا کرد بنام خالدبن عبدالله‌القسری که درکفایت وتدبیرنظیر اسلاف بزرگ خویش زیاد وحجاج بود وچون خود ازطایفهٔ کوچکی بود وبجائی بستگی نداشت توانست ازخودسری قبیلهٔ قیس جلوگیری کند ومخصوصاً درادامهٔ اصلاحات بزرگی که حجاج شروع کرده بود ابراز لیاقت نمود ودرنتیجهٔ خشک کردن باتلاقهای سواحل دجلهٔ سفلی اراضی‌وسیعی‌راآماده ساخت که‌برای وی درآمد سرشاری داشتند . مال زیادی که وی اندوخت زیانی برای خلیفه نداشت،چه وظائف خودرانسبت‌بدربار دمشق کاملاً انجام‌میداد.تاآنکه واردمعاملات‌تجارتی دربارهٔ غلات شد وازاین راه دشمنانش موفق شدند پس‌ازپانزده سال خدمت معزولش سازند. همینکه زمام اموراز کف باکفایت‌وی خارج‌شدآرامش عراق نیزخاتمه‌یافت ویکی‌ازنوادگان علی‌بن‌ابیطالب(ع) بنام زید در کوفه‌باسم‌خود وخانوادهٔ خویش‌مدعی‌خلافت‌شد وبمردم وعده‌هائی داد وازایشان بیعت گرفت. وعده‌های وی عبارت بود از متابعت قرآن وسنت و برکناری عمال نادرست دولت و حمایت ضعفاواحقاق‌حق کسانی که ازطرف دولت بآنهاتجاوزشده‌است وتقسیم‌عادلانهٔ درآمد کشوروبیت‌المال وبازگرداندن سربازانی که درنقاط دور مشغول‌جنگ‌میباشند.ولی‌یوسف‌بن‌عمرثقفی‌حاکم کوفه پس‌ازمرگ‌وی‌بآسانی توانست طی زدوخوردی که درکوی وبازاردرگرفت این‌غائله را مرتفع سازد . ولی این واقعه فقط قسمتی‌ازیك سلسله نهضتهای شیعه‌بود که درقرن نهم‌اسباب

سقوط دولت بنی‌امیه را فراهم ساخت وبازماندگان زید دریمن حکومتی ایجاد نمودند که طی‌قرون گذشته در مقابل طوفان حوادث پایداری نموده وتا زمان معاصر برجا مانده است.

((هشام جنگ علیه روم شرقی‌را که پس ازمحاصرهٔ پایتخت این کشور در ۷۱۷-۷۱٦ در کمال‌سستی ولاقیدی ادامه‌داشت تعقیب‌نمود،ولی دردوران‌خلافت وی نیز نتیجهٔ مهمی بدست نیامد وسربازان وی اغلب مجبور بودند مواضعی را که درتابستان‌فتح‌میکردنددرزمستان‌تخلیه کنند،بطوریکه‌در۷٤۱خلیفه‌مجبور شد شخصاً مداخله کند. چه‌قوای‌روم شرقی که سال قبل‌دراکروانس[۱] واقع در فریجی[۲] شکست‌سختی باعراب داده‌بودند اکنون به‌پایتخت ملطیه حمله نموده بودند وخلیفه ایشان‌را عقب راند.))

دردوران خلافت هشام پیشرفت اعراب درمغرب جدی‌تر ازمشرق‌بود،چه تاآنزمان پیشروی مسلمانان دراسپانی بواسطهٔ‌اختلاف اعراب وبربرها متوقف میشد.چه عدهٔ اخیر تصورمیکردند که اعراب برآنها برتری دارند وحتی منازه که ازپیشوایان‌بربربود شورش کرد وبا دوك اود داکی‌تن[۳] همدست‌شد وخود-سرانه عملیات شمال‌را تعقیب نمود.هشام حاکم جدیدی بنام عبدالرحمن بن-عبدالله به‌اسپانی‌فرستادووی‌منازه‌رامطیع‌ساخت وعازم سرکوبی اود شد و ویرا بین‌جرونه[٤] ودردنی[٥] شکست‌دادوبسمت لوارعقب راند،ولی‌بین تور[٦] وپواتیه[۷] (درسنن[۸] محلی که‌رود کلن[۹] به‌وین[۱۰] میریزد) دراکتبر۷۳۲باشارل‌مارتل[۱۱] مواجه‌شد.دراینجاسپاهیان‌فرانك‌اعراب‌رامتوقف کردندوایشان چون بی‌سردار

۱- Akroinos ۲- Phrygie ۳- Duc Eude d' Aquitaine
٤- Garonne ٥- Dordogne ٦- Tours
۷- Poitiers ۸- Cénon ۹- Clain
۱۰- Vienne ۱۱- Charles Martel

شدند شبانه عقب نشستند. البته جانشینان عبدالرحمن بتاخت و تاز در گل[1] ادامه دادند ،ولی این عملیات بواسطهٔ انقلاب و شورشهائی که در داخله بروز میکرد بی نتیجه میماند .

بربرهای افریقا که در دیانت راسخ و در جهاد ثابت و شجاع بودند از اینکه ایشان را رعیت و دست نشانده محسوب میکردند ناراضی بودند .لذا عده‌ای از خوارج از عراق نزد آنها آمده و ایشان را علیه خلفای اموی برانگیختند و چون نمیتوانستند بدربار خلیفه شکایت نمایند شورش کردند و سراسر افریقای شمالی یعنی از مراکش تا قیروان را به خون و آتش کشیدند و امرای محلی حتی بعد از آنکه عقبه از اسپانی باعجله بکمك ایشان آمد موفق بدفع غائله نشدند و هشام در ۷۴۱ مجبور شد لشکری ازشام بفرماندهی کلثوم بن عیاض برای سرکوبی بربرها بفرستد. ولی این لشکر نیز در مقابل بی باکی و حشیانهٔ آنها از پای در آمد و در ۷۴۱ در جنگ بزرگی که درساحل رود نوام[2] در گرفت کلثوم کشته شد و برادرزاده‌اش بلج بن بشر با ثلثی ازسپاه وزحمت بسیار توانست راهی بطرف اسپانی باز کند. سال بعد اعراب توانستند فقط قیروان را مسترد دارند .

بزرگترین عیب هشام حرص و آز وی بود که مملکت را جزو سیلهٔ درآمد چیزی بیش نمی دانست و بدین جهت بوسیلهٔ مأمورین خود مردم را سخت در مضیقه و آزار میگذاشت. در دوران خلافت وی بر خراج قبرس افزوده شد و مالیات اسکندریه دوبرابر گشت و روش وی اسباب رنجش و عدم رضایت بربرهای افریقا و ایرانیان و ترکان ماوراءالنهر شد و بدین وسیله زمینهٔ پیشرفت مبلغین بنی عباس فراهم گشت . درششم فوریهٔ ۷۴۳ که وی در گذشت امپراطوری اسلام وضع رقت باری داشت .

۱- Gaule ۲- Nowam

شعر در دورهٔ ولید دوم

پس ازهشام برادرزاده‌اش ولید دوم پسر یزید که عیش ونوش‌را از پدر بارث برده‌بود خلیفه‌شد ۱/۱۰ وچون عمویش منکرحق خلافت‌وی بود مجبور شد درقصر بیابانی واقع‌درفلسطین ودور ازدربار دوران‌جوانی خویش‌را بگذراند و هنگامی که‌پس از مرگ هشام وارد دمشق‌شد مـردم ویرا بعنوان‌آزادکنندهٔ خود از قید مالیاتهای گزاف کـه خلیفهٔ پیش مقرر کرده بود مورد استقبـال شایان قراردادند. ولی‌این‌امید مبدل بیأس‌شد ووی به‌قصر خود بازگشت ووقت خودرا صرف شعروشراب وشکار کرد .

چون اسلام تاآن زمان درزندگی وعادات عرب تأثیر زیادی ننموده بود شعرنیز بوضع‌وشیوهٔسابق باقی‌بود وزندگانی‌اعراب‌درممالك متصرفه مانندشام وعراق بیش‌از عربستان میهن اصلی ایشان جلال و رونق گرفت در اینجا یعنی عربستان برعکس کینه ونفاق بین قبایل همواره رو بازدیاد بود وجنگ بین طوائف قیس‌وکلب همچنان‌ادامه داشت وبطوریکه‌دیدیم این‌اختلافات‌دردوران خلافت‌بنی‌امیه موضوع اشعارومنظورشعرا شد ، چنانکه درخلافت عبدالملك و حکومت حجاج ، الاخطل شاعردربار ورقبای وی یعنی‌جریر وفرزدق باشدت وجسارتی‌بی‌سابقه بجان هم افتـاده یکدیگررا هجو میکردنـد وگـروهی‌از شعرای خرد وبی‌مایه نیزخودرا بطرفین‌بسته وشریك‌فتح وشکست‌آنها بودند . آن‌روز نیزمانند بعد شعراثرونفوذی داشت . دردوران هشام الکمیت دراشعار خویش ازحق‌خلافت خاندان پیغمبرمخصوصاً دودمان‌فاطمه طرفداری‌میکرد. تـااین تاریخ آهنگهای دل‌انگیز جز ازعربستان شنیده نمیشد ، زیرا مکه ومدینه بعد ازآنکه مقام‌سیاسی‌خودرا ازدست دادند محل‌بزم وخوشی‌شدند . مدح معشوق واظهارعشق‌بزن که درشعرقدیم معمول بود درشعرشام وعراق نیز

متداول گردید ومقدمهٔ اغلب اشعار را تشکیل میداد وبعدها یکنوع نظم عشقی مخصوصی را (تغزل) بوجود آورد. در دوران عبدالملك شاعری ازاهالی مکه واز طایفهٔ مخزوم بنام عمر بن ابی ربیعه که ازاشراف قدیم محل بود اشعاری سرود که کاملاً روش مخصوصی داشت و مضمون آن روابط عاشقانه ای بود که وی با زنان بزرگان که به حج آمده بودند برقرار ساخته بود. دراین اشعار برخلاف گذشته صحبتی از دردهجران وحلاوت وصل ورنج فراق نبود واعراب ازاین سبك استقبال نمودند. ولید دوم درزمان خویش یکنوع شعر جدید بزمی ایجاد نمود که مضمون آن وصف وتمجید شراب بود. دراشعار قدیم نیز ستایش شراب میشد، ولی منظور شاعر بیشتر هنرنمائی وسخن پردازی بود. منع وتحریم شراب مانع استعمال آن ازطرف مردم وتعریف وتمجید آن ازطرف شعرا نگردید. معذلك ولید دوم را باید در اسلام موجد ومشوق اشعار ستایشگر شراب دانست. بعدها خلفای بنی عباس ازخریداران پابرجای این اشعار شدند. ولید دراین راه تابع روش عدی بن زید شاعر مسیحی حیره بود که در اواخر عهد خاندان لخمی اشعارش رونق ورواجی داشت. ولید این شاعر را بوسیلهٔ القاسم بن طفیل دوست وهم پیالهٔ خویش که وی نیز ازمسیحیان حیره بود شناخت.

ولیداموال وخزائنی را که هشام گردآورده بوددر بزم وعیش بباد داد وبرای تهیهٔ پول ناچار مانند پیشینیان خویش به عمال ومأمورین فشار آورد ودو پسر خود را که کنیززاده وخردسال بودند بجانشینی خود انتخاب کرد وبدین سبب بستگان خودرا سخت مکدر نمود. ایشان نیزعلی رغم وی یزید بن ولید بن عبدالملك را بخلافت برداشتند و بدون مانع و اشکال در دمشق باوی بیعت کردند ولی ولید با لشکری که برای مقابله با وی آمده بود بارشادتی که انتظار نمیرفت جنگید وسپس به قصر النجرا درجنوب تدمر رفت ودرهفدهم آوریل ۷۴۴ درحالی

که‌مانندعثمان مشغول‌قرائت قرآن بود کشته‌شد.

انقراض بنی‌امیه درشرق

کشته‌شدن ولید یکی ازمراحل انقراض بنی‌امیه‌بود . این طایفه درنظر مردم‌شام که همواره نسبت باین سلسله وفادار بودند خلافت راازحیثیت و اعتبار انداختند وبهمین‌جهت تبلیغات‌خوارج که درولایات پیشرفت‌زیاد نموده بوددر این خطه‌نیز نفوذ فراوان کرد .رشتهٔ نظام‌سیاست همه‌جا سست‌شد ویزید سوم که‌جانشین ولید گشت در۲۵ سپتامبر همان‌سال درگذشت ویکی از نوادگان مروان‌حکم بنام مروان‌بن‌محمد ۱۹۲ که‌پدرش سالیان متمادی حاکم ارمنستان و بین‌النهرین بود وازآنجا بروم شرقی لشکر کشیها کرده بود علیه خاندان عبدالملك‌قیام کرد .خود مروان‌دوم نیز دوازده سال‌در قفقاز جنگ کرده بود وسپاه خود را طبق تجربیاتی که آموخته بود منظم کرد ،چه‌ترتیب سابق که مبتنی بر گرفتن چریك‌ازقبایل‌بود دراین لشکر کشی‌ها که انضباط کامل لازم داشت بی‌نتیجه بود.وی دستجات قبایل را بواحد های جدیدی تقسیم کرد و فرماندهی آنهارا به‌جنگجویانی‌داد که حرفهٔ سربازی داشتند . لشکریان‌سابق صف درازی تشکیل میدادند و اغلب عملیات‌آنها سرنوشت جنگ را تعیین میکرد.ولی‌مروان دوم‌سپاه‌را بواحدهای کوچك‌وسریعی که‌برای‌عملیات‌خاصی معین‌شده بودند تقسیم کرد.

مروان یزید سوم‌را بخلافت‌نشناخت وباابراهیم‌بن ولید جانشین وی نیز مخالفت کرد وبه‌بهانهٔ احقاق‌حق ولید بالشکریان خودبشام‌آمدوقوای دولتی‌ـ را که‌برای‌جلوگیری‌آمده‌بودند در کوههای‌لبنان‌شرقی‌شکست‌داد .سلیمان‌بن هشام فرمانده سپاه هنگام عقب‌نشینی بطرف دمشق بدواً فرزندان ولید را برکنار کرد وسپس هرقدر توانست ازاموال بیت‌المال برداشته ومتواری‌شد و

مروان درهفتم دسامبر ۷٤٤ برمسند خلافت نشست و بـرای آنکه از کمك قبیلهٔ قیس که طرفدار وی بودند برخوردار گردد مقرحکومت خودرا بهحران برد . این عمل موجب تحریك وطغیان قبیلهٔ کلب درسوریه شدووی درهمان سال ایشان را مطیع ومغلوب ساخت وعده‌ای ازجنگجویان این قبیله را باسپاهی که عازم عراق بود فرستاد ،چه عصیان وسر کشی دراین حوالی همواره ادامه داشت. امادرطی راه شامیهای الرصافه سلیمان را برانگیختند که بعنوان خلیفه پیشوای ایشان شود و وی شهر قنسرین را متصرف شد . بالنتیجه مروان از تصرف عراق دست برداشت و سروقت سلیمان آمد واورا شکست داد .سلیمان ابتدا بهحمص وسپس به کوفـه فرار کرد و چون شهر حمص پس از چندین ماه محاصره و مقاومت تسلیم شد مروان مستحکمات آنرا خراب نمود و همـین رفتار را با بعلبـك و دمشق و اورشلیم و سایر شهرهـای شام نمود و بالاخره در تـابستـان ۷٦٤ بر سراسر مملکت مسلط شد .

درخلال این احوال قسمت شرقی امپراطوری از حیـطهٔ قدرت واختیار بنی امیه خارج شد .علویها عبدالله بن معاویه نوهٔ جعفر برادر علی (ع) رادر کوفه بامامت برگزیدند. وی اعتقادداشت که ولایت را ازمحمد واجداد خویش به ارث برده است ونظریهٔ تشیع افراطی را بوجود آورد وباآنکه زیدیها اجتماع نموده قصر کوفه رامتصرف شدند، عبدالله پسرعمر دوم که ازطرف ولیدثانی حاکم عراق بود ویرا مغلوب ساخت.ولی خود وی چون بجان امان یافته بود بایران رفت وعدهٔ زیادی از طرفدارانش دور اوجمع شدند ، چه ایرانیها ازدیر زمانی به حقانیت علویها معتقد بوده وازاین نظر پشتیبانی میکردند. وی مدتی دراصفهان ماند و سپس باستخر که پرسپولیس سابق باشد رفت،زیرا ازاینجامیتوانست سلطهٔ خود را برایالات مجاور یعنی خوزستان وفـارس وکرمان بسط دهد. ونظر باینکه او

بخوارجی که توسط عامر بن ضباره یکی ازسرداران مروان در کنار دجله شکست خورده بودند پناه داده بود، عامر درسال ۷٤۷ براو حمله کرد ودر مروالشاذان ویراشکست داد واوبخراسان گریخت. ولی ابومسلم که ازطرفداران بنی عباس بود وبعداً ازاوسخن خواهیم گفت اورا گرفت وبرای آنکه ازشر رقیب مزاحمی خلاص شود بقتل رسانید .

عبدالله بن عمر پسرمروان دوم از شناسائی مروان بخلافت امتناع نمود و مروان نضر بن سعید خارجی را بحکومت عراق منصوب کرد واین دونفر بعد از آنکه چهار ماه تمام بایکدیگر جنگیدند چون در مقابل دشمن مشترکی قرار گرفتند متحد شدند .حجاج وجانشینان وی فتنهٔ خوارج را ساکت نموده ولی نابود نکرده بودند. بهمین علت مقارن این احوال نهضت مزبور درقبیلهٔ ربیعه که منکر خلافت قریشیها بود تجدید شد. این دسته ضحاك بن قیس شیبانی را بخلافت برگزیدند ووی برای جنگ باعمال بنی امیه بکوفه رفت .آنها دربرابر ضحاك نتوانستند مقاومت کنند و کوفه را تخلیه کردند وعبدالله بن عمر باخوارج صلح کرد واز جانب خلیفه بحکومت میسان وفارس منصوب گشت ،ولی پس ازسقوط رئیس خوددر ۷۵۰درزندان حران ازبیماری طاعون درگذشت.

ضحاك پس ازآنکه بیست ماه در کوفه ماند به بین النهرین آمد وموصل را گرفت ومروان که هنوز در شام گرفتاری داشت باخطر ازدست دادن پایگاه اصلی خود یعنی بین النهرین مواجه شد وپسرش که ازطرف پدربدفع شورشیان رفته بود پس ازشکست در نصیبین حصاری شد.دراین ضمن مروان ازمشکلات شام آسوده گشت وشخصاً عازم سر کوبی خوارج گردید ودر سپتامبر ۷٤٦ ایشان را شکست داد . ضمن این جنگ خلیفهٔ خوارج وجانشین وی کشته شد و سال بعد یزید بن هوبیره که ازسرداران مروان بود موفق شدمجدداً عراق را از تصرف ایشان

خارج کند وبدین‌طریق بساطشان‌بکلی برچیده‌شد. خلیفه مطیع ساختن‌شرق‌را بعهدهٔ‌سردار خود گذاشت‌وباقامتگاه‌خویش درحران باز گشت.

هنگامی که مروان‌خودرا درشرق‌موفق وکامروا میپنداشت خطرجدیدی سلطنت ویرا تهدیدمی کرد. ازمدتها پیش نصربن سیارحاکم‌خراسان مروان‌را از خطر عملیات‌بنی‌عباس که هواخواهان خود را زیر پرچم سیاه جمع میکردند آگاه‌نموده‌بود، ولی‌مروان‌برای‌دفع‌ایشان‌وسیله‌وفرصت کافی‌نداشت. درخراسان وطن‌پرستان ایرانی که مخالف سلطهٔ عرب بودند (مسلمانان پرهیزکار) خلافت بنی‌امیه‌را ازابتدا یکنوع سلطنت‌فاسق وبیدین میدانستند که‌شباهتی‌باخلافتی که منظور پیغمبربود نداشت. ایشان $\frac{1}{94}$ درخراسان اجتماع نمودند. بعقیدهٔ ایشان خلافت حق‌خاندان پیغمبر یعنی‌اولاد علی‌بود. ولی بنی‌عباس موفق شدند از عداوتی که ایشان نسبت به بنی‌امیه داشتند بنفع خویش استفاده کنند. عبدالله‌بن عباس سرسلسلهٔ این خاندان که پسر عموی پیغمبر وعلی‌بود، پس از کشته‌شدن علی‌در مقابل دریافت پولهای بیت‌المال بصره بامعاویه بیعت کرد و چون وسیله وراهی‌برای اشتغال بامور سیاسی نداشت بمطالعهٔ اخبار واحادیث پرداخت ومقداری‌مطالب نادرست‌ومجعول که‌ازیهودی جدیدالاسلامی آموخته ویا ازتلمود اقتباس کرده بود براین اخبار واحادیث افزود و علی پسروی در دوران عبدالملك بدمشق‌آمد وپس‌ازمرگ ولیدهستی خودرا به‌حمیمه واقع‌در سرراه شام بمکه انتقال داد وخود که سن زیادی کرده بود در ۷۳۶ درگذشت. وی‌هنوز زنده بود که پسرش محمد بین‌شیعیان دعوی امامت کرد واین‌سمت‌را بارث بابراهیم پسرخود داد. مبلغین این خاندان مدتهای مدید در سراسر امپراطوری اسلام مشغول‌فعالیت بودند وچون در خراسان زمینه مساعد بود ابراهیم جمعی از هواخواهان خود ازجمله ابومسلم عبدالرحمن‌بن مسلم‌را که

اصلاً ایرانی بود باین ایالت فرستاد ووی بدواً حوزهٔ فعالیت خود را درقلمرو قبیلهٔ خزاعه‌قرارداد، یعنی پس‌از ادای نمازجمعه‌رسماً خطبه‌بنام‌بنی‌عباس‌خواند. ولی‌درائرمناقشه‌ای که‌بایکی‌ازرؤسای‌سابق‌این‌قبیله پیدا کرد به‌ماخوان‌رفت و کار خودرا بااقتدار واستحکام‌آغاز نمود واعراب‌باآنکه بوی‌بدگمان شده‌بودند چون‌درشرق مانند مرکز نفاق واختلاف بین ایلات وقبایل بشدت رواج داشت علاوه برآنکه نتوانستند بدفع وی برخیزند عده‌ای ازاعراب جنوب نیز با وی همدست‌شدند. طرفداران ابومسلم بیشتر کشاورزان‌ایرانی‌بودند ووی ایشان‌را به کتاب خدا وسنت‌رسول قسم‌داد که بهر کس ازخاندان پیغمبر که باتفاق‌رأی انتخاب‌شد وفادارباشند. بدین‌ترتیب‌دستجاتی که‌کاملاً مطیع‌وفدائی‌فرماندهان خود بودند راه افتادند وبیشترملاکین واشراف دهات ایران که بایشان دهقان میگفتند بدست ابومسلم مسلمان شدند. ولی وی تبلیغات خود را باعقاید ملی ایرانیان‌درآمیخت، ازآنجمله انتقال روح‌را جزء تعالیم‌خودآورد وخویشتن‌را مظهرخدا معرفی کرد[۲/۹۴].

اختلاف‌اعراب باابومسلم فرصت مناسبی‌داد تامرورا که‌مهمترین شهردره مرغاب‌بود تصرف کند وازآنجا مشغول اقدام‌علیه نصربن سیار حاکم نیشابور شودوبدین ترتیب‌جنگی که‌نتیجهٔ آن‌انقراض‌بنی‌امیه‌بودآغاز گردد. حملهٔ‌اول‌را ابومسلم نکردبلکه قحطبةبن‌الصالح الطائی‌نمود . وی در۷۱۸ یکی‌ازنقباء و پیشوایان دوازده گانهٔ بنی‌عباس درخراسان بود ودر۷۱٤ ابراهیم ویرا درمکه بسر کردگی انتخاب کرد وپرچمی‌سیاه بوی‌داد و اوپس از مراجعت بخراسان پسرنصررادرطوس شکست‌دادونصرخودبگرگان گریخت. ابومسلم در۷٤۸ وارد نیشابورشد ونصر از یزیدبن هبیره حاکم عراق کمك خواست ووی لشکری بگرگان فرستاد وقحطبه بسرکوبی وی آمد ونصر دراول اوت ۷٤۸ مغلوب و

متواری گشت ودرراه فراردر گذشت وباقیماندهٔ سپاهش در نهاوند بلشکریان شام درایران ملحق شدند.ولی حسن پسر قحطبه آنها را محاصره نمود ولشکر دیگری ازشامیان که بفرماندهی عامرالمری حاکم کرمان می‌آمد در حوالی اصفهان از قحطبه شکست‌خورد وسرانجام سپاهیان‌شام درنهاوند پس ازچندین ماه زد وخورد بی‌آنکه باکی ازسرنوشت شامیان خراسان داشته باشند تسلیم دشمن شدند و یاران ایشان در خراسان در کمال قساوت از دم شمشیر گذشتند .

قحطبه فوراً از نهاوند بعراق آمد،ولی بدواً در کنار دجله باحاکم آن ایالت که بجنگ‌وی‌آمده بود صحبت ازصلح وتسلیم بمیان‌آورد وبعجله‌روانهٔ کوفه‌شد. ولی‌یزیدبن‌هبیره در۲۷ اوت ۷۴۹ درحوالی انبار بوی شبیخون زد و ویرا بطرف‌واسط عقب‌راند . دراین‌عقب‌نشینی قحطبه غرق‌شد،ولی‌پسرش حسن که سابقاً مستقلاً فرماندهی کرده بود و بفنون لشکرداری آشنائی داشت در کوفه بسهولت وبی‌مانع فرماندهی سپاه‌را بعهده گرفت.

این‌شهراز مدتی پیش‌مرکز فعالیت بنی‌عباس‌شده‌بود .ابوسلمه(وزیرآل محمد) که تااین تاریخ پنهانی این‌عملیات‌را اداره میکرد وبوسیلهٔ فرستادگان خویش همواره باابومسلم در ارتباط‌بود ازپردهٔ اختفا بدرآمد وآشکارابفعالیت پرداخت . چندی پیش رئیس خاندان هاشمی بحکم مروان خلیفهٔ اموی در حمیمه دستگیر وبه‌حران برده شده بود. وی سابقاً باقوام و بستگان خویش توصیه کرده بود که به کوفه‌فرار کنند وعبدالله‌بن‌عباس‌را بجانشینی خود تعیین نموده بود . دراکتبر ۷۴۹ چهارده تن‌از بنی‌عباس وارد کوفه شدند . ابوسلمه وزیر که فقط باابراهیم‌بیعت کرده بود از اطاعت بدون قید وشرط‌امتناع‌داشت وسعی‌میکردبین‌ایشان وخراسانیها جدائی واختلاف اندازد وگویا باعلویهانیز

ارتباطی برقرار کرده بود .ولی خاندان علی (ع)دراین تاریخ کسی را نداشتند که بتواند ایشان را رهبری کند.فرستادگان ابومسلم دوازده نفر از بزرگان خراسان- را نزد عبدالله بن عباس آوردند و ایشان باوی بیعت نمودند. بااین جریان ابوسلمه چاره ای جز تسلیم و اطاعت نداشت . در ۲۸ نوامبر ۷٤۹ عبدالله بن عباس در مسجد کوفه بنام بنی عباس از مردم بیعت رسمی و عمومی گرفت . وی چون تب شدیدی داشت مجبور شد نخستین خطبه را ناتمام بگذارد و عمویش داود دنبالهٔ آنرا گرفت و ضمن بیانات خود سعی کرد که به نص قرآن ثابت کند که دودمان وی بیش از خاندان علی(ع) استحقاق خلافت دارند ومخصوصاً متذکر شد که چگونه خراسانیها عراق را از قید حکومت منفور شامیان آزاد کردند . چون خلیفه در کوفه هنوز تأمین نداشت باتفاق ابوسلمه باردوی خراسانیها رفت . دراینجا از ابوسلمه جدا شده وروانهٔ حیره گردید ویکی از مردان مورد اعتماد ابومسلم کمی بعد ابوسلمه را کشت و خاطر خلیفه را از این بابت آسوده کرد .

فرماندهی لشکریان اسلام در دجلهٔ علیا باعون الازدی بود که ازطرف قطحبه تعیین شده بود. ولی وی پس از سقوط کوفه فرماندهی را به عبدالله بن عباس داد .مروان بمقابلهٔ خراسانیها آمد ودرساحل چپ زاب بزرگ جنگ شد و نه روز طول کشید و بشکست مروان خاتمه یافت ووی درحالی که از طرف خراسانیها تعقیب میشد بطرف حران ودمشق و بندر فرما در مصر فرار نمود و اغلب شهرهای شام بدون مقاومت تسلیم شدند. فقط دمشق چندی پایداری کرد و مروان در اوایل اوت ۷۵۰ دربوصیر واقع درمصر سفلی هنگام جنگ کشته شد.

شهر واسط که حجاج در باتلاقهای دجله ساخته بود آخرین پناهگاه بنی امیه شد وباآنکه بین اعراب شمال وجنوب که در این شهر حصاری شده بودند

اختلاف ونفاق وجود داشت مدت یازده ماه پایداری کردند.ولی بعـداز آنکه یزیدبن هبیره از کشته شدن مروان آگاه گشت وارد مذاکرهٔ صلح گردید، ولی‌عبدالله‌بن‌عباس امان چهل‌روزه‌ای‌را که داده بود شکست وحاکم وسرداران دشمن‌را تسلیم جلاد نمود.

بنی‌عباس نسبت به‌بنی‌امیه باقساوت بی‌نظیری رفتار کردند وافـراد این طایفه درسراسرشام مانند صیدی‌بودند کـه مورد تعقیب‌صیاد قرار گیرد وحتی گور خلفای‌آنها را باستثناء معاویه وعمر دوم شکافتند ومورد بی‌احترامی‌قرار دادند وفقط‌یکی‌ازنوادگان‌هشام‌بن‌عبدالملک‌جان‌بدربرد وبه‌اسپانی‌فرار کردو درآنجا امپراطوری‌جدیدی تشکیل‌داد.

مردم شام بعلت کینه ای که از مروان داشتند درکمال بی‌اعتنائی شاهد اضمحلال بنی‌امیه‌شدند ،درصورتیکه‌همه‌چیزخودرامدیون‌این‌خاندان‌بودند،ولی قتل‌عام‌آنها درایشان‌تأثیر کرد وعکس‌العملی‌ایجادنمود وقبیلهٔ قیس درقنسرین گرد ابومحمد سفیانی‌جمع‌شدند. ولی وی‌در۷۲۵ هنگامیکه بطرف حجاز فرار میکرد گرفتار دژخیمان بنی‌عباس‌شد .طرفدارانش مرگ ویرا باور نکردند . انتظار داشتندمانند مهدی‌ظاهر گردد وشام‌را برونق وجلال سابق‌باز گرداند و بعدازآنکه این امید مبدل بیأس شد وی را بصورت دجالی طبق عقاید اسلامی دانستند .بازماندگان مریدان بنی‌امیه کردهای یزیدی‌حوالی‌موصل‌هستند که آمال سیاسی‌خودرا بایکنوع مذهب عرفانی توأم‌نموده و اکنون از کوههای سنجارتاشمال‌قفقاز متفرق میباشند[۹۶].

انحطاط و زوال قدرت بنی‌امیه علاوه برآنکه اسلام را از نفوذ شامیهـا خارج نمود حکمروائی انحصاری عرب برامپراطوری اسلام را نیزخاتمه داد. اعراب مجدداً به‌بربریت بازگشتند وملل جدیدالاسلام غیرعرب کـه مسلمان

درجه دوم محسوب میشدند بااعراب تساوی حقوق حاصل نمودند. وچون بنی‌عباس پیشرفت واستقرار خودرا درشرق مدیون ایرانیها میدانستند و خراسانیها در پرتو قدرت نظامی خود ازثمرات این وقایع سهمی داشتند سرانجام ایرانیان بر عالم اسلام تسلط یافتند . معذلك نتوانستند اعراب را تحت‌الشعاع قراردهند، چه مقامات مهم نظامی واداری همچنان باایشان بود وسلسلهٔ بنی‌عباس که با پیغمبر خویشاوندی داشت از آنها حمایت میکرد. بهمین علت زبان عربی دردوران خلافت این سلسله نیز مقام بی‌رقیب خودرا در مراسلات وروابط رسمی وتعالیم معنوی مخصوصاً مذهبی حفظ کرد.

قسمت دوم

امپراطوری جهانی اسلام و انحطاط آن

فصل اول

نخستین خلفای عباسی

خلافت منصور و بنای بغداد

عبدالله بن عباس اولین خلیفهٔ عباسی مدت کوتاهی خلافت کرد و تاریخ نام وی‌را درصفحات خویش بهمان عنوانی ثبت کرد که خود درخطبهٔ مسجد کوفه گفته بود : «منقرض کنندهٔ خاندان سفاك بنی‌امیه .» مؤسس حقیقی سلسلهٔ بنی‌عباس ابوجعفرعبدالله المنصور[۱۶۸] بود که در۷۵٤ جانشین برادرشد و نخستین اقدام‌وی تثبیت‌مقام‌خویش‌دربرابردعاوی‌عموی‌خود عبدالله بن‌علی‌بود. این‌شخص درسوریهٔ شمالی‌فرماندهی‌سپاهی‌را داشت که برای‌جنگ‌باروم‌فرستاده بودند و ابومسلم‌وی‌را بآسانی‌شکست داد .

این خدمتگزار وفادار یعنی ابومسلم که بنی‌عباس قدرت ومقام خودرا مدیون‌وی بودند نیزبنوبهٔ خویش باحق ناشناسی خلیفهٔ جدید مواجه گشت . وی نیزبخدمات‌وحقوق‌خود بیش‌ازحدمیبالید ،چنانکه در۷۵٤ازسفاح خواست که اولاً امیرالحاج شود و ثانیاً در مکه خودرا نایب خلیفه معرفی کند . منصوروی‌را زیردست‌برادرخود گذاشت ولی‌ابومسلم به‌وی اعتنائی نکرد . لذا منصور ابتدا سعی نمود وی را ازخراسان که تکیه گاهش بود دور کند . بدین منظورحکومت مصررا به‌وی پیشنهاد کرد،لکن‌ابومسلم نپذیرفت ولی حکومت عراق‌راقبول کرد ودرآنجایعنی کنار مدائن پایتخت قدیم‌ایران درحضورخلیفه بقتل‌رسید . یکی‌ازایرانیان بنام‌سنباد بخونخواهی‌وی‌برخاست‌وپرچم‌مخالفت برافراشت وتاحوالی‌همدان پیش‌رفت،لکن بین ری وهمدان ازلشکریان خلیفه

شکست خورد و کشته شد.

خاندان‌علی (ع) که‌تاآخرین‌لحظه امید داشتند خراسانیها بنفع ایشان اقدام کنند ازاینکه خلافت نصیب‌پسرعموهایشان شد راضی نبودند،ولی‌مثل همیشه سیاست وپشتکارلازم‌را نداشتند وفقط درمدینه‌بوسیلهٔ بستگان‌زیادخود علیه سلسلهٔ‌جدید مشغول تحریك بودند. لذاحاکمی که منصوربااین‌شهرفرستاد عده‌ای‌ازایشان‌را دستگیر کرد وبسختی درجستجوی رئیس‌آنهامحمد ازاحفاد حسین (ع) برآمد وهمین عمل‌سبب‌شورش گردید.

علویها در۷۶۲ قیام‌نمودند وبستگان خودرا اززندان‌آزاد کرده وتوسط مالك‌بن انس‌پیشوای فرقهٔ مالکی که امروزه برسراسر افریقای شمالی تسلط دارند خودرا ازقید بیعت بابنی‌عباس آزاد ساختند ومانند پیغمبردورمدینه را خندق کنده بدفاع‌پرداختند .ولی لشکریان خراسان که منصور فرستاده بود بزودی وآسانی‌ایشان‌را مغلوب نمودند ومحمد پس‌ازدفاعی‌مردانه کشته شد و سپاهیان خلیفه اموال خاندان علی‌را غارت کردند لکن‌خلیفه نسبت بمدینه که منبعد شهربی‌خطری‌بود باملاطفت رفتارنمود.

قیام علویها دربصره به پیشوائی ابراهیم‌بن محمد بمراتب ازشورش آنها درمدینه‌خطرناك‌تربود .ولی‌ابراهیم نیزسیاست وتدبیرزیادی بخرج نداد. وی بربصره مسلط شد وازپولی که ازاین راه فراهم کرد وارد ایران گشت و تا خوزستان پیش‌رفت لکن نتوانست تصمیم‌بگیرد وبکوفه حمله کند ،حال‌آنکه منصور دراین شهر سپاه زیادی‌نداشت . عیسی بن‌موسی سردارمنصور که‌شورش مدینه‌را رفع کرده بود به‌خوزستان آمد وپس‌ازجنگ‌های‌شدید براین‌نواحی مسلط گشت و ابراهیم که بالاخره تصمیم حمله به کوفه گرفته بود در چهاردهم فوریهٔ۷۶۳ درباخمری‌درجنوب کوفه ضمن جنگ‌بالشکریان عیسی‌در گذشت.

منصور بعد از آنکه علوی‌هارا بکلی قلع وقمع نمود تصمیم به ساختمان پایتختی کـه شایستهٔ عظمت امپراطوری باشد گرفت .وی این نقشه را از بدو زمامداری داشت . برادرش درهاشمیه نزدیك انبـار واقع درساحل چپ فرات اقامتگاهی تهیه کرده بود.ولی چون مجاورتش با کوفه که اهالی سر کش آن مکرر موجب دردسر وزحمت بنی‌امیه شده بودند ممکن بود برای سلسلهٔ جدید نیز ایجاد خطری کند ،منصور پس از مطالعات زیاد بغداد را که دهکده‌ای کوچك ومقر مسیحیان بود ودرمغرب دجله قرار داشت برای محل پایتخت امپراطوری انتخاب نمود.این انتخاب کاملاً صحیح وبجا بود ،زیرا این محل نه فقط دراثر توجهات خلیفه بلکه بواسطهٔ موقعیت ممتاز خود حتی بعداز آنکه عراق از حیثیت واعتبار معنوی افتاد ترقی بسیار نمود وخلیفه درساحل غربی دجله مردم را به بیگاری کشید وقصرها ومساجد وابنیهٔ دولتی زیادی بنا کرد ودرنتیجهٔ کمك و مساعدت وی و ایجاد شرایط مناسب هنرمندان وصنعتگران باین نواحی روی آوردند. وی بیشتر مصالح ساختمانی را ازمدائن پایتخت قدیم ساسانیان آورد ومجـاری آب را تغییرداد وپل‌های متعددی روی آنها زد وباایجاد جویبارها وتعمیر مسیر آنها این خطه‌را قابل اقامت نمود ومقداری از اماکن اطراف را جزو حومهٔ شهر نمود،از آنجمله یکی کرخ بود که اسم آن از کرخه که درزبان آرامی بمعنی شهـر است مشتق گردیده . منصور در ساحل شرقی که اکنون قسمت عمدهٔ شهر را تشکیل می‌دهد ابتـدا فقط اردوگاهی برای مهـدی پسر خود ایجـاد نمود . منصور اراضی شهر را به بستگـان و دوستـان خود و سرداران سپاه داد ونام پایتخت را دارالسلام یامدینة السلام «شهرصلح» نهاد،ولی بغداد نام اولیهٔ شهر همچنان باقیماند و معروفیت جهانی حاصل نمود .

ازهمان آغاز کار وضع ومحیط بغداد بادمشق فرق کلی پیدا کرد . دردربار

منصورنیزاعراب آمدو رفت داشتند،ولی مانند زمان عبدالملك باخلیفه همچون یکی ازاقران خود رفتار نمیکردند وخلیفهٔ بغداد دیگر یکی از شیوخ عرب محسوب نمیشد بلکه جانشین سلاطین عظیم‌الشأن‌ایران بود. بعد ها حتی کتب تشریفاتی‌دربار ساسانیان‌را گرفته سعی نمودند دستور و مقررات آن‌را اتخاذ واجرا کنند.مقامات دولتی‌ودرباری دیگرموروثی نبود،بلکه بمیل وتشخیص خلیفه اعطا می‌شد و خلعت (کلمه گالا [۱] که بین اروپائیان مصطلح است ازین کلمه مشتق شده‌است) که دردوران بنی‌امیه وجود نداشت دراین دوره‌علامت التفات خلیفه شد . بنی‌امیه برای تنظیم‌آمد وشد نزد خلیفه فقط مأموری بنام حاجب داشتند،ولی خلفای‌بنی‌عباس‌بوسیلهٔ عدهٔ‌روزافزونی‌ازمأمورین ودرباریان خودرا ازمردم‌دورمی‌ساختند . خلیفه ازرسیدگی‌بامورمملکت اجتناب مینمود واین کار را بعهدهٔ وزیران می گذاشت ،ولی‌ابقاء و اعدام اشخاص حق منحصر وی بود وجلاد که درزندگانی عرب عنوانی نداشت کنار خلیفهٔ عباسی‌همواره ایستاده‌بودو نطع یاسفرهٔ‌چرمین که سرهای‌بریده برآن‌می‌غلطیددربرابر تخت پیوسته گسترده بود .

شالودهٔ اداری حکومت بنی‌عباس‌را نیز منصورریخت وتقریباً همان‌رویهٔ بنی‌امیه‌را که ازروش اداری روم شرقی‌وساسانیان اقتباس شده‌بود حفظ کرد . خلیفه درهریك ازتقسیمات کشور حاکم کارآمد ومجربی می گماشت.دراین قسمت اقوام وبستگان خودرا همواره درنظر می گرفت و دراعطای مناصب و مقامات عالیه به دوستان ومریدان وحتی‌بندگان آزاد شدهٔ خویش تردید نمی‌نمود. وی شبکهٔ بازرسی‌وارتباطات پستی‌دوران بنی‌امیه‌راتوسعه دادوبدین ترتیب‌وسیلهٔ‌نظارت‌کامل‌براوضاع‌اداری کشوررا فراهم‌نمود.این‌مأمورین‌وظیفه

۱- gala

داشتند خلیفه را از تمام امور مخصوصاً عمل حکام ولایات مطلع سازند . این گزارش‌های منظم ودقیق برای اوضاع عمومی کشور نیز نفع بسیار داشت، زیرا اطلاعاتی که مثلاً دربارهٔ زراعت ومیزان محصول میدادند برای اتخاذ تصمیمات لازم و جلوگیری ازمضیقه وقحطی بکار دولت می‌خورد . بررسی و مطالعهٔ این گزارشها برای نسل‌های بعد منبع ومأخذ پیشرفت شایان توجه علم جغرافیا در بین اعراب گردید .

منصور فقها وراویان اخبار واحادیث را که درمدینه جبههٔ مخالفی علیه بنی‌امیه تشکیل داده بودند بدربار خود جلب کرد، چه بعد از آنکه حکومت به دست بستگان پیغمبر افتاد ایشان نیز به آرزوی خود رسیده بودند. ولی مؤسسین دومذهب مهم اسلامی باطناً طرفدار خاندان علی بودند . ابوحنیفه مؤسس مذهب حنفی نوادهٔ غلامی بود که درجنگ کابل اسیر شد ومولای وی که ازطایفهٔ تیم‌الله بود اورا آزاد کرد ، وطرفداران ابوحنیفه شجره‌ای ساخته نسبش را بـه یکی ازپادشاهان قدیم ایران رساندند . وی بعنوان رئیس قبیلهٔ تیم‌الله آزادانه در کوفه تجارت ابریشم می کرد وهنگام قیام زیدبن ابراهیم دربصره به‌وی کمك کرد ودر ۷۶۷ دربغداد درگذشت . وی در کوفه وعظ میکرد وفتوی میداد و دراین عمل کاملاً تابع سنت بود ومانند فقهای دیگر قیاس نمیکرد، ولی فقهای بعد وی را مورد ایراد قراردادند . قبل ازوی مالك بن انس مؤسس فرقـهٔ مالکی وساکن مدینه را می‌شناسیم که چنانکه گفتیم ازهواخواهان علی بود و گویا بعداز آنکه قیام علـوی‌ها درمدینه شکست خوردوی را بجرم شرکت درآن قیام تازیانه زدند. ولی خلفای بعد خیلی به‌وی احترام میکردند وهارون الرشید درسفر حج و کمی قبل ازفوتش ازوی دیدن کرد . هنگامی که مریدان و مقلدین مالك عقاید و فتاوی وی را دراسپانی وافریقای شمالی انتشار میدادند حنفی‌ها دربغداد وارد

خدمت دولت شدند وعبدالله ابویوسف قاضی‌القضـات اسلام فقه حنفی‌را تصدیق کرده و کتابی‌درباب‌اصول‌اخذمالیات ارضی‌برای‌هارون‌الرشیدنوشت. سابقاً نیز یکی‌ازدبیران‌پیش‌از المهدی‌دستوری دراین خصوص طبق اصولی که دردوران بنی‌امیه‌معمول‌بوده نوشت.

« منصور دائمـاً مراقب امنیت وتوسعهٔ حدود امپراطوری عظیم خودبود، ولی‌جنگهای دائم باروم شرقی دردوران وی نیزمانند دوران بنی‌امیه به‌نتیجه نرسید» همچنین جنگ‌هائی که علیه ترکهای خزر قفقاز ودیلمی‌های جنوب دریای خزروترکهای ماوراءالنهر و هندوها نمود چیزی برمتصرفات مملکت نیفزود،لکن ثابت کرد کـه یك حکومت مرکزی مقتدری برخلاف نسل های بی کفایت ومنحط بعد می‌تواند ازسیل‌حوادث جلوگیری کند. درخراسان که یکی‌ازسرحدات کشوراسلام بود واین دین‌باادیان دیگرمانند بودائی وشمنی روبرومی‌شد ومذهب ملی‌ایرانیان‌قدیم هنوز بین‌مردم‌تأثیرونفوذ داشت، اغلب اوقات خطر دسته بندی وفرقه سازی اساس قدرت بنی‌عباس را تهدیدمی کرد. تاآنکه منصورشخصاً ابومسلم‌را ازبین برداشت ودر۷۵۸ هنگامی که جمعی از متشرعین افراطی خراسان مقـابل‌قصرهاشمیه‌آمدند تابه‌وی بعنوان نمـایندهٔ قدرت الهی‌تبریك بگویند چون روش دوستـانه‌ای نداشتند بی‌درنگ دستور داد همگی‌را تنبیه کنند. در۷۷۸ یعنی‌دوران جانشین‌وی مردی بنام هاشم که اهل‌مرووومنشی‌سابق ابومسلم‌بود پس‌ازمرگ وی‌قیام نمود وادعا کرد که‌مظهر تجلیات خداست وهنگامی که دراجتماع ظاهرمیشد نقابی زربفت بچهره میزد تامانند موسی‌مردم بی‌اطلاع‌را ازتابش انوار الهی خیره کند. تاریخ نام وی‌را المقنع (نقابدار) ثبت نموده است. مقارن احوالی که درخراسان فتنهٔ خوارج تجدید شده‌بودوی‌ازقلعهٔ‌خود معروف بقلعهٔ سنام واقع درکش که یکی‌ازمحال

ماوراء النهرست درمدتی کوتاه برتمام این‌استان مسلط شد وپس ازجنگهای زیاد در۷۸۰ درقلعهٔخود محاصره گردید وسرانجام‌خود وزنان‌ومریدانش‌خود را درآتش افکنده جان سپردند . یك سال پیش ازین واقعه درولایت گرگان عقایداشتراکی‌مزدك باردیگر بروز کرد ودرعهد هارون‌الرشید منتهی‌بانقلاب خطرناکی گردید .

منصوربا آنکه در افریقای شمالی حدود قدرت خودرا ازقیروان‌جلوتر نبرد باشورش بربرها مواجه گردید ومجبور به‌رفع‌آن شد . این دسته حاضر نبودند که ازآداب وملیت خویش‌دست برداشته روش‌وسنن عرب‌را قبول کنند وتاامروزهم احساسات‌ملی‌شدیدی‌را حفظ نموده‌اند وخوارج که درقسمت‌های مرکزی بکلی‌قلع وقمع شده بودند برای‌تبلیغ عقاید خویش‌بین‌این‌جمع زمینهٔ بسیارمساعدی یافتند .

منصوربرای جانشینی‌بدواً عیسی‌بن‌موسی‌پسرعموی خویش‌را که دررفع قیام علوی‌ها قدرت ولیاقت زیاد نشان داده بود درنظر گرفت،ولی هنگامی که پسرش مهدی بسن‌رشد رسید مایل‌شد که تخت وتاج‌را باو واگذارد. منصوردر ۷۶۷ باصرارواجبارزیاد عیسی‌را وادار کرد که مردم‌را ازعهد وبیعتی که باوی کرده‌اند آزاد نماید ، ولی عیسی در۱۷ اکتبر۷۷۵ پس‌ازبازگشت ازسفرحج که می‌خواست شخصاً آن را اداره کند مرد و مهدی بـدون مـانع و مخالف جانشین وی گردید .

خلافت مهدی وبازرسی‌های مذهبی «انگیزاسیون»

منصور باوجود جلال وجبروتی که بدربار خود بخشید چون شخصاً مرد قانع وحدنگهداری بود، مال‌فراوانی‌جمع کردوپسرش‌مهدی‌ازآن راه توانست به‌دربار خود شوکت وجلالی‌مخصوص‌بخشد وبذل وبخشش کرده ممدوح شعرا

ومطلوب نوازندگان گردد. وی باساختن راهها واصلاح پست بعمران وآبادی مملکت کمك کردوبغداد درنتیجهٔ موقعیت ممتاز خود ترقی وتوسعهٔزیادحاصل نمود ودرعهد وی بارانداز وبندر اصلی تجارت باهندوستان‌شد . مهدی بامهارت وتدبیر موجبات ترویج وتوسعهٔ صنایع مملکت را فراهم نمود . دسته بندی و عملیات فرقه‌های مذهبی درایران خلیفه‌را مجبور ساخت کـه درعقاید دینی اتباع خود حتی‌درمرکز امپراطوری نیز نظـارت دقیقی بعمل آورد ، چه از آنجائی که‌روش تعبدی اسلام مورد پسند تازه‌مسلمانان عراق نبود ایشان‌بجای مذهب زرتشت متمـایل بدین مـانی‌شدند واینگونـه عقـاید مسلك فضلا و روشنفکران این‌سامان گردید . منصوردرعهـد خود عبدالله‌بن مقفع نـویسندهٔ ایرانی‌را که‌نام فارسیش روزبـه بود بقتل‌رسانید . وی پسریکـی از مأمورین حجاج بن‌یوسف بود وبهواخواهی ازعلی‌بن‌عیسی‌عموی خلفای عباسی برخاست ومسلمان شد . ابن‌مقفع خدای‌نامه یاتاریخ‌ایران وکلیله ودمنه راازپهلوی به عربی ترجمه‌نمود. کتاب اخیر که شامل قصص وافسانه‌هاست قبلاً از هندی به پهلوی‌ترجمه‌شده‌بود. ابن‌مقفع علاوه‌براین کتب‌ورسالات چندی مشتمل اخلاق سیاسی مبتنی‌برسنن و اداب ایرانیها تألیف کرد. وی‌منشی عبدالله عباس عموی خلیفه بود وازقرارمعلوم تفسیردوپهلوئی از فرمان امانی که خلیفه بعباس داد نمود وبدین‌سبب مورد خشم‌وغضب خلیفه قرار گرفت .ولی‌مشکل میتوان باور کرد که این‌اتهام یگانه دلیل وعلت صدور فـرمان قتل وی ازطرف خلیفـه و اجرای‌آن بدست حاکم بصره بود وشاید نسبت به تمایـلات سیاسی ومـذهبی ایرانیان که خلیفه ازآن انزجارداشت وی نیزاظهارعلاقه‌ای کرده بوده‌است . صالح‌بن عبدالقدوس شاعردیگری که دربصره دوگانه پرستی ایرانیان‌راتبلیغ مینمود نیزدردورهٔمهدی‌بسرنوشت‌ابن‌مقفع مبتلاشد. وی برای فرارازمجازات

بدمشق گریخت ،ولی خلیفه اورا دستگیر کـرد و بجرم زندقه مصلوب ساخت . زندیق عنوانی بود که بکلیهٔ افرادی که طریق ارتداد میگرفتند اطلاق میشد ودردوران ساسانیان بکسانی گفته میشد که علیه ارتدکس واوستا تفسیر تازه‌ای میکردند وبعدها مخصوصاً پیروان مانی ومزدك بدین عنوان خوانده‌میشدند. درهمین‌سال بشاربن‌بردشاعر کوری که علناً نسبت بآتش‌پرستی که‌دین‌اجدادش بودابرازعلاقه وایمان کرده بوداعدام شد. بهرحال بشاربن برد شاعری‌هجا گو بود که هیچکس حتی شخص‌خلیفه اززبان وی امان‌نداشت وشایعات‌تاریخی‌علت قتل‌اووابن‌مقفع‌را همین گونه‌خطاهای سیاسی‌می‌دانند . مهدی‌مقارن‌این‌اوقات کارتفتیش مذهبی(انکیزیسیون)را بیکی از عمال خود موسوم به‌العریف‌داد که گویاقبلاً نیز سه سال این شغل‌را عهده داربوده است.جانشینان منصوراین‌کار را تعمیم وتوسعه دادند بطوریکه شامل عقایدوافکاربی‌ضرری که بنا به‌پـاره‌ای جهات موافق میل وپسندآنها نبود نیز میشد .

مهدی در۷۸۵ پس از ده سال خلافت مقام خود را بموسی فرزند خویش که به‌الهادی ملقب شد داد واین خلیفه ازاطاعت اوامرو توقعات مادرخود که کنیزی بربربود وخیزران نام داشت بشدت امتناع مینمود . این زن دردوران شوهر نیز نسبت بمداخله درکارهای مملکت علاقهٔ زیاد ابراز میداشت و تقریباً اورا تحت نفوذ خود قرارداده بود . موسی به برادرخود هارون که مورد علاقهٔ مادربودفشارآورد که‌ازحق خویش نسبت‌بخلافت صرفنظر کند ولی این اصرار به‌نتیجه نرسید وشاید بهمین علت درپانزدهم سپتامبر۷۸۶ درحرمسرای خویش که کنارموصل قرارداشت کشته شد وبدین‌ترتیب جنایاتی که بنی‌عباس‌رانابود ساخت‌آغاز گردید .

خلافت هارون‌الرشید

قدرت بنی‌عباس دردورهٔ خلافت بیست وسه سالهٔ هارون باوج ترقی خود رسید[۱۰۳]. مردم دراین عهد آسایش مادی بیسابقه ای پیدا کردند، بطوریکه خلافت هارون ملقب برشیدرا نمونهٔ کامل فرمانروائی میدانستند و حال آنکه این اوضاع بیشتر نتیجهٔ تصادفات زمان بود.

هارون درسالهای اول خلافت خود تقریباً کلیهٔ اموررا بوزیران خویش واگذاشت. شغل وزارت از مدتها قبل درخاندان برمکی‌ها[۱۰۴] موروثی بود. این خاندان ازنسل روحانیون بودائی معبد نوبهار بلخ بودند که ایرانیهابرای مزید افتخارات خویش آنهارا خادم آتشکده قلمداد کرده‌اند. سفاح خلیفه بعد ازقتل ابوسلمه وزیر، خالدبن برمك‌را وزیر یاباصطلاح «دبیر» خود کرد. وی دردورهٔ منصورنیز بسمت وزارت دارائی باقیماند ودربنای بغدادلیاقت و کفایت بسیارنشان‌داد. خالد برمکی علاوه براین نظامی وفرمانده بسیارخوبی نیز بود ودردوران جوانی زیرفرمان ابومسلم وقحطبه جنگ کرده بود واز۷۶۵تا۷۶۹ حکوت‌طبرستان‌راداشت وشاهزاده نشینی‌دماوند راکه‌آخرین شاهزاده نشینی کوهستانهابودبرانداخت ودرپیری نیزدرجنگهائی که‌علیه‌روم شرقی‌شدشرکت نمود.وی نیزقهراً مانندسایرعمال‌دولت دراین‌خلال فرصتهائی‌بدست‌آوردومال و مکنتی اندوخت،ولی‌منصور کمی قبل‌ازمرگش سه‌میلیون‌درهم[۱۰۴] ازوی گرفت ودر عوض‌حکومت موصل‌را که بواسطهٔ‌قرب‌جواروهمسایگی باکردهای‌سرکش اهمیتی فوق‌العاده داشت بـوی داد وپسرش یحیی حکـومت آذربایجان را نیز داشت. دردوران مهدی مجدداً به‌بغداد احضارشد ودر۷۷۷هنگامی کـه هارون بحکومت ارمنستان وآذربایجان منصوب‌شد ویرابریاست دفتر ودبیرخانهٔ خود انتخاب کرد. یحیی‌نسبت باین‌شاهزاده حتی موقعیکه هادی برای استعفای از

وراثت تاج وتخت اورا درفشاروم‌ضیقه گذاشته بود وفادارماند . دراین جریان گویا مدتی‌نیز بزندان افتاد.ولی هارون همینکه بخلافت‌رسید ویرا بپاس این خدمات بوزارت انتخاب کرد ووی باتفاق دوپسرخود فضل وجعفراز۷۸۶تا۸۰۳ این امپراطوری وسیع وولایات نامحدودآنرا اداره نمود . البته درسالهای اول وزارت ازطرف مادرخلیفه تحت‌مراقبت بود وهنگامی که‌فضل‌بعنوان حکمران ولایات شرقی چه درجنگ وچـه درصلح کمال کفایت را بروز میداد جعفر در بغداد موردعلاقه وتوجـه خلیفه‌بود وبوسیلـهٔ مأمورین‌خویش مملکت را اداره میکرد والبته استثمارنیزمینمود.ولی دوستی‌وی بتدریج‌اسباب زحمت ودردسر خلیفه‌شد وبنابرآنچه درقصص وافسانه‌ها شایع‌است علت‌اصلی رنجش‌خلیفـه از جعفروقایع حرم واندرون‌بود.بدین‌معنی که خلیفه برای‌آنکه ازمحضرجعفرو خواهرخود عباسه‌بهره‌مند گردد عباسه‌رااسماًبعقد جعفردرآورد.ولی‌وی‌منظور خلیفه‌رارعایت نکرد. بهرحال‌خلیفه پس‌ازمرگ مادر خویش یعنی‌از۷۹۰ مهر دولت راازجعفر گرفت و به‌فضل‌بن‌الربیع رقیب وی کـه بعد جانشینش شد داد ودر۸۰۳ پس‌ازمراجعت ازمکه که بنابرعادتی که داشت شخصاًآنـرا سرپرستی مینمود درشب ۲۹ژانویه جعفررا کشت وسرش‌را روی پل وسطی بغداد وهرشقه ازبدنش‌را روی پل‌های دیگر گذاشت وپـدر وبرادرانش را نیز دستگیرنموده اموالشان‌راضبط کرد .هارون پس‌ازسقوط‌برامکه اقامتگاه خودرا به‌رقه واقع درساحل فرات برد .

دردوران خلافت هارون شورشهای متعددی در کشورروی داد،ولـی دفع شد . در۷۹۶ درشام کینهٔ دیرینهٔ اعراب شمال وجنوب منتهی به‌جنگ شدیدی گردید ومردم دمشق ازاین هرج و مرج استفاده کـردند ونظم وآرامش فقط موقعی برقرارشد که‌جعفر بطور استثناء شخصاً دراین شهرحضور یافت وهمه را

خلع سلاح کرد .

درافریقا نیز شورش علیه حکمرانی که خلیفه تعیین نموده بود هنگامی خاتمه یافت که ابراهیم بن الاغلب که پدرش اهل مروالرود وحاکم افریقیه بود ودر ۷۶۷ ودر نتیجهٔ بروز شورش کشته شد دررفع غائله مداخله نمود . وی در ۷۹۵ مأمورزاب شد که درجنوب الجزیره واطراف بسکره واقع است ودر ۷۹۹ موقعی که ابن مقاتل بجای پدرابراهیم مأموراین نواحی گردید ازطرف شورشیان اخراج شد، لذا ابراهیم بکمك وی آمد وبامهارت زیاد آرامش را برقرارساخت و هارون بپاس این خدمت این نواحی رابعنوان تیول شخصی وموروثی بوی داد، بشرط آنکه سالی چهل هزار دینار بپردازد. ووی فوراً درسه کیلومتری قیروان شروع بساختن پایتختی بنام عباسیه نمود، بطوریکه سال بعد توانست فرستادگان شارلمانی راکه بدون تردید برای مطالبهٔ بقایای سن سیپرین وبرقراری روابط رسمی بین دو کشوروطرح ریزی حملهٔ مشترکی علیه حکومت اسلامی اموی اسپانی آمده بودنددراین شهر بپذیرد $\frac{1}{105}$.

افتخارات هارون الرشید درغرب بیشترمدیون ارتباطی است که با اعزام نماینده به اکسلاشاپل شخصاً باپادشاه فرانك برقرارنمود، ولی منابع تاریخی عرب ازاین روابط چیزی نمیگویند وشاید تصور کرده باشند که هیأت مزبور فقط مأموریت بازرگانی داشته وبدون داشتن اعتبارنامه وفرمان $\frac{2}{105}$ خودراسفیر خلیفه معرفی نموده اند .

((جنگ باروم شرقی درسراسردوران خلافت هارون الرشید ادامه داشت وتنها نتیجه ای که از آن حاصل گردید این بود که در ۸۰۶ پس از آنکه مسلمانان هرقله[1] را فتح کردند نیکه فوروس امپراطورروم حاضر بپرداخت خراج گردید)) در

۱- Heraclie

ایران نیز جنبش‌های ملی بروز کرد و در ۸۰۵ هنگامیکه رافع بن لیث درسمرقند قیام نمود و برسراسر ماوراءالنهر تسلط یافت خلیفه مجبورشد شخصاً بسراغ وی بیاید. ولی نتوانست ازطوس که ازمحال خراسان است جلوتر برود، زیرا بیمار شد و در ۲۴ مارس ۸۰۹ درگذشت.

ادبیات دردوران بنی‌عباس

ثمراتی که ادبیات عرب در کشورعراق که مهد علم و فرهنگ قدیم بود بارآورد زیب و زینت مخصوصی به‌دوران خلافت هارون‌الرشید بخشید. سخن‌سرایان شهرنشین باسبکی جدید جایگزین شعرای بیابانگرد عهد اموی شدند که مضمون اشعارشان فقط مطالب سخیفی راجع باختلاف قبایل بود. دراین عهد دیگر کسی میل و فرصت قصیده سرائی بسبك سابق نداشت ومضامین این قصائد بنابرذوق ومعلومات اشخاص تجزیه وتقسیم شده بود که ضمن آن حریف ورقیب را باجملاتی خاص هجومیکردند و گاه بالحنی مخصوص از ناپایداری دنیا ومتعلقات آن شکایت مینمودند. عمربن ابی‌ربیعه درعهد عبدالملك غزل را بصورت شعرمستقل ومجزائی درآورد ودرخلافت ولید منظومات خمریه یامدح شراب رایج گشت وشعرای جوان وتازه نفس این مضامین را بسط وتوسعه دادندوصنایع معانی وبیان را بازبان توده وعوام ومخصوصاً اصطلاحات صحرانشینان بطرزی که هدف اصلی سخنور است درآمیختند. گویندگان زمان وحتی شعرای غیر عرب درمدح خلفا وبرامکه سبك سابق یعنی قصیده را درکمال مهارت تقلید نمودند. مروان‌بن ابی حفصه که ازمعروف‌ترین مدّاحان بنی‌عباس میباشد نوهٔ یکی ازیهودیان خراسان بود، ولی بیشترعمردریمامه اقامت داشت. وی هربار که شعری میگفت به‌دربار خلیفه میرفت و صله می گرفت وباز باقامتگاه خود باز میگشت. خلف‌الاحمر یکی‌دیگر ازشعرا که فرزند یکی ازبندگان آزادشدهٔ

فرغانه بود طوری بامهارت شعرای قدیم‌را تقلید میکرد که تشخیص آن مشکل بود[۱]. یکی دیگر از معروف‌ترین شعرای زمان ابونواس، فرزند زنی رختشوی ایرانی بود. وی دوران جوانی خودرا در کوفه و بصره گذرانید و برزبان عربی چنان تسلط داشت که عموماً تصور میکردند وی مدتی مدید بااعراب بیابان نشین معاشر بوده‌است. ولی ضمن اشعاری که برای مواقع وموارد مخصوص سروده اصطلاحات روزرا آورده است. بهرحال درقدرت طبع وی درغزلسرائی تردید نیست، اما بعضی از گفته‌هایش لطف و نمك چندانی ندارد. طبع جلف و بی‌پروای وی حتی رعایت احترام مذهب را نمیکرد و در این باب پنهان و آشکار در گفته‌هایش نیش و کنایه بسیار است و دیوانش صریحاً حاکی از بی‌توجهی باموردمذهب است و گویا دردربار واجتماعات مکرر مسخرگی را که پیشهٔ یکی از معاصرینش بنام ابوولامه بود پیش میگرفته است[۲] ولی بسیاری از گویندگان دیگر برای تنبیه وبیداری اهالی این شهر بزرگ لحن شدیدتری اتخاذ نمودند. نفوذ عقاید مسیحی را دراشعار ابی‌العتاهیه نمیتوان منکر شد. وی دردوران جوانی بکمك غزلیات و نغمات عاشقانهٔ خویش به‌دربار هارون‌الرشید راه یافت، ولی بعدها قطع علائق دنیوی را آنقدر توصیه کرد که بوی گمان لامذهبی بردند.

دربغداد نیز مانند مکه ومدینه درعهد بنی‌امیه راوی اشعار و غزلیات جدید خوانندگان ونوازندگان زن بودند که درزندگانی اجتماعی این شهر تأثیری بسزا داشتند. کسانیکه مخصوصاً باعث رونق این بساط شدند یکی المهدی فرزندخلیفه ودیگری غلامی ازدیلمی‌ها بود که درسامره وبغداد مدتها بهترین دوستدار این سبك محسوب میشدوخود نیز چند آهنگ جدید بر آهنگ‌های آن‌زمان افزود. درعهدهارون وجانشینان وی موسیقی بغداد تحت نفوذ ابراهیم بن ماهان الموصلی وپسرش اسحق که ازدهقانان ایران بودند قرارداشت.

هردوی آنها بکنیزان خوانندگی آموخته وایشانرا ببهای بیشترمی‌فروختند. ادبیات زیبای عرب پراز قصص و تواریخ عاشقانه است مربوط باین دختران وعشاق آنان که اغلب ازلحاظ ثروت بپایهٔ تقاضاهای‌مالی صاحب این کنیزان نمی‌رسیدند.

گرچه‌درادبیات‌زمان، زبان‌عرب سلطه واستیلای کامل‌داشت، گویندگان وشعرای ایرانی نیز بوده‌اند که درادب وسخنوری به خون وتبار خویش تفاخر میکرده وبراعراب مباهات مینموده‌اند واین‌معنی مخصوصاً درنثراین‌دوره که رونق ورواجی‌بسزا داشت مشهود است. یکی‌ازایرانیان موسوم به‌علان که در عهد هارون و مأمون در کتابخانهٔ سلطنتی بعضی کتب‌را استنساخ مینمود خود کتابی‌تألیف کرده است ودرآن اشعارهجائی که قبیله‌ای‌برای‌قبیلهٔ‌دیگر گفته وجواب‌آن‌را جمع‌آوری کرده است وبدین‌جهت بوی‌لقب شعوبی‌یعنی‌طرفدار تساوی حقوق داده‌اند وبسیاری‌ازآثارونوشته‌های‌این‌زمان مبتنی‌برهمین روش ومنظورند[۱۰۷].

زبان وتاریخ‌عرب در زندگانی روحانی ومعنوی زمان سلطه ونفوذکامل داشت ومخصوصاًدردورشته ازعلوم که‌موردتوجه عموم‌بود، یعنی فقه‌اللغه وتاریخ این‌تأثیربیشترمشهود است. قسمت‌اول یعنی‌فقه‌اللغه قطعاً مربوط بقرآن‌بوده، زیراصحت‌عبارات واحکام مربوط بفهم‌صحیح معانی‌آنست وآشنائی‌کامل بزبان قرآن‌مخصوصاًبرای ملل واقوام تازه مسلمان وغیرعرب‌ضرورت‌کلی‌داشته‌است. در جامعهٔ بغداد هرکس میخواست وزن ومقامی داشته باشد میبایست نه فقط اشعار وادبیات قدیم عرب‌را که هنوزبین‌مردم رونق ورواج داشت خوب بداند، بلکه خود نیزدراین‌قسمت صاحب نظرواثربوده باصول ورموز فن‌آگاهی‌کامل داشته‌باشد. بهمین‌جهت کتاب لغت خلیل‌بصری که پیشروعلم لغت وکلام‌است

بواسطهٔ غلظت ترکیب درادبیات محل ومقام زیادی پیدانکرد . وی حروف‌را به‌ترتیب مخارج‌صوت تنظیم‌نموده‌است (وی ترتیب حروف‌را با ع که غلیظترین حرف الفباء عرب‌است شروع نمود .لذا کتاب‌ویرا کتاب‌العین نام نهادنـد) ولی سبك وی که طرز استعمال‌کلمات‌را باشواهدی ازشعر نشان داده‌است بعدها برای سایر شعب وشقوق علوم سرمشق‌شد . بزودی انتقاد وتقریظ آثار ادبـی ازلحاظ تصوراتی که اززندگـی صحرانشینان ومقایسهٔ آن باحقایقی کـه برمردم شهر پوشیده‌بودآغاز گردید ودرنتیجه اطلاعاتی ازاحوال شعرا جمع‌آوری میشد و تألیفاتی درتفسیر آثارادبی بوجود می‌آمد . گویا خلیل‌علم‌عروض‌و دستورزبان را بنابراسلوب واساس منطق ارسطو تنظیم کردولی این‌علوم بعدهاجنبهٔ‌مستقل ومتمایزی بخود گرفتند . هنری که‌یکی‌از شاگردان ایرانی‌خلیل‌بنام سیبویه بخرج داد این بود که بقواعد مزبور رسمیت وعمومیت بخشید،ولـی طرز گفتار وی درادوار بعـد شیوهٔ ناروائی‌ایجـاد کـرد . سیبویه رقیبی داشت موسوم به الکسائی که معلم هارون واصلاً ازمردم کوفه بود . مأمون‌تربیت‌الامین‌فرزند خودرابوی سپرد. این‌شخص‌شاگردی داشت بنام الفرّا که گویا درمسجد کوفه سخنرانیهای عمومی درباب تفسیرقرآن مینمود ولی بیشتر وقت خودرا درقصر مأمون صرف‌تنظیم دستورمفصل‌زبان عرب کرد اما کتابی که تألیف کرداکنون دردست نیست . تهیه وتدوین تفسیرتاریخی وادبی‌زبان عرب بین‌مکتب بصره وبغداد ایجاد رقابت واختلافی کرد که یك نسل تمام دوام داشت وبه برتری مکتب بغداد خاتمه یافت . البته درباب رقابت این دوشهر تاحدی راه مبالغه رفته‌اند .

اعراب‌ازقدیم نسبت به‌آثار ووقایع تاریخی علاقهٔ شدید نشان می‌دادند. شرح جنگها وتفصیل منازعات اقوام وقبایل که اغلب‌بعلل‌بسیارناچیزی‌صورت

میگرفته جانشین ادبیات حماسی که درعرب سابقه نداشت شد . بدین‌معنی که بانقل اشعاری ازقول پهلوانان این قصص برآب و تاب این وقایع می‌افزودند. این صنعت درنتیجهٔ فتح وجهانگشائی‌عرب‌رواج وترقی‌غیرمترقبی‌حاصل کرد چنانکه بعضی‌ازقبایل راجع بشرکت ومداخلات خود دراین‌منازعات شگفت انگیزملل‌آثارعظیمی ازهمین گونه اشعار بوجودآورده‌اند. دردوران‌بنی‌عباس کتابی مشتمل براین‌آثار تألیف شد ومردی ازقبیلهٔ الازد وازاهالی کوفه بنام ابی‌مخنف لوط بن‌یحیی‌این‌قصص‌را بانثری شیوا بنگارش‌درآورد وآن‌رابه‌سی مقاله تقسیم‌نمود وهرمقاله شرح‌واقعه‌ای‌مخصوص یامذاکرات معینی‌بود. این کتاب بهمت دونفر ازعلمای کوفه بنـام محمدبن‌السائب الکلبی وپسرش‌هشام حفظ وحراست گردید .بطوریکه‌طبری‌آن کتاب‌را ازایشان گرفته‌ومطالبش‌را درتاریخ‌خودنقل کرده‌است. پدریعنی‌محمدبن‌السائب‌علاقهٔ‌زیادی‌به‌تنظیم‌شجره ونسب‌نامهٔ‌قبایل عرب‌داشته وشجرهٔ لخمی‌های‌حیره‌را ازروی نقوش‌وسنگهای قبوری که هنوز درزمان‌وی درکلیساها محفوظ بوده تنظیم کرده است‌وپسرش آثارپدررا خلاصه‌نمود ولی‌خود کتاب بزرگی‌شد که اکنون موجوداست . وی گویا اطلاعـاتی ازعیوب ونقاط ضعف بنی‌امیه بمنشی المهـدی می‌داد وکاتب مزبورآن اطلاعات‌را درجواب‌حملات واتهامات امویهای اسپانی‌منتشرمیکرد. هشام بهمین سبب مورد توجه و التفات المهدی خلیفه قرارگرفت . راجع به بت پرستی ومذهب اعراب در دوران جاهلیت اطلاعات گرانبهائی ازوی بما رسیده است وچون خود مسلمانی‌معتقد بود نام وعنوان این کتاب‌را بت شکنی گذاشته‌است . ابومخنف کوفی‌بی‌شك ازدوستداران‌علی‌بوده ولی‌این‌احساسات را آشکار نمیکرده است . این حقیقت ازآثار ونوشتجاتی که ازوی‌دزدیدند و مربوط بشهادت حسین درکربلا ودعوی مختار بود کشف گردید . درتاریخی

که نصربن مزاحم که در۸۲۷ در کوفه وفات یافت راجع بجنگ صفین نوشته است‌عقاید وتمایلات تشیع کاملاً مشهوداست . این کتاب که اصل آن‌هم‌اکنون دردست میباشد مورد توجه وعلاقهٔ شیعیان است . یکی‌دیگراز نویسندگان که دردوران هارون‌الرشیدکارش رونق ورواج پیدا کرد سیف‌بن عمرالاسدالتمیمی بود که بیشتر بمنظوربیان افتخارات قبیلهٔ خود تاریخ ترقی‌وانحطاط عرب‌را نوشت وتصورات وتخیلات خودرا خاصه درشرح جنگ جمل‌افزود واظهارات پرابهام که دربسیاری ازجزئیات‌وقایع موردتردیداست‌چنان‌صاحب‌تاریخ‌طبری را جلب کرد که‌آنهارا باکمی‌تفاوت درنوشتجات‌خودآورد ومورخینی‌را که از وی پیروی‌نمودند باشتباه‌انداخت .

تاریخ علمی‌ومعتبرعلی‌رغم‌آنچه دیدیم درمدینه تنظیم یافت . ابومعشر که ازغلامان مهاجرهندی بود وبعدها ببغدادآمد وبرای نخستین بار دراین شهرراجع بجنگها وعملیات نظامی پیغمبر کتابی‌نوشت که منظور اصلی‌آن بیان حقایق بود وسپس محمدبن اسحق وی‌را پیروی نمود . از قراری که گفته‌اند وی نیز ببغدادآمد تاازشر اخباریون وپیروان خشك سنن قضائی و مذهبی رهائی‌حاصل کند وبرای منصور اولین شرح حال وسیرهٔ‌کامل‌پیغمبررا نوشت که نسخه‌ای‌ازآن که بعداً دستخوش تغییرات وتصرفاتی‌شده دراختیارما میباشد . الواقدی که تربیت شدهٔ یحیی برمکی بود کار وی‌را دنبال کرد ولی درشرحی که ازجنگها وفتوحات پیغمبرنوشت مخصوصاً سعی کرد که کمترین اثر واشاره‌ای ازعلاقه وتمایل‌پیغمبرنسبت بعلی‌نباشد . پس‌ازوی‌شاگردش ابن سعد طی‌رساله‌ای کلیهٔ اطلاعاتی که راجع به‌پیغمبروصحابه وجانشینان‌اولیهٔ‌وی وجودداشت جمع‌آوری نمود واین‌عمل مقدمه وطلیعهٔ نوشتن شرح حال شد واین‌فن ازطرف نسلهای بعد درکمال علاقه ولی بطرزی مبالغه آمیزپیروی

گردید. این کتب و آثار صرفنظر از بعضی گزافه گوئی‌ها اطلاعات فوق‌العاده گرانبهائی راجع بتاریخ تمدن بما داده‌اند چنانکه ابومعشر والواقدی تاریخ جلوس خلفا ومدت تصدی واشتغال حکمرانان واسامی امیرالحاج‌ها وجنگهای تابستانی باروم‌شرقی رادقیقاً تعیین کرده‌اند. این مطالب که‌اساس‌واستخوان‌بندی تاریخ است از طرف وقایع نگاران بندرت با ذکر جزئیات مفید و گرانبها تکمیل‌شده است فقط‌بعدیعنی پس ازیك نسل‌اینگونه نوشتجات و آثار برای نویسندگان تاریخ عمومی‌مانند طبری که درآمل ازمحال مازندران‌در گذشته ودرآثار خود قطعاً ازوقایع نگاران ایران الهام می گرفته مأخذ شده است. وی تاریخ خودرا باذکر اساطیر تورات که منطبق باقصص اخیر یهودوطرزی که درقرآن مندرج است شروع نموده وخلاصه‌ای ازخداینامه که ازپهلوی بوسیلهٔ‌ابن‌مقفع بعربی‌ترجمه‌شده برآن افزوده‌است ودرقسمت‌تاریخ‌اسلام‌مأخذ وی‌همان‌است که گفتیم ولی‌صحت‌وسقم‌آن‌رادر کمال‌احتیاط‌بعهدهٔ‌راوی گذارده است وشرح وتفسیر شگفت‌انگیزی نیزطبق منابعی که دردست داشته برقرآن نوشته‌است. ازجمله‌آمال‌وی‌ایجادوابقاءِ مکتب‌قضائی‌مستقلی‌بوده که‌دوام‌زیادی نکرده است.

پسران‌هارون‌الرشید

پس ازمرگ هارون الرشید خطری که امپراطوری اسلام را تهدید میکرد احتمال‌تجزیهٔ‌آن به‌دوقسمت‌بود. هارون پسرارشدخودمحمدالامین را که فرزند زبیده برادرزادهٔ منصوربود بجانشینی خویش تعیین نمود و حکمرانی‌را نیزبوی داد وحکومت ولایات شرقی را بعبدالله المأمون فرزند دیگرخود که ازکنیزی ایرانی بود واگذاشت ومقرر داشت که اگر برادر بزرگتر بحقوق برادر کوچك تجاوز کند حق وراثت تخت وتاج ازوی سلب

گردد . حقوق واختیاراتی کـه الامین یعنی برادر بزرگتر داشت بـا نظارت القاسم برادر سوم که حاکم بین النهرین بود محـدود میگردید . الامین پس ازآنکه بخلافت نشست حوزهٔ حکومت القـاسم برادر دوم خودرا به قنسرین محدود ومنحصرنمود ولی باوجود اصرارزیاد فضل‌بن ربیع وزیرخویش‌جرأت نکرد که متعرض مأمون شود . مأمون نیزدرابتدای کار علی‌رغم وسوسه های فضل‌بن سهل‌وزیرخویش که اصرار واعتقاد بوحدت امپراطوری داشت احترام برادر بزرگتررا حفظ می کرد . بعلاوه خطراتی که ازطرف شرق وی‌راتهدید مینمود دست وپایش‌را بسته بود. هنگامی که اعراب فتوحات خودرادرآسیای مرکزی دنبـال می کردند اهالی تبت نیز مبارزات مظفرانه‌ای علیه چین آغاز نموده بودند که فقط توسط اعراب کاشغر متوقف گردید . پیشرفتهای اسلام جمع اخیررا نیز دچار وحشت نمود لذا با رافع بن لیث که درسمرقند طغیان نموده وماوراء النهررا تهدید می کرد کمك کردند . در ۸۱۰ الامین درخطبهٔ نمازجمعه، موسی فرزند خودرا بامأمون درحکومت شریك کرد وبدین‌ترتیب دعوای وراثت تخت وتاج‌را ایجاد نمود . پس ازاین واقعه مأمون ارتباط‌خود را بابغداد قطع نمود . امین وی را معزول و سردار سپاه خود علی‌بن عیسی‌را مأمور دستگیری وی کرد ولی دررى ازطاهربن حسین فرمانده سپاه مأمون شکست خورد ومرد . بعد ازآنکه قوای امین برای دومین‌بار شکست‌خوردند وی سپاه دیگری فرستاد ، اما این سپاهیان حاضر نشدند ازخانقین که مرز عراق است عبور کنند ودرشام نیز شورش‌هائی علیه وی بروز کرد وحتی‌خود و مـادرش ازطرف حسین فرزند علی‌بن عیسی که در ری فوت کرده بود محصور شدند و بالاخره یاران و دوستانش وی را آزاد نمودند . معذلك هنگامی که طـاهر وهرثمه وارد بغداد شدند حتی ساکنین عربستان نیز بامأمون بیعت

کرده بودند ومحلات بغداد یکی بعد ازدیگری بتصرف این دوسردار درآمد وامین ناچار تسلیم برادر گردید بعلاوه هرثمه‌وی‌را امان‌جانی‌داده بود ودراواخر سپتامبر ۸۱۳ شخصاً باقایق بجستجوی وی‌رفت ولکن لشکریان طاهربوی حمله کرده اورا کشتند.

مأمون باآنکه پس‌ازغلبه بربرادر، خلیفه وزمامدار مطلق شد، مدتی در مرو ماند. غیبت وی باعث شدکه علوی های عراق بامید گرفتن ماهی آب‌را گل‌آلود کنند. دراوایل ۸۱۵ محمدبن ابراهیم‌بن طباطبا در کوفه قیام کرد ولی‌هرثمه وی را به آسانی شکست داد وچون خلیفه و وزیرش وجود هرثمه‌را خاصه پس‌ازپیروزی اخیر خطرناك می‌دیدندهمینکه بمرو رسیداورا دستگیر ونابود نمودند وطاهربن حسین سرداررشید ولایق دیگر خودرا نیز باعدهٔ معدودی به‌رقه واقع درساحل‌فرات فرستادند وهنگامی که این منطقه درآتش‌شورش وانقلاب می‌سوخت اورا به‌سرنوشت خود رها کردند. در ۸۱۷ مردم بغداد مقام خلافت‌را بمنصور فرزند مهدی خلیفهٔ سابق پیشنهاد کردند ولی ازقبول آن امتناع ورزید وامنیت‌را بنام مأمون برقرار ساخت. مأمون‌در ۸۱۷ بخیال‌خود برای‌جلب مردم عراق دخترخودرا به‌علی‌بن موسی‌الرضا (ع) داد ووی‌را بجانشینی خود انتخاب کرد وبیرق سیاه بنی‌عباس‌را به پرچم سبز علوی‌ها تبدیل کرد ولی مردم عراق ازبیعت باعلی‌بن موسی الرضا خودداری نموده یکی‌دیگر ازفرزندان مهدی‌موسوم به‌ابراهیم یعنی‌همان‌شخص فاسق و عیاش که سابقاً ازاو اسم بردیم انتخاب نمودند واین وقایع سبب‌شد که‌مأمون شخصاً دست بکارشود چه گویا وزیرش فضل‌بن سهل باذکرمطالبی‌نادرست اورا اغفال کرده‌ووضع‌حقیقی‌عراق‌را ازوپنهان‌داشته‌بودوفقط‌دامادش علی‌بن‌موسی‌ـ الرضا حقیقت‌را بوی میگفت بعلاوه خطری دیگرازشرق وی‌را تهدیدمیکرد

بدین معنی که عقایدی که سابقاً ابومسلم و شاگردش المقنع راجع به‌تناسخ ارواح اشاعه داده بودندمجدداً بوسیلهٔ شخصی‌بنام بابك (خرمی) در آذربایجان رواج یافت و پیروان زیادی پیدا کرد بطوری که اگر نفوذ وی بیشتر می‌شد ممکن بود سبب تجزیهٔ ولایات غربی ایران گردد. مأمون برای زیارت قبر پدرش وتقویت قدرت خویش بطوس رفت وضمن راه در گرمابهٔ سرخس وزیر خودرا کشت وعلی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام دامادش درطوس ازدل‌درد در گذشت ولی علت وفات آن‌حضرت احتمالاً مسمومیت بوده‌است. وی‌رادرجوار هارون‌الرشید بخاك سپردند وچون شیعیان معتقد بشهادت وی بودند اطراف مرقدش شهربنا کردند که بمشهد رضوی یامشهد مطلق مشهور است وشهرقدیمی‌طوس‌را بکلی تحت‌الشعاع قرارداد واکنون پس‌از کربلا بزرگترین زیارتگاه شیعیان‌است. پس‌از آنکه‌حسن برادرفضل‌وزیر که‌فرماندهی‌واسطرا داشت وسخت موردتنفر مردم عراق بود دیوانه شد ویا باین بهانه محبوس ومحجور گردید مردم این کشور دست ازخلیفه تراشی برداشتند و دراوت ۸۱۹ بمأمون اجازهٔ ورود به بغداد دادند. بعد ازرفتن مأمون خوارج خراسان‌شورش کردند. مأمون‌طاهر را مأمور رفع این غائله نمود ووی درمدت کوتاهی‌براین ناحیه مسلط شد و دراین‌سامان خویشتن‌را طوری درامن وامان دید که از۸۲۲ دیگر درخطبهٔ نماز جمعه نامی‌ازخلیفه نمیبرد وباآنکه این عمل بمنزلهٔ عصیان و یاغی گری بود پس از آنکه وی در خراسان در گذشت مأمون از واگذاری این ایالت به‌عنوان تیول به طلحه پسرطاهر خود داری و دریغ نکرد و اعقاب وی که بعداً از ایشان سخن خواهیم گفت مدت یك قرن وضع خودرا در این خطه حفظ کردند و بدین ترتیب امپراطوری اسلام دورترین ایالات شرقی و غربی خودرا ازدست‌داد.

عبدالله که یکی دیگر از فرزندان طاهر بود در ادارهٔ ایالات غربی خدمات بزرگی بامپراطوری اسلام نمود. نصر بن شبث که ازهواخواهان امین بود پس از مرگ وی برحلب تسلط یافت وعبدالله تا ۸۲۵ بدفع وی موفق نگردید چه وی میبایستی امن وانتظام را درمصر برقرارسازد زیرا دراین کشور اختلافات اعراب شمال وجنوب بار دیگر ظاهر شده بود ودراین برادر کشی قبیلهٔ قیس طرفدار امین وکلب هواخواه مأمون بود. تازه امپراطوری اسلام وحدت خودرا یافته بود که اموی‌های اسپانی حمله کرده اسکندریه را گرفتند واین واقعه سبب هرج ومرج گردید لکن عبدالله بزودی موفق شد که آنهارا به اقریطش [۱] عقب رانده وقدرت دولت را برقرارسازد. وی پس ازمرگ برادر خود طلحه حکومت خراسان را بارث برد والمعتصم که ولیعهد بود حکمران مصر گردید و چون نتوانست شورش قبطی ها را دفع کند خلیفه ناچار شخصاً مداخله نمود و آرامش را برقرار ساخت.

« مأمون باآنکه فرماندهی نکرده بود درآخرعمرمجبور شد سرکردگی سپاهیانی را که بجنگ روم‌شرقی می‌رفتند عهده‌دارشود وشاید علت آنکه مأمون در ۸۳۰ به‌دست اندازی درآسیای صغیر پرداخت این بود که دولت روم‌شرقی به پیروان بابك در آذربایجان کمك مینمود و بالنتیجه این فتنه تااین تاریخ خاتمه نیافته‌بود. مأمون مدت سه‌سال درجنگهای تابستانی شرکت کرد وتصمیم داشت که آن‌را همچنان ادامه دهد ولی در ۸۳۲ بعد ازسقوط قلعهٔ لؤلوئه که بهترین قسمت مستحکمات طرسوس [۲] بود «تئوفی لوس» امپراطور روم‌شرقی تقاضای صلح کرد وخلیفه در ۸۳۰ ضمن سومین لشکر کشی خود در بودندون [۳] واقع در مجاورت طرسوس درگذشت.»

۱ - Crete ۲ - Tarse ۳ - Boudendoun

نهضت علمی در دوران بنی‌عباس

درمدت بیست‌سالی که‌مأمون در بغداد بود بواسطهٔ علاقه‌ای که شخصاً بفرهنگ یونان داشت خدمات شایانی بدانش ومعنویات اسلام نمود چه‌در پرتو دیر وصومعه های شام هنوز چراغ فرهنگ یونان خاموش نشده بود. بانیان کلیسای یونان از جمله «تئودور دی موپ سواستیا»[1] که تورات‌را موافق عقاید نسطوری ترجمه کرده‌بود برای درك واستنباط الهیات بایستی پیوسته ازاصول فلسفهٔ ارسطو استفاده واستمداد کنند. درسوریه بااینکه شرعیات وعلوم مذهبی در انحصار روحانیون‌بود بازنسبت بشعب‌دیگرعلوم ازقبیل ریاضی وطبیعیات ابرازعلاقه و توجه میگردید. البته مکتب‌اسکندریه که‌کانون تعلیم واشاعهٔ روح این‌فلسفه بود پس‌ازسلطهٔ عرب وجدائی‌ازروم شرقی خاموش‌شد ولی‌این‌سنت وروش‌علمی را شامیان حران وآنتیوش دنبال کردند وبالاخره به‌بغداد انتقال‌دادند. دراین مرحله نفوذ گندی‌شاپور که ساسانیان درخوزستان تأسیس‌نموده بودند بمراتب مهمتر بود وازجمله تربیت‌شدگان آن خاندان بختی‌شو بودند که یکی‌ازایشان بنام جرجیس‌بن جبرئیل،منصورخلیفه را در بغداد درمان کرد وبقیهٔ افراد این خاندان‌نیز مدتها همین‌حرفه‌وشغل‌راداشتند. دربغدادطب‌یونانی باطب‌هندی‌تلاقی کرد وهارون‌الرشید یکی‌ازپزشکان هندرا بنام مانکا[2] به‌بغدادآورد وبرامکه بسیاری‌از کتب‌طبی‌هندرابعربی‌ترجمه کردند $\frac{1}{113}$ ومأمون‌در کمال‌حسن‌تشخیص این‌روابط وعلائق‌معنوی را موردحمایت وسرپرستی‌قرارداد ودر کتابخانهٔ‌خود که دارالحکمه نامداشت بهترین کتب وگنجینهٔ‌ادبی اسلام وسایرملل وادیان را جمع‌آوری میکرد و کتب‌یونانی را درآسیای صغیرخریداری مینمود و در عهد خلافت وی بود کـه ابویوسف یعقوب الکندی فیلسوف‌بزرگ عرب کـه

۱- Theodore di Mopsuestia ۲- Manka

کاردانو[1] در۱۵۲۲ ویرا «بزرگترین مورخ تاریخی دنیا» نامید فعالیت ادبی خود را آغاز کرد. وی نه‌فقط باترجمه واقتباس هم‌میهنان خودرا به‌فلسفهٔ ارسطو و افلاطونی جدید آشنا کرد بلکه باتحقیقاتی که براصول این روش فلسفی درطبیعیات وهیأت نمود برسطح معلومات ایشان افزود . الکندی باروشی که درعلم نجوم و کف‌بینی پیش گرفت خودرا بامقتضیات زمان تطبیق کرد ومرد روزشدوباآنکه منکرخرافات وتوهمات کیمیاگران بود شخصاً بجوهر کشی وعطرسازی علاقه داشت وحتی فنون سپاهیگری رامورد توجه قرارداده بود چنانکه دررساله‌ای که راجع بشمشیر تألیف کرد بیست وپنج نوع شمشیررا نام برده وصورت اسامی آنهارا به‌ترتیب نام ممالك ومراکزی که آنهارامیسازند تنظیم کرد. این صورت ازیمن شروع میشود وبه‌سیلان ختم‌میگردد وازفرانك وروسیه نیزدرآن نام برده‌شده است .مختصات وبرش وجوهرهرشمشیررا نیزتوصیف کرده‌است وطرزآب دادن شمشیرهای بدرا ازطریق آهسته سرد کردن آنها آموخته است.

دربغداد هیأت وریاضیات نیزموردتوجه مخصوص قرار گرفت. حجاج بن یوسف‌بن مطر بعضی‌از کتب اقلیدس و بطلمیوس‌را مانند «اسطقسات» یاالعناصر و کتابی که اعراب آنرا المجسطی میگویند برای مأمون ترجمه وتألیف کرد . وی قبلاً یکی‌دیگرازآثاراقلیدس را ترجمه وبنام‌خلیفه کرده‌بود. بغدادبرای تکمیل‌علوم‌یونان دانش‌وفرهنگ‌هندرانیزاقتباس‌نمود ازجمله‌ابراهیم‌الفزاری کتاب السند هندرا ترجمه کرد ومحمد خوارزمی آنرا بـرای مأمون تلخیص نمود . همین‌نویسنده جغرافیای بطلمیوس، راجع بصورت زمین، ونخستین رسالهٔ مستقل علم جبررا تألیف نمود وهم امروزنیزیکی‌ازقواعد عمومی حساب یعنی لوگاریتم[2] بنام وی مشهوراست . مأمون خود ازقواعد ریاضی ونجوم اطـلاع

۱- Cardano ۲- Algorithme

داشت وزیج بطلمیوس را بااستخراجات بغداد ودمشق تطبیق داد ودرجهٔ یکی از نصف‌النهارها را تعیین کرد.

الهیات در عهد بنی‌عباس

مأمون فقه وحدیث‌را مانند فلسفه وعلوم یونان موردتوجه قرارداد. در دوقرن اول‌اسلام سعی و کوشش میشد که موازین و مقتضیات کشورداری را با سنن‌واحکام قرآن تطبیق‌دهند. تنظیم متن‌قرآن دردورهٔ عثمان خاتمه‌یافت ولی صحیح‌خواندن‌آن همواره موردبحث و گفتگوی‌علما وروحانیون‌بود بطوریکه قاریان قرآن باتعصبی‌آمیخته ازسیاست ومذهب نقش‌مؤثری درجریان کارها بازی کرده‌اند. طبقهٔ وعاظ که ازدورهٔ بنی‌امیه پیدا شدند اغلب با اظهارات خویش‌ونقل‌تواریخ واخبار‌درتفسیر قرآن‌دخل وتصرف‌میکردند. ازجمله ضمن بیان فداکاریهای مجاهدین‌صدراسلام جنگجویان عهد خودرا تشجیع وتحریك مینمودند ومسلمانان در دوران‌آرامش وصلح درمساجد گرد‌این اشخاص جمع میشدند و نظیر همین اجتماع در کوی و برزن بوسیلهٔ مردم بیکاره دور نقالان بی‌اطلاع تشکیل‌میگردیدوبقراراطلاع درقرن‌دوم هجری مردی ازاهالی‌عراق درمسجد قرآن‌را بفارسی وعربی برای شنوندگان عرب وایرانی که طرف چپ وراستش می‌نشستندقرائت‌میکرد. این‌اشخاص‌مطالب‌خودرا اغلب ازافسانه‌های مسیحی وتلمود که ازطرق‌مختلف وباتغییرواختلاف زیاد بآنها میرسید اقتباس مینمودند. تفسیر قرآنی که محمدالکلبی‌نوشته‌بود وماسابقاً بدان‌اشاره کردیم و گفتیم که وی‌پدرتاریخ‌عرب‌است پرازاینگونه‌مطالب‌میباشد. یکی‌ازمعاصرین وی بنام مقاتل‌البلخی سعی کرد که احکام قرآن‌را استخراج کرده وتوضیح صحیح شرعی آنها را معلوم نماید. شخص دیگری بنام الفراء که ازشاگردان الکسائی کوفی بود تفسیرلغوی ازقرآن تهیه نمود وبعدها طبری در تفسیر

مفصل خویش این مآخذ و آثاررا جمع آوری کـرد . سیره وسنت پیغمبر تاایـن تاریخ تهیه وتدوین نشده بود جز آنکه گاه بگاه بمنظوری خاص قسمتی از آن از قول راویان سنت نوشته میشد وفقط یك نسل بعد اشخاصی مانند بخاری ومسلم وغیره دراین زمینه تألیفاتی کردند که بتدریج ازلحاظ احترام همطرازقرآن شد. درنتیجهٔ اجرای سنت ونشرسیرهٔ رسول علم فقه ایجاد گشت ودراین رشته بسبك ملل کم تمدن عبادات ومعاملات همطرازیکدیگـرند. مانند مـذاهب و مکاتب قدیم که ابوحنیفه درعراق ومالك درمدینه ایجاد نموده بود مذهب جدیدی توسط الاوزاعی در سوریه تأسیس یافت که قبل از آنکه تحت الشعاع فقه مالکی قرار گیرد مدتها درشمال افریقا بسط واشاعه داشت ولی این مذهب حتی درسوریه که مهد پیدایش آن بود ازمکتب شافعی عقب ماند . درحجاز نیز بواسطهٔ آنکه مالك اهل آن مملکت بود همچنین درعراق درمقابل فقـه حنفی نتوانست عرض وجود کند بهمین علت مصررا میدان عملیات خود قـرارداد . شافعـی دربیستم ژانویه ۸۲۰ درفسطاط در گذشت . وی گرچه مانند فقهای سابق براصالت سنت باقیماند هنرش این بود که اصول فقه را مورد رسیدگی وتحقیق کامل قرارداد . دربغداد ابن حنبل مجبورشد بیش ازمالك وشافعی برای سنت حق تقدم قائل شود ولی چون ازقبول تعادل واحتیاط بشدت استنکاف نمـود میان وی و دولت وقت بهم خورد وپیروانش مدت چندین قرن دربغداد برای صلح وآرامش عمومی خطری شده بودند . دراین خلال نظریهٔ وی بین وهابی ها شیوع یافت وباسلام قدرت و رونقی بخشید .

بسط وشیوع شعب ومذاهب اسلام نتیجهٔ مبارزات سیاسی بود که بواسطهٔ دعوی خلافت علی(ع) ایجادشد. خوارج که منکراین حق بودند تعصب رابجائی رساندند که گفتند هر کس کوچکترین عمل خلاف شرع را مرتکب شود کافر و

مستوجب اعدام است وفرقهٔ مرجئه برخلاف ایشان‌معتقد بودند که‌هرمسلمانی مصونیت دارد و کیفر گناه دردنیای دیگر بعهدهٔ خداوندمیباشد .این مسامحه‌و اعتدال نسبت بمذهب ومسلك علاوه‌بر آنکه بروحانیون طرفداربنی‌امیه اجازهٔ مبارزه بامخالفین‌خودراداد طرفداران علی (ع) مانند ابوحنیفه را نیز تسکین‌و آرامشی بخشید . دردوران‌خلافت‌هشام‌هواخواهان بنی‌عباس علناً دست‌به‌تبلیغ زدند واین‌کاررا ابتدا باطرفداری ازآل‌علی‌مخصوصاً زیدیه که فرقهٔ کم‌ادعائی بودند شروع نمودند وسپس سعی کردند بین‌دو نظریهٔسابق نظرسومی مبنی بر اعتدال وبی‌طرفی اتخاذنمایند واین رویه را طریقهٔ اعتزالی نام نهادند و این اسم بعدها بروش دونفر ازمؤسسین مکتب جدیدی اطلاق گردید که از پیشوا ومربی پرهیزکارخودموسوم‌به حسن‌بن البصری جداشدند .معتزله میگفتند که جای مسلمان گناهکار بین کفر وایمان است . گویااولین اعتزالی واصل‌بن‌عطا فرزندحسن‌بود که‌عمربن‌عبیدرا بسلك‌خویش‌درآورد ومخالفت عمرو باعلی(ع) از واصل هم شدیدتر شد زیرا علاوه بر ابوبکر و عمر ، عثمان را نیز جانشین حقیقی پیغمبر میدانست ووی‌بعدها واعظ و رهبرمذهبی منصورخلیفه شد وهر دوی ایشان باجهم‌بن صفوان که ازمعاصرین ایشان و پیرو نظریهٔ جبر بود به مخالفت و مبارزه پرداختند زیرا معتزله بیشتر عقیده باختیار داشتند .معذلك گویا نظریهٔ خلق‌قرآن وصفات‌الله را ازحریف خودآموختند. درآغازکار بین واصل‌وعمرو باصالح‌بن‌عبدالقدوس‌شاعرمعاصروطرفدارانش‌روابط حسنه‌برقرار بود ولی بعدباختلاف انجامید وبالنتیجه معتزله بامسلك‌روشنفکـران که تابع افکار مانی بودندسخت بمبارزه ومخالفت پرداختند . برای تنظیم نظریهٔصفات الهی از اصول فلسفهٔ یونان استفاده میشد ولی بدون‌آنکه جنبهٔ طبعی ودهری آن‌مورد قبول قرارگیرد. پیروان طریقهٔسنت عقیده داشتند کـه قرآن کلام

خداست ومانندخدا ابدی است ولی‌معتزله مانند جهم میگفتند که‌قرآن‌مخلوق است ومثل‌همهٔ‌مخلوقات ابدیت ندارد . ایشان‌حتی خلیفه‌را باعقایدخود موافق نمودند بطوریکه مأمون این‌مذهب‌را رسمیت‌داد ومخالفین‌آنرا مانندمانویها موردآزار وتعقیب قرار داد. اولین قربانی این‌رویه احمدبن‌حنبل از پیروان پابرجای‌سنت بود .دراین موقع‌مأمون در طرسوس بود وباروم شرقی‌میجنگید واحمدرا که دربغداد دستگیر کرده بودند دست بسته نزد وی‌فرستادند لکن خلیفه قبل ازرسیدن احمددر گذشت لذا ابن‌حنبل‌را به‌بغداد بازگردانیدند و خلیفهٔ جدید بوی‌آزاری نرساند والمتوکل پس‌ازآنکه احمد اظهار توبه و ندامت کرد از وی‌در گذشت . ابتدای‌کارتصورمیشد که معتزله‌مردمی‌خداپرست وآزادمنش‌ومخالف تعصب وارتدکس میباشند ولی‌بارفتاری که بااحمدبن‌حنبل کردندمعلوم‌شد که‌ایشان‌نیزدر تعصب‌ازپیروان‌سنت‌دست کمی‌ندارندوفقط‌نسبت بپاره‌ای‌مطالب عقیدهٔ دیگر دارند .

المعتصم وبنای‌سامره

پس‌از مرگ مأمون برادرش المعتصم‌بالله که سابقاً حکمران مصربود بی‌مانع ومخالف خلیفه‌شد چه‌لشکر که قبلاً باعباس‌پسرمأمون‌بیعت کرده بود پس‌از ورود المعتصم‌ویرارها کرد. ضمناً انقلابات عراق سستی قدرت این‌سلسله را بخوبی‌آشکار ساخته‌بود .شاهنشاهان ساسانی درجنوب‌عراق یعنی دراراضی باتلاقی‌بین‌بصره وواسط قبیله‌ای‌ازهندوهای‌متعصب بنام‌جات‌را که اعراب‌به‌آنها زط میگفتند تمرکز داده واسکان کرده‌بودند .معلوم نیست که این‌قبیله اساساً بچه مناسبت مانند کولیهای بوهم موطن ومسکن خویش‌را ترك نموده بودند. مسلمانها ابتدای امر بدون بیم وباك مردان این قبیله‌را جزء لشکریان خود آوردند ولی‌بعداً این‌جمع سربنافرمانی گذاشته ودر عهد مأمون اسباب ناامنی

راه‌بصره و بغدادشدند و بطوریکه‌معتصم ناچار اقدامات شدیدی علیه‌آنها بعمل آورد. این‌غائله‌در۸۳۵ موقعی رفع‌شد که خلیفه‌آنها را به‌قلعهٔ«عین‌زربه» که‌از مستحکمات مرزی‌سی‌لیسی بود کوچ‌داد. رقابت شدید ایرانیها واعراب که از طرف مأمون تشویق وتشدیدمیشد در دورهٔ‌معتصم کاررا بجائی کشانید که وی ناچار گاردشخصی‌خودرایك‌قسمت‌ازبردگان بربروقسمت دیگراز گروگانهای ترك که ازطرف خوانین ماوراءالنهر فرستاده شده‌بودند انتخاب‌نماید. این‌عده یعنی گارد خلیفه‌تازمان‌المعتصم‌آزادی‌عمل داشتند ولی‌این‌خلیفه‌برای‌اطمینان بیشتر فرماندهی‌آنهارا رسماً به‌بعضی‌ازغلامان‌سپرد. فرماندهان‌مزبور دردورهٔ معتصم قدرت ونفوذزیادی پیدا کردند وبعدهاعملاً اختیاردار مملکت شدند و مردمان مطلع و دوراندیش خطرایشان را برای اعراب طوری مسلم وآشکار میدیدند که ابن‌سعد در کتابی که در دوران معتصم تألیف نمود از قول پیغمبر نوشت که ترکها روزی اعراب را تا بیابان های عربستان عقب خواهندراند.

بزرگترین سردار معتصم هنوز یکنفر ایرانی بود که حیدربن کاوس نام داشت و ویرا بلقب اجدادش افشین مینامیدند و از شاهزادگان استروشانا ۱ (اشروسنه) واقع‌درآسیای مرکزی بود. این‌سردار درپائیز۸۳۷ درآذربایجان بقلعه‌ای که‌بابك درآن سنگر کرده بودحمله برد وویرا سرکوب نمود وسپس متوجه روم شرقی گردید، چه ایندولت در دوران امپراطوری « تئوفی‌لس » ۲ بشمال‌سوریه وبین‌النهرین تجاوز نموده بود. افشین این‌امپراطور را شکست داد وعموریه ۳ واقع‌درغلاطیه٤ را پس‌ازمحاصرهٔ طولانی به‌حیله تصرف کرد و شاید همین‌رشادتها وهنرنمائیهای وی‌بود که اسباب‌حسادت‌خلیفه‌شدبطوریکه پس‌از مراجعت باآنکه‌وی شورشی که ممکن‌بود عباس پسر مأمون رابخلافت

۱- Oustrouchana ۲- Theophilos ۳- Amorium ٤- Galatie

برساند دفع نموده بود از طرف خلیفه بزندقه و ارتداد متهم گردید و چون نمیتوانستند دارش بزنند بزندانش انداختند و از گرسنگی کشتند.

همانطوریکه هارون‌الرشید اواخر عمر سکونت و زندگی در رقه را کـه شهر ییلاقی کوچکی در ساحل فرات بود بر اقامت در بغداد پرجنجال ترجیح میداد مأمون نیز در ۸۳۶ تصمیم گرفت در صد کیلومتری جنوب بغداد و در ساحل دجله و در محل سامره اقامتگاه جدیدی بنا کند. اصل اسم سامره قطعاً ایرانی بوده که بگوش اعراب ناهنجار آمده است لذا در مکاتبات رسمی آنرا به «سرّمن رأی» تبدیل کرده‌اند یعنی محلی که دیدن آن اسباب مسرت خـاطر میگردد. خلیفه اجرای این نقشه را بعهـدهٔ یکـی از سرداران ترك خویش موسوم به اشناس واگذاشت. وی از دجله دو نهر منشعب نمود بطوریکه این دو نهر باخود دجله محل مزبوررا محصور میکردند وموجب امنیت آن بودند. سابقاً در این ناحیه هشت کلیسای مسیحی بناشده بود.

در آنجا ابتدا برای مأمون قصری بنام جوسق بنا کردند که پس ازوی هفت نفر ازجانشینانش دربار خودرا باین شهر آوردند و با بنای قصور و مساجد دیگر برزیبائی آن افزودند. ازابنیهٔ زیبائی که دردوران کوتاه شوکت وجلال این شهر بوجود آمد اثری جز بعضی خرابه‌ها برجای نیست ولی همین خرابه‌ها خیلی بیشتر از بغداد که پایتخت عباسی‌ها بود معرف معماری این سلسله میباشد زیرا ازبغداد آنچه بعدازحملهٔ مغول باقی‌ماند بادخل وتصرف مردم تغییر کرد. معماران مشرق واسلام نیز مانند اقران خود در غرب درابنیه وعماراتی که بنا کردند ازآثار وتجربیات گذشته استفاده نمودند. یکی از ابنیهٔ مهم سامره که هنوز آثار و دیوار اصلی آن باقیست کاخ «بلکوارا»[۱] میباشد که المتوکل آنرا

۱ـ Balkowara

بنا کرده واز حیث نقشه وتقسیم‌بندی اطاقها وجلوخان وسردر از ابنیهٔ ایرانی اواسط‌عهد«طیسفون» تقلیدشده‌است‌ودرمربعی که هرضلع آن یك کیلومتراست قراردارد . این‌بنادرطرف مغرب ایوان وبهارخوابهائی دارد که مشرف‌برود ـ خانه میباشند .درهمین قسمت سه‌طاقنمای‌آجری است کـه راهرو وطالارهای اصلی‌وبارعام بوده‌اند . طالاربارعام بشکل‌صلیب است وبسه‌حیاط وچندین‌اطاق پذیرائی دیگر منتهی میشود ودرطرف‌شرقی این‌قصر باغی است که آبشارهای متعددداردودرشمال‌آن برکهٔ بزرگ واستخرها وغارهای متعددی تعبیه شده است ودر اطراف قصر بناهای دیگری برای‌خدمتکاران و سربازخانه‌ای برای نگهبانان وجود دارد .برای مسجدنقشهٔ عظیمی طرح شده‌است که پی‌منارهٔ آن سیصد متراست وبسبك‌برجهای مطبق‌بابل که‌آنهارا سیکورات‌میگفتندمیباشد. ازعظمت‌این‌مسجد بخوبی‌میتوان فهمید که بانیان‌آن‌باآنکه قدرت عباسیها در تنزل وانحطاط بوده‌چه قدرت واستطاعت‌زیادی داشته‌اند .این مسجد مستطیلی است بطول۲۶۰ وعرض ۱۸۰متر ووسعت شبستان‌آن که ۲۵محراب داردچهل و چهارهزار مترمربع است در صورتیکه وسعت کلیسای سن‌پیررم فقط ۱۵۱۶۰ و ایاصوفیه ۶۸۹۰ وکلیسای کلنی ۶۱۶۶ مترمربع میباشد .

فصل دوم

انحطاط خلافت و پیدایش سلطنت‌های کوچك

خلفای بی‌شخصیت و انقلاب غلامان

پس‌ازالمعتصم پسرش‌الواثق بالله(۸۴۷-۸۴۲) خلیفه‌شد . درعهدوی‌قدرت سرداران ترك دربغدادبحدی رسیده بود که خلیفه ناچار به‌اشناس‌لقب وعنوان سلطان داد وبدین ترتیب نفوذ این سردار بمراتب ازاختیارات نظامیش‌تجاوز کرد بطوری که وصیف جانشین‌وی پس‌ازمرگ خلیفه که درجوانی درگذشت کاملاً اختیاردار تخت وتاج بود وباهمدستی و کمك اشراف ورجال غیرنظامی محمد فرزند خردسال واثق‌را بخلافت نشاند وپس از چندی وی‌را ازاین مقام عزل کرد و عمویش جعفر المتوکل‌علی‌الله را منصوب نمود . خلیفهٔ‌جدیدفوراً درصدد برآمد خودرا ازشرحریف خلیفه تراش خویش خلاص کند وابن‌زیات وزیررا که سابقاً برای‌وی‌کارشکنی کرده بود بکیفرعمل‌خود رسانید و وصیف وهمدست وی ایتاخ دوسردار ترکی که وی‌را بخلافت رسانده بودند پس‌ازسه سال ازکار برکنار کرد وبرای آنکه ازدعاوی خاندان علی که پیوسته‌تجدید میشد مصون گردد سعی نمود تاباسنیان شافعی ائتلاف کند . متوکل پس از زمامداری نخستین کسی را که هدف عداوت و کینه توزی خود قرار داد قاضی‌القضات‌احمدبن ابوداود بود ولی‌وی قبلاً مقام خویش‌را بفرزندخودمحمد تفویض کرده بود معذلك متوکل درسال‌دوم خلافت، وی وبرادرانش‌رادستگیر کرد واموالشان‌را مصادره نمود ویحیی‌بن اکثم شافعی را که درزمان مأمون نیزعنوان واحترامی داشت ولی بعلت عناد واختلاف بامعتزله دریکی‌ازولایات

حرفه وکاری پیش گرفته بود قاضی‌القضات نمود . متوکل در مدت سه سال در نتیجهٔ بدبینی‌ولئامت‌اوضاع‌را زیروزبر کردمنجمله حرم‌حسین علیه‌السلام را در کربلا ویران ساخت وزیارت آن‌را ممنوع نمود . کلیهٔ علما وروحانیون را که بعلت مخالفت بانظریهٔ خلق قرآن زندانی‌شده بودند آزاد کرد ولی‌این بحث‌را نیز ممنوع نمود، حتی علما ودانشمندان مسیحی ویهود که در عهد خلفای پیشین نقشی‌درکارهـا داشتند مخصوصاً پزشکان دربـار سابق باآنکه متوکل خود از وجودشان بی‌نیاز نبود،مورد اذیت وآزار دستگاه‌بی گذشت وی،قرار گرفتند. تمام مساجد ومعابدی کـه اخیراً دربغداد بنـا شده بودند ویران گردیدند . پیروان مذاهب عیسوی ویهود مورد استخفاف قرار گرفته مجبور شدند کـه وصلهٔ ناهمرنگی بلباس خود بدوزند وغیر ازخر وقاطر مرکبی‌نداشته باشند. متوکل همان بدو زمامداری پسرارشد خودرا بجانشینی انتخاب کرد وقرار گذاشت که درصورت درگذشت وی دوپسر دیگرش وارث خلافت باشند ولی بعدها درنتیجهٔ وسوسه واغوای فتح بن‌خاقان دوست نزدیك خویش‌پسر کوچك خویش المعتزبالله‌را برفرزندان‌دیگرمقدم داشت .قدرت ونفوذ سرداران ترك حتی‌بوسیلهٔ محمد طـاهری که در ۸۵۱ حاکم نظامی بغداد شد از بین نرفت وچون خلیفه نمی‌توانست ازعهدهٔ توقعات بی‌جای گارد خود برآید در۸۵۸ به دمشق‌رفت ولی‌بزودی بعراق بازگشت وچون درهمدان درصدد مصادرهٔ اموال وصیف‌سردارترك برآمدآن‌سردارباالمنتصربالله که‌مدعی‌خلافت‌بود همدست‌شد وخلیفه‌را شب‌دهم‌دسامبر۸۶۱ درقصرالجعفری که‌بتازگی‌نزدیك دروازهٔ سامره بنا کرده بود بقتل‌رسانید .

دستگاه خلافت باالمنتصر که خونی‌پدر بود نیز بیش ازشش‌ماه‌وفانکرد وسعی وی دراتحاد باخاندان علی علیه برادران‌خود بجائی‌نرسید وترکان بعداز

مسموم کردن وی یکی از برادرزادگان متوکل موسوم به احمد بن المستعین بالله را بخلافت نشاندند. ولی پس از چهارسال خلافت در نتیجهٔ اختلاف بین هواخواهان وی وسرداران ترك قدرت ونفوذ ناچیزش که اصلاً جزاسم چیزی نبود بکلی از بین رفت وبالاخره بایکی ازسرداران ترك بنام بوغا که ویرا بخلافت رسانیده بود ولی بعداً درحوالی بغداد ازحریف شکست خورده بود، متواری شد والمعتز بالله درسامره بخلافت نشست. محمد طاهری که از طرف خلیفه بحکومت عراق و اماکن مقدّسه تعیین شده بود دربغداد المستعین بالله را محاصره کرد تا مجبور باستعفا کند، ولی وی درنتیجهٔ اختلافی که بابوغا پیدا کرد تسلیم دشمن شد و چون دیگر دربغداد قدرتی نداشت درژانویهٔ ۸۶۶ مجبور باستعفای از خلافت گردید ودراکتبر همان سال درشهرواسط بقتل رسید.

المعتز بالله جمعی ازافریقائی‌ها را داخل گارد خود کرد تاقدرت ترکان راکه وسیلهٔ خلافت وی شده بودند خنثی کند ولی پس ازچهارسال ونیم خلافت در ژویه ۸۶۹ چون استطاعت پرداخت حقوق قراولان ترك را نداشت، ازطرف ایشان ازخلافت خلع شد. پس ازوی محمد المهتدی بالله فرزندواثق بخلافت رسید وبرای آنکه بسرنوشت پیشینیان خود نیفتد سعی کرد بوضع دربار ومالیهٔ کشور سروصورتی دهد ولی هنوز یك سالی اززمامداریش نگذشته بود که درجنگ با موسی پسر بوغا کشته شد.

ضعف حکومت مرکزوفلاکت مالیهٔ کشور وتغییر پی‌درپی خلفا، قهراً منتهی بناامنی وراهزنی شدیدی گردید که دامنهٔ آن تادروازهٔ بغداد رسید. مسببین این اوضاع غلامان زرخرید وفراریان بودند که سالیان درازاسباب بیم وهراس اهالی عراق را فراهم مینمودند.

درنواحی دوردست بصره عده‌ای ازمردم معادن بزرگ نمك داشتند که

جمعی ازسیاهان افریقای شرقی آنهارا استخراج میکردند. بین ایشان یك ایرانی بنام علی بن محمد پیدا شد وادعا کرد ازسادات علوی وازتبار زیدبن علی است وشاید این ادعا خالی ازحقیقت نبود چه علویها درعراق زیادبودند. وی این غلامان سیاه را علیه اربابان خود برانگیخت ودرپرده بایشان وعده داد که صاحب آزادی ومالشان خواهدنمود. وی نه فقط ازحقوق خانوادگی خودچیزی نمیگفت بلکه ازعقاید خوارج نیزطرفداری میکرد وچون طبق این عقاید کسی حق وامتیاز خاصی نمیتوانست داشته باشد بشدت موردقبول غلامان مزبورقرار گرفت. وی در دهم سپتامبر ۸٦۹ برای نخستین بارر سماً قیام کرد ودرمدت کوتاهی برتمام خطهٔ بصره مستولی شد وسپاهیانی که ازبغداد بدفع وی می آمدند مرتباً شکست میخوردند چه سپاهیانی که بعنوان سرباز مزدوردرلشکریان خلیفه بودند بدشمن میپیوستند وحتی مردم بصره که در ۲۳ اکتبر ۸٦۹ علیه وی قیام نمودند درمقابل شوروهیجان طرفداران بی باك وی تاب مقاومت نیاوردند. درمرکز قلمرو وی، که دفاع ازآن بواسطهٔ وجود انهار وآبگیرهای زیاد بسیارآسان بود شهری بنام مختار بنا شد وبزودی ازغنائمی که ازغارت بدست آمده بود انباشته گشت وبدین ترتیب وی برسواحل دجله تامصب آن مسلط شد وشروع به دست اندازی به خوزستان کرد[۱۲۰].

دراین خلال دراوضاع پایتخت بهبودی پدیدار گردید. خلیفهٔ جدید موسوم به المعتمدبالله فرزند المتوکل که در ۸۷۰ بخلافت رسید شخص بی کفایتی بود ولی زمام اموررا به الموفق بالله برادرخود که مرد لایقی بود سپرد ووی بعد ازآنکه وضع خودرا درسامره محکم کرد درتابستان ۸۷۱ لشکری بسرکوبی سیاهان فرستاد این سپاهیان باآنکه ابتدا پیشرفتهائی نمودند رویهمرفته کار عمده ای انجام ندادند. در این اوقات قبایل بیابانگردآن سامان نیز باسیاهان

همدست شده بودند و شورشیان درهفتم سپتامبر ۸۷۱ هنگام نماز جمعه شهر بصره را تصرف کردند و این‌شهرپرثروت را طعمهٔ آتش ودستخوش قتل وغارت ساختند بطوری که حد اقل کشتگان را سیصدهزار نفر گفته‌اند.درآوریل۸۷۲ موفق شخصاً به دفع ایشان‌آمد ولی شکست خورد وچون غائلهٔ دیگری مشرق امپراطوری‌را بخطرانداخته بود مجبورشد عجالةً سیاهان‌رابحال‌خود گذارد و بدان‌جانب بشتابد .

خوارج که ازهمه‌جا رانده شده بودند در ایالت سیستان واقع درجنوب شرقی‌ایران یعنی درمرز ایران کنونی وافغانستان مدتی‌مدید دوام کردندولی دراین نواحی سخت که تا دوران هارون الرشید حکمرانی‌آن باشاهزادگان محلی‌بود وهنوز سازمانهای اداری درآنجانفوذ چندانی‌نداشت پستی‌وانحطاط این جمع بجائی رسیده بود که جز دزدی وراهزنی شغل وکاری نداشتند وغیر ازمردم محل کسی‌بفکر سر کوبی‌آنها نبود . رئیس‌دسته‌ای‌ازاین جنگجویان داوطلب که باخوارج می‌جنگیدند مرکز این استان راتصرف کردوشخصی‌را که ازطرف طاهریـان خراسان نایب‌الحکومهٔ آنجا بود اخراج نمود . یکی‌از خدمتگزاران رئیس این دسته یعقوب صفـاری نام داشت و سابقاً مسگر بود (بهمین مناسبت سلسلهٔ وی‌را صفاریان گفتند) رشادت‌وکفایت وی بحدی بود که برکلیهٔ اقران خویش تفوق یافت و از طرف رئیس خود فرمانده سپاه شد . رئیس‌مزبور پس‌ازسفرمکه دربغداد اقامت گزید وکلیهٔ اقداماتی که برادرش علیه یعقوب نمود بی‌نتیجه ماند ویعقوب‌مسگربرسراسرسیستان مستولی گشت وچون راهزنان‌را برانداخت قدرومنزلتی حاصل کرد . هفت سال بعد یعنی در ۸۶۷ کارش‌چنان بالاگرفت که بجنوب متصرفات طاهریان هرات دست‌اندازی مینمود وازغنائمی که بچنگ‌آورده بود هدایای نفیسی برای خلیفه فرستاد

تانظروی‌را بخودجلب کند. ضعف دستگاه مرکزی از آنجا فهمیده میشود که خلیفه ایالت کرمان‌را بعنوان تیول بوی‌دادو فقط علی بن حسین حاکم فارس‌راهمراه وی کرد. علی‌درصدد شد که پیشدستی نموده وآن ایالت‌را قبل‌ازیعقوب‌تصرف کند ولی‌سپاهیانش شکست خوردند وسردارشان دستگیرشد. بعدازاین واقعه یعقوب عازم سرکوبی‌علی گردید ودر ۲۶ آوریل ۸۶۹ اورا شکست داد وخود وارد شیرازمقرحکومتش‌شد. ازافتخارات‌بزرگ‌وی‌مسلمان کردن‌این‌مملکت است واین‌عمل وی‌را درزمرهٔ مجاهدین اسلام درآورد. در ۸۷۱ مجدداً بفارس بازگشت وخلیفه برای‌آنکه وی‌را ازنواحی غربی‌منصرف کند حکومت بلخ و ترکستان‌وسندرا بوی وا گذاشت.

دراین احوال قدرت طاهریان در خراسان که زادگاه ایشان بود چنان تنزل یافت که دراوت ۸۷۳ یعقوب بهمراهی بزرگان این استان بی‌جنگ و خونریزی وارد نیشابورمقرحکومت شد. خلیفه بوی دستورداد که این نواحی را تخلیه کند، لکن اواعتنائی‌نکردبلکه برعکس‌عازم طبرستان‌شد زیرازیدبن علی‌حاکم این ایالت‌طاهریان فراری‌را پناه داده بود. دراینجا نیز گرچه فتح نصیب وی شد ولی سختی‌اراضی‌ودشواری راهها وی‌را مجبور بعقب‌نشینی کرد. درتابستان ۸۷۵ مجدداً عازم فارس‌شد وبسهولت این استان را متصرف گردید وسپس‌ازطریق خراسان بطرف مغرب رفت. حکومت بغداد که گرفتارسیاهان بصره بود سعی کرد شاید وی‌را بمقرّ خویش‌بازگرداند وبدین منظور فرمان حکومت خراسان و نواحی مجاور و حتی فارس‌را بنام وی صادر کرد ولی او دست ازپیشروی خود برنداشت وروانهٔ بغداد گردید ودر دیر العاقول واقع در دوازده فرسنگی بغداد باسپاهیان الموفق مواجه گردید و برای نخستین‌بار در عمرخویش شکست خورد. ولی موفق جرئت نکرد وی را در عقب نشینی

بطرف مرزعراق تعقیب کند . یعقوب پیشنهاد اتحاد رئیس سیاهان راباخشونت رد کرد و موفق مجدداً بـا وی وارد مذاکرهٔ صلح شد ، ولی یعقوب قبل از خاتمهٔ این‌مذاکرات یعنی در پنجم ژوئن ۸۷۹ در گندی شاپوردر گذشت$\frac{۱}{۱۲۲}$.

عمرو برادر یعقوب که قبلاً بناوخر کچی بود بعداًفرمانده‌کار آزموده‌ای شد وجانشین برادر گردید . موفق باوی قراردادی بست که فرمانروائی وی‌را برمتصرفات‌برادرش‌تثبیت‌می‌نمود. بعلاوه عنوان‌حکمران نظامی (ولایت‌شورطه) بغدادرا که اسم ولقبی بیش نبود و مخصوص طاهریان بود بوی داد ولی عمرو در خراسان باشورش خجستانی که ازدوستان و راز داران یعقوب بود مواجه گشت وشکست خورد . خجستانی در ۷ ژوبه ۸۸۰ وارد نیشابور پایتخت سابق خراسان گردید وعمرو ناچار وی‌را دراین‌استان رها کرد وخود به‌سیستان‌عقب نشست تا آنکه دوسال بعد خجستانی بقتل رسید وعمرو به خراسان‌باز گشت .

روش تهدید آمیزی کـه یعقوب نسبت به بغداد پیش گرفت بسیـاهان بصره فرصت داد که علاوه برتصرف شهر واسط واقع درعراق به‌خوزستان نیز راه یابند. ولی موفق بعدازآنکه خاطرش از جانب شرق آسوده شد بااحتیاط وثبات قدم علیه‌ایشان بجنگ پرداخت‌وبرای حمله بشهر ایشان که ازرودخانه احاطه شده بود قایقهای مخصوصی‌تعبیه نمود . اولین کسی که جنگ را آغاز کرد ابوالعباس فرزند موفق بود که بعدها بنام المعتضدبالله خلیفه‌شد. وی در آغازکار به پیشرفت‌های کوچك قناعت کرد ومخصوصاً سعی نمود که افسران و سربازان دشمن را ازجنگ منصرف کند . موفق خود یکسال بعد بمیدان جنگ آمد وبعدازآنکه قلعهٔ المنسیعه‌را که دومین‌شهری بود که سیاهان بنا کردند متصرف شد بخوزستان رفت تااین ایالت‌را ازوجود ایشان پاك کند و در۸۸۱ مختاریه پایتخت سیاهان‌را محاصره نمود وبرای اجـرای این عملیات

درساحل دیگر دجله قلعهٔ محکمی بنام موفقیه بنا کرد وبا آنکه سربازان خلیفه چندین بار وارد شهرشدند حملهٔ قطعی ازطرف موفق در ۸۸۳ صورت گرفت و وی برای احتیاط از لشکریان لؤلؤ نایب الحکومهٔ مصر که فرماندهی شام را نیز داشت ونسبت بموفق اظهار وفاداری مینمود کمک خواست وشهرمختاریه دراوت ۸۸۳ پس ازابراز کمال رشادت بدست دشمن افتاد وشورشی که مدتها باعث ناامنی یکی از ثروتمند ترین قسمت های کشور خلیفه شده بود مرتفع گردید .

طولونی ها درمصر

نواحی غربی امپراطوری اسلام نیز مانند نواحی شرقی آن ازحیطهٔ قدرت حکومت مرکزی خارج شده بود .حکمرانی مصر درده سالهٔ قبل ازاین تاریخ همواره بانواب خلیفه یاسرداران ترکی بود که باتوجه به تغییرات متوالی وضع سیاسی دولت مرکزی ترجیح میدادند کـه عوائدرا بنفع خویش وبرای تثبیت موقعیت خود درمحل خرج کنند. در۸۶۸ درآمد این خطه عاید یکی ازترکان بنام بایاك بیك شد ووی یکی ازغلامزادگان ترك بنام احمدطولون بخارائی را بمصر فرستاد . طولون پدر احمد در دوران معتصم رئیس قراولان خاصهٔ خلیفه شد وپسرش احمد تعلیم وتربیت شایسته ای یافته بود وچند سالی درطرسوس واقع درمرز روم شرقی خدمت کرد ودرسامره طوری باالمستعین بالله خلیفه دوست ونزدیك شده بود که در۸۶۶ وی پس ازاستعفای ازخلافت وتبعید بشهر واسط برای حفظ جان خویش اورا همسفرخود انتخاب کرد ولی ترك مزبور خلیفهٔ مستعفی را بجلاد سپرد وخود به سامره آمد چـه در این موقع خلیفـهٔ جدید بهمدستان ویاران کودتای خویش پاداش میداد وازایشان یکی هـم بایاك بیك شوهرمادراحمدبود . احمد بزودی درمصرچنان ریشه کرد که «یارجوخ» ترك

جانشین «بایاك بیك»نیز وی‌را درمقام خویش باقی گذاشت و برای آنکه اورا بیشتر بخودعلاقه‌مندسازد دختر خویش‌را نیز باودادتا آنکه‌در۸۷۳مصر و نیمهٔغربی امپراطوری اسلام نصیب جعفرپسر المعتمد بالله خلیفـه شد و احمد از حقوق خویش درمقابل دریافت مبلغی ثابت دست کشید . احمد درسالهای‌اول اقامت خویش در مصر برای ادارهٔ امور مالی یکنفر پیشکار داشت موسوم باحمدبن مدبر کـه از ۸۵۶ در ایـن مملکت بـاین کار اشتغال داشت و چون مدبر بواسطهٔ سختگیری درجمع آوری عوائد و انحصار بسیاری از درآمد ها مورد تنفر شدید قرار گـرفته بود و نیز شاید بعلت ثروت سرشار و قدرت زیادی که حاصل نموده بود برای دولت خطری محسوب می‌شد احمد در۸۷۲ وسائل عزل واحضاروی‌را فراهم‌نمود. ازآن‌پس تایك‌چندمحل‌مقامی برای‌عامل‌وجود داشت وازبغداد مأموری باین سمت ومقام فرستاده میشد ولی‌احمد درکمـال مهارت باپرداخت وجهی ثـابت ومعین خودرا از زحمت مداخله و نظارت وی خلاص میکرد. المهتدی بالله خلیفه پس‌ازآنکه وی‌را مأمور سرکوبی حاکم سوریه نمود بوی اجازه داد که از غلامان لشکری فراهم سازد . وی از این جریان استفاده کرد و قوای‌نظامی روز افزونی برای خودتهیه نمود ودستجات متفرق سربازان‌را تحت انضباط آورد وازایشان گروهی واحد تشکیل‌داد که اکثر افرادآن از یونانیها بودند . این‌کار بعدها تاحدی برای خود او وبیشتر برای جانشینانش اسباب زحمت شد . وی ثروت وعوائد کشاورزی ومافندگی مصررا که پیوسته درتزاید بود دراختیار داشت وبدون آنکه لطمه‌ای باقتصـاد مملکت واردسازد همواره برمیزان‌آن‌می‌افزود وبسبك ترکهاقضات‌ومأمورین دادگستری‌راخود تعیین‌مینمود. بهمین جهت توانست مقام قضاوت‌را مدت‌هشت سال بدون متصدی گذارد . بهبودی اوضاع کشور بوی اجازه داد که با دربار

خلیفه رقابت کند وهمانطور که خلیفه در سامره اقامتگاه جدیدی ساخته بود وی نیز درشمال شرقی فسطاط یعنی قاهرهٔ قدیم محلی‌را انتخاب کرد واراضی آن‌را بعنوان تیول بین افسران ومأمورین خود تقسیم نمود وبهمین مناسبت آن را القطائع یاتیول نامیدند. در این ناحیه شهر کوچکی تأسیس یافت و قصر وی که برفراز سنگی قرار داشت براین شهر مشرف بود وهم اکنون نیزبالای قصر صلاح الدین واقع است. وی دراینجا صنایع وفرهنگ عراق را، که چنانکه دیدیم مولود ومخلوط هنر و فرهنگ ایران و یونان بود، اشاعه داد.

پس‌ازآنکه الموفق به‌بهانهٔ ادارهٔ مملکت برادرخود خلیفه‌را تحت نفوذ وسرپرستی‌خویش قرارداد درصدد برآمد که دامنهٔقدرت حکومت مرکزی‌را بمصربسط‌دهد. البته‌احمدبآنچه میپرداخت مبلغی‌افزود ولی‌بحکمی که بموجب آن‌بایدحکومت‌مصرراارها کرده ودرعوض‌حکومت سوریه‌راازاماجور»تحویل گیرد کمترین‌اعتنائی‌نکرد. ولی در۸۷۷هنگامی که اماجوردر گذشت وی این استان را متصرف شد وازمردم بیعت گرفت وچون موفق سرگرم سیاهان عراق بود ویرا بحال‌خود رها کرد ولی لؤلؤ بندهٔآزاد شدهٔ احمد که ازطرف وی در سوریه حکومت میکرد وسکه بنام وی میزد ازبیم‌آنکه روزی مجبورشود قسمتی‌ازاموال‌واملاك خودراباحمدبدهد، در۸۸۱سرازاطاعت وی پیچید وجانب موفق‌راگرفت. احمد ازخلیفه درخواست نمود که خود را از سرپرستی ونفوذ برادرخویش بازرهاند وحمایت ویرا بپذیرد وچون درمرز سوریه وروم‌شرقی شورش رخ داده بود شخصاً باین حوالی‌آمد. المعتمد خلیفه سعی‌نمود از رقه بمصرفرار کند ولی‌الموفق دردقایق‌آخرازاجرای این‌نقشه جلوگیری نمود. احمد ازاین‌جریان استفاده نمود وبی‌آنکه بموفق‌علناً حمله‌کند دست ازبیعت

واطاعت وی برداشت ودیگردرقلمروخویش‌درخطبه ونمازاورا بعنوان‌جانشین خلیفه یادنکرد ولـی رقیبش یعنی موفق دستورداد اورا درمساجد لعنت کنند لکن باطناً میل‌صلح و سازش داشت چنانکه به‌لؤلؤ بندهٔ آزاد شدهٔ احمد قوای کافی که وی درخواست داشت نداد وحتی بااحمد وارد مذاکره شد ولی قبل‌از آنکه نتیجه حاصل‌شود احمد در۸۸۳ درشمال سوریه درگذشت .

عباس پسربزرگ احمد که سابقاً برپدرشوریده بود چون مورد تنفرعامه ولشکریان بود ناچار بابرادر کوچك خود موسوم به خمارویه بیعت کـرد واز حق‌خویش صرفنظرنمود. موفق بگمان‌آنکه جانشین بی‌تجربه وجـوان احمد حریف قابلی‌نیست مذاکرات صلح‌را قطع کرد ونیزحاکمی که ازطرف احمد به بین‌النهرین‌شمالی‌رفته‌بودباحاکم‌دمشق‌همدست‌شد وهردواز‌اطاعت خمارویه سرپیچیدند. لشکریان‌خمارویه‌این‌شورشیان‌را سرکوبی کردند ولی‌هنگامیکه دراورنت اردوگاه زمستانی‌خودتوقف داشتند موفق پسرخود احمد راکه بعداً بنام المعتضدبالله خلیفه‌شد باعده‌ای‌سپاه بکمك‌شورشیان‌فرستاد. درآنجامصریها شکست سختی‌خوردند ولی بین‌فاتحین برسرتقسیم اموال اختلاف شد واحمدرا رها کرده رفتند بطوری که گویا بیش از چهار هزارنفر با احمد باقی نماند .

خمارویه دربهار ۸۸۵ باهفتادهزارلشکرتازه نفس فلسطین‌را محاصره کـرد ودر ششم‌آوریل درطواحین (آسیابها) نزدیك رمله جنگ درگرفت وخمارویه با آنکه لشکرزیادی داشت درهمان حملهٔ‌اول‌عقب‌نشست وبمصررفت. حریف وی نیزازپیروزی خوداستفاده‌ای‌نکرد.خمارویه‌بدمشق‌آمدولی بمقاومت برخورد وراه طرسوس را پیش گرفت وچون درآنجا نیزمانع ومقاومت دید این نواحی را بکلی تخلیه کرد ورفت . در۸۸۶صلحی برقرارشدکه درنتیجهٔ‌آن طولونی‌هـا مدت سی‌سال دیگربرمصروسوریه ونواحی‌مرزی این‌دو کشورحکومت کردند.

چهارسال بعد بواسطهٔ اختلافی که بین رقبای خمارویه رخ‌داد وی فرصت یافت ودامنهٔ قدرت‌خودرا بنواحی‌شمالی بین‌النهرین کشانید. موفق وخلیفه برادرش در۸۹۱ و۸۹۲ در گذشتندواحمد پسرموفق بنام المعتضدبالله بخلافت رسید. بین خمارویه وخلیفهٔجدیدپیمان تازه‌ای بسته‌شدوخمارویه دخترخودرابخلیفه داد. ولی این‌شاهزاده خانم فقط دوسال بعد یعنی بعدازآنکه بسن دوازده سالگی رسید بخانهٔ شوهررفت. جهیزیه وجشن این‌عروسی چنان مفصل بود که دربار بغدادرا که ازمدتها قبل زندگی محدودی پیش گرفته بود بزحمت انداخت و چنین شایع‌شد که خلیفه این‌وصلت را برای اتلاف اموال‌خمارویه کرده‌است. قلمروخمارویه درنتیجهٔ اصراف روبویرانی‌نهاد وبنیان قدرت این‌خاندان‌سخت سست شد تاآنکه در۸۹۶ دردمشق خود خمارویه درنتیجهٔ اختلافات اندرون و حرم بقتل رسید وجانشینش موسوم به‌ابوالجیش ۹ماه بعد ازطرف برادرخود خلع گردید ووی نیز که هارون نام داشت ازعهدهٔ قرامطه که اسباب اختلال سوریه شده‌بودند برنیامد بطوریکه اهالی دمشق ازخلیفه المکتفی استمداد نمودند ووی‌برای استقرارامنیت قوائی باین‌نواحی‌فرستاد وضمناً موقع‌رابرای برانداختن آخرین فرد بی کفایت خاندان طولونی مناسب دیده و هنگامیکه سپاهیان عراق درفلسطین پیش میرفتند ناوگانی نیز از سی‌لیسی بطرف دلتای نیل رهسپارشد. هارون‌پس‌ازشکست دمیاط[1] درسی‌ام دسامبر۹۰۴ درقصرعباسیه بدست اقوام خویش کشته شد ودر دوازدهم ژانویه ۹۰۵فسطاط سقوط کرد و القطائع که احمد بنانهاده بود ویران گشت وبازماندگان خاندان طولونی را باسارت به‌بغداد بردند.

حکومت خاندان طولونی بامقایسهٔ عملیات وروش‌حکام بعد دورهٔ طلائی

۱- Damiette

تاریخ مصر محسوب میشود. درزمان احمد وضع اقتصادی مردم بهبودی کامل حاصل کرد. وی درنتیجهٔ اتخاذ سیاست مالی ماهرانه‌ای ازسوءِ استفاده‌هائی که بیشتر بنفع خارجیان بود جلوگیری نمود. بعد از ویرانی القطائع ازابنیهٔ مجلل خمارویه چیزی باقی نماندولی خرابه‌های مسجد طولونی‌ها که از ۸۷۶ تا ۸۷۹ بوسیلهٔ احمد بنا شد هنوز باقی است و نمونه‌ای ازصنعت وهنر آن عصر است. این مسجد تقلیدی از مسجد بزرگ سامره است ولی ازحیث مساحت نصف آن میباشد. طالار اصلی دارای سه ردیف ستون مکعب وقسمتهای دیگر دوردیف است. بین ستونها وروی دیوار پنجره‌هائی باهلالیهای شکسته تعبیه شده‌اند. علاوه براین دراین طالار مقداری طاقنماهای کوچك وجوددارد که با کنگره‌های زیبائی تزیین شده‌اند ومحراب دربدنهٔ دیوار قرار گرفته ودوپله از کف طالار بالاتر است. قسمت اصلی طالار ازسه طرف متصل به حیاط میشود، این حیاط دارای دیواری است که آنرا ازانظار مخفی مینماید ویگانه منارهٔ آن که درمعماری اسلام منحصراست مانند منارهٔ مسجد سامره درخارج ازمسجد وطرف شمال میباشد. منارهٔ مزبور که ازسنگهای آهکی بنا شده مانند برجهای بابل مارپیچ نیست بلکه مثل برجهای دیده‌بانهای دریائی سابق ایران مربع است $\frac{1}{125}$.

قرامطهٔ عربستان

حکومت مرکزی اسلام اگر توانست مصررا پس ازچهل سال استقلال متصرّف شود درعوض همان اوقات عربستان جنوبی را بکلی ازدست داد، چه اسلام نتوانست دراین ناحیهٔ دور افتاده ومهجور اوضاع سیاسی و اجتماعی را تغییر زیادی بدهد و شیوخ قبایل مانند دوران سابئین وآل حمیر خراج ناچیزی به عمال خلیفه که درصنعا اقامت داشتند می‌پرداختند و درکارهای خود آزادی و اختیار مطلق داشتند. یکی ازایشان موسوم به الحسن الهمدانی که پس از

سر کشیهای زیاد عاقبت در۹٤٥ درزندان مرد دردو کتاب یکی بنام «الاکلیل» ودیگری «صفة جزیرةالعرب» بامبالغه وآب وتاب‌زیاد نسبت بفرهنگ ودانش کهنسال اجداد خود بالیده و مدعی است که نظیر آن در تمام دنیای اسلام وجود ندارد .

چنین بنظر می‌آید که خلفای عباسی گاه ایجادکانونهای سیاسی محلی‌را دربرابر عمال وحکام ولایات تقویت وتشویق میکردند . مأمون بعد از آنکه سیاستی که نسبت به‌علویها اتخاذ نمود مواجه باشکست شد جمعی ازسپاهیان خراسان‌را بایکی ازمبارزین وفادار خود بنام محمد بعربستان جنوبی فرستاد. محمد نسب خودرا بزیادبن ابیه‌نابرادری‌معاویه که حاکم عراق‌بودمی‌رسانید. وی فرمانروایان سواحل‌را تاحوالی‌شحر واقع درحضرموت و اولین تپه های آن‌حدود مطیع ساخت درصورتیکه مردم این‌نواحی از حکومت صنعا تمکین نمیکردند. وی‌وبازماندگانش ازمقرفرماندهی‌اودرزبیدباوجود بعضی‌مشکلات مدت صدوپنجاه سال سلطهٔ خودرا براین نواحی حفظ کردند و قدرت ونفوذ دومین‌جانشین‌وی درنتیجهٔ عملیات یکی‌ازشیوخ محل‌بنام جعفربن‌عبدالرحمن لطمهٔ زیاد دید . شیخ مزبور درشبام اقامتگاه‌خود دردوران خلافت معتصم علیه حاکم محل قیام کرد ودایرهٔ نفوذ خودرا بطرف جنوب بسط داد وپسرخودرا حاکم صنعا کردوعلویها نیزدراین شورش‌شرکت‌داشتند . فرستادگان قرامطه که بعد ازآنها سخن‌خواهیم گفت تامرزهای نواحی کوهستانی پیش‌آمدند و باآنکه درپرتو مقام سیاسی ومذهبی خویش مملکت را تکان میدادند درآنجا پایداری نکردند ولی یکی ازاعقاب زیدبن علی‌برای‌خاندان خود بساطی برپا کرد که علی‌رغم حوادث گوناگون طی قرون متمادی دوام‌آورد وهنوز نیز ازعوامل مهم سیاسی محسوب است . بعد ازآنکه مبارزهٔ زید باهشام خلیفهٔ

امری درعراق باشکست مواجه گشت اعقاب وبستگانش در ولایات دور دست پراکنده شدند ویکی ازنوادگان وی بنام حسن‌بن زید که مردی باکفایت‌و برخلاف اغلب اجداد خویش سیاستمدار بود دررری اقامتگاه خود بابزرگان طبرستان ومازندران، که ایالات ساحل جنوبی دریای خزر میباشند ومردم‌آن ازدست‌طاهریان بتنگ‌آمده وبرای قیام علیه‌آنها درجستجوی پیشوائی‌بودند، وارداتحادوزدوبست‌شد. وی وبازماندگانش مدت نیم‌قرن وطی جنگهای‌مکرر (۸۶٤-۹۲۸) در این نواحی پایداری کردند. یکی دیگر از اعقاب زید بنام یحیی بن الحسین که نوهٔ قاسم بن‌ابراهیم بود و اورا بمناسبت املاکی که در جبل الرس داشت الرسی میگفتند و در ۸۹۵ در مدینه متولد شده بود چون دارای علم زیاد و ایمانی محکم بود امید میرفت که بعنوان امامت شأن و شوکت خاندان خویش را تجدید کند. وی بدیدن پسر عموهای خویش به‌طبرستان‌آمد ودراینجا یقین کرد که اقامتش دراین نواحی مقدور نیست لذا بعربستان‌جنوبی که اهل‌مدینه‌ازاوضاع‌آشفتهٔ‌آن اطلاع داشتندرفت. وی فقط باپنجاه نفر همراهان خویش بدروازهٔ صعده که عمده‌ترین شهرسرراه مکه و صنعاست وباشهر اخیرده روز فاصله دارد رسید وبعنوان امام الهادی مردم را باطاعت ازخاندان رسول‌دعوت کردوهمانطور که سابقاً پیغمبر ازطریق ایجاد صلح وآشتی برمدینه مسلط شدوی نیزبعنوان رفع اختلاف اهالی مسلمان و مسیحی شهر مذهبی نجران بر این شهر مسلط گشت. صحرا نشینان آن حدود بوضعی روزافزون اطاعت و پیروی ویرا پذیرفتند ولی دائرهٔ قدرتش از صعده و حدودآن تجاوز نکرد زیرا درجنوب‌باقرامطه وجعفریها مواجه‌شد، معذلك هنگامیکه در هجدهم اوت ۹۱۱ درگذشت برای بازماندگان خویش اساس محکمی باقی گذاشته بود که احتمالاً میتوانست قدرت خود را در تمام کشور

بسط دهد.

در۸۹۱دوران‌خلافت المعتضدبالله پسرالموفق که پس از پدرخلیفه شد و یك‌سال بعدهنگامی که عمویش برمسند خلافت‌نشسته بودباردیگر نهضت‌های سیاسی و مذهبی نواحی مرکزی امپراطوری اسلام‌را متزلزل ساخت . شیعیان عقیده دارند که اگرامام غائب یعنی‌مهدی‌صاحب‌زمان ظهور کند تمام مظالم و بی‌عدالتی‌ها جبران‌خواهدشد .علویها وپیروان ایشان بعدازآنکه از اقدامات مکرر خودنتیجه نگرفتند در انتظار پیشوای غائب دورهٔ آخرالزمان نشستند. درحالی که دسته‌ای ازشیعیان که‌قدرت‌سیاسی حاصل کردند منتظر امام‌المهدی فرزند دوازدهم‌علی بودند . دستهٔ دیگرخودرا باسمعیل پسرامام‌جعفرصادق که در۷۶۲ قبل‌ازپدرمرده‌بودبستند .دلیل انتخاب‌وی‌به‌پیشوائی بیشترمحل‌ومقامی است که درتمام مشرق‌زمین دربارهٔ عددهفت قائل‌میباشند سپس علل وموجبات دیگری ازقبیل تصوراتی که ایرانیها نسبت‌به‌عفو وبخشایش خداوند دارند و عقاید گنوستیك وآثار وعوامل‌فلسفهٔ یونان ومذهب‌مانی که مسلك‌روشنفکران بودمعتقدات گمراه کننده‌ای بوجود آورد که‌بامشرب‌ارتدادی‌مشرق زمینی‌هاو علاقه‌ای که به‌تشکیل‌محافل‌وانجمنهای مخفی‌دارندکاملاً سازگاربود.این‌علاقه وتمایلات که درسراسر شرق موجود است‌اغلب برای اجرای مقاصد سیاسی ونیل بجاه ومقام مورد استفاده واستثمار قرارگرفته است . این معتقدات یك قرن بعد مضمون آثار ادبی اخوان الصفا شد بطوریکه دیته ریچی [۱] که نوشته های‌آنهارا ترجمه وتحقیق کرده میگویدآثار مزبور یك دائرةالمعارف فلسفی‌را تشکیل میدهد.فرقهٔ «دوستان» بدواً درعراق یعنی‌مقارن ۸۹۰ وهمان اوقاتی که شورش سیاهان مرتفع شد درشهر واسط تشکیل گردید .در اینجا

۱- Fr. Dieterici

شخصی بنام حمدان قرمط (این کلمه گویا آرامی است و معنی آن معلم و پیشوای مخفی وسری میباشد) برای مریدان خود مجمعی ترتیب داد و به تقلید پیغمبر آنرا دارالهجره نامید و لقب قرمط به تمام افراد این فرقه اطلاق شد وجمع آنها را قرامطه گفتند. در این محفل که نخستین مجمع نهضت جدید بود تساوی واشتراك کامل وجود داشت و بین حضار در تقسیم نان واستفاده از نعمات بهشتی احساسات وروابط برادرانه موجود بوده است. در این عمل ایشان از پیروان سائل گنوستیك که اغلب در این حوالی بوده اند پیروی میکرده اند وازقرار معلوم عبدان شوهر خواهر حمدان رساله‌ای درمراحل هفتگانهٔ مرام این فرقه تنظیم نمود ولی این مراحل بعدها افزوده شد وازهفت به ۹ رسید ومنظور ازاین کار آزمایش میزان اعتقاد پیروان تازه بود. این عده را ابتدا طوری تحت تلقین قرار میدادند که یقین میکردند جمال دلربای حقیقت را تا کنون ندیده اند و بعداً برایشان مکشوف خواهد شد وسپس کاری میکردند که نسبت باساس آن درشك وتردید بیفتند و آنگاه ایشانرا تحت فرمان امام غائب ونواب وی قرار میدادند. ولی این پیروان همواره ازهویت آن رهبران بی اطلاع بودند وبایشان تلقین کرده بودند که کلیهٔ مطالب واحکام دین باطن ومعنی خاصی دارد و باید مطابق اصول وقواعد مخصوص مورد تفسیر وتشریح قرار گیرند. بعداز آنکه مرید جدید بدین ترتیب آموخته ومهیا میشد بقید قسم وپیمان از وی تعهد میگرفتند که مطیع محض رؤسای خود باشد وضمناً او را ازهر گونه وظیفه وتکلیف مذهبی آزاد میساختند. ازقرار معلوم یکی از دو نفر پیشوایان این فرقه که خارج عراق اقامت داشتند و ویرا «صاحب الناقه» میگفتند مقام عبدان را به زکرویهٔ الدندانی که کفایت ولیاقت بیشتری داشت داد وویرا بسوریه فرستاد. وی درسال نهصد موفق شد بین قبایل بنی العلیص شورشی علیه حکومت طولونی‌ها که روبضعف نهاده بودند ایجاد کند. صاحب الناقه که

ویرا امیرالمؤمنین میخواندند وخویشتن‌را اولادعلی میدانست‌خلیفه اعلام‌شد. قرامطه در شهرهای سوریه در کمال وحشیگری رفتار کردند و فقط دمشق مقاومت نمود ومحاصرهٔ ایشان را تحمل کرد. در۹۰۱ هنگامیکه این‌محاصره جریان داشت خلیفهٔ قرامطه درگذشت و برادرش بنام عبدالله احمد «صاحب‌الخال» جانشین وی گردید ولی‌دوسال بعد اسیرشد ودربغداد بقتل‌رسید ودولت بغداد در ۹۰۶ بعد از مرگ آخرین امیر خاندان طولونی و سقوط زکرویه مجدداً برسوریه مسلط شد ونهضت قرامطه‌را دراین کشورودرعراق ازبین‌برد. ولی‌درعربستان قرامطه پیشرفت کردند ومدتهای مدید دوام نمودند. از ۸۹۴ صاحب‌الناقه، اباسعیدحسن‌بن‌بهرام الجنابی‌رابه‌الاحساء واقع‌دربحرین‌فرستاد ووی باکمک‌قبیلهٔ عبدالقیس موفق‌شد حکومت‌مستقلی تشکیل‌دهد که‌پایتخت آن مؤمنیه نامیده‌شد وجانشین شهر هجر گردید واین همان شهری است که اکنون الهفوف نام دارد. وی و جانشینانش بعنوان نائب امام‌غائب حکومت و فرمانروائی میکردند وقبائل قدیمی این‌نواحی‌را باخود همراه نموده بودندو برای‌جلب ایشان قواعد و رسوم کهنهٔ صحرانشینان‌را مراعات میکردند. پسر اباسعید (۹۴۳ - ۹۱۴) در نتیجهٔ حملات مکرری که بعراق نمود کار زیارت و تجارت‌رامختل کرد ودردوازدهم‌ژانویهٔ۹۳۰حتی‌مکه‌رامتصرف‌شدوحجرالاسود را به‌الاحساءآورد ومدت سی‌سال دراین‌شهربود. قرامطه برای بقاء واستقرار در عربستان جنوبی اقدامات دیگری کردند که نتیجهٔ کمتری داشت وما قبلاً بآنها اشاره نمودیم.

تجمل دربار و نهضت صوفیه

تمام دوران‌خلافت المکتفی بالله (۹۰۸ - ۹۰۲) فرزند المعتضدبالله‌صرف مبارزه باقرامطه شد. عباس‌بن‌الحسن‌الجرجرائی وزیروی‌کلیهٔ اموررا دردست

گرفته‌بود ولی‌در کمال بی‌تدبیری اداره‌مینمود . وی‌برای‌آنکه مقام خویش‌را تثبیت کند درصدد برآمد که جعفر برادر خلیفه را که هنوز سیزده سال‌بیش نداشت بنام المقتدر بالله بخلافت بنشاند ولی مخالفینش وی‌را کشتند و عبدالله پسر خلیفه را بنام المعتز بالله بخلافت نشاندند. لکن وی نیز بهمان سرنوشتی مبتلاشد که نودسال قبل یکی‌ازعموهایش بنام ابراهیم شده بود؛ یعنی وی نیز از اوان جوانی تمام وقت‌خودرا صرف علم وادبیات نمود. اشعاروی که یکنوع ظرافت اشرافی دارد بسبك متأخرین مخصوصاً ابونواس سروده شده است ، ولی از سنن و صنایع شعر کلاسیك دوران جاهلیت دور نیست . تجمل فراوانی که باوجود ضعف و انحطاط خارجی سراسر زندگی دربار را فراگرفته بود از خلال اشعار این‌خلیفه متظاهراست ووی اولین کسی است که اشعاری در وصف اعمال وهنرنمائیهای پسرعموی خود المعتضد سروده‌است، ولی بیشترآن لحن خشك تاریخ‌منظوم‌را دارد ونیز وی‌برای اولین بارسعی کرد که نظرهای‌متفرق وانتقادات بیشمار ادبا و سخن‌شناسان را دربارهٔ شعرا و صنعت شعر که درتحت تأثیر ونفوذ فلسفهٔ یونان قرارداشت جمع‌آوری کرده بصورت مدونی درآورد. وی ضمناً بحث وتحقیق تاریخ ادبیات را باذوق وحرارت زیاد تشویق میکرد و تاریخ‌ادبیات جدیدرا تألیف‌نمودوباتنظیم‌رساله‌ای‌درباب شراب‌وآئین‌میگساری نشان‌داد که لذائذ زندگی‌را تاچه‌حد دریافته است . طرفداران المقتدر وی را همانروزی که بدتخت‌نشسته‌بودخلع کردند، سردستهٔ‌این‌جمع مونس‌خواجه‌بود که در دوران‌المعتضد ریاست‌پلیس‌را داشت وبعداً بمکه تبعیدشد وتازگی وارد بغدادشده‌بود. این‌جمع درقصر الحسنی‌بمقاومت پرداختندوسپس‌وارد کوچه‌ها شده و شهر را تصرف کردند والمعتز ناچار بخانهٔ جواهر فروشی ازدوستان خویش پناه‌بود، ولی‌در۲۹ دسامبر ۹۰۸ یعنی دوازده روز پس‌از زمامداری در

محل‌مزبور بقتل‌رسید . یونس خواجه درمقابل خدماتی که بخلیفهٔ جوان نمود سعی کرد دروی تسلط ونفوذحاصل کند ولی‌ابن‌الفرات وزیروی سد راهش‌شد. خلیفه دوبار سعی کرد این مرد راکه دراثر خست وبی کفایتی اسباب اختلال دستگاه دولت‌شده است ازمیان بردارد ولی‌هردفعه تحت‌تأثیر وی‌قرار گرفت و از اودر گذشت تاعاقبت‌درنوزدهم ژوئن پس‌ازآنکه برای‌دفعهٔ سوم‌بکار گماشته شده‌بود خود وپسرش المحسّن را بقتل رسانید .

از وضع مالی امپراطوری اسلام در دوران‌المقتدر بواسطهٔ بودجهٔ سال ۹۱۹-۹۱۸ که باقی مانده وبما رسیده است اطلاع‌کافی داریم . ازقرار معلوم باآنکه ایالات‌زیادی مستقل ومنتزع شده‌بودند مبالغ زیادی‌عایدخزانهٔ‌بغداد میگردید . در سالهای اول خلافت بنی‌عباس ولایات شرقی‌مالیات خود را بپول نقره میپرداختند ولی قسمتهائی که از امپراطوری روم گرفته شده بود چون دارای معادن طلابودند خراج و مالیات خودرا بپول طلا تأدیه میکردند واین پول بولایات شرقی ارسال‌میشد ودرنتیجه پول نقره درین ولایات به‌نصف‌قیمت خود رسیده بود ولی هرقدر قدرت دولت مرکزی تقلیل مییافت رواج پول‌نقره بیشتر میشد . در دوران خلافت المقتدر بالله فقط درعراق وخوزستان وفارس و بین النهرین و سوریه ومصر خلیفه‌را فرمانروای مطلق میدانستندولی‌درعمان وآذربایجان وارمنستان ویرا باین سمت نمیشناختند . بالنتیجه هنگامی که عراق بابت خراج و مالیات مستغلات و املاك و عوارض کشتی رانی و گمرك و انحصارات سالیانه ۱،۵٤۷،۷۳٤ دینار (در آن تاریخ یك‌دینار بالغ برشانزده درهم نقره ارزش داشت) و ولایات شرقی ٦،۲۱۳،۲۸۳ دینار و مصر و سوریه ٤،۷٤٦،۳۷۰ دینار میپرداختند ، خلیفه از آذربایجان و ارمنستان بدریافت ۲۲٦،۳۷۰ دینار قناعت‌مینمود. علاوه براین وجوه مبلغ ۱،۷٦۸،۰۱۵ دینار نیز

ازعوائد اوقاف واملاك اختصاصی وخالصه بدست می آمد، درمقابل بایدهزینه‌های ذیل پرداخت میشد : مخارج اماکن و شهرهای مقدس مکه و مدینه و جادهٔ حج واستحکامات مرزی ، حقوق قضات وشحنه‌و داروغه‌ها که عهده‌دار انتظامات بازاربودند وداد گاههای استیناف ومتصدیان ورؤسای پست ولایات . ولی بیشتراین عوائدصرف مخارج دربار ونگهداری لشکریان میشد .خلفاواقوام وبستگانشان عموماً مبالغ هنگفتی ذخیره وپس انداز میکردندمثلاً المقتدر پس از آنکه بخلافت رسیدقریب پانزده میلیون دینار ازسلف خود ارث برد والمعتضد نه‌میلیون . ولی بودجهٔ مملکت باوجود چنین عوائدسرشار همواره کسر داشت وچون نمیتوانستند این کسررا همانطوریکه درممالك جدیدمعمول است ازطریق قرضهٔ ملی جبران کنند باجریمهٔ متمولین وعمال دولت که ازراههای نامشروع متمول شده بودند تأمین میکردند واین عمل طوری مرسوم ومتداول شده بود که بآن عنوان خاص یعنی مصادره داده بودند .در ۹۱٤ المقتدر بالله دارائی جواهرفروشی را که بالغ بر چهار میلیون میشد مصادره کرد . جریمه‌های پنجاه هزار وصد هزار دیناری مکرر گرفته میشد وچون اعتمادی باموال منقول ومسکوکات نبود مستغلات و اموال غیرمنقول مورد توجه وعلاقه قرار گرفته بود خاصه آنکه حقوق ارتفاقی و عوارض املاك ومستغلات ناچیز بود. عمال ومأمورین دولت بابت املاك ومستغلات خودیابکلی مالیاتی نمیپرداختند ویا مبلغ ناچیزی بطوردربست تأدیه مینمودند . یکی ازوسائل بسیارمؤثر برای فرار ازپرداخت مالیات ومصادره، وقف کردن اموال برای امورخیریه از قبیل اطعام مساکین . دفاع سرحدات ، نگاهداری اماکن مقدسهٔ مکه ومدینه وغیره بودومعمولاً تولیت این اوقاف رابخود یافرزند ارشد خویش وامیگذاشتند . در مصر موقوفات میراث خانواده را تشکیل میداد .مادر المقتدر خلیفه نیز سعی کرد املاك خودرا ازاین طریقه حفظ کند

ولی‌موفقیت وی دوام زیادی نکرد زیرا بعد از مرگ المقتدر نابرادری وی القاهر بالله بخلافت رسید و سعی کرد مادر المقتدر را مجبور بتغییر وقف‌نامه نماید ولی‌آن زن پافشاری‌نمود، لذا وی بوسیلهٔ قضائی وقف‌نامه را لغو نمود. بزرگترین زیانها موقعی متوجه خزانهٔ دولت گردید که خلفا چون پول نداشتند مجبور شدند بجای حقوق لشکریان ملك وزمین بدهند واین‌کار نخستین بار ابتدای‌خلافت القاهر بالله‌صورت گرفت. بطوریکه دیدیم درولایات امورمربوط بارتش ومالیات بکلی ازیکدیگر تفکیك‌شده بود. درمقابل‌فرمانده سپاه مأمور دیگری بنام عامل وجود داشت که مالیات و خراج ولایات را که مبلغی‌هنگفت‌بودجمع‌آوری مینمود وبمرکزمیفرستاد. وی‌و زیردستانش‌ضمن این‌عمل مبالغی برای‌خوداستفاده‌میکردند. فرمانده لشکرا گرمیتوانست‌مانند احمدطولون درمصر امور دارائی‌را نیزقبضه کند موقعیت ثابتی حاصل‌مینمود. نبودن پول‌بتدریج‌خلفارامجبور کرد که حتی‌درعراق اراضی وسیعی‌رابسرداران ترك که از کشاورزی سررشته داشتند واگذارند تا ایشان نیز از درامد آن املاك حقوق سربازان خودرا بپردازند بدین ترتیب درامد این املاك بکلی از کیسهٔ دولت رفته‌بود. امراء بزرگ ومقتدر این اراضی واملاك را برای خود نگاهمیداشتند و مجاری آب وقنوات راکه تعمیر و نگاهداری آنها مستلزم مخارجی بود بنفع‌خویش اداره مینمودند ولی رؤسا وامرای جزء بعد ازآنکه شیرهٔ رعیت‌رامی کشیدند املاك‌را بدولت پس میدادند وممرّ عائدی دیگری مطالبه میکردند.[۱۳۱] ناامنی علاوه‌برعراق درولایات دیگر نیزروبشدت‌میرفت. جنگ سیاهان بصره و تعرضات قرامطه سالهای متمادی صنعت و تجارت را فلج کرده بود. باوجود عدم توقع وقناعت مردم مشرق‌زمین وباآنکه قدرت خرید پول‌زیاد بود درمقابل زندگی پرتجمل طبقهٔ عالیه،فقرومسکنت‌شدیدی

دامنگیر تودهٔ مردم شده‌بود.

اختلافات مذهبی که پیوسته ازطرف‌روحانیون تشدید میشدبر اختلافات سیاسی ودسته بندی‌امرا و بزرگان افزوده میگردید. درقسمت‌مذهب‌اختلاف منحصر بشیعه وسنی نبود بلکه فرقه‌های سنی نیز مانند حنبلی‌های متعصب با دیگران دائماً درمنازعه بودند. مردم زیرك وسلیم برای فرار از اینگونه مجادلات طریقهٔ سیروسلوك‌را پیش گرفته خودرا مافوق تعصبات‌مذهبی‌وسیاسی قرار دادند.

توجه وتمایل باین‌طریقه حتی‌اززمان بنی‌امیه‌آغاز شده بود وافرادی مانند حسن‌البصری که در۷۲۸ در کوفه درگذشت وجابربن الحیان الکیمیائی شیعه‌وابوالعتاهیه شاعرباین‌سلك‌درآمده‌بودند. ازموقعی که‌پایتخت‌امپراطوری اسلام ببغداد انتقال یافت عرفا یا پیروان سیروسلوك دستجاتی تشکیل‌دادند و دراجتماعاتی که درمساجدعمومی‌یامحافل‌خصوصی منعقد میساختندسعی‌داشتند بامواعظ عرفانی‌روح تصوف وسلوك‌را درپیروان خود تقویت‌وتشدید کنند. این دسته خرقهٔ‌پشمی‌را که «صوف» مینامیدند ازکشیشان مسیحی اقتباس کردند لذا پیروان‌این‌مسلك‌همه‌به‌صوفی‌معروف‌شدند. دراعمال‌خیری که ازایشان‌سر میزد آثاری ازعقاید مسیحی‌مشهود بود ولی‌اصل‌واساس‌این‌عقیده‌عربی‌واسلامی بود. ازمطالعهٔ مواعظ حسن‌البصری واعترافات المجاسی که در ۷۸۱ دربصره متولد شد وبزودی‌ببغدادآمد ودر۸۳۷ درآن‌شهردرگذشت اصول‌عقایدپیروان این طریقه بخوبی استنباط می‌شود. بدین معنی که چون اسلام بشعب وفرق زیادی تقسیم شده بود ایشان بدواً بیهوده سعی کردند شاید روش ومدار واحد روحانی‌بدست‌آورند ومعتقدشدند که مانند پیغمبراسلام بایدزندگانی‌روحانی را باکناره‌گیری وعزلت آغاز کرد وسلامت روح مردم‌فقط ازاین‌طریقه‌حاصل

میشود و کشف حقیقت درراه وصول بخدا بامطالعهٔ دقیق قرآن ووقوف به‌رموز آن ومتابعت ازسنت رسول امکان پذیراست وبرای آنکه مشمول عنایات خدا شوند بایدکاملاً مطیع وشاکر ودوستدارخدا باشند. عرفان یعنی راه وصول بخدا را شامل درجات ومراحلی می‌دانستند که عبارت است از توبه، صبر، انس ومؤالفت باخدا وبالاخره مشاهده یاوصول بحق‌وحقیقت. این‌طریقه چون خالی‌از تعصب‌ومخالف آن‌بود بی‌شك نمی‌توانست‌ازایرادواعتراض‌متعصبین‌مصون باشدوباآنکه مسلك‌المجاسی هنوز رسماً محکوم‌نشده بودمورد ایراداحمدبن حنبل‌قرار گرفت. وی گفت که‌این‌عقاید ازروش‌معتزله اقتباس شده است. این عقیده وطریقت بوسیلهٔ جنید ادامه یافت. وی آن را ازدائی خود موسوم به‌السری‌السقطی آموخته‌بود. این‌شخص نیزدرنتیجهٔ‌تعالیم‌معروف‌الکرخی‌زاهد باین‌مسلك گرویده بود ولی‌سادگی این‌طریقت جنیدرا ابداًراضی‌وقانع‌نکرد. وی سبك مرشد جدید خودرا نیز که نظریات و عقاید خویش‌را درلباس الفاظ واصطلاحات فقهادرمی‌آورد نپسندید. وی محبةالله را اساس‌ومرکزعقیدهٔ خود قرار داد وعقیده داشت که این عشق‌باید طوری بروجود احاطه و نفوذ یابد که خویشتن‌رابکلی‌فراموش کند وفانی‌حق‌شود. این عقیده که بعدها اساس‌طریقهٔ عرفان شد بوسیلهٔ یکی‌ازمریدان جنید بنام حسین‌بن المنصور الحلاج توسعه یافت ونتایج وثمراتی‌بار آورد. منصور در۸۵۸ درفارس‌متولد شد. پدرش گبر (زرتشتی) بود، وی درشوش واقع درخوزستان در سلك مریدان سهل التستری درآمد. سهل از جمله وارستگان وآزاد فکرانی بود که عقاید المجاسی‌را در خصوص‌وصول‌بحق برپایهٔ رنج وریاضت دائم قرار داد وبااتکاء بعقاید گنوستیك محافل‌شیعه راجع به‌هالهٔ نوری که ارواح مؤمنین‌را قبل ازخلقت احاطه‌نموده وموجب‌ودلیل‌ایشان برای اتصال‌باخدا میگردد اظهاراتی نمود. وسعت ورونق

بغداد حلاج‌را جلب کرد وی درین‌شهر نزدجنید آمد وشش‌سال درسلك‌مریدان وی بود ولی سرانجام از او جدا شد زیرا به‌تلقین سهل اعتقاد یافته بود که بخدا واصل گردیده است واین مقامی‌بود که مرشدش نیز دعوی آن‌را نداشت. سپس حلاج بسفر و موعظه پرداخت و تـاهند رفت و رازی بزرگترین پزشك زمان‌را ملاقات کرد وبوسیلهٔ وی‌بافلسفهٔ یونان آشناشدو گویا بارؤسای‌قرامطه نیزارتباط حاصل کرد ودر۹۰۸ پس ازدومین سفر مکه ببغداد مراجعت کرد . عقیدهٔ وی راجع به‌جذبه وریاضت که بالنتیجه ارادهٔ مخلوق‌را تابع‌ارادهٔ‌خالق میکند بطوری که گفتار و کردار وی مظهر گفتار و کردار خداست وتعبد و الزام‌را ازاحکام وقوانین برمیدارد سبب جلب مریدان زیادی‌شد . این نظریه عقاید عمومی‌را کـه خود سست شده بود بیش‌ازپیش متزلزل ساخت و ازطرف متشرعین وروحانیون مورد اتهام وتعقیب قرار گرفت . حلاج هشت‌سال به رنج زندان مبتلا شد وبالاخره مـادر المقتدربالله خلیفه وحاجب وی نصر درصدد استخلاصش‌برآمدند ولی‌همین امر کینهٔ وزیر (خالدبن العباس) را تشدید کرد وداد گاهی باشرکت قضات‌کلیهٔ مکاتب فقهی‌تشکیل داد وحلاج‌را پس‌ازهفت‌ماه محاکمه محکوم باعدام کرد ووی را در۲۶ مارس ۹۲۲ در میدان زندان بغداد واقع درساحل‌راست دجله بدارآویختند وجسدش‌را سربریده وسوزاندند. این فداکاری بعداً ثمرات بزرگی‌ازنظریات‌حلاج بارآورد . مریدان وی بخراسان گریختند وزمینه‌را برای یکی‌اززیباترین گلزارهای ادبی‌ومعنوی اسلام‌یعنی اشعارعرفانی‌فارسی‌فراهم نمودند .

المقتدر بالله باآنکه ابن‌الفرات وزیرخودرا ازکار برکنار کردنتوانست بنیان قدرت خویش‌را که ازطرف قرامطه متزلزل شده بود محکم‌سازدو کمکی که ازیکی‌ازحکام ولایات بنـام یوسف‌بن ابی‌الساج آذربـایجانی خواست نیز

فایده نبخشید چه بی‌انضباطی همین سربازان سبب شد که وی درفوریه ۹۲۹ بنفع برادرخویش القاهر بالله استعفا کند. ولی‌بعد از آنکه این خلیفه یابهتر بگوئیم شحنه‌ای که اورا بخلافت رسانده بود ازعهدهٔ پرداخت حقوق سپاهیان برنیامد المقتدر بالله که‌مجدداً از حمایت مونس حامی‌قدیم خویش برخوردار شده بود بخلافت نشست. ولی المقتدر بالله دیگرانکاء بمونس را شرط احتیاط ندانست وسعی کرد علیه وی‌بامحمدبن‌یاقوت شحنهٔ جدید ائتلاف کند وباآنکه این‌شخص پادگان بغدادرا که اغتشاش میکرد آرام نمود خلیفه باصرار مونس مجبورشد درژوئیه ۹۳۱ وی‌را به‌سجستان تبعید کند ولی درفوریه ۹۳۲ مجدداً وی‌را باجمعی سپاه بجلوگیری مونس که از موصل‌می‌آمد فرستاد. امّا محمد جرئت نکرد بامونس واردجنگ شود وببغدادباز گشت، لذا خلیفه شخصاًبدفع سردار یاغی‌رفت وچون می‌دانست که به‌پیشواز مرگ می‌رود زیرخفتان نقره شعار سپاه عباسیان‌را پوشید و روی‌آن ردای پیغمبررا دربر کرد وشمشیرخود را بابند قرمز حمایل نمود ودر ۳۱ اکتبر ۹۳۲ پس از جنگ کوتاهی، دراین هیئت ولباس کشته شد. مونس سعی کرد که احمد پسرالمقتدررا که‌همدوش‌وی جنگیده بود بخلافت بردارد ولی‌موفق نشد و محمد القاهربالله برادر المقتدر که قبلاً چندی خلیفه‌بود بار دیگر زمامدار شد. خست‌وقساوت برجسته‌ترین صفات این خلیفه بود وابن مقله وزیر ومحمدبن یاقوت شحنه ومونس‌فرمانده سپاه درتسلط یافتن برخلیفه بایکدیگر مسابقه ورقابت داشتند وهنگامی که خلیفه درصدد برآمد خودرا ازشر وزیر خلاص کند وی توطئه کرد تاخلیفه‌را عزل‌نماید وپسرالمکتفی‌بالله‌را بجای وی بخلافت بنشاند، ولی‌این‌توطئه کشف شد ووزیر فرار کرد ومونس دستگیر وکشته شد. ابن مقلـه وزیر درلباس گدائی سراسر مملکت‌را پیمود وهمه‌جا کینهٔ مردم را نسبت بخلیفه تحریك

کرد وچون خلیفه از کناره گیری امتناع داشت درقصر خویش دستگیرو کورش کردند وبزندان انداختند . پس ازوی احمد پسر المقتدر بالله باسم الراضی بالله خلیفه شد. وی ناگزیر ابتدا کلیهٔ اختیارات را باحمد بن یاقوت داد ولی این شخص درآوریل ۹۳۵ سقوط کرد وخلیفه مقام وی را به ابن مقله داد. ولی وی نیزسال بعد بدست مظفر برادرمحمد گرفتار شد وخلیفه درصدد برآمد برای خود حامی و پشتیبانی بیابد لذا محمد بن رائق حاکم واسط و بصره را لقب امیرالامرائی دادوعلاوه برفرماندهی سپاه اختیاردارمطلق کرد ومنزلتی داد که مخصوص خلفا وشاهزادگان بود یعنی اجازه داد درخطبهٔ نمازجمعه رسماً اسمش برده شود وخود به پیشوائی روحانی ومذهبی رعایای خویش قناعت نمود واین سمت بعدها بجانشینان وی منتقل شد . ابن رائق نیز نتوانست قدرت حکومت را درشرق تثبیت کند وحتی برای دور کردن قرامطه ازبغداد ناچار شد مبلغی بایشان باج بدهد ودوسال بعد بدست بجکن ترك ازکاربرکنارشد ووی حمدانیها وآل بویه را بکارها گماشت .

ازقرن دهم جنگ باروم شرقی بسلسله ای ازاعراب واگذار گردیدوحمدان مؤسس این سلسله که امیر قبیلهٔ تغلب بود در ۸۹۰ باخوارج همدست شد و قلعهٔ ماردین را که دربین النهرین علیا بودتصرف کرد، ولی خلیفه وی را بزندان انداخت. لکن چون پسرش حسین خوارج راسرکوبی نمود اورا بخشیدو برادرش ابوالهیجاازطرف المقتدر بالله در ۹۰۵ بحکومت موصل منصوب شد وتاپایان عمر یعنی ۹۲۹ دراین مقام باقیماند ولی درنه سال آخرعمر پسرش حسن وی را کمك میکرد . این شخص بآسانی می توانست قدرت ونفوذ خودرا به تمام بین النهرین وشمال سوریه بسط دهدچنانکه در ۹۴۱ پس ازآنکه المتقی بالله خلیفه وابن رائق فرمانده سپاهش که مجدداً ازطرف خلیفه بکار گماشته شده بود ازدست برادران

البریدی که‌ازمقربخوددرخوزستان‌بعراق‌عرب دست‌اندازی میکردندناچارشدند ببصره فرار کنند،حسن‌ابن‌رائق‌را کشت وخلیفه‌را مجبور کرد که وی‌را بالقب ناصرالدوله بجای ابن‌رائق منصوب نماید. حسن باکمك علی‌برادرخویش که همان‌اوقات سیف‌الدوله لقب یافته‌بود خلیفه‌را به‌پایتخت باز گردانید . در۹۴۵ معزالدوله‌بغدادرا متصرف‌شد وبضدیت حمدانیها برخاست وبالاخره ایشان را وادار به‌تسلیم‌نمود. ناصرالدوله‌باوجودسعی‌زیادی که‌برای‌استخلاص‌خویش کرد همچنان مطیع وخراجگزارآل‌بویه باقیماند تاجائی که منفورخاندان خویش شد ودر۹۶۸ بوسیلهٔ ایشان بزندان افتاد وسال بعد جان سپرد . روش حکومت وی نمونهٔ استبداد شرقی‌بودچه علاوه بر گرفتن مالیات‌های گزاف که‌رعیت‌را ازپای‌می‌انداخت بهروسیله می کوشید که اراضی واملاك آنها را نیز تصاحب کند . پسرش هم یك چند حکومت کرد ولی بعد از مرگش یعنی از ۹۷۹ برادران‌وبازماندگان وی استقلال خودرا ازدست دادند و زیر دست آل بویه و فاطمیها شدند .

سیف‌الدوله برادر ناصرالدوله‌افتخارات بیشتری کسب کرد؛ بدین معنی که چون دید باوجودامرای ترك وآل‌بویه،درعراق‌عرب ودرمقام ریاست دربار خلیفه باقی بماند در۹۴۵ بسوریه رفت وشهرحلب را ازچنگ اخشید مصری خارج نمود و کوشش‌های‌وی دربسط نفوذ خویش بحدود دمشق بی‌نتیجه ماند لذا اجازه گرفت که باروم شرقی وارد جنگ شود وهنگامی که فاطمی‌ها در مصرزمامدار شدند وی شیعه شد ومطیع آنها گردید معذلك در حکومت خود مستقل بود . دراین تاریخ نیز مانند قرن گذشته جنگ باروم شرقی بصورت کشمکش‌های مرزی وتاخت وتازهای‌تابستانی‌وتصرف بعضی‌قلاع ومستحکمات باقیماند . در این عملیات تفوق گاه با روم و گاه با اعراب بود . اولین جنگ

سیف‌الدوله‌نیز بشکست‌منتهی گردید. وی سال بعدغنیمت‌زیادی بچنگ‌آورداما دریکی ازراههای کوههای طورس[1] بدام افتاد وعلاوه بر آنکه غنائم‌را ازدست داد خودولشکر کوچکش بزحمت‌زیاد جان‌بدربردند . دردوطرف این‌سرحدات مردمی‌پیدا شده‌بودند که‌کارشان جنگجوئی بود وبعوض حقوق‌املاك‌را به‌تیول میگرفتندو گاه که‌صلح‌ومتارکه‌طول‌میکشید‌بمبادلهٔ‌محصول‌اراضی‌می‌پرداختند وگویا سارزوس[2] رئیس‌دربار روم شرقی در۹۳۵ چـون این امپراطوری‌را در مخاطرهٔ بزرگی میدید لشکر عظیمی که حتی ازروس‌ها و بلغارها وخزرها در آن‌شرکت‌داشتند بمرزآورد ولی‌درمرعش ازسیف‌الدوله‌شکست سختی‌خورد . ولی‌پنج سال بعد ژان پسرتسی‌میسك[3] این‌شکست را تلافی کرد واعراب‌را در مملکت‌خودشان یعنی‌درحوالی‌حلب مغلوب‌ساخت ودر۹۶۲ضربت‌سخت‌دیگری ازطرف نیکه‌فوروس[4] رئیس دربار روم شرقی به‌سیف‌الدوله وارد گردیدوحلب و مستحکمات آن بدست یونانیها افتاد ایشان این شهر ونواحی مجاوررا بباد تاراج دادند ولی دوسال بعد سیف‌الدوله با آنکه نیمی از بدنش فلج شده بود حملهٔ یونانیها را با پیروزی دفع کرد و در ۹۶۷ در حلب درگذشت وپسرش سعدالدوله ونوه‌اش سعیدالدوله با اتحاد با دشمن قدیم خود یعنی روم‌شرقی که بنوبهٔ خود از طرف فاطمی‌ها تهدید می‌شدند توانستند تا سال ۱۰۰۲ حلب را درتصرف‌خویش‌نگاهدارند.

سیف‌الدوله پیروزی‌های نظامی خودرا مدیون هوش و کیاست‌واطلاعات خویش‌بود. وی پسرعموئی‌داشت بنام ابوفراس که ازطرف‌سیف‌الدوله‌بحکومت منبج منصوب شده بود ومردانه بارومیها جنگیـد ودوسال درقسطنطنیه اسیر

---

۱ – Taurus
۲ – Sarzos
۳ – Tsimiske (الامستق‌ـمترجم)
۴ – Nikephoros (نقفور‌ـمترجم)

بود وی شاعر هنرمندی بود وساز نیکو میزد ودردوران اسارت اشعار خوبی در مدح خاندان علی گفته است که هنوز مورد علاقهٔ زیاد شیعیان است . یکی از جمله کسانی که بدربار سیف‌الدوله آمدند المتنبی بود که از آخرین شعرای بزرگ عرب محسوب است . المتنبی یعنی مدعی نبوت واین لقب بعلت یکی ازماجراهای جوانی وی بدو داده شده است بدین معنی که در آن تاریخ صحرا نشینان سوریه یعنی نواحی بین کوفه وتدمر شورش کردند و وی کـه درخدمت قرامطه بود سعی داشت که شاید آن نهضت را بجائی برساند. نوشتجات و آثار بعدی وی عموماً پراز اصطلاحات قرامطه است . وی سعی زیادی داشت تا زبانی که ازصحرانشینان آموخته بکاربرد. مدت ۹سال درحلب مداح سیف‌الدوله مجاهد اسلام بود ولی ازوی کدورتی حاصل کـرد واورا ترك نمود ونزد کافوراخشیدی حکمران ترك مصررفت وسپس به‌بغداد وبالاخره بایران نزد عضدالدوله دیلمی آمد ودر۹۶۵ هنگام مراجعت ببغداد بدست راهزنان کشته شد. متنبی خوشبختانه سبك سابق قصیده‌را تعقیب کرد بدون آنکه کاملاً تابع روش کلاسیك باشد واز لحاظ قدرت بیان وحلاوت کلام نه‌فقط رقیب وقرین شعرای کلاسیك بود بلکه دربسیاری ازموارد ازایشان درگذشت . معاصرین وی خاصه طرفـداران سبك ساده واصیل اشعارش‌را موردحمله وانتقاد قراردادند ، معذلك آثار ونوشتجات وی رواج ورونق کلی یافت وهم‌امروز نیز مرجع طبقهٔ روشنفکر وسخن‌شناس است ومانند مقامات حریری حتی درنواحی دوردست عـربستان از قبیل عمان مورد علاقه وتوجه‌است. جشن هزارهٔ وی در۱۹۳۶ دردمشق باشرکت عموم نمایندگان عالم‌عرب انعقاد یافت. دردربارسیف‌الدوله علاوه برادبیات، علوم نیزموردتوجه وترویج قرار گرفت چنانکه الفارابی که اصلاً ترك وتحصیل کـردهٔ بغداد واز شارحین ومفسرین فلسفهٔ افلاطون بود بـرای ادامهٔ مطالعات خـود بدربارروی

پناه برد . البته سبك وی که نظام فکری را مقدم میدانست درجهان اسلام نفوذ ورواج زیادی پیدانکرد. دراین‌قسمت ابن‌سینا ازوی‌در گذشت. بهرحال‌فارابی یکی‌ازپیروان مستقل فلسفهٔ یونان وازشخصیتهای بزرگ تاریخ وتمدن اسلام محسوب است .

آل بویهٔ طبرستان

این اوقات جزءِ جرگـهٔ امرای بیشماری کـه درمشرق امپراطوری در اراضی‌واملاك کوچك ومحدودی میزیستند خاندان جدیدی بنام‌آل‌بویه ظهور کرد که اوضاع نقش‌بزرگی بعهدهٔایشان گذاشت. در۹۲۷ درطبرستان واقع در ساحل جنوبی بحر خزر شخصی بنام مرداویج دیلمی زیدیهای علوی را ازکار برکنار کرد وبرای‌خویش‌استقلالی فراهم نمود . ازجمله کسانیکه خدمت وی بودند مردی‌بود بنام بویه که پسرش‌علی در کرج واقع‌درجنوب شرقی همدان حکومت میکرد . وی در۹۳۲ شورش کـرد و اصفهان را تصرف‌نمود وسربازان القاهربالله خلیفه‌را ازاین‌شهر بیرون کرد ، البته مرداویج میتوانست این‌امیر یاغی‌را سرکوبی کند وشهررا به خلیفه برگرداند ولی‌علی با برادران خویش متحد شد وقدرت خودرا بنواحی دیگرایران بسطداد ودر۹۳٤ شیرازراتصرف کرد وآن‌شهررا مقرحکومت خویش‌نمود. یکی‌دیگرازبرادران علی(حسن ـ مترجم) درهمدان حکومت میکرد واحمد برادرسومش کرمان‌را متصرف شد.

دراین‌اوقات وضع‌بغداد طوری‌بود که بعلی‌فرصت مداخله‌میداد والمتقی بالله که بعدازالراضی بالله بخلافت نشسته بـود در دست امرا وحکامـی مانند البریدی‌خوزستانی وابن‌وائق وامرای آل‌حمدان که‌بایکدیگررقابت ومبارزه داشتند بازیچه‌ای‌بود. این‌منازعات‌آنقدرطول کشیدتاتوزون امیرترك‌هنگامی که خلیفه بااخشید مصری‌در گفتگوبود اورا گرفت و کور کرد. المکتفی بالله

پسرخلیفه نیزمانند پدربی کفایت بود وچون امرائی کـه بروی مسلط بـودند توانائی پرداخت حقوق‌سربازان‌رانداشتند، بعلاوه قحطی‌بغدادراتهدیدمینمود، وی احمد برادرعلی‌را باستمداد طلبید واحمد از کرمان روانهٔ مغرب‌شد و پس ازجنگهائی کـه باالبریدی وامیرتوزون نمود شهرواسط را تصرف کـرد ودر دسامبر۹٤٥ توانست وارد بغداد شود . خلیفه بوی منصب امیرالامرائـی ولقب معزالدوله داد ولی گویاهمین‌خلیفه بادشمنان‌آل بویه وارد توطئه گردید، لذا بسرنوشت پدرمبتلا شد وجانشینان وی مانند المطیع‌بالله (۹۷٤ـ۹٤٦) والطائع بالله (۹۹۱ـ۹۷٤) والقادربالله(۱۰۰۳ـ۹۹۱) عموماً دست‌نشانده ومحبوس‌آل بویه بودند و بهمین‌قدر که سکه بنامشان زده میشد و اسمشان درنماز جمعـه بـرده میشد اکتفا میکردند وحاجب سالارایشان مجبوربود قسمتی‌ازسال را دربغداد وقسمت دیگـررا درشیرازباشد ونفوذ شخصی‌ایشان همواره ازطـرف طوایف کوهپایهٔ ایـران مانند دیالمه یاقبایل عرب بین‌النهرین که عده‌ای ازآنها بـا حمدانیها همدست بودند وگاهگاه حکومتهای ضعیف وموقتی تشکیل‌میدادند تهدید میشد. بین بازماندگان برادران‌آل‌بویه مکررراجع بجانشینی اختلاف شد وبالاخره عضدالدوله پسرحسن متصرفات خانواده را ازدست برادران وپسر عموهای خود درآورد واز۹٦۷ ایران وعراق‌عرب را تحت فرمان خود گـرفت ولی از۹۸۳ بین‌فرزندان وی مجدداً بـرسر جانشینی اختلاف افتاد وعاقبت در ۱۰۲۹ یکی‌ازترکان بنام محمدبـن سبکتکین ایران‌را ودر۱۰۵۵ترك دیگری موسوم به‌سلجوق طغرل‌بیك ، عراق عرب را ازدست دوتـن ازشاهزادگان این خانواده بدرآوردند وآن دوشاهزاده درزندان جان سپردند .

اغلبی‌های افریقا

مدت مدیدی بود که نواحی‌غربی‌امپراطوری ازقدرت خلیفه خارج‌شده

بودوازسال ۸۰۰افریقا بکلی استقلال یافته وتحت حکومت اغلبی‌ها درآمده بود. ولی سلسلهٔ مزبورخلفای عباسی‌رااسماً مافوق خود میشناختند وازغنائم سهم ایشان‌را بااحترام میپرداختند. قلمرواغلبی‌ها ازغرب تا بن[1] وازجنوب غربی تازاب یعنی تاحدود مملکت طاهریها ورستمی‌ها که بوسیلهٔ خوارج اباضی تأسیس شده‌بود ودرشرق تاطرابلس که همواره ازطرف خوارج بربر جبل‌نفوسه تهدید میشد ادامه داشت ومرکز آنها شهرقیروان بود که مردم‌آن عموماً از یاغیان عرب بودند یابربرهائی که ازشرخودخواهی و کبروغرورایشان بمذهب‌خوارج پناه برده‌بودند.

میزان ثروت ووسائل مادی سرشاری‌را کـه این نواحی، خواه ازقسمت داخلی‌وخواه‌ازقسمت بنادرخود که برتجارت‌مدیترانه تسلط داشت، دردسترس اغالبه میگذاشت امروزه بامشاهدهٔ پایتخت مسجد ایشان یعنی‌مسجد قیروان بخوبی میتوان دریافت $\frac{1}{138}$. این مسجد باآنکـه ازحیث مساحت ووسعت بپای ابنیه ومساجد قاهره وسامره نمیرسد ازلحاظ زیبائی وجلال یکی ازعالیترین بناهای‌اسلامی‌است. اسم‌این‌مسجد سیدی عقبه نام اولین‌فاتح این کشوراست. درصورتیکه فقط محراب ازدوران اواست وپشت طاقنماهائی که بائمهٔ مذاهب مختلفه اختصاص داردپنهان است وبقیهٔ بنا اززیادةالله اول میباشد. طالاراصلی دارای هفده رواق است که یکـی رواق‌اصلی ورو به‌قبلـه میباشد وبا دوردیف ستون برواق دیگری مربوط میگردد ومحلی‌را تشکیل‌میدهد که احمد اغلبی ۸۶۳-۸۵۶ آنجـا و محراب ضمیمه را تزیین و کاشی کاری کـرده است. منبر معروف چوب چنار این‌مسجد را نیزدردوران حکومت وی ازبغدادآورده‌اند و درهای بسیارمجلـل وزیبائـی ازآن بطرف صحن‌بازمیشود وسقف رواق روی

۱- Bône

ستونهائی که جفت جفت بدیوارچسبیده‌اند قرار گرفته‌است ودارای زیبائی مخصوصی‌میباشد . در۸٦۲ هنگامی که فقهای‌مالکی در تعصب مبالغه‌می کردند هفتمین پادشاه این‌سلسله بنام ابراهیم دوم بـرای خود در۹ کیلومتری قیروان اقامتگاهی بنام الرقاده بنا نهاد .

زیادة الله (۸۳۸–۸۱۷) سومین پادشاه اغلبی اقدام بتصرف سیسیل نمود ودرسپتامبر ۸۳۱ پس‌از کشمکش‌بسیار اعراب باین جزیره راه‌پیدا کردند وتا ۸٤۰قریب یك ثلث‌آن‌رامتصرف شدند. علاوه برسپاهیان اغلبی، ماجراجویان اسپانیائی‌نیز بایشان ملحق‌شدند ودر۸۷۵ حتی سیراکوز بدست اغلبی‌ها افتاد ولی اختلاف قبایل و طوائف عرب آنجا نیز مانند اسپانی بشدت وجود داشت بطوری کـه ابراهیم دوم برای استقرار نفوذ حکومت مجبور شد شخصـاً باین حدود بیاید. این‌فتح وپیروزی پس‌ازوی‌دوامی‌نکرد ومجدداً بین‌اعراب تفرقه ونفاق‌افتاد بطوری که در۹۵٦مجبورشدند با کنستانتین پورفیروژنت[1] امپراتور روم شرقی‌صلح کنند و اعراب بموجب این صلح نامه از تورومنیوم[2] صرفنظر کنند، ولی‌در۹٦۵ مجدداً آن‌را پس گرفتند . اعراب طی‌هفتاد وسه سالی که با صلح و آرامش برسیسیل حکومت کردند دراین خطه فرهنگ خودرا بقدری بسط وتوسعه دادند که در۱۰٦۰ هنگامی که نورماند ها بفرماندهی روژه دو– هوت ویل[3] براین سامان تسلط یافتند روش اداری‌ایشان‌را پذیرفتند ودرعلم وهنر وزندگانی روحانی ازسبك ایشان پیروی کردند و ادریسی جغرافیـای معروف‌خودرادر۱۱۵٤ دردربار روژه‌دوم[4] تألیف‌نمودوفردریك‌دوم‌هوهنشتوف[5] که جانشین نورماندهاشد میراث فرهنگی‌عرب واساتیدیونان‌را در کمال‌علاقه

۱– Cons. Porfyrogenete ۲– Tauro menium ۳– Roger de Haute Ville
٤– Roger II ۵– Hohenstaufe Ferederic II

واشتیاق بسط وتوسعه داد .

اختلافات مذهبی وسیاسی نگذاشت که اغالبه درافریقای شمالی ریشه و دوام کنندوازسرزمین زرخیزسود و بهره‌ای ببرند. علاوه‌برخوارج که پیوسته بربرهارا علیه‌اعراب برمی‌انگیختند از ۸۷۰ شیعه‌ها نیزدرقدرت وجهانگشائی رقیب اعراب شدند. ادریس‌بن‌عبدالله نوهٔ حسن پس‌ازآنکه ازایجاد انقلاب در مدینه‌مأیوس‌شد ازطریق‌مصربمراکش‌شمالی‌آمد وقبایل بربراین کشور،وی‌را به‌امامت شناختند ووی توانست‌قدرت خودراتاتلمسان[1] بسط دهد و بااغلبی ها وارد جنگ شود . پسروی ادریس دوم که بعلت مسموم شدن پدر قبل ازتولد جانشین‌وی شد در۸۰۸ برای سلسلهٔ خویش درفارس پایتخت جدیدی بنا کرد ولی‌فرزندان وی میراث پدررا تقسیم کردند وسبب تنزل قدرت خاندان خود شدند ومتصرفات ایشان از۹۳۰ قسمتی نصیب اموی هـای اسپانی وقسمت دیگر نصیب فاطمی‌های مصر گردید .

فاطمی‌های مصر

باآنکه ادریسی‌ها سلطه وحکومت خودرا بقدرت شمشیربدست‌آوردند مذهب ومسلك خاصی‌را بنفع خاندان خویش ترویج نمودند معذلك تبلیغـات ودعاوی ایشان زمینه را برای جـانشینان خوشبختشان فراهم نمود . در ۹۸۰ مردی باسم محمدالحبیب که خودرا ازاولاد علی وفاطمه می‌دانست ولی‌نسبت بصحت نسبش اختلاف بسیاری بود ، مبلغینی باطراف و جوانب فرستاد ومردم را به‌پیروی‌ازمهدی که ازخاندان وی ظهورخواهد نمود دعوت کرد. وی خود را تابع مذهب اسمعیلیه معرفی مینمود زیرا باین طریقه و تدبیر می‌توانست مانند قرامطه قرآن‌را بنفع خود وخاندان خویش تفسیر کند وادعا داشت که

۱ـ Tlemcen

قرآن دارای باطن ومعنای خاصی‌است لذا ایشان‌را باطنیه نیز گفتند. یکی ازاعراب جنوب بنام ابوعبدالله که بوی گرویده بود بربرهای قبیلهٔ کتامه را که بااوهمسفرحج بودند طوری مجذوب کرد که بعدها که بقبیلهٔ ایشان رفت همگی‌نسبت بوی اظهار تسلیم وفداکاری نمودند ووی ازایشان لشکری‌ترتیب داد وبکمك آن سپاه در۹۰۹ زیادةالله اغلبی آخرین امیراین خاندان‌را طوری شکست داد که وی به‌بین‌النهرین متواری‌شد وحاکم مصرفرمان خلیفه‌المقتدر بالله‌را درباب کمك بامیرفراری‌وباز گرداندن وی بمقرحکومتش‌اطاعت‌ننمود. بدین ترتیب ابوعبدالله دررقاده مقرامرای اغلبی استقراریافت وزمام حکومت را دردست گرفت . محمد فاطمی‌بزودی در گذشت وپسرش‌عبیدالله بعدازآنکه ازدام‌های متعددی که خلیفه سر راهش گسترده بود گریخت به افریقا آمد و دعوی‌مهدویت کرد . حاکم سجلماسه وی‌را دستگیرنمود ولی بزودی‌ازپدرش ابوعبدالله فرستاده‌ای آمد ووی‌را آزادنمود ووی‌در۹۱۰ دررقاده بمسندخلافت نشست وپس‌ازچندی درساحل‌مجاور اقامتگاه جدیدی بنام المهدیه بنا نمود . سایرامراء وسلاطین‌باستثناء اموی‌های اسپانی حوزهٔ حکمرانی‌وسلطنت‌خودرا ازخلیفه به‌تیول‌می گرفتند درصورتی که فاطمی‌ها برخلاف آنها خودرا وارث حقیقی‌خلافت می‌دانستند . عبیدالله برای دفع شورش ابوعبدالله مجبور باقدام شد ولی ابوعبدالله درابتدك مدتی‌قدرت زیاد پیدا کرد وفاتح شد وسپاهیان وی نواحی‌مغرب‌را تامراکش گرفتند واین متصرفات پس ازمرگ وی در ۹۲٤ باستثنای سبته[1] بجانشین‌وی‌رسیدولی‌درقسمت‌اخیرمجبورشد بنفع‌عبدالرحمن سوم خلیفهٔ اموی اسپانی‌عقب نشینی کند . دولت فاطمی‌هاباردیگر دراوراس[2] درنتیجهٔ شورش‌خوارج بربرقبیلهٔ زناتا[3] سخت‌درخطرافتاد . خوارج مزبور به

۱- Ceuta ۲- Aures ۳- Zenata

پیشوائی ابو یزید که مردی سخت متعصب بود و بسبك پیغمبران الاغ سوار میشد برای تحصیل آزادی قیام کردند. این بربرهای جسور باشدت و ازجان گذشتگی زیادی جنگیدند و ابو یزید بعد از آنکه مملکت را متصرف شد القائم خلیفهٔ فاطمی را مدت یکسال در المهدیه مقر خویش محاصره نمود ولی این عمل قوای وی را ضعیف کرد بطوری که ناچار دست از محاصره کشید و لشکریانش شکست خوردند و در نوزدهم اوت ۹۴۷ اسمعیل خلیفهٔ جدید پس از حمله ای سخت مستحکمات آنها را گرفت و فرماندهٔ ایشان را دستگیر نمود.

عبدالله درصدد تصرف و تسخیر مصر بود ولی اولین حمله بی نتیجه ماند و در ۹۱۴ سپاهیان وی اسکندریه و منطقهٔ فیوم را تصرف کردند امّا بزودی عقب رانده شدند و پسر وی ابوالقاسم نیز که در ۹۲۱ تا مصر علیا پیش رفته بود از عملیات خود نتیجه ای نگرفت و از مونس سپهسالار المقتدر سخت شکست خورد. از ۹۳۵ غیر از فاطمی ها قدرت دیگری بوجود آمد که فاطمی ها آن را مدت یك نسل از حدود مصر دور نگاهداشته بودند. یکی از ترکان موسوم به محمد بن طغج که پدر و پدر بزرگش در بغداد خدمتگزار خلفا بودند بحکومت این نواحی منصوب شد و طی دو سال وضع خود را طوری محکم کرد که در ۹۳۷ از الراضی بالله خلیفهٔ عباسی درخواست کرد که وی را برحکام دیگر برتری دهد و بلقب اخشید مفتخر نماید. این لقبی بود که بزرگان خاندان وی در فرغانه داشتند و این کار شباهت بعمل سلطان عبدالعزیز داشت که در ۱۸۶۷ اسمعیل پاشا حاکم مصر را که دست نشاندهٔ وی بود بلقب خدیوی ملقب ساخت.

این حاکم ترك در مصر بدواً مجبور شد با امیر عمر بن رائق بمبارزه پردازد. وی سرانجام با دریافت خراج، فلسطین جنوبی را تا حدود رمله و شبه جزیرهٔ سینائی که برای دفاع این مملکت ضرورت زیاد دارد بوی واگذاشت. ولی پس

ازمرگ ابن‌رائق بخیال‌جانشینی وی افتاد ودراین‌زمینه باخلیفه المتقی بالله دررقه واقع درساحل فرات مذاکره نمود، امّا مالکیت بلا مانع یك ایالت پر ثروت برای اعمال نفوذ دردستگاه حکومت منحط وپوشالی‌مرکزی بنظروی ازجنگ وکشمکش باسرداران ترك بهتر آمد لذا ترتیب کار سوریه را طوری داد که بتواند موقعیت ومقام خویش‌را درمصرمستحکم سازد . امّا در سوریه بسیف‌الدولهٔحمدانی‌برخورد واین شخص سرانجام شهردمشق‌را که مطمح نظر هردوی‌آنهابود بوی واگذاشت‌وپس‌ازمرگش‌یعنی در۹٦٤ یکی‌ازخواجه‌های حبشی بنام کافور حکومت‌را دردست گرفت وپسران وی را بامارت برگزید و در۹٦٦ بعد ازآنکه دومین پسروی درگذشت خلیفه مصررا بعنوان تیول‌بکافور داد وباآنکه‌آل حمدان وفاطمی‌ها بایکدیگر اتحاد نموده بودند وی توانست مصروسوریه‌را باهم داشته‌باشد . وی در۹٦۸ مرد ویکی‌ازنوادگان اخشید بنام ابوالفوارس زمامدار شد ودراین موقع المعز چهارمین خلیفهٔ فاطمی نقشهٔ کشورگشائی‌خاندان‌خودرا بموقع اجرا گذاشت. وی‌خدمتگزاری‌داشت‌موسوم به جوهر که یونانی‌وسابقاً غلام بود ولی‌چنان فرماندهی ازآب درآمد که در ۹۵۸توانست سلطهٔ فاطمی‌هارا درمغرب یعنی‌تاسبته‌وطنجه بسط دهد. روزپنجم فوریه ۹٦۹ جوهر رقاده‌را تصرف کرد ودراسکندریه هیئتی بنمایندگی‌مردم مصر برای اظهار اطاعت نزد وی‌آمدند ودرماه ژوئن‌آن سال لشکریان مصر مجدداً جمع شدند ولی‌جوهر ایشان‌را درمیدان‌جنگی‌مجاورهرم‌جیزه‌بسهولت شکست دادودراوایل‌ژویه وارد پایتخت‌شد وهمانطور که امرای‌طولونی‌دربندر القطائع برای خود اقامتگاهی بنا کرده بودند وی درنهم ژویه‌درجوارپایتخت فاطمی‌ها محلی‌را که بین کانال قدیم که عجالةً پرشده بود وسابقاً سوئز ونیل را بهم متصل مینمود وارتفاعات المقطم واقع بود تعیین نمود و مانند شهرهای

قدیم اسلام که قبایل مختلف عرب هر کدام درمحلهٔ جدا منزل میکردند، شهر جدید نیز بین دستجات مختلف ازقبیل جنگجویان مزدوریونانی وارمنی وبربر و کردوترك وسیاه تقسیم شد. چهارسال بعدهنگامی که المعز خلیفه بالمنصوریه آمد نام شهررا عوض کرد وآن‌را القاهرة المعزیه نامید وازآن‌پس بقاهره معروف گردید.

کشورمصر باوجود تحمیلات سنگینی که درقسمت مالیات به‌آن می‌شد درمدت دویست وپنج سال دوران زمامداری فاطمی ها نسبةً سکون وآرامشی داشت. المعز وجانشین‌وی العزیز بکمك مستخدمین یهودی ومسیحی‌خودامور این کشوررا براصول محکم‌وآزموده‌ای‌استوار کردند که سرپرستی آن بایکنفر وزیربود. سومین خلیفهٔ فاطمی‌مصر ابوعلی‌المنصور الحاکم بالله (۱۰۲۰ـ۹۹۶) بیشتر بواسطهٔ اخلاق مخصوص‌خودبعلت خدماتی که بمملکت‌نمود شهرت‌زیادی یافت. وی درسال هـای اول زمامداری بادقت ومراقبت زیاد وظائف خود را نسبت بتأمین‌رفاه مردم وعمران مملکت انجام داد؛ مثلاً حسن‌بن‌الهیثم[1] عالم معروف ریاضی‌وطبیعی‌را ازبصره به‌پایتخت مصرآورد. ابن‌هیثم درکتاب خود موسوم به«کتاب المناظر» ازنظریهٔ‌سابق اقلیدس که حتی‌دراروپا تاظهور کپلر پیروی می‌شد عدول کرد. وی تعهد نموده بود که طغیان های نیل راکه در حاصلخیزی مصر تأثیرقطعی‌داشت تعدیل وتنظیم نماید وچون نتوانست تعهـد خودرا اجراکند ازترس خلیفه الحاکم بالله تامرگ‌وی متواری ومخفی شد. قدرت مطلقه واستبدادی خلیفه که باعناوین ومقامات مذهبی‌وی‌تأییدوتقویت میگردید قهراً موجب انحراف اعصاب وی گردید چنانکه درصدد برآمد که بعضی‌احکام وسنن‌اسلامی‌را که درنتیجهٔ تحولات تمدن فراموش ومنسوخ شده

۱ـ Elhacene

بودمجدداً اجرا نماید ازآن‌جمله حرمت‌مسکرات که ازمدت‌های‌مدید توجه واعتنائی به‌آن نمیشد، ولی‌وی دستورداد کلیهٔ تاکستان‌هارا که درمصر نمی‌توانست چندان زیاد باشد ازریشه درآورند وورود هر گونه مشروب الکلی‌را ممنوع ساخت و عیش و تفریح را به رعایای خود قدغن کـرد و بدین بهانه شروع بمداخلـه درامور روزانهٔ‌آنها نمود ، مجـالس‌موسیقی وشطرنج و حتی گردش کنار نیل‌را ممنوع کرد واخلاق عمومی‌را توسط پیرزن‌ها تحت‌نظارت شدید قرار داد وفحشارا سخت جلوگیری کرد ومصری‌هارا که باوجود داشتن حرم وزنان متعدد پیوسته درشهرهای بزرگ مشغول عیش ونوش‌بودندمحدود ساخت وچون نظارت ومراقبت زن‌های پیررا نیز کافی‌ندید خروج زن‌هارا از خانه ممنوع کرد وبرای‌آنکه ازاین‌احکام تجاوز وتخلفی نشود مجازات‌هـای شدیدی‌علیه کفاشهائی که کفش‌زنانه بدوزندوضع نمود وسپس قوانین‌تعصب‌آمیز قدیمی‌را مربوط بلباس پوشیدن معمول کرد وطبق‌آن یهودی ها ومسیحی ها مجبوربودند طوری‌لباس بپوشند که ازمسلمان‌ها تمیزدادەشوند . این‌قوانین‌را حتی‌تشدید کردبطوری که یهودی‌هامجبوربودند بگردن خود زنگ ومسیحی ها صلیبی‌بوزن پنج‌رطل[1] بیاویزند. وی در دربار خود قهراً نهضت‌های افراطی شیعیان‌را که مانند ایرانیان قدیم شاه‌را مظهرخدا می‌دانستند تشویق مینمود وگویـا وی بخود جنبهٔ الوهیت داده بود . چنانکه پس ازمرگش محمدبن اسمعیل‌الدرزی‌وجانشین وی‌حمزةبن احمدالهادی دربارهٔ عقاید فرقهٔ جدیدی که دروز[2] نام داشت وازنام مؤسس‌این فرقه اقتباس‌شده بود درسوریه مشغول تبلیغ گردیدند . دراین‌مسلك که مبتنی‌برالوهیت حاکم بود عقاید بت‌پرستانهٔ قدیم‌چنان‌شدت داشت که‌اثری ازاسلام‌درآن‌مشهود نبود . این‌مسلك بین‌مردم

۱- Livre ۲- Drouz

کوهپایه واهالی لبنان که به آزادی خود علاقه داشتندطرفداران ثابتی پیدا کرد که اکنون نیز موسوم به‌دروز میباشند و در تاریخ سوریه نقش قطعی بازی کرده‌اند .

سرانجام الحاکم بالله بعلل سیاسی ومذهبی، مبهم واسرارآمیز شدو گویادر نتیجهٔ توطئهٔ بزرگان واشراف دربارش که ازطرزحکومت بوالهوس وی بتنگ آمده بودند دراویل سال ۱۰۲۱ هنگامی که درحوالی قاهره سواره مشغول گردش بود کشته شد .

جانشینان وی اغلب سرگرم عیش وتجمل شدند لذا دیگر قدرت مطیع ساختن سربازان مزدور ورفع فقر ومضیقهٔ مملکت‌را که بعلت کمی آب نیل شدت یافته بود نداشتند فقط در نیمهٔ دوم دوران طولانی خلافت المستنصر بالله (۱۰۹٤ـ۱۰۳٦) نوهٔ الحاکم، یکی ازارامنه بنام بدرالجمالی که خدمت خودرا ازفرماندهی سپاه درسوریه شروع کرده بود ودر ۱۰۷۳ خلیفه بوی اختیارمطلق داد توانست بخودسری امرای ترك خاتمه بخشد ومملکت را منظم کند ولی بهرحال دستگاه فاطمی‌ها که قبلاً ازطرف امرای کوچك درسوریه تهدیدمیشد دیگر نتوانست ازعهدهٔ سلجوقیها که درشرق مدارج قدرت وترقی را طی مینمودند برآید ودر ۱۰٦۰ حلب بتصرف سلسلهٔ کوچك مرداسیه که ازصحرانشینان سوریه بودند افتاد و در ۱۰۷۱ بیت‌المقدس ودر ۱۰۷٦ دمشق بتصرف سلاجقه درآمد . پس‌ازمرگ المستنصردر ۱۰۹٤ الملك‌الافضل‌فرزند خردسال خلیفه‌را بنام المستعلی بالله بخلافت نشاند وخود باقدرتی کامل نایب‌السلطنه‌شد ودرابتدای امرتوانست قدرت فاطمی‌هارا درسوریه تجدید نماید وبیت‌المقدّس را ازتصرف ارتقیه که فرمانبردار سلاجقه بودند درآورد . دراین خلال برای اسلام دشمن خطرناك جدیدی یعنی‌صلیبیون پیداشد ولی در هرج ومرج وزدو

خوردی که امرا وسلاطین کوچك برای احراز تفوق درسوریه بوجـود آورده بودند شدت واهمیت این خطر خوب تشخیص‌داده نشد . در۱۰۹۹ بیت‌المقدس بدست صلیبیون افتاد وایشان تادوسال بعد طی کشمکش‌هائی‌موفق‌شدند دائرهٔ حکمرانی‌فاطمی‌هارا درسوریه‌بدوشهرساحلی‌یعنی صوروعسقلان محدودسازند. الملك‌الافضل در۱۱۲۱ به‌جنایت کشته شد زیرا الآمر خلیفه از نفوذ ونظارت وی راضی‌نبود . ازآن پس سلسلهٔ فاطمی‌ها پیوسته بطرف‌زوال‌میرفت.هنگامی که صلیبیون وامرای ترك سوریه وجنگجویان مزدور سرگرم گیرودار بودند یکی‌ازسرداران بنام طالع‌بن‌روزیك توانست‌مدت کوتاهی‌نظم وآرامشی‌فراهم کند. وی‌در۱۱۵٤ بعدازآنکه خلیفه الظافربالله کشته شد بدرخواست زنان‌وی زمام اموررا دردست گرفت ولی شش‌سال بعد قاتلی‌وی‌را بازخم خنجر ازپـای درآورد والعاضد بالله آخرین‌خلیفهٔ فاطمی دیگردربرابرنفوذ امرای سلجوقی کـه در دمشق فرمانروائی داشتند تـاب مقاومت نیاورد و مجبور شد یکـی ازایشان‌را بنـام شیرکوه کرد به‌وزارت‌انتخاب نماید و بطوری که‌خواهیم‌دید صلاح الدین‌جانشین شیرکوه علائم وآثار ظاهری دولت فاطمی‌هارا نیز بکلی محو کرد .

فاطمی‌ها باوجود ضعفی که‌برآنها عارض‌شده وبخوبی‌مشهود بود درپرتو اصول‌اداری که بوسیلهٔ دوخلیفهٔ اول این سلسله ایجـاد گشت توانستند دوران مدیدی‌به‌آسایش ورفاه‌بگذرانندوشکوه دربارشان که در کمال‌دقت‌رعایت‌میشد ازحـد قدرت واستطاعت رقبایشان می گذشت وابنیهٔ‌زیبـا ومجللی‌مـانند مسجد الحاکم وجامعهٔ الازهر که امروزنیز بهترین دانشگاه اسلامی‌جهان است شاهد علاقه وتوجه‌ایشان‌باصول‌تمدن میباشد .

فاطمی‌ها پس‌ازآنکه درمصر مستقرشدند سایر نواحی افریقا ازدستشان

رفت واولین حکمران «افریقیه» بنام یوسف بولوکین‌بن‌زیری در۹۷۲ پرچم استقلال برافراشت وچون‌نوبت حکومت به‌باویس‌نوهٔ وی رسید عمویش‌موسوم به‌حمّاد درالجزیره بساط سلطنتی‌برپا کرد وهنگامی که امرای‌مسلمان بااقوام خویش در جنگ وعناد بودند جزیرهٔ سیسیل ازتصرف ایشان خارج شد ودر دورهٔروژه بدست نرماندها افتادونیزامرای‌ژن[۱] وپیز[۲]وکورس[۳] و ساردنی[۴] را گرفتند .

۱- Gên ۲- Pise ۳- Corse ۴- Sardaigne

فصل سوم

ایرانیان وترکان

اصل ترکان

نژاد ترك بین ساکنین تبت وچین شرقی ونژاد آسیائی کهن یاسیبریهٔ شمالی وملل فینواوگری[1] غربی وسرزمین‌های وسیع سیبریه واستپهای بین دریای خزر و کوههای التائی بوجود آمد. زبان مشترك این نژاد در گذشته قطعاً عبارت ازمغولی وتنگوزی بوده وپیشوائی آن‌را فاتحین بزرگی داشته‌اند که بین رؤسای ایلات بیابانگرد که دارای تشکیلات خانواده بوده‌اند برمیخاسته‌اند وما این جریان‌را پیوسته در تاریخ این ممالك خواهیم دید. این جمع هنگامی که از دامنه‌های تیان‌شان بطرف استپهای آسیای مرکزی سرازیر شدند وپا بعرصهٔ تاریخ گذاردند مشخصات نژادئی نشان دادند که علمای نژاد شناسی آن‌را تورانی نامیدند. بین ایشان آنها که ازشمال آمده بودند قیافهٔ مغولی داشتند ولی جنوبی ها دارای اندامی لاغر وصورتی کشیده وبینی مستقیم وپیشانی بلند وصاف وموهای انبوه بودند.

درقرن ششم بعد ازمیلاد، ترکها دو امپراطور داشتند که بوسیلهٔ دو برادر تأسیس شده بود وشامل مغولستان تاحوالی دریای سیاه وچین شمالی میگردید. مؤسس امپراطور شرقی «یومین»[2] در ۵۵۲ درگذشت ولی ایستمی[3] که برقسمت غربی فرمانروائی داشت یکربع قرن پس ازوی زیست. سلسلهٔ سلاطین چین موسوم به تانگ[4] در ۶۳۰ قسمت شمالی ودر ۶۹۵ قسمت غربی امپراطوری ترك‌را

۱ - Finno-ougriences ۲ - Youmin ۳ - Istemi ۴ - Tang

متصرف شدند ولی در ۶۸۲ ترکان شمالی خودرا از اطاعت چینی‌ها خارج کردند و تا ۷۴۵ دوام آوردند . راجع بدونفر از شاهزادگان این خانواده موسوم به بلکاقاغان وبرادر کوچکش کلتکین دراورخون مغولستان سنگ قبرهای مفصلی ازسال‌های ۷۳۱ و۷۳۴ باقیمانده است که قدیمترین اثرزبان ترکی میباشد و بالفبائی که ازالفبای آرامی توسط ایرانیها اقتباس گردید نوشته شده است و برسم‌الخط رون[1] آلمانی میباشد . این امپراطوری‌های بیابانگرد ازاتحادایلات تشکیل میشد ولی باهم اتصال وپیوستگی سستی داشتند. رئیس آنها خان وفرمانده سپاهشان قاغان یاخاقان لقب داشت . خان از طبقه بیگ ها انتخاب میشد و ایشان اشرافی بودند که عوام مردم بطیب خاطر از آنها اطاعت میکردند . تشکیلات اداری ترك که دارای مقامات ثابت ومشخصی بود درمتصرفات اسلامی ایشان نیز ادامه یافت وشبیه مشروطه ودستگاه مقننهٔ عمومی بود واین روش را جانشینان ترکها نیز تعقیب نمودند و اسلاوها آن را از آوارها اقتباس کردند. بهترین مظهرزندگی ملی ترك ها اعیاد وجشن هائی بود که بمناسبت شکار یاچپاول و دستبرد تشکیل می گردید و انعقاد آن از وظایف امرا و شاهزادگان بود .

قدرت مذهبی دردست شامان[2] بود که درحال جذبه‌ای که اغلب ساختگی بود ارواح خبیثه‌ای را که زیرزمین سکنی داشتند دورمیکرد ودرعوض ارواح پاکیزه ودوست را که روی زمین و در آب و خدایانی که در بهشت بودند جلب مینمود وفقط بوسیلهٔوی ارتباط باذات علیا وآسمان امکان‌داشت. آسمان خود یکی ازخدایان محسوب میشد ودنیارا خلق کرده بود وبالای زمین قرار داشت ومشتمل برهفده طبقه بود وارواح نیکوکار آنجا سکنی داشتندرب‌النوع

۱- Rune ۲- Chaman

آسمان تنگر[1] نامیده‌میشد. ترکان قبل‌ازاسلام ایمان‌عجیبی بسر نوشت‌وقضاوقدر داشتند وزمان ومکان‌را پرازقوائی‌میدانستند که نسبت بآدمیزاد حس‌حسادت و انتقام دارند.

البته اینگونه رژیم هـای سیاسی نمی‌توانند مدت زیادی دوام کنند و رونق و رواج آنها مربوط بدوران زمامداری رئیس ایل باکفـایتی است که زندگی زیردستان خود را باجنگ و غـارت ایلات مجاور تأمین مینمـاید. نخستین پیشروان امپراطـوری تـرك در سال هفتصد در مغرب تحت فرمـان اعراب سلسلهٔ بنی‌امیه بودند. در حدود ۷٤٦ امپراطوری شمال بدست یکی ازایلات ترك موسوم به اویغور[2] که مسکن اصلی آنها نواحی شمالی‌تر یعنی سواحل رود سلنگا[3] بود افتاد وایشان بکلیهٔ مبلغین مسیحی نسطوری سوریه ومانوی‌های سغد اجازه دادند که درکمال آزادی عقاید وادیان خودرا تبلیغ کنند وبجای رسم‌الخط رونی کـه خیلی‌قدیمی بود الفبای آرامی جدیدی را پذیرفتند که بعدها بین مغولها نیز معمول شد، در ۸٤۰ بعد ازآنکه قرقیزها اویغورهارادرشمال منقرض کردند، این‌دسته بترکستان چین که سابقاً ترکها آن‌راتصرف کرده بودندآمدند. دراین خطه مبلغین بودائی‌بکمك عیسوی‌ها و مانوی‌ها به‌ترکها زبان ادبی وسیع ونرمی‌آموختند که درابتدای امر فقط در ترجمه‌بکارمیرفت.در۱۰۲۸ امپراطوری‌اویغوری کان‌چو[4] بدست‌تانگوتهامنقرض شد وتازمان مغولها امپراطوری دیگری باقی‌نماند وقرقیزها که ایشان‌را از وطن اصلی‌خود رانده بودند از۹۱۰ تحت فرمان مغولهای ختا درآمدند واین اسمی‌است که هنوز روس‌ها بچینی‌ها میدهند. گویا رئیس این‌ایلات‌سعی کرد اویغوریهارا که دارای تمدن عالی‌تر بودند بمیهن اصلی خود بازگرداند ولی

۱- Tengri ۲- Wighour ۳- Selenga ٤- Kantchou

ایشان نتوانستند دراین باب تصمیمی بگیرند . درقرن هشتم هنگامی که امرای دست نشاندهٔ امپراطور غربی ترك درسرحدات ایران حکومت می کردند این سرحدات که بنی‌امیه برآن فرمانروائی داشتند بازاربرده فروشی بزرگی بود که دادوستد متاع درآن خاتمه نمییافت. بطوری که گفتیم این بردگان در بغداد قدرت سیاسی عباسیان را در دست گرفتند و هم نژادان ایشان مدت مدیدی بر قسمتهای دیگر امپراطوری تسلط یافتند .

سامانیان

ماوراء النهر یعنی بخارا وسمرقند که مقر سابق این خاندان بود در قرن نهم درپرتو حکومت امرای روشنفکر این سلسله نسبةً رفاه و آرامشی داشت . سامان خدا یعنی مالك قریهٔ سامان مؤسس این سلسلهٔ ایرانی بود و در دورهٔ هشام خلیفهٔ بنی‌امیه (۷۲۷ـ۷۲٤) مسلمان شد و در ۸۱۹ چهار نوهٔ وی از مأمون حکومت سمرقند وفرغانه وچاچ وهرات را به تیول گرفتند وبدین ترتیب تحت امر طاهریان درآمدند . احمد که حاکم فرغانه بود سمرقند را نیز ضمیمهٔ حوزهٔ فرمانروائی خود کرد ودر ۸۷۵ نصر پسروی حکومت ماوراء النهر را مستقیماً ازخلیفه گرفت واسمعیل برادر خودرا حاکم بخارا نمود . وی اغتشاشی را که ازدوران صفاریان دراین حوالی باقیمانده بود رفع کرد وامرای محل را باطاعت خود درآورد وبابرادرجنگید ووی را مانند امرای دیگر مطیع و زیر‌دست خود ساخت . در ۹۰۳ خراسان را ازعمرولیث صفاری وطبرستان را از محمدبن زید علوی گرفت وجانشینان وی حتی گرگان وسیستان را متصرف شدند ولی طبرستان بوسیلهٔ آل بویه ازدست ایشان خارج شد . درمیهن اصلی نیز حوزهٔ فرمانروائی سامانیان ازطرف سلسلهٔ ملی ایلك خانی ترکستان که اصلاً اهل نواحی جنوبی وشمالی تیان‌شان بودند وقدرتشان بتدریج روبافزایش میرفت

محدود میشد.

درنیمهٔ اول قرن دهم یعنی دوران حکومت نصردوم (۹۴۲-۹۱۳) و نوح اول (۹۵۴-۹۴۲) کشور سامانیان مرکز فرهنگ عالی و درخشانی بود ودره‌های پر آب ماوراءالنهر که ازدیرگاه زیرزراعت بودندوهر گاه بدانها توجهی میشدمحصول فراوان می‌دادند مرکز بیداری احساسات ملی ایرانیان که مدتی تحت نفوذ سیاسی ومذهبی اعراب قرار گرفته بودند گردید. درحقیقت ازدوران بنی‌عباس ایرانیان برتری خود را خواه درسیاست وخواه درمعنویات و روحانیت مکرر باعراب نشان دادند ولی نتیجهٔ اقدامشان عاید اعراب شد زیرا نمیتوانستنداز زبان قرآن درعلم وادب وزندگانی عمومی بگذرند درنتیجه اینجا، یعنی دراین نواحی شرقی، بود که ایرانیها اصالت وارج زبان مادری خود را مورد توجه قراردادندچه دهقانان یااشراف کشاورزایران هیچگاه ازاشاعهٔ کامل یادگارهای پرافتخاروافسانه‌های سلاطین و پادشاهان خویش خودداری نکردند وتودهٔ مردم نیز خواندن وسرائیدن این افسانه‌ها را ازخاطر نبردند واستفاده ازاین میراث معنوی بعهدهٔ سامانیان گذاشته‌شد. دورهٔ سلطنت نصردوم مقارن بود با اوج ترقی رودکی اولین شاعرغزلسرایی که‌ماراجع بوی اطلاعی داریم. البته گفته‌های وی خالی ازالفاظ عربی نیست وسبك ووزن اشعارش مانند اشعارجانشینانش ازعرب اقتباس شده است. وی باوجوداوامر واحکام اسلام، فلسفهٔ حیات را درعیش ونوش وعشق زنان وسازوشراب میداند. رودکی مؤسس مکتب حماسی است که درفارسی توسعه واهمیت بسزا حاصل نمود. وی کتاب کلیله ودمنه را بشعرفارسی درآورد. این کتاب سابقاً توسط برزویه پزشك انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱) ازهندی به فارسی ترجمه شده‌بود وسپس درعهد عباسیان بوسیلهٔ ابن مقفع ازفارسی بعربی ترجمه گردید. دیگرازآثار رودکی داستان سندباد وهفت وزیراست. درعهد

منصور بن نوح (۹۷۶ ـ ۹۶۱) وریزش بلعمی تـاریخ بزرگ عمومی طبری را بفارسی ترجمه کرد وبدین طریق پیشرو این علم شد کـه بعدها توسعه وترقی فوق‌العاده حاصل‌نمود. ولی عربی درقسمت علوم حتی درمشرق نیز تفوق خود را حفظ کرد چنانکه ابن‌سینا فیلسوف وطبیب معروف که درعهد نوح بن منصور (۹۹۷ ـ ۹۷۶) هشتمین پادشاه سامانی ظهور نمود آثار فلسفی خود و کتاب قانون را درطب بعربی تنظیم کرد واین کتاب حتی دراروپا اساس علم طب شد و در ایران تا این اواخر بر کتب دیگـر طبی ترجیح داده میشد.

علم جغرافیا نیز در دربارسامانیان باوج ترقی خود رسید. اعـراب از قدیم‌الایام علاقه بتعریف وتوصیف ممالك داشتند واین علاقه قبل ازاسلام در عربستان جنوبی بعلت افتخاری که مردم‌آن بفرهنگ خود داشتند توسعهٔزیاد حاصل نموده بود واین مطلب در کتاب «صفة جزیرةالعرب» تألیف‌الهمدانی که در۹۴۵ درزندان صنعا مرد بخوبی مشهود است. سازمان پست و کسب اطلاعی که‌بنی‌امیه ومخصوصاً بنی‌عباس ازشاهنشاهان‌ایران اقتباس نمودند درقرن نهم موجب ومحرك ایجادشبکهٔ مواصلاتی شد که مورداستفادهٔ مأمورین دولت‌قرار گرفت ومنتهی به‌تنظیم گزارشهای تجاری امپراطوری عرب شد وبدین ترتیب کتب زیادی راجع بدریافت خراج امپراطوری عرب بوجود آمد ودربغداد که مرکزتجارت جهان آنروزبود علاقه‌نسبت‌بشناسائی ملل وممالك بیگانه‌ایجاد گشت، بطوریکه دیباچهٔ کتاب جغرافیای‌الجاحظ که امروزموجودنیست قرار گرفت. الجیهانی وزیردرباراسمعیل سامانی (۹۰۷ ـ ۸۹۲) نیز کتابی راجع بممالك‌همسایه نوشت که‌مأخذآن گزارشهای مأمورین مالیه‌بود ولی این کتاب نیز ازدست‌رفته‌است. یکی دیگرازمأمورین دربارسامانی موسوم‌به‌ابوزیدبلخی است که دربلخ جغرافیائی نوشت ومأخذ وی اطلس قدیمی اسلامی بود که‌آن

نیز بنوبهٔ خود از جغرافیای بطلمیوس اقتباس شده بود. مقدمات این کار در ۸٤٦ توسط الخوارزمی فراهم شد ولی ابوزید بعد ها آنرا با توجه بوضع امپراطوری فاطمی‌ها تغییر داد و همین کتاب را یکی از اسپانیولیها با بعضی تغییرات برای مملکت خود تألیف کرد و کتاب کلاسیك المقدسی فلسطینی نیز از این اطلس اتخاذ شده و در ۹۷۸ برآن شرح ادبی وظریفی نوشته است وسپس شرحی از متصرفات سامانیها وشرح دیگری از آن فاطمی ها برآن افزوده است. وسعت فکر و اطلاعات المسعودی که در ۹٥٦ در مصر وفات یافت درالمقدسی نیز گذشته‌است، چه وی باعلاقهٔ شدیدی که بمسافرت داشته‌ازطریق هند تا سیلان ودریای چین‌رفته است. ولی علم جغرافیا برای وی دردرجهٔ‌دوم اهمیت‌بوده وآن‌را بیشتر ازنظرتکمیل تاریخ بزرگی که مینگاشته‌طرف توجه قرارداده است‌ولی ازاین‌تاریخ متأسفانه فقط چند قسمتی باقی‌است.

سلسلهٔ سامانیان نیز بهمان بلیّهٔ بنی‌عباس ازپای درآمد. بدین معنی که ایشان هم برای نگاهداری متصرفات وسیع خود مجبورشدند ازقدرت تازه و پایان‌ناپذیر ترکان استفاده کنند وازایشان سرباز مزدوربگیرند. دراینجا نیز مانند بغداد ترکها بتدریج فرماندهی وسپس مقامات اداری را اشغال کردندو چون اهل اعمال نفوذ بودند سرانجام خطرناك شدند. عبدالملك اول (۹٥٤ - ۹٦۱) پادشاه سامانی، البتکین راکه سابقاً از غلامان ترك بود بفرماندهی خراسان تعیین کردومنظورش این بود که البتکین‌را که درپایتخت نفوذ زیاد حاصل کرده‌بود دورسازد. وی پس‌ازمرگ این پادشاه بغزنه واقع درکوههای سلیمان افغانستان که پدرش‌آنجا حکومت داشت رفت ولی قبل ازآنکه برای سامانیان خطری شود درگذشت اما سبکتکین غلام‌سابقش که‌داماد وی‌شده‌بود ابتدا دست وراث وجانشینان دیگرالبتکین راکوتاه کرد وسپس بتصرف بلاد

هند وبسط نفوذ خویش دراین نواحی پرداخت تا آنکه حاکم بُست واقع در سیستان برای دفع مدعی‌خویش ازوی استمداد نمود، ولی چون پاداش مقرررا نپرداخت سبکتکین ازکارومقام‌خود بر کنارش کرد. وی‌پیروزیهای بیشتری‌در حملات خود بهند حاصل نمود. در این کشوراختلافی که بین راجپوتها ایجاد شده بودراه‌ویرا صاف کرد وغنائم‌زیادی نصیبش‌شد وبعد ازدوجنگ‌برجی‌پال[1] پادشاه پنجاب غلبه نمود و ویرا مجبور کرد نواحی مهم سرحدی کابل راکه بردروازهٔ دشت ثروت‌خیزهند مسلط بود بوی‌واگذارد، درنتیجهٔاین‌عملیات وی عنوان قهرمان ومجاهد ومدافع اسلام علیه کفاررا حاصل نمود.

ایرانیان غزنوی

دست‌راست سبکتکین‌درکلیهٔ حملات وجهانگشائیها محمود بود که‌در۹۹٤ بحکومت خراسان منصوب شد. سبکتکین در ۹۹۷ درگذشت و پسرش اسمعیل جانشین وی گردید ولی وی‌مردی ولخرج وبی کفایت بود. لذا محمود درصدد خلع وی برآمد وپس ازآنکه سال عوض شد وی بزور این کاررا عملی کرد بطوریکه محمود هفت ماه پس ازمرگ پدر با لقب سلطان به تخت نشست. در همین سال نوح سامانی نیز وفات یافت و محمود از منصور جانشین وی فقط درخواست کرد که خراسان حوزهٔ حکومت سابقش را بوی واگذارد، ولی قبل‌ازآنکه این‌درخواست اجابت‌شود یکی ازسرداران ترك پادشاه سامانی را کور کرد و برادرش عبدالملك پادشاه شد ولی محمود بحمایت سلطنت حقه برخاست وعبدالملك‌وطرفداران یاغیش‌راازبلخ بیرون کرد وخود درآن‌اقامت گزید. عبدالملك به بخارا رفت ولی‌آنجا اسیر ایلك‌خان پادشاه ترکستان‌شد ووی‌اورا به‌اورگنج برد. منتصرآخرین پادشاه‌سامانی پس‌ازپاره‌ای‌مجاهدات

۱- Jaypal

زیان‌بخش در۱۰۰٤ کشته شدومحمود از خلیفه فرمان‌حکومت ولقب یمین‌الدوله را دریافت نمود وبدین ترتیب کارش تکمیل شد .

محمود تمام عمر خودرا در جنگ گذراند و مکرر بهندوستان رفت و در ۱۰۰۱ کابلستان و سپس مولتان و کشمیر را متصرف شد و همه جا سعی کرد اسلام را بجای کیش برهمنان رواج دهد در۱۰۰٦ برای دفاع سرحدات‌شمالی خود ناچاربا ایلك‌خان جنگید ودردشت بلخ ویرا شکست خونینی داد وسپس بهند آمد وپنجاب را گرفت واعقاب وی تا یك قرن ونیم بعد درلاهور استقرار داشتندوی ضمن‌این حملات‌ازرود گنگ عبور کرد ودر۱۰۲۵ گجرات‌را تصرف نمود ضمناً باتسخیرخوارزم درشرق و گرجستان درغرب حدود کشورخود رادر شمال توسعه داد ودر۱۰۲٦ ری را ازتصرف مجدالدوله پادشاه آل‌بویه‌درآورد وویرا باسارت بغزنین پایتخت خود برد .

محمود جنگجوئی سیع نبود وبآبادی و آرامش نیزتوجه کامل داشت و غزنین ازپرتواقدامات وی‌دارای ابنیهٔ زیبا ومجلل شد. وی پلکان مسجد خودرا از پیکربت‌های هندی که در۱۰۲٦ازمعابدسومنات‌وگجرات‌آورده بودساخت. این شهر پس ازانقراض سلسلهٔ غزنوی خراب شد وامروز ازتمام‌آن‌ساختمانها فقط منارهٔ مسجد ومقبرهٔ وی باقـی است وانگلیسیها در ۱۸٤۲ درهای آن را اشتباهاً وبتصورآن که درهای سابق معبدسومنات است کنده و بردند . محمود علاقه داشت که دردربار خودعلما وشعرا را نگاهداری کند . ابوریحان محمّد بیرونی که یکی ازبزرگترین‌علمای‌آن عصرودنیای اسلام است درسالهای‌آخر عمر محمود، درخدمت وی بود. این دانشمند در۱۰۱۷هنگامی که محمود وارد کشور مأمون پادشاه خوارزم و حامی سابق وی شد جزء ملتزمین رکاب سلطان غزنوی بغزنین‌آمد وازآنجا برای سیاحت چند سفربه‌متصرفات محمود درهند

رفت وازعلمای این مملکت خط وزبان سانسکریت راآموخت وتوانست آثار گرانبهای‌هندی را درقسمت ادبیات وعلوم ومذهب مطالعه کند. ابوریحان بعد از کتابی که درجرجان‌هنگام جوانی‌وبسال ۱۰۰۰ درگاه‌شماری‌ملل تألیف‌نمود کتاب دیگری در ۱۰۱۷ راجع بهند نوشت که در کتب و آثار عربی بی نظیر است، زیرامتضمن شرح جامع وکاملی ازتمدن وفرهنگ بیگانه میباشدوخدمت زیادی بعلم وفرهنگ اروپا نموده است . محمود چون ترك بود مذهب سنی داشت و بهمین علت ادبیات عربی را برفارسی ترجیح میداد زیرا گویندگان فارسی عموماً شیعه بودند . محمود نه فقط با پیروان مذهب شیعه مخصوصاً اسمعیلیه که فرقهٔ افراطی بودند کینه و مخاصمت میورزید بلکه کلامیون معتزلی را نیز سخت تعقیب مینمود . وی بی‌شك از کتاب الیمینی چیز زیادی نمیفهمید . این کتابی بود که محمد العبتی رئیس پست کنج رستاق نوشته و هنرنمائی ویرا ستوده‌بود. این یکی‌ازنخستین کتبی‌است که ازطرف‌نویسنده‌ای بی‌ذوق که تابع خشك معانی وبیان بوده دراین دوران انحطاط که مندرجات دواوین ودفاتر فارسی بسبکی ثقیل بقالب تاریخ عرب ریخته میشدتهیه گردیده است ومانند بعضی‌آثارمشرق پرازاطناب وآب وتاب بی‌جاست. محموداز‌سخنان فردوسی شاعرحماسی وبزرگترین گویندهٔ ایران‌چیزی درك نمیکرد.فردوسی ازاتباع‌سلطان‌غزنوی‌بود ومیکوشید توجه‌ویرابخود جلب کند . افسانه وقصص شاهنشاهان و پهلوانان ایران تا دوران وی شفاهی بود و سینه بسینه می گشت فقط مختصری ازآن بزبان پهلوی نوشته‌شده بود وابن مقفع آنرابعربی‌ترجمه کرد واین کتاب‌دردسترس مورخین‌عرب خاصه طبری قرار گرفت در۹۵۷ یکی ازعمال‌بزرگ‌دولت بنام ابی‌منصورالمعمری‌بکمك چهارتن دیگردراین‌ترجمه تجدید نظر کامل کرده وآنرا برای ابی منصوربن عبدالرزاق حاکم طوس در

خراسان بفارسی درآورد. اولین کسی که کوشید این قصص وافسانه‌ها رابصورتی شایسته ودلپذیر درآورد دقیقی شاعر بود که دردربار نوح بن منصور سامانی (۹۷٦-۹۹۷) میزیست ولی وی فقط هزار بیت آن را سرود که بدست بچه‌ای ولگرد کشته شد وبعد ازوی در ۹۹۰ فردوسی طوسی باین کار همت گماشت ووی در آن تاریخ مردی شصت ساله بود ویازده سال برای اتمام آن وقت صرف کرد. درشاهنامه سخن فارسی دراوج کمال خود جلوه گر است وباآنکه قیود ورسوم جاری سخن دری درآن مراعات شده سراپا گواه نبوغ گویندهٔ بزرگ آنست. فردوسی این کتاب رابنام محمود کرده ومکرر ویرا بعنوان عدل وعظمت ستوده است. ولی صله‌ای که سلطان وعده داده بود نرسید وفقط هدیهٔ مختصری برای وی ارسال شد وفردوسی نیز بتلافی سلطان راسخت هجو کرد وآن اشعار رادرمقدمهٔ کتاب فناناپذیر خود نوشت و از بیم سلطان ببغداد نزد بهاء الدولهٔ دیلمی رفت و برای وی یوسف و زلیخا راکه بقطر کتاب ایلیاد[1] است تنظیم نمود. این اشعار شاهد شادابی روح این مرد هفتاد ساله است. گرچه وی این اشعاررا بحسب عادت در کمال روانی سروده ایرانیها معتقدند که بپای اشعارشاهنامه نمیرسد. این شاعر سالخورده نمیتوانست با آب وهوای عراق عادت کند لذا همین که وضع عوض شد ووی ازعفومحمود اطمینان یافت بمیهن خود باز گشت وکمی بعد یعنی در ۱۰۲۰ در گذشت. کتاب فردوسی که شامل یادگارها وافسانه‌های تاریخی کشورش میباشد که بقالب شعری بسیار عالی درآمده است با وجود حجم زیاد قریب هشت برابر ایلیاد است. این کتاب هرگز کهنه نمیشود وایرانیان حق داشته‌اند که آن را بعنوان بهترین شاهکار ادبی جشن بگیرند. سبك سخن فردوسی در شعرحماسی نخست درفارسی وسپس درترکی عنوان ومقام ممتازی حاصل کرد

۱- Iliade

وملت ایران که درعهد رضاشاه پهلوی احساسات وغرورملی خود را بازیافت حق داشت که در ۱۹۳۶ جشن هزارهٔ این شاعر بزرگ را منعقد سازد ولی بعلت فقدان سند تاریخی، صحت این سال مورد تردید است .

ترکان سلجوقی

بعد از آنکه آل بویه از عهدهٔ رفع اغتشاشی کـه درمرکز امپراطوری ایجاد شده بود برنیامدند ایرانیان بکلی از طرف ترکان تحت‌الشعاع قـرار گرفتند. دردورهٔ ایلك‌خان ترکستان وسلاطین غزنوی نسل جدیدی بوجود آمد که فرمانروائی آسیای مرکزی نصیب آن شد . درحوالی ۹۷۰ سلجوق رئیس ترکهای غز، باایل خود ازدشت قرقیز تاجند [۱] درمصب سیحون یاسیردریادردریای آرال پیشرفت، وبعدها تابخارا آمد. غزها یا اغوز [۲] ها که آنهارا قبل ازقبول اسلام ترکمن نیزمیگفتند همان ایلات ترك بودند که درقرن ششم امپراطوری شمال راتشکیل دادند وسپس بطرف مغرب پیشرفتند این ترکان بعد ازآنکه واردقلمرو اسلام شدند مذهب سنت را پذیرفتندزیرا اوامرصریح وخشك آن با روحیهٔ خشن وجامدآنها سازگارتربود وباعلاقه واشتیاق باین طریقه سرسپردند. ایل سلجوقی بدواً درجنگهائی که بین سامانیان وقره‌خانیان وسپس بین ایلك‌خانیان وغزنویان درگرفت شرکت نمودندو بنفع خویش مشغول ترکتازی وچپاول شدند وتاآذربایجان وعراق پیشرفتند. محمدطغرل بیك وداودچغری بیك [۳] بعدازآنکه ازاجرای نقشهٔ خود برای تصرف سمرقند وبخارا مأیوس شدند در ۱۰۴۰ خراسان را ازتصرف مسعودجانشین وپسرمحمود غزنوی خارج کردند وچغری بیك درمرو وطغرل بیك درنیشابورخطبهٔ نماز جمعه را بنام خود خواندند و سلجوقیان از اختلافی که بین غزنویان برسرجانشینی ایجاد شد استفاده کردند ودائرهٔ نفوذ

۱- Jaud ۲- Oghouz ۳- Tchaghribeg

خود را توسعه دادند و تا ۱۰۴۳ حدود متصرفـات خود را بخوارزم وطبرستان وعراق‌عجم رساندند وبه‌آسانی کارآل بویه را ساخته ومقر دولت خود را بدواً به ری وسپس باصفهان بردند.

اگر القائم بالله (۱۰۷۵ - ۱۰۳۱) خلیفهٔ عباسی بجای حامی وسرپرست خود که ازآل بویه بود و دیگـرقدرت ونفوذی در مقابل البساسیری[1] نداشت سلطان‌جدیدشرق رابرگزید تعجبی‌نداشت. وی در۱۰۵۵ هنگامیکه‌طغرل‌بیك درحلوان بود دستور داد نام اورابعنوان‌حکمران‌عراق درخطبهٔ نمازجمعه ذکر کنند. الملك‌الرحیم‌آخرین سلطان‌آل‌بویه بسال۱۰۵۸ درزندان وی‌جان‌سپرد ولی خاتمه بخشیدن به‌نفوذ البساسیری برای سلجوقیان‌کارسهلی نبود چه وی بطرف شمال متواری شد وطغرل‌اورا تاموصل تعاقب کرد $\frac{۱}{۱۵۱}$. دراینجا ابراهیم ابن ینال[2] تا برادریش اورارها کردوبعراق [همدان] آمدوطغرل بیك باکمك برادرزادهٔ خـود یعنی الب‌ارسلان‌بن داود چغری بیك که درسجستان حکومت میکرد بر ابراهیم دست یافت و ابراهیم درسوم اوت ۱۰۵۹ بقتل رسید و کیفر خیانت خود را دید. البساسیری بعد ازآنکه‌ازاین وقایع اطلاع یافت باقریش ابن بدران‌عقیلی که یکی‌ازامرای‌عرب بود اتحادنمود ودرصدد تصرف‌شهربغداد که خالی ازمدافع بود برآمد ودرحالی که‌خلیفه را همدست ومتحدوی، بشهر عانه واقع دربین‌النهرین میبرد، وی درمساجد بغداد خطبهٔ نمازجمعه را بنام المستنصرخلیفهٔ‌فاطمی‌خواند، ولی‌همینکه دست‌طغرل‌بیك‌آزادشد، القائم‌خلیفهٔ عباسی را ببغداد بازگردانید ودرعوض‌این خدمت ازطرف خلیفه بلقب «سلطان الشرق والغرب» مفتخرشدوالبساسیری بشهرواسط گریخت ودر۱۰۶۰ درجنگ با سپاهیان سلجوقی کشته شد.

۱ـ رك ذیل صفحهٔ ۲۹ غزالی نامهٔ استاد همائی چاپ اول ـ ه. م.

۲ـ B. Inal

در ۱۰۶۳ پس ازمرگ طغرل بیك برادرزاده‌اش الب‌رسلان پسرداود که درسالهای آخرزندگانی پدرمتصدی امورحکومت بود جانشین عموی خودشد. وی ابتدا مجبور گردید بعضی اقوام و بستگان خویش را که حاضر باطاعت و شناسائی او نبودند سرکوبی کند وسپس درمدتی کوتاه کشورخود را ازهرطرف توسعه داد ودرشرق امیرنشین سوبران را که بین بست وکابل قرارداشت مطیع خود ساخت ودرغرب مکرر شخصاً بجنگ روم شرقی رفت . ولی فتوحاتش‌دوام زیادی نداشت در[نوزدهم اوت ۱۰۷۱] رمانوس‌دیوژن امپراطورروم شرقی‌رادر ملازکرد، شکست‌داد ودستگیر کرد . این امپراطورپس‌ازآزادشدن‌دیگروضع وقدرتی‌نداشت که‌بتواند عهدنامه‌ای‌را که‌بسته‌است اجراکند زیرا دراین‌خلال میشل هفتم امپراطور شده بود . الب‌ارسلان قلمرو فاطمی‌ها را تا حدود دمشق تصرف کرد وموقعی که‌مشغول‌استردادآب‌وخاك اجدادخوددرآن سمت جیحون بود، در دسامبر۱۰۷۲ بدست یکی از یاغیان که محکوم به اعدام گردیده بود کشته شد .

سرپرستی فرزند خردسال الب‌ارسلان بنظام‌الملك که در عهد پدرش عهده‌دار امورخراسان بود واگذارشد. نظام‌الملك تاج وتخت ملکشاه را ازشر بستگانش که مدعی وی‌بودند حفظ کرد لکن‌خود اختیاردارمطلق امپراطوری گردید . بهمین جهت ملکشاه مکرر سعی کرد خود را از قید سرپرستی وی بازرهاندولی‌موفق‌نشدو نظام‌الملك‌همچنان‌در کمال‌قدرت‌و نفوذ باقیماند واوامر سیاسی ، حتی راجع‌بخلیفه را ، وی صادرمینمود ودربار ویرا بوسیله مأمورین وفادارخویش زیرنظرداشت . ودر۱۰۸۳ حاکم دیار بکررا که‌آخرین‌امیرآل مروان ودست نشاندهٔ شخص‌خلیفه بود چون‌مقاومت کرد ، ازکاربرکنارنمود و بدین‌ترتیب نفوذخویش‌را بیش‌ازپیش‌مستقرساخت. دردوران‌نظام‌الملك‌ایران‌و

عراق تاحدی روبآبادی رفت . بیشترافتخارواشتهار این‌وزیر یاباصطلاح اتابك «چه‌وی بعلت دارابودن سمت سرپرستی سلطان باین‌لقب‌خوانده میشد» مربوط برفتاری بود که با علما وروحانیون مینمود و درتمام شهرهای بزرگ مملکت برای ایشان مدرسه ومسکن‌میساخت . اینگونه تأسیسات از اواخـرقرن دهم درایران متداول‌بود لکن نظام‌الملك باین‌امرتوجـه مخصوص‌معطوف داشت و اول درنیشابور وسپس دربغداد از ۱۰۶۵تا۱۰۶۷ مدارسی بنا کرد که بمناسبت اسم وی به‌نظامیه معروف شدند . وی برخلاف وزیرطغرل بیك کـه روحانیون اشعری‌را بشدت‌اذیت وآزارمیکرد ازاین‌نهضت‌کاملاً حمایت مینمود. پیشوای این‌فرقه موسوم به‌علی‌الاشعری در۹۳۵ درگذشت وی سعی داشت که بین‌عقاید کلامی‌معتزله واهل سنت سازش ووحدتی ایجاد کند .

نظام‌الملك الغزالی‌را که‌آخرین‌متفکرروروحانی بزرگ اسلام‌است تحت حمایت مستقیم‌خودقرارداد. وی‌ابتدا درنیشابوروسپس درنظامیهٔ بغداد مشغول کارشد. غزالی درجوانی‌مطالعات عمیقی‌درکلام وفقه‌اسلام نمود واین مسائل‌را درچند کتاب به‌بهترین طریق‌تشریح کرد وبعدازآنکه نظام‌الملك حامـی وی بضرب کارد یکی‌ازاسمعیلی‌های متعصب کشته‌شد، وی عقایداین‌فرقه‌را مطالعه کرد وچندین رساله در ردآن نوشت . این‌عمل ویرا مجبور کرد که فلسفه را نیز کاملاً مطالعه کند ولی‌هیچیك ازاین‌مسائل کـه وی‌درکمال عقیده واشتیاق مطالعه نمود تشنگی‌ویرا دردرك‌حقیقت رفع‌نکرد وبهمین‌سبب گاه سخت بشك وتردیدمی‌افتاد ووی این‌حالت‌راازجوانی داشت . این‌بحران روحی ویرابطرف بحران مذهبی شدیدی سوق‌داد وهمانطورکـه پیغمبرمجبورشد ازخوف خدا به‌تبلیغ رسالت بپردازد وی نیز که نسبت برستگاری جان‌خود خائف بـود در ۱۹۰۵ ازمقام عالی‌خویش دربغداد چشم‌پوشید وبگردش‌آفاق پرداخت تا مگر

افکارخودرا ازقید وبندآزاد سازد وتکلیف خویشتن را بین‌عقل وایمان روشن کند . دراین حال بتدریج متمایل بتصوف شد وخیال میکرد ازاین راه بهتر به‌حقیقت‌خواهدرسید. آنگاه بسوریه آمد ومدت یازده‌سال بکلی کناره گیری کرد ودرحوالی۱۱۰۶ یعنی‌اوایل قرن‌پنجم هجری کتاب احیاء علوم‌الدین را برای معرفی‌خود بمسلمانان نوشت. چه گویا بنابربعضی اخبارواحادیث پیغمبروعده داده‌است که هرصدسال یکبار، خداوند یکنفررا برمی‌انگیزد که دین را احیا کند ومـردم را بدان واقف سازد ، وظاهراً غزالـی خودرا مأمورچنین امری میدانسته است . هنر الغزالی مخصوصاً این بود کـه عمل الاشعری را با تلفیق علم کلام و فقـه طبق اصول منطق توسعه داد وروی همین روش احکام اسلام را مبتنی بر اصول جدلی احیا و تجدید کـرد[1] . غزالی باصرار سلطان محمد سلجوقی برادربرکیارق که در۱۱۰۴بسلطنت رسید ووزیرش فخرالملـك پسر نظام‌الملك، مجدداًحاضرشد درنیشابور بتدریس پردازد ولی‌باز بزودی کناره‌گیری کرد وبشهرطوس زادگاه خود رفت . درنوزدهـم دسامبر۱۱۱۲بسن ٥٤ سالگی درگذشت. عدهٔ زیادی ازمعاصرین‌وی کتب‌وآثارش‌راخوب نمیفهمیدند وحتی دراسپانی متعصبین‌نوشتجات ویرابآتش‌سوختند. ولی‌بعدهاآثاروی ارزش واعتبارخودرا دریافت واساس بسط علوم وتوسعهٔ اسلام گردید .

دردوران سلاجقه علوم نیز همدوش الهیات و فقه مورد توجه‌کامل قرار گرفت. عمرخیام ریاضی‌دان معروف یکی ازهم میهنان غزالی بود و در۱۱۳۲ وفات نمود. روش وی درجبر نخستین بار وسیلهٔ حل‌معادلات درجهٔ سه شد ووی سیزده نوع آنرا تعیین کرد که آنهارا بهردو طریقهٔ جبروهندسه حل میکرد.

۱ـ نقش اصلی غزالی از این مهمتر است چه او ازطریق تحقیق علمی و کشف درونی‌بین‌احکام عقل‌وحقایق ایمان‌یعنی‌دین‌وفلسفه وعرفان‌ربطی‌معنوی کشف‌وبطریق بدیعی‌آنهاراتلفیق کرد ـ هـ.

شهرت‌وی‌درریاضیات سبب‌شد که جلال‌الدین ملکشاه باصلاح تقویم‌اقدام‌نماید ولی تقویم جلالی که بوسیلهٔ وی تنظیم یافت گرچه ازتقویم گرگورین دقیقتر شد ولی بازعملی‌نبود. دراروپاشهرت وی مخصوصاً مربوط برباعیاتی میباشد که بنام وی معروف شده‌است وی‌ضمن‌این رباعیات تمتع اززندگی راتوصیه‌میکند واین زندگی راگاه سهل وبی‌ترتیب وگاه منظم‌وجدی میداند ونظریهٔ‌صوفیانهٔ وی‌راجع‌بوحدت‌وجودباعث‌تزلزل‌اصول‌اسلام گردید.این رباعیات‌بوسیلهٔ‌ترجمه واقتباسی که فیتز جرالد [۱] ازآن کرده است بین ملل انگلوساکسون‌ازمدتهای پیش شهرت یافت ودرآلمان نیز فردریك‌روزن [۲] وسیلهٔ‌شناسائی آن شد وچون بسیاری ازاین رباعیات دردیوان‌شعرای‌دیگرنیزموجودبودمدتها راجع باصالت آنهاتردیدایجادشد ولی‌ازتاریخی که‌آثارمسلم‌خیام‌درقسمت‌الهیات عرفانی‌برما مکشوف گردید دیگر کسی حق ندارد نظرخیام را نسبت باین دنیا آن‌طوری بداند که ازرباعیات وی استنباط میشود.

دراین‌عصر هنگامی که ایرانیان سرگرم تفحص درمسائل عالیهٔ علمی و مذهبی بودند یکی ازاعراب کتابی نوشت که دقایق وبدایع ادبیات عرب‌درآن خلاصه شده بود. این کتاب چنان جامع ودقیق بود که گوئی جزئیات آن با ذره‌بین تعیین شده است. شعر روائی عرب که دردوران جاهلیت وسیلهٔ تعریف جنگهای قبایل‌وعشایربود بعد ازاسلام بهمان سبك واسلوب برای نقل غزوات اسلام بکار رفت. بطوریکه دیدیم تشویق محافل علم‌وادب ایرانی سبب‌شد که اینگونه اشعار که وقایع‌نگاران‌عرب‌آنرا بطورمجزا وبی‌ارتباط‌بهم می‌نوشتند بصورت پیوسته و مرتبطی برای تحریر و نگارش حوادث تاریخی و احوال پادشاهان بکار رود. در زمان بنی امیه مضامین جدیدی براین اشعار که

۱- Fitz-Gerald ۲- Fr. Rosen

سابقاً فقط در وصف و تعریف جنگ و تاراج بود افزوده شد . از جمله شرح حال عشاق مشهور بود که بعد ها رونق کامل یافت و قصص کـوچك دیگری بوجودآورد ویکی ازارکان‌مهم ادبیات گردید ولی‌تهیهٔ‌قصص وحکایات به‌نقالان واگذارشد، چه مردم‌جدی این‌کاررا شایستهٔ‌شأن خود نمیدانستند . نمونهٔ این هنر فقط بوسیلهٔ اهل لغت بما رسیده است چه بنظر ایشان این اشعار بهترین نمونهٔ‌اشعارواد بیات بوده‌است . ازهمان‌اوایل‌قصص‌ومضامین‌دیگری‌نیزازادبیات سرشارهند بوسیلهٔ ایرانیها وارد ادبیات اسلامی‌شد، عناوین این قصص‌ومضامین توسط یکی ازدوستداران کتاب [الفهرست ابن‌الندیم ـ مترجم] که درقرن‌دهم میزیسته بمارسیده وقسمتی‌ازحکایات نیزدر کتاب‌هزارویکشب که متعلق‌بقرون سیزدهم وچهاردهم میباشد نقل شده‌است. تاقرن نهم علاقهٔ مردم به‌لفظوکلمات بقدری زیاد بود که‌آثارمنظم ومنسجم علمی وادبی را تحت‌الشعاع قرارمیدادو این حقیقت مخصوصاً از نوشتجات الجاحظ که وقایع نگار و خبر نویس بود و در ۸٦۹ در بغداد وفات یافت بخوبی استنباط میشود . وی بـا اینکه «کتاب الحیوان» خود را دردوران پیری تألیف کرد واهتمام‌کامل نمود که جنبهٔ علمی آنرا مورد توجه قراردهد موفق‌نشد ونتوانست خودرا ازسیل تعبیرات‌وتفاصیل سخیف برهاند و بالنتیجه به تألیف رسائل و جزوات متنوعی پرداخت که طی آنها با ذکرامثال‌وحکایات شیرین وضع طبقات مختلفهٔ اجتماع را تعریف‌نمود و همانطور که ازدیدهٔ شعرای دوران جاهلیت ، بیان مقصود با ابیات منفرد بیشتر از بیان آن بوسیلهٔ نظم قصیده اهمیت داشت نقال و شنوندگان وی نیز توجه بواقعهٔ معینی را بالفاظی وعبارت پردازی از حکایت‌های طولانی ومرتب ومنظم بهتر می‌پسندیدند . علاقه وتوجه باین نوع سخنان سبب ایجاد وتوسعه فن مناظره بین‌اعراب صحرانشین گردید . درادبیات زبان پهلوی نیز که‌اعراب

بوسیلهٔ ابن‌مقفع بدان آشنا شدند و بیشتر در نوشتن تاریخ بکار میرفت این سبك و سیاق معمول بود. در دورهٔ بنی عباس در مواعظ دینی و کتب و رسائل سیاسی این اسلوب متداول بود. در این عهد سلسله‌های کوچك امرا مخصوصاً باین فن علاقه وتوجه شدید داشتند بعدها این شیوه ازسلك بزرگان ورجال دولت خارج شد وبین صاحبان مناصب کوچك که عدهٔ آنها درشهرهای بزرگ همواره افزایش مییافت وجویندگان کار ومقام که طبقهٔ ناراضی را تشکیل میدادند، متداول گردید وسرانجام طلاب مکاتب مختلفهٔ ادب وسخنوری آنرا وسیلهٔ کسب نان قرارداده و در جستجوی حامی و ممدوح ازدیاری بدیار دیگر میرفتند و گفته‌های این سخنوران متکدی را مقامات مینامیدند و این عنوان قبلاً مخصوص مواعظ مذهبی بود. درنیمهٔ اول قرن دهم بدیع الزمان همدانی که درخدمت امرای کوچك ایران میزیست این گونه سخنان را درزمرهٔ آثار ادبی آورد وی ضمن نثری موزون ومسجع ازقول شاهدی به تعریف زندگانی ادیب سیاح وسیاری پرداخت. این سبك را همدانی برای نگارش مطالب و مضامین مختلف دیگر نیز بکاربرد ولی یك قرن بعد الحریری که همین روش را اتخاذ نموده بود فقط مضمون خاصی را نوشت. آثارهمدانی معرف تجربیات و زندگانی شخصی وی بود ولی الحریری مردی متمول ومرفه بود ودرمشان زادگاه خویش واقع درحوالی بصره ریاست دستگاه اطلاعات دولت ودیوان را داشت ودر۱۱۲۲ درهمین پست ومقام مرد. مقامات وی شرح ماجرای ابوزیدالسروجی وموفقیت عظیمی است که حاصل نمود. الحریری گرچه درقدرت تخیل بپای سلف خود نمیرسیددر فن انشاء ازوی درگذشت وسبك خاصی که خالی ازتکلف نیست بوجودآورد. این سبك درادبیات بیگانه وخارجی نیز اقتباس شد ازجمله الجزیری ازیهودیان اسپانی وعبدیشوع اسقف نصیبین که سریانی مینوشت ودر۱۳۱۸ وفات یافت و

روکرت[1] آلمانی در کتاب خود[2] آنرا ترجمه و تقلید کردند. کتاب اخیر در آلمانی باسلوبی شایسته و مطلوب نوشته شده است. مقامات الحریری در نظر اعراب مانند اشعار المتنبی بهترین نمونهٔ اینگونه ادبیات تا آغاز قرن جدید است.

طرز اداره و حکومت مملکت سلجوقیان حتی در دوران نظام‌الملك دارای عیوب و نواقص بسیار بود و این حقیقت را شخص نظام‌الملك در کتابی که بفارسی کمی قبل از مرگش برای سلطان نوشت اعتراف نمود ولی کتاب بیست و دو سال بعد از مرگ نظام‌الملك منتشر شد و چون نویسنده تصور میکرد که وضع اداری مملکت بر همه کس معلوم است در این زمینه چیزی ننوشت. نظام‌الملك بسلطان توصیه میکند بدوستان و نزدیکان خود در امور کشور نفوذ زیادی ندهد و سازمان اطلاعات و پست را کـه گزارشهائی تهیه میکرد و الب ارسلان از استقرار آن خودداری نمود وی برخلاف پدر مجدداً تأسیس نماید و بوسیلهٔ مأمورین مخفی بازرسی دیگری بوجود آورد. گویا جریان امور قضائی چندان رضایت بخش نبوده است زیرا بملکشاه توصیه میکند که مقامات قضائی را بغلامان و بزرگان دربار نسپارد چه ایشان انتظارات و توقعاتی نامحدود دارند. بطوری که ملاحظه میشود عادت قدیم ترکان بر این بوده است که امور دادگستری را بمأمورین مخصوص وامیگذاشتند که از طرف امیر تعیین میشده‌اند و در این اوان این عادت رو بضعف و سستی میرفته است. ضمناً بعید نیست کـه قضات آزموده و متخصص نیز از مقام خود سوءاستفاده مینموده‌اند و وی کاملاً حق داشته است که بالا بردن عناوین و مقامات را که از عادات نکوهیدهٔ دوران عباسیان بوده است منع نماید. در قسمت سپاه و لشکر اینطور میفهمیم که علاوه بر سربازان مزدور قوای چریك نیز وجود داشته است. نظام‌الملك که گویا اطلاعات زیادی در تاریخ نداشته این سازمـان

۱ـ Rukert ۲ـ Verwandlungen des Abou Saïd Von Serug

اداری را جدید وبیسابقه تصورمیکرده است در صورتیکه این ترتیب دردوران خلافت بنی‌عباس نیزوجود داشته‌وراه تجربه وتکامل‌را میپیموده‌است. اما گویا غزنویان ازآن‌اطلاعی نداشتند. این‌سبك ازطرف ترکان نواحی غربی‌وعثمانیها اساس تشکیلات سیاسی قرار گرفت. نظام‌الملك توصیه میکند که سلطان‌حدود ومساحت تیول‌ها را محدود ومختصر کند وبندرت‌آنرا واگذارد وبرای مدتی معین باشد. وی کمی قبل‌ازآنکه کشته‌شود فصلی بر کتاب خود افزودوسلطان را ازخطری که ازطرف معتزله متوجه کشوراست برحذر داشت.

ملکشاه کشورخود را توسعه داد ودر ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ سمرقند و کاشغر را مطیع ساخت. دراین اوقات سوریه ازتصرف فاطمی بکلی‌درآمده وامیرنشینهای کوچکی دراورشلیم ودمشق تشکیل شده بود. سلیمان پسر قوتلومش وپسر عموی سلطان بفتح آسیای صغیر پرداخته بود وما بعدها ازسرانجام وی‌صحبت خواهیم کرد.

حشیشی ها

دردوران ملکشاه برای امپراطوری عرب دشمن داخلی بوجود آمد که مدتهای مدید تمام آسیای غربی را دچار وحشت واضطراب نمود. نظام‌الملك حق داشت که درنوشتجات‌خود سلطان را متوجه خطرشیعه نماید. نهضت‌شیعه که‌درآغازفقط‌مربوط باختلاف حق‌خلافت بود برای‌ملل‌جدیدالاسلام‌وسیله‌ای برای مبارزه با سلطهٔ عرب گردید و نیز برای اشخاص بی قید وجاه‌طلب‌مکرر لفافه‌ای شد که بکمك آن‌مطامع‌خودرامخفی سازند ودرسایهٔ آن مقاصد شخصی علیه مصالح دولت اجرا نمایند. بین‌مبلغین شیعه که درسراسر کشور دررفت و آمدبودندوبمردم وعده‌میدادند که مهدی ظهورخواهد کرد وظلم‌وجورسلاطین را جبران خواهد نمود شخصی بنام حسن بن صباح پیدا شد که درافسانه‌ها از

دوستی او و نظام‌الملك وعمرخیام ریاضی‌دان معروف صحبت شده‌است. وی در مصر دعوت فاطمی‌ها را پذیرفت و طرفدار نزار پسر المستنصر خلیفه گردید. این شخص نتوانست خلیفه شود و علت آنکه این دسته را نزاری می گفتند همین بود. حسن در ۱۰۹۰ بعنوان نمایندهٔ نزار بایران آمد و با پیروان خود که هنوز زیاد نبودند در مقابل قلعهٔ الموت «آشیانهٔ عقاب» واقع در رودبار شصت فرسنگی شمال قزوین $\frac{۱}{۱۵٦}$ اردو زد و از حاکمی که ازطرف ملکشاه مأمور این نواحی‌بود برای المستنصرخلیفهٔ عباسی بیعت خواست‌وچون این مأمور درخواست وی‌را رد کرد قلعه‌را متصرف شد ومرکز عملیات آینده خود قرارداد وسازمانی‌ایجاد نمود که مانند دستگاه‌تبلیغاتی‌فاطمی‌ها بدرجات مختلف تقسیم میشد و پیروان وی باآنکه در اعمال ورفتار خویش هیچگونه قیداخلاقی ودینی نداشتند، تعصب‌آنها بکمال شدت میرسید و کشتن مخالفین مذهبی که پیشوای آنها تعیین کرده بود بنظرشان بزرگترین عمل وثوابی بود که موجب‌رضای خدا می‌شد، واگر بجرم‌آن کشته می‌شدند ببهشت می‌رفتند و جزای عظیم میبردند. پیروان‌این‌فرقه خودرافدائی یاحشیش‌می‌نامیدندوکلمهٔ «آساسن»[۱] که بمعنی‌قاتل‌است وازطرف‌اروپائی‌ها بایشان‌اطلاق‌می‌شد مشتق‌از کلمهٔ حشیش یعنی سرمستان حشیش است و حشیش قسمت مستی آوری است که ازبوتهٔ‌شاهدانه میگیرند. استعمال مسکرات‌ومکیفات درمحافل عرفاخیلی متداول و معمول بود ویکی ازآنها قهوه بود که در قرن شانزدهم درعربستان جنوبی‌زیاد استعمال‌میشد بنابراین اظهارات مارکوپولو جهانگرد ونیزی که درسال‌های۱۲۷۱ و۱۲۷۲ یعنی‌دوقرن بعد، ازالموت عبور کرده بود بعید بنظر نمیرسد. مشارٌالیه میگوید که‌فدائیانی‌را که ازحشیش‌مست میشدند به قسمتی

۱ـ Assassin

از باغهای الموت میبردند که مانند بهشت پرازحوری بود و قبلا نمونه‌ای از پاداشی که درصورت اطاعت اوامر پیشوا درآخرت خواهند دید بایشان می ـ چشاندند . حشیشی‌ها بزودی ازالموت بسایرقلاع ومستحکمات ایران‌وسوریه دست یافتند و اقدامات دولت سلجوقی برای دفع این فتنـه بی‌نتیجه ماند و ایشان درعوض در ۱۰۹۲ نظام الملك را کشتند، وبعید نیست که سلطان شخصاً ازنقشهٔ قتل نظـام الملك بی‌اطلاع نبود چه وی بسن رشد رسیده بود و دیگر حاضر به‌تحمل‌نفوذ وقدرت مطلق‌وزیرخود نبود ولی‌دوسال‌بعد خود نیز درخاك بوی پیوست .

ملکشاه شخصاً برکیارق‌را بجانشینی‌خود تعیین کرد ولی وی مجبورشد برای‌احقاق‌حق خویش علیه مادرمحمود، نابرادری خود که طفلی‌چهارساله‌بود وتوتوش‌حاکم‌دمشق، بمنازعه‌پردازدوالمقتدی بالله‌خلیفه که‌نزدیك‌بودمحمود را به‌جانشینی‌ملکشاه‌بشناسدپس‌ازغلبه برکیارق‌در۱۰۹٤ جان‌خودرا بسزای‌رفتار خویش‌ازدست‌داد. جنگ‌باتوتوش‌بن‌آلب‌ارسلان‌یك‌سال‌دیگرطول کشیدوپس‌از آنکه‌وی‌دررری درمیدان‌جنگ کشته‌شد این‌نزاع‌خاتمه‌یافت، درصورتی که‌قبلا بین‌النهرین‌را تصرف کرده والمستظهر خلیفه را مجبور کرده بود که نام وی را درخطبهٔ نمازجمعه ذکر کند ولی‌بازعدهٔ دیگری ازبستگان برکیارق علیه‌وی قیام کردند ، ازجمله‌ارغون ارسلان عموی دیگروی درخراسان دعوی‌استقلال کرد ولی‌در۱۰۹٦ بدست‌یکی‌ازغلامان خود کشته‌شد واین‌استان‌مجدداً ضمیمهٔ امپراطوری گردید . در۱۰۹۹ برکیارق باشورش محمد برادر خود که حاکم آذربایجان بود مواجه گردید . محمد بابرادردیگر خود بنام سنجر که هنوز بیست سال‌نداشت وحاکم خراسان بود همدست شد و برکیارق را عقب راند و این سلطان پس‌ازآنکه در دوجنگ شکست خورد بیکی از کوههای دامغـان

پناه برد و بالاخره در ۱۱۰۳ پس از کشمکش های متعدد مجبور شد که محمد را سلطان مستقل آذربایجان و ارمنستان و بین‌النهرین وعراق بشناسد و سنجر را که حاکم‌خراسان بود مطیع ومنصوب اوبداند . سلطان برکیارق یك سال بعد مرد وازوی فرزند خرد سالی باقیماند ومحمد فرمانروای مطلق مملکت گردید .

دردوران دولت‌محمد (۱۱۱۸ـ۱۱۰۵) مشرق مجدداً تاحدی‌آرام‌شد، وی سعی کرد امرای کوچك وراهزن‌را که اغلب در کوهستانها سربطغیان برمی‌داشتند براندازد . در۱۱۰۸ ابی‌صدقه که ازامرای عرب ورئیس‌قبیلهٔ بنی‌مزید بود و برشهر حلّه نزدیك بابل مسلط شده ونفوذ خود را برقبایل صحرا نشین جزیره بسط داده بود مغلوب ساخت ولی‌آفت حقیقی‌آرامش کشور یعنی فتنه حشیشی‌ها رفع شدنی نبود . محمد مستحکمات ایشان را در ۱۱۱۸ در بسیاری از نقاط ویران ساخت و سپاهیانش حتی الموت را محاصره کردند ولی قبل‌از آنکه این‌قلعه‌تسلیم‌شود، وی در۱۸آوریل‌درسن۳۷سالگی‌درگذشت‌وشایدعلت مرگش‌سمی‌بود که یکی‌ازحشیشی‌ها بوی‌داد وچون لشکریانش‌نمی‌دانستند از چه کسی‌باید اطاعت کنند دست‌ازمحاصره کشیدند .

پس‌ازمرگ حسن‌صباح در۱۱۲٤ مریدانش‌واردسوریه شده ودربسیاری از جنگ ها علیه صلیبیون شرکت کردند و در سال ۱۱٤۰ قلعهٔ مصیاد را که در دامنهٔ شرقی کوه النصیریه قرار داشت تصاحب نمودند و این قلعه مقر پیشوای این فرقه در سوریه شد و وی تابع رئیس بزرگ تر حشیشی ها در الموت بود که وی را شیخ الجبل [یا داعی الدعاه ـ مترجم] می گفتند و وی عامل بسیار مهم و مؤثری در منازعات و اغتشاشات سیاسی‌سوریه بود .

امپراطوری سلاجقه بزودی تجزیه شد و سلاطین وامرای این خاندان

نفوذوقدرت‌خودرابنفع‌للهای خویش‌یعنی‌اتابکان ازدست دادندوایشان‌دربعضی ازنواحی کشررحکومتهائی‌ایجاد نمودند که درنتیجهٔ‌فعالیت سازمان‌اداری‌خود موردتحمل‌وقبول‌بودند .

فصل چهارم

اسلام در اسپانی و افریقای شمالی

امرای اسپانی در قرن نهم

مدت‌های مدید بود که اسلام حتی در اسپانی باوج عظمت واقتدار خود رسیده بود . دردوران آخرین خلفای اموی مشرق، جنگهای پیروزمندانهٔ اسلام ومسیحی‌ها بعلت اختلاف داخلی اعراب که بدستجات مختلف قیس و کلب و بربر تقسیم شده بودند متوقف گردید و هنگامی که درسوریه قدرت ونفوذ ایشان رو بضعف وانحطاط نهاد پانصد نفر ازطرفدارانشان بریاست بلج بن بشر باسپانی جنوبی مهاجرت کردند ودرنواحی سوق الجیشی البیره[1] وجیان[2] سکونت اختیار کردند . پس از آنکه عبدالرحمن نوهٔ هشام وهمین خلیفهٔ اموی که ملقب به «عقاب قریش» بود درمقابل بنی‌عباس تاب نیاورده ومتواری شد بافریقای شمالی آمد و به‌دربار امرای رستمی تاهرت[3] پناه آورد وچون دراینجا مقام ومنزلتی که شایستهٔ اصل وتباروی باشد نبود متوجه اسپانی شد چه یوسف بن عبدالرحمن الفهری باحکومت مرکزی رابطه نداشت وپشت گرمی وی به‌الصمیل[4] الکلابی رئیس قبیلهٔ قیس بود لذا درسپتامبر ۷۵۵ باموافقت هواخواهان خاندان خویش در مرس المنکب[5] واقع دراسپانی پیاده شدو بمقابلهٔ یوسف الفهری شتافت ودرپانزدهم ماه مه ۷۵۶ بعنوان امیروارد قرطبه گردید، وبدین ترتیب موفق شدقوای متفرق اسلام را متحد سازد وازراه جنگ بامسیحی‌ها دایرهٔ قدرت ونفوذ خودرا توسعه

۱- Elvira ۲- Jaen ۳- Tahert ۴- Aççouma'il

۵- Almunecar

دهد . البته سی‌ودوسال سلطنت وی (۷۸۹-۷۵۶) صرف زدوخوردهای خاتمه ناپذیر گردید. یوسف‌الفهری امیرسابق‌اسپانی درصددتصرف‌مجددقرطبه‌برآمد ولی‌در۷۵۹ درحوالی‌تولد[۱] (طلیطله) درجنگ کشته شد . اعراب جنوب و بربر ها مکرر علیه وی‌شورش‌نمودند دراین جنگهاحتی‌شارلمانی مؤسس‌امپراطوری فرانك مداخله‌کرد و بسال ۷۷۷ در پادربورن[۲] که شارلمانی پس‌از غلبه بر ساکسونهااردوگاه‌تابستانی خودرا برپا کرده‌بودشیخ‌سلیمان‌العربی که‌ازامراء یمن‌بود بابعضی ازبستگان‌امیریوسف نزد وی‌آمد وازاوعلیه اموی‌ها استمداد نمود ولی‌شارلمانی‌حفظ روابط حسنه بادولت جاه طلب و بلند پرواز اسلام‌را شرط احتیاط می‌دانست وخلیفه اموی‌را یاغی‌وغاصب میشمرد لذا بفرستادگان اعراب اسپانی‌وعده مساعدت داد وسپاهیانی‌آن‌طرف کوههای پیرنه فرستاد و قرار شد حاکم بارسلون باقوای خود بآنها ملحق گردد و قبیله فهر بااقوام یوسف در جنوب شرقی اسپانی علیه دولت اموی قیام نمایند ولی این شورش خیلی زود و بیموقع صورت گرفت و یمنی‌هاآن‌را سرکوب کردند در ۷۷۸ هنگامی که قوای فرانك مقابل ساراگوس «سرفسطه» رسیدند مردم حاضر باطاعت ازسلیمان‌العربی‌نشده درهای شهررابروی مسیحیان بستند . موقعی که شارلمانی سرگرم محاصره بود بوی خبررسید که ساکسونها مجدداً درغیبت وی شورش کرده‌اند لذا عملیات خودرا دراسپانی متوقف کرد . درموقع عقب نشینی وعبور ازکوههای پیرنه عقب داران سپاهش که تحت فرمان کنت ـ رولاند دوبرتانی[۳] بودند ازطرف باسکها مورد حمله قرار گرفتند و در درهٔ رون‌سه‌وو[۴] شکستی‌خورد که‌موضوع افسانه‌ای‌شد.عبدالرحمن بعدازآنکه‌قوای

۱- Toled ۲- Paderborn
۳- Comte Roland de Bretagne ۴- Ronceveaux

فرانك عقب نشست بشمال رفت‌ودر ۷۸۰ برای مدت کوتاهی‌سارا گوس‌راضمیمهٔ امپراطوری قرطبه‌نمودو باسکهارا مطیع‌ساخت‌ودر۷۸۸هنگامی که‌عبدالرحمن درگذشت برای هشام فرزند خود امپراطوری محکمی که بسپاهی‌قوی اتکاء داشت بمیراث گذاشت . برای‌آنکه بساط حکومت سلاطینی مانند وی مدت مدیدی دوام کند بایستی تمام عوامل واسباب لازم بکار افتد ودرحفظ قدرت و مقام خویش‌ازهیچ مانعی‌نهراسد عزم راسخ عبدالرحمن‌تفرقه واختلافی که‌تمام کشوررافراگرفته بود تخفیف داد ولی‌بکلی‌رفع نکرد . اشراف‌وبزرگان‌عرب درکمال‌اکراه تسلیم سرپنجه زورمند وی شدند ودرمغرب مردم جدیدالاسلام ازتوقعات نامحدود اربابان خود به تنگ‌آمدند وبنای پایداری و مقاومت را گذاردند.

هم‌چنین جانشینان‌وی ازسرسلسلهٔ خودآسانتر نتوانستند، درشبه‌جزیره باکشورهای مسیحی که هنوز فتح نشده‌بود کناربیایند ، بابتخت‌نشستن‌آلفونس دوم دراشتوریش[1] روحیهٔ نوینی پیدا شد .

وی براثر ائتلاف با باسکها وفرانکهای اقتیانیه[2] موفق گشت ازسومین خلیفهٔ اموی اندلس کلم اول درسال۸۰۱ بارسلون را پس بگیرد وهمینطور با حمله‌ای بسمت جنوب، توانست مالکیت‌خودرا برلیسبن تثبیت سازد، حکم حتی درمرکز قدرت وامپراطوری خویش که‌درسال ۷۹۶جانشین پدرش‌هشام‌شده بود که پس‌ازهفت سال امارت فوت کرده بود، ملزم بودپیوسته برای حفظ قدرت و حکومت خویش با همان نیرومندی جد خویش بمبارزه بپردازد ، تااین زمان ازمکتب‌فقهی، اوزاعی دراسپانی‌وسوریه پیروی‌میشد، این‌مکتب درزمان هشام به مکتب‌مالك، که برسراسرافریقای‌شمالی‌حکومت‌می کرد، بدل گشت، فقهای

۱ـ Asturies ۲ـ Aquitaine

این‌مذهب، ازآغاز امربوفاداری و تعصب شدیدی نسبت به‌اجرای احکام سنت ممتاز بودند وعشقی وافربرای بدست‌آوردن‌قدرت وحکومت داشتند، بالنتیجه حملهٔ خودرا، برضدروش زندگی‌حکم که همانند اجداد شامی‌خویش درلذات مادی فرو رفته بودند واحکام شریعت را خفیف میشمرد شروع کـردند، وخشم اشراف ناراضی وتازه واردان بمذهب را ضد اوبرانگیختند .

دوبار یکی درسال ۸۰۵ ودیگری درسال ۸۰۶ مجبور گردید، آتش فتنه وانقلابرا درپایتخت خود قرطبه[1] فرونشاند، در طلیطله[2] تازه‌واردان به‌مذهب اسلام باهمشهریان مسیحی‌خود که هنوز به کیش‌اسلام درنیامده بودند، ائتلاف کرده وبشهرخود استقلال سازمانی داده وبهمکاری یکدیگرامیررا ازکار بر- کنار کردند . وحکم وقتی‌موفق گـردید شورشیان‌راباطاعت خود درآورد که یکی ازتازه‌واردان به‌کیش‌اسلام را بنام عمروس بن‌یوسف به حکومت‌آن‌شهر انتخاب کرد . عمروس‌ازسرسپردگان‌حکم ومطیع محض‌اوبود، وی‌درشبیخونی که بزعمای شهرزد، همگی را دستگیر کرد ویکایك‌آنانرا کشت وجسدآنانرا درآستانهٔ قصری که تازه ساخته شده‌بود ودرآن حفره‌ای قبلاآماده شده‌به‌خاك سپرد. مانند عباسیان عبدالرحمن نیز به‌نگاهبانانی نیاز داشت که ازغلامان یا ازممالیك‌اجنبی‌استخدام می کرد، تاجان وی‌راازآسیب شورشیان حفاظت کند واین‌نگاهبانانرابعلت نامفهوم بودن زبانشان «اخرس» یاگنگ می‌نامیدند، در اواخر حکومت حکم فقهای متعصب مردم حومهٔ جنوبی شهرقرطبه‌را درساحل چپ وادی‌الکبیر، به‌عصیان تشویق کردند وآنانرا واداشتند که قصرامیررا در سال ۸۱۷ باحمله بتصرف درآورند. پس‌ازآنکه نگاهبانان شورشیان‌را متفرق ساختند حومه‌شهررا ویران کردند ومردم‌آنجا راکه به‌شصت‌هزارنفرمی‌رسید،

۱- Cordoue ۲- Tolede

نفی بلد کردند . ثلث این جمعیت را در فاس مراکش سکنی دادند، ومحل سکونت ایشانرا «ساحل اسپانیولی یا عدوة الاندلسین» می نامند .

عدهٔ دیگری از آنان به مصر انتقال داده شدند، آنان نخست در اسکندریه وارد شدند، ودر این شهر با سایر ماجراجویان دست اتفاق دادند. ودر برابر حکام عباسی تشکیل نیرو دادند ومدت دهسال شهر اسکندریه را بتصرف درآوردند، وپس از آنکه منهزم گشتند به جزیره کرت منتقل شدند .

در عهد عبدالرحمن دوم (۸۲۳ـ۸۵۲) خلیفهٔ ضعیف النفسی که جانشین حکم گردید بار دیگر طلیطله آزادی واستقلال خویش را اعلام کرد، ولی در قرطبه نیز از طرف مسیحیان که تا کنون در برابر مسلمین همدردی وتساهل دینی داشتند ودر برابر برتری فرهنگ اسلام خضوع واطاعت از خود نشان می دادند و سر بفرمان در تحت تأثیر تعالیم او قرار داشتند، دشواریهای جدیدی برای حکومت پدید آمد، اکنون بوسیلهٔ راهبان متعصبی چون یولوجیوس[1] چنان روح عصیان مذهبی آنان تحریك شد که بسیاری از آنان «مشتاق نوشیدن شربت شهادت بازاء ناسزا گوئی به پیغمبر اسلام شدند» .

بدستور امیر از طرف رئیس اسقفهای آن عصر بنام ریکافرد[2] یك شورای مذهبی مسیحی تشکیل شد تا چنین عملی را که منتهی بمرگ قطعی میشد منع سازد ولی نتیجه گرفته نشد، وحتی رجال دینی که اهمیت کمتری داشتند نیز در پدید آوردن ناراحتی برای حکومت فروگذار نمی کردند وامیر با ضعف نفسی که داشت نمیتوانست در برابر این وضع بشدت وقساوت پدر خود رفتار کند . صحیح است که یحیی بن یحیی، شاگرد شخص مالك بن انس نقش مهمی را در دربار امیر عهده دار بود ولی توجه وعنایت او بالاختصاص معطوف به نشر مذهب امام

۱ـ Euloge ۲ـ Rekkafred

مالك درسراسر اسپانی بود . وحقیقت مطلب این است که نفوذ زن سوگلی امیر بنام طروب وخواجه اسپانیولی حرمسرایش نصر ، درامیر بیشتر ازیحیی بود ، این دو تن باموسیقی‌دانی بنام زریاب شاگرد اسحق موصلی که برای رهائی ازحسادت استادش ، به‌اسپانی آمده‌بود ودر آنجا صحنهٔ نوین فعالیتی می‌جست، مشترکاً درامیر نفوذ داشتند ،شهرت این‌موسیقی‌دان بحدی بود ، که‌وقتی وی روی باسپانی آورد خلیفه شخصاً درسال ۸۲۲ باستقبال وی به‌قرطبه شتافت‌وی نه‌تنها در اندك مدتی نوای هنر موسیقی را در دربار امیر بلند ساخت .بلکه بشدیدترین‌وجهی‌موجبات رقابت اورابا خلیفه‌های‌بغداد درخوشی وبهره گیری از لذّات مادّی برانگیخت .

دشواریهای‌داخلی که‌امیررامانع‌ازتصرف مجددمارده[1] وطلیطله به‌نیروی نظامی بود بازهم‌براثرحملهٔ نرماندها براسپانی وتصرف‌اشبیلیه [2] در سال ۸٤٤ افزایش یافت . برای گفتگوی‌صلح امیرشاعردربار خود یحیی‌بن‌الحکم‌الغزال رانزدسر کردهٔ نرماندها که‌دریکی‌ازجزایر دانمارك‌بودفرستاد، وی‌باباز گشت از مأموریت خودش نخستین اخبار را راجع به‌نرماندها وقبایل شمالی واحوال آنها باخود، به‌اسپانی‌آورد . امیر محمد اول بعداز عبدالرحمن‌جانشین وی‌شد این‌خلیفه که باروح‌تعصب دینی فقها تربیت یافته بود ، درطول حکومت نسبةً طولانی (۸۸٦-۸۵۲) اختلاف بین دودستهٔ ازساکنین کشور را بامأخوذداشتن عقلاء و معتدلین مسیحیان حتی آنانکه متمایل به برادری بامسلمین بوده‌اند بگناه متعصبین آنان وسعت و شدت بخشید .

خاصّه مسیحیان‌طلیطله که بسیاردرمضیقه‌وزیرفشارحکومت قرارداشتند، ملتمس دامان اردونوی[3] اول پادشاه لیون‌شدند ، در سنهٔ ۸۵٤ فرماندهٔ نظامی

۱- Meridia ۲- Seville ۳- Ordono

او کنت بیرزا[۱] نواحی اسلامی‌را تصرف کرد و باسپاهیان امیر دروادی سلیسط به‌نبرد پرداخت ،و آنان‌راشکست داد ، گرچه‌مسلمین این شکست راباسه‌حملهٔ شدید ،به‌طلیطله‌جبران کردند ، محمدتردید داشت که مدتی طولانی باآن‌شهر بستیزد ، وهمین امرباعث شد ، که‌این‌شهر مدت‌هشتاد سال باستقلال‌خودادامه دهد ، نمونه‌ای راکه طلیطله بوجودآورد ، مسیحیان قرطبه رابرآن‌داشت که عین‌آن‌عمل‌را تکرار کنند ، علیرغم‌آنکه جنبش طلب شهادت، بازاء اهانت به پیامبر با وفات یولوجیوس ولیوکریشیا[۲] .(۸۵۹) ، ظاهراً آرامشی یافت ولی آوازهٔ نام این گونه اشخاص کـه شاهد ، اعتقاد باطنی مسیحیان بودند و در سراسر شهرهای اسپانی‌اثری مشهور ازخود گذارد بطوریکه بیست وچهارسال پس‌ازاین واقعه وقتی‌محمدمی کوشیدپیمان‌صلحی‌باآلفونس کبیر بامضاءرساند، استخوان خاك شدهٔ یولوجیوس راکه دربنموقع قانوناً قدیس[۳] خوانده میشد تعهد کرد به‌آلفونس تسلیم کند .

هنگامی که‌توجه‌محمدمعطوف‌باصلاح‌اموردارائی کشور گردید که براثر اسراف وتبذیر پدرش روبفساد وضعف گذارده بود ، .کارصرفه‌جوئی‌را به‌جائی رسانید که به‌امور دفاع نظامی کشورش لطمه وارد شد ؛ به‌حدیکه در جنگ با اشتوریسن ونبره[۴] خودرا درمضیقه دید ودر آرغون[۵] (آراگون)نومسلمانی بنام موسی و فرزندانش اعلام استقلال کردند .

۱- Comte Bierza ۲- Leocritia ۳- ازنظر تشریفات و احترامات کلیسائی لقب‌های قدیس «Saint» یا مقدس و غیره باشخاصی معین بامراسم خاصی ازطرف مقامات عالی روحانی و کلیسائی داده میشد و القابی که باین نحو داده میشد لقب قانونی شده می‌نامیدند ، همین‌مقامات‌نوشته‌های مذهبی‌را نیز قانونی‌یاغیرقانونی اعلام می کردند، چنانکه کتاب‌جامعه‌از اسفار عهد عتیق از نظر کلیسای‌کاتولیك غیر قانونی اعلام شده (هـم) .
۴- Navarre
۵- Aragon

و در بطلیوس[۱] اسلام آوردهٔ دیگری بنام عبدالرحمن بن مروان درسنهٔ ۸۷۵ بهمراهی آلفونس سوّم پادشاه اشتوریش برضدامیر علم طغیان برافراشت اما درشمال تعارض بین احساسات ملی‌اسپانی برضد سلطهٔ خارجی بدحدّی‌رسید که منتهی‌باختلاف شدید بین‌مسیحیت واسلام شد واین مروان اجازه داد که از ترکیب دودین‌دین نوینی‌برای‌اتباع کشورش‌بوجودآید .موفقیت‌اسپانیولیهای شمال اثرات تحریك‌آمیز مشابهی درمردم جنوب که تاکنون آرامش خود را حفظ کرده‌بودند‌بخشید ،بطوریکه درسال۸۸٤در کوههای‌ثاکرونیا[۲] بین‌رنده[۳] ومالقه[٤] مرتدی بنام عمربن حفصون برضدحکومت اموی قیام کرد ، و سالیان دراز درقلعه ببشتر[٥] حتی‌علیه جانشین محمد بنام منذر به مخالفت خود ادامه میداد، دوسال بعداز جانشینش به‌مسندخلافت‌منذر که ابتداء شاهزاده‌ای‌مدعی سلطنت بوده ودر زمان ولایتعهدی خود باحفصون جنگیده بود بدست برادرش عبدالله (۹۱۲ - ۸۸۸) مسموم شد . وی بلافاصله با طاغیان قرارداد صلح امضاء کرد .

البته الزام‌باین‌عمل بواسطهٔ‌عجز، یاضعف او نبود بلکه بواسطهٔ اضطراب ونابسامانی که در ارکان حکومت واکناف مملکت‌مشاهده‌میشدبود، ملاکین و صاحبان اراضی بزرگ عرب که مانندشخص‌امیرازدیرباز‌عادت‌داشتند که عدهٔ کثیری از بندگان که آنانرا بعضی اوقات برای دفاع‌از اقطاع خود مسلح می‌ساختند گرد خود جمع کنند ، یکی از این اقطاع داران بنام کریب‌بن خلدون با عدّه‌ای ازاین غلامان به‌تمامی ناحیهٔ وسیع‌الشرف[٦] کمی بعدازآمدن عبدالله بمسند خلافت مستولی گشت . ولی هنگامی که عده‌ای از تازه اسلام

۱- Badajoz ۲- Serania ۳- Ronda ٤- Malaga
٥- Bobastro ٦- Alyarafe

آورندگان به اتفاق بربرهای کوهستانهای مجاور، سر از اطاعت امیر اشبیلیه[1] پیچیدند، کریب به‌منظور حفظ سیادت اعراب، با امیر همدست شد و با کمك او اهالی اشبیلیه را شکست داد. اما هشت سال بعد، با عرب دیگری موسوم به ابراهیم‌بن حجاج اختلاف پیدا کرد. این شخص خودرا ازتحت نفوذ کریب‌بن خلدون آزاد ساخت وباابن‌حفصون همدست شد. از آنجا که اشراف درموارد دیگر نیز حاضر به‌اطاعت از اوامر امیر نبودند، وی ناگزیز به‌تسلط ابراهیم براشبیلیه رضا داد، وحال آنکه اورا شکست داده بود. سرانجام حتی عیسویان قرطبه به رهبری کنت شَربند[2] باابن‌حفصون همدست شدند.

دراین هنگام عبدالله خودرا برای وارد کردن ضربهٔ قاطعی آماده ساخت و درسال ۸۹۱ به دشمن درقلعهٔ بلای[3] درجنوب قرطبه حمله برد واورا مجبور کرد که به بیشتر[4] بگریزد.

دراینجا اوضاع ابن‌حفصون به سبب گرویدن وی به آیین مسیحیت وخیم گردید و ازاین لحاظ درنظر اتباعش که بسیاری ازآنها آیین اسلام را به میل خود پذیرفته بودند بیگانه به‌شمار آمد. ضمناً همکیشان عیسوی او قادر به کمك رساندن به‌اونبودند. عبدالله درنبردهای متوالی‌سعی‌می کرد که دشمنان بیشمار خودرا پیوسته پریشان ونگران کند، و باوجود آنکه چند بار شکست خورد، موفق به‌تثبیت حیثیت واعتبار حکومت گردید.

خلافت عبدالرحمن سوم

در ماه اکتوبر ۹۱۲، پس از مرگ عبدالله، نوه‌اش عبدالرحمن سوم که فرزندمحمد بود برتخت نشست (عبدالله، محمد را ازسلطنت محروم کرده بود).

۱ـ Seville ۲ـ یا سرفاندو Servando ۳ـ Polei ۴ـ Bobastra

عبدالرحمن که بزرگترین خلیفهٔ اسپانیا از سلسلهٔ اموی است طی قریب پنجاه سال خلافت خود (۹۶۱-۹۱۲) موفق شد که صلح و آرامشی را که پدر بزرگش با زحمات فراوان برقرار ساخته بود تعمیم دهد و سپس حیثیت و نفوذ خودرا درخارج تثبیت کند. آنگاه باسعی وملاطفت توانست که درظرف مدت کوتاهی بزرگان و اعیان عرب را که در ایالت جیان[۱] و البیره[۲] مقیم بودند به اطاعت خویش وادارد. اگرچه ابن‌حفصون استقلال خودرا تا زمان مرگ (۹۱۷) در قلل مرتفع سرانیه[۳] حفظ کرد، ولی سال بعد، یکی‌ازفرزندانش به‌نام سلیمان مجبور شد که دست از مبارزه بردارد وپسر دیگرش جعفر کوشید که با اسلام آوردن مجدد جان خودرا نجات دهد و به همین علت توسط طرفداران عیسوی خود به‌قتل رسید. آخرین فرزندش موسوم به حفص استقلال خودرا تا۹۲۸ در قلعهٔ بُبَشتَر[۴] حفظ کرد، ولی سرانجام مجبورشد که به نوبهٔ خود تسلیم شود. بیشتر قلعه هایی که سابقاً تسلیم شده بودند با خاك یکسان و صاحبان آنها به قرطبه فرستاده شدند. در سال ۹۳۰، تنها طلیطله از استقلال بهره مند بود، و حتی این جمهوری شهری که مدت هشتادسال مستقل بود پس ازدوماه محاصره تسلیم شد.

ازسال۹۲۰ تا ۹۲٤، خلیفه توانست که اردون ثانی، پادشاه لئون، را تا آن سوی مرز های متصرفات خود عقب براند. این شخص با کمك متفق خود شانجه[۵]، پادشاه نبره[۶]، مسلمین‌را تاآنسوی ماردہ[۷] ودرشمال شرقی تا تُطیلَه[۸] و فَلتیرَه[۹] تعقیب کرده بود.

۱- Jaen ۲- Elvira ۳- Serania ٤- Bobastra
۵- Sancho ۶- Navarre ۷- Mérida ۸- Tuleda
۹- Valtiera

درایامی که عبدالرحمن بدین ترتیب موقعیت داخلی متصرفات نیاکان را تثبیت می کرد ، ازسیاست خلفای فاطمی که می کوشیدند نفوذ خود را در شمال غربی افریقا توسعه دهند نیز تقلید می‌نمود. از این لحاظ ، برای جلوگیری از اجرای مقاصد آنان ، در سال ۹۲۹ ، خودرا خلیفه و امیرالمؤمنین نامید ؛ در صورتی که سابقاً پدر ومادرش اورا فقط امیر می‌نامیدند. آنگاه طبق رسمی که در مشرق معمول بود لقب افتخاری ناصرلدین الله را نیز به‌نام خود افزود. ضمناً برای مقابله باحملات احتمالی خلفای فاطمی ناوگانی ترتیب داد . درسال ۹۳۱، عبدالرحمن برآنها سبقت‌جست وشهر سبته را که درمخرج غربی راه جبل‌طارق به مراکش قرار داشت به تصرف در آورد . در این هنگام ، امرای کوچك مراکش ، که مقام خود را در اثر اقدامات خلفای فاطمی در خطر می‌دیدند ، خود را تحت حمایت او نهادند ، و خلیفه بدین ترتیب توانست نفوذ خود را در تمام افریقای شمالی تاحدود تاهرت ، که درسال ۹۰۸ به‌تصرف‌فاطمیان درآمده بود، بسط دهد .

عبدالرحمن نیزمانند خلفای عباسی کوشید که قدرت خودرا توسط‌قشونی مزدور که مرکب ازغلامان آزاد شده (ممالیك) بود حفظ کند. در اینجاصقالبه یا اسلاوها (نامی که به‌اسیران جنگی تمام ممالك اروپایی اطلاق می‌شد) جای ترکان را در مشرق گرفتند . درآن هنگام ، در اروپای غربی، تجارت برده که مخصوصاً به‌دست‌کلیمی‌ها انجام‌می گرفت رونقی تمام داشت. قربانیان این‌تجارت به‌طورکلی اسیرانی بودند که درایالات مرزی شرق آلمان در جنگها گرفتار شده بودند و پس از عبور از فرانسه در اسپانیا به‌فروش می‌رسیدند . شهر وردن مرکز«تهیه» خواجه‌هایی بود که درآن‌وقت‌دراسپانیا بسیارمورد احتیاج بودند وچنانکه دربغداد مرسوم بود، درحرمسراهای اسپانیا نیز به‌کار گماشته‌می‌شدند.

غلامان دیگری توسط دزدان دریایی درسواحل دریای سیاه ازمردم شرقی‌ربوده می‌شدند؛ ولی دزدان دریایی اسپانیایی نیز باحمله به سواحل فرانسه و ایتالیا عده‌ای‌را برای بردگی می‌ربودند. صقالبهٔ اسپانیا، مانند ترکان بغداد، درنتیجهٔ محبت صاحبان خود اغلب‌به‌مال وجاه می‌رسیدند. عبدالرحمن چنین می‌پنداشت که به‌آنهابیش‌ازبزرگان عرب که مقام نیاکانش را متزلزل کرده بودندمی‌تواند اعتماد داشته باشد. ازاین لحاظ بود که فرماندهان را ازمیان آنها برمی‌گزید وآنان را در رأس‌لشکرخود قرار می‌داد. درسال ۹۳۹، خلیفه یکی از«صقالبه» را موسوم به نجده با قشونی علیه رُدمیر (رامیرو) دوم پادشاه لئون و متفقین او ازشهر نبره فرستاد. ولی این‌عمل چنان اعراب‌را خشمگین ساخت که درجنگ سیماناکاس[1] حاضر به همکاری بااو نشدند و از این لحاظ موجبات سخت ترین شکست اورا فراهم آوردند. عبدالرحمن در اواخر عمر برمخالفان عیسوی‌خود فایق‌آمد. ردمیر دوم بافرمانروای قشتاله[2] وارد جنگ شده بود وپس‌ازمرگ او فرزندانش اردون سوم و شانجه برسر نیل به سلطنت بایکدیگر جنگیدند. ازآنجا که‌شانجه‌مورد حمایت‌اهالی‌قشتاله‌قرار گرفته بود، اردون باعبدالرحمن صلح کرد ومتعهد شد که به‌وی خراج بپردازد. برادرش شانجه که در سال۹۹۵ جانشین او شد، عهدنامهٔ صلح را نقض کرد، ولی توسط برادر زاده‌اش از مقام خود خلع شد ومجبور گردید که به دربارطوطه[3]، ملکهٔ کهنسال نبره، پناه‌ببرد. سپس ملکه وشانجه شخصاً به‌حضور عبدالرحمن رفتند و ازاو استمداد کردند. خلیفه با این تقاضا به‌شرطی موافقت کرد که آن دو نفر چند قلعه‌ای را که در حوالی قلمرو او واقع بود به‌وی واگذارند. آنگاه، سپاهیان مسلمان اراضی شانجه را به او باز گرداندند.

۱- Simanacas ۲- کاستیل Castille ۳- Tota

درطی سلطنت طولانی عبدالرحمن ٌ، که از این به‌بعد درنتیجهٔ هیچگونه آشوب داخلی متزلزل نشد، تمدن اندلس به درجه ای رسید که باعث اعجاب و شگفتی اروپائیان درقرون وسطی شد. کشاورزی با گلکاری وتجارت با صنعت رقابت می کرد. اعراب، گذشته‌ازغلات، درخت خرمارا نیز که بقایای آن‌هنوز درنخلستان الش[1]، درجنوب ایالت بلنسیه[2] دیده‌می‌شود وارد اسپانیا کردند. صنعتگران‌مخصوصاً ابزارهای فلزی وچوبی می‌ساختند، ونام چرم قرطبه هنوز خاطرهٔ بازار جهانی پایتخت اندلس را زنده نگاه می‌دارد. مقدار عایدات حاصله از مالیات و گمرك درعهد عبدالرحمن سوم به ۶/۲۴۵/۰۰۰ دینار تخمین زده می‌شود. از این مبلغ یك‌سوم صرف مخارج جاری دولت می‌شد و یك سوم دیگررا خلیفه به خزانهٔ خوداختصاص می‌داد وبقیه راصرف ساختمان می کرد، وازاین لحاظ وی از جمله خلفائی به‌شمار می‌رود که درساختن عمارات شهرت بسیار دارند.

چنانکه درمشرق معمول بود، توجه عمدهٔ خلیفه معطوف به‌تغییر وتبدیل مساجد به‌طرزی که درخور آنهابودمی‌شد. نخستین فاتحان قرطبه فقط نیمی از کلیسای بزرگ سن ونسنزو[3] را برای برپاداشتن مراسم عبادت اختصاص دادند. مؤسس سلسلهٔ اموی در اسپانیا بین سالهای ۷۸۶-۷۸۵ نخستین مسجد قرطبه را بوجود آورد. پایه گذاری مسجد ظرف دوازده ماه به پایان رسید؛ ولی چون درکارساختمان این مسجد شتاب داشتند، مجبورشدند که ستون‌های‌سایرکلیساها راکه بدون شك مخروبه بود به‌کار برند، و توجهی به این موضوع نکردند که آیا سر ستونها با تنهٔ ستونها تناسب دارد یا نه. مسلمانان طرز ساختن طاقهائی

۱- Elche ۲- Valence ۳- San Vincenzo

را که به شکل نعل اسب بود از معماران ویزیگوتی[1] آموختند. ستونها این طاقها را به‌هم می‌پیوستند وهریك ازطاقها دارای رنگ سفید وقرمز (از آجر) بود. روی این قسمتها سقف دیگری ازچوب ساخته شده بود که در ابتدا آن‌را با نقاشیها ومجسمه های بسیار آراسته بودند.

تمام جانشینان اومساعی‌خودرا درراه تکمیل‌این‌مسجدبه کاربردند. هشام اول منارهٔ آن را ساخت وعبدالرحمن دوم به هریازده شبستان هفت قوس‌افزود و محراب دیگری نیز برپا کرد. محمد اول مقصوره را با نرده جدا نمود و از حیاط آن‌اطاقی برای دربان‌درست کرد. عبدالله که مخصوصاً مجبور بودمواظب جان‌خودباشد، این‌اطاق را به‌وسیلهٔ دالان سرپوشیده‌ای باقصرخود درمجاورت مسجد غربی مربوط ساخت. خلفای اموی درعراق چنین می کردند، وقصرامیر ومسجد درواقع یك‌واحد ساختمانی‌را تشکیل‌می‌داد. درسال ۹۵۱، عبدالرحمن سوم، نخستین خلیفهٔ اسپانیا، به جای مناره که در نتیجهٔ زلزله خراب شده بود عمارت جدیدی ساخت که‌جیرالدای[2] مشهوردراشبیلیه ودربسیاری ازمناره‌های غربی تقلیدی از آن است. جانشین او حکم ثانی هریك از یازده شبستان را به‌وسیلهٔ چهارده قوس به‌طول صدمتر درجهت جنوب ادامه داد ومحراب‌جدیدی (طبق یك سنگ نبشته سال ۹۶۵) موسوم به‌زنکرون برپا کرد که شکل هشت گوشه‌ای و قبهٔ‌آن ازیك قطعه مرمر رگه‌دار هنوز باقی است. همچنین‌مقصورهٔ جدیدی ساخت مرکب از سه اطاق که «طاقهای آن منقسم به چند فلقه بود و یکدیگررا قطع‌می کردند. این‌مقصوره باقبه‌های رگه‌دارآن بزرگترین‌نمونهٔ معماری‌درمساجد است.»[3] سرانجام‌منصور حاجب به‌یازده شبستان هشت‌شبستان

۱- Wisigoth ۲- Giralda

۳- E. Diez, Die Kunst der islamischen Völker, P.50

دیگر باهفت صف ستون افزود. بدین ترتیب، این مسجد دارای نوزده شبستان بود که هریك سی‌وپنج ستون داشت وشبستان مرکزی که در جهت محراب‌بود از محور اصلی خارج می‌شد.

دیوار بزرگ کنگره داری به ارتفاع دو تاسه متر تمام این ساختمان مستطیل شکل‌را که از شمال به‌جنوب ساخته شده بوداحاطه می کرد. از آنجا که شیب آن به‌طرف رودخانه متمایل بود، سازندگان آن مجبور شده بودند که پایه های محکمی برای آن بسازند. بیست ویك در آراسته و مزین ازمس که غالب آنها امروزه مسدوداست به‌داخل ساختمان گشوده‌می‌شد. پنجره‌هایی که دارای طاقچه‌های پهلوئی هستند وجرزهای آنها به‌شکل برجهای کوچك است ظاهر عمارت را جلوه‌ای می‌بخشند. بعضی ازدرها مخصوص زنان بود وبه دهلیزهائی که درعقب خانه‌ها ساخته شده بود باز می‌شد، ولوآنکه اسلام‌به‌طور کلی جائی برای زنان مانند کلیساهای بیزانس اختصاص نداده بود. حیاط که دارای دالانهای بسیار بود وامروزه از بین رفته است و توسط عمال عبدالرحمن در۹۵۷ ساخته شده بود آب انباری را دربر داشت که دارای ستونها و طاقهائی از سنگ تراشیده بود. مؤمنان از آب این آب‌انبار جهت وضو گرفتن استفاده می کردند.

درزمان خلافت عبدالرحمن ، در پایتخت او ساختمانهای غیرمذهبی عالی ساخته‌شد، ولی‌اطلاعات‌ما دربارهٔ این ساختمانهافقط ازمنابع تاریخی‌برمی‌آید. یکی ازتأسیسات عمدهٔ او حومهٔ شهر بود که وی آنرا به افتخار کنیز محبوب خویش«الزهراء» نامید. ساختمان آن در۹۳۶ در کنار کوه عروس در حدود سه فرسنگی‌شمال‌قرطبه برپاشد. ده‌هزارکارگرمدت بیست‌وپنج سال به‌ساختن آن مشغول‌بودند. شهربرفرازسه‌قطعه زمین‌بلندومسطح درپهلوی کوه‌ساخته‌شد. در

قسمت تحتانی، باغها و دروسط ، منازل‌عمال دولتی ودرقسمت فوقانی، قصر خلیفه قرار داشت. تالار عمده سرتاسر از مرمر رگه دار و طلا ساخته شده بود . در وسط مرواریدی می‌درخشید که لئون امپراطور بیزانس به‌وی داده بود . هشت دَر آن متکی بر ستونهای مرمری رنگین وبلوری بود و زیر طاقهای آبنوس وعاج مرصع ومزین به‌سنگهای گرانبها بود. دراطاق خواب خلیفه حوضچه‌ای مزین به دوازده شکل جانور ازطلای سرخ قرارداشت. قصربه‌طول ۲۷۰۰ذراع ازشرق تاغرب و۱۵۰۰ ذراع از شمال به‌جنوب بود. هزارو پانصد دَر آن مزین به زینتهای آهنی‌ومسی مذهب بود وقسمتی از چهارهزار و سیصد ستون آن‌از افریقا و قسمت دیگر از ممالك فرانکها وارد شده بود . این ساختمان شگفت‌انگیز به‌وسیلهٔ‌جانشینان‌عبدالرحمن‌حفظ نشد؛ و درنیمهٔ دوم‌قرن‌دوم تنها قسمتهائی ازآن باقی مانده بود . امروز خرابه‌های آن در قسمتی که به قرطبهٔ قدیم موسوم است حاکی از محل آن در یك فرسنگی قرطبه در سراشیبی سیرا[1] ست .

پیشرفت‌فرهنگی دراندلس کمتر ازتمدن‌مادی آن‌نبود. شعر که‌متأسفانه تکامل آنرا در اسپانیا فقط درزمان انحطاط سیاسی این کشور می‌شناسیم شاید درآغاز با سنتهای دیرین مطابقت داشت وچنانکه درسوریه معمول بود دربارهٔ مبارزات قبیله‌ها ساخته می‌شد وهمراه آوازهای هجائی وسرودهای مدح آمیز بود . دردربار خلفای اموی و تحت تأثیر هنر بغداد ، مدیحه سرائی با تملق و چاپلوسی‌عجیب همراه بود . ولی همچنانکه در مشرق ، ایرانیها اشکال قدیمی شعرهای صحرانشینان‌را روحی تازه بخشیدند ، اشعار عرب در اسپانیا نیزتحت تأثیرروحیهٔ اسپانیائی قرار گرفت . لطافت مخصوص و شدت احساسات وتأثیر-

۱- Sierra

پذیری در مقابل طبیعت که تقریباً امری جدید است وهنر توصیف این طبیعت به‌طرزی ابتکاری ودلپسند، چنانکه کنت آ. فن‌شاك[1] عقیده دارد، میراث‌نژاد اسپانیائی و رومی است که به‌زبان فاتحان عرب ابراز می‌شود. در قسمت‌علمی، علم الهی وعلم لغات نیز دراسپانیا مورد توجه قرار گرفت. مکتب مالکی در اسپانیا، در نتیجهٔ انضباطی که ناشی از رسوم گذشته بود، درمبارزات مربوط‌به اصول دین وروشهای تحقیق که درآن هنگام درمحافل فرهنگی بغداد ومشرق تحولاتی پدید آورده بود دخالت نمی‌کرد. اما برعکس، در اسپانیا، بیشتر به‌مسائل مربوط به‌علم‌قدیمی یعنی علم‌الهی می‌پرداختند. چنانکه بعد خواهیم دید، در اینجا اصول تصوف به صورتی قطعی در آمد و در تمام مشرق اشاعه یافت.

یکی از اهالی قرطبه بنام ابن مسرّه در حدود ۹۰۰ میلادی شاگردان خودرا درصومعه‌ای واقع دردامنهٔ سیرا[2] گرد آورد. این شخص نخستین کسی بود که توجه مردم‌را به‌مسائل فلسفی معطوف داشت؛ وازآنجا که اورا به‌رافضی بودن متهم کرده بودند، ناچار آهنگ حج کرد وپس ازآنکه عبدالرحمن‌سوم به خلافت رسید، به موطن خویش بازگشت و دوباره به استادی پرداخت، تا آنکه در سال ۹۳۱ درگذشت. معلوم نیست که ابن‌مسرّه چگونه توانسته است ازحکمت ماوراء الطبیعهٔ منسوب به‌امبادقلس[3] به‌اضافهٔ حکمت افلاطونی‌جدید استفاده کند. نظریهٔ مربوط به فیض[4] که طبق آن جهان ازموجود اول یعنی خداوند به واسطه عقل و نفس کل و طبیعت آفریده شده است ویرا بدین فکر انداخت که روح بشر مجبور است به این راه باز گردد، و درنتیجه، سرنوشت روح‌به‌مرگ ختم نمی‌شود وبهترین‌راه‌طی این کمال، جامعهٔ‌اسلامی‌است، مانند

۱ـ A - Von Schack ۲ـ Sierra ۳ـ Empédocle ۴ـ Emanation

جامعهٔ قرطبه که جوامع دیگری به‌همان ترتیب دربسیاری از شهر های اسپانیا به‌وجود آورده بود. این‌شهرها باوجود مخالفت اهل سنت تا پایان قرن‌سیزدهم باقی ماندند.

اسپانیائیهای بومی مانندایرانیان‌مایل بودند که درمقابل اعراب‌افتخارات نیاکان خودرا یادآور شوند. حتی‌درزمان خلافت عبدالرحمن سوم، یکی‌ازآنها به نام قاضی ابومحمد عبدالله‌بن حسن به این‌کار پرداخت و دارای چنان مقامی بود که خلیفه شخصاً درمحضر اوحضور می‌یافت. مطالعات زبان شناسی درقرطبه درسال۹۴۲ توسط قالی رایج شد. این‌شخص در ارمنستان تولدیافته وتحصیلات خودرا در بغداد به‌پایان رسانده بود. علم تاریخ که دراسپانیا نیز مانندممالك اسلامی در مشرق مورد توجه بسیار بود تقریباً به طور انحصار در خدمت دربار بود و بنا براین علمی بدون غرض نمی‌توانست باشد. پیروزیهای مسلمین نیز با شوق و ذوق فراوان موردمطالعه قرارمی گرفت، ویکی از معاصران قالی به‌نام محمدبن القوطیه که فرزند زنی از طایفهٔ ویزیگوت بود جنبه‌ای که مخصوص قدمابود بدان‌بخشیدوهمچنین، طبق روش‌مرسوم درمشرق، سر گذشت‌دانشمندان و مردان بزرگ را مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. درخصوص علوم طبیعی و پزشکی، اسپانیا سعی می کرد که خود را از زیر نفوذ و تأثیر مشرق برهاند. عبدالرحمن سوم فرمان داد که ترجمه ای تازه از نسخه ای مربوط به مداوا و معالجه اثر دیوس کوریدس[1] که از قسطنطنیه جهت او فرستاده شده بود به عمل آرند. فرزندش حکم ثانی که شیفتهٔ علوم بود کتابخانه‌ای شامل چهارصدهزار نسخه گرد آورد ودرمشرق همیشه نمایندگانی داشت که کتابهای تازه رابرای وی می‌فرستادند. این خلیفه همچنین در قرطبه ۲۷ مدرسهٔ مجانی برای تعلیم

۱- Dioskoride دیسقوریدس

کودکان بومی اسپانیا تأسیس کرد .

سلسلهٔ عامری و انقراض خلافت اندلس

حکم ثانی ، المستنصر بالله،درطی خلافت پانزده سالهٔ خویش (۹۷٦-۹٦۱) موفق شد که نه‌تنها میراث پدری راتوسعه دهد ، بلکه توانست آنرا ازتجاوزات همسایگان‌عیسوی خود حفظ کند وهمگی را به‌تدریج به‌اطاعت خویش‌وادارد. اما چون در اواخر عمر در اثر سکتهٔ ناقص مفلوج شد ، ناچار زمام امور را به دست وزیر خود جعفر المصحفی که دارای کفایت و لیاقت بسیار نبود سپرد . نخست وزیر در اسپانیا به لقب «حاجب» ملقب بود و در دربار خلفای اموی در دمشق نیز ، پیشخدمت خلیفه که روابط مردم را با او تنظیم می کرد دارای چنین لقبی بود و به همین علت می‌توانست مقامی شامخ به دست آورد . در افریقا ، نفوذ خلفای فاطمی در امور مربوط به اسپانیا در اثـر انتقال حکومت آنان به‌مصر بسیار تقلیل یافته بود. ولـی در نتیجهٔ عداوت دو گروه بزرگ از بربرها اشکالات تازه‌ای بروز کرد . یکی ازآنها زناته نام‌داشت وتابع امویان بود . دیگری به صنهاجه موسوم بود و رودخانهٔ سنگال[1] کـه از مرز آنهـا می گذشت هنوزنام این قوم را به‌خاطر ما می‌آورد. درسال ۹٤۰، یکی ازرؤسای آن موسوم به‌زیری‌بن مناد، درعشیر در مشرق الجزایر، علم استقلال برافراشت ولی در جنگ علیه طرفداران حکم در ۹۷۱ به‌قتل رسید . فرزندش بُلُکّین از طرف خلیفه فاطمی‌المعز که درقاهره منزوی شده بود جهت ادارهٔ افریقیه کـه پایتخت آن قیروان بود انتخاب شد. این شخص برای گرفتن انتقام خون پدر به قلمرو امویان تاخت و تا سِجِلماسه[2] پیش رفت ودرسال ۹۷۳ تلمسان[3] وشش

۱- Sénégal ۲- Sijlmasa ۳- Tlemcen

سال بعد فاس و سِجلماسه را به تصرف درآورد.

بلکّین درنتیجهٔ حوادث اسپانیا تشویق و تشجیع شده بود. در سال ۹۷٦، یگانه فرزند حکم ثانی موسوم به هشام که درقید حیات بود وبیش از ده سال نداشت بر جای او نشسته بود. مادرش که از نواحی پیرنهٔ[1] غربی بود و «صبح» نام داشت به اتفاق عربی موسوم به‌محمدبن ابی عامرالمنصور که از خانواده‌ای مشهور بودنیابت سلطنت‌را به‌عهده گرفت. این شخص به‌عنوان مباشر املاك‌مادر خلیفه به‌کار پرداخته ودرنتیجهٔ الطاف او به مقام وزارت مالیه رسیده بود. وی در این منصب توانسته بود که مخارج فـراوان قشون خلیفه را در افریقا طی مأموریت مخصوصی تقلیل دهد و با سردار قشون موسوم به غالب مذاکـرات ماهرانه‌ای انجام دهد. وزیر بعدها دختر اورا به زنی گرفت. پس‌از روی‌کار آمدن هشام، وزیر باکمك غالب که به حکومت مدینه سالم[2] رسیده بود موفق شد که جعفرالمصحفی (حاجب) را براندازد واز نفوذ سپاهیان صقلابی که در قرطبه مانند ترکان در بغداد اهمیت بسیار داشتند بکاهد. آنگاه با کمك مادر خلیفه که معشوقهٔ او شده بود هشام را به تعلیمات مذهبی سر گرم داشت و اورا بدان وسیله ازکار بر کنار کرد. در ۹۷۸، درمجاورت دروازه های قرطبه‌شروع به‌ساختن پایتختی‌تازه به‌نام‌المدینةالزاهره کرد واین‌شهربه‌عنوان مرکزقدرت سیاسی اهمیتی مخصوص یافت. هنگامی که فقهای متنفذ ومتعصب اورا به‌داشتن علاقه به‌فلسفه متهم کردند، وی بانابود کردن کتب غیرمذهبی کتابخانهٔ حکم‌ـ ثانی توجهٔ آنهارا به‌سوی خود معطوف نمود. همچنین درسیاست خلفا در مورد افریقا که تاآنوقت باعث مخارج فراوان شده بود وحاصلی برای مملکت‌نداشت وممکن بود که مقام اورا متزلزل سازد تجدیدنظر کرد وفقط سبته‌را نگاه‌داشت

۱- Pyréneés ۲- Medinaceli

وبعضی ازامیران بومی آنجارابه‌عنوان تابع‌قرطبه به‌حکومت آن‌ناحیه گماشت. هنگامی که ابن‌جنون‌ادریسی درسال ۹۸۵درصددبرآمد که خودرا ازتحت‌تسلط اورهائی بخشد وقدرت نیاکان‌را دوباره برقرار سازد ، وی او را با کمك‌عمویش شکست داد و به‌قتل رسانید . همچنین علیه ایالات مسیحی شمال اسپانیا دست‌به اقدامات شدیدی زد و پس‌از آنکه مقاومت پدرزن خود غالب را درهم شکست ، درقشون اصلاحاتی به‌عمل آورد. سپس آن‌عده از «صقالبه» راکه بدانها کمتر اعتماد داشت ازکار برکنار کرد وبجای آنها مزدوران بربر وعیسویان افریقا و شمال اسپانیارا گماشت. وی برمزدوران چنان مسلط بود که می‌توانست آنها را حتی علیه هم‌مذهبان خودشان به‌جنگ بفرستد. درسال ۹۸۱ ، در نتیجهٔ جنگ موفقیت‌آمیزی علیه لئون، به‌المنصوربالله‌ملقب شد، ولی کشوررا فقط‌درسال۹۸۷ مسخر کرد. درسال۹۸۵، پس‌از بیست وسومین مبارزهٔ خود، بارسلون[1] را تصرف نمود ودرسال ۹۸۷ یکی ازامکنهٔ مقدس مسیحیان‌را در شبه جزیرهٔ سانتیاگو[2] به‌اضافهٔ آرامگاه‌این‌شخص‌مقدس‌به‌تصرف‌درآورد.ازسال۹۹۱به‌بعد،وظایف‌حاجب رابه‌فرزندش عبدالملك محول کرد ودرسال ۹۹۴ خودرا «سید» و «ملك‌الکریم» نامید، به‌طوری که حدوداختیارات خلیفه به‌قصر او محدود شد ، چنانکه ترکان دربغداد نیز باخلیفه‌اینگونه رفتار کرده بودند. منصور پس‌ازبازگشت ازپنجاه ودومین مبارزهٔ خویش که ضمن آن قلانس را به تصرف در آورده بود، در دهم اوت ۱۰۰۲ درگذشت .

درآغاز، فرزندش عبدالملك توانست که بی معارض بر جای او بنشیند و مبارزات‌اورا‌ادامه‌دهد. ولی‌شش‌سال بعد، به‌تحریك برادرش عبدالرحمن‌مسموم

---

۱ Barcelone برشلونه ۲ـ Santiago یاشنت یعقوب که معنی آن یعقوب مقدس است.

شد. این شخص که فرزند یکی‌ازدختران شانجه[1] پادشاه نبره بودو به‌همین‌جهت اوراشنجول[2] می‌نامیدند درنتیجهٔ بی‌احتیاطی درصدد برآمد که طبق‌فرمان‌هشام معلوم کند که‌درصورت‌مرگ خلیفه به‌جای اوبنشیند[3]؛ اما هنگامی که‌پایتخت خودرا به‌منظور لشکرکشی علیه عیسویان لئون ترك کرد، در غیاب او شورشی برپا شد. بنی‌امیه که طبق فرمان هشام ازخلافت محروم شده بودند اورابرآن داشتند که به نفع پسر عمش محمد دوم از خلافت استعفا کند. این شخص به مهدی ملقب شد. هنگامی که عبدالرحمن پس‌از بازگشت ازجنگ به‌مقابلهٔاو شتافت، سربازان مزدور از اطرافش پراکنده شدند واو دربرابر درهای شهر به قتل رسید.

خلیفهٔجدید بی‌درنگ مدینةالزاهره، شهرحاجب‌منصور،را باخاك یکسان کرد و کوشید که‌نفوذ مزدوران بربررا باحذف نام آنهاازفهرست مواجب‌ازبین ببرد، زیراقدرت این‌عده دراثر وجود گروه کثیری از قوم صنهاجه، که سابقاً دشمن‌اسپانیائی‌هابودند، افزایش یافته بود.ولی چون نمی‌توانست‌سپاهیان‌تازه‌ای علیه‌آنهابفرستد، درهمان سال ازمقامش خلع‌شد ویکی ازنوادگان عبدالرحمن سوم به‌نام سلیمان به‌جای او منصوب گردید. این شخص بربرهارا در نبردهای «قلعة رباح»[4] و «وادی‌الحجاره»[5] علیه مسیحیان رهبری کرده و پس‌ازاین واقعه قرطبه را به‌تصرف‌درآورده بود. ولی مهدی فرماندهٔ «مدینة سالم» به‌نام«واضح» و همچنین کنت بارسلون و کنت‌ارمنغول[6] فرمانروای ارغل[7] را باخود همدست کرد وباکمك آنها بربرهای قرطبه را شکست داد واین پایتخت تیره بخت که مجبور بود کفارهٔ مبارزات مدعیان خلافت را بدهد به‌دست فاتحان غارت شد.

۱- Canales ۲- Sanchuelo ۳- و دراین‌کار نیز توفیق یافت. (م)
۴- Calatrava ۵- Guadaljara ۶- Ermengol ۷- Urgel

بربرها همچنان نواحی مجاوررا درتصرف خود نگاه داشتند و قرطبه‌را از تماس باخارج محروم ساختند درنتیجه ، شورشی علیه مهدی که قادر به‌مقابله با این وضع نبود درشهر برپا شد.

مهدی‌در ۱۰۱۰ به‌قتل‌رسیدوهشام‌ثانی دوباره‌برتخت‌خلافت نشست.ولی‌واضح نیزنتوانست بابربرها صلح کندواین عده سرانجام اهالی قرطبه‌را مجبور کردند که فرمان سلیمان راگردن نهند. از آنجا کـه این خلیفه حاضر بود که تمام اختیارات را به‌دست بربرها بسپارد ، مردم قرطبه به‌عنوان‌مخالفت با او ازیکی از حکام سابق سبته به‌نام علی‌بن حمود که از اعضای سلسلهٔ سابق مـراکش بود استمداد کردند ؛ ولی این شخص هنوز برسریر خلافت مستقر نشده بود که به‌همان سرنوشت گرفتار آمد .

دراین هنگام میان دوتن از خویشان او وشش مدعی از خانوادهٔ بنی‌امیه جنگ درگرفت. ازآنجا که هیچکدام ازآنها به‌اندازه‌ای نیرومند نبود که با دیگران مقابله کند ، بزرگان شهر، پس‌از خلع‌هشام سوم آخرین فرد خاندان بنی‌امیه، خود امور شهررا به‌دست گرفتند ویك‌جمهوری اشرافی مانند طلیطله درزمان سابق تأسیس کردند.

اسپانیای مسلمان دراین هنگام دستخوش اغراض سیاسی شد. درجنوب ، مخصوصاً بربرها و درمشرق «صقالبه» بربعضی از شهر ها مسلط شدنـد . به علت اختلاف میان عیسویان بود که این شهرهای مستقل و کوچك توانستند اسلام‌را درشبه جزیرهٔ اسپانیا حفظ کنند. درمیان این‌سلسله های کوچك ، بنی عباد در اشبیلیه درخورتوجه‌مختصری‌است. حتی دراین شهر، مانند قرطبه بعدازانقراض سلسلهٔ اموی، اشراف زمام حکومت‌را به‌دست گرفتند. در مالقه[1] قاسم‌بن حمود

۱- Malaga

حکومت‌می کردومی کوشید که تسلط خودرا براشبیلیه نیز مستقر سازد. ولی‌در اینجا، قاضی محمدبن عباد که‌اهل عربستان جنوبی بود رهبری‌را به‌عهده گرفت ونه‌تنها عنوان قاضی را حفظ کرد، بلکه‌توانست قدرت خودرا به‌جانشین خویش انتقال دهد. خود این شخص موفق‌شد گروهی‌ازامرای کوچك مجاوررا به‌اطاعت وادارد. پسرش عباد که درسال ۱۰۴۲ جانشین او شد این سیاست را بـا موفقیت ادامه داد. اگرچه پدرش حاضر شده بود که ازیکی از افراد خانوادهٔ بنی‌امیه به‌نام هشام اطاعت کند وبدین ترتیب حتی خلافت ارثی را بـه رسمیت بشناسد، ولی خود او چنین احساس کرد که پس از مرگ خلیفه‌می‌تواند بالقب‌المعتضد به‌خلافت برسد. سپس رقیبان‌خود را بابیرحمی وحشیانه‌ای ازمیان برداشت، و فردینان اول،پادشاه‌کاستیل ولئون‌را که مبارزه علیه مسلمین‌را جداًازسر گرفته بود بامذاکرات ماهرانه‌ای ازاین‌کار منصرف کرد.

پس‌ازمرگش که درسال ۱۰۶۹ اتفاق‌افتاد، فرزندش محمدالمعتمد تقریباً برتمام جنوب‌غربی اسپانیا تسلط داشت. این شخص قرطبه‌را در۱۰۷۱ به تصرف درآورد، ولی سه‌سال بعد یکی ازمدعیان خلافت که ازطرف‌امیرطلیطله‌حمایت می‌شدآنرا پس گرفت. همچنانکه المعتمد ازسن سیزده سالگی به‌بعد قشونی را درخدمت پدررهبری کرده‌بود، فرزندش عباد نیز به حکومت قرطبه منصوب‌شد، ولی قدرت وجان خودرا باهم دراین‌مورد ازدست داد. تنها درسال۱۰۷۸ بود که المعتمد توانست انتقام کشته شدن فرزند را بگیرد و قرطبه را متصرف شود و قسمتی ازمتصرفات جنوبی امیر طلیطله را ازاو بگیرد. اگرچه پدرش توانسته بود که به وسیلهٔ پرداخت خراج باپادشاه‌کاستیل صلح کند، ولی المعتمدمجبور شد که باآلفونس ششم، جانشین این شخص، برای حفظ متصرفات خود به‌مبارزه پردازد. درسال ۱۰۸۰ آلفونس ششم آهنگ طلیطله کرد، ولی پس از پنج‌سال



نقشهٔ ۴ - اسپانیا در دوران تسلط اسلام

محاصرهٔ این شهر بود که توانست آنرا به تصرف درآرد. درسال ۱۰۸۲،برای جبران این اهانت که مردی‌کلیمی اورا به پرداخت خراج مجبور کرده بود، به متصرفات معتمد تاخت وتاشهر طریف[1] پیش‌رفت. آلفونس، پس‌ازسقوط طلیطله، ازمعتمد خواستار شد که تمام سرزمین هائی را که از امیران این شهر گرفته بود به‌وی پس‌بدهد. معتمد، برای نجات ازخطرعیسویان، به‌اتفاق سایرامیران مسلمان اسپانیا ازمرابطین درشمال افریقا (که عنقریب از روی‌کار آمدن آنها سخن خواهیم گفت) استمداد کرد. ولی معتمد و افـراد خانوادهٔ اوازاین عمل زیان بسیار دیدند ویکی پس‌ازدیگری، بعداز شکست مسیحیان، از مقام خود خلع شدند. خود معتمد به افریقا تبعید گردید و در آنجا تا پایان عمر یعنی تا سال ۱۰۹۵ درأغمات[2] از بلاد مراکش درزندان گذرانید.

تمدن بنی‌امیه در اسپانیا

دراین‌دوره اگرچه قدرت سیاسی مسلمین اسپانیا بسیار تقلیل یافت،ولی طی‌آن ازلحاظ فرهنگی ثمرات فراوان به‌بارآمد. امراء هراندازه قدرت کمتر داشتند، بیشتر مایل وراغب بودند که به‌جلال وشکوه دربار خود بابذل وبخشش نسبت به شاعران بیفزایند. شعرا نیز مانند گویندگان سابق در قصاید خود که شکل آنها ثابت ولایتغیر مانده بود ازاقدامات آنان تحسین وتمجید می کردند. همچنین‌درزمان منصورازسلسلهٔ عامری بزرگترین‌نمایندهٔ این گونه‌شعرموسوم به‌احمدبن دَرّاج‌القَسطلی‌درقرطبه می‌زیست‌وقدرت قلمی‌خودرا درخدمت‌سیاست مصروف می کرد. همچنانکه درمشرق مرسوم بود، دراسپانیا نیز مدتها رسم‌شده بود که‌امیران‌نامه‌هائی را که میان خود ردوبدل می کردند به‌صورتی‌هنرمندانه درآورند.

۱ـ Tarife ۲ـ Aghmat

یکی ازمعاصران این شاعر موسوم به ابن شهید که دراثر کری از تماس با دربار محروم بود در نتیجهٔ اشعار پر معنای خویش اعتبار فراوانی کسب کرد. در رسالهٔ قابل ملاحظه ای که وی هنر معاصران و متقدمان خود را در آن انتقاد می کند، این نوع انتقاد را به صورت شرح مسافرتی در میان درهٔ ارواح درمی‌آورد[1]. بیست سال بعد، یکی ازشاعران سوریه به‌نام ابوالعلاء معری ازاین شیوه تقلید کرد و برای اظهار نظر در بارهٔ استادان شعر اسلامی، چنین فرض نمود که آنهارا درسفری درآن‌دنیا ملاقات کرده است[2]. بعد از انقراض سلسلهٔ اموی، ابن زیدون شاعر درجمهوری اشرافی قرطبه مدت کوتاهی دارای اعتبار شد. قصیده‌ای که وی‌دربارهٔ‌معاشقهٔ باولاده شاعره‌ای ازبنی‌امیه‌سرود باعث‌جدال ادبی‌اوبا رقیبی به‌نام ابن‌عبدوس که ازبزرگترین وزیران ابن جهور بود گردید. رسالهٔ او که مشحون از انتشارات تاریخی علیه رقیب وی بود و در آن وی را مسخره کرده بود باعث شهرت عظیم او گردید، ولی موجب شد که وی آزادی خودرا از دست بدهد. پس ازآنکه اززندان رهائی یافت، مدتها مجبور بود که از شهر خود دور باشد، تاآنکه پس‌ازمرگ ابن جهور بدانجا بازگشت ومورد عنایت پسرش واقع گردید. سپس به‌عنوان سفیر این امیر انتخاب شد و به تمام دربارهای کوچك راه یافت. بدین ترتیب، پس از آنکه دوباره در قرطبه مورد بی‌لطفی قرار گرفت، توانست که به اشبیلیه نزدمعتضد از سلسلهٔ عبادی برود. همچنین نزد فرزند او معتمد مقامی‌بلند یافت و هنگامی که امیر در صدد فتح قرطبه برآمد، به‌او کمکهای گرانبهائی کرد. رسائل‌هزلی او درعین بامزگی بی معنی‌است، و به‌مقامات‌حریری که یك قرن بعدتصنیف شدشباهت دارد. این‌سبك را می‌توان به‌عنوان آخرین کوشش اعراب برای یافتن وسیلهٔ مناسبی غیراز

۱ـ نام آن رساله این است: التوابع والزوابع(م)

۲ـ در «رسالة‌الغفران» (م)

شعرمعمولی دانست. گذشته ازاین، رقیب او به‌نام ابوبکر محمّدبن عمّار ازوی ماهرتر بود. این‌شخص‌در دربار معتمد می‌زیست؛ وزمانی که معتمد ازطرف‌پدر حکومت شلب[1] را داشت، ابن عمّار مورد توجه او واقع شد . هنگامی که ابن زیدون درقرطبه نزدیك‌بود اورا تحت‌الشعاع خودقراردهد، ابن‌عمّارکاری کرد که ابن زیدون به‌بهانهٔ فرونشاندن آشوب‌کلیمی‌ها به اشبیلیه فرستاده شود و بالاخره درآنجا نیز کشته‌شد. سرانجام ، ابن‌عمّار درنتیجهٔ جاه‌طلبی ، در شهر مُرسیه که‌آنرا به‌تصرف درآورده بود، علم استقلال برافراشت‌و بدهمین‌مناسبت نیزدر۱۰۸۶ کشته شد.

تأثیرشدیدی که ادبیات عرب حتی درمیان بربرها دارد (وحال آنکه این قوم به‌ملیت خود علاقه‌مند است)، باملاحظهٔ تاریخ امیران‌بطلیوس[2] یعنی سلسلهٔ بنی‌افطس معلوم می‌شود. جدّآنها از مزدوران بربری بود که منصور به اسپانیا آورده بود. یکی ازاحفاد او که وزیر امیری بود پس‌ازمرگ امیر در ۱۰۲۲ جانشین اوشد وطبق‌سنت‌آن زمان شجرهٔ نسبی‌عربی برای‌خودترتیب‌داد، فرزندش‌مظفّر که در۱۰۴۵ جانشین او گردید معلوم شد که درجستجوی قدرت سیاسی‌نیست، زیرا دربرابر فردینان اول سرتعظیم فرودآورد. اما درادبیات به عنوان مؤلف مجموعه‌ای ازنوادر واخبارمقامی ارجمند یافت . فرزندش به نام عمرالمتوکل پس‌ازمرگ برادرش یعنی در۱۰۸۱ سرزمینهای نیاکان را دوباره به‌تصرف درآورد، ولی در۱۰۹۴ مرابطین آنهارا ازاو بازگرفتند . در دربار عمرالمتوکل، ابن عبدون شاعر که منشی‌او بود می‌زیست. این شخص مرثیه‌ای پرازاشارات تاریخی دربارهٔ سرنوشت سلسله‌های‌متعدداززمان داریوش[سوم؟] به‌بعدساخته ودرآن برانقراض بنی افطس گریسته است . این مرثیه‌درادبیات

۱- Silvés ۲- Badajoz

عرب مقام ارجمندی به‌سلسلهٔ مذکور بخشیده‌است، وحال آنکه اقدامات آنها به‌هیچوجه متناسب بااین‌توصیف نبوده است.

تمام این شاعران وهمکاران بی‌شمار آنها که اکثراً مجبور بودند باجیرهٔ مختصری زندگی کنند ازشکلهای کلاسیك‌شعروزبان‌شاعری پیروی‌می کردند درصورتی که اینگونه‌شعروشاعری مدتها بود که مربوط به‌زندگی آن عهد نبود، ولی تأثیر اسپانیائی‌هائی که به‌تازگی ایمان‌آورده بودندبه‌اندازه‌ای زیاد بود که درادبیات نیز نتایج آن نمودارشد. در دربار عبدالله (۹۱۲-۸۸۲) ازخلفای اموی، مقدم‌القبری ، شاعرنابینا برای ازبین بردن یکنواختی قصیده آنرا به چندین بند تقسیم کرد؛ وچون اززبان عامیانه که دارای عناصر اسپانیائی‌بود استفاده می کرد، می‌توان گفت که وی دربندهای قصاید خود ازنمونه‌ای بومی استفاده نموده است. موفقیت این ابداع به‌اندازه‌ای بود که‌حتی‌شاعری مانند ابن‌عبد ربّه که بزرگترین شاعرعربی به‌شمار می‌آمد دریکی ازآثارخودبه‌نام «عقده» نوعی مکالمهٔ عامیانه به‌کار برد که کاملا باسبك شرقی شباهت داشت . همچنین بزرگترین شاعر اسپانیائی موسوم به‌الرّمادی که ناظرانقراض سلسلهٔ بنی‌امیه بود وتمام ظرافت‌کاریهای ادبیات کلاسیك رامی‌دانست وشاگردقالی ، لغوی معروف، بود ازسبك مذکورتابعیت کرد. شکل دیگری ازشعر که اصلاً اسپانیائی بود ودرآن لهجه بیش‌از کیفیت اهمیت داشت بعدها به‌وسیلهٔ شاعری به‌نام ابن قُزمان که درجوانی‌درخدمت آخرین امیرسلسلهٔ بنی‌افطس‌دربطلیوس بود وارد ادبیات شد . وضع آشفتهٔ کشور او که به‌زودی آنرا مورد مطالعه‌قرار خواهیم داد مانع ازآن بود که وی مانند سابق در دربار امیران کوچك حاضر شود وبدان وسیله درخارج نیزشهرتی کسب کند. این‌شاعر که مجبوربوداشعار خودرا باتقلید ازدیگران جالبتر کند دراسپانیا به‌گدائی مشغول شد، تاآنکه

درهنگام پیری درمسجدی واقع درقرطبه منزوی شد. ولی مجبور گردید که برای ارضای امیال پست مردم، به‌سرودن اشعاری دربارهٔ غلامبارگی بپردازد. بدین ترتیب، هنری که سابقاً دراسپانیا به‌حدّ کمال رسیده بود به‌زوال گرائید. درزمان خلفای عباسی،شعرغنائی که درعربستان ازدیربازدارای شکل‌مشخصی بود آزادانه رشدونمو کرده بود . اگرچه نظام حرمسرا مانع ازمباشرت با زنان آزاده بود ، ولی زندگی با کنیزان و زنان آوازخوان و درباری باعث تسکین هیجانات می‌شد. حتی‌الهیّون پرهیزگار ازاحساس‌چنین هیجاناتی‌اظهار خجالت‌نمی کردند و به‌علاوه، از آن‌مسلکی پدیدآورده بودند.دربغداد، داودبن علی(متوفی به‌سال ۸۸٤)مکتبی بنیان‌نهاده‌بود که‌بیش‌ازحنبلی‌ها هر گونه‌تفکری را رد می کرد وفقط معنی تحت‌اللفظی‌قرآن وحدیث‌را قبول داشت؛ ازاین‌لحاظ آن مکتب‌راظاهری نامند؛درصورتی که‌مخالفان آنرا باطنی‌می‌نامیدند.فرزندش محمد که درسن ۱٦ سالگی جانشین اوشد درجوانی منتخبی از اشعارشاعران‌را فراهم‌آورد که قسمت اول آن ، یعنی تنها قسمتی که به دست ما رسیده است ، مربوط به‌عشق وتظاهرات شاعرانه‌آن است. ابن حزم اسپانیائی که‌تابع مسلك او بود همچنین در جوانی کتابی نوشت که درآن تمام احساسات عاشقانه را با تظاهرات‌آن مورد مطالعه وتحقیق قرارداده وقسمت اعظم نمونه‌های مربوط به آنرا ازاشعار خودآورده بود. دراینجا نیز به‌طورکامل تمام موضوعاتی‌را که بعدها دراروپای غربی مورد استفادهٔ آوازخوانان دوره گرد[1] ایالتی وآواز‌خوانان‌آلمانی[2] قرار گرفت‌می‌توان یافت. احتمال کلی‌دارد که‌این‌آوازخوانان تحت تأثیر اسپانیا واقع شده باشند، وحال آنکه معلوم نیست که نفوذ اسپانیا چگونه ازشمال شبه جزیرهٔ ایبری (یعنی‌اسپانیا) به‌خارج سرایت کرد.

۱- Troubadours ۲- Minnesingers

دراین عصر، تحقیقات علمی بیش ازشعر دراسپانیا پیشرفت کرد و مانند شعر به کمك امراء نیازمند نبود ودولتها که هرروز ضعیفتر می‌شدندجلو آنرا نمی گرفتند . یکی از درخشانترین نمونهٔ اینگونه تحقیقات علمی مربوط به ابن‌حزم شاعربود که سابقاً ازاونام بردیم. این شخص ازاحفاد مردی‌اسپانیائی بود که به دین اسلام‌درآمده بود وی درقرطبه درسال ۹۹٤، درمیان خانواده‌ای که ازنژاد ایبری وسلتی بود دیده به‌جهان گشود . پدرش وزیر منصور حاجب بود. ایام جوانی‌را در دهی متعلق به‌خانوادهٔ خویش واقع‌درمنت‌لیشم[۱] درناحیهٔ لبله[۲] گذرانید، و گذشته ازتحقیق درمسائل علمی ، کاملا زندگی خود را وقف عشق وشاعری کرد. انقراض سلسلهٔ عامری باعث پریشانی‌خانوادهٔ اوشد. ناچار، برای نجات ازجنگ داخلی که ثروت اورابرباد داد، نخست‌به‌المریه[۳] گریخت وپس ازشکست سلیمان، اورا متهم به‌همکاری بابنی‌امیه کردند و چند ماهی در زندان نگاه داشتند. دربلنسیه[٤] به‌خدمت یکی‌ازافرادبنی‌امیه به‌نام عبدالرحمن چهارم که دراین‌شهرمدتی عنوان خلافت را داشت درآمد. درسال۱۰۱۸ ، ابن حزم به‌سرزمین خود بازگشت وبار دیگربین سالهای۱۰۲۳و۱۰۲٤ چندهفته‌ای درکمال خوشبختی به‌عنوان وزیرعبدالرحمن پنجم‌ازسلسلهٔ‌بنی امیه گذرانید. درسال ۱۰۲۷ به شاطبه[۵] رفت ودرآنجا بقیهٔ جوانی‌را به‌نوشتن رساله‌ای‌دربارهٔ عشق که ذکرآن رفت گذراند. پس‌ازمدت کوتاهی، اثربزرگ تاریخی‌ومذهبی خودرا که نخستین نوع‌آن درجهان است وبه نام « الفصل ، فی‌الملل و الاهواءِ والنحل» مشهوراست به‌رشتهٔ تحریردرآورد.وی دراین کتاب نه‌تنهافرق‌مختلف اسلامی‌را مورد انتقاد شدیدقرارمی‌دهد، بلکه ازفرقه‌های‌کلیمی وعیسوی‌انتقاد

۱- Manta Licham ۲- Niebla ۳- Alméria ٤- Valence ۵- Jativa

می کند. از آغاز، ازمسلك شافعی که موردتوجه عبدالرحمن سوم درقرطبه بود به‌منظور جلوگیری ازافکار فقهای مالکی پیروی می کرد، ولی دراین هنگام به‌مسلك «ظاهری» که مدافع سرسخت اصول‌سلف درصدراسلام بود گروید و با اصول مسلك اشعری وتصوف وتقدیس اولیاء وتمام خرافات به‌مبارزه پرداخت. دربارهٔ وقایع نیمهٔ دوم زندگی او که درآن‌مقدار فراوانی کتاب تاریخی‌وفقهی به‌رشتهٔ تحریر درآورد اطلاعات دقیقی در دست نداریم. آشوبهای آن زمان نگذاشت که وی مکتبی تأسیس کند. ازسال ۱۰۳۸تا۱۰۴۸، نزد حاکم جزیرهٔ میورقه[1] به‌سرمی‌برد، ولی یکی ازپیروان مکتب مالکی که شخصی متعصب بود موفق شد که بعد ازمباحثه‌ای ویرا ازآنجا بیرون راند. درهرحال، سرانجام توانست پایان عمرخودرا دریکی ازاملاك خانوادگی‌خویش به‌سربردودراینجا بود که در۱۰۶۴ وفات یافت. ابن حزم اگرچه موفق‌نشد که جهت اصول‌عقاید خود پیروانی گردآورد، ولی افکاراوتأثیرمهمی دربیداری‌امورمذهبی‌دراسپانیا داشت.

همچنانکه درمشرق‌معمول بود، در دربارهای‌اسپانیانیزعلم پزشکی‌بیش ازسایرعلوم اهمیت داشت. ابوالقاسم الزاهراوی[2]، متوفی به‌سال۱۰۲۳ که اهل زهراء ازتوابع قرطبه بود،درنتیجهٔ نوشتن کتابی[3] دربارهٔ پزشکی‌شهرت بسیار یافت. نسل بعد ازاومخصوصاً فصلی‌را که وی دربارهٔ جرّاحی‌نوشته و جزئیات آلات جرّاحی‌را درآن ذکر کرده بود مورد توجه قرارداد. این فصل در قرن پانزدهم به‌زبان لاتین ترجمه شد وچند باربه‌طبع رسید.

کلیمی‌ها نیزدراین فعالیت فرهنگی شرکت داشتند. درزمان‌ویزیگوتها

۱- Majorgue ۲- که دراروپا اورا ابوالکاسیس (Aboulcassis) می‌نامیدند.
۳- موسوم به « التصریف لمن عجز عن‌التألیف » (م)

این عده درتمام شبه جزیرهٔ ایبری پراکنده بودند وبعد نزد پادشاهان عیسوی امورمالی‌را اداره می کردند. ازاین‌لحاظ بود که عبدالرحمن‌سوم پزشک‌کلیمی خودرا که حسدای‌بن شبروط[۱] نام‌داشت‌به‌وزارت‌مالیه گماشت. درزمان‌حکومت یکی ازامیران بربر بدنام حبّوس[۲] که درحدود ۱۰۲٤ درغرناطه بعدازعمویش زاوی‌بن زیری بقدرت رسید وتاسال ۱۳۰۸ حکومت راند، مردی‌کلیمی بدنام اسماعیل‌بن نغزاله[۳] مقام وزارت یافت. از این لحاظ، کلیمیان، که عدهٔ آنها دراین شهر بسیار بود، ازطرف خود بهوی لقب «ناجد» راکه درخورامیران بود عطا کردند. کتابهایش که وی به‌وسیلهٔ آنها در نویسندگی شهرت یافت منحصراً در بارهٔ یکی از علوم مخصوص کلیمی ها یعنی زبان شناسی بود که درآن هنگام دراسپانیا به‌تقلید ازاعراب‌رواج بسیارداشت. شهرت سلیمان بن یحیی بن جبیرول که تحت حمایت ابن نغزاله بود بیشتر در نزد همکیشان او به‌سبب اشعارعبری او بود که‌درآن نفوذشعرعرب در کمال وضوح‌دیده‌می‌شود. ولی این شخص‌درفلسفهٔ ابن‌مسره نیز تحقیق کرده وآن را در کتاب موسوم به «ینبوع‌الحیاة» شرح‌داده‌است. ترجمهٔ این کتاب‌به‌زبان‌لاتین توسط مردی‌جهود ازطلیطله که به‌آیین عیسوی‌درآمده وبه‌یوحنا اسپانیایی‌موسوم شده بودباعث شهرت مؤلف نزد علمای اسکولاستیك در مغرب گردید، ولی‌نام او به آویس - برول[٤] یاآویس‌برون[٥] تحریف شد. بدون تردید درآن عصرافکارعمومی مخالف کلیمی‌ها بود. سابقاً گفتیم که دراشبیلیه شورشی‌علیه آنها برپاشد، ولی‌ابن‌زیدون شاعرآنرا فرونشاند. درزمان حکومت مرابطین، وضع آنها به‌اندازه‌ای بد شد که پدر ابن‌میمون، طبیب وفیلسوف معروف، درسال ۱۱۵۰ قرطبه‌راترك گفت

۱- B. Chaprout Khisday ۲- Habbous ۳- صمویل‌بن نجدله
٤- Avicebrol ٥- Avice-bron

ونخست به‌افریقا وسپس به‌فلسطین رفت. فقط پسرش توانست که درمصر مقیم شود وتامدتی به‌فعالیت خود بپردازد.

مرابطین در شمال افریقا

در شمال غربی افریقا، که ایالات کوچك آن گاهی تحت نفوذ اسپانیا و گاهی الجزائر بود، دراین‌ضمن نهضتی به‌منظور تسلط برقسمت غربی متصرفات اسلامی‌پدیدآمد. بدون‌تردید، ازقرن نهم به‌بعد، قبایل‌بربر درصحرای افریقا ازحیث‌ظاهر به‌آیین اسلام گرویده بودند، ولی تعلیمات مذهبی آنهادر مرحلهٔ ابتدایی بود. درقبیلهٔ برغواطه‌حتی به‌جای «الله» «باکه» را به‌کارمی‌بردند، وحال آنکه این‌اسم در کتیبه‌های رومی که ازربع اول‌قرن دوم‌مانده‌بود دیده‌می‌شد. هنوزهم درشمال افریقاقبایلی‌یافت می‌شوند که ظاهراً مسلمانند، ولی‌درحقیقت نسبت به‌مذاهب و عادات پدران خود وفادار مانده اند. در واقع تمام مذاهب بزرگ نسبت به‌احساسات‌مذهبی کسانی که‌تازه ایمان‌آورده‌اندزیادسختگیری نکرده‌اند؛چنانکه درمصر وسوریه که‌عیسویت‌درآنجا ها زمینهٔ پیشرفت‌اسلام رافراهم‌ساخته‌بود هنوزبقایای‌عقایدمربوط به‌بت‌پرستی‌درتقدیس اولیاء وبعضی جشنها باقی‌مانده است. درتمام کشورهای اسلامی این‌رسم‌معمول‌بود که کسانی به‌تازگی مسلمان‌شده‌بودند همان‌حقوقی‌را که اعراب درامور دولتی واجتماعی داشتند کسب می کردند و در افریقای شمالی این وضع مخصوصاً بیشتربه‌چشم می‌خورد.

بربرها که دارای‌روحیه‌ای‌آزادیخواه بودند کمتر دربرابر اعراب‌تسلیم می‌شدند. بدین ترتیب، از همان‌آغازکار، درخاك افریقا نهضتهائی انقلابی به‌وجودآمد که تاریخ‌نویسان عرب‌آنهارا از خوارج دانسته‌اند. اینکه خوارج باآنها کنارآمدند به‌سبب طغیان بربرها علیه‌تسلط اعراب بود. ولی‌هر واعظی

که می‌توانست احساسات ملی بربرهارا برانگیزد و آنهارا به‌مخالفت بااعراب تحریك کند اطمینان داشت که طـرفداران با حرارتی به اندازهٔ کافی خواهد یافت .

درطایفهٔ لمتونه ، ازقبیلهٔ بزرگ صنهاجه، که چادرهای خودراتا حدود سنگال برمی‌افراشتند وطوایف سیاه‌پوست مجاور رابه‌اطاعت خـویش واداشته بودند مردی‌به‌نام‌یحیی‌بن ابراهیم‌الجدالی‌زمام‌اموررا به‌دست گرفت . این‌واقعه هنگامی‌روی‌داد که سلسله‌ای که‌برطایفهٔ‌او حکومت‌می کرد گرفتارهرج‌ومرج شده‌بود. بین‌سالهای۱۰۴۹ - ۱۰۴۸، این‌شخص به‌زیارت‌مکه‌رفته ومعتقدشده‌بود به‌اینکه بایدمذهب هموطنان‌خودرا اصلاح کند. وی پس‌از بازگشت از مکه، عبدالله‌بن‌یس‌الجزولی‌فقیه‌رادرشهر نفیس،درناحیه‌ای که‌بعدهامراکش نامیده‌شد باخودهمدست کرد. این‌مرد که به‌صورت مبلّغ آیین‌حنیف درآمد باوی عزیمت کرد ، ولی‌چون درآغاز طرفدارانی نیافت ، باچندتن از عاملان مخفی خود به جزیره‌ای درسنگال‌رفت‌و درآنجا رباط یاپیشداری‌برای‌مبارزه با کفار وضمناً صومعه‌ای برای‌عبادت ترتیب‌داد. وی‌نه تنها خواهان‌اصلاح‌معایب خصوصی‌بود، بلکه‌می‌خواست‌جامعه‌را نیزاصلاح کند، وازاین‌جهت باتحمیل‌مالیاتهای گزاف مخالف‌بود. ظرف‌ده سال، عدهٔ پیروان‌او به‌اندازه‌ای‌زیادشد که توانست‌با کمك آنها امیران مرزهای‌جنوبی صحرا راشکست‌دهد . ابن یس رهبری‌نظامی‌این عده‌را که به‌مرابطین معروف شده‌بودند نخست‌به‌یحیی وسپس‌در ۱۰۵۹ ، پس از مرگ‌او، به‌برادرش ابوبکروبعدبه‌برادرزاده‌اش یوسف‌بن تاشفین‌سپرد. زینب، زوجهٔ امیر اغمات ، که بعد ازمرگ این‌شخص وفتح این‌شهر ، به‌عقد ازدواج ابوبکردرآمد، درزمان وی‌ویوسف بن تاشفین نفوذبسیار یافت. درسال ۱۰۵۹ ، ابن یس درنبردی‌علیه طایفهٔ‌بربردر برغواطه، درسواحل اقیانوس اطلس، به‌قتل

رسید . این طایفه کافر محسوب می‌شد ، زیرا دارای پیغمبر مخصوصی بود. دو فرماندهٔ مذکور زمام‌امور را به‌دست گرفتند، ولی چون میان هموطنان آنها در جنوب اختلافی پدید آمده بود از یکدیگر جدا شدند. ابوبکر زن‌خود را به‌دست برادرزادهٔ خودرها کرد و به‌عقد ازدواج اودر آورد و برای برقرارساختن نظم و آرامش، عازم‌صحرای افریقا گردید و برادرزاده‌اش پیروزیهای‌خودرا درشمال ادامه‌داد. درسال۱۰۶۲ ، یوسف‌مراکش‌را بنانهاد و آنرا محل اقامت خودقرار داد ودر ۱۰۶۸ فاس ودر ۱۰۷۸ طنجه را متصرف‌شد وبین سالهای۱۰۸۰ و۱۰۸۲ نفوذخود را در ناحیهٔ الجزایربسط داد. ابوبکر که باردیگر برای مداخله‌در امورشمال عزیمت کرده‌بود طبق‌دستور یوسف به‌صحرا فرستاده‌شد واودر آنجا در۱۰۸۷ به‌قتل‌رسید. بدین‌ترتیب، برادر زاده‌اش رهبر بدون معارض رابطین از ساحل جنوبی‌افریقا تاسنگال گردید.

دولت فاطمیان درشمال‌افریقا که درنتیجهٔ اختلاف میان زیریه‌درتونس و حمادیه درالجزایر ضعیف شده بود متصرفات خودرا درجزایر دریای‌مدیترانه به‌نفع عیسویان ازدست داده بود. سپس بی کفایتی مستنصر فاطمی‌باعث تسریع سقوط این‌دولتها شده بود. درمصر، بیش‌از یك‌قرن پیش، گروههای اعراب‌بنی هلال و سُلَیم باسایر اقوام عرب اقامت گزیده بودند . دو گروه‌اخیر از لحاظ قساوت شهرت‌داشتند . عزیز خلیفهٔ فاطمی این‌عده را پس‌از مبارزات شدید از دلتای‌نیل ازشمال‌مصر رانده‌بود. دراینجا گروههای‌مزبور باقرامطه متحدشدند وخلافت‌فاطمیان‌را به‌خطرانداختند . مستنصر خلیفه ، برای‌آنکه ازخطر آنها درامان بماند، آنان را درسال ۱۰۵۲ به قیروان فرستاد تادرشمال افریقا مقیم شوند. وی‌با این‌اقدام نیزدرنظرداشت که معزبن‌بادیس‌زیری‌را که‌سر ازاطاعت

او پیچیده وحتی آیین تشیع‌را درقلمروخود برانداخته بود تنبیه کند . بدوی‌ها بداندازه‌ای کشور را ویران ساخته بودند که معز فقط اقامتگاه خود مهدیه رادر اختیارداشت وسایرشهرها به‌صورت جمهوری‌اشرافی درآمدند. تمدن که سابقاً دراین‌نواحی بسیارپیش‌رفته بود، درنتیجهٔ این‌مهاجمان که زمینهٔموفقیت مرابطون‌را فراهم ساختند بکلی ازمیان‌رفت.

دراین ضمن، آلفونس ششم ، پادشاه کاستیل[1] ولئون[2] از ضعف ایالات کوچك ومستقل اسلامی استفاده کرده بود. بعداز سقوط طلیطله ، معتمدبن عباد امیر اشبیلیه مقام خودرا درخطردید وبه‌اتفاق امیران‌بطلیوس[3] وغرناطه ازیوسف‌بن تاشفین‌استمداد کرد وهیئتی مرکب ازقضات این پایتختهارا نزد او فرستاد وازوی خواهش کرد که قشونی به کمك‌او علیه عیسویان بفرستد . ابن تاشفین پیش‌ازاین واقعه موفق شده بود که سبته[4] را ازدست بنی‌حمود بگیرد وبنابراین می‌توانست تقاضائی‌را که از وی شده بود برآورد. تنها شرط او این بود که الجزیرةالخضراء[5] رادردست داشته‌باشد ، وقول می‌داد که به‌متصرفات متفقین خود تجاوزنکند. ازآنجا که هیئت‌مذکور برای‌قبول این‌شروط دارای اختیارات کافی نبود، وی‌آنرا بدون‌دادن جواب قطعی بازگردانید. آنگاه از فقها فتوائی گرفت‌مبنی‌برآنکه تصرف‌جزیرةالخضراء به‌منظورحمله‌به‌عیسویان مشروع است، ولوآنکه این‌عمل بامخالفت صاحبان‌قانونی‌آن مواجه‌شود. وی بااین قصددرسال۱۰۸٦ چند کشتی برای مبارزه با راضی، فرزند معتمدو حاکم جزیره ، فرستاد ، ولی این شخص جرأت مقابله باآنرا نداشت . پس‌از مدت کوتاهی، ابن تاشفین شخصاً به‌خاك اسپانیا پیاده شد ودرآنجا مرکز مناسبی

۱ - Castille به‌عربی قشتاله(م) ۲ - Léon

۳- Badajoz ٤- Ceuta

۵- Algesiras شهری است درجنوب اسپانیا(م)

به‌دست آورد. امیران نواحی مجاور ومعتمد فرمان اورا کردن نهادند و اوپس‌از این‌واقعه به‌جانب اشبیلیه شتافت. آلفونس، بعد از اطلاع برورود او، دست از محاصرهٔ سرقسطه[۱] برداشت وتا ناحیهٔ بطلیوس برای‌مقابله بااو پیش‌آمد. در زلّاقه[۲] ، آلفونس پیشنهاد تسلیم‌را نپذیرفت وبا ابن تاشفین در۲۳ اکتوبر به نبرد پرداخت ، ولی به سختی شکست خورد . بنابراین ، مجبور شد که ناحیهٔ بلنسیه[۳] را ترك کند ودست از محاصرهٔ سرقسطه بردارد . اما قلعهٔ اللّیط[۴] را که میان مرسیه[۵] و لورقه[۶] واقع بود مرکز فرماندهی خود قرارداد ، واز آنجا متصرفات معتمدرا تهدید کرد . ابن تاشفین ، بعد از وفات پسرش که از طرف او درسبته حکومت می کرد، به افریقا باز گشت . سه هزار نفر بربری که وی در اسپانیا برجای نهاده بود نمی‌توانستند در برابر اهالی کاستیل مقاومت کنند. دربلنسیه رودریگ ال کامپه‌آدور[۷] خود را وصی امیرقادر کرده بود . (آلفونس شهر بلنسیه را در ازای طلیطله که از متصرفات امیر قادر بودبه‌این شخص[۸] داده بود.) بدین‌ترتیب،درتمام‌نقاط‌اسپانیا، امیران‌ازابن‌تاشفین‌استمداد می کردند. ابن تاشفین‌هنگامی‌تصمیم‌به‌لشکر کشی‌برای باردوم گرفت که‌معتمد شخصاً بدربار اورفت‌واز وی کمك‌خواست. آنگاه دربهار۱۰۹۰،برای‌باردوم‌وارد جزیرة الخضراء شدوبه‌اتفاق‌معتمدوامیران‌مالقه وغرناطه والمریّه‌به‌جانب قلعهٔ اللیط شتافت ، ولی این‌قلعه دربرابر نخستین حملات‌بربرهامقاومت کرد. ناچار بربرهاشروع به‌محاصرهٔ آن کردندواین‌عمل‌راتازمستان آن‌سال‌ادامه‌دادند. ولی دراردوگاه‌محاصره کنندگان،میان‌امیران‌عرب، درنتیجهٔ‌عداوت وحسادت آنها

---

۱ ـ Saragosse ۲ ـ Zallaga ۳ ـ Valence ٤ ـ Aledo

٥ ـ Murcie ٦ ـ Lorca ۷ ـ Rodrigo el Campeador ، اعراب اورا «رذریق القنبیطور» می‌نامیدند (م)

۸ ـ یعنی امیر قادر(م)

نسبت به یکدیگر، اختلاف افتاد. این وضع بیشتر در روابط مستعصم و امیر المریّه و معتمد امیر اشبیلیه دیده می شد. گذشته ازاین، اشخاص مذکور بی‌احتیاطی کردند و ابن تاشفین را حکم قرار دادند. در آغاز زمستان، آلفونس برای نجات قلعهٔ اللیط بالشکری نیرومند به حرکت در آمد. ابن تاشفین که نسبت به مسلمانان اسپانیا زیاد اعتماد نداشت و از نبرد علنی می‌ترسید بسوی لورقه عزیمت کرد. ولی آلفونس قلعهٔ مذکور را که در نتیجهٔ گلوله باران متمادی طرفین تقریباً خراب شده بود آتش زد و سپس به کاستیل باز گشت. یوسف که شکایات قضات را دربارهٔ بی کفایتی و بی‌قدری امیران شنیده بود دراین هنگام درصدد برآمد نقشهٔ خود را به منظور فتح تمام اسپانیا که مدتها در فکر آن بود با کمك آنان به مرحلهٔ اجرا درآرد. برای این منظور، ازقضات غرناطه و مالقه فتوائی مبنی بر بی کفایتی امیران آن دوشهر وعدم توجه آنها به فرامین قرآن کریم گرفت؛ و برای آنکه کاملا مطمئن باشد، این فتواها را به تصدیق بزرگترین فقهای مشرق ازجمله غزالی، فقیه مشهور، رسانید، ولی اجرای این فتوای منفور را به عهدهٔ یکی از خویشان خود به نام سیر بن ابی بکر سپرد وخود به افریقا باز گشت. اسپانیایی‌ها نمی‌توانستند دربرابر سپاهیان بربر سیر بن ابی بکر مقاومت کنند وتنها امیر سرقسطه موفق شد که با اهدای تحف گرانبها خودرا ازخطر نجات دهد. ولی مدت کوتاهی پس از مرگش در سال ۱۱۱۰، فرزندش نیز مقهور بربرها شد.

بعداز وفات یوسف در ۱۱۰۶، فرزندش علی بزرگترین دولت اسلامی را که تا آن وقت تشکیل یافته بود به ارث برد. ولی اساس این امپراطوری عظیم متزلزل بود. علی کاملاً سرگرم امورمذهبی شد وفقها که تا آن زمان با اقدامات خود موجبات استحکام آن امپراطوری را فراهم ساخته بودند قدرت را به دست گرفتند. ولی تعصب آنها مانع از آن بود که عقاید مذهبی تازه‌ای را بپذیرند.

هنگامی که کتاب غزالی موسوم به «احیاء علوم الدین» به اسپانیا برده شد، به جای آنکه باعث تفکر افراد بشود، طوفانی از اعتراض برپا کرد. قاضی قرطبه فتوائی به امضای همکارانش رساند که در آن افکار اصلاح طلبانهٔ غزالی رفض نامیده شده بود وسپس آنرا به علی تقدیم داشت و کتاب مذکور را علناً در قرطبه سوزانید. قرائت آن در تمام متصرفات علی ممنوع شد و مقرر گردید هر کس آنرا بخواند به قتل برسد. بنابراین، جای تعجب نیست که علماء برغیر مسلمانان بیشتر مسلط شده باشند. یهودیان الیسانه[1] که در تمام اسپانیا مشهور بودند تنها با پرداخت مبلغ هنگفتی پول موفق شدند که به اجرای مراسم دینی خود بپردازند. اشخاص دیگری مانند پدر فیلسوف معروف ابن میمون ترجیح دادند که جلای وطن کنند. همچنین عیسویان مستعرب، که همه جا به زبان عربی سخن می گفتند، در نتیجهٔ تعصب فقها رنج بسیار دیدند. بنابر این، از حملات مکرر پادشاهان عیسوی خشنود بودند، و بربرها که در اثر تمتع از ثمرات تمدن اسپانیا سست عنصر شده بودند نمی توانستند دربرابر پادشاهان مذکور مقاومت کنند. آلفونس اول، پادشاه آراگن، موفق شد که در ۱۹ سپتامبر ۱۱۱۸ متصرفات جنوبی مسلمین را که مدتها باعث اختلاف بود به تصرف درآورد و در سال ۱۱۲۵ از مرزهای جنوبی متصرفات خود فراتر رفت؛ واگرچه به غرناطه که هدف او بود نرسید، ولی مسلمین را در نزدیکی شهر کلیمی الیسانه شکستی سخت داد. ابن رشد، پدر بزرگ فیلسوف مشهور و بزرگترین قاضی آن عهد، چنین فتوی داد که عیسویانی را که طبق ادعای او مسئول این شکست بودند به مراکش تبعید کنند. بنابراین، آنهارا به سلا[2] و مکناسه[3] فرستادند. ولی حتی در شهرهای مسلمان، نارضائی از طرز حکومت مرابطین بالا گرفت، زیرا سربازان بربر، مانند سربازان مزدور امیران کوچك، به قتل و

۱ – Lucena ۲ – Salé ۳ – Meknas

غارت می‌پرداختند و بدین ترتیب تجارت‌وحمل و نقل را به خطرمی‌انداختند.

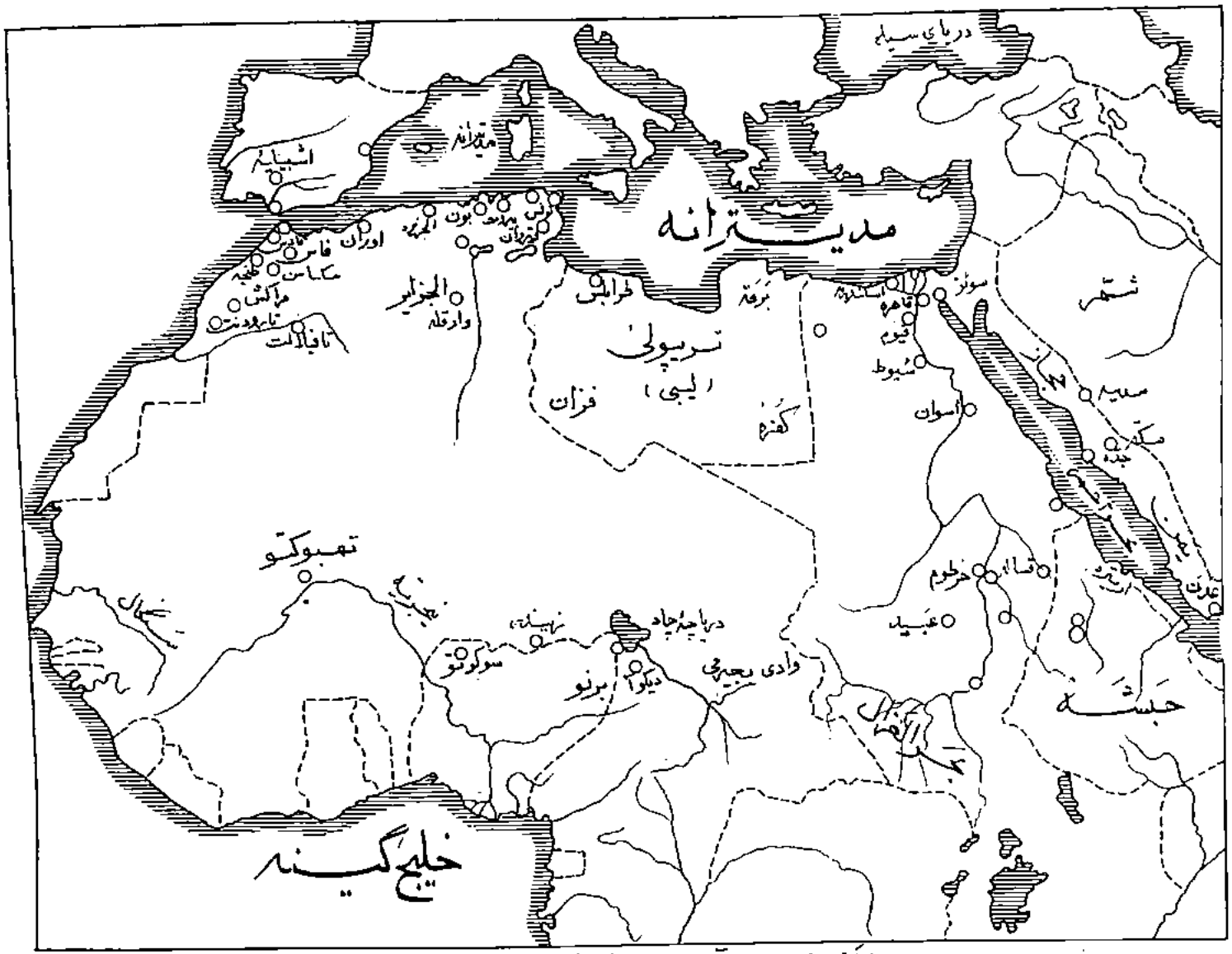
حکومت موحدین

درمیان قبایل بربر[1] درشمال افریقا عوامل تازهٔشورش‌ظاهرشدودرنتیجهٔ مباحثات فقهی، دشمن سرسختی‌جهت سلسلهٔ مرابطین به‌وجودآمد. تاآن وقت، درتمام مغرب، روش تقنینی مکتب مالکی که درافریقیه‌نیزپس ازرهائی‌ازتسلط خلفای فاطمی در۱۰۴۹ شیوع داشت این اصل تغییرناپذیررا برقرارکرده بود که تمام‌آیات‌قرآنی‌درموردذات‌الهی‌به‌عنوان تفسیرحرفی‌بیان گردد، وهرنوع تفسیردیگری که‌ازآن‌داده شود به‌عنوان رفض‌به‌شمارآید. درواقع، نمایندگان این مسلک‌عقیده داشتند که‌آنچه مبتنی‌براساس‌متون معروف‌است‌علم‌محسوب می‌شود وهرچه جزآن باشد مردوداست.

مذهب عقلانی معتزله، چنانکه گفتیم، حتی درمرکزفرهنگ اسلامی، تامدتی مورد حمایت دولت قرارداشت وتابع مسلک‌مذکوربود. ولی‌درآغازقرن دهم، دربغداد ابوالحسن علی اشعری (متوفی به سال ۹۳۵) که تاسن چهل سالگی ازمذهب معتزله پیروی کرده بود وسپس به این مسلک گروید، تصمیم گرفت که آنرا به صورت علمی منطقی درآرد و به آن اساسی علمی بخشد. شاگردانش مجبور بودند که پیش ازاتخاذ روش او مدتها به مبارزه پردازند. درنخستین سالهای سلطنت آلپ ارسلان، مسلک معتزله‌ازفراز منابر به‌عنوان رفض اعلام گردید. ولی وزیر معروفش نظام الملك به مسلک اشعری پیوست و در دانشگاه بزرگی که در بغداد تأسیس کرد[2] شخصی‌جوینی معروف به امام‌الحرمین وهمچنین قشیری‌راکه هردو اشعری‌بودند به‌تدریس گماشت. باوجود

۱ـرجوع شود به R. Millet, Les Almohades, Histoire d'une dynastie berbère, Paris, 1923.

۲ـ نظامیه. (م)



نقشهٔ ۵ - آفریقای شمالی و اسپانیا

مخالفت پرسروصدای طرفداران مسلك حنبلی، بالاخره مکتب اشعری درمشرق رواج یافت. غزالی اساس کارخودرا برتوجه به قرآن وسنت قرارداد وکاراشعری را تکمیل کرد، ولی علاوه برعقیدهٔ اهل‌سنت، حقوق صوفیه را نیز به رسمیت شناخت.

درحدود ۱۱۰۷، مردی بربر به‌نام محمدبن تومرت از قبیلهٔ مصموده از جبال سوس، درجنوب‌غربی مراکش‌فعلی، به‌بغداد آمد. این‌شخص‌مدت کوتاهی درقرطبه اقامت کرده ودرمراسم سوزاندن کتب غزالی و آثار ابن حزم که‌اورا به‌تحقیق بیشتری واداشت حضور یافته بود. مقصود اوازآمدن به‌بغداد این‌بود که مطالعات فقهی‌خودرا تکمیل کند. وی در این شهر بااصول عقاید اشعری آشناشد وباشوق وذوقی که مخصوص‌نژاد اوبود آنراپذیرفت. پس‌ازبازگشت‌به وطن‌خود، بااین عقیده که خداوند متصف به صفات بشری است مبارزه کرد و به‌اصل توحید خداوندی اهمیت بسیارداد. ازاین‌لحاظ شاگردانش به‌موحّدین موسوم شدند. درمورد فقه عملی، سنت‌را تنها اصل زندگی‌دانست وحال آنکه مرابطین، استقراء قضائی‌فقها را قبول داشتند. وی برای آنکه بهتر بامعایب زمان خویش مبارزه کند، خودرا مهدی که جهان را پرازعدل‌ودادخواهد کرد معرفی نمود. آنگاه مانند مرابطین تمام مالیاتهایی راکه براساس سنت نبود مردود دانست ودرنتیجه هرچه راکه آنهاعملاً منسوخ نکرده بودند نپذیرفت.

محمدبن تومرت پس‌ازآنکه دربعضی شهرهای متوسط وحتی‌درمراکش به‌عبث به‌موعظه‌پرداخت وپس‌ازآنکه به‌علت روش تندخود همه‌جا موردتعقیب قرارگرفت، نزدقبیلهٔ‌خویش‌دراطلس‌بازگشت ومحبوبیتی فراوان یافت. سپس درتینملل[1] نزدیك رودخانهٔ‌نفیس، مسجدی بنانهاد وبدین ترتیب اساس‌نخستین

۱ـ Tinmalal

پایتخت موحدین را پی‌ریزی کرد. بعدازآن ، به‌عنوان مهدی وامام، شورایی ازده‌تن از قدیمترین پیروان خود گردآورد وسپس شورایی مرکب ازپنجـاه رئیس قبیلهٔ بربر به‌آن افزود؛ وبرای آنکه احساسات ملی‌مردم را برانگیزد مقررداشت که اذان به‌زبان بربری‌اداشود.ازآنجا که سایرمردم درنظرپیروان اوکافر محسوب‌می‌شدند ، وی بزودی توانست علیه حکومت مرابطین مبـارزه کند. درآغاز حاکم جبل‌سوس‌راشکست‌داد، ولی مراکش‌تاسال ۱۱۳۰مقاومت کرد. چهارماه‌بعد ، ابن تومرت درگذشت ومرید وفاداراو به‌نام عبدالمؤمن‌بن علی که درزمان حیات مهدی به‌جای اوغالباً به‌عنوان فرماندار سپاه خـدمت کرده بود اقدامات اورا تحت عنوان خلیفه ادامه داد. ازآنجاکـه وی درآن قبیله بیگـانه بود، ظاهراً شورای ده‌نفری مرگ مهدی را تادوسال مکـتوم نگاه‌داشت وسپس عبدالمؤمن را به عنوان جانشین معین کرد . عبدالمؤمن طی ده‌سال توانست‌لشکریان مرابطین راکه قدرت آنها به تدریج کمتر شده بود شکست‌دهد. مرابطین مذکورکه ازمتفقین حسن زیری بودند درسال ۱۱۲۲ به نورمانهائی که درسیسیل [۱] اقامت داشتند حمله بردند، ونورمانها به‌تلافی‌این عمل حسن زیری رابین سالهای ۱۱۴۹ -۱۱۴۸از مهدیه پایتخت او راندند و تا مدتی تمام سواحل را از سوس تا طرابلس در تصرف داشتند . در اسپانیا نیز عیسویان به تدریج قوت می گرفتند و خطرناك می‌شدند .

علی، خلیفهٔ‌مرابطین، که مردی‌بی کفایت‌بود در۱۱۴۳در گذشت.فرزندش تاشفین به‌عبث کوشید که جلوپیشرفت موحدین‌را بگیرد. وی پس ازآنکه در تلمسان مدت یکسال درمحاصره بود، عاقبت به وهران [۲] گریخت و امیدوار بود که دراینجا باکشتیهایی که ازالمریه‌آورده‌بود به اسپانیابگریزد.ولی در

۱- Sicile صقلیه ۲- Oran

همان زمان که برای پیوستن به کشتیهای خود می کوشید وازبرابر موحدین می گریخت ، ناگهان برروی صخرهٔ ساحلی از اسب به زیر افتاد و در۱۱٤٥ درگذشت . به‌عقیدهٔ بعضی‌ها مرگ او در۱۱٤٥ اتفاق افتاد.

دراسپانیا،پس ازضعیف شدن تسلط مرابطین، امرای کوچکی روی کار آمده‌بودند که‌طبعاً نمی‌توانستنددربرابر مسیحیان پایداری کنند.درسال۱۱٤۷ آلفونس‌اول پادشاه پرتغال موفق شد که لیسبون رابه طورقطع ازمسلمین پس بگیرد. عیسویان این شهررا درآغاز قدرت مرابطین تصرف کرده بودند، ولی سیربن ابی‌بکر در۱۱۱۰آنرا به‌تصرف درآورده بود. سال بعد ، آلفونس هفتم پادشاه کاستیل (قشتاله) تاقرطبه پیش‌رفت، ولی بامقاومت موحدین روبروشد وناچار بازگشت. درسال ۱۱٤۹ ، خلیفهٔ موحدین (عبدالمؤمن بن علی)، پس ازآنکه مخالفان بربرخودرا درشمال افریقا به‌سختی شکست داد، توانست که درخارج به‌قدرت نمایی بپردازد. برای این منظور، نخست سردارخود براز را به اسپانیا فرستاد واین شخص، بعدازجنگهای سخت ، طرفداران مرابطین را تا باله‌آر[1] عقب‌راند. خوداو سواحل افریقارا ازتسلط نرمانهادرسیسیل‌رهایی بخشید ودرصدد بود که پس‌ازپایان لشکرکشی خود به‌خاك اسپانیا قدم نهد ، ولی اجل مهلتش‌نداد (۱۱٦۳).

موحدین درزمان فرزندش ابویعقوب یوسف (۱۱۸٤ـ۱۱٦۳) و نوه‌اش یعقوب منصور (۱۱۹۹ـ۱۱۸٤) به‌نهایت قدرت خودرسیدند. یعقوب اسپانیای مسلمان را تابع خویش کرد، ولی درمحاصرهٔ شنترین[2] در مبارزهٔ باشانجه [3] امیرپرتغال کشته شد.

۱- Baléares . این جزایررا اعراب « الجزائر الشرقیه » می‌نامیدند . (م)

۲- Santarem .

۳- Sancho

پدرش جلوسختگیریهای طرفداران متعصب مالك‌را گرفته بود وخوداو توانست به‌فلسفه که‌تا آنوقت مورد تنفر بود بپردازد. دوتن‌از بزرگترین‌فیلسوفان مسلمان دراروپا به‌نامهای ابن‌طفیل‌وابن رشد ازاسپانیا به‌دربار‌اورفته‌بودند. ابن‌طفیل ازاهالی وادی‌آش[1] نزدیك غرناطه نخست به‌عنوان‌طبیب دراین‌شهر اقامت جست وسپس به‌عنوان منشی‌حاکم غرناطه که ازطرف موحدین‌منصوب شده‌بودبه‌کارپرداخت.شهرت اومدیون‌نخستین‌داستان‌فلسفی‌درادبیات‌عرب‌است. ابن‌سینارساله‌ای عرفانی ورمزی به‌عنوان «حیّ بن یقظان» یعنی‌خداوندمنتشر ساخته بود. ابن‌طفیل ازاین «قهرمان» به‌عنوان نمایندهٔ خیالی فرضیهٔ خود در بارهٔ معرفت نام برد. وی چنین تصور کرده‌است که «حیّ» کودك یتیمی است که درجزیره‌ای بدون سکنه زندگی می کند، وموفق‌می‌شود که ازطریق‌تماس باطبیعت، اساس ضروری تربیت وفرهنگ‌را بیاموزد و دربارهٔ خدا وجهان اطلاعاتی حاصل کند، بی‌آنکه استادی‌دراین‌کاردخالت‌داشته باشد.این‌قهرمان فقط هنگامی‌ازوجودمذهب‌آگاه می‌شود که به‌سن بلوغ رسیده وکاملا ازوضع جهان واقف است، وآگاهی اوهم دربارهٔ مذهب به‌وسیلهٔ ابسال، وزیرسلامان، پادشاه‌جزیرهٔ مجاور، صورت می گیرد. سپس هردو ازوحدت مشترك اصل‌خود مطلع می‌شوند. ولی پادشاه، که به‌وسیلهٔ وزیربا«حیّ»آشنامی‌شود، از لحاظ هوش وفراست به‌پایهٔ آنها نمی‌رسد. این بود که هردو مجبور شدند هریك به جزیره‌ای جداگانه بروند تاباقی عمررابه تفکر وریاضت‌بگذرانند،وگذاشتند که پادشاه ومردم سرگرم رموزی باشند که خود ازآن مرحله گذشته بودند. این کتاب که دوقرن بعد به‌زبان عبری ترجمه گردید، بعد ازترجمه به زبان

۱- Guadix

لاتین به زبانهای زنده نیز بر گردانده‌شد . تألیف این کتاب به خوبی نشان می‌دهد که درزمان موحدین،دانشمندان در کمال آزادی‌می‌توانستند که‌عرفان را بافلسفه وفق دهند. ابن طفیل به‌حق انتظارداشت که ابن‌رشد، معاصراو، که نوهٔ یکی ازقضات مشهور قرطبه بود جای اورا بگیرد. وی ابن‌رشدرا به‌دربار مراکش معرفی کرده بود، ودرسال۱۱۸۲، دربسترمرگ ، به‌خلیفه توصیه کرد که اورا پزشگ مخصوص‌خود کند. ولی‌چون ابن‌رشد مدت دوازده سال مانند پدر وپدربزرگش قاضی قرطبه بود، خلیفه پس‌ازچندی اورا ابدان‌شهر فرستاد. شهرت عمدهٔ ابن رشد به‌علت شرحی است که وی از آثار ارسطو به‌دست داده است[۱] ودرحقیقت این دانشمند نخستین کسی است که دراروپای‌مسیحی‌فلسفهٔ هلنیستیك[۲] را رایج کرد . بعداً میشل‌اسکاتلندی در۱۲۳۰ ازآن اقتباس نمود. ابن‌رشد درآثارخود کوشیده است که اصول اسلام را بانتایج فلسفی وفق دهد. نظریهٔ اوباعث مخالفت فقهای اسپانیایی واقع‌شد و درقرن سیزدهم نیز کلیسای کاتولیك کتاب اورا ممنوع اعلام کرد. علت مخالفتهای مذکور این بود که‌ابن رشد دربارهٔ ابدیت جهان عقاید مخصوصی داشت وازآن درمقابل‌فرضیهٔ‌شناخت خدا وپیدایش جهان دفاع می کرد . یعقوب،جانشین یوسف ، در آغاز مانند پدرخویش ازاو حمایت نمود؛ ولی‌چون مجبورشد برای گرفتن انتقام خون‌پدر باعیسویان به‌جنگ پردازد وبه کمك آنها نیز احتیاج داشت، ناچار در برابر تقاضاهای آنها تسلیم‌شد وابن‌رشد رابه‌آلیسانه[۳] نزدیك‌قرطبه تبعید کرد.این فیلسوف درشهرمذکور مورد استنطاق دقیق قرار گرفت ومجبورشد کتب خود،

۱ـ شخص خلیفه اورا به این‌کار تشویق کرد .

۲ـ Hellenistique به دورهٔ بعد از روی کارآمدن اسکندر گفته می‌شود که در آن تمدن‌شرق و غرب به هم‌آمیخته . (م).

۳ـ Lucéna

به استثنای آثار پزشکی وریاضی ونجومی،را در آتش اندازد . چندی بعد ، در ۱۹ ژوئیه ۱۱۹۵، خلیفه‌درالأرك[1] ، برآلفونس‌هشتم پادشاه کاستیل فایق آمد، ولی چون بزودی مجبور شد برای فرو نشاندن شورش به افریقا برود ، ازاین پیروزی استفاده نکرد، اماپس‌ازاستقرارصلح دراین قسمت، محکومیت‌ابن‌رشد را نقض نمود و او را به دربار خود درمراکش فراخواند . لیکن این فیلسوف مشهور در۱۰ دسامبر ۱۱۹۸ درگذشت وخود خلیفه نیزیك ماه بعد وفات‌یافت.

درزمان خلافت جانشینان‌او، امپراطوری مقتدر موحدین که شامل تمام افریقای شمالی تامرزهای مصر به‌اضافهٔ اسپانیابود وهیچیك ازدول اسلامی‌به پایهٔ‌آن نمی‌رسید به سرعت‌به‌سوی انحطاط پیش رفت . محمدالناصر ، فرزند یعقوب ، حتی ازاوایل خلافت مجبوربه‌جنگیدن‌بامخالفان خود گردیدوهنوز شورش قبیلهٔ غماره را دراطلس فرونشانده بود که مجبورشد برای سرکوبی یحیی‌بن غانیه درافریقیه بشتابد. درژانویه ۱۲۰٦، پس‌ازتصرف مجددمهدیه ، پایتخت اغالبه،حکومت‌آنرا به‌عبدالواحدبن ابی‌حفص‌هنتانی‌سپرد،یعنی‌فرزند همان شخصی که به‌مؤسس این امپراطوری خدمات ذیقیمتی کرده بود واعقاب او به‌نام بنی‌حفص بعدها درتونس‌استقلال یافتند.همچنین ناصربقایای‌حکومت مرابطین را از میان برداشت . در جزایر باله‌آر، پس‌ازآنکه اسپانیا آنهارا ازدست داد، سلسلهٔ بنی‌غانیه علم استقلال برافراشته بود ، ناصر درسال ۱۲۰۷ ناوگانی ازالجزایر بدانجاگسیل داشت وجزیرهٔ میورقه[2] راتصرف کرد. ولی دربرابرپیشرفت مسیحیان نتوانست‌کاری انجام‌دهد. آلفونس‌هشتم پادشاه کاستیل که‌دوباره به‌اراضی‌مسلمین‌تاخته‌بود در۱٦ژانویه۱۲۱۲، سپاهیان‌خلیفهٔ‌موحدین را درحصن‌العقاب[3] شکستی‌سخت داد، وحال‌آنکه لشکرمسلمین عظیمتر بود.

۱- Alarcos ۲- Majorque ۳- Navas de Tolosa

ناصر سپس به‌سرعت به‌فاس باز گشت واموررا که تا آنوقت به‌دست وزیرش ابن جامع اداره‌می‌شد به‌فرزند خود یوسف سپرد ودر ۲۵ دسامبر ۱۲۱۳ در رباط در گذشت .

یوسف المستنصر، طی ده‌سال حکومت خود، ازدستورهای وزیر که فقط قدرت او به‌وسیلهٔ اشراف موحدین محدودمی‌شداطاعت‌می کرد. اگرچه‌محمد ابن ابی‌حفص، حاکم تونس، اکراهاً فرمان یوسف را گردن نهاده بود ، ولی هنگامی که‌ابن جامع پس از مرگ این خلیفه ، برادر یعقوب منصور به نام عبدالواحد را به‌خلافت برداشت، شورش‌عمومی برپاشد.درمرسیه[1] ،دراسپانیا، یکی ازبرادرزادگان عبدالواحدبه‌نام عبدالله‌خودرا بالقب« عادل»خلیفه‌نامید. شیوخ مراکش دراین‌هنگام عبدالواحد را خلع ووزیررا تبعید کردند. ولی‌در اسپانیا، حاکم بَیّاسه[2] ، به‌نام ابومحمد، که او را گاهی فرزند عبدالمؤمن و گاهی ازاخلاف حفص‌می‌دانندبه‌عنوان مخالف خلیفه‌به دشمنی‌باعادل‌برخاست فردینان سوم ، طبق تقاضای او، باکمال مسرت به وی کمك کرد ، زیرا آن شخص بَیّاسه را دراختیاراونهاده بود. در۱۲۲۵، عادل شکست خورد وبه‌افریقا رفت وبرادرش ابوالعلی را مأمور کرد که باشورشیان وعیسویان بجنگد . ولی شیوخ مراکش از ادای سوگند وفاداری‌نسبت به‌او خودداری کردند، وبرادر زاده‌اش یحیی‌المعتصم را به‌خلافت برداشتند. عادل درمبارزات علیه رقبا کشته شد و برادرش مأمون خود را مدعی تاج و تخت اسپانیا معرفی کرد و با دادن امتیازاتی‌به‌فردینان، ازاو کمك خواست‌وتسلط‌خودرا برمراکش‌مستقرساخت. مأمون پس‌ازآنکه یحیی‌را از کشور بیرون راند،وجمع کثیری ازشیوخ را به قتل رسانید، درصدد ازبین بردن‌آیین موحدین که اشراف نمایندهٔ آن بودند

۱ـ Murcie ۲ـ Baëza یا Bayadza

برآمد وهمچنین خواهان استقرار مجدد آیین مالکی گردید. این اقدامات بهانه‌ای به‌دست ابوزکریا فرزندابومحمدبن ابوحفص امیرتونس‌داد که سراز اطاعت اوبپیچد. فرزندش‌عبدالواحد ثانی، الرشید، برای‌جلب توجه‌ابوزکریا، آیین موحدین‌را دوباره برقرارساخت، ولی ابوزکریا به‌هیچوجه حاضر نبود که چشم ازاستقلال خود بپوشد، واقدام اوهمه‌جا مورد تقلید قرار گرفت. درست است که درتلمسان، یغمراسن بن عبدالواد، ازقبیلهٔ زیّان، درسال۱۲۳۶ به‌عنوان حاکمی که ازطرف الرشید منصوب شده باشد حکومت می کرد، ولی ازاستقلال کامل برخوردار بود. اعقاب اونیز تا۱۳۹۳حکومت کردند. ولی آنچه باعث انقراض قطعی سلسلهٔ موحدین شد اقدامات طایفهٔ بربر بنی‌مرین‌ازقبایل زناته بود که پس‌از شکست همکیشان خود به‌صحرا گریخته و سر از اطاعت پیچیده‌بودند. درسال۱۲۱۶،این‌عده‌ازدرّهٔ مُلوَیه‌حرکت کرده‌وقسمت‌مرکزی مراکش‌را به‌باد غارت داده وبعد درسرزمین قبیلهٔ عرب بنی ریاح ساکن شده بودند.قوای سعید، جانشین رشید، درسال ۱۲۴۴ موفق شدند که‌آنهارا یکبار دیگر طرد کنند، ولی این عده بعدها دو باره باز گشتند. امیر آنها به نام ابویحیی‌بن عبدالحق مدعی‌بود که ازطرف بنی‌حفص باموحدین‌می‌جنگد. وی روحانیان راکه در مراکش سابقاً دارای احترام فراوان بودند گرامی داشت وبدان وسیله ازنفوذآنهااستفاده کرد. همچنین‌باداخل کردن مزدوران‌خارجی درقشون، قوای خودرا افزایش داد. ازاین‌لحاظ بود که توانست شهرهای مهم فاس ومکناسه را ازدست موحدین بیرون‌آرد و همچنین شهرهای ساحلی سلا ورباط را متصرف شود. درسال ۱۲۶۹، درمراکش، هنگامی که اختلاف‌تازه‌ای برسرتخت وتاج بروز کرد، ابویوسف، جانشین ابویحیی، پایتخت رابه تصرف درآوردویکی‌ازحکام اوبقایای موحدین‌را دراطلس‌درسال۱۲۷۵قلع‌وقمع کرد.

بنی‌نصر در غرناطه

دراسپانیا، پس از بازگشت موحدین، محمدبن یوسف‌بن‌هود، که نیاکانش درسرقسطه سلطنت کرده بودند، درمرسیه خودرا به‌عنوان قهرمان مبارزه‌علیه عیسویان معرفی نموده و بدین‌ترتیب موفق‌شده‌بود که درنتیجهٔ‌ضعف‌همسایگان عیسوی خود تمام شهرهای مهم اسپانیا رابه تصرف درآورد. ولی درسال ۱۲۳۰، پس ازمرگ آلفونس، لئون باکاستیل متحد شد وعیسویان بار دیگر به‌حمله پرداختند وابن هودرا درشریش[1] درسال ۱۲۳۱ شکست‌دادند. بزودی، یکی‌از مدعیان عرب او که می‌خواست قدرتی به‌دست‌آرد ازضعف او استفاده کرد. در ارجونه، درشمال جیان، شخصی به‌نام محمدبن یوسف‌بن‌احمربن‌نصرازخانوادهٔ بنی‌احمر که ازاخلاف خزرج معاصرپیغمبربود می‌زیست. وی در سال ۱۲۳۱، خودرا امیراندلس نامید وتوانست برجیان ووادی‌آش[2] وبسطه[3] مسلط شود. سپس درسال ۱۲۳۵ غرناطه رانیز به‌تصرف درآورد واین شهر از آن تاریخ به بعد به‌عنوان پایتخت‌در دست اخلاف اویعنی سلسلهٔ نصریه باقی‌ماند. درنتیجهٔ اختلاف میان مسلمین، قرطبه، پایتخت قدیمی کشورآنها در۲۹ ژوئن ۱۲۳۶ به دست عیسویان‌افتاد. دوسال بعد، هود پس‌ازآنکه‌باردیگر ازعیسویان شکست خورد، سرانجام کشته شد. ابن احمر، برای حفظ موقعیت خود از حملات رقبا، خودرا رعیت فردینان اول پادشاه کاستیل (۱۲۵۲ـ۱۲۱۷) نامید و حاضر شد که خراج بپردازد ودرسال ۱۲۴۸ مجبور گردید که برای تصرف اشبیلیه قوایی دراختیاراوبگذارد. جانشین او به‌نام محمددوم (۱۳۰۲ـ۱۲۷۳) کوشید که خودرا ازتحت التزامات خود نسبت‌به پادشاه کاستیل‌رها کند وبرای این‌منظور بابنی مرین درمراکش متحدشد. ابویوسف‌تنهابه‌شرطی رضاشد که به‌وی کمك

۱- Xéres ۲- Guadix ۳- Baza

برساند که جزیرةالخضراء وجزیرهٔ طریف را دریافت بدارد، چنانکه این‌شرط را نیزقبل از او مرابطین وموحدین عنوان کرده بودند . این شخص‌چهاربارراز دریا گذشت وقوای‌اودراثرحملات فراوان‌به‌عیسویان زیان‌رساند، ولی‌نتوانست هیچگونه تغییرات سیاسی به‌وجودآورد.ازآنجا که جنگجویان بربر، که‌بنی نصرعده‌ای ازآنهارا وارد خدمت کرده بودند، مانندسابق باعث‌مزاحمت‌شدند، محمد درصدد برآمد که برای حفاظت از خطر دوست خود خلیفه مرینی از آلفونس دهم پادشاه کاستیل استمداد کند ، حتی‌یغمراسن فرمانروای تلمسان حاضرشد که‌ازلشکر کشی همسایهٔ خودبه‌اسپانیا جلوگیری‌نماید.ازاین‌لحاظ، دومین جانشین ابویعقوب به‌نام ابوحسن‌کاملا ازتعقیب سیاست اعقاب خودچشم پوشید. بدین ترتیب، بنی‌نصر، یعنی‌آخرین سلسلهٔ‌مسلمان دراسپانیا،توانستند که مدت دویست وپنجاه سال بازدرناحیهٔ باریك‌ساحلی‌ازجبل طارق تاالمریه وازداخل تاسلسله جبال رُنده وجبال البیره حکومت کنند واین امر درنتیجهٔ حفظ تعادل درسیاست‌صورت گرفت.

فرهنگ وتمدن مسلمان حتی دراین پناهگاه ودراین دورهٔ اخیر نیز درخشان بود.اما ناگفته نماند که دوتن ازبزرگترین‌متفکرانی که اسلام تاآن هنگام دراسپانیا پرورانده بود اواخرعمر خودرا درمشرق گذراندند.ابن‌عربی صوفی معروف ومتولد در۲۸ ژوئیه ۱۱۶۵ در مرسیه بین سالهای ۱۱۷۳و۱۲۰۲ دراشبیلیه به‌تحقیقات فقهی وشرعی پرداخته بود.سپس به زیارت مکه رفت و دیگر بازنگشت. وی بعدازمسافرتهای طولانی‌درآسیای صغیر ، سرانجام در دمشق اقامت گزید ودراین شهردرسال ۱۲۴۰ درگذشت . ابن عربی در کشور خود ازمکتب ابن مسره پیروی کرده بود. ولی‌درمکه تحت تأثیراصول وحدت وجود که توسط قرمطی‌ها تبلیغ می‌شد قرار گرفت. وی یکی ازآثارمفصل‌خود

را که قریب هفده جلداست و «الفتوحات‌المکیه» نام دارد بین سالهای ۱۲۰۱ و۱۲۳۱ تألیف کرد و بعدها خلاصه‌ای از آن را تحت عنوان « فصوص‌الحکم » انتشار داد و با این آثار توانست که به‌پیروزی قطعی‌اصول تصوف کمك کند ، وحال آنکه سابقاً صوفیان فقط به‌زهد وصفا وتهذیب اخلاق توجه داشته‌بودند. معاصراو به‌نام ابن سبعین نیز دارای عقاید مشابهی بود و می گویند که وی در جواب سؤالات فلسفی فردریك دوم پادشاه سیسیل‌پاسخی‌داده است که در کتاب مفصل و بی‌ارزشی که به اونسبت داده می‌شود نوشته شده‌است. ابن سبعین ضمن مسافرتی که درسال ۱۲۷۰ به‌مکه کرد نتیجه‌ای ازعقاید خود دربارهٔ وحدت وجود گرفت که دراسلام سابقه‌نداشت،و آن این بود که خواست روح خودرابا خود کشی به‌خداوند بپیوندد .

دولت کوچك بنی‌نصرنیز می‌توانست ازداشتن تاریخ نویس مشهوری به خود ببالد . سرنوشت متغیر این شخص درعین حال اوضاع سیاسی این دولت کوچك را در قرن چهاردهم به طور مشخص روشن می کند . وی لسان‌الدین محمدبن الخطیب‌السلمانی نام داشت که درسال ۱۳۱۳ تولد یافته بود . پدرش در دربار یوسف‌ازسلسلهٔ بنی‌نصرخدمت می کرد. وی پس‌ازمرگ پدردرجنگ طریف درسال ۱۳٤۱، به‌خدمت وزیر که جیّاب نام داشت درآمد ومنشی‌اوشد. در۱۳٤۹، هنگامی که بیماری طاعون باعث پریشانی جنوب اروپاو کشورهای مجاور مدیترانه شد، جیّاب بدان بیماری درگذشت وخوداو به وسیلهٔ سلطان به‌جانشینی وزیر انتخاب گردید . فرزند سلطان ضمن سلطنت کوتاه خود از ـ ۱۳٥٤ تا۱۳٥۹ ویرا درمقامش باقی گذاشت.ازآنجاکه سلطان‌هنوزصغیربود، سرداری به نام رضوان قیمومت اورا به عهده گرفت و این امر باعث حسادت سرداری‌دیگر موسوم به‌ابوسعیدشد.هنگامی که‌سلطان جوان‌سن گرم‌نبردبود،

ابوسعید قلعهٔ غرناطه را به‌تصرف درآورد وپس ازآنکه الخطیب را به زندان افکند، برادر سلطان به‌نام اسماعیل را برتخت نشاند. ابوسالم‌ازسلسلهٔ‌مرینیه درمراکش که به‌تازگی زمام اموررا به‌دست گرفته بود درصدد برآمد ازاین اغتشاشات به نفع خود استفاده کند. برای این منظور، جهت محمد پنجم، سلطان مخلوع، که‌هنوز در وادی‌آش بسرمی‌برد اجازهٔ خروج‌را به‌دست‌آورد وهمچنین وزیررا که به‌دنبال محمد پنجم به مراکش رفته بود اززندان خلاص کرد. درایامی که وزیر درشهرساحلی‌سلا سرگرم تحقیقات علمی بود، سلطان مخلوع مقدمات نیل‌مجدد به‌سلطنت را فراهم می‌ساخت. ابن خلدون، قاضی عالی مراکش که بعدها درتاریخ نویسی شهرتی عظیم یافت، دراین موردبه‌وی کمکهای ذیقیمتی کرد. ابن خلدون، متولد درتونس درسال ۱۳۳۲، هنگامی که ابوحسن ازسلسلهٔ مرینی تونس‌را در۱۳٤۷ فتح کرد به دنبال اوبه‌مراکش رفت. این دانشمند امیرخودرا برآن داشت که قلعهٔ رنده را که ازمتصرفات مراکشی‌ها دراسپانیا بود دراختیار بنی‌نصر بگذارد ومحمد پنجم توانست‌بدان وسیله پایتخت خود غرناطه را تسخیر کند. ابن‌الخطیب به‌عنوان وزیربه‌دنبال امیرخود به غرناطه رفت وبه‌زودی درامرحکومت نفوذی مطلق یافت. درسال ۱۳٦۱، ابن خلدون مجبور شد که بعد از قتل حامی خود ابن سالم مراکش‌را ترك کند ودرغرناطه مقیم شود. این‌دو دانشمند مدت دوسال درغرناطه در کمال صمیمیت بایکدیگربسربرند، ولی سرانجام‌به رقابت هم برخاستند. ابن‌خلدون به عنوان سفیر ازطرف بنی‌نصر به‌دربار پیر معروف به‌ستمکار[1] پادشاه‌کاستیل فرستاده شد وازمحارم او گردید، به‌طوری که این پادشاه به‌وی پیشنهاد کرد که اگربه‌خدمت اودرآید، وی املاك سابق خانواده‌اش‌را در اشبیلیه‌به اوباز

۱- Pierre le Cruel

خواهد گرداند. ولی اوچون ازحسادت ابن‌الخطیب درغرناطه آگاه شده بود، ازراه احتیاط تصمیم گرفت که نسبت به‌محیط فرهنگی خود وفادار بماند. لذا به خدمت یکی ازامیران بنی‌حفص که‌دربجایه[1] بودرفت. ولی‌قدرت‌ابن‌الخطیب به‌پایان رسید.

از آنجا که‌وی‌طبق‌رسم‌زمان خودبی‌شرمانه مشغول گردآوری‌ثروت‌بود، حسودان ازاو نزد سلطان سعایت کردند واو برای احتراز از غضب سلطان در ۱۳۷۱ به‌بهانهٔ بازدید ازقلعه های جبل‌طارق به سبته گریخت . در مراکش، عبدالعزیز مرینی (۱۳۷۲ـ۱۳۶۶)اورا باآغوش بازپذیرفت، زیرا هنگامی که این شخص قراربود برسریر سلطنت بنشیند،ابن‌الخطیب، برخلاف مصالح‌دولت خود، اقدامات عمّ سلطان را که مدعی‌تاج وتخت درغرناطه‌بودعقیم ساخته‌بود. اگرچه قاضی مراکش به سبب کتابش اورابه رفض متهم‌ووسایل حکم قتل‌اورا فراهم کرد، ولی عبدالعزیز ازتسلیم اوخودداری نمود. درسال۱۳۷۲، حامی‌او درگذشت وضمن مبارزه‌ای که به‌خاطر تاج وتخت درگرفت، یکی از مدعیان سلطنت به نام ابوالعباس المستنصر، به‌منظور استمداد ازامیر غرناطه، به وی قول داد که وزیر سابقش‌را که محکوم به‌مرگ شده‌بود به‌وی تسلیم کند. جانشین او که شاگردش محمدبن‌زمرك بود ودرشاعری شهرت داشت درفاس برای تعقیب محاکمهٔ اوحضوریافت، ولی قبل‌ازورود به‌آن شهر، ابن الخطیب را ازراه کینه توزی درزندان خفه کردند.

اما ابن‌خلدون، رقیب سابق‌او، سرنوشت بهتری داشت و درتحولات و جریانات سیاسی و میان امرای افریقای شمالی، پیوسته موفق می‌شد که مقامات مهمی به‌دست‌آرد، وهرگاه موقعیت را خطرناك می‌دانست تغییر مکان

۱- Bijaya (Bougie)

می‌داد. درسال ۱۳۷۸، ابن خلدون درقلعهٔ یکی‌ازامیران عرب به‌نام ابن‌سلامه ازسلسلهٔ بنی‌توجین پناهگاه مناسبی یافت ودرآنجا به نگارش کتابی دربارهٔ تاریخ عمومی پرداخت. پس ازچهارسال به تونس که دارای کتابخانه‌های غنی بود رفت ودرآنجا «تاریخ بربر»رابه رشته تحریر درآورد. دراینجا نیز چون موقعیت را مناسب نیافت به‌زیارت مکه رفت، ولی درمصرتوقف کرد و سلطان ممالیك به‌نام برقوق نخست تصدی کرسی استادی را به‌اوپیشنهاد نمود وسپس عنوان مقام قاضی عالی مالکیان را به‌اوداد. وی دراین مقام اخیرتوانست‌تمام توطئه هایی‌راکه مدتی باعث عزل‌اوشده‌بود عقیم بگذارد. درسال ۱۴۰۱،همراه قشون ممالیك درجنگ علیه تیمور که متصرفات‌آنهارا تهدید می کردشرکت نمود وهم اوبود که باخان مغول درنزدیکی دمشق مذاکراتی به منظور تسلیم شهر به‌عمل آورد. ابن خلدون که عمری پر از تشویش واضطراب داشت و همیشه مورد مرحمت بخت واقبال‌قرار می گرفت در۱۷ مارس۱۴۰۶در گذشت.

حتی‌نوشته‌های‌این‌دو رقیب باهم‌فرق‌داشت. ابن‌الخطیب‌نمونهٔ‌نویسندگان آن عهد بود وآثارش بدون عیب ونقص نبود. تقریباً می‌توان گفت که درنظراو سبك بیش ازهمه‌چیز اهمیت داشت واین‌مطلب ازمجموعهٔ مراسلات‌اوپیداست. همچنین وی درآثار بزرگ تاریخی خود امانت را نگاه نداشته‌استوبی‌آنکه تردیدی ازخود نشان دهد آنرا قربانی سبك خود کرده است. واقعهٔ تاریخی درنظراو اهمیتی نداشت؛ درتاریخ بزرگ غرناطه و نیز در تواریخ مربوط به شهرهای مشرق، توجه او کاملا معطوف به عامل شخصی است و سرنوشت سایر نویسندگان درنظر او بیش ازسرنوشت محیط اجتماعی‌آنان اهمیت‌دارد. ولی ابن خلدون،برعکس، درزندگی پرآشوب خود هرگز فرصت نیافت که به‌سبك خود توجه مخصوصی معطوف دارد. آنچه بیش از همه چیز مورد علاقهٔ او بود

سرنوشت اقوام بود. « تاریخ بربر» اودرادبیات عرب بی‌نظیراست، زیراوی در این کتاب کوشیده است کـه زندگی یك قوم را با توجه‌به‌تمام جنبه‌هایش وبا استناد به‌مشاهدهٔ شخصی وتحقیق دقیق درمنابع شرح دهد. ولی شهرت عمدهٔاو مدیون « مقدمه » ای است که وی بر کتاب تاریخ عمومی خودنگاشته است. این کتاب اگرچه بیش‌ازیك تاریخ معمولی‌نیست و به کتاب طبری‌شباهت‌دارد، ولی در آن برای نخستین بار درادبیات عرب فلسفهٔ تاریخ مطرح‌شده‌است.البته افکار سیاسی واجتماعی او تماماً تحت تأثیر شریعت اسلامی قرار گرفته است ، ولی وی دراین کتاب عقاید ونظریات دقیقی دربارهٔ یکی ازپرآشوبترین ادوار تاریخی ابراز داشته است. گذشته ازاین ، خوداو درحالی که حائز مقام مهمی بوده چنین دوره‌ای را مشاهده کرده‌است، ولی همیشه دربارهٔ وقایع اظهار نظر کرده و با خونسردی به‌آنها اندیشیده و راجع به هر رشته از علوم و تمـدن اسلامی به داوری پرداخته و آنها را به‌دقت طبقه بندی کرده و هریك را در کمال وضوح شرح داده . تاکنون هیچکـدام از همکیشانش نتوانسته است چنین‌کاری انجام دهد .

دوتن مغربی دیگرنیز دربارهٔ وضع فرهنگی شرق درآن‌زمان شرحهای جالبی نوشته‌اند که نزد متقدمان آنها یافت نمی‌شود . ابن‌جبیرآندلسی،متولد در۱۱٤٥ دربلنسیه ، درسال ۱۱۸۳ به زیارت مکه رفت. ظاهراًمقصود اوازاین سفر این بود که خودرا از گناه شرابخواری تطهیر کند، زیرا به‌عنوان منشی حاکم غرناطه نتوانسته‌بود که ازنوشیدن شراب‌خودداری کند. باری،ازجزیرهٔ طریف به اسکندریه وازآنجا ازطریق قاهره وبحراحمربه مکه رفت . پس‌از زیارت اماکن مقدس ، ازراه عراق وموصل وحلب ودمشق به عکّارفت‌وازآنجا باکشتی عازم سیسیل شد.خوشبختانه وی‌توانست مشرق را درزمان فرمانروایی

صلاح الدین ببیند وشاهد پیشرفت آن باشد. آنگاه باسبکی ماهرانه وخالی ازعادات بد نویسندگان ، مشاهدات خودرا به رشتهٔ تحریر درآورد، ولی باز می‌توان دید که تحصیلات فقهی او درنوشته‌هایش اثری به‌جای گذاشته است. وی تمدن درخشان سیسیل را در زمان تسلط گیوم صالح از قوم نرماندی به سادگی شرح می‌دهد وازاینکه این جزیره تحت تأثیراسلام قرار داشت اظهار خشنودی می کند. پس ازآنکه در سال ۱۱۸۵ از طریق قرطاجنه به غرناطه باز گشت،چهارسال بعد دوباره به‌فکرمشرق‌افتاد ودوسالی‌بازدرآنجا گذرانید. در سن هفتاد وسه سالگی بود که وی جرأت کرد برای دومین بار به مسافرت مشرق برود، وبه‌محض ورود به‌اسکندریه دراین شهر درگذشت.

یك قرن بعد، درسال ۱۳۲۵، ابن بطوطه ازاهالی‌طنجه نیز به‌زیارت‌مکه رفت. دیدن مشرق برروحیهٔ این سیاح بیست ویك ساله ، همچنانکه در مورد ابن جبیر پیش‌آمده بود، تأثیری عجیب کرد وی از کتب مشرق طبق عادت‌آن زمان برای شرح اوضاع مناطقی که هردو دیده بودند استفاده کرد وشاید هم راوی او به‌وی کمك نمود. ابن بطوطه مدت بیست‌وپنج سال از وطن دور بود و ضمن‌آن درتمام ایران و آسیای صغیرو کریمه به مسافرت پرداخت. سپس همراه شاهزاده خانمی یونانی که زن سلطان اوزبك بود و به قسطنطنیه جهت دیدار پدر ومادر خود می‌رفت حرکت کرد. آنگاه ازطریق ولگا وآسیای مرکزی به‌هندرفت‌ودر دهلی مدت دوسال به‌عنوان قاضی خدمت نمود وسپس همراه هیئتی عازم چین شد، ولی درجزایرمالدیو[1] مدت یك سال ونیم توقف کرد وبه عنوان قاضی به کار پرداخت. بعد ازآنکه موفق شد به بنادر چینی زیتون و کانتون برود ازآنجا ازطریق سوماترا به‌عربستان و سپس در اواخر

۱- Maldives

پائیز ۱۳۴۹ به‌فاس باز گشت. سه‌سال بعد، سفر دیگری به‌افریقا کرد ودرمراکش اقامت گزید ودر آنجا سر گذشت مسافرتهای خود را برای منشی‌خویش املا کرد واورادر به کاربردن سبکی‌ادبی مخیر نهاد. درقرون‌وسطی کسی‌را نمی‌توان یافت که با او ازحیث وسعت نظر برابر باشد، بجز مارکوپولوی ونیزی که او نیز یکی ازمنشیان را مأمور نوشتن مسافرتهای خود کرد. درمورد اطلاعات‌ما دربارهٔ آسیا این دو اثرمکمل یکدیگرند، زیرا مارکوپولو خاور دور رابهتر از ابن‌بطوطه می‌شناخت. ولی ابن بطوطه از اوضاعی که تمدن محیط مورد نظرش را به‌وجودآورده بود بیشتر اطلاع داشت. هیچیك از آنها در جغرافیا تبحر نداشت، ولی اطلاعاتی که ابن بطوطه در موردآب وهوای ممالك مختلف می‌دهد ازمطالب مارکوپولو دقیقتراست. فقط درشرح «ارض‌ظلمات» است که ابن بطوطه مجبورشد ازمتنی ادبی استنساخ کند، زیرا ظاهراً درروسیهٔ‌جنوبی به‌علت اشکالاتی که وجود داشت ازرفتن به‌سرزمین بلغارها که درقسمت‌علیای ولگا مقیم شده بودند منصرف شده بود.

فنون وصنایع نیز تاپایان عصر بنی نصر ترقی کرد واساس رفاه مردم را فراهم ساخت. مخصوصاً استخراج فلزات پیش‌رفت وبحد کمال رسید. آخرین ومشهورترین ساختمان اسلامی دراسپانیا «الحمراء» درغرناطه است که توسط بنی‌نصر برپاشد. برفراز کوهی که برشهر مسلط است درزمان بنی‌امیه قلعه‌ای وجود داشت، ولی ساختمان این قصرمعروف درزمان محمدآغاز شد واعقابش درنیمهٔ اول قرن چهاردهم کوشیدند که آنرا به‌پایان برسانند وآن را مرکز حکومت خود قراردهند. قسمت کوچکی از الحمراء ازسنگ وآجر، وقسمت اعظم‌آن ازسنگ مصنوعی مرکب ازآهك وخاك وشن ساخته شده است. قبه وطاقها وسقفهای‌آن ازتخته‌هایی تقریباً مربع شکل تشکیل یافته‌است. نظیر

این ساختمان که مسلماً اصل آن از بین‌النهرین است درهیچ جـا به علت عدم استحکام مصالح باقی نمانده‌است. تپه‌ای که قصر برفراز آن بناشده ازهرطرف به‌وسیلهٔ دیواری کنگره دار و پر ازبرج وبارو محصور گردیده وقصر در وسط آن، گوئی‌میان باغ عظیمی خفته‌است. ازاین باغ، در حیاط به‌ساختمان‌داخلی راه دارد. درقسمت جنوبی، می‌توان ازطریق حیاط معروف «مورد» که به برج عظیم کومارس[1] منتهی‌می‌شود به‌قصر داخل‌شد. درشمال آن اطاق‌سفیران‌قراردارد. درجنوب شرقی، «دارالاسود»واقع‌است که مستقیماً به‌اطاقهای‌دادگاه‌راه دارد، ودر دست راست‌دارالاسود ، تالار«ابن سراج » ودر دست چپ آن «قاعة‌الاختین» ساخته شده است.حیاط مورد ازاین لحاظ بدین نام‌موسوم شده‌است که‌حوضی محصور بادرخت «مورد» درطول یکی ازقسمتهای آن قراردارد؛«دارالاسود» از نام‌شیرهائی سنگی گرفته شده است که وسط فواره‌ای‌رانگاه‌داشته‌اندوجدول‌های باریك آن ازهردوسوبه‌هم می‌پیوندند. سقفهای تالارداد گاه بانقاشیهائی که مناظر شکار وپهلوانی‌را نشان می‌دهد مزین شده‌است. همچنین تصویر ده امیر را که یکی پس از دیگری روی نیمکت طویلی نشسته اند در آن جـا می‌توان دید.

«کف اطاق باتخته سنگ های مرمرسفید پوشیده‌شده بود . قسمت‌پایین دیوار تاارتفاع‌تقریبی ٤پا باکاشی‌های‌رنگین مزین گردیده بود واین کاشی‌ها را «آزولیوس» می‌نامیدند . بقیهٔ دیوار در بالای کاشی‌ها باگچ‌سفید شده‌بود ودرقسمت فوقانی آن کتیبه‌ای[2] وجود داشت وسقف اطاق‌مستقیماً روی آن‌قرار داده شده بود. گاهی در بالای این کتیبه نیم ستونهای کوچکی نیز قرار داده

۱- Comares

۲- کتیبه دراصطلاح معماران نوار مزین گچ بری شده‌ای است که‌درقسمت فوقانی دیوارقراردارد وسقف تالار مستقیماً روی‌آن گذاشته شده‌است.

بودند. سقف ساختمان ازچوب بود وبعضی ازقسمت های آن بامقرنس‌هایی تزیین شده بود .

« شکل معمولی این قوسها نیم‌دایرهٔ ادامه یافته‌است که کمی نزدیك به قوس نعل اسبی می‌شود[1] ولی گچبریهایی که روی این قوسها را می‌پوشاند به صورت قوس‌شکسته (یا قوس‌جناغی) درآمده بود . طاقچه‌هایی به‌شکل‌های مختلف در دیوارها تعبیه شده بود . داخل‌طاقچه‌های بزرگ را بانمد پوشانده بودند به‌طوری که به‌صورت مکان استراحتی‌درآمده بود ودرطاقچه‌های کوچك کوزهٔ آب و نظایرآن را قرار می‌دادند . بالای تمام قسمت‌های کاخ ، بالای دیوارها ، زیرسقف‌ها ، روی ستون ها و قوس‌ها، وداخل طاقچه‌ها وطاقنماها ، تماماً بانقوش مختلف مزین گردیده بود .

« آزولیوس ها به‌هزار طریق باهم می‌آمیختند ونقوش‌اسلیمی‌راتکمیل می کردند. لوحه‌های مرمررا به‌صورت‌های مختلف تراشیده‌بودندونقوش گچ‌بری شده شکل‌های بسیار متنوع به‌خود می گرفتند وانواع‌صوربه‌وجودآورده بودند که هیچکدام ازآنها بادیگری شباهت نداشت، مانند ستاره ها وهشت‌ضلعی‌ها وگیاه‌های مختلف‌وسنگ‌هاوغیره. به‌این تزیینات زینت‌های‌دیگری مرکب از کتیبه‌ها اضافه می‌شد واین کتیبه‌ها دربالای دیوارها و کنار قوس‌ها وپنجره ها وطاقچه‌ها قرارداده شده بود وگاهی به‌صورت ترنج درمی‌آمد، و این ترنج ها گاهی به‌صورت مجزا و زمانی به‌صورت قرینه در برابر یکدیگر قرارداده شده بودند. غالباً این کتیبه‌ها مانند اسلیمی‌ها باهم‌ترکیب‌شده‌بودند

۱- relevé مقصود ازنیم دایرهٔ بالا رفته این است که درواقع نیم دایره ای است که طرفین قوس آن بیش ازاندازهٔ معمول امتداد پیدا کرده است و برای فهماندن چنین قوسی اصطلاحی درزبان فارسی به‌نظر نرسید.

به‌طوری که برای کسی که به آنها عادت نداشته باشد تشخیص‌شان به‌صورت مجزا مشکل است. یکی از خصوصیات کتیبه‌های مزبور این است که مانند کتیبه‌های ابنیه به ذکر تاریخ ساختمان با نام سازندهٔ بنا نپرداخته و ترکیبی از ابیاتی است که به‌سبك مداحی یا کنایه‌ای که مخصوص شعر اسپانیایی است سروده شده. سرانجام برای اینکه جلال و شکوه تمام این تزیینات بهتر نشان داده‌شود آن را با رنگ‌آمیزی‌های بسیار متناسبی که نشانه‌ای از ذوق سرشار هنرمندان آن کشور است زینت نموده‌اند. تمام تالارهای کاخ از رنگ‌های شدید پوشیده شده. در قسمت های بالا رنگ قرمز (کارمن) و رنگ طلا و آبی را که شدیدتر از رنگ‌های دیگراند به کار برده‌اند. رنگ بنفش وصورتی و نارنجی را برای قسمت های پایین اختصاص داده‌اند. احتمالا حتی الواح مرمری را که در کف تالار قرارداده شده بود نیز رنگ کرده بودند.»

(فون شارك)

اختلافات متوالی در میان بنی نصر باعث شد که ایزابل به سلطهٔ آنان پایان دهد، واین امر هنگامی میسر گردید که وی درسال ۱۴۷۹ با فردینان دوم ازدواج کرد و در نتیجه آراگن و کاستیل بایکدیگر متحد شدند؛ و چون او کاتولیك بود در صدد برآمد که مسلمین را از اسپانیا بیرون راند. یوسف و ابوعبدالله محمد که اسپانیائی‌ها او را بوعبدل می‌نامیدند وفرزندان ابوالحسن آخرین امیرغرناطه بودند علیه پدر خود سر به شورش برداشتند. در این مبارزات که سر انجام ابو عبدالله موفق به تسخیر غرناطه شد، فردینان شوهر ایزابل درنتیجهٔ سیاست ماهرانه‌ای دخالت کرد. این شخص پس از آنکه شهرهای کوچك اسپانیارا که عربها از آنان تاحدی دفاع می کردند به تصرف درآورد، غرناطه را پس از مدتها محاصره در ۲ ژانویه ۱۴۹۲ فتح کرد. ابوعبدالله در

آغاز حاضرشد که به‌ملکی قناعت کند، ولی به فاس بازگشت و در آن شهر درگذشت. آخرین مسلمانان اسپانیا که آن کشور را ترك نگفته بودند مجبور شدند که‌در نتیجهٔ تفتیش عقاید[1] وبرخلاف شروط تسلیم شدن، به‌آیین‌عیسویت که حافظ جان ومال آنها بود درآیند. ولی‌عدهٔ زیادی از مسلمانان به‌جانب جبل‌طارق شتافتند وفرهنگ وتمدن مراکش‌را رونقی تازه بخشیدند وآنرا در جنوب این کشور اشاعه دادند.

۱ - انکیزیسیون Inquisition

فصل پنجم

خاور نزدیك در زمان صلیبیون
و آغاز حکومت ممالیك درمصر

سلطنت نورالدین

تاریخ مشرق را هنگامی ترك گفتیم کـه امپراطوری سلجوقیان پس از مرگ سلطان محمد منقرض شده بود. قبل‌ازاین‌واقعه، دولت‌مقتدری درسوریه به روی کارآمده بود که با امیران واتابکان ترك در تجزیهٔ امپراطـوری سابق خلفا رقابت‌می کرد: این دولت مقتدر به‌توسط صلیبیون تشکیل یافته بود. اما از لحاظ مسلمانان، شوالیه‌های عیسوی فقط به‌عنوان رقیبان مزاحم ترکها در مورد تسلط برسوریه به‌شمار می‌آمدند، ولی چون درفتح اورشلیم کـه در نظر مسلمین مکان مقدسی‌محسوب می‌شد اصرار ورزیدند، مبارزهٔ آن‌دو گروه، لااقل در زمان صلاح‌الدین ایوبی، رنگی مذهبی به‌خود گرفت . این موضوع به‌طور کلی از کتب مردم‌پسندی که درآن عهد می‌نوشتند روشن می‌شود، زیرا درآنها جنگهای پیغمبر واصحاب اورا یادآور می‌شدند وآنهارا به عنوان نمونه‌هایی عالی که می‌بایستی توسط متعصبان دینی تقلید شود ذکر می کردند .

هنگامی که نخستین گروه از صلیبیون به‌رهبری گودفروا دوبویون [۱] و

---

۱ - Godefroy de Bouillon

چندرهبر فرانسوی و نورمان درسوریه‌ظاهر شدند، این کشورمیان عدهٔ زیادی ازامرای سلجوقی‌تقسیم شده‌بود که علاقه‌ای به‌دفاع‌از منافع«یاغی‌سیان» امیر انطاکیه که برای اولین‌بار موردحملهٔ عیسویان قرار گرفت نداشتند.در سوم ژوئن۱۰۹۸ ، انطاکیه، بعدازمدتی‌طولانی تسلیم‌شد، وحال آنکه این‌شهردارای دیوارهای‌مستحکمی بود که از کوههای‌مجاور نیز فراترمی‌رفت ، واگردراثر خیانت نبودبه‌آسانی به‌دست‌مهاجمان‌عیسوی نمی‌افتاد. دراین‌ضمن، مصریها که اورشلیم‌را در تصرف داشتند این‌شهررا بدون مبارزهٔ شدیـد در۱۵ ژوئیه ۱۰۹۹ به‌فرانکها تسلیم کردند. ازآنجا که بودوئن[1] اول رهاء [2] را در ۱۰۹۸ متصرف شده بودند، فرانکها تسلط خودرا برشمال‌سوریه مستقرساختند. درسال۱۱۰۰، پس ازمرگ گودفروادوبویون که به عنوان پادشاه اورشلیم انتخاب‌شده بود ، بودوئن جانشین اوشد وفتح طرابلس‌شام‌را به‌رمون دوتولوز[3] واگذاشت‌تاآنرا مرکزحکومت‌جدیدی‌قراردهد. ولی‌پس‌ازهشت‌سال‌محاصره بود که‌این‌شهر که مشرف‌بردشتی وسیع‌بود به‌دست‌عیسویان‌افتادوآنان‌مدت‌یك‌قرن‌درآنجاماندند. دراین‌ضمن،رمون‌درسال۱۱۰۵درقلعه‌ای که برفراز کوه صنجیل[4] برای محاصره کردن‌طرابلس برپاشده بود درگذشت .

موقعیت اسلام که درنتیجهٔ مبارزات.امرای‌سلجوقی برسرتسلط‌برسوریه ضعیف‌شده بود در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم رو به‌بهبود نهاد وآن‌نیز دراثر روی کارآمدن سلسله‌ای جاه‌طلب بود که مدت کوتاهی قوای خـودرا برای جنـگ علیه‌عیسویان به‌کار برد. ازسال۱۱۲۷ امیری‌ترك به‌نام‌عمادالدین زنگی‌نخست بالقب اتابك یعنی للهٔآلپ‌ارسلان وفرخ‌شاه در موصل حکومت می کرد. این

۱ - Baudouin ۲ - Edesse ۳ - Raymond de Toulouse
۴ - Saint-Gilles

شخص چون سردار وسیاستمداری قابل ودرعین حال عامل ومدیری عالی بود پیوسته توانست دامنهٔ نفوذ خود را گسترش دهد وتاپایان عمر موفق شد که تمام بین النهرین را تاشمال یعنی تا ماردین که محل اقامت ارتقیون بود و همچنین قسمت اعظم سوریه را به تصرف درآورد. این شخص به اندازه‌ای درفکر رعایای خود بود که ساکنان چندین محل اورا به میل خود جهت برانداختن کسانی که برآنها ظلم می کردند فراخواندند. عمادالدین زنگی حقوق وامنیت افرادرا که تاآنوقت در آن نواحی مفهومی نداشت تضمین کرد. هنگامی که وی روی کار آمد ،قسمت اعظم مسجدجامع موصل به صورت ویرانه‌ای افتاده بود، ولی درزمان مرگش ، نواحی مجاور ازساختمانهای عظیم پوشیده شده بود .آخرین اقدام بزرگ اودر سال ۱۱٤٤ عبارت ازبیرون آوردن رهاء ازدست عیسویان بود که در حدود نیم قرن درتصرف فرانکها بود .هنگامی که وی در اوج قدرت بود ، ازسستی ارکان حکومت خود واقف شد، زیرا دست پروردهٔ سابقش شاهزاده آلپ ارسلان شورشی درغیاب اوبرپا کرده بود . عمادالدین زنگی پس ازآنکه به آسانی این شورش را فرونشاند، در۱۵ سپتامبر ۱۱٤٦ به دست غلام خود به قتل رسید واین واقعه هنگامی روی داد که وی مشغول محاصرهٔ قلعهٔ جعبر [۱] از متعلقات دولت عقیلیه بود .

دوفرزند ارشد عمادالدین متصرفات پدررا میان خود تقسیم کردند، زیرادر واقع نگاهداری آن به علت وجوددشمنان بیشمار مشکل بود. سیف الدین غازی ، فرزند بزرگتر، موصل وبین النهرین را تاخابور به خود اختصاص داد وبه «اتابك» ملقب شد و نورالدین محمود ، فرزند دیگر ، سوریه را انتخاب کرد وحلب را مرکز حکومت خود ساخت. نورالدین به مراتب صفات وملکات پدر را دارا بود.

۱ - این قلعه درساحل چپ فرات قرار داشت.

اگر چه از قرنها پیش پادشاهان مسلمان کشور خود را منحصراً بـرای منافع شخصی اداره می کردنـد . ولی نور الدین برای نخستین بار خود را در برابر خداوند مسئول سعادت اتباع خود دانست . وی از آنجا که تقریباً هیچ احتیاج شخصی نداشت، تمام‌مالیات فراوانی‌را که در نتیجهٔ ادارهٔ عاقلانهٔ‌مملکت به‌دست می‌آوردو تقریباً تحمیلی براتباع او نبودنه‌فقط برای‌تحکیم موقعیت‌خود درمیان دشمنان به‌کارمی‌برد(مانندساختن‌قلعه‌های متعدد که مستلزم‌مخارج زیاد بود)، بلکه‌صرف امورمدنی وایجادمساجدو برپاداشتن‌تکایاجهت‌درویشان وپناهگاهها برای‌مسافران وهمچنین بیمارستان ها ومدارس می کرد . در دمشق موسسه‌ای به‌نام دارالحدیث که قدیم‌ترین‌مدرسه برای‌تعلیم‌این‌علم به‌شمارمی‌رود به‌وجود آورد وبیمارستانی که به‌نام او نورستان نامیده شده‌است تأسیس کرد. در این بیمارستان ،مدرسهٔ عالی‌پزشکی به‌وجودآمد .نورالدین‌در مدرسه‌ای که به‌اسم اومشهور است دفن گردید.

سیاست‌خارجی‌نورالدین به‌طورکلی‌مبنی‌بر اخراج فرانکها ازسوریه‌بود. پس‌ازمرگ عمادالدین‌زنگی، کنت‌ژوسلن[1] دوم‌شهر رهاءرا باکمک عیسویان که اکثر آنها از ارامنه‌بودند به‌تصرف درآورد. نورالدین این‌عده‌را شدیداً تنبیه کرد وتقریباً می‌توان گفت که تمام‌عیسویان‌را ازدم‌شمشیر گذرانید . ولی سقوط شهر رهاء زمینهٔ یك جنگ صلیبی دیگررا در اروپا فراهم ساخت. پاپ اوژن[2] سوم شخصی به‌نام سن برناردوکلرو[3] را که واعظی مشهور بود برآن‌داشت که‌مردم‌را به‌جنگ‌علیه کفارتحریض کند.مردم‌نیزدرنتیجهٔ استمداد شورانگیز لوئی هفتم پادشاه فرانسه و کنراد[4] سوم از سلسلهٔ هوهن اشتاوفن[5] به‌حرکت

۱ ـ Jocelin ۲ ـ Eugene ۳ ـ Saint-Bernard de Clairvaux
۴ ـ Conrad ۵ ـ Hohenstaufen

درآمدند.ولی به‌محض‌عبور ازمجارستان، لشکرهای آنهادراثر قحطی‌بیماریهای واگیر چنان ضعیف شدند که فقط قسمت کوچکی از آنها تـوانست به اراضی مقدس برسد . باوجود این ،عیسویان تصمیم گرفتند که به‌مسلمین حمله کنند. نخستین هدف این حمله شهر متمول دمشق بود که بـه وسیلهٔ مملـوکی به نام معین الدین اُنر از طرف مجیرالدین آبق بوری از اخـلاف یکی از اتابکان سلجوقی اداره می‌شد . هنگامی که عیسویان در برابر دروازه‌های شهر ظاهر شدند ،مملوك ازنورالدین استمداد کرد. ولی قبل‌ازآنکه این‌شخص به‌یاری‌او بشتابد، فرانکها دست‌از محاصرهٔ شهر برداشتند. اختلاف‌میان‌آنها به‌نورالدین فرصت‌داد که بدانهاحمله کند . کنت‌برنار فرمانروای طرابلس احساس‌می کرد که کنت برتران دوتولوز متصرفات اورا ازقلعهٔ عریمه تهدید می کند وازاین لحاظ از نورالدین ومعین‌الدین کمك خواست. قوای این‌دونفر عریمه‌راباخاك یکسان کردند و برنار را به‌اسارت گرفتند و به‌حلب بردند. تاچند سال‌مسلمین وعیسویان بایکدیگر زد وخوردمی کردند. مجیرالدین که تسلط نورالدین‌را خطرناکتر ازقدرت فرانکهائی می‌دانست که درایالات مختلف‌پراکنده بودند موقعیت خودرا به‌تدریج متزلزل یافت، وسرانجام نورالدین‌درسال ۱۱۵٤قدرت را از دست او گرفت وتنها درآغاز حمص و بعد قسمتی کوچکتر یعنی بالس‌را به او داد .

جنگهای کوچك ومتوالی بافرانکها برسر تصرف‌قلعهٔ حارم بین‌انطاکیه وحلب نزدیك‌بود که برای مسلمین عاقبتی‌خطرناك داشته‌باشد ، زیراامپراطور روم شرقی مانوئل [۱] اول مشهوربه کـومنس [۲] برای تنبیه رمون فـرمانروای انطاکیه که به‌جزیرهٔ قبرس حمله‌برده بود به‌سوریه‌آمد. بودوئن سوم نزدیك

۱ - Manuel ۲ - Commenos

بود که موافقت امپراطور را علیه نورالدین به‌دست آورد، ولی نورالدین توانست بافروتنی دربرابر امپراطور خطر را از خود دفع کند و امپراطورهم که فقط به فکر حفظ امنیت مرزهای کشور خود بود میل نداشت که در ماجراهای دیگر شرکت نماید.

سلطنت صلاح‌الدین ایوبی

درطی این‌مدت، خانوادهٔ کردی درخدمت عمادالدین زنگی وفرزندش نورالدین به‌سرمی‌بردند که‌بعدها درخاورنزدیك حائزاهمیت‌بسیارشدند. تفصیل این‌موضوع آنکه دو برادر به‌نامهای ایوب وشیرکوه، فرزندان کردی به نام شاذی، در عراق به‌خدمت دولت درآمدند وایوب از طرف خلیفهٔ عباسی مأمور ادارهٔشهر تکریت‌شد. ازآنجا که شیرکوه مرتکب قتلی شده بود، خانوادهٔ او مجبور گردید که مهاجرت کند. دراین هنگام شیرکوه به‌خدمت عمادالدین زنگی درآمد وایوب نزد مجیرالدین آبق‌بن محمد بوری امیر دمشق رفت.

هنگامی که نورالدین دمشق‌را محاصره کرد، ایوب فرماندهٔ این‌شهربود وشیرکوه محاصره کنندگان‌را هدایت می‌نمود. هردو برادر درکمال اتحاد و صفا می‌زیستند. ایوب ازاین تاریخ به‌بعد شهردمشق‌را ازطرف نورالدین‌اداره می‌کرد وشیرکوه حمص‌را به‌عنوان تیول دریافت داشت. فرزندانش مدت یك قرن این‌شهررادرتصرف‌داشتند. خود او به‌زودی صحنهٔ عملیات وسیعی دربرابر خویش یافت.

درمصر، طلائع‌بن رزّیك وزیر تا مدتی صلح را در این کشورکه در اثر شورشهای سربازان دارای‌وضعی‌آشفته شده بود برقرارساخت، ولی پس‌ازروی کارآمدن عاضدآخرین خلیفهٔ فاطمی‌در ۱۱۶۰ به‌قتل‌رسید. ضمن آنکه شخص خلیفه تقریباً قدرتی‌نداشت، مبارزه‌ای میان‌فرزند وجانشین‌وزیر مقتول وشاور

یکی از عمال او درگرفت. شاور که مصرعلیا را از دست وزیر مقتول دریافت داشته‌بود مرکزش درقوص قرارداشت . دراین مبارزه ، شاور در ژانویهٔ ۱۱۶۳ پیروز شد ، ولی چون فرزندانش از قدرت پدر بیشرمانه استفاده می کردند ، شخصی به‌نام ضرغام که ازاعمال اوبود درماه اوت همان سال وبه تشویق خلیفه علیه‌او سر به‌شورش برداشت.شاورحاضربه‌جنگ نشد،ولی ازنورالدین‌در دمشق مدد خواست . شیر کوه حاکم حمص مأمـور شد که به او کمك برساند . سربازان جنگدیدهٔ سوریه مزدوران فاطمی را شکست دادند و شاور را در قاهره در ماه مه ۱۱۶٤ به مقامش باز گرداندند . ولی این شخص به زودی با شیرکوه در افتاد . شاور برای آنکه خود را از چنگ این همکار مزاحم برهاند ، املرك[1] پادشاه اورشلیم را به‌آن کشور دعوت کرد . فرانکها شیر کوه را در بلبیس محاصره کردند و چون شنیدند که نورالدین قلعهٔ حارم را محاصره نموده وموقعیت آنها خطرناك‌شده است، به‌او اجازه دادند که به‌سوریه باز گردد . سه سال بعد ، شیر کوه دو باره در مصر ظاهر شد ، ولی پس از پیروزی درخشانی ، برادرزاده اش صلاح الدین فرزند یعقوب در اسکندریه به‌وسیلهٔ شاور ومتفقین‌او درمحاصره افتاد وچون‌شهر قدرت مقاومت نـداشت ، وی‌مجبورشد که باردیگر عقب‌نشینی کند. دراین ضمن، اقدام‌مصر دراستمداد ازفرانکها به‌زیان‌آن کشور تمام‌شد. مصر مبلغ گزافی خراج پرداخت ومجبور گردید که مخارج قشون اشغالی و نمایندهٔ آنهارا در قاهره بپردازد . بزودی اختلافی‌بروز کرد وشاور درفسطاط درمحاصرهٔ فرانکها افتاد.خلیفه‌عاضدناچار ازنورالدین استمداد کرد واین‌شخص شیر کوه‌را برای‌بـارسوم به‌مصر فرستاد. دراین‌ضمن شاورموفق‌شده بود که باپرداخت‌مبلغی فرانکهارا راضی به‌بازگشت

۱ - Amalarich

کند . این امر هنگامی صورت گرفت که آنها فسطاط را طعمهٔ حریق ساخته بودند و از اوکاری ساخته نبود . شاور که باردیگر می‌خواست از انجام دادن تعهدات خود در قبال فرمانروایان سوریه شانه خالی کند، توسط صلاح‌الدین برادرزادهٔ شیرکوه وچند فرمانده دیگر دعوت شد که در آرامگاه امام شافعی به‌مذاکره پردازند . وی در اینجا در ۱۸ ژانویه مورد حمله قرار گرفت و به‌قتل رسید. عاضد خلیفه بجای او، شیرکوه را به‌وزارت گماشت و دوماه بعد، پس از مرگ او ، این مقام را به‌عهدهٔ برادرزاده‌اش صلاح‌الدین محول کرد و به او لقب افتخاری «ملك الناصر» را داد. در این ضمن، نورالدین اورا فرماندهٔ قشون سوریه کرد.

صلاح‌الدین با فعالیت فراوان واستعداد سیاسی خارق‌العاده‌ای موفق شد که از این وضع دشوار نیز پیروز بیرون آید و به‌مقامی برسد که هیچ امیر مسلمانی تا آن وقت بدان نایل نشده بود . وی در قاهره مجبور شد قشون غلام سیاهان فاطمیان را که زیاد قابل اعتماد نبودند از میان بردارد. فرانکها بزودی از خطری که آنهارا از ناحیهٔ امیر مقتدری درمصر تهدید می‌کرد آگاه شدند واز اروپا کمکهای تازه‌ای درخواست کردند. در این هنگام ناوگانی از طرف روم شرقی و لشکری از جنوب ایتالیا در مقابل دمیاط ظاهر شدند . طبق تقاضای صلاح الدین، نورالدین پدرش ایوب را باقشونی به کمك او فرستاد. از آنجا که محاصرهٔ دمیاط به‌طول انجامید و لشکریان روم شرقی به‌دشواری می‌توانستند آذوقهٔ خودرا تهیه کنند، املرك حاضر شد که بادریافت مبلغی عقب‌نشینی کند. به‌یقین نمی‌توان گفت که آیا صلاح الدین در آغاز طبق توصیهٔ نورالدین عمل کرد که خودرا ازسلطهٔ خلیفهٔ فاطمی‌رها سازد یانه . درهرحال، درسال ۱۱۷۲، وی نام خلیفهٔ عباسی رابجای اودرخطبه به‌کاربرد. چندی‌بعد، عاضد درگذشت وصلاح الدین شیعه را با زور ازمیان نبرد ، ولی چون این مذهب با انقراض

سلسلهٔ فاطمی حامی خودرا ازدست داد ، مذهب تسنن بزودی درمصر جایگزین آن شد .

قدرت روز افزون صلاح‌الدین باعث سوءظن نورالدین درمورد وفاداری او گردید. صلاح‌الدین ، بعد ازبازگشت فرانکها، تسخیر فلسطین را یکی از هدفهای نخستین سیاست خارجی خودقرارداده بود، زیرا هیچ دولتی نتوانسته بود که بدون تسخیر آن سرانجام برمصرمسلط شود. درسال ۱۱۷۲، بندر ایله واقع درساحل دریای احمررا به‌عنوان مرکز عملیات خودبه تصرف درآورده بود. ولی هنگامی که نورالدین درصدد برآمد که جنوب فلسطین را متصرف شود وازاوخواست که قشونی به کمك اوجهت فتح قلعه های صلیبیون در کرك وشوبك درشرق نهراردن بفرستد، صلاح‌الدین از وظیفهٔ تابعیت خود به بهانهٔ آنکه وضع مصر هنوز روشن نشده‌است استنکاف کرد. نورالدین اگرچه‌قوائی جهت تنبیه اوفراهم آورده بود، ولی صلاح‌الدین بانوشتن نامهٔ احترام آمیزی غضب اورا فرونشانید. دربهار ۱۱۷٤،هنگامی که صلاح‌الدین مشغول‌سرکوبی فتنه‌ای درمصر بود، نورالدین تصمیم گرفت به‌اوحمله کند، ولی در ۱۵مه در دمشق درگذشت.

فرزندش‌اسماعیل،الملك الصالح، که به‌تازگی‌دوازده ساله شده‌بودتوسط امیران و صلاح الدین به سلطنت شناخته شد . ولی عمش سیف الدین غازی فرمانروای‌موصل که باقشونی به‌منظورهمراهی‌به‌نورالدین تامصر به‌متصرفات‌او قدم نهاده‌بود شهرهای بین‌النهرین را که مرکز فرماندهی خود قرارداده بود تخلیه نمی کرد. للههای اسماعیل که موقعیت خودرا دراثر حملات فرانکها درخطر دیده بودند حاضرشدند سرزمینهایی‌را که سیف‌الدین درتصرف داشت تخلیه کنند و به تصور آنکه بهتر می‌توانند از سلطان جدید حفاظت نمایند ،

به‌اتفاق او به‌حلب رفتند.

اما صلاح‌الدین به‌سبب آنکه مصررا در مجاورت متصرفات صلیبیون می‌دید موقعیت این کشور را اطمینان بخش نمی‌دانست،ومخصوصاً تازمانی که مصر ازسوریه جدابودآن وضع وجود داشت. وی حملهٔ نورمانهای سیسیل‌را که با کشتیهای خود به اسکندریه نزدیك شده بودند دفع کرده بود. در این هنگام المرك درگذشت وصلاح‌الدین ازدست رقیب خطرناکی نیزرهاشد. در آغاز، صلاح الدین خودرا فرمانبردار باوفای اسماعیل می‌دانست وللهای او را سرزنش می کرد که‌چرا امر فرمانروای‌موصل راگردن نهاده‌اند. بنابراین به بهانهٔ استیفای حقوق اوعازم دمشق شد وبعد ازتصرف این شهر که فرماندهٔ آن چندماه بعد قلعه‌آنراتسلیم کرد، باللهای‌اسماعیل وارد مذاکره گردید. این عده چون به‌مقاصد اوپی‌برده بودند ترجیح دادند که از فرانکها استمداد کنند. دراین وقت صلاح‌الدین به‌حمله پرداخت وحمص وحماة را تصرف کرد ودراواخر ۱۱۷٤ حلب را در محاصره گرفت. ولی چون بامقاومت دلیرانه ای روبروشد، آمادگی خودرا برای پس‌دادن حماة وحمص اعلام داشت، به شرط آنکه اورا به‌عنوان حاکم دمشق بشناسند. ازآنجاکه پیشنهاد اورارد کردند صلاح‌الدین به مقابلهٔ قوای متفق اسماعیل وسیف‌الدین شتافت ودرحماة باآنها به مبارزه پرداخت وبه‌فتحی‌بزرگ نایل‌شد. این دفعه برای‌دومین باراسماعیل را درحلب محاصره کرد و او را مجبور به‌امضای عهدنامهٔ صلح نمود. در این ضمن‌لقب‌سلطان برخود نهاد وخلیفهٔ عباسی‌مقام اورا بااعزام سفیری به رسمیت شناخت.

درطی محاصرهٔ حلب، فرماندهٔ این شهریکی از«حشیشی‌ها»را مأمورقتل صلاح الدین کرد و او تنها در نتیجهٔ تصادف مساعدی از کشته شدن نجات

یافت. ازسال ۱۱۶۹، درسوریه شخصی به نام رشیدالدین سنان که بر کوه ها مسلط شده بود فرقهٔ خطرناك حشیشی‌هارانشکیل‌داده وقلعهٔ تسخیرناپذیرمصیاد را درقسمت شرقی جبال نصیریه برپا کرده بود. صلاح‌الدین، پس ازانعقاد عهد نامهٔ حلب، درصدد برآمد که اورا ازمیان بردارد، ولی مجبور شد که چشم از محاصرهٔ این قلعه بپوشد، وبافرمانروای‌قلعه‌عهدنامه‌ای‌منعقد کند. این‌عهدنامه تاپایان عمراو به‌قوت خود باقی‌ماند.

صلاح الدین قبل از آنکه به‌تحکیم قدرت خود درسوریه بپردازد تصمیم گرفت که موقعیت خودرا درمصر، حتی در جنوب این کشور، درمدخل دریای احمر تثبیت کند. درسال۱۱۷۳،هنگامی که سلسله‌های کوچك محلی‌به‌نامهای حمدانیه درصنعاء و نجاحیه درزبید مورد تهدید قرار گرفته و منقرض شده بودند ، وی برادرخود تورانشاه رابه آن حدود فرستاده بود . درسال ۱۱۹۵ ، چنانکه غالباً در کشورهای اسلامی روی داده‌است، مردی به‌نام مهدی‌درتهامه ظهور کرده و باکمك اعراب بدوی که مطیع او شده بودند زبید را به تصرف درآورده بود. نوه‌اش عبدالنبی که درسال ۱۹۶۲جانشین اوشده‌بود مدت یازده سال درآنجا حکومت راند. حتی درنظراشخاصی که مهمترازصلاح‌الدین بودند سرکوبی این غاصب رافضی به منزلهٔ عملی خداپسند محسوب می‌شد . قشون اعزامی‌مصر به‌سهولت توانست‌اورا ازمیان بردارد وتورانشاه باقی‌فرمانروایان صنعاء وعدن رانیز ازکار برانداخت. تاسال ۱۲۲۶ تورانشاه واعقاب اوبه‌عنوان رعایای خویشان مصری خود دراین نقاط حکمروائی کردند.

مرزهای سوریه غالباً مورد تجاوزصلیبیون قرارمی گرفت. صلاح‌الدین برای جلوگیری ازپیشرفت آنها در جنوب فلسطین در ۱۱۷۷ به مقابلهٔ آنها شتافت، ولی دررمله شکست سختی خورد وفقط دو سال بعدبود که باپیروزی

درمرج عیون آنرا جبران کرد. آنگاه ازصلحی که پیش آمد برای افزایش و تحکیم نفوذ خود در شمال سوریه استفاده نمود. در سال ۱۱۸۱، اسماعیل امیرحلب درگذشت و پسرعمش عزالدین مسعود فرمانروای موصل جانشین او شد. ولی این شخص ترجیح داد که حلب را به‌دست برادرش زنگی‌ثانی بسپارد ودرعوض‌جبال سنجار راکه ازمتعلقات اوبود ودرمجاورت موطن خوداو قرار داشت بگیرد. ولی صلاح الدین، قبل از استقرار فرمانروای جدید درحلب، آنرا به‌تصرف درآورد ودرسالهای بعد به بین‌النهرین تاخت و عزالدین را به اطاعت خویش‌واداشت. عهدنامهٔ صلح باصلیبیون که حتی جانشین بودوئن‌پنجم دراورشلیم به‌نام گی‌دولوزین‌یان[1] در حفظ آن کوشیده بود غالباً درنتیجهٔ نافرمانی اتباع اونقض‌می‌شد. رمون دوشاتیون[2] فرمانروای قلعهٔ کرك‌درقسمت قدیمی موآب در مشرق بحرالمیت وواقع درسراشیبی کوهستان ومشرف بر راههای‌کاروانرو دمشق به‌حجازومصر، ازرفت‌وآمد زوار وبازرگانان‌باحملات متوالی خود جلوگیری می‌کرد. صلاح‌الدین دیگر نمی‌توانست این وضع را تحمل کند ودر۱۱۸۷ تصمیم به‌حمله گرفت وضمن‌آنکه به‌خاك کرك می‌تاخت، فرمان داد که قوای شامی او درحارم گردآید و سپس در کنار دریاچهٔ طبریه به‌آن پیوست. پادشاه اورشلیم نیزقوای عظیمی از شوالیه‌ها درصفوریّه جمع‌آوری کرد، ولی بجای‌آنکه به‌صلاح‌الدین دراین‌موقعیت‌مناسب سوق‌الجیشی حمله کند برآن شد که به‌طرف‌دریاچهٔ طبریه که به‌تصرف صلاح‌الدین‌درآمده بود برود. وی باصلاح‌الدین درقسمت غربی، در دشتی گچی به نام حطین که به‌طرف جنوب متمایل بود وپست وبلندی بسیارداشت و فاقدآب بود رو برو گردید وشکست سختی‌خورد واسیرشد. قلعه‌های مجاور که بدون مدافع‌مانده

۱- Guy de Lusingnan ۲- Raymond de Chatillon

بودند یکی پس ازدیگری درظرف مدت کوتاهی تسلیم‌شدند. درسپتامبر ۱۱۸۷ صلاح‌الدین دربرابر اورشلیم ظاهرشد. این شهردرهمان ماه درهای خودرا به روی فاتح گشود[۱] . صلاح‌الدین تقریباً دربرابرتمام افرادخانوادهٔ خوداین‌شهر مقدس را به‌تصرف درآورد وتمام امکنهٔ مقدس‌عیسویان را باخاك یکسان کرد. سپس بی‌درنگ درصدد محو آخرین بقایای تسلط فرانکها برمشرق برآمد ، ولی‌حملات اوعلیه‌صور که توسط کنراد دومونفرا[۲] دفاع‌می‌شد بی‌نتیجه ماند، وطرابلس به‌وسیلهٔ ناوگانی عیسوی تحت فرمان گیوم دوسیسیل آزاد شد . دراروپا، سقوط اورشلیم فکرجنگ صلیبی دیگری‌را درمیان‌مردم‌برانگیخت. فردریك اول ازخانوادهٔ هوهن‌اشتوهن وفلیپ دوم پادشاه‌فرانسه‌وریشارشیردل پادشاه انگلیس که پاپ مجبور شده بودآنهارابایکدیگرآشتی‌دهدعازم‌جنگ شدند. درماه اوت۱۱۸۹، صلیبیون ، عکا راکه توسط صلاح‌الدین بعد ازتصرف آن به‌صورت شهر مستحکمی درآمده بود محاصره کردند. صلاح الدین برای نجات‌آن‌شتافت، ولی‌در۱۱۹۱ فیلیپ وریشارباقوای تازه نفس‌به کمك‌محاصره‌کنندگان شتافتند. این عده بندر را درتصرف داشتندواز لحاظ‌شماره‌برمسلمین برتربودند . در۱۲ ژوئیه ۱۱۹۲، عده‌ای کـه دفاع عکارا برعهده داشتند تسلیم شدند ؛ وچون صلاح‌الدین ازپرداخت پول لازم برای آزادکردن آنها امتناع کرده‌بود، طرفین بانهایت‌قساوت به کشتاراسیران پرداختند. ازآنجا که‌تصمیم درمورد جنگ بی‌فایده بود، الملك‌العادل، برادر صلاح‌الـدین ، باب مذاکرهٔ صلح‌را بـا ریشار شیردل مفتوح کرد. این شخص که ازمبارزه خسته شده بود

۱- رجوع شود به : Baldwin M. W., Raymond III of Tripoli and the fall of Jerusalem, 1140-1187' London, 1938.

۲- Conrad de Montferrat

برای آنکه قدرت خودرا درانگلیس ازدست ندهد مشتاق بازگشت به‌وطن بود وبدین ترتیب عهدنامهٔ صلح در ۲ نوامبر ۱۱۹۲ به‌امضا رسید. صلاح‌الدین متصرفات خود را به‌استثنای اللد[۱] ورمله[۲] وعسقلان[۳] حفظ کرد وبه عیسویان اجازه داد که بدون سلاح به‌زیارت اورشلیم بروند.

صلاح‌الدین تامدتی توانست ازصلحی که برقرار کرده بود استفاده برد. دراواخر نوامبر ازاورشلیم به دمشق رفت. درفوریهٔ ۱۱۹۳ بیمارشد ودر نخستین روزهای مارس، هنگامی که پنجاه‌وپنج‌سال بیش نداشت، درگذشت. صلاح‌الدین، درنتیجهٔ جنگهای خود علیه صلیبیون، دراروپا به‌عنوان یکی ازمشهور ترین پادشاهان مشرق شناخته شده است، ولی درمیان ملل مشرق نیز نام اودر کنار هارون الرشید وبیبرس به عنوان نمایندهٔ یکی از بهترین ادوار اسلامی ذکر می‌شود. درواقع درمیان امیران مسلمان کمتر کسی‌را می‌توان یافت که مانند اوعاری ازهر گونه غرورشخصی وتاآن اندازه به‌فکرمنافع‌خانواده واتباع‌خود بوده باشد. حتی کوچکترین دشمنانش جوانمردی اورا دربارهٔ‌خودشان‌تصدیق می‌کنند. صلاح‌الدین به‌سبب علاقهٔ شدید به‌علم، مورد توجه دانشمندانی‌قرار گرفته که شرح حالهای پر ازتمجیدی راجع به‌او نگاشته‌اند. منشی اومحمد کاتب‌اصفهانی که سابقاً درخدمت نورالدین در دمشق بود ودرتمام‌لشکر کشیها همراه اورفت‌فتح اورشلیم راشرح داده‌است. ولی متأسفانه سبکی‌پرازمحسنات لفظی به‌کار برده است، چنانکه خواننده‌احساس می‌کند که وی به‌سبك‌بیشتر ازخود موضوع اهمیت داده است. بهاءالدین‌بن شداد، قاضی عسکر او، شرح زندگی وی‌را به‌زبان ساده‌تری‌نوشته‌است. یکی ازمهمترین عمال صلاح‌الدین به نام «قاضی فاضل» عسقلانی که درزمان آخرین خلفای فاطمی وارد خدمت

۱- Lydda ۲- Ramla ۳- Ascalon

شده وتمام امور اداری صلاح الدین را از آغاز زیر نظر گرفته بود ، در زمان تصدی خود دفترچه ای رسمی ترتیب داد که متأسفانه قسمت مختصری از آن باقی مانده است . از نوشته‌های او بدبختانه جز نمونه‌هائی باقی نمانده ، و آن نیز به‌خاطر زیبائی ادبی ونه به‌سبب اهمیت تاریخی آن بوده‌است. درخاطرات اسامه ازخانوادهٔ منقذ که درشیرز درشمال حماة مستقر شده بود مطالبی‌دربارهٔ تمدن عصر صلاح الدین به دست مـارسیده است . این شخص درزمان امیران بوری‌در دمشق، باشوالیه‌های فرانك روابط دوستانه برقرار کرده‌وسپس‌درسپاه نورالدین باآنها به‌مبارزه پرداخته ودراواخرعمربه‌قشون‌صلاح‌الدین‌در دمشق پیوسته بود. وی اگرچه دربه‌کار بردن صنایع لفظی‌آن عهد استاد بوده است، (چنانکه این موضوع ازنوشته هایش برمی‌آید) ، ولی از آنها درخاطراتش استفاده‌نکرده‌است وبالحنی محبت‌آمیز وقایع جنگ وصلح ومخصوصاً حوادث مربوط به شکار را شرح داده ومسلمان وعیسوی رابه‌یك چشم نگریسته‌است.

اما صلاح الدین نیزحامی فقهای سنی بود کـه به او در قلع نفوذ تشیع (یعنی مذهب مورد علاقهٔ فاطمیان مصر) کمك کرده بودند. ولی درواقع‌فقط یك بار مجبورشد که دادگاهی به‌منظور تفتیش عقاید تشکیل دهد. درحلب که فرزندش‌الملك‌الظاهر به‌عنوان نایب‌السلطنه‌حکومت‌می کرد،یکی‌ازمهاجران ایرانی ازآسیای صغیر به‌نام سهروردی پس از مطالعهٔ فلسفهٔ ارسطووافلاطون به عرفان که اساس‌آنراعقاید افلاطونی‌جدید وفیثاغورثی جدید تشکیل‌می‌داد متمایل‌شده بود..طبق‌این مسلك، وی فرضیه‌ای راکه به‌وسیلهٔ متصوفه‌وفلاسفهٔ مسلمان وعیسوی اعلام شده بود تغییرداد. فرضیهٔ مذکور از این قرار بود که نوری که تشعشع‌ذات احدیت وجوهرتمام اشیاء است ازسرتاسرجهان‌می گذرد، وسهروردی این فرضیه‌رابه فلسفهٔ اشراق که موردقبول فرقهٔ دراویش که‌توسط

او درآسیای صغیر به‌وجود آمده بود تبدیل کرد چنین عقایدی به‌زودی سوء ظن علمای سنی‌را برانگیخت واورا به‌داشتن‌مسلك قرامطه که مخالف سیاست دولت بود متهم کردند . بدین ترتیب ، صلاح الدین باوجود جوانمردی خود حکم مرگ او را که به‌وسیلهٔ دادگاه تفتیش عقاید در۱۱۹۱ صادر شده بود ، تأیید کرد .

صلاح الدین‌دراورشلیم‌وقاهره‌عماراتی برپا کرد.دراورشلیم، مسجدالاقصی راکه توسط صلیبیون به قصر تبدیل شده بود به‌مسجد مبدل ساخت و آنرا با موزائیك ومرمر تزیین کرد. درقاهره نخستین مدرسه راکه چهارشبستان‌داشت درمجاورت آرامگاه امام شافعی بنانمود . همچنین به منظور مقاصد نظامی ، قلعهٔ قاهره راکه تکمیل‌آنرا ندید برپا کرد. درسال۱۱۷۹ درصدد برآمد که دوقسمت قاهره وفسطاط رابه‌یکدیگر بپیوندد. گذشته ازاین،به‌تقلیدصلیبیون شروع به‌ساختن قلعهٔ شرقی بین دو قسمت قاهره کرد که قرار بود محل اقامت اوشود. به‌منظور جلوگیری ازمهاجمانی که از سوریه حمله می کردند مقرر شد که درمشرق قاهره دیواری بناشود که تاکوه مقطّم ادامه داشته باشد. ولی تنها دیوار شمالی در زمان حیات اوساخته شد و به استحکامات دیگر توجه زیادی نکردند .

سلطنت بیبرس

صلاح‌الدین امپراطوری خودرا پیش‌ازمرگ بین وراث‌خود تقسیم کرده بود . فرزند ارشدش الملك الافضل ، به عنوان رئیس خانواده ، دمشق و سوریهٔ جنوبی را به‌ارث برد، وپسر دیگرش الملك‌العزیز ، مصر و پسر سوم الملك‌الظاهر، حلب وسوریه شمالی راماالك‌شد وملك‌العادل برادر صلاح‌الدین متصرفات اورادربین‌النهرین‌دریافت داشت.امایك سال پس‌ازمرگ‌صلاح‌الدین

میان فرزندانش اختلاف افتاد وعمشان بابرانگیختن آنان علیه یکدیگر، همه را یکی پس ازدیگری ازمیان برداشت. تنها درحلب بود که اعقاب صلاح‌الدین تاحملهٔ مغول در ۱۲۶۰ باقی ماندند. درسال ۱۲۰۰، الملك العادل تقریباً تمام متصرفات صلاح‌الدین را بهم پیوست واولاد صلاح الـدین درحلب ویمن فرمان اوراگردن‌نهادند. ولی اونیز درحیات خود متصرفاتش‌را بین فرزندانش‌تقسیم کرد ومصر را به الکامل ودمشق را به‌المعظم وبین‌النهرین را متوالیاً به‌الفائز والاشرف داد.

باوجود این‌هرج‌ومرج،سلسلهٔ ایوبی‌توانست‌متصرفات خودراعلیه‌حملات صلیبیون وهمسایگان خود درآسیای صغیرحفظ کند. دراین عهد، اروپائیـان کمتر در فکر مبارزه به خاطر ارض مقدس بودند وفقط درسال ۱۲۱۷ بود که آندره‌آس [۱] پادشاه مجارستان‌آن فکر را دوباره احیاء کرد و لشکری برای حمله‌به‌مصر فراهم‌آورد. الملك‌العادل درسال۱۲۱۸، قبل‌از رسیدن صلیـبیون به‌دمیاط، درگذشته بود. وچون‌الملك‌الکامل مجبور شده بود که‌قبلا متصرفات خودرا حفظ کند، نتوانست ازسقوط قلعه‌ای که مشرف برشعبهٔ شرقی دلتای‌نیل بود جلوگیری نماید. ولی صلیبیون نتوانستند در برابرحملهٔ خاندان ایوبی مقاومت کنند وسال‌بعد دمیاط ازدست‌آنها بیرون رفت. دسایس‌سیاسی دراروپا بزودی‌باعث نهضت‌جنگجویانهٔ دیگری‌به‌منظورتصرف‌اورشلیم گردید. فردریك سوم ازخانوادهٔ هوهن اشتوفن که سابقاً تحت‌سرپرستی پاپ اینوسان سوم بود پس‌ازنیل به‌سلطنت‌مجبور شدبه‌منظور حق‌شناسی ازحمایت‌پاپ نه‌تنها تفوق‌او را در امپراطوری‌به‌رسمیت بشناسد وازهرگونه دخالتی‌در انتخاب اسقفها در آلمان‌اجتناب ورزد، بلکه در۱۲۱۵ سوگند یادکرد که درجنگهای صلیبی

۱ - Andreas

شرکت کند. ولی‌چون وارث سیسیل (ازمتصرفات نورمانـها) شده بود، کاملا سرگرم سیاست جدیدی گردید که بدان وسیله بتواندآن ایالت را به تصرف درآورد.

وی‌نیز مانند نورمانها از تمدن اعراب در این نواحی پشتیبانی کـرد و مزدوران عرب را به‌خدمت خود گماشت. ازآنجا که وی‌به‌عهد خود در مورد شرکت در جنگهای صلیبی تعلل می‌ورزید، پاپ گرگوار چهارم اورا در سال ۱۲۲۷تکفیر کرد. در۱۲۲۸، فردریك‌برای نجات‌خودبه قشونی که‌ازبرندیزی[1] به‌اورشلیم می‌رفت پیوست. قبل ازاین تاریخ، سلطان الکامل مذاکراتی با وی به منظور جلب همکاری اوعلیه برادرش‌الملك‌المعظم فرمانروای دمشق به‌عمل آورده بود.

هنگامی که فردریك‌دوم به‌فلسطین‌رسید، المعظم درگذشته بود والکامل دمشق وبین‌النهرین‌را به‌برادرخود الاشرف‌داده‌بود. بااین وصف، وی‌مذاکرات خودرا با امپراطورادامه‌داد وقبل ازآنکه شمشیرازنیام بکشد، درازای‌تضمین متصرفات‌خود درسوریه، حاضرشد که اورشلیم وبیت‌لحم وناصره را به‌وی‌بدهد وبرای‌پیوستن این شهرها به‌یافدوصیدا (صیدون) قطعه زمین باریکی‌دراختیار او بگذارد. در۱۸ مارس ۱۲۲۹، فردریـك به‌عنوان همسر وارثهٔ ارض مقدس موسوم به ایزابل دوبرین[2]، خودرا درکلیسای «القیامه»[3] پادشاه اورشلـیم نامید. ولی این‌شاهکار سیاسی مورد قبول عیسویان ومسلمانان واقع‌نشد. حتی پاپ به‌وسیلهٔ‌اسقف‌اعظم اورشلیم مردم‌این‌شهررا تامدتی که فردریك‌دوم‌درآنجا اقامت‌داشت تکفیر کرد.

---

۱ - Brindisi ازبنادر ایتالیا.

۲ - Isabelle de Brienne

۳ - Saint-Sépulcre

ولی الملك الکامل از صلحی که بدین ترتیب در فلسطین خریداری شد برای ادامهٔ نفوذخود درشمال و به‌ضررسلاجقهٔروم استفاده کرد واین امر باعث حسادت برادرش‌الملك‌الاشرف در دمشق گردید . گذشته ازاین،الکامل به‌محض ورود به‌این‌شهر ازدست دشمن درنتیجهٔ مرگ او رهائی‌یافت ولی‌خود او نیز چندی‌بعد درسال ۱۲۳۸در گذشت. درظرف دوسال برادرش صالح‌جای پسرش العادل‌را در مصر گرفت . در سال ۱۲٤٤ ، در نتیجهٔ فرار دسته جمعی ترکان خوارزمی‌در برابرچنگیزخان، صالح‌توانست اورشلیم‌را که درسال۱۲۳۹ پس‌از انعقاد معاهده‌ای میان داود بن‌المعظم وفردریك دوم مدت کوتاهی اشغال شده بود پس‌بگیرد. برعکس، دمشق‌رانتوانست نگاه‌دارد وعمش‌صالح اسماعیل‌آنرا به‌تصرف درآورد.

این‌شخص‌نیز به‌نوبهٔ خود مجبورشد که‌آن شهررا به‌الکامل بعداز وفات برادرش‌اشرف‌بدهد. ولی‌پس‌ازفتح‌اورشلیم،دمشق نیز به‌تصرف‌اودرآمد،به‌طوری که تقریباً تمام متصرفات صلاح‌الدین به‌استثنای‌حلب وقسمت‌شمالی‌بین‌النهرین را دوباره بهم‌پیوست. اما دورهٔ حکومت اوپر از مبارزات متوالی میان رقیبان خانوادهٔ او یعنی‌فرانکها وخوارزمشاهیان‌بود که‌هرلحظه‌حاضر بودند باهر کس که پیشنهادهای پرمنفعتی به‌آنها بدهد همکاری کنند. درسال ۱۲۳۸، هنگامی که صالح ایوب‌در دمشق لشکری به‌منظورحمله به‌یوسف فرمانروای حلب‌تهیه می کرد ، خبر یافت که فرانکها بار دیگر به‌مصر تاخته‌اند . سن‌لوئی پادشاه فرانسه به‌دمیاط پیاده شده وتوانسته‌بود این‌شهررا به‌تصرف درآورد،زیراخبر بیماری‌صالح باعث‌عدم انضباط سربازان‌مسلمان شده‌بود. در۲۳ نوامبر ۱۲٤۹، هنگامی که‌صالح درگذشت، زنش شجرالدّر که ازکنیزان او بود،مرگ اورا تا ورود فرزندش الملك‌المعظم تورانشاه از بین‌النهرین مخفی‌نگاه داشت . این

شخص که درامورمصر به‌هیچوجه بصیرت نداشت ممالیکی را که‌همراه خود از بین‌النهرین آورده بود برممالیك مصر مقدم دانست و به‌همین سبب در ۱۲۵۰ شورشی برپاشد که منجر به قتل او گردید. ولی ضمناً مسلمیـن توانسته بودند دمیاطرا فتح کنند وحتی‌سن‌لوئی‌را به‌اسارت بگیرند. مسلمین‌برای‌جلوگیری ازحملهٔ مهاجمان‌به‌دمیاط این‌شهررا باخاك‌یکسان وجمعیت‌آنرا تبعید کردند. پس‌از قتل تورانشاه، ممالیك بیوهٔ صالح‌را به‌سلطنت برداشتند وسر کردهٔ خود به‌نام‌ایبك‌را بالقب اتابک جهت همکاری بااو تعیین کردند، واو بـزودی با وی ازدواج نمود. این‌زن‌در داخل کشور بااستبدادکامل حکومت‌راند، ولی‌شوهرش ایبك مجبورشد که درسوریه از قدرت خود دفاع کند ، زیرا اورادر این کشور به‌رسمیت نمی‌شناختند . هنگامی که ایبك در صدد برآمد که خود را از زیر سلطهٔزنش برهاند،این‌زن پیشدستی کردواورا در۱۲۵۷در گرمابه به‌قتل‌رسانید . ولی ملکه نیز نتوانست از کمك ممالیك برخوردار شود ، و چندی بعد به‌دست آنهابه‌قتل‌رسید. پس‌از این واقعه، منصورنورالدین علی که ازممالیك‌بود زمام اموررابه‌دست گرفت .

باوجود این‌هرج‌ومرج، تسلط سلسلهٔایوبی برمصر وسوریه، حتی‌پس از مرگ‌صلاح‌الدین، باعث‌پیشرفت‌این‌دو کشور گردید. سلسلهٔایوبی‌به کشاورزی که‌بدون‌صرفه‌جوئی درمقدارآب‌امکان نداشت توجهی مخصوص کرد وهمچنین مساعی خود را در پیشرفت تجارت که پیوسته دراثر ناامنی‌راهها تهدید می‌شد مبذول داشت . مخالفت عیسویان مانع ازآن نشد که این سلسله با کشورهای اروپائی‌عهدنامه‌های‌تجاری‌منعقد کند. ولی‌روابط‌خارجی‌آنها که گاهی‌براساس دشمنی باشوالیه‌های صلیبی و گاهی برپایهٔ تجارت‌مسالمت‌آمیز قرارداشت‌خود باعث‌روابط فرهنگی نیز می‌شد وحتـی‌آداب ایوبی‌ها باسایرآداب مربوط به

شوالیه‌ها به‌اروپاسرایت کرد .این سلسله مانندسلسلهٔعباسی که اتباع آن‌مدتها عادت استعمال اسلحه را ازدست داده بودند مجبورشد که به‌غلامان خریداری شده‌یا مماليك‌متکی باشد. ولی گذشته ازاین‌عده، گروههائی از ترکان‌را که از برابرمغولان گریخته‌ودرخاورمیانه ظاهرشده‌بودند نیز به‌خدمت خود گماشت . رؤسای این گروهها، طبق رسم معمول درمشرق، سلسله‌هائی بوجودآوردند که درمصر وسوریه تازمان تسلط عثمانی‌ها حکومت کردند . سرسلسلهٔ این گروه به‌نام ایبك که ازمحافظان صالح‌بوددرجزیرهٔ روضه‌درمیان رودخانهٔنیل ساکن شد. ازاین‌لحاظ او واعقابش‌را «مماليك‌بحری» نامیدند. بعداز اوعلی‌وللهٔ این شخص‌به‌نام قطز وسپس‌الملك‌الظاهرر کن‌الدین بیبرس‌به‌سلطنت‌رسیدند. بیبرس در قتل توران‌شاه‌شرکت کرده و برای‌نجات ازمجازات به‌سوریه گریخته بود ، ولی بعدازجلوس قطزبه تخت سلطنت، به‌مصر بازگشت. درآن‌هنگام، مغولان برتمام‌خاورمیانه مستولی‌شده بودندومصررا نیزتهدیدمی کردند. قطزفرماندهی لشکری‌را که به‌عنوان‌طلایه درفلسطین متمرکزشده‌بود به‌بیبرس‌سپرد.درسال ۱۲۶۰، در جنگ عین جالوت ، که ضمن‌آن از حملهٔ مغول برای نخستین بار جلوگیری شد ، بیبرس ازخود دلیریها نشان داده بود. وی‌بدین ترتیب انتظار داشت که حلب‌را به‌عنوان تیول‌خود دریافت بدارد ؛ وچون مجبور شد باکمال یأس از این شهر دست بردارد، قطزرا درضمن راه به‌قتل رسانید و خود توسط امیران به‌سلطنت برگزیده شد. شایستگی‌او دراین بود که ازمیان کشورهای اسلامی تکامل‌فرهنگی مصررا ازعواقب مخرب‌حملهٔ مغول که بزودی‌آنرامورد مطالعه قرار خواهیم داد محفوظ داشت . اما بیبرس بعدها نیز کفایت و لیاقت خودرا ظاهر کرد . وی برای آنکه تخت وتاج خودرا از تعرض مدعیان ایوبی برکنار دارد، یکی ازافراد سلسلهٔ عباسی‌را که دربغداد به‌دست مغولان تقریباً

قلع وقمع‌شده بودند نزدخود پناه‌داد وپس‌ازآنکه اورا به‌خلافت شناخت، لقب نایب‌السلطنه‌را توسط اودریافت داشت. این‌شخص برخلاف‌انتظار بیبرس‌فعالیت بیشتری ازخود نشان‌داد وحتی‌از اودرخواست کرد که برای‌نجات بغدادقوائی دراختیاراو بگذارد.ولی بیبرس به‌اندازه‌ای دراین‌امر مضایقه کرد که مغولان به‌آسانی‌برقوای‌خلیفه فایق‌آمدند. ازاین‌لحاظ ، خلفای بعدی‌در دست‌ممالیك بازیچه‌ای‌بیش نبودند .

بیبرس بافعالیتی کم نظیر و غالباً با حیله و سیاستی کامل علیه دشمنان خارجی‌می‌جنگید. درفلسطین،مانندسابق، بازبافرانکهاسروکارداشت ،ولی‌موفق شد که قلعهٔ حصن الاکراد را از شوالیه های اسبتاریه [۱] و شهر سغد را از هیکلیّین [۲] بگیرد . «حشیشی‌ها» مجبور شدند که قلعهٔ مصیاد وچندقلعهٔ غیرمهم دیگررا به‌او تسلیم کنند؛ ولی‌بیبرس این‌فرقه‌را منحل نکرد وترجیح‌داد که‌از آدم‌کشان‌آنها برای‌مقاصدخوداستفاده کند. وی‌آخرین‌فرد سلسلهٔ ایوبی‌را که درکرك‌سلطنت‌می‌کرد به‌قاهره فراخواند، ولی او وفرزندش‌را به‌بهانهٔ‌نقض‌عهد به‌قتل‌رسانید. در شمال باحملات متوالی‌خود، پادشاهان کوچك ارمنستان‌را از تعرض‌به‌متصرفات‌خودبر کنارداشت‌ودرجنوب‌بلاد نوبه [۳] رابه‌مصرملحق‌ساخت. مغولان‌عراق، به‌سبب‌موقعیت امپراطوری‌خود درآسیای‌مرکزی، قادر به‌جبران نخستین شکست خود نبودند، وحال‌آنکه چندین‌بار به‌متصرفات او تاختند . همچنین‌درنتیجهٔ معاهده‌ای که بامیشل پالهٔ اوکوك [۴] امپراطور روم‌شرقی‌بستهٔ بود، متصرفاتش ازتجدید حملهٔ صلیبیون در امان‌بود . درامور داخلی ، بیبرس با تقلیداز اموربستی (بریدی) مرسوم‌میان ایرانی‌ها وعباسی‌ها ازحوادثی که

۱ - Johannife (St. john's Knighst)
۲ - Templiers
۳ - Nubie
۴ - Michel Paléologue

درمتصرفاتش روی می‌داد آگاه می‌شد. درمسجدجامع قاهره ساختمان عظیمی برپا کرد که امروزویران است ومصالح آنرا بین سالهای ۱۲۶۸ - ۱۲۶۷ ازشهر یافا که تسلیم اوشده بودآورد. دیوار اطراف آن ازسنگ ساخته شده، ولی ساختمان عمده از آجر است شش صف ستون که باطاقهای جناغی به‌هم‌مربوطند به‌داخل منتهی می‌شوند ودارای دالان سرپوشیده‌ای است که در مقابل محراب قبه‌ای برفراز آن ساخته‌اند واین قبه روی سه شبستان قرار دارد. سایر قسمتهای حیاط رواقهائی را که دارای دوشبستاننددربر می گیرند. دیوارخارجی به‌وسیلهٔ سه‌در بزرگ برجسته تقسیم می‌شود و در دوسوی آن برجهائی به‌شکل مستطیل قرار دارد ومدخلهای آن باطاقچه ها وطغراءات واشکال هندسی آراسته شده‌است[1] .

بعدها مردم سلطنت بیبرس را مانندعهد هارون الرشید وصلاح الدین دورهٔ عظمت اسلام دانستند وبزودی افسانه‌هائی دربارهٔ اوساختندودرآنها اقدامات دلیرانه‌اش راآمیخته بااساطیروخرافات وطبق قصه‌های عامیانهٔ مصری ذکر کردند. سرگذشت بیبرس، مانند داستان جوانمردیهای عنتر وحکایات مربوط به بنی‌هلال بدوی و افسانه‌های هزار ویکشب که به‌وسیلهٔ چندین نسل نقال تکامل یافته از موضوعات جالب درمصر بوده است.

سلطنت ممالیك

بیبرس هشت سال پیش ازمرگ فرزندش برکه خان را به‌جانشینی خود انتخاب کرده وموافقت بزرگان مصررا به‌دست آورده بود وبدین ترتیب برکه خان پس ازوفات پدر درسال ۱۲۷۷ توانست بدون مانع برتخت سلطنت جلوس کند، ولی دوسال بعد مجبورشد ازآن فرودآید. سپس مردی بانام قلاوون که از سرداران کارآزمودهٔ دورهٔ بیبرس بود قیمومت پسر دیگر اورا موسوم به

۱- رجوع شود به : E.Diez, Die Kunst der Islami-schen Volker, p. 56.

« سلامش»[1] که بیش ازهفت سال نداشت به عهده گرفت ولی بزودی بجای او شروع به‌سلطنت کرد.قلاوون مانند بیبرس‌ازتسلط مغولان برسوریه‌جلوگیری کرد ودرجنگ بافرانکها حدود این کشور را توسعه داد وآنرا از تحت نفوذ امراء که درآغاز مجبوربود باآنهاکار کند رهائی ساخت. پس ازمرگ او که درسال ۱۲۹۰ روی داد فرزندش برجای اونشست واخلاف این شخص تا ۱۳۸۲ یعنی تاچهارنسل حکومت کردند ؛ وحال آنکه هربارمجبوربودند که بزرگان را مجبور به‌بیعت باخود کنند. ولی‌بعد ازآنها شخصی به‌نام برقوق که‌ازاعضای گروهی بود که قلاوون به‌انضمام مغولان‌وچرکسهابه‌خدمت خود درآورده‌بود زمام اموررا به‌دست گرفت وچون گروه مزبور دربرجهای قلعهٔ قاهره مشغول خدمت بودند آنهارا برجی می‌نامیدند. برجی ها فرزندان خودرا به جانشینی تعیین نمی کردند، بلکه اشخاص مورد نظررا انتخاب می‌نمودند و گاهی مسن‌ترین فردرا به‌جانشینی خویش برمی گزیدند. بدین ترتیب، قدرت سلطان که درواقع مطلق بود به‌تدریج کاهش یافت . سلطان درتصمیمات خود متـکی به « شورای دولتی» بود که درآن رؤسای ممالیك عضویت داشتند و طبعاً مایل به حفظ قدرت خود بودند. عمّال‌مخصوصی‌نیزوجود داشتند که این‌شورا راتکمیل می کردند، بدین معنی که ازبازارهای عمده ومخصوصاً ازنواحی‌جنوبی‌روسیه وقفقاز غلامانی می‌خریدند . سپس این غلامان جوان را در قلعهٔ قاهره تربیت می کردندوآنهارابعدها به‌خدمت امرا می گماشتند وآنان‌خودبه‌خود به‌مقامات عالی می‌رسیدند. گذشته ازاین عده ، گروهی را نیز استخدام می کردند وبه آنها تیولهائی می‌دادند و این گروه به‌صورت فرقه‌ای موروثی درآمد. خلیل متوفی به‌سال ۱۳۶۵ که ازدانشمندان مذهب مالکی‌است ازاین‌فرقه بود، کتاب

---

۱ Salamich

اوهنوزمورد استفاده‌است. این شخص همراه پادگان‌قاهره در دفاع‌اسکندریه علیه پادشاه قبرس شرکت کرد . مقامات قضائی و استادی مدارس در انحصار دانشمندان مصری‌قرارداشت؛ ولی‌درامور اداری که منشی‌مخصوص‌وارکان‌دولت دررأس‌آن خدمت می کردند کلیمی ها و عیسویان و تازه اسلام آوردگان را ترجیح می‌دادند.

بی‌ثباتی اوضاع سیاسی که باعث می‌شد هیچ سلطانی‌مدت‌مدیدی‌سلطنت نکند وتقریباً هیچیك ازسلاطین به‌مرگ طبیعی نمیرد موجب می گردید که تمام اعضای دولت ودرباریان نگران جان ومال خود باشند، چنانکه این‌وضع را نیز اشراف رومی‌دربدترین دورهٔ امپراطوری روم دارابودند. حتی‌فعالترین عامل بیش ازسه سال نمی‌توانست خدمت کند وبسیاری ازقضات چندین‌بار در عمرخود منصوب ومعزول می‌شدند. دراینجا باید ذکری ازنفوذ اخلاقی‌فقهای سنّی به‌میان‌آریم که اشخاص‌را سالها تعقیب می کردند. حتی‌مردان پرهیزگار وکاملا مذهبی را زجر وآزار می‌دادند، مانند ابن تیمیه حنبلی که تمام عقاید مکتب آنهارا نپذیرفته بود و علیه بعضی از اشتباهات آنها اعتراض می کرد و پرستیدن پیغمبران ومقدسین را که مورد توجه عوام بود نهی می‌نمود.تردیدی نیست که ببیرس‌مکتب حنبلی را به‌رسمیت شناخته وچنانکه درموردسه‌مکتب دیگر کرده بود، شخصی‌را به‌عنوان قاضی مکتب حنبلی درقاهره تعیین نموده بود. ولی قضات حنبلی دراین شهرمانند همکاران سابق خود در بغداد باعث تحریك حسادت مکاتب دیگرشدند،زیرا ادعا می کردند که آنهانمایندهٔواقعی عقاید پیغمبرند. بدین ترتیب ابن تیمیه که درسال ۱۲۸۲ کرسی استادی پدر را در دمشق به‌دست آورده بود درسال ۱۲۰۹ به‌داشتن عقاید رافضی متهم شد. توضیح‌آنکه ازوی مطلبی در حماة دربارهٔ صفات خداوند پرسیده بودند که با

اصل مکتب شافعی مباینت داشت و به‌همین سبب اورا ازمقامش بر کنار کردند. شافعی‌ها اورا درسال ۱۳۰۵ به دادگاهی مرکب ازاعضای مکتب خود احضار کردند واورا به‌زندان افکندند. هنگامی که حامی سابق اوالملك‌الناصربرای سومین بار در۱۳۰۹ به‌سلطنت رسید ، کرسی استادی اورا درمدرسه‌ای کـه در قاهره تأسیس کرده بود به‌وی باز گردانید ودرسال ۱۳۱۳ اورا باخود به‌دمشق برد، ولی‌در۱۳۱۸ باز نارضائی دیگری به‌وجودآورد، زیرا فتوائی‌دربارهٔطلاق داده بود و دراین وقت حتی حامی اونتوانست اززندانی شدن او جـلوگیری کند. ولی پنج ماه بعد که اززندان بیرون‌آمد مقام سابقش را باز یافت . در سال۱۳۲۶مخالفانش‌اورا به‌سبب‌فتوائی که در۱۳۱۰درموردزیارت‌قبورپیغمبران ومقدسین داده بود دستگیر کردند. درآغاز به اواجازه دادند که درقلعهٔدمشق فعالیت ادبی خودرا ادامه دهد ، ولی هنگامی که قلم وقرطاس راازاو گرفتند، وی در ۲۶ سپتامبر ۱۳۲۹ ازغصه دق کرد . باوجود مساعی مخالفان ابن تیمیه برای ازبین بردن عقاید او ، گروه معدودی از شاگردانش نسبت به‌اووفادار ماندند وافکار او چهارصد سال بعد نهضت وهابی راکه اسلام جدیدرا به‌وجود آورده‌است برپا کرد . غیر از کتب فقهی، دانشمندان سوریه و مصر در زمـان ممالیك آثار فراوان وذیقیمتی که یکی ازآنها کتابهای تاریخی است از خود به یادگار نهاده‌اند ، ولی این آثار بکلی فاقد ابتکار وابداع‌است.

آثار ادبی که درزمان ممالیك به‌حد وفور رسید دارای اساس اقتصادی یعنی وقف بود. این رسم که درعهد خلفای عبـاسی آغاز شد درمصر وسوریه حائز اهمیت بسیار گردید[1] . چنانکه درعراق مرسوم بود، غرض از وقف آن بود که ثروتهای عظیم ازتطاول دستگاه وصول مالیات محفوظ بماند ولااقل‌به

۱- رجوع شودبه : Beker,Islam,1,93 sq.

بانیان وقف و اولاد آنها عایداتی تعلق بگیرد. ولی وقف باعث می‌شد که به تدریج عدهٔ زیادی اززندگی فعال دست بردارند وبه‌عنوان درویش به ذکر و تفکر بپردازند و درعین حال قسمت وسیعی از اراضی حاصلخیزرا از دسترس اشخاص فعال دورنگاه‌دارند. بدین ترتیب‌می‌توان گفت که وقف تااندازهٔزیادی باعث انحطاط اوضاع اقتصادی درمشرق می‌شد. گذشته ازاین،قسمت‌عمدهٔاوقاف عبارت از مستغلات بود که مال‌الاجارهٔ آنها به‌عنوان عایدات آنها محسوب می‌شد. معمولاً پیشه وران وصاحبان صنایع کوچك در دکان‌های‌موقوفی به‌کار می‌پرداختند.

طبقهٔ حاکمهٔ ممالیك درتیولهائی که معمولا بسیار وسیع بودمی‌زیستند ولی‌نمی‌توانستند آنهارا به‌صورت مالکیت خانوادگی درآورند، زیرا توارث را درمیان خود قبول نداشتند. پس ازمرگ دارندهٔ تیول، بازماندگان او مجبور بودند به دستگاه وصول مالیات که ادارات مخصوصی داشت مبالغی را که متوفی در ازای‌دورهٔ استفاده ازتیول می بایستی بپردازد بدهند و اگرهم دورهٔ استفاده ازتیول تمام نشده بود این موضوع صدق می کرد وتنها باصدور فرمان مخصوصی بود که ازشدت این قانون کاسته شد. بدیهی‌است کشاورزانی که در روی این تیولها کارمی کردند حق نداشتند آنرا ترك کنند و بیرحمانه مورد استثمار کسانی که تیولهای مذکور را در دست داشتند قرارمی گرفتند.

امـا درمورد اقتصاد عمومی، باید گفت که مالیاتهای ظالمانه بسیاری وجود داشت که مردم می‌بایستی به‌دولت بپردازند واگرچه این‌مالیاتها مورد انتقاد علمای مذهبی قرارمی گرفتند،ولی درهرحال اساس‌مالی دولت‌راتشکیل می‌دادند. دراین مورد معاملاتی اجباری نیزصورت می گرفت. بدین معنی که دولت موادغذائی‌مهم‌رامی‌خریدوآنهارا به‌بهای معین به دکانداران می‌فروخت.

درهنگام قحط وغلا دولت بدینوسیله می‌توانست ازبالا رفتن قیمتهاجلوگیری کند. باوجود این تضییقات، تجارت درعهد ممالیك بسیارترقی کرد، زیرادر آن زمان کالاهای هند که جهت جمهوریهای بازرگانان ایتالیایی حمل می‌شد ازطریق مصر وسوریه می گذشت. جمهوریهای مذکوردرنتیجهٔ بستن عهدنامه باممالیك، امتیازات مهمی به دست می‌آوردند. بعدها این عهدنامه‌ها به‌صورت «کاپیتولاسیون» که تاحدی درتاریخ مصر تازمان مانیز مؤثربوده‌است درآمد.

بدین ترتیب، ممالیك عایدات هنگفتی به‌دست می‌آوردند ومی‌توانستند ساختمانهائی برپا کنند که درهیچ دورهٔ اسلامی‌سابقه نداشت. اززمان قلاوون قسمت اعظم ساختمانها ازسنگهائی ساخته‌می‌شد که ازمعادن «مقطّم» به دست می‌آمد و همچنین ازسنگ سماق وسنگ خارا که ازمصر علیا استخراج می‌کردند استفاده می‌نمودند. بنابراین، ساختمانهای مذکور بیش از عمارات گذشته از گزند باد وباران محفوظ مانده است و این وضع حتی امروزه در قاهره بهترمشهوداست. درمیان این ساختمانها، مسجد مقام اول را دارد. در ساختن‌قبه‌های زیباوبلندآنها ازسنگ معمولی درترکستان استفاده‌شده‌است. این ممالیك که درزمان جوانی از کشور اصلی خود به زور گرفته شده بودند وبدون تردید ازفرزندان خانواده‌های فقیر بودند بدین ترتیب درهنر کشور خود که هنرمندانش به آنهاپناه می‌بردند مطلوب حقیقی خودرابازمی‌یافتند.

در زمان حکومت خلفای فاطمی وایوبی گنبدهای ایرانی درساختمان مذهبی عمومیت پیدا کرده بود. گنبد ترك با گنبد ایرانی‌این اختلاف‌راداشت که روی پایه های چهار گوشهٔ ساختمان تالار یاروی مثلث هائی که مقابل یکدیگر بودند قرارمی گرفت به‌طوری که گنبد چند ضلعی یا مدور روی پایهٔ مربع جای داده می‌شد.این یادگاری ازسبك ساختمان های چوبی‌هندوستان

بود که بعداً درآن کشور جای خود را به گنبد های سنگی داده بود.

درزمان سلطان حسن (۱۳۵۱-۱۳۴۷) سبك جدیدی درقاهره پدیدارشد وروی نمای مساجد گسترش یافت. این سبك جدید عبارت از این بود که روی دیوارهای بلند مساجد که ازسنگ بود طاقچه ها یاطاقنما های کوچك کم عمقی می‌ساختند که رویهٔ دیوار را ازیکنواختی بیرون آورد. این طاقچه‌ها تا ازارهٔ نمای ساختمان (ازاره‌ای که در زبان عامیانه «هزاره» گفته می‌شود خط افقی بالای دیوار یانمای ساختمان را می گویند که در واقع دیوار در قسمت بالا به‌آن محدودمی گردد .م.) ادامه می‌یافت و درزیرآن زینت هائی به صورت مقرنس کاری دیده می شد. در داخل طاقنما ها دو ردیف پنجره یکی بالای دیگری قرار گرفته بود وبام ساختمان غالباً به یك طاقچهٔ گودی منتهی می گردید که به وسیلهٔ پله‌ای به‌آن راه می‌یافتند.

در این سبك ساختمانی یادگار هائی از سبك‌های قدیم آشور و بابل مشهود است واحتمالا از آن مکان ها به شمال بین‌النهرین و فلات کردستان راه یافته ودرآنجا ریشه دوانده وبعداً از طرف شمال وارد آذربایجان و از طرف جنوب وارد مصر گردیده است. بهترین نمونهٔ این سبك ساختمان در آرامگاهی که به‌صورت مسجد ساخته شده وبه‌نام سلطان حسن می‌باشد دیده می‌شود. درمدرسه‌ای که همین سلطان برپاداشته ومرکب ازیك تالارمخصوص تعلیمات دینی مربوط به چهارشعبهٔ دین اسلام است همین سبك ساختمانی‌نیز مشهود است.

انقراض قدرت ممالیك که سبب عمدهٔ آن عقب افتادگی آنها درمسائل نظامی‌بود درضمن بیان تاریخ امپراطوری عثمانی تشریح خواهد شد. می‌دانیم که نواحی امپراطوری ممالیك به‌تصرف عثمانی‌ها درآمد.

فصل ششم

ترکان ومغولان وپایان خلافت

خوارزمشاهیان

اگرچه ترکان درطی دوقرن متمادی باسیاست اقتصادی بد خود صدمهٔ سختی به فرهنگ درخشان ایران و بین النهرین وارد آوردند ، ولی تاتارها و مغولان بودند که در قرن هشتم آنرا بکلی از بین بردند . ابن‌الاثیر ، مورخ معروف عرب ، حق داشت که ضمن شرح تاریخ سالهای ۶۱۷ (۱۲۲۰م.) به‌رقت درآید وحملهٔ آنهارا به خاورمیانه به‌عنوان بزرگترین‌مصیبتی که به بشریت وارد آمده محسوب دارد . شاید انگیزه های اقتصادی مانندآنچه سابقاًعربها را به کشورگشائی واداشت یا مانند مبارزاتی که میان‌شبانان‌ونگاهدارندگان اسب درگرفت دراین حمله بی تأثیرنبوده است . ولی مانند همیشه درتاریخ ، مرد با اراده‌ای به‌نام چنگیزخان بود که پیشقدم شد ومغولانی که در مرزهای امپراطوری چین ایام رابه‌چادر نشینی می گذراندند وهمچنین خویشان‌آنهارا درشمال که ازطریق ماهیگیری و شکار امرار معاش می کردند به دورهم گرد آورد وآنان را که مردمی درنده خو ومتمایل به‌تخریب بلادبودند علیه‌ممالك متمدن سابق برانگیخت .

پس از انقراض سلسلهٔ سلجوقی، قسمت شرقی امپراطوری خلفا بازیچهٔ سلاطین ترکی‌شد که باجنگهای متمادی کشورهای متمدن را ویران‌ساختند. دراینجامحال‌است که‌بتوانیم‌جزئیات‌این‌اوضاع‌غم‌انگیزراشرح‌دهیم‌وفقط‌به‌ذکر نکات‌برجستهٔ‌آن اکتفامی کنیم. سنجر که ازاخلاف سلطان‌سلجوقی‌بود درسال ۱۰۹۷ تا مدت کوتاهی ایران و اراضی واقع‌در کنار رودخانهٔ جیحون‌را تحت حکومت خود متحد ساخت. وی مجبور شد که محمدبن انوشتکین حاکم خوارزم‌را که‌توسط برکیارق‌تعیین‌شده‌وبه‌نام‌خوارزمشاه‌علم‌استقلال برافراشته بود وهمچنین تاج‌الدین ابوالفتح‌بن طاهر راکه درسیستان خودرا از اعقاب صفاریان می‌دانست به‌عنوان رعیت بپذیرد. گذشته از این، امرای خود مختار ماوراءالنهر وافراد سلسلهٔ غزنوی که طبق عادت خانوادهٔ خویش غارت هندرا از وظایف خود می‌دانستند ازسنجر اطاعت می کردند. ولی جانشین سرسلسلهٔ خوارزمشاهیان به‌نام اتسز (۱۱۵٦ – ۱۱۲۸) کوشید که خودرا ازتسلّط سلطان سلجوقی برهاند، وبه پاداش این تمرد ازمقامش معزول گردید. اما به‌محض آنکه سنجر از کشور خارج شد، وی دوباره سربه‌طغیان‌برداشت وبه‌منظوردور ساختن او قبیلهٔ قراختائی مغول را که هنوز بت‌پرست بودند علیه سمرقند برانگیخت. خویشان ترك این قبیله (که ازآنها سابقاً ذکری به‌میان‌آمد) درچین از سال ۹۱٦ به بعد بانام لیائو [۱] حکومت کرده بودند واز این لحاظ است که روسها امروزه چین را هیتای[۲] می‌نامند. قبیلهٔ تنگوز آنهارا در حدود سال۱۱۲۵ از مساکن خود به‌سوی مغرب رانده بودند. مغولان نخست به‌سرزمین‌های قرقیزها واقع در کنار رود ینی‌سی [۳] تاختند وسپس‌در قسمت جنوب به کاشغر و ختن حمله بردند. سپس در ۹ نوامبر ۱۱٤۱ سنجر را در

۱ – Liao ۲ – Hitay ۳ – Yenisséi

آنسوی رودخانهٔ جیحون شکستی سخت دادند. از آن‌تاریخ به‌بعد، امرای آنها تحت عنوان گورخان درناحیهٔ وسیعی که از ینی‌سی در شمال تا بلخ در جنوب واز خوارزم‌درمغرب تامملکت‌اویغوری‌ها درمشرق ادامه داشت‌حکومت‌راندند. مقرآنها دربلاساغون[۱] در کنار رود چو[۲] که رود عمدهٔ ترکستان روس است قرارداشت . در مملکت آنها آیین عیسویت که به‌وسیلهٔ مبلغان نسطوری انتشار یافته بود با اسلام هنوز در نبرد بود ولی اسلام به‌سبب روابط دوری که با آن نواحی داشت بر عیسویت فائق آمد.[۳]

اتسز از گرفتاری سلطان خوداستفاده کرد؛ واگرچه‌نتوانست سرزمینهائی راکه از وی به‌زور گرفته بود حفظ کند ، ولی برای بار دوم مجبور شد که او را به‌عنوان سلطان بشناسد. اما فرزندش ارسلان که درسال ۱۱۵٦ جانشین او شد سلسلهٔ خوارزمشاهیان را تأسیس کرد واین سلسله تا مدتی درتاریخ آسیای مرکزی دارای نفوذ بود .

پس‌از چندی ، متصرفات اخلاف محمود غزنوی نیز دستخوش حملات قبایل تازه‌ای ازترکان شد. درمناطق کوهستانی غور، میان درهٔ هیرمندوهرات سلسلهٔ بومی «سوری» سلطنت می کرد که از فرمانبرداران غزنویان بود . یکی ازآنها که در دربار بهرامشاه غزنوی زیسته بود به‌فرمان وی به قتل رسید . برادرش درسال ۱۱٤۸ به‌خونخواهی او ناگهان به‌غزنه تاخت وسلطان‌رامجبور به‌فرار به هندوستان کرد. ولی سلطان باقوای تازه‌نفس بازگشت وامیر سوری

۱- Balasaghoun ۲- Tchou ۳ - اطلاعات مختصری که اروپائی ها از این وضع داشتند وتحریف لقب گورخان به‌ژان باعث‌شد که در اروپا افسانه‌ای در بارهٔ کشیشی به نام ژان در خاور دور به وجود آید . رجوع شود به :

G . Oppert, Der Presbyter Johannes in Sage und Geschichte, Berlin, 1070. Fr. Zarncke, Der Priester Johannes, Leipziq, 1879 .

را شکست‌داد واسیر کرد وبه‌قتل‌رسانید. دو برادر این شخص‌نیز برای گرفتن انتقام خون‌او ازطوایف وحشی استمداد کردند. این‌عده در۱۱۵۰غزنه‌راتصرف وبا خاك یکسان نمودند ، به‌طوری که امروزه فقط دومناره از محل آن شهر باقی مانده است. بهرامشاه از آن تاریخ به بعد در لاهور اقامت گزید.

غوریان هنگامی که به متصرفات سنجر در هرات تاختند ، با سلطـان سلجوقی مواجه شدند وشکست خوردند و رئیس‌آنها تنها پس‌از دوسال اسارت توانست به‌موطن خود باز گردد. ولی‌سنجر در لشکر کشی خود علیه ترکان غز که در اثر حملات ترکان قراختائی رانده شده و به متصرفات او تـاخته بودند باشکست مواجه گردید . این عده درآغاز حاضر بودند کـه به‌آرامی تابع او بشوند، ولی ظلم وستم عمال خزانه‌آنهارا به‌شورش‌واداشت. درسال ۱۱۵۳،آنان شکست سختی به او وارد آوردند و حتی سلطـان را سه سال در حبس نگـاه داشتند . سنجر عاقبت موفق شد کـه از زندان بگـریزد ولی در سال ۱۱۵۷ در گذشت .

غزها پس ازشکست دادن سنجر به‌متصرفات او تاختند و به قتل وغارت پرداختند . برادرزاده‌اش محمود که جانشین اوشد به‌دست للهٔ خود مؤید خلع گردید. پس‌از مرگ ارسلان، مؤید درجنگی که میان دوفرزندش برسرتسلّط برخوارزم درگرفت دخالت کرد، ولی درسـال ۱۱۷٤ تکش ، برادر بزرگتر ، اورا شکست‌داد وبه‌قتل رسانید. پس‌از مبارزات طولانی میان دو برادر، که در آن غزها شرکت کردند، تکش پس از مرگ برادردر۱۱۹۳ تمام متصرفات‌پدر را به‌دست‌آورد. خوارزم درزمان سلطنت او که تا ۱۲۰۰ ادامه یافت از صلح و امنیت برخوردار بود ولااقل ازدست امیران غور که به‌باقی متصرفات‌غزنویان درهند تاخته بودند درامان بود . ولی پس‌از مرگ او جانشین او عـلاء الدین

محمد دوم مـورد حملهٔ معزالدین غوری واقـع شد . قشون این شخص پس از شکست دادن علاء الدین محمد دوم ، درضمن بازگشت توسط طایفهٔ قراختائی تقریباً تار ومار گردید ، واین شکست قدرت غوریان‌را درهند تقلیل داد. پس ازچندی میان امیران جنگ درگرفت . ولـی التمش که از غلامان ترك بود موفق شد که تمام امپراطوری‌را تصرف کند .

درایران ، خوارزمشاه با مخـالفت ناصر خلیفهٔ عباسی (۱۲۲۵ ـ ۱۱۸۰) مواجه شد . خلیفه شهربغداد را از نفوذ وزیران دربار که حتی برمشرق بابل مستولی شده بودند رها ساخت . این‌آخرین خلیفهٔ عباسی اگرچه موقعیتـی ضعیف داشت، ولی سیاستمداری با استعداد وزیرك بود وسعی کرد که موقعیت خودرا با حمایت علمای شیعه تحکیم کند . در عراق قرنها بود که اجتماعات جنگجوئی وجود داشت ومی‌توان گفت که اصل‌آنها درمیان مجاهدین دین در مرزها به‌وجودآمد، ولی بعدها این عده درداخلهٔ مملکت نیزشروع به‌فعالیت کردند ودر دوره‌های پرآشوب مردم‌را به‌وحشت انداختند،وگاهی‌هم به‌صورت دسته‌هائی از راهزنان درمی‌آمدند ، اما در زمان صلح بافرقهٔ صوفیه روابط دوستانه برقرار می کردند . ناصر کوشید که از این اجتماعات به نفع خود استفاده کند ، آنهارا متشکل ساخت وخود در رأس آنها قرار گرفت . ازآنجا که خلیفه به علی‌بن ابی‌طالب اعتقادی شدیدداشت واورا قهرمان‌کامل‌می‌دانست لذا به‌اجتماعات مذکور که به«فتوه» موسوم شده بودند واز اعقاب علی به‌شمار می رفتند آزادی عمل داد و چون این دستهٔ سوار کار اوقات خود را معمولا به‌ورزش می گذرانید، عده‌ای ازامرا نیز به‌آنها پیوستند. البته‌این اجتماعات آن قدرت سیاسی را کـه منظور خلیفه بود بوی نبخشید . رئیس فرقهٔ «حشیشی‌ها» که دیگر خطرناك نبود با خلیفه به این شرط بیعت کرد که وی

دست از عقاید شافعی خود بردارد ، ولی این موضوع اهمیت زیادی نداشت . هنگامی که تکش که در مشرق سرگرم مبارزه بود دریافت که وزیرخلیفه[1] توانسته بر خوزستان و ایالات ایرانی مجاور این ایالت دست یابد، درصدد پس گرفتن آنها برآمد، ولی خلیفه فوراً ایالات متصرفی به‌انضمام خوزستان‌را به‌وی باز گردانید. در سال ۱۲۱٤، خلیفه به‌سوی شمال حرکت کرد .در قفقاز یکی ازممالیك به‌نام منگلی[2] زمام امور را به‌دست گرفته بود. خلیفه یکی‌از یاران خود موسوم به‌اوزبك‌بن پهلوان فرمانروای آذربایجان را که ازمنگلی شکست خورده بود علیه او برانگیخت و اورا به‌قتل رسانید وسپس اوغلمش‌را برجای او نشانید وچون این شخص درصدد بستن‌قراردادی با علاءالدین‌محمد ثانی برآمد ، ناصر خلیفه یکی از طرفداران فرقهٔ «حشیشی‌ها» را به کشتن او گماشت . در این هنگام ، خوارزمشاه به‌فکر افتاد که اساس قدرت خلیفه را متزلزل سازد ودر سال ۱۲۱۷ مجمعی از فقها تشکیل داد تا تصمیم بگیرند که آیا بهتر نیست مقام خلافت به یکی از اعقاب علی‌بن ابی‌طالب که در ایران طرفداران زیادی دارد تفویض شود . بنابراین، یکی از علویان ترمذ به نام علاء الملك‌را برای جانشینی خلیفه درنظر گرفتند و خوارزمشاه قشونی فراهم آورد تا اورا در بغداد بر تخت بنشاند . ولی به‌سبب فرارسیدن زمستان سختی مجبور شد که بازگردد .[3] سال بعد، پیش از آنکه وی بتواند نقشهٔ خود را

۱ - این وزیر مؤید الدین محمدبن علی معروف به ابن القصاب بود (م)

۲ - Mengli

۳ - خلیفه ، به یادبود نجات از این‌خطر ، ساختمانی به نام «باب‌الطلسم» برپا کرد که بعدها ترکان عثمانی آنرا به صورت انبار باروت درآوردند و در جنگ جهانی اول که از برابر انگلیسی‌ها می گریختند آنرا منفجر ساختند .خلیفه فرمان داده بود که تصویر اورا برروی این در نقش کنند ، و اورا درحالی که مشغول خفه کردن دو اژدها بود نشان دهند . طبق تفسیر فن برشام (Van Bercham) ، مقصود از این دو اژدها دو دشمن عمدهٔ خلیفه یعنی فرقهٔ حشیشی‌ها و علویان بودند.

دوباره تعقیب کند ، مصیبت وحشتناکی که بکلی اوضاع سیاسی را دگرگون ساخت به کشورهای اسلامی وارد آمد .

حملهٔ مغول

درمیان اقوام آسیای مرکزی مهاجرت عظیمی آغازشده بود. همسایگان شرقی ترکان عبارت از طوایفی بودند که باآنها قرابت داشتند ، ولی مشخصات نژاد مغول را بهتر حفظ کرده بودند . سابقاً گفتیم که یکی ازاین طوایف به‌نام قراختائی پیش از هونها به طرف غرب مهاجرت کرده بود. خویشان آنها در مغولستان فعلی ودرجنوب سیبری باقی ماندند. چینی‌ها آنهارا تاتار می‌نامیدند (این نام در کتیبه های اورخون دیده شده است) وآنان را برحسب درجهٔ تمدنشان به سه گروه تقسیم می کردند . تاتارهای سفید از همسایگان آنها در پشت دیوار چین‌بودند وظاهراً تمدنی قابل توجه داشتند. در شمال صحرای گوبی ، تاتارهای سیاه مانند چادرنشینان می‌زیستند ومبلغان نسطوری‌درمیان آنها مشغول تبلیغ بودند . طایفهٔ کرائیت ساکن نواحی مجاور رودهای اونون و کرولین و همچنین کسانی که در اطراف رود تولا اقامت داشتند به آیین عیسویت گرویده بودند. در شمال ، اقوام جنگلی زندگی می کردند و اوقات خودرا به‌شکار و گردآوری میوه‌های وحشی می گذراندند و همنژادان خود را تحقیر می کردند. در میان این اقوام، شامانیسم [1] ، یعنی اعتقاد به‌زندگی‌پس از مرگ در محیطی غیر از زمین ، وجود داشت.

در این آیین، جادوگران که‌اهمیتی مخصوص داشتند امور مردم‌را تحت نظرمی گرفتند.درمیان یکی ازاین‌اقوام که تایجیبوت [2] نام داشت ودرمرزهای تاتارهای سیاه می‌زیست ، در ۱۱۵۵ رئیسی به نام یسوکای دارای فرزندی شد

۱ - Chamanisme ۲ - Taijibit

که او را تموچین نامیدند . در سال ۱۱٦۷ ، هنگامی که یسوکای در گذشت ، فرزندش هیچ قدرت سیاسی به‌ارث نبرد، واین در صورتی است که تصور کنیم پدرش دارای چنین قدرتی بود. تموچین در اثر قدرت شخصی گروهی از افراد ماجراجورا به‌دور خود گردآورد وبا آنها درمیان آن عده از همنژادانش که تا حدی متمدن بودند به‌راهزنی پرداخت. دولت چین همیشه این اقوام‌ناراضی و مزاحم را علیه یکدیگر بر می انگیخت و بدین ترتیب از اقدامات آنها جلوگیری می کرد . سلسلهٔ چینی کین [۱] در سال ۱۱٦۱ یکی از قبایل تاتار به‌نام‌مغول‌رابا کمك همسایگان آنها که درحوالی رود بویرنور [۲] بودندتارومار کرده‌بود.هنگامی که این‌عده نیز مزاحم چینی‌ها شدند، دولت‌چین کرائیتهای عیسوی را علیه آنها برانگیخت و تموچین ماجراجو نیز به عنوان متفق آن دولت درمبارزات شرکت کرد . وی که خدمت سیاسی خود را باعنوان « انتقام گیرندهٔ خون مغولان » آغاز کرده بود ، طرفداران وسپس تمام قبیلهٔ خود را مغول‌نامید . در سال ۱۲۰۲ ، در نتیجهٔ اختلافی که تموچین با دولت پیدا کرد مجبور گردید که با دسته‌ای از طرفداران با وفای خود به حدود دریاچهٔ بالجیونا [۳] برود. در میان این عده چند مسلمان و شاید چند بازرگان ایرانی وجود داشت که به‌مناسبت شغل خود غالباً به خاوردور سفر می کردند. دو تن از آنان نیز در رکاب او در جنگها شرکت جسته بودند و احتمال دارد که در تشکیل بمپراطوری او به‌وی کمك کرده باشند. تموچین درسال۱۲۰۳ به‌متفقین سابق‌خودتاخت‌وآنهارا بیرون راند، به طوری که تمام قبایل مغولستان شرقی فرمان‌اورا گردن‌نهادند . درسال۱۲۰٦، تموچین قبیلهٔ نیرومند نیمان را که در مغولستان‌غربی مقیم بود وبه‌آیین‌عیسوی‌درآمده بودبه‌اطاعت‌خود واداشت.در

۱ – Kin ۲ – Bouyir-Nor ۳ – Baljiyouna

این هنگام، یا برطبق روایات دیگر چندسال بعد، یکی از طرفداران مسلك شامانیسم اورا چنگیزخان نامید واین نام همچنان باقی ماند. وی در این اوقات بود که نخستین مجمع قورولتای را تشکیل داد وضمن آن به‌سلطنت رسید و پرچمی را که مرکب از نه دُم اسب سفید بود اختیار کرد و اساس اداری مملکت را به‌منظور ایجاد امپراطوری مستحکم ساخت. اساس قدرت اورا دستهٔ نگهبانان که‌عدهٔ آنها به‌ده هزار نفر می‌رسید وهزار نفر از آنها نگهبان شخص او بودند تشکیل می‌داد. این عده تحت انضباط ومراقبت شدیدی قرار داشتند، ولی خود چنگیزخان همیشه در امور آنها نظارت می کرد. هرسرباز از لحاظ رتبه‌مساوی با امیرلشکری، بود که درآن خدمت می‌نمود. درنایمان، چنگیزخان از خط اویغوری در دواوین دولتی استفاده می کرد. وی مسلّماً دراین هنگام به فکر توسعهٔ متصرفات‌خود به‌طرزی‌جدّی‌نیفتاده بود. لشکرکشیهای اودرسالهای‌بعد فقط حملات شدیدی بود که به‌منظور تصرف اسبان دشمنان مغلوب و ازدواج با زنان آنها صورت می گرفت.[۱] پس از آنکه سرزمین تانگوت را در سال ۱۲۱۰ بدباد غارت داد، سال بعد به مملکت کین در چین شمالی تاخت. درسال ۱۲۱٤ صلحی‌منعقدشد که‌درضمن‌آن بایکی ازشاهزاده خانمهای چینی‌ازدواج کرد. ولی از سال ۱۲۱۵ دوباره جنگ درگرفت ومنجر به‌فتح پکن‌شد. هنوز چنگیزخان خاك کین‌را ترك نکرده بود که ساکنان این ناحیه‌آزادی خودرا پس گرفتند. شاهزادگانی که در اثر حملات مغولان رانده شده بودند به‌طرف غرب رفتند و به اراضی ترکان قراختائی تاختند.

محمد خوارزمشاه درسال ۱۲۱۰ درطراز بر ترکان قراختائی فایق آمده وحتی‌ماوراءالنهررافتح کرده بود. کوچلك‌خان، امیرنایمان، باقی‌آن‌سرزمین

۱ـ رجوع‌شود به: W. Barthold, Enzyklopädie des Islams,1, 802.

را به تصرف درآورده بود. همسایگان او یعنی امرای اویغور درجنوب وخان قرلق در شمال و همچنین امیر ناحیهٔ المالق سر به اطاعت چنگیزخان نهادند.

چنگیزخان پس از فتح پکن ، فرزند خود جوجی را درسال ۱۲۱۵ به غرب فرستاد تاقبایل مرکیت را سرکوب کند. این قبایل درائرحملهٔ مغولان یعنی متفقین نایمان ازمحل اقامت خود واقع درحوالی دریاچهٔ بایکال به‌دشتهای قرقیزرانده شده بودند. دراین‌مبارزات جوجی به‌یکی ازلشکرهای خوارزمشاه برخورد که عازم سرکوبی قبیلهٔ قبچاق از همسایگان قبیلهٔ مرکیت بود. از آنجا که سرنوشت نبرد معلوم نبود ، جوجی ترجیح داد که جنگ را نادیده بگیرد وآنرا نتیجهٔ سوءِ تفاهم بداند. ولی خوارزمشاه لازم دانست که بااعزام هیئتی نزد چنگیزخان ازمقدارقدرت او آگاه شود.[1] می‌توان‌احتمال داد که میان این دو کشور روابط تجاری وجودداشت.

رفتار خوارزمشاه دراختلافی که در۱۲۱۸ روی داد باعث تعجب گردید. در این تاریخ در ماوراء النهر سه بازرگـان عرب به عنوان سفیرخان مغول حاضر شدند و هدایای گرانبهایی با خود داشتند وقصدآنها این بود که وی را « فرزند محبوب خان » یعنی به‌اصطلاح سیاسی آن زمان « رعیت »خان بنامند. برطبق منابعی که در دست است خوارزمشاه پس‌ازشنیدن مطالب آنها به‌خشم آمد ، ولی باور نمیتوان کرد که قتل آن سفراء وغارت کاروان آنها که درمرز صورت گرفت بدون‌اطلاع او روی داده باشد ، خصوصاً آنکه وی هیئت‌دیگری را هم به قتل رسانید وحال آنکه می‌بایستی به‌واقعهٔ گذشته طبق تقاضای آنها رسیدگی کند.

۱- مورخان بعدی که باسلسلهٔ عباسی مخالف بودند نوشته‌اند که اعزام نخستین سفیر مسلمان به دربار مغولان به وسیلهٔ خلیفه ناصر صورت گرفت ، زیرا این شخص می‌خواست از مغولان علیه خوارزمشاه که دشمن او بود استمداد کند.

چنگیزخان کسی نبود که این اهانت را بدون جواب بگذارد واگرچه قسمتی ازقشون اومشغول مبارزه علیه کینهای چین بود، ولی‌اوقوای برگزیدهٔ خودرا تحت نظارت خود وفرزندش به منظورجنگ باخوارزمشاه تجهیز کرد. امرای مسلمان قرلق و المالق نیز مجبور شدند قوائی به‌کمك او بفرستند. خوارزمشاه درنتیجهٔ غفلت غیرقابل فهمی درفراهم‌آوردن قوای تمام متصرفات خودکه درآن وقت برمغولان برتری داشتند کوتاهی کرد. وی از آنجا که اعتمادی به سربازان اراضی مغلوب نداشت، به تحکیم چند قلعهٔ مرزی اکتفا کرد وخود درسمرقند درانتظار قشون مغول ماند. مغولان به‌چهار قسمت شده پیش می‌آمدند وبه منظور محاصرهٔ شهرها ، اهالی دهکده های مجاور را که اسیر بودند به‌عنوان راهنما باخود می‌آوردند. هنگامی که فرزندان‌چنگیزخان قلعه های واقع درمرزهارا به‌تصرف درمی‌آوردند، خودخان بسوی‌بخارا پیش رفت وآنرا پس ازمدت کوتاهی تصرف کرد وپس از قتل ساکنان آن به طرزی وحشت انگیز ، شهررا آتش زد وتقریباً به تلّ خاکستر مبدل ساخت. خوارزمشاه که شهامت خودرا از دست داده وبه بلخ رفته بود به مجرد شنیدن این خبر به نیشابور گریخت . ولی حتی دراین شهر موقعیت خود را در امان ندید. چنگیزخان پس ازآنکه سمرقند وچند شهربزرگ رابه‌تصرف‌درآورد، جمعی ازقشون خود را به دنبال خوارزمشاه فرستاد. این پادشاه اگر هنوز شهامتی داشت‌می‌توانست بامختصر قوائی که برایش بجای مانده بود در برابر چنگیز مقاومت کند، زیرا سربازان ترك اومی‌دانستند که مغولان به‌هیچ‌وجه جان آنهارانخواهند بخشید ، وبنابراین درپادگانهای مخصوص با شجاعت و دلیری بسیار می‌جنگیدند. ازآنجاکه دشمنان خوارزمشاه جای پای اوراکم کرده بودند ، وی به‌یکی از جزایر دریای خزر پناه برد و در آنجا در ۱۱

دسامبر۱۲۲۰در گذشت. پس ازاو فرزند ارشدش جلال الدین منکبرنی برجای او نشست .

درایامی که مغولان درسواحل جنوبی دریای خزر به‌قتل وغارت مشغول بودند وبعد ازطریق قفقاز به روسیه تاختند تاازراه ولگا به موطن خود باز ـ گردند، جلال الدین نخست به‌خوارزم که ازحملهٔ مغول مصون مانده بودرفت، ولی دراین شهر، ترکان برادرش ازلغ را که جهت سلطنت تعیین شده بود به پادشاهی برداشتند واز اطاعت اوسربازدند. وی ناچار به‌غزنه رفت وسپاهی به منظور مبارزه با چنگیزخان که در این ضمن خوارزم و خراسان را متصرف شده بود فراهم‌آورد ودر مروان ، درنقطهٔ کوهستانی میان بامیان و دره هـای کابل وغزنه ، موفق گردید که قسمتی از قشون مغول را شکست دهد، ولی در این هنگام میان امیرانش‌اختلاف افتاد و قبایل خلج وترکمن اوراترك گفتند واو بابقیهٔ قوایی که دراختیارش ماند جرأت مقابلهٔ‌مجدد بامغولان را درخود نیافت. بنابراین به‌جانب هند به‌حرکت درآمد ودرسواحل پرنشیب‌سند مورد تعقیب مغولان قرار گرفت وچون جرأت نکرد ازاین رودخانه بگذرد، ناچار توقف کرد وتمام سپاهیانش کشته شدند. خود او نیز از راه نومیدی درنوامبر ۱۲۲۱ ازآب تند رودخانه با اسب گذشت . درهند توانست که با ماجرا جویان متفرق ترك قشون کوچکی گرد آورد . چنگیزخان موقتاً از تعقیب او چشم پوشید وباقوای خود به‌بین‌النهرین‌رفت‌وهمچنان‌متصرفات‌سابق‌خوارزمشاهیان را به‌باد غارت داد.

خوارزمشاه مدت سه سال درهند مشغول فعالیت بود و سپس به کرمان که ازطرف براق حاجب ، حامی برادرش غیاث الدین پیرشاه ، فتح شده بود رفت. دراینجا نیزمدتی به‌سر گردانی گذرانید وسپس در کوههای غربی ایران

مشغول مبارزه باترکها ومغولان شد و سر انجام در ۱۶ اوت ۱۲۳۱ بـه ضرب خنجر کرد انتقامجوئی‌ازپای درآمد. وی باآنکه درجنگهای خودنقشهٔمعینی درنظرنگرفت ، ولی باز او را می‌توان آخرین مدافع اسلام در برابر حملات بت پرستان دانست و با این عنوان شایسته تمجید وتحسین‌است که النساوی ، نویسندهٔ شرح حال او از وی‌می کند. سایر پادشاهان مسلمان مانند ایوبیان سوریه و سلجوقیان آسیای صغیر باخضوع وخشوع نا شایسته‌ای از مغولان اطاعت کردند تا لااقل به عنوان رعایای آنها درممالك خود به شمارآیند.

چنگیزخان پس از جنـگهای پیروز مندانهٔ خود در ایران مدتی در جلگه هائی که به تازگی به تصرف درآورده بود و سپس چندی در موطن خودگذرانید. درسال ۱۲۲۵ ، درصددلشکر کشی جدیدی علیه قبیلهٔ تانگوت مقیم هسیا[1] یعنی ایالت فعلی‌کانسو[2] که شمال و جنوب چین را از یکدیگر جدا می کند برآمد. ولی درسال ۱۳۲۷، کمی پیش ازتسلیم شدن پایتخت‌آن ، درگذشت . چنگیز خان درزمان حیات متصرفات خودرا طبق سنت مغولان میان فرزندان خود تقسیم کرده بود. جوجی فرزند ارشد سرزمینهائی راکـه وی درمغرب فتح کرده بود مالك شد ودرآنجا چنان با استقلال فرمانروائی نمودکه پدرش به‌فکرافتاد اورا بازور به‌اطاعت‌خود وادارکند ، ولی وی‌شش ماه پیش از مرگ پدر درگذشت . جغتای فرزند دوم به عنوان عالم حقوقی که درنتیجهٔ فرامین پدرش به وجودآمده بود به‌شمار می‌رفت واز محل اقامت خود در درّهٔ ایلی[3] باهمین عنوان درکارها اعمال نفوذ می کرد، بی آنکه خود قدرت‌مخصوصی بخواهد . اما پس‌ازمرگ جوجی‌جانشین‌اوشد. ولی‌تولی‌فرزند کوچکتر چنگیز منزل پدر یعنی اقامتگـاه اورا در مغولستان شرقی به ارث

۱- Hsia ۲- Kansou ۳- Ili

برد . اوگتای فرزند دیگر طبق دستور چنگیز لقب خان یافت و محل اقامت خود را در کنار رود اورخون قرارداد .

بین سالهای ۱۲٤۱ و ۱۲٤۲ اوگتای و جغتای یکی پس از دیگری درگذشتند. دراین هنگام میان جانشینان آنها جنگ درگرفت و کشورهای اسلامی تامدتی ازحملات آنها درامان ماندند. باتو ، فرزند دوم جوجی ، در مجمعی که در ۱۲۳۵ تشکیل شده بود مأمور فتح اروپای شرقی گردید . بنابراین در۱۲۳٦ به اتفاق فرزند جغتای واوگتای وتولی حرکت کرد و در سال ۱۲۳۷ پایتخت بلغار ها را درکنار رودخانهٔ ولگا به تصرف درآورد . در سالهای بعد تا ۱۲٤۰ روسیه وبین ۱۲٤۱و۱۲٤۲ لهستان ومجارستان ودالماسی را به‌باد غارت داد. درآغازسال ۱۲٤۱، باتو ازروی رودخانهٔ دانوب که‌منجمد شده بود گذشت وگران[1] را فتح کرد ودربهار ۱۲٤۲ وارد بلغارستان شد و از آنجا در زمستان ۱۲٤۳-۱۲٤۲ از طریق والاشی[2] ومولداوی[3] به‌منطقهٔ رود ولگا بازگشت. دراین‌مبارزات،میان اووپسرعمهای اواختلاف افتاد.در دسامبر ۱۲٤۱ اوگتای درگذشت ودرسال۱۲٤٦فرزند ارشدش گیوك که‌درضمن لشکر-کشی باتو دربالکان سر به‌شورش برداشته بود لقب «خان» یافت . دو سال بعد وی درجنگی درمغرب درگذشت ، وحال آنکه باتو خودرا آماده می کرد که حملهٔ اورا علیه متصرفات خود دفع کند. سپس باتوبه‌عنوان فرد ارشدخانواده در صدد برآمد که جانشینی برای او تعیین نماید و در مجمعی که تشکیل داد برکه برادر باتو موفق شد که فرزند ارشد تولی به نام منکو را با لقب خان انتخاب کند. ازآنجا که فرزندان جغتای واوگتای دراین مجمع‌شرکت نکرده بودند ، هنگامی که بعداً حاضرشدند همگی به‌قتل رسیدند زیرا آنها

۱- Gran ۲- Walachie ۳- Moldavie

را به خیانت متهم کرده بودند . بدین ترتیب ، امپراطوری مغول به دوقسمت مستقل که مرز آن در دشت علفزاری میان رودخانه های طراز وچووی[1] قرار داشت تقسیم شد. درضمن آنکه اعقاب باتو یعنی مالکان چادرهای طلائی[2] سرنوشت اروپای شرقی را تعیین می کردند، برادر منکو به نام هولاکو درصدد فتح خاور نزدیك برآمد .

هولاکو در اول ژانویه ۱۲۵۶ ازرود جیحون گذشت و مورد احترام و استقبال امرای کوچك ایران و قفقاز قرار گرفت. درمیان آنها رئیس فرقه حشیشی‌ها (اسماعیلیه) قرارداشت. نام این شخص مدتها بود که خاصیت سحر آمیز سابق خودرا ازدست داده بود، ولی خود اوبه‌سبب داشتن قلاع مستحکم هنوز فرد خطرناکی محسوب می شد . آخرین رهبر فرقهٔ اسماعیلیه به نام رکن الدین که پس ازقتل پدر جانشین او شده بود (و قتل پدرش حتماً بدون اطلاع اوصورت نگرفته بود) به‌خدمت هولاکو پذیرفته نشد و ناچار به قلعهٔ میمون درناحیهٔ الموت پناه برد. ریاضی‌دان ومنجم مشهور، خواجه نصیرالدین طوسی که نزد او می‌زیست به امید نجات جان خود نیز به او توصیه کرد که بدون مقاومت تسلیم شود. ولی رکن الدین ضمن عبور ازاردوگاه خان به قتل رسید . مغولان طرفداران او را در تمام ایران اسیر کردند وبه قتل رساندند، ولی خواجه نصیرالدین که قرارشد به عنوان منجم در دربار هولاکو بسربرد ودرمسافرتهای دور ودراز همراه او باشد از مرگ نجات یافت . وی بعد ها مأمور شد که رصد خانهٔ معروف مراغه را درآذربایجان برپا کند.

هولاکو از همان آغاز کارتصمیم داشت که به‌عنوان رعیت برادر خود ، امپراطوری عظیمی‌درمغرب تأسیس کند.اززمانی که ایران به تصرف‌اودرآمده

۱- Tchouwi ۲- اصل این اصطلاح به ترکی « زراردو » ست.

و آنکارا تأیید گردیده است. همچنین عده ای را در اراضی وسیعی که در اثر حملات مغولان به‌صورت بایر افتاده بود ساکن ساخت وبرای تشویق آنها از مالیاتگیری چشم پوشید. گذشته ازاین ، باالغای اسکناس که استعمال آن اجباری بود وتوسط مغولها به تقلید ازچینی‌هارواج یافته‌بود تجارت‌ومعاملات را رونق بخشید وبجای آن فلز به‌کار برد. درنتیجهٔ توجهات او عایدات دولت از۱۷۰۰ به ۲۱۰۰ تومان یعنی به حدود پنجاه میلیون ونیم مارك رسید . امور قضائی ایران را که حقوق عادی بدوی وحملات مغول دچارهرج ومرج کرده بود سروصورتی بخشید وقوانین قبلی اسلامی را دوباره برقرارساخت. همچنین دادگاه عالی مشترکی درمورد قوانین ایرانی واسلامی‌ترتیب داد. پایتخت‌خود تبریز را باعمارات عالی بیاراست و موقوفات مهمی جهت مساجد و مؤسسات تعلیمات مذهبی‌آن اختصاص داد. به‌علاوه رصدخانه‌ای درآنجا بنا نهاد وآنرا با تأسیس یك مدرسهٔ غیر مذهبی کـه مورد توجه شخص او و سایر مغولان ازلحاظ استفادهٔ عملی بود تکمیل کرد . می گویند که خواجه رشید الدین وزیر مقتدر وطبیب او به فرمان او وباکمك شخصی او تاریخ مفصل مغول را به زبان فارسی نوشت وآنرا تاریخ غازانی نام نهاد .

درزمان سلطنت اولجایتوخدابنده ، برادر وجانشین غازان خان ، قدرت ایلخانان‌هنوزدراوج‌خودبود . درسال۱۳۰۵،به‌مناسبت تولدفرزندش ابوسعید ، شهر سلطانیه را به‌پایتختی اختیار کرد . این شهر که در نزدیکی دو رودخانهٔ زنجان وابهر قرار دارد به سبب داشتن آب و هوای کوهستانی وشکار ها و چمنزارهای بسیار مورد توجه مغولان قرار گرفت . ارغون سابقاً آنرابه‌صورت شهر مستحکمی درآورده بود.ولی پس ازانقراض آن سلسله، سلطانیه‌نتوانست دربرابر تبریز که موقعیت مناسبتری داشت مقاومت کند . اولجایتو در داخل

مملکت توانست امرای گیلان و هرات را سرکوب کند ، ولی در خارج ، هنگامی که خواست درآسیای صغیر مستقر شود وجلو ازدیاد قدرت ممالیك را بگیرد و از کشورهای اروپائی استمداد کند ، باعدم موفقیت روبروشد.

درزمان غازان خان واعقاب او و سپس نزد خویشان او در چین ، زبان فارسی مانند ترکی به صورت زبان دیپلوماسی بین‌المللی‌درآمد . زبان مغولی در این مورد اهمیت نداشت و همچنین مغولان دارای حیات فکری مستقلی نبودند . چنگیزخان در دواوین دولتی ازخط اویغوری که نظیر شکل‌سریانی الفبای سامی بود استفاده می کرد. همچنین ازالفبائی که اساس‌نوشته‌های مارا تشکیل می‌دهد[1] وتوسط مبلّغان مذهبی قرنها درآسیای مرکزی شیوع‌یافته بود استفاده کرد . خط مذکور درنوشتن ترکی شرقی نیز به‌کار می‌رفت وجای خط رومی را که از نوعی الفبای سامی مشتق شده بود گرفت . قدیمترین خانهائی که ما می‌شناسیم اقدامات خود را درقرن هشتم درکتیبه هایی که در کنار رود اورخون بر جای نهاده‌اند باخط رونی نگاشته‌اند ، ولی‌ترکها نتوانستند ادبیات مستقلی که با ادبیات ایران برابری کند به وجود آرند . مردم اویغور در اقامتگاه خود در تورفان (درمجاورت تیان‌شان[2] جنوبی) و تحت نفوذ مبلّغان بودائی ومانوی، ترجمه هایی کرده‌اند . بقیه این ترجمه ها توسط مولر[3] آلمانی که درآسیای‌مرکزی به‌تحقیقات پرداخته در دسترس‌ما قرار گرفته‌است. محمودکاشغری درسال ۱۰۷٤درکتابی که به‌منظورفراگرفتن ترکی برای عربی‌زبانان نگاشته قسمتی از ادبیات عامیانه وغنائی وحماسی‌را که ترکان‌آسیای مرکزی داشته‌اند ذکر کرده است. طبق نوشته‌های‌اورخون نخستین اثر ادبی ترك درنیم قرن بعد از انقراض امپراطوری اویغور کاشغربه

۱ـ یعنی لاتینی . (م) ۲ـ Tienchan ۳ـ Müller

وجود آمده است . توضیح آنکه بین ۱۰۷۰ - ۱۰۶۹ ، « یوسف خاص حاجب » بلاساغونی قصیدهٔ تعلیمی بزرگی جهت سلطان بغراخان حسن بن سلیمان ارسلان ساخت وعنوان آنرا « قود اتقو بیلیك » یا «علم سعادت» نهاد. گویندهٔ این قصیده آنرا برعقاید وآرای ابن سینا بنیان نهاده و وزن شعر[۱] آنرا از اوزان فارسی اقتباس کرده است ، گذشته ازاین وی مواعظ خود را از زبان اشخاص رمزی که ازاختراعات خود اوست بیان کرده است. مثلاً یکی ازآنها که شاهزاده‌ای به نام «کن توغدو »[۲] است نمایندهٔ عدالت و وزیری به نام «آی تولدو»[۳] نمایندهٔ سعادت است. این‌اشخاص ، باوجود فضل فروشی‌ساده‌لوحانهٔ خود، اوضاع اجتماعی وسیاسی محیط فرهنگی را روشن می کنند. در این اثر هنوزنفوذ اسلامی مشهود نیست ولی درادبیات عامیانه نتیجهٔ این‌نفوذ پیدا شد ، چنانکه مهمترین موضوعات را معراج پیغمبر و زندگی مقدسان تشکیل می‌دهد . دراین ادبیات گاهی ازخط اویغوری استفاده می شد ، ولی به تدریج خط عربی که شاید نسخهٔ اصلی قصیدهٔ «قوداتوبیلیك» به‌آن خط نوشته شد جایگزین خط اویغوری گردید . تکامل نهائی ادبیات ترکی شرقی که در آن نفوذ ایرانی به‌تدریج‌ظاهرشد درعصر تیمور وجانشینان او درقرن‌پانزدهم وشانزدهم صورت گرفت .

درزمان مغولان ، شاعران ونویسندگان به‌جنوب ایران یعنی به ایالت فارس پناه بردند . در اینجا یکی از مشهورترین اتابکان سلجوقی از خانوادهٔ سلغری در سال ۱۱۴۸ مستقل شده واخلاف او مدت صد و سی سال درآغاز به‌عنوان خراجگزار سلجوقیان ایران وسپس خوارزمشاهیان وسرانجام مغولان حکومت کرده بودند . درعهد سلطنت یکی ازآنها به نام سعدبن زنگی، میان

۱- بحر متقارب . (م) ۲- Koun Toughdou ۳- Ay Touldou

۱۲۵۶ و۱۲۹۱، سعدی (که تخلّص خودرا از اسم او گرفت) پس ازمسافرتهای پرهیجانی، درشیراز اقامت گزید و کتاب اخلاقی‌خودیعنی گلستان‌را که به‌نظم ونثراست وهمچنین بوستان را که تماماً به شعراست به رشتهٔ تحریر درآورد. گلستان که توسط اوله‌آریوس[1] یا الشلگر[2] ازاهالی‌سیلزی‌به‌آلمانی‌ترجمه شده است هنوز در نظر ایرانیها به منزلهٔ شاخص اجتماعی ایران تا انقلاب مشروطیت به‌شمار می‌رود وآن عبارت از تمایل به زهد افراطی وپر گوئی‌است و بدین ترتیب آن کتاب مورد توجه کامل آنهاست. پس از تضعیف قدرت ایلخانان، صلح وآرامش مدتها ازشیراز یعنی‌شهر گلها رخت بربست. درسال ۱۳۴۰، شاه ابو اسحق بر شیراز مسلّط شد، ولی در ۱۳۵۳ ازامیر مبارزالدین محمد مظفری که به اصل وتبار عرب خود می‌نازید و از نسل اعرابی بود که درخراسان اقامت گزیده بودند شکست خورد. در۱۳۶۴ فرزندش شاه‌شجاع که در ماه اوت ۱۳۵۸ چشمان پدر را میل کشیده و او را در زندان نگاهداشته بود برجای او نشست. خواجه شمس الدین محمد حافظ (یعنی ازبر کنندهٔ قرآن) ازشیعیان اثنی عشریه وبزرگترین شعرای غنائی‌درزمان اومی‌زیست و تنها پس از مرگ امیر مبارزالدین که مردی سنی و متعصب بود توانست احساس آزادی کند. شاه شجاع که نسبت به او نظر خوشی داشت، بنا بر توصیهٔ یکی از دوستان شاعر به نام خواجه قوام الدین حسن، تدریس تفسیر را در مدرسهٔ شیراز به عهدهٔ او واگذاشت.

حافظ پس‌ازآنکه حملهٔ تیمور را نیز دید مقام خود را درآن مدرسه تا ۱۳۸۹ یعنی تا زمان مرگ حفظ کرد. نام او پس از انتشار دیوانش بین سالهای ۱۳۶۹-۱۳۶۸ در تمام اقطارایرانی زبان‌مشهورشد. غزلیات اودرتمجیدطبیعت و

۱ Olearius ـ ۲ Olschläger

مخصوصاً در توصیف بیداری جهان در بهار است که خود او از آن غالباً در کنار ترعه‌ای که در ۹۶۰ توسط رکن‌الدوله از امرای آل‌بویه جهت آبیاری دشت شیراز حفر شده بود وهمچنین در مصلّی که سرانجام آرامگاه او شدلذت می‌برد . وی درغزلیات‌خود که انعکاس غم‌انگیزی‌از آوازهای بلبل است نشاط جوانی وسرمستی‌را می‌ستاید وبا حجب وآزرم ظریفی عشق به‌جوانان‌را که در مشرق معمول بود تعریف می کند . همچنین تعصب و چاپلوسی و هر گونه ابتذالی‌را نکوهش می‌نماید. اشعار او حاکی‌از نظری‌وسیع ومستقل‌است‌ونشان می‌دهد که شاعر درنتیجهٔ وضع غم‌انگیز مملکت ارزشهای دیگرحیات‌راتحقیر وبه‌جای‌آن فقط لذت بردن‌را توصیه می کند. هنگامی که به‌اشعار او که‌هدف آنها مطلقاً امور غیرروحانی است معانی صوفیانه بخشیدند، این شاعر منتقد و زیباپرست ظریف درمیان پارسایان نیز محبوبیتی یافت، چنانکه‌کلیسا یکی‌از سرودهای مذهبی‌را که‌کاملاً شهوانی بود با تفسیر به‌صورت دیگری درآورد. غزلیات حافظ درنتیجهٔ داشتن قالبی کامل ، سرمشق تمام شاعران ایرانی وترك شده و به عنوان نمونه‌ای که هنوز نظیر آن پیدا نشده به‌شمارآمده است.

اما بزرگترین شاعر متصوف اسلامی یعنی جلال‌الدین رومی متولد در بلخ در ۱۲۰۷ درخارج از ایران بزرگ شد. پدرش بهاءالدین ولد موردغضب محمدخوارزمشاه واقع گردید ومجبور شد از متصرفات او بیرون برود وپس‌از مدتها سرگردانی،سرانجام‌درقونیه در۱۲۲۶به‌خدمت علاءالدین کیقباد درآمد ودرآنجا به‌تدریس مشغول شد وپس از مرگ او در ۱۲۳۰ فرزندش شغل اورا ادامه داد . ولی جلال‌الدین پس از ملاقات با شمس‌الدین که از صوفیان بود مجذوب او شد وبه تفکر پرداخت و دیوان موسوم به‌شمس تبریزی را به‌نام او سرود. وی فرقهٔ مشهور مولوی را که تا انقلاب ۱۹۰۸ در ترکیهٔ تأثیری عظیم

داشت تأسیس کرد . افراد این فرقه می کوشند که ضمن استماع نی به وجدی صوفیانهٔ نایل آیند . اثرمهم‌او که مثنوی نام داردوبه‌شش دفتر بدون هیچگونه نقشهٔ منظمی‌تقسیم شده است افکار اساسی متصوفه‌را بازبانی‌کاملاً شاعرانه ضمن قصه‌ها وداستانهاشرح می‌دهد وغرض از آن فناء فی‌الله است . پیروان اومثنوی رانظیر قرآن می‌دانند واین اثر قرنها درطرزتفکر بهترین عناصر امپراطوری عثمانی تأثیر داشته است.

قسمت سوم

ترکان عثمانی یا جلوداران قشون اسلام

فصل اول

آغاز امپراطوری عثمانی
و توسعهٔ آن تا زمان سلیمان اول
رقابت میان سلجوق ، غازی و عثمانی‌ها

در اواسط قرن سیزدهم ، هنگامی که بر روی خرابه های امپراطوری خلفا که به دست اعراب بنا شده و بعدها توسط ایرانیان متزلزل و به وسیلهٔ مغولان خراب شده بود و قبایل متعدد ترك هنوز برسر تقسیم آن می‌جنگیدند ، در مرزهای شمال غربی این امپراطوری در آسیای صغیر دولتی به وجود آمد که نه تنها پس از سایر دولتهای ترك باقی ماند ، بلکه تا نیم قرن نیز برتمام کشورهای اسلامی مسلّط شد .

قرنها بود که درمرزهای سوریه و آسیای صغیر قبایل متحرك مسلمان و مزدوران روم شرقی با یکدیگر مبارزه کرده ولی هیچکدام موفقیت قطعی نیافته بودند. اما هر دوطرف یعنی غازیهای اسلامی و آکریتویهای[1] یونانی، بدون توجه به‌تعصبات مذهبی که باعث ایجاد فرقه‌های مختلف درهردو مذهب شده بود نسبت به یکدیگر ابراز جوانمردی می کردند و این طرز رفتار :

---

۱ – Akritoi

تبادل فرهنگی میان عیسویان و مسلمانان را تسهیل می‌نمود. هنگامی که ترکان سلجوقی امپراطوری خودرا بنیان نهادند، آلپ‌ارسلان کوشید که باحمله به آناطولی دامنهٔ متصرفات خود را توسعه دهد و درسال ۱۰۷۱، در ملاذگرد در دشت ارمنستان، رومانوس دیوژن امپراطور روم شرقی را شکست داد و به‌اسارت درآورد.

پیروزی اوسرانجام وضع جدیدی به‌وجودآورد وحال آنکه خوداوقصد نداشت که متصرفات پایداری تحصیل کند، زیرا پس از آنکه عهدنامهٔ آبرومندانه‌ای با امپراطور مذکور منعقد ساخت، ویراآزادکرد.

درسرزمینهای مرزی طوروس[1] وکیلیکیه، امیران ارمنی مستقلی روی کارآمدند که بعداً کشور کوچك ارمنستان‌را به‌وجودآوردند. درملطیه، حکام ارمنی نژادکه از امپراطوری روم شرقی جدا شده بودند در اثر حملهٔ جبرائیل یونانی شکست خوردند و سپس این شخص مالکیت آن اراضی را طبق فرمان خلیفه به‌خوداختصاص‌داد. اما ضعف این سرزمین مرزی که ازطرف پایتخت‌از آن دفاع نمی‌شد ترکان‌را به حملات جدیدی تحریض می کرد. درسال۱۰٦۳ یکی ازخویشان آلپ‌ارسلان به‌نام قلتمش که علیه او سربه‌شورش برداشته بود در جنگی با او به‌قتل رسید. ملکشاه فرزندآلپ‌ارسلان پسر او راکه سلیمان نام داشت به‌آسیای‌صغیر فرستادومنظورش‌آن بود که‌ویرا ازمرکزامپراطوری خود دور سازد، زیرا ترکانی که دراطراف او بودند وهمه‌جا حرکت‌می کردند صلح وآرامش‌را بهم می‌زدند. سلیمان با حمله‌ای جسورانه قسمت شمال غربی آناطولی را از روم شرقی گرفت ودر سال ۱۰۸۱ در نیقیه[2] در فاصله‌ای که برای بیزانس نیز خطرناك بود اقامت گزید. ولی این پیشدار قوای اسلام در

۱ – Taurus ۲ – Nicée

اولین جنگ صلیبی دوباره ازدست رفت. هدف حقیقی سلیمان ایجاد قدرتی سیاسی در مشرق بود. درسال۱۰۸٤، انطاکیه‌را متصرف شد ، ولی دوسال بعددر حمله‌ای علیه حلب ازپا درآمد . پسرش قلیچ ارسلان کوشید که به منظور اجرای هدف پدر خوداساس‌جدیدی تشکیل‌دهد، ولی با مخالفت رئیس ترکی به‌نام دانشمند که شاید از نژاد ارمنی بود مواجه شد . وی با مبارزان مرزی ترك برسیواس که ازطرف روم شرقی تخلیه شده بود تسلّط یافت ونواحی‌شمالی تا آنکارا وآماسیه ونیکسر وقسمتهای‌جنوبی‌را تا ابولستین[1] به‌تصرف‌درآورد. درسال ۱۱۰۱ پس از آنکه بوهمون[2] سعی کرد که جبرائیل یونانی را از سلطنت خلع کند، قلیچ ارسلان ملطیه‌را از او [جبرائیل] گرفت. وی ازآنجا که نمی‌خواست قدرت سیاسی خودرا برمتصرفاتی که به‌زور گرفته‌بود استوار سازد ، به‌محض‌آنکه روم شرقی باکمك صلیبیون دوباره قسمت غربی‌آناطولی را به‌متصرفات خود افزود قدرت قلیچ ارسلان متزلزل گردید. ولی این‌شخص، پس از مرگ « دانشمند » ، خود را به ملطیه رسانید و در میافارقین اقامت گزید و در آنجا سعی کرد که مانند پدرش قلمرو جدیدی در مشرق تأسیس کند. درسال ۱۱۰۷ ضمن حمله‌ای به‌موصل درکنار رودخانهٔ خبور به قتل رسید .

از آن به بعد ، اخلافش در آسیای صغیر باقی ماندند . فرزندش قونیه راکه توسط امپراطور آلمان فردریك باربروس در ۱۱۹۰ اشغال شده بود به تصرف در آورد . این‌امپراطور دوهفته بعدازاشغال‌آن شهرضمن سومین‌جنگ صلیبی ، در رودخانهٔ کالی کادنوس[3] درکیلیکیه غرق شد . در دشت بسیار حاصلخیزی که به‌وسایل مصنوعی آبیاری می‌شد ومیان قونیه و قیصریه قرار

۱ـ Abulastayn ۲ـ Bohemond ۳ـ Kalykadnos

داشت عده‌ای یونانی می‌زیستند که هنوز تحت تأثیر روحیهٔ مرزی قرار نگرفته بودند. مسعود واخلافش ازاین موقعیت استفاده کردند وحکومتی نظیر حکومت خلفا بنیان نهادند که طبق آن اقوام تابع حق داشتند به‌مذهب و آداب مخصوص خود باقی بمانند، وفاتحان نیز می‌توانستند بدین ترتیب از کار ومحصول اتباع خود بهره‌مند شوند. این امپراطوری که در کشور قدیمی بیزانس تأسیس شده بود همچنان به اسم «روم» نامیده شد[1] قلیچ ارسلان دوم، فرزند مسعود، موفق شد که مرزهای خودرا ازحملات بیزانس محفوظ دارد، واین امر هنگامی میسر شد که وی توانست در گردنهٔ چارداغ امپراطور مانوئل[2] را که درصدد مستقر ساختن تسلّط خود برمشرق بود با یك حملهٔ ناگهانی شکست دهد وعهدنامه‌ای بر او تحمیل کند. درسال ۱۱۷۷، پس از چندین جنگ با اخلاف «دانشمند» که در آنها دولت روم شرقی وپادشاهان کوچك ارمنستان دخالت کرده بودند، وی موفق شد که حکومت آنهارا در ۱۱۸۰ براندازد.

در زمان سلطنت دوفرزندش که طی حیات پدر از وی اختیارات را دریافت داشته بودند قدرت سلجوقیان روبه انحطاط نهاد. ولی هنگامی که شوالیه‌های فرانك دولت بیزانس را به‌صورت امپراطوری لاتین درآوردند، کیخسرو وفرزندش کیکاووس از ضعف آن استفاده کردند وبه‌جنوب وشمال حمله بردند وبندرمهم آنتالیه[3] را در کنار دریای مدیترانه و سینوپ[4] را در کنار دریای سیاه به تصرف درآوردند. بدین ترتیب باب تجارت جهانی به‌روی متصرفات آنها بازشد واتباع اوتوانستندمحصولات کشاورزی خودرا به‌خوبی به‌جمهوریهای ایتالیائی

۱ - رجوع شود به : P.Witteck, le Sultan de Rum, Melanges Boisacq, Bruxelles,1938

۲ - Manuel ۳ - Antalya ٤ - Sinope

بفروشند. سرمایه‌هائی که درنتیجهٔ این تجارت به‌دست آمد باعث‌شد که‌امیران بتوانند معماری وصنعت را تاسرحد کمال پیش ببرند.

از مشخصات ساختمانهای دورهٔ سلجوقی یکی نمای بسیار آراستهٔ آنها است. مساجد ومدارس این دوره درهای عظیمی دارند که بیننده را به تعجب وامی‌دارد. در اینجا به کتیبه‌ها و تزیینات هندسی اشکال جانوران و گیاهان نیز افزوده شده است و بدین ترتیب هنر عامیانهٔ ترك از حملات بت شکنان مسلمان که خود تحت تأثیر عقیدهٔ یهودیان قرار گرفته بودند مصون ماند. ولی به‌کار بردن اشکال جانوران به‌منظور تزیین عمارات محدود به‌ساختمانهای غیر مذهبی بود، چنانکه این موضوع از دیوار قلعهٔ قونیه که مورد تمجید مولتکه[1] قرارگرفت برمی‌آید؛ وحال آنکه همان سبك پس از سرایت از طریق ارمنستان و روسیه به اروپای غربی، در تزیین نمای کلیسا ها به کار رفت.

ولی ثروت سلجوقیان عواقب ناگواری نیز برای‌آنان به‌بارآورد. زیرا درنتیجهٔ تجمل، اخلاق‌مردانگی خودرا از دست دادند وبه‌تدریج ازبه‌کاربردن اسلحه‌روی برگرداندند وامور نظامی را به مزدوران یونانی و ارمنی وعرب سپردند. درسال ۱۲۳۹، درعهد سلطنت کیخسرو دوم، مردم علیه فساد امراء سر به‌شورش برداشتند، ولی این انقلاب که رهبری‌آن با درویش بابا اسحق‌بود در کمال قساوت فرونشانده شد.

دراین زمان، مغولان به‌مرزهای آسیای صغیر نزدیك شدند ودر سال ۱۲۴۳ درکوزه‌داغ شکست سختی به‌قوای کیخسرو واردآوردند. اگرچه‌امیر باپرداخت خراج سنگین توانست استقلال خودرا باز یابد، ولی پس ازمرگش

۱ - Moltke

در سال ۱۲٤٥ ، هنگامی که فرزندانش برسر تاج وتخت سلطنت با یکدیگر می‌جنگیدند، هولاکوخان مداخله کرد ومتصرفات کیخسرو را میان دو فرزند این امیر یعنی عزالدین و رکن الدین تقسیم نمود و رودخانهٔ قزل ایرماق (هالیس) را به‌عنوان خط مرزی آنها تعیین کرد.

عزالدین درصدد برآمد که باتنهامخالفان‌سرسخت مغولان یعنی‌ممالیك مصر متحد شود ، ولی به مجازات این عمل از مقامش معزول گردید وبرادرش نیز تحت نظارت یکی از عمال مغول موسوم به «پروانه» گذاشته شد . چندی بعد ، این شخص ویرا معزول کرد وخود به عنوان قیّم فرزندش غیاث الدین به‌حکومت پرداخت . در این هنگام ، امرای ترك بیبرس را به کشور خود خواندندواو مغولان‌را درالبستان [1] در۱۲۷۷ شکست داد وتا قیصریه پیش‌رفت، ولی بزودی مجبور به بازگشت شد ، زیرا متّفقی در آن کشور نیافت و آباقا امیران و پروانه را سخت تنبیه کرد ، زیرا شخص اخیر با بیبرس به‌مخالفت برنخاسته بود. بدین ترتیب استقلال دولت سلجوقی کاملاً ازمیان رفت.

فکر جهاد مجدداً در ممالك مجاور ونوار مرزی قدرت گرفت. به‌دنبال مغولان عدهٔ زیادی از روحانیان ورهبران مذهبی درآسیای‌مرکزی‌وآناطولی پراکنده شدند وفکر جهاد با روم شرقی‌را تجدیدنمودند. در این هنگام‌دولت مزبور مشغول استقرار قدرت خود در بالکان بود و در آسیای صغیر یارای مقاومت چندان نداشت. ترکان وامرای‌مجاهدقسمت غربی‌آسیای صغیررامیدان تاخت و تاز قرار دادند و هر کدام در یکی از ایالات بساط حکمرانی برپا کردند وعثمانیها نخستین دسته بودند که کارآنان‌را خاتمه دادند.

۱- Albistan

کارامانها در لیقاونیه وایسوریای سابق، گرمیانها در کوتاهیه، حمیدیها در میسیه و صاروخانها در مغنیسیه استقرار یافتند. موقعی که این امراء در خشکی پیش می‌رفتند، سرراه قدیم دریاها یکی از مهمترین امیرنشینها بوجود آمد. درهزارو دویست وهشتاد و چهار پس از آنکه ناوگان روم شرقی از بین رفت ترکهائی که با دریانوردان این دولت متحد بودند فاقد درآمد و وسیلهٔ زندگی‌شدند. بدین سبب به رهبری خانوادهٔ منتشا به سواحل‌لیسی وپام فیلی واقع در کاری روی‌آوردند و در طول مندرس بالا رفتند. در این ساحل سابقاً دزدان دریائی، دولتی تشکیل داده بودند که حتی برای امپراتوری روم خطر محسوب میشد. ترکها جانشین آنها شده آرامش سواحل اژه را برهم زدند و رودس‌را تصرف نمودند. تاآنکه در۱۳۱۰ شوالیه‌های یوحنائی ایشان‌رااز این نواحی بیرون کردند. بعدازآنکه بدین ترتیب قدرتشان محدود شد درشمال با امیر آیدین همدست شده تا سال ۱۳٤٤ باعث اغتشاش سواحل اژه گردیدند. در این تاریخ ونیزی‌ها و طبرسی ها و شوالیه‌های یوحنائی اتحاد کرده بساط ایشان‌را برچیدند وازمیر راگرفتند.

عثمانیها از ترکانی بودند که با موفقیت شایان با روم شرقی به نبرد پرداختند ودر افسانه‌ها راجع به‌اصل وتبارآنها چنین‌آمده است:

«هنگامی که مغول به خراسان حمله کرد قبیلهٔ قایی که از ایل اغوز بودند درمقابل‌آنها تاب نیاورده به‌جلال‌الدین منکبرنی خوارزمشاه پناه‌بردند ووی مراتع شمال غربی ارمنستان را بدیشان واگذاشت.

پس از کشته شدن حامی ایشان سلیمان رئیسشان برای فرار از شر حکومت‌های کوچك‌آن دوران خواست تا آنهارا به‌استپهای آسیای مرکزی باز گرداند ولی هنگام عبور ازفرات، بالای حلب درگذشت و ارطغرل پسر

سوم وی قسمتی از ایل‌را که قریب چهارصدخانوار میشدند به‌آسیای‌مرکزی برد و به خدمت علاء الدین دوم سلطان سلجوقی قونیه درآمد و وی اراضی مرزی روم شرقی در حوالی سکود واقع در درهٔ قره سو و کوه‌های طومانیچ و ارمنی‌داغ را بعنوان تیول به‌آنها واگذاشت واجازه داد که قلمرو خودرا در خاك مسیحیان توسعه دهند. عثمان پسرارطغرل که گویا در۱۲۵۸ بدنیاآمد و در۱۲۸۸ سوگود واقع در جنوب‌ملانجیون را تصرف کرد ومقر خود را بدانجا برده، آنجارا قرجه‌حصار نام نهاد.

ولی این افسانه با توجه‌به حقایق تاریخی ارزش ومعنائی ندارد. اورخان پسر عثمان در کتیبهٔ مسجد بروسه که در۱۳۳٤ بنا نهاد ، خود را چنین نام می برد :

«السلطان‌بن سلطان غازی‌الغزاة ابن الغازی‌مرزبان الآفاق بطل‌العالم».

لقب«سلطان‌الغزاة»را یکی از معاصران پدرش یعنی امیرآیدین واقع‌درمندرس نیز داشت و یکی ازرؤسای دراویش یعنی مولویهای قونیه‌این‌لقب‌را بوی داده بود.شمشیر عثمان پدر اورخان‌را نیز شخصی بنام درویش شاه ادب‌علی، که پدر زن وی و از مشایخ صوفی‌ها بود ، بعنوان غازی یا مجاهد راه خدا بکمرش بست‌وبهمین‌سبب بعدهاسلاطین‌عثمانی‌شمشیرخودرادراسلامبول بوسیلهٔامام‌جامع ایوبی‌قرن الذهب بکمر می‌بستند واین عمل درحکم قبول بیعت بود.

هنگامی که وی با روم شرقی وارد جنگ شد غزات آناطولی وایالات مختلف دور او جمع شدند و بدنبال آنها دستجات کسبه و اصناف که آنها را «اخی» برادر میگفتند ومانند درویشان دسته بندی‌شده بودند ودر تقسیم غنائم به‌جنگجویان خدمت می کرد.

ولی این جمع نقش مؤثری را که به ایشان داده بودند در سازمان

کشوری بازی نکردند علاوه برآنها عده‌ای ازروحانیون نیز همراه‌مجاهدین بودند ولی درممالك اسلامی‌مسیحیان و یهودیان درامور مالی و اداری از همه بصیرتر بودند .

عثمان سیل هواداران خودرا که باآمدن داوطلبان ایالات مختلف ترك پیوسته افزایش میداد از قرجه حصار به‌دریای سیاه و مرمره واز طرف مغرب به‌ینی‌شهر که‌بر گدار رودخانهٔ گوگچه سومسلط بودفرستاد. در۱۳۰۰قره‌حصار را بعنوان تیول به اورخان پسر خود واگذار کرد و مغولها که در این تاریخ سلاجقهٔ قونیه‌را منقرض کرده بودند عثمانیهارا در انتهای شمال غربی آسیای صغیر بحال خود گذاردند.

اورخان در ۱۳۲۶ هنگامی که پدرش در سوگود در بستر مرگ بود با تصرف بروسه واقع در دامنهٔ کوه کشیش داغ (المپ) کارهای وی را تکمیل کرد و جسد پدر را در کلیسای قیصر که بعدها بمسجد تبدیل شد بخاك سپرد وبدین ترتیب بروسه شهر مقدس عثمانیها گردید .

در پایتخت جدید امپراتوری بزودی ساختمانهای زیبا و مجللی بنا شد که از جمله اولوجامع است‌مجتمع بر تالار چهارگوشی که پنج طالارطاقدار دارد وهریك ازآنها چهار طاقی مدور با قرینهٔ یکدیگر دارند وآنهارا مراد اول جانشین اورخان ساخته است.

در۱۳۲۷ ازمیر (نیکومدی) نیز بتصرف اورخان درآمد. وی که‌مسلمان باایمانی بود ازابتداء علاقهٔ شدیدی به‌ترویج علوم نشان میداد و این یکی از افتخارات‌بزرگ‌سلاطین‌عثمانی‌است. وی اولین دانشگاه (مدرسه) عثمانی را بنا کرد ومدیریت آنرا به‌داود قیصری که تحصیلات خودرا در مصر انجام داده‌بود واگذاشت . دولت روم شرقی سعی کرد شاید نیسه (نیقیه) را آزاد کند ولی

قوای امدادی‌ایشان در ۱۳۳۰ درطاوشانلی (فیلوکرن) شکست خورد واین شهر ناچار تسلیم عثمانیها گردید و در حکومت جدید ایشان بزودی رونق و رواج زیادی حاصل کرد وصاحب مدارس زیاد ومراکزساختن چینی بدلی شد . و در ۱۳۳۵ هنگام زمامداری غازی در کشور یکی ازهمسایگان یعنی قره‌سی واقع در میسیه که پایتخت آن پرغامه یا برغامه نامیده میشد بین مدعیان تاج و تخت اختلاف افتاد وبه اورخان فرصت مداخله داد ولی چنین بنظرمی‌رسد که این کشور زودتر از ۱۳٤۵ کاملاً مطیع نشد.

نخستین تشکیلات دولت عثمانی

پس از مدت کوتاهی ، احتیاج به‌تشکیلات فشرده‌تری احساس شد . از آنجا که امیران (این نامی بود که سلاطین عثمانی غالباً تاسال ۱٤۷۳ به‌خود می‌دادند) حقوق ارضی خودرا ناشی ازتیولی می‌دانستند که سلطان ایکونیوم[1] به‌آنها بخشیده بود ،آنان نیز به‌اتباع خود وجنگجویانی که در اثر شجاعت خویش شهرتی کسب کرده بودند اموالی به‌صورت تیول از اراضی فتح شده می‌دادند ، به شرط آنکه آنان سوارانی درهنگام جنگ به‌جبهه بفرستند . استفادهٔ نظامی‌ازتیولها دارای یك‌جنبهٔ سیاسی نیز بود ، بدین معنی که‌آنهارا به‌صورت ناحیه یا سنجاق درمی‌آوردند . پس‌ازفتح بروسه ، این شهرمرکز سنجاق‌جدیدی شد وتحت نظرمراد ولیعهد قرار گرفت وبه«خداوندیار»موسوم گردید . بعدها دوسنجاق دیگر به وجود آمد : سلطانونو یا اینونو که شامل محل‌های اقامت عثمانی‌ها درجنوب شرقی بود ودیگری خواجه‌ایلی‌درسواحل شمالی که به‌نام فاتح ونخستین بیگ (بای) آقچه خواجه موسوم شد .

عثمانی‌ها ، مانند سایرقبایل ترك ، درامورمذهبی تمایلاتی شیعی‌داشتند

۱- Iconium

که برمبنـای مسلك درویشی متنفذی قرار گـرفته بود . پایهٔ قانون ازلحـاظ نظری تنها برشالودهٔ قانون آسمانی یعنی به‌طرزی که درقرآن وسنت وسخنان پیغمبر آمده بود استوار بود . شیعیان به‌هیچوجه این سنت را ردّ نمی کردند، ولی درنتیجهٔ مخالفت با سنی‌های متعصب ، تنهاامام را نمایندهٔپیغمبرمی‌دانستند وسایرراویان حدیث را که به‌خانوادهٔ پیغمبروابسته نبودند ، ولی‌درنظرسنی‌ها مقامی معادل آنها داشتند ردّ می کردند . اما ازآنجا که این‌دومنبع قانون به‌ـ تنهایی‌جهت حل تمام اختـلافات (که دراین‌هنگام زیاد پیچیده شده بود وبر اساس اقتصادی کاملاً متفاوت قرارداشت) کفـایت نمی کرد ، ناچارشدند که در کنارقانون مذهبی قدیم ، قوانینی‌تازه وکاملاً غیرمذهبی وضع کنند . علّت آن بود که جرأت نمی کردند این قانون ثابت را مانند فقهای قرون اولیّهٔ اسلامی تغییردهند . ازاین لحاظ درکنار «شرع مقدّس» قانون که خاصیّت تحول آنرا ازهمان آغاز درك کردند به وجودآمد وبعدها سلاطین عثمانی در تکمیل آن کوشیدند .

نخستین قوانـین غیـرمذهبی به وسیلهٔ یکـی‌از برادران سلطان اورخان موسوم به علاءالدین وضع شد که ظاهراً درعنفوان شباب گوشهٔ انزوا گزیده و سپس به‌دربار بازگشته بود تااطلاعات فقهی‌خودرا دراختیاردولت قراردهـد . ازاینجاست کـه می گویند وی نخستین وزیـر امپراتوری عثمانی بوده است . ظاهراً کوشش‌های‌اودرسه جهت سیر کرده‌است : اصلاح پول ، لباس وتشکیلات نظامی .

حق نقش کردن نام سلطان برروی مسکوکات ازمدتهاپیش‌دراسلام مانند خطبه‌خواندن به‌اسم او درنماز روز جمعه ازعلائم سلطنت محسوب می‌شد . در هرحال ، سلاطین‌عثمانی به‌عنوان‌باج گزارسلاطین‌ایکونیوم ازمدتهاپیش مجبور

بودند که مسکوکات آنان را درقلمروخود رواج دهند ، وحـال آنکه مورخان آنها کوشیده‌اند که ثابت کنند سلاطین عثمانی پیش‌از آنها موفق به‌ضرب سکه شدند . امااینکه علاءالدین برای نخستین‌بار درسال ۱۳۲۸ مقداری سکهٔ نقره به‌نام اورخان ضرب کرد تنها قضیّهٔ قابل اعتباراست . این سکه‌هاازلحاظ‌ارزش شبیه سکه‌هایی‌است که سلجوقیان ازمسکوکات روم شرقی‌اقتباس کرده‌بودند . وزن معمولی‌آنهـا شش قیراط یعنی یـك ربع درهم رایج در سایر کشورهای اسلامی بود . این سکه‌هارا چنانکه درتمام‌آسیـای صغیرمعمول بود «آقچه» می‌نامیدند وآن ترجمهٔ‌کلمهٔ آسپرون[1] است که ازقرن دهم به‌بعد درروم شرقی متداول بود . درروی قدیمترین سکه‌ای که تاامروزمحفوظ مانده است‌کلمـهٔ شهادت ودر پشت‌آن نام سلطان به‌طرزی که بین مردم معمول بود یعنی اوخان (به‌جای اورخان) باعبارت «خلّدالله ملکه» ذکرشده‌است . ولی‌نام پدرواقب او وهمچنین تاریخ ومکان ضرب سکه را ننوشته‌اند .

احتیاج به‌یك سلسله قانون مربوط به‌لباس به‌عنوان نخستین‌اساس‌حیات سیاسی دولت عثمانی شاید باعث تعجب اروپائیان در این عصر بشود . ولـی در مراحل ابتدائی تمدن ، لباس به‌عنوان یك شیء تجمّلی به شمارنمی‌آمد . البته لباس‌لازم بود ، ولی‌جنبهٔ ظاهری داشت و کم یابیش مربوط به سلیقهٔ کسی بود که‌آن را می‌پوشید ؛ وچنانکه درکشورهای اروپایی‌لباس نظامی‌نخستین‌علامت مشخصه‌است ، درممالك اسلامی‌نیز لباس ازعلائم‌اصلی شخصیّت به شمارمی‌رفت. لباس نه‌تنها وضع‌اجتماعی شخص بلکه ملیّت اورا نشان می‌دهد ؛ وازآنجا که حقـوق ملت‌هـای مختلف درامپراتوری عثمانی متفاوت بود ، قانونگذارنیـز نمی‌توانست میان‌آنها که ازلحاظ ظاهری قابل تشخیص بودند فرقی‌نگذارد .

۱- Aspron

همچنانکه فینه اززمان رواج آن به وسیلهٔ محمود ثانی تا قدغن شدن آن در سال ۱۹۲۵ به‌دستور مصطفی کمال پاشا باعث تشخیص «عثمانلی» از اروپایی می‌شد ، وهمچنان که فینه امروزهم مشخص مصریهاست ، شرقی‌ها نیزهمیشه کلاه را به عنوان پوشاك مشخص کننده‌ای دانسته‌اند . علاءالدین کلاه نمدی بلند ودوك‌مانندی را که بعضی‌ازایرانی‌ها درآن عهد برسرمی گذاشتند درمیان اتباع خود رایج ساخت وبه کسانی که درقشون ودربارخدمت می کردند فرمان داد که نوع سفیدآن رابرسر بگذارند . خود سلطان وهمچنین بیگهادرمراسم رسمی دورآن کلاه عمامه‌ای می‌پیچیدند که‌آن بعدها تعمیم یافت .

درسازمانهای لشکری سلطان وبرادرش قاضی‌عسکر بیله‌جك موسوم به‌قره خلیل چاندرلی خیرالدین پاشا را بعنوان مستشارانتخاب کردند . دربعضی منابع دیگرنام این‌شخص‌مراد ذکرشده است . $\frac{1}{224}$تر کها ازموقعی که‌ازاستپها که زادگاهشان بود بیرون‌آمدند خودرا سوارانی‌لایق ورشید نشان دادند ولی ازتشکیلات فنی اطلاعی نداشتند . درجلگه ودشت بر سربازان مزدور ومنحط روم شرقی برتری‌داشتند، ولی‌درمحاصره وجنگهای مستحکمات‌اطلاعات‌نظامی دیگری غیراز سواری لازم بود وپیاده نظام ضرورت قطعی داشت . لذا تصمیم گرفتند ازافراد ترك‌این‌صنف را تشکیل دهند وقرارشد موقع‌جنگ دارندگان تیول این افراد را تهیه کنند وبرای هریك از ایشان روزانه یك‌آقچه حقوق تعیین گردید و بدستجات ده ، صد و هزار نفری تقسیم گردیدند . ولی از این تشکیلات نتیجه‌ای حاصل‌نشد و سربازانی که باینگونه عملیات آشنا نبودند پیوسته توقعاتی‌داشتند بطوری که سرانجام اورخان این صنف را منحل کرد . گویا بتوصیهٔ چاندرلی رسم سابق اسلام یعنی‌خمس معمول شد وعایدی برای پرداخت ارتشی منظم حاصل گردید و بجای پیاده نظام ترك مسیحیان را که

همواره عادت به پیاده جنگ کردن داشتند استخدام نمودند . چون مسلمان بودن مجاهدین جزء اصول اولیهٔ اسلام بود سربازان مسیحی را باجبار مسلمان میکردند . نخستین آزمایشی که دراین زمینه بعمل آمد بوسیلهٔ هزار کودك عیسوی بود که آنهارا بزوراز خانوادهٔ خودجدا کردندو به تطمیع اینکه دردستگاه سلطان بمقامات عالیه خواهند رسید مجبور کردند تامذهب خودرا تغییردهند و مانند شوالیه‌های عیسوی که برای جنگ علیه کفار انتخاب شده بودند بایشان نیز نام مخصوص دادند و به ینی‌سری یا یانی‌سر موسوم گردیدند واز ۱۳۳۰ سازمان شبه مذهبی پیدا کردند . آسیای صغیر همواره برای فرق و دستجاتی که میخواستند طریقهٔ ریاضت وعرفان پیش گیرند محیط مساعدی بود. اینجاعلاوه بر کسبه واصناف دستجات دیگری که بستگی با مذاهب و فرق نداشتند و بآنها برادر یا «اخی» میگفتند وما سابقاً بآنها اشاره کردیم بامسافران خارجی کمك ومساعدت مخصوص مینمودند. بهمین سبب ینی‌سریها وارد فرقهٔ دراویش بکتاشی شدند، چه بنابر پاره‌ای افسانه‌ها وقصص سپاه ینی‌سری هنگام تأسیس ازطرف زعمای دین تقدیس وتبرك شد .

دردورهٔ اورخان سواره نظام نیزسازمان نوینی پیدا کرد که پایه واساس آن از طرف سلطان گذارده شد و از چهار گردان که آنها را بلوکات اربعه می گفتند تشکیل گردید . عدهٔ آنها ابتدا ۲۴۰۰ نفر بود وبعدها به‌شانزده‌هزار نفر رسید و حفاظت پرچم بزرگ امپراطوری که از دوران سلطان سلیم اول همان پرچم پیغمبر بود به‌ایشان واگذارشد. علاوه برآنها سواران‌دیگری‌نیز از تیولها می‌آمدند که به‌آنها « مسلّمون » یعنی معاف از مالیات می گفتند و از طرف حکام سنجاقها جمع آوری می‌شدند .

اورخان با سپاهیانی که تازه تشکیل داده بود و با جرأت و جسارتی

روز افزون به‌طرف ساحل حرکت کرد. اغلب بنادر بزرگ برای حفظ تجارت خویش به‌زودی رسماً فرمان وی‌را پذیرفتند . در۱۳۳۷ اولین‌حملهٔ وی به‌روم شرقی علیه امپراطور «کانتاکوزه نوس»[1] که با سلجوقیها متحد گردیده بود صورت گرفت و به شکست سختی منتهی شد ، معهذا امپراطور از خطر نزدیك قدرت اورخـان مطلع و باوی صلح کرد و در ۱۳٤٥ یکی از دختران خود را به‌وی داد وبا این عمل پیمان‌را محکمتر نمود . این تدابیر از پیشرفت‌عثمانیها جلوگیری نکـرد و در ۱۳۵۷ سیلمان ولیعهد عثمانی گالی پولی را در شبه جزیرهٔ تراقیه[2] متصرف شد . این شاهزاده کمی بعداز این فتح مرد و همانجا به خاك سپرده شد.

پیروزی‌های مراد در بالکان

مراد پسر دوم اورخان در ۱۳٦۲ جانشین پدر شد و فوراً متوجه بالکان گردید . در اینجا عده‌ای از امرای جزء ضمن منازعات بی پایان خود ریشهٔ یکدیگررا می کندند. ولی وی پیش ازحمله به‌این نواحی مجبور شد اتحادی را که درآسیای صغیر ایجاد شده بود برهم زند. درآنکارا که برادرش سلیمان در ۱۳٥٤ ضمیمهٔ امپراطوری کرده‌بود ادارهٔ امور در دست عده‌ای تاجر ازفرقهٔ برادران (اخیان) باقی بود واین جریان در یك شهر سرحدی و دور از مرکز امری طبیعی است. تجار مزبور تغییر سلطان را فرصت مناسبی دانسته به فکر اتحاد با ترکان کارامان که در همسایگی ایشان بودند افتادند تا بدین طریق خود را از شر حکومتی بیگانه وپر خرج خلاص کنند ولی مراد با یك حملهٔ سریع ایشان‌را از پای درآورد وخود را به توقات رسانید واز آنجا به بالکان رفت و مقر ستاد خود را در دموتیکا (دیم توقه) قرار داد و عثمانیها که مصمم

۱ - Kantakuzenos ۲ - Chersonese

به اجرای سیاستی وسیع با مشتی قوی بودند امرای بالکان را یکی بعد از دیگری مطیع ساختند. روم شرقی در ۱۳۶۲ ادرنه را از دست داد واین‌شهر از ۱۳۶۶ مقر فرمانروایان عثمانی شد و تا سقوط قسطنطنیه این وضع ادامه داشت. پاپ اوربان پنجم[۱] مسیحیان را برای استخلاص قسطنطنیه به جهاد دعوت کرد لکن نتیجه نگرفت. سپاهی از شوالیه‌ها به‌فرمان آمادی‌دوساوآ[۲] در گالی‌پولی پیاده‌شدند ولی با دولت روم شرقی راجع به شرائط جنگ‌توافق حاصل نکرده مراجعت نمودند. پالهاولوگها[۳] مطیع عثمانیها شده حتی‌مجبور گردیدند برای تسخیر فیلادلفیا[۴] (آلاشهر) به‌آنها کمك وسرباز بدهند. اختلاف اسلاو های بالکان آنها را بیشتر سر کوب عثمانیها می کرد. در زمان نومانی دووکاچین[۵] در ۱۳۷۱ مردم صربستان از اقامت مراد در آسیا استفاده کرده خواستند تا خطر خصم را از خود دور سازند ولی در چرمن[۶] واقع در ماریتزا[۷] از حاجی ایل‌بیگی شکست خونینی خورده تمام متصرفات خود رادر مقدونیه از دست دادند و از ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۶ صوفیه و نیش را از دست دادند. تسخیر مقدونیه بوسیلهٔ خیرالدین پاشای چندرلی که حملات خود را از گالی‌پولی آغاز کردخاتمه‌یافت. وی‌دستورداددر۱۳۸۵دراین‌شهرمسجدبزرگی (اسکی‌جامع) بنا کنند. اورنوس بیك که ازطرف‌سلیمان به‌جای قره‌سی‌منصوب شده بود وی‌را کمك می کرد واز گومولجینه[۸] که قبلاً بوسیلهٔ اورنوس بیك تسخیرشده‌بودوسایل فتح‌سری‌فراهم شد. بین روم‌شرقی وصربستان‌برسرمالکیت آن اختلاف بود ترکها سپس سالونیك‌راگرفته وازآنجا به‌تاراج یونان‌شمالی

۱ - Urban V ۲ - Amadie de savoie ۳ - Paleologues
۴ - Philadelphia ۵ - Numani de Wukachin ۶ - Tchermen
۷ - Moritza ۸ - Gumuljina

تا حوالی آکارنانی[1] پرداختند. «شیشمان سوم» تزار بلغارستان پس ازمرگ الکساندر پدر خود مجبور شد مملکت را با سرازیمیر[2] برادر خویش که در ویدین[3] سکونت داشت تقسیم کند وی باآنکه با مراد باجناق می‌شد از بیم خطر عثمانی باصربها و بسنی‌ها اتحاد کرد. در ۱۳۸۷ لالاشاهین سردار ترك به جنگ سپاهیان این اتحادیه که در پلوچنیك[4] جمع شده بودند رفت ولی شکست خورد و تقریباً تمام سپاهیانش از بین رفتند. این شکست فقط نتیجهٔ توقف مراد درآسیا بود.

ساوجی پسر بزرگ وی که دراروپا حکومت می کرد علیه پدر قیام‌نمود وبایکی ازشاهزادگان روم شرقی وامیرترکان کارامان همدست شد ولی‌سپاهیان ایشان در ۱۳۸۶ درقونیه شکست‌خورد ودر ۱۳۸۸ علی پاشا پسرقره‌خلیل چندرلی در بالکان انتقام شکست عثمانی‌ها راگرفت. وی با سی هزارسپاه از معبرنادر گذشت وشهرهای تیرنوو[5] وشملا[6] را متصرف شد وتزار در نی کوپولیس واقع درساحل دانوب محاصره شد وپرداخت خراج وواگذاری سی‌لیستری[7] مصالحه نمود ولی‌این قرارداد را نقض کرد وترکان مجدداًاورا درنی کوپولیس محاصره کرده وادار به‌تسلیم‌نمودندلکن‌جان‌وتخت وتاجش‌درامان‌ماند. سال‌بعد ترکها با اتحادیهٔ دیگری مواجه شدند. در ۱۵ ژوئن ۱۳۸۹ سلطان مراد شخصاًدرحالی که پسرانش بایزید و یعقوب و سردارانش صاروخان، منتشا، آیدین وحمید قوای خودرا ازآسیا فراخوانده‌بودند، برای سرکوبی‌صربیها ومتحدین‌ایشان یعنی بلغارها ومجارها وآلبانی‌ها درمیدان قوصوه[8] که در دهانهٔ سه رودخانهٔ ایبار[9] و واردار[10] و درین[11] آماده‌شدند. تکلیف‌جنگ‌مدتی‌مدیدمعلوم‌نبودو

۱- Acarnanie ۲- Srasemir ۳- Widin ۴- Plotchnik
۵- Tirnovo ۶- Choumla ۷- Silistrie ۸- Kossowo
۹- Ibar ۱۰- Wardar ۱۱- Drin

مقاومت مسیحیان تلفات سنگینی به ترکها وارد ساخت. بطوری که ترکها گفته‌اند سلطان مراد در این جنگ بوسیلهٔ یکی از سربازان صرب بنام میلوش کوبی لیچ[۱] که زخمی شده ودر میدان افتاده بود کشته شد ولی بنا برقصص حماسی صربستان دوازده تن ازدلیران این ملت باهم هم‌سوگند شده ویرا درسراپردهٔ خویش با نیش خنجراز پای درآوردند. بهرحال متحدین کوال لازار[۲] امیرصربستان را رها ووی بدست عثمانی‌ها اسیرشد وخود وبستگانش بفرمان سلطان که درحال مرگ بود کشته شدند وبایزید ولیعهد عثمانی سپاهیان را که سست شده بودند به مقاومت واداشت وچون صربی‌ها پس از کشته شدن امیرشان تاب مقاومت نداشتند فتح نصیب قوای عثمانی گردید $\frac{۱}{۲۲۷}$.

سلطان تازهٔ عثمانی بیشتراز اسلاف خود دلباختهٔ جنگ وسپاهیگری بود. وی دراین کارمانند فرمانده سادهٔ دستهٔ مجاهدین عمل نمی کرد بلکه روش وی چون سلطان کشوری پهناور بود که به زودی سنگینی آن بردوش همسایگان احساس شد. در ۱۳۹۰ دولت روم شرقی آلاشهر یعنی آخرین قطعهٔ خاك خودرا درآسیای صغیرازدست دادوامانوئل امپراطوراین مملکت مجبورشدبرای سرکوبی رعایای وفادارخود به ترکان سربازوکمك بدهد. سه‌سال بعد بلغارهانیز کاملاً مطیع شدند. پس‌ازسقوط امیرشیشمان یکی از بزرگترین میهن پرستان این سرزمین به‌نام اوسی‌میوس درترینوو پایتخت‌این کشورآخرین مقاومت را ابراز داشت.

مدتی بود که فتوحات عثمانی‌توجه دول اروپارا جلب کرده بود، پاپ بونی‌فاس نهم[۳] درفرانسه وکشورهای آلپ وآلمان جنوبی برای‌جنگ صلیبی که مدتی بود فراموش شده‌بود شروع به‌تبلیغ کرد ودر بهار ۱۳۹۶ لشکرعظیمی

۱- Miloch Kobilitch ۲- Kral Lazar ۳- Boniface IX

ازشوالیه‌ها زیر فرمان سیژیسموند[1] پادشاه هنگری در شهر بودا جمع شد. این صلیبیها شوروشوق زیادداشتند ولی فاقد هرگونه انضباط بودند وکلیهٔ مساعی سیژیسموند در این راه بکلی بی‌نتیجه بود ودر ۲۷ سپتامبر بایزید ایشان را در نیکوپولیس بسختی شکست داد وقوای عثمانی در پی آنها تا استیری[2] پیشرفت و بایزید متحدین صلیبی‌ها یعنی سلاطین رومی په‌لوپونز[3] را تنبیه کرد و کشورشان را بدباد تاراج داد. وی هنگامی که دراوج فتح وپیروزی بود سفیری بدقاهره نزد المتوکل خلیفه فرستاد ودرخواست کرد تا به وی لقب سلطان «روم» بدهد تا قدرت ومقام وی واجدادش جنبهٔ رسمی ومذهبی حاصل کند. سلطان برقوق که حامی خلیفه بود نمی‌توانست این درخواست را قبول نکند زیرا به‌نظر وی برای دفع خطر مغول تنها یارومتحدی که وجود داشت عثمانی‌ها بودند.

عثمانی‌ها درمقابل تیموریان

خطر بزرگی که ازطرف شرق امپراتوری عثمانی‌را تهدید می کرد برای روم شرقی فرصت ومهلتی شد. بین مغولان باردیگر صاعقهٔ جنگ پدیدار گشت وجهان اسلام را مجدداً گرفتار مصائب خانه‌برانداز وحشیان نمود. تیمور از اهالی کش واقع در ماوراءالنهر وازاعقاب چنگیز بود، در ۱۳۳۶ متولد شد ودر حدود ۱۳۶۹ امیرجغتایی خراسان وماوراءالنهر را که از بازماندگان جغتای پسردوم چنگیز وتحت امر امرای ترك بود ویقیناً جزاسم چیزی نداشت ازکار برکنار کرد وکشورخودرا به‌صورت یك امپراتوری درآورد و برخلاف سنن و رسوم پیشینیان بیابانگردش شهرسمرقندرا مقرثابت خود وپایتخت امپراتوری قرارداد وباساختن بناهای مجلل بکمك استادان ایرانی آنرا تزیین کرد. تیمور چون مسلمان معتقدی بود علما وروحانیون خاصه درویشان نقش‌بندی رامورد

۱- Sigismonde ۲- Styrie ۳- Peloponese

عنایت‌واحترام قرارداد، لیکن به این مقدارقانع نبود ومی‌خواست تمام‌میراث چنگیزرا به‌چنگ‌آورد وبدین‌منظور در کشورهائی که میان مسکوورودخانهٔ گنگ‌قرارداشت هرسال‌جنگی به‌پا می کرد وازطرف مغرب‌تاسوریه‌پیشرفت. بایزید جنگ بین‌خود واین امیرجهانگشارا غیرقابـل احتراز می‌دانست واز همان سالهای اول سلطنت وضع خودرا درآسیا محکم می کرد. در۱۳۹۱قونیه از چنگ امیرکارامان که باجناق پدرش بود واز وی امان یافته‌بود درآورد و سال بعد ازآنکه بوسیلهٔ تیمورتاش سردارعثمانی این امیررا شکست داد تمـام متصرفاتش را تصاحب کرد ومقارن همین احوال ترکمن‌های قیصریه وتوقات و سیواس را مطیع ساخت وقلمروامیرقسطمونی‌را تصاحب‌نمود واین‌امرای‌شکست خورده به‌تیمور پناه‌برده ویراعلیه بایزید برانگیختند ودر۱٤۰۰ هنگامی که بایزید متعرض‌حکمران ارمنی ارزنجان شد چون تیمور وی را تابع‌خود می‌دانست به‌آسیای صغیر حمله کرد وسیواس را گرفت وپادگان این شهررا که ارطغرل پسر بایزید نیزجزءآنهابود قتل عام کرد. تیمورابتدا نسبت به‌بایزید به‌همین مقدار اکتفا نمود وگوشمالی‌فرج‌سلطان‌را که ازممالیك‌مصر بودودست به‌غارت زده‌بود لازمتردید وشاید مقاومت سابق ممالیك را در مقابل هلاکـو به‌خاطرداشت ومی‌خواست دفاع خودرا از این سمت تأمین کند. وی زمستـان ۱٤۰۲-۱٤۰۱ رادردشت‌قراباغ واقع درقفقاز بین‌رود کوروارس گذرانید ودرتهیهٔ جنگ قطعی باعثمانی‌ها شد.

درآغاز بهـار ۱٤۰۲ حملهٔ خودرا شروع کرد وتا دشت‌آنکارا وتوقات و سیواس پیشرفت. اینجا بایزید که درآوریل از بروسه حرکت کرده‌بود ومی‌خواست دشمن را غافلگیر کند، علیرغم مشاوران نظامی‌خود کـه ازروحیه و جرأت سپاه درمقابل دشمنی که‌به مراتب زیادتربوداطمینان نداشتند،دراواخر

ژوئیه درچبوق آباد با تیموروارد جنگ شد. دراین نبرد سربازان عثمانی چون علیه هم کیشان خود می‌جنگیدند شورواشتیاق همیشگی را نداشتند. مسیحیان نیز به زور زیر پرچم بایزیدجمع شده بودنـد . باچنین شرائطی شروع جنگ صبح بیستم ژوئن ۱۴۰۲ به‌حال وی مناسب نبود .

لشکرزرهی صرب ، مغولان را که اسلحهٔ سبك داشتنـد ازنزدیك تعقیب کردند ولی بایزید ازترس آنکه محاصره شوندآنهارا فراخواند ومغولان این بار ازپیشان روان‌شدند ولشکریان سلجوقی‌موقعی که امرای‌خودرا کنارتیمور دیدند دست ازجنگ کشیده فرار کردند . بایزید باپنج هزار ینی‌سری تاشب دلیرانه‌جنگید ولی‌این پایداری مردانه نمی‌توانست ازشکست وی جلوگیری کند وشب موقعی که‌خواست به‌اتفاق موسی پسرش‌فرار کند دستگیرشد . ولی محمد وعیسی پسران دیگروی به‌قرمان فرار کردند. ابتدا فاتح‌مغول نسبت‌به‌ـ سلطان اسیر به مردانگی وبزرگواری رفتار کرد ولی‌چون درصدد فراربرآمد قید وبندش را محکمتر کردواورا درون قفسی‌آهنین همراه‌خود می‌برد . بایزید در۱۴۰۳درآق‌شهر که ازتوابع حمید بود درگذشت ورقیب فاتح وی اجازه داد اورا درمسجدی که بایزید خود در بروسه بنا کرده‌بود دفن کنند .

تیمورامرای سلجوقی‌را مجدداً به محل ومقام خود درآسیای صغیر بازـ گردانید وازمیررا که روم شرقی ازتصرف اومورییك آیدین بیرون کرده بود پس گرفت وروم ایلی‌را برای عثمانی‌ها بازگذاشت وسلیمان پسر بایزید ناچار حکومت آنجارا به‌عنوان دست نشانده وتابع بایزید بعهده گرفت . سپس‌تیمور به سمرقند بازگشت ودر۱۹ ژانویهٔ ۱۴۰۵هنگامی که مشغول لشکرکشی علیه چین بود در اترار درگذشت وآسیای صغیر به‌حال‌خود باقی ماند .

بازماندگان تیمور

شاهرخ ومیرانشاه پسران تیموراامپراتوری‌پدر را به‌دو نیمهٔشرقی وغربی تقسیم کردند که حدودآنرا مرز ایران تشکیل می‌داد. میرانشاه که مالك‌عراق وآذربایجان وقسمتی از قفقازبود بالاخره مطیع برادر شد ودر۱۴۰۸درجنگ با ترکمن‌های قره‌قوینلو درگذشت وشاهرخ ازآن پس مالك تمام امپراتوری گردید. ترکمنهای قره‌قوینلو ورقیبانشان یعنی ترکمنهای‌آق‌قوینلومکرردر صدد تصرف استانهای شمال شرقی کشورشاهرخ برآمدند. شاهرخ‌وجانشینانش از جمله الغ‌بیك (۱۴۵۲ - ۱۴۴۷) معروف، درنجوم وحمایت و تشویق علم و ادبیات فارسی وترکی شرقی مقام ارجمندی دارند. اباسعید جانشین الغ‌بیك (۱۴۶۹ - ۱۳۵۲) بار دیگر قدرت سیاسی بزرگی را به وجود آورد وحدود متصرفاتش از عراق تا هند بود ولی در جنگ با اوزون‌حسن که ما بستگی‌وی را با عثمانی‌ها خواهیم دید درگذشت. هرات مقر حسن بایقرا نیز از ۱۴۶۹ تا ۱۵۰۶ مانند سمرقند مرکز ترویج علوم و صنایع اسلامی گردید. دولت تیموری از طرف شرق تحت فشار ترکمن و ازبکهای شیبانی قرار گرفت و سرانجام رئیس دستهٔ اخیر در ۱۵۰۰ بابرنوهٔ اباسعید را برکنار نمود و وی ناچار به‌هند رفت وامپراتوری مغول کبیررا تأسیس نمود. تیموری‌ها در غرب نیز بعد ازآنکه شیخ اسمعیل رئیس فرقهٔ شیعه وحدت ایران را به‌وجودآورد چنانکه پس از این خواهیم دید وضع غیر قابل تحملی پیدا کردند.

جنگ‌های برادرکشی

پس از بایزید بین فرزندانش برسر جانشینی آتش اختلاف شعله کشید. محمدکه از همه فعال تربودازآنکارا بشرق رفت و درکوههای توقات واماسیه جای گرفت و از آنجا به‌برادر بزرگتر خود عیسی که بروسه را تصرف نموده

بود حمله کرد وپیشنهاد وی را راجع به‌تقسیم متصرفات آسیائی رد کرد و در اولوباد وی را شکست داد و وارد بروسه شد وعیسی به روم شرقی فرار کرد. سلیمان برادر دیگر که به‌داشتن روم ایلی تنها راضی نبود عیسی‌را بالشکری تازه به آسیای صغیر فرستاد ولی در اینجا نیز شکست خورد و در قرمان درگذشت. در اواخر ۱٤۰٤ سلیمان شخصاً از داردانل عبور کرد و محمد را ابتدا از بروسه و سال بعد از آنکارا بیرون نمود. این بار برادر چهارم یعنی موسی که اسیر شده بود به امر امیر در کرمیان آزاد گردید وبه دستور محمد برادر خود وباکمك صربیها به‌روم ایلی حمله کرد ولی سلیمان در قرن‌الذهب نزدیك قسطنطنیه اورا شکست داد و به داردانل راند.

زندگی بی‌بندوبار سلیمان‌سبب‌سلب عقیده وعلاقهٔ اطرافیان‌وهمراهانش شد بطوری که سه سال بعد هنگامی که موسی مجدداً به‌وی حمله کرد به وی خیانت کردند ودر۱٤۱۰ موقع فرار به‌دست روستائیان کشته شد.

موسی از اطاعت محمد سرپیچید و زمامداری خود را باحمله به‌صربیها به‌انتقام خیانتی که سه سال پیش نموده و سبب شکستش شده بودندآغازنمود وتسالیه‌را گرفت و چون مزاحم‌مانوئل‌امپراتور روم شرقی گردید وی‌به کمك‌و همراهی سفیر و فرستادهٔ موسی که برای دریافت خراج آمده بود با محمد هم‌دست شد واتحاد بست واولین‌جنگ‌ایشان در۱٤۱۰دریاجیغز به‌شکست‌منتهی شد. محمد دوسال درآسیای صغیر سرگرم جنگ با امرای‌آنکارا وازمیز بود و در ۱٤۱۲ توانست مجدداً به اروپا بازگردد و هنگامی که لشکریان موسی مقابل قسطنطنیه بودند وی برای اتحاد با صربیها که با موسی‌می‌جنگیدند از طرف شمال غرب تا حوالی نیش پیش‌آمد وتابستان بعد به اتفاق ایشان به‌طرف جنوب حرکت کرد. موسی در دهم ژوئیه ۱٤۱۳ در دشت چامورلی در بستر

رودخانهٔ اسکار در مشرق صوفیه به مقابلهٔ ایشان آمد ولی شکست خوردوهنگام فرار دستگیر گردید وسرش‌را در اردوی برادرش بریدند ومحمد با واگذاری اراضی به صربیها ویونانیهابه‌آنان پاداش‌داد.

اغلب اتباع‌اروپا وآسیا پس ازمقاومت کوتاهی سلطنت محمدرابه‌رسمیت شناختند. ولی‌موقعی که خواست ونیزی‌های جزایردریای اژه‌را وادار به‌اطاعت کند مجبور شد با پایتخت آنها بجنگد وبعد ازآنکه ایشان در ۲۹ مه ۱۴۱۶ شکست سختی به ناوگان وی وارد کردند مجبور شد از دعاوی خود دست بردارد.

فتنهٔ مغول وجنگ‌های برادرکشی طوری ارکان دولت عثمانی‌رامتزلزل ساخت که اساس اسلام در خطر انشعاب واقع شد. یکی از قاضی عکسرها و مشاورین موسی بنام بدرالدین الصماونوی که نسبت نزدیك با سلطان سلجوقی قونیه داشت پس از شکست موسی به نیشه (ازنیق) آمد. اینجا این قاضی زبردست ضمن‌تنظیم‌رساله‌ای‌اطلاعات عمیق خودرا در فقه نشان داد واین‌رساله مدت‌ها مورد عمل بود. وی وارد فرقه‌ای‌ازصوفیان‌متعصب شد که باعقیدهٔ‌ظهور مهدی(ع) که درمحافل شیعه خیلی شایع‌بود ارتباط داشت ولی‌سرانجام‌منحرف شد و از اسلام بیگانه گشت و نظریهٔ جدیدی براساس اشتراك اموال آورد و عیسویها را ازآنجا که موحد بودند بامسلمان‌ها دارای‌حقوق‌مساوی دانست. عقاید وی بین دهقانان‌آسیای‌صغیر شیوع‌زیادی پیدا کرد چه این افرادعموماً دارای عقایدی‌آمیخته از مسیحیت و بت‌پرستی بودند.

شاگرد و حاجب سابق وی موسوم به بور کلوجه مصطفی برفراز کوه استیلاریوس [۱] واقع در انتهای جنوبی خلیج ازمیر مقابل جزیرهٔ خیوس

۱ – Stylarios

مریدانی جمع کرد و این عده که به وسیلهٔ درویشان متعصبی رهبری می‌شدند تاحوالی مانیزی (مغنیزیه) تاخت وتاز می کردند. شیشمان حاکم آیدین که از صربیهای جدید الاسلام بود مأمور سرکوبی این نهضت خطرناك شد و جرأت نموده تا گردنه‌های استیلاریوس پیشرفت ولی غافلگیرشد وخود ولشکریانش معدوم گردیدند و جانشینش علی‌بیك اندکی پیشترفت ولی‌فقط جان‌خودرا از مهلکه بدر برد. پس از این مراد پسر دوازده سالهٔ محمد که حاکم اماسیه و ساکن آنجا بود مجبور شد قوای خود و لشکریان بایزید پاشا بیگلربیگی روم ایلی‌را جمع کرده به‌دفع این‌فتنه پردازد. بالنتیجه سپاهیان این فرقه در حوالی کوه قره برون درهم شکست ومصطفی روی صلیب جان داد و در نظر مریدانش مقام شهید پیدا کرد. بدرالدین مرشد وی که به‌والاشی فرار کرده بود بقیهٔ یاران خـود را جمع کـرد و در یکی از گـردنه‌های بالکان جای گرفت. پس از آنکه مریدانش از مرگ مصطفی اطلاع یافتند هنگامی که محمدشخصاً به‌دفع‌وی‌آمد به‌سپاهیان عثمانی پیوستند ووی با بعضی‌ازهوادارن خویش چندی سرگردان بود تا در۱٤۱٦ همراهانش وی‌را تسلیم کردند و به جرم خیانت درسری به‌دارآویخته شد.

محمد در۱٤۲۱در ادرنه مرد وجانشینش مراد دوم ابتدا مجبور شدعلیه شخصی که ادعا می کرد مصطفی پسر بایزید است [که در میدان‌آنکارا از پای درآمده بود] و بامانوئل امپراتور روم شرقی همدست شده بود بجنگد و بعد از او با برادر سیزده سالهٔ خویش که وی نیز مصطفی نام داشت به مبارزه پردازد. پس از شکست شورشیان هنگامی که خواست برای تنبیه مانوئل سالونیك را تصرف کند ونیزی‌ها مخالفت نمودند و این شهر را برای امپراتور خریدند. مراد ابتدا در مقابل دریافت خراج ایشان‌را مالك شهر شناخت ولی

منظورش حصول فرصت وتجهیز بود ودر ۱۴۳۰ حمله برد وسالونیك را گرفت. مسلمان‌ها بدواً این شهررا کاملاً غارت کردند وسپس به‌تعمیر آن پرداختند و این بندر که برای ایشان وسیله و راه تجارت بودبتدریج رونق و آبادی‌خود را به دست‌آورد.

هنگامی که مراد به فکر توسعهٔ سرحدات خود از طرف شمال بالکان افتاد با مجار ها مواجه شد و ژان هونیاد[۱] حاکم رومی ترانسیلوانی چنان شکست‌هائی به‌وی داد که فکر جهاد صلیبی مجدداً قوت گرفت و دعوت پاپ اوژن چهارم[۲] ابتدا در ممالکی که در معرض خطر بودند مانند هنگری و لهستان وحتی‌آلمان وفرانسه مورد حسن استقبال کامل‌قرار گرفت . در ۱۴۴۳ سپاهی ازصلیبی‌ها ازشهر بودا حرکت کرد ودر۲۴ دسامبر در«یالووا کس» [۳] واقع بین‌صوفیه وفیلی پوپل فتح درخشانی نمود که به‌واسطهٔ پیش‌آمدزمستان مورد استفاده قرار نگرفت ولی پس از آنکه ژرژ کاستریتوتا اسکندر بیك [۴] که بعنوان گروگان در دربار عثمانی تربیت شده بود سر به مخالفت برداشت مراد ناچار تقاضای صلح نمود و در ۱۴۴۴ شورای سگدین [۵] با تقاضای وی برای مدت ده‌سال موافقت کرد. ولی پاپ که نقشهٔ خودرا ناتمام دید مجارهارا به نقض قرار داد تحریك کرد و به ایشان گفت سوگندی را که در برابر کفار خورده‌اند ایجاد تعهد و الزام نمی کند وایشان در سپتامبر همان سال به بهانهٔ اینکه ترکها به تعهد خود عمل نکرده‌اند و بعضی قلاع را درصربستان تخلیه نکرده‌اند حمله نمودند و می‌خواستند از کنار دریای سیاه خودرا به ناوگان ونیز در گالی پولی برسانند . درنهم نوامبرمرادزیرحصاروارنا جلوی‌مسیحیان

۱ - John Hunyadi ۲ - Eugene IV ۳ - Yalowacz
۴ - George Kastriota ۵ - Szégedin

راگرفت و پیروزی درخشانی بدست آورد . علت این فتح سبکسری ولادیسلاو پادشاه ۲۱ سالهٔ هنگری بود که به فتوحات سابق هونیاد حسد می برد و سنگر خود را خالی کرد و در حملهٔ ینی سری‌ها از پای درآمد .

چهارسال بعدهنگامی که هونیادسرپرست‌ونایب‌السلطنهٔ پسرولادیسلا و پادشاه هنگری شد بفکرترمیم‌شکست وارنا افتاد. وی دراواخرسپتامبر ۱۴۴۸ به‌صربستان حمله کرد ودر۱۷ اکتبردردشت قوصوه با مراد روبرو شد وپس‌از دوروزجنگ سخت ، والاش‌ها تسلیم‌عثمانی‌ها شده سعی نمودند ازطریق‌دانوب راهی پیدا کنند وهونیاد اسیرصربی‌های دشمن شد وناچارصلحی‌را که بسیار به ضرر وی بود قبول کرد .

سلطنت مراد ازبسیاری جهات آخرین دوران تمدن قدیم عثمانی‌می‌باشد چه اشراف عمال دولت مزایائی را که بعدها به‌نفع جدیـد الاسلامها ازدست دادندکاملاً دارا بودند وزندگانی مذهبی کماکان طریق تصوف راطی میکرد و تأثیرشدیدی در ادبیات داشت . اشعارصوفیانهٔ احمد یسوی که ازصوفیان ترك شرق بوددرقرن ۱۳در اناطولی‌بوسیلهٔ دراویش که عقاید اورا تبلیغ می کردند شناخته شده‌بود . سبك وی که گفتن‌شعر به زبان عامیانه وبا وزن مرتب واصیل ترکی بود ازطرف یونس امره که تا آخر قرن چهاردهم میزیست اقتباس‌شد. درهمین اوان در دربارسلجوقیان اشعار لطیفی که ازسبك فارسی‌تقلید شده بود رواج داشت. پس ازآنکه امپراتوری سلجوقی رو به‌انحطاط نهاد ومیراث آن به‌امرای کوچك‌رسید وسطح معلومات عمومی تنزل کرد ترکی، زبانهای ادبی عالی یعنی فارسی وعربی را تحت‌الشعاع‌قرارداد ویك‌نوع‌نثرعامیانه که مضمون آن تفسیرقرآن وترویج ایمان بود معمول گشت ودر دربارمراد که علما وشعرا وموسیقیدانهاتشویق وحمایت میشدند اولین‌نمونه‌های‌نثرترکی که‌بیشترترجمه

بودند پیدا شد .

محمد دوم ، فتح قسطنطنیه

مراد در پنجم فوریهٔ ۱۴۵۱ مرد واولین فرمانی که ازطرف محمدجانشینش صادر گردید حکم قتل برادرش احمد بود. از آن به‌بعد ودر اثر تجربیات تلخ پیشینیان برادر کشی هنگام به‌تخت نشستن سلطان جدید تقریباً قانون وسنت خانواده وسلسله‌اش گردید . چون حکومتی که قبلاً پدرش به محمد داده بود قبل از جنگ وارنا از وی گرفت اشتباهاً شایع شد که وی لیاقت حکومت ندارد .

چنین عادت شده بود که تقریباً در هر تغییر سلطنت امیرقرامان سعی می کرد ازاطاعت سلطان عثمانی خارج شودوهنگامی که محمد درآسیای‌صغیر مشغول دفع‌این شورش بود کنستانتین نهم بدون فکروتأمل تهدید کرد که‌اگر مبلغ‌سالیانه‌را که به‌عنوان‌حق‌حفاظت پرداخته می‌شد دوبرابر نکند وی اورخان نوهٔ سلیمان را به‌عنوان مدعی‌تخت وتاج علیه او برخواهد انگیخت. وی بااین عمل وادعا به سرنوشت خود خاتمه داد . محمد همین که از جنگ قرامان‌ها فارغ‌شد وبه‌اروپا آمددر ۱۴۵۱ درفاصلهٔ کمترازهفت کیلومتر تادروازهٔ‌قسطنطنیه ودر تنگترین نقاط بسفر و محلی که بایزید در ساحل‌آسیائی‌آن سد محکمی ساخته‌بود قلعهٔ روم ایلی حصاررا بنا کرد و فرستادگان امپراتوررا که برای اعتراض به‌این‌عمل‌آمده بودند کشت واین‌به‌منزلهٔ اعلان‌جنگ بود .

هنگامی که دولت روم شرقی در معرض تهدید وخطرقرار گرفت فقط از مستعمرهٔ شیو[1] واقع‌درژن کمکی دریافت کرد، درصورتی که پاپ کمک‌خودرا مشروط به‌اتحاددوکلیسانمود. امپراتورحاضر به‌این‌فداکاری‌شد ولی‌مردم متعصب

۱- Chio

زیر بار نرفتند .

عدهٔ لشکریان امپراتور تنها برای حفاظت دیواری که طول آن پنج ساعت راه بود کفایت می کرد لکن شهر استحکامات قوی داشت و توانست مدت دو ماه درمقابل توپخانهٔ ناشی و تازه کار عثمانی‌ها مقاومت کند . در ۲۹ مه ۱۴۵۳ عثمانیها پس از یك حملهٔ عمومی داخل شهر شدند و امپراتور درجنگ کوچه کشته شد. ظهر محمد شخصاً به شهر آمد و کشتار مردم را متوقف کرد و کلیسای سن صوفی را به‌نام اسلام اشغال نمود . با ژنی‌های غلطه که درمدت محاصره بی‌طرفی اختیار کرده بودند رفتار بهتری شد؛ یعنی اسلحه‌ای که داشتند تسلیم کردند و درمقابل امان جانی و آزادی بازرگانی به شرط پرداخت مالیات و حقوق گمرکی به‌ایشان داده شد .

دول غربی تصمیم به‌اعزام ناوگانی گرفتند ولی این ناوگان خیلی دیر در بندر نگروپونت[1] از سقوط قسطنطنیه مطلع شد .

محمد قبل از اینکه قسطنطنیه را که مرکز طبیعی امپراتوری بود مقر خود قرار دهد در ۱۴۵۳ باردیگر به‌اورنه بازگشت و منتظر شد تا استحکاماتی که در اثر بمباران خراب شده است ترمیم گردد و وضع یونانی‌ها را که تسلیم شده بودند سروصورت داد و مانند اجدادش که تشکیلات مذهبی بلغارها را به‌حال خود گذارده بودند وی نیز به‌پیروی از رسم و روش قدیم مملکتداری و متابعت ازسنن اسلام سلسله مراتب یونانیهای ارتدکس را پذیرفت و حتی بااعطای حق قضاوت عرفی به‌قدرت کلیسای یونانی افزود .

نخستین کار محمد افزایش جمعیت شهر و تقویت افراد فرق و طبقات مختلفه بود و شخصی را که نمایندهٔ حقیقی روحانیون ملی بود به مقام بطریقی منصوب

۱ـ Negroponte

نمود . عدهٔ زیادی از یونانی‌ها که قبل ازسقوط قسطنطنیه جلای وطن کرده بودند درفنر اطراف مقر بطریق‌واقع در ساحل غربی‌قرن‌الذهب اقامت نمودند. ثروت ایشان که تاحدی محصول تجارت وبیشتر نتیجهٔ مهارت وزیرکی ایشان بود به‌علاوه روابطی که با دول غربی داشتند آنها را مورد احتیاج پاپ عالی قرارداد ووضع خوبی برای آنها ایجاد کرد . محمد درهمسایگی‌ایشان افراد ملل واقلیت‌های دیگر امپراتوری خاصه اسلاوهای جنوبی را به‌زور مستقر ساخت .

مسلمانان آسیا نیز به‌طرف این‌مرکزجدید روآوردند واغلب شعب وفرق اسلام برای استفاده ازمزایای بازرگانی این شهر که نتیجهٔ وضع وموقعیت ممتاز وبی‌نظیرآن بود وهمچنین برای بهره‌برداری از موقوفاتی که درنتیجهٔ سخاوت محمد وجانشینان وی پیوسته ایجاد می گشت وبه‌اشاعه وترویج علوم اختصاص یافته بود، درآنجاسکونت‌اختیار کردند بطوری که به‌زودی‌استانبول مرکزروحانی ومعنوی اسلام شد. کلیسای سن‌صوفی بلافاصله پس‌ازتصرف شهر به‌عنوان مسجد بزرگ انتخاب شد و برای آنکه مهیای اجرای اعمال مذهبی اسلامی گردد تغییرات مختصری درآن داده شد .

گویااسلام تصویرموجودات زنده وذیروح را منع کرده‌است ، لذا تمام موزائیك‌های طلائی فوق‌العاده زیبای سقف را که‌بهترین نمونهٔ هنرروم شرقی بود باگچ پوشاندند . سمت وجهت کلیسا البته طبق رسوم مسیحی‌تعیین شده‌بود وبرای آنکه‌آنرا با قبله یعنی‌سمت مکه تطبیق دهند محراب را بین دو پنجره ووسط‌کلیساقراردادند. طرف‌راست‌روی‌سکوی‌بزرگ‌جنوب‌شرقی کلیسامنبری، که مخصوص‌نمازجمعه‌است ، قرارداده‌شد ومقابل‌آن بالاخانه‌ای که جایگاه سلطان است ودارای نردهٔ طلاست بنا گردید . کتیبه‌های عظیمی باخط طلائی

روی زمینهٔ سبزویا باحروفی به‌طول نه متر روی صفحات مدور و بزرگ دیوار نوشته شده وشامل اسامی خدا وپیغمبروخلفای راشدین‌است ومتعلق به زمان سلطان مراد چهارم (۱۶۴۰ـ۱۶۲۳) میباشد. مناره‌های خارج بنا که محل‌اذان است علامت تصرف کلیسا ازطرف اسلام می‌باشد. اولی‌رامحمد وسه تای دیگررا سلیم‌دوم وجانشینانش ساختند. سلیم دوم روی گنبد اصلی هلالی که دهانهٔ آن سی‌متراست نصب نمود. همانطور که شکل اولیهٔ بسیاری از کلیساهای آلمان با بنای مقابری که مدفن کشیش‌ها بود تغییر کرد. ایاصوفیه نیزطی‌قرون منضماتی ازقبیل مقبره ومدرسه وتأسیساتی که برای حفاظت آن بود پیدا کرد.

مسجد سلطان محمد

محمد یکی‌ازوظایف عمدهٔ زمامداری خودرا بنای ساختمان‌های جدید می‌دانست ودرمرکزشهروصحن کلیسای مرسلین که سابقاً گورستان‌امپراتوران بود مسجدی بنا کرد که به‌نام وی یعنی مسجد محمد فاتح معروف شد ونمونهٔ تمام عیارمعماری عثمانی‌است که از ۱۴۶۳ تا ۱۴۶۹ به‌وسیلهٔ کریستو دولس [۱] معمار یونانی‌ساخته شد. البته بنای‌اصلی مکرّردراثرزلزله که‌آخرین دفعه در ۱۷۶۷ روی داد خراب شد بطوری که بنای کنونی فقط ازلحاظ نقشه مربوط به‌دوران محمد فاتح‌است. به عقیدهٔ گورلیت [۲] نقشهٔ مزبور اختلاطی ازخطوط اصلی کلیسای مرسلین وسن‌صوفی است که به شکل چلیپاست. دروسط گنبد محکمی دارد که روی چهارپایه قرار گرفته وبین پایه‌ها چهارنیم گنبد باهمان عرض است وچهار گنبد کوچکترفواصل بین آنها را پر کرده‌است. شش ردیف پنجرهٔ شیشه‌ای که زیرهم قرار گرفته‌اند داخل‌مسجد را روشن می کند. این مسجد دومنارهٔ بلند دارد که بربالای پل قدیمی مشرف‌است. مسجد ملحقات

۱ـ Christodulos ۲ـ Gurlitt

زیادی مانند مدرسه و گرمابه و آشپزخانه که آنرا خان می گفتند و بازرگانان غریب آنجا منزل می کردند و نوانخانه و بیمارستان نیز دارد . در طرف راست این حدیث نبوی نوشته شده است «لتفتحن القسطنطنیه ولنعم الامیر امیرها ولنعم الجیش ذلك الجیش» .

محمد در ۱۴۵۹ علاوه برده مسجدی که ساخته بود درجوار مزار ابی ایوب الانصاری شهید که در ۶۷۸ ضمن اولین حملهٔ اعراب علیه قسطنطنیه کشته شده بود مسجدی بنا کرد . شیخ آق شمس الدین قبر این شهید را در آغاز محاصرهٔ اول درحومهٔ شهر کشف نمود وبا این کار شور مذهبی سربازان را افزود . مسجد تربت این شهید ، تمام ازمرمر سفید است و دارای گنبدی ساده ومربع شکل است ومحراب اضافی ندارد . بعدها سلاطین عثمانی پس از تاجگذاری به این مسجد آمده وشمشیر عثمان خان را ازرئیس فرقهٔ دراویش که ویرا «بیوك چلبی» می گفتند گرفته ورسماً به کمر می بستند . درانتهای این «تربت» آرامگاه عده‌ای ازسلاطین وبزرگان ترك وخاندان ایشان است . به زودی بنای مسجد منضماتی پیدا کرد مانند کتابخانه‌های مفصلی که به وضعی بی نظیر گنجینهٔ ادبیات سه‌گانهٔ اسلام شد ومدارس ومساکن برای طلاب ومدرسین ومریضخانه و آشپزخانه ونوانخانه وحمام برای فقرا گردید . درایجاد وتأسیس این ابنیه وزیران با امراء وسلاطین خود هم چشمی می کردند .

ابنیهٔ غیرمذهبی پایتخت نیز مربوط به دوران سلطان محمد فاتح است. وی حصار شهر وقلعهٔ «یدی قوله» یعنی هفت برج واقع درجنوب غربی شهر ومشرف بردریای مرمره را تعمیر کرد. این قلعه بعدها زندان دولتی شد ومکرر درچهار دیوار خود سفیران دول بزرگ اروپائی را دید محمد درخود بندر حوضچه‌های تعمیر کشتی ها و مخازن مهمات ایجاد نمود. انتهای بازار نیز ازتأسیسات او

است. در۱٤٥٤ برفرازتپه درداخل شهرساختمان کاخ خودرا به‌نام«سرای»آغاز کرد؛ این کاخ بعدهامحل وزیرجنگ که وی‌را سرعسکرمی گفتندشد.در۱٤٦٤ کاخ دیگری را درمشرق شهرومحلی که‌آب‌های مرمره آنرا نوازش می کرد شروع نمود. امپراتوران یونان پیش‌ازآنکه «امانوئل کومه‌نس» به‌قرن‌الذهب در شمال فنر برود آنجا سکنی داشتند . از ساختمان‌های غیر مذهبی دوران محمد فاتح اکنون فقط «چینی لی کوشك» باقیست که ساختمان آن در ۱٤٦٦ شروع‌شدودر۱٤۷۲تمام‌شد ودر۱٥۹۹تعمیر گردید واکنون‌موزهٔ دولتی‌است .

سیاست جنگی محمد

هدف‌اصلی سلطان محمدبسط سلطهٔ‌خود درشمال بالکان بود زیراهمواره ازطرف همسایگان خود یعنی‌مجارهای جنگنجوتهدید می‌شد وبرای‌آنکه‌در مقابل‌ایشان پایگاهی داشته‌باشد وبه‌استقلال‌صربستان خاتمه دهد بایك‌ازدواج اجباری باخاندان قدیم‌لازاروویچ[1] این بهانه رابه‌دست‌داد . در۱٤٥٤هنگامی که‌ازشاهزاده ژرژ برانکویچ[2] خواست که کشوررا تخلیه کند وی به‌هنگری نزدهونیاد گریخت ، مجارها عثمانی‌هارا ازقلعهٔ سمندریه که تازه تصرف کرده بودندبیرون کردند وفیروزبیك سردارمحمد رادر کروشه واتز[3] شکست سختی دادند ولی‌چون کمکهائی که ازجانب اروپا انتظارداشتند نرسید ناچار به‌حفظ خطهٔ دانوب قناعت کردند . در ۱٤٥٦محمد شخصاً باسپاهی‌قوی ازطرف‌خشکی بلگراد را محاصره کرد ولی هونیاد بالشکری ناهمآهنگ از صلیبی‌ها که عموماً ازطبقات پست‌بودندو«کاپیسترانوی»[4] کشیش‌احساسات‌ایشان راتحریك کرده‌بود ازراه دانوب خودرا به شهررسانید ودر۲۲ ژوئن ضمن‌جنگ خونینی

۱- Lazarevich ۲- George Brankoivch ۳- Krushevats ٤- Capistrano

حملهٔ‌اصلی عثمانی‌هاراعقب راند. محمددراین‌جنگ‌زخمی‌ومجبورشد سپاهیان خودرا به‌صوفیه باز گرداند. ولی درهمین‌سال‌هونیاد در۱٤ اوت وکاپیسترانو در ۲۳ اکتبرمردند وبلگراد دومدافع دلیرخودرا ازدست‌داد. دوسال بعدهنگامی که ژرژ برانکویچ مرد وبازماندگانش بر سر جانشینی اختلاف پیـدا کردند محمد به سهولت توانست صربستان را تصرف کند ومقـاومت ملی‌را با کشتار و بردگی وتبعید درهم شکند.

درهمین‌احوال«پاله‌اولوگ»امیر«په‌لوپونز»با«ژرژکاستری‌یوتا»[۱] پادشاه آلبانی‌اتحاد نمود واسباب زحمت وی شد ومحمد فرمان داد تا با اعمال شنیعی که وی‌هرسال به‌ارتکاب‌آن بیشتر علاقه پیدا می کرد امن و آرامش را برقرار سازند.

در۱٤٦۱ وی‌آخرین سلسله امرای آسیای صغیر یعنی خاندان کومن [۲] طرابوزان را که به حمایت خان ترکمن آق قوینلو موسوم به اوزون حسن مستظهر بودند برانداخت. این شخص از زادگاه اصلی‌خود یعنی دیار بکر علیه رقبای خویش یعنی ترکمن های قره قوینلو که برخلاف وی وطایفه‌اش شیعه بودند دست به‌تعرض زد واز ارمنستان قسمت‌قابل‌ملاحظه‌ای‌را تصرف کرد وپس از تسلط برقره‌قوینلوها ایران وبین‌النهرین‌را نیزبرآن افزود. در۱٤٥۸ آخرین امیر خاندان کومنز طرابوزان کاترین دختر برادر وسلف خودموسوم به‌کالوژوهان[۳] را به‌اوزون‌حسن داد.هنگامی که محمد به‌علت شورش‌اسفندیار اوغلو در سینوپ[٤] سرگرم بود اوزون حسن که در ۱٤٥۷ و ۱٤٦۰ بوسیلهٔ فرستادگان خود در استانبول حقوق سیاسی خویش در قسمت آسیای صغیررا گوشزد وی کرده بود وارد خاك عثمانی شد و تا توقات واماسیه را غارت کرد.

۱- George Kastriota ۲- Kommènes ۳- Kalo Johannes ٤- Sinope

دربهار۱٤٦۱ همینکه‌محمد فراغتی حاصل نمود به سراغ وی آمد.خان‌ترکمن چون‌عقبداران سپاهش شکست خوردندجرأت نکردسواران بی‌انضباط خود را به‌جنگ ینی‌سریها که عادت به‌فتح داشتند بفرستد و مادرش سارا خاتون که در جنگ های سابق پسرش را سیاستمدار قابلی معرفی کرده بود به اردوی محمد فرستاد و خطرات حملات جدید وی را دفع کرد ولی برای طرابوزان نتوانست امان بگیرد . شهر اشغال شد و امپراتور و اشرافش را به استانبول آوردند ومردم‌آن به‌بردگی محکوم گردیدند ولی سارا خاتون یك قسمت از خزانهٔ امپراتوررا به‌عروس خود باز گردانید .

محمددر نتیجهٔ‌مداخلاتی که‌درپه‌لوپونزمی شدمکرر با ونیز که‌تنهادولتی بود که میتوانست‌دریونان‌مقاومت‌مؤثری کنداختلاف‌حاصل کردودرپائیز۱٤٦۲ جنگی که ازمدت های پیش غیر قابل احتراز به نظر می‌رسید به بهانهٔ پوچی درگرفت . ونیزیها ژرژکاستری‌یوتا را مجبور کردند که پیمان متارکهٔ جنگ را لغو کند لذا بار سنگین جنگ‌بیشتر بردوش وی افتاد .محمدشخصاً به‌جنگ وی‌آمدودر ۱٤٦٦ در قرویه اورا محاصره کرد ودو سال بعد پس‌از مرگ ژرژ استقلال آلبانی خاتمه یافت وعثمانیها برای اینکه این‌مردم را وادار به‌اطاعت کنند قلعهٔ ایلبصان را درقلب این کشور بنا کردند واز این پس نوبت ونیزیها بود که ضرب شصت عثمانی ها را بچشند و در تابستان ۱٤۷۰ پس از محاصرهٔ طولانی شهر نگروپونت[1] واقع در اوبه[2] که مدت ٦۲٤ سال درتصرف داشتند از دست دادند .

ولی زمامداران ونیز ، بار دیگر توانستند متحدی علیه عثمانی فراهم کنند.اوزون‌حسن‌در۱٤٦۷ ۱/۲٤۰ایران‌رافتح کرد. رقیبش‌جهانشاه خان‌قراقوینلو

۱ - Negroponte ۲ - Eubée

که این کشور را در تصرف داشت به دیار بکر که زادگاه وی بود حمله کرد ولی در۱۱نوامبر از اوزون‌حسن شکست خورد وهنگام فرارجان‌خودرا ازدست داد. موقعی که اوزون‌حسن به‌طرف بغداد پیشروی‌می کرد واین شهررامحاصره کرده بود حسنعلی پسرجهانشاه کمك ابوسعید پادشاه سلسلهٔ تیموری را جلب نموده بود. این سلطان در مارس ۱۴۶۸ از خراسان حرکت کرد و تمام عراق عجم را تصرف نمود ولی موقعی که اوزون حسن را از قره باغ براند در محمد آباد واقع در دشت جنوبی ارس محاصره و اسیر شد و اوزون حسن او را به‌یکی ازرقبای خاندانش سپرد تا اینکه عاقبت به‌دست وی کشته‌شد. حسنعلی نیز در همدان توسط لشکر اوزون حسن به قتل رسید و وی بی معارض مالك ایران گردید. ونیزیها در ۱۴۶۳ سفیری نزد اوزون حسن فرستادند تا با وی علیه‌عثمانیها متحد شوند. این سفیر در۱۴۷۱ به اتفاق سفیری ترکمن به‌ونیز بازگشت و«کاترینوزنو»[1] که مادرش‌خواهرزادهٔزن‌حسن بود به‌سفارت‌به‌تبریز فرستاده شد. در همان سال زمامداران ونیز «گروسافوباربارو»[2] را به اتفاق سفیر اوزون حسن وشش توپ بزرگ و ششصد تپانچه ومقداری زیاد تفنگ و مهمات تحت حفاظت دویست تفنگدار و افسران ایشان به طرف ایران روان کردند،ولی‌فقط‌توانستندتاقبرس‌پیش‌روند.دراینجاناوگانی‌ازونیزیهازیرفرمان «پ.موسه‌نیگو»[3] درسواحل‌جنوبی‌آسیای صغیرمشغول‌عملیات بود ودرساحل چندمحل‌را اشغال کرده بود. در۱۴۷۲ اوزون‌حسن‌ازدیار بکر سپاهیانی‌فرستاد که درخاك‌عثمانی‌توقات وقیصریه‌را تاراج کردند. محمد پس از مبادلهٔ‌چندنامه با خان ترکمن که پیوسته برشدت لحن‌خود می‌افزود در مارس ۱۴۷۳ شخصاً به‌آسیای صغیرآمد. اوزون حسن که مقرّ ستاد خود را درارزنجان قرار داده

۱ - Caterino Zeno ۲ - Grosafo Barbaro ۳ - P.Mocenigo

بود در اول اوت ۱۴۷۳ پیشروان لشکر عثمانی را سخت شکست داد. هنگامی که سپاه عثمانی‌را که به‌طرف طرابوزان عقب‌نشینی می کرد دنبال نمود در۱۲ اوت در شمال ارزنجان ودر مقسم آب فرات و چوروق با قسمت اصلی لشکر عثمانی که تحت فرمان محمد بود برخورد. جنگی که بین‌سواران در گرفت گاه به‌نفع یك طرف و گاه به‌سود طرف دیگر بود، ولی ینی‌سریها و توپخانه کاررا یکسره کردند. محمد بنا به‌سفارش واصرار وزیرخود که درشرق عرصهٔعملیات را سخت و دشوار میدید از تعقیب اوزون حسن خودداری کرد. ونیزیها سعی کردند اوزون‌حسن‌را علیه عثمانیها برانگیزند ولی نتیجه نگرفتندزیراشورش برادرش «اویس»وپسرش«اوغورلی‌محمد» وی‌رامشغول کرد وبعداز مطیع‌ساختن این دو، تازه گرفتار انتظام اموراایران وعراق گردید ودیگر نتوانست‌نقشه‌های خود را درآسیای صغیر ادامه دهد وموقعی که در ۶ژانویهٔ ۱۴۷۸مرد کشورش مانند سایر تشکیلات سیاسی نظیرآن بکلی ازهم پاشید. در اروپا پس از آنکه مقاومت آلبانیها درهم شکسته شد سربازان اوباش عثمانی از بسنی وارد متصرفات ونیز شدند در ۶ ژانویهٔ ۱۴۷۹ این جمهوری حاضر شد صلحی راکه چندان شرافتمندانه نبود بپذیرد وبه‌موجب‌آن تمام متصرفات خودرادرآلبانی ازجمله‌دراج[1] و«انتیفاری» بعلاوه «اوبه»و«لمنوس»[2] را به‌عثمانی واگذارد و مردم «تایجت» واقع در «موره» تابع آن دولت شدند وباپرداخت‌صد هزار دوکا یکجا و ده هزار دوکا حق گمرك سالیانه آزادی تجارت خود را در شرق و اجازهٔ استقرار نمایندگی بازرگانی در «غلطه» نزدیك استانبول را بدست آوردند.

ونیزیها از اینکه وضع رقیب خطرناك‌آنها یعنی تجار ژن خطرناك‌شده

۱ - Durazzo ۲- Lemnos

بود رضایت‌وتسکینی‌حاصل‌نمودند. این عده تا این تاریخ عواید تجارتی‌سواحل شمالی دریای سیاه مخصوصاً واقع بین کافا و کریمه را در دست داشتند ولی در اینجا با امرای تاتار اختلاف حاصل کردند وچون «کرای‌خان منگلی» رئیس ایشان از تجار ژن طرفداری می کرد در ۱۴۷۵ از عثمانیها کمك خواستند و محمد فوراً کشتی‌های خودرا به کمك ایشان فرستاد ودر ۶ژوئن کافا مجبور به تسلیم گردید و مستعمرهٔ ژن برای همیشه مضمحل شد ومردم‌آن به استانبول منتقل گردیده رعیت شدند و تاتار ها مجبور گردیدند کشور خود را به‌عنوان تیول از سلطان بگیرند.

در این تاریخ در این شبه جزیره فقط خاندان یوحنائی رودس [1] هنوز سرپا بودند. در۱۴۸۰بعداز آنکه اولین‌حمله علیه‌این جزایر که کاملاً مستحکم شده بود به نتیجه نرسید سال بعد محمد لشکر کشی جدیدی نمود ولی ضمن آن درسوم‌مه۱۴۸۱ درسن پنجاه‌ودوسالگی در «تکفورچیری» بین«اسکودار» و «جبسه» در گذشت.

محمد نماینده وپیرو تمام‌عیار رژیم‌عثمانی باتمام محاسن ومعایبش‌بود. همت و پشتکار سکون ناپذیر وی که همواره نقشه های جدیدی در بر داشت با وحشیگری وسبعیت توأم بود که از رسم و معمول زمان خیلی تجاوز می کرد. رفتاروی با اسرای جنگ که دوست می‌داشت آنهارا اره کند مانندرفتارسلاطین آشور با اسیران خود بود، ولی همین مرد که هنگام جنگ چنان فجایعی را دستور می‌داد که حتی مأمورینش از اجرای‌آن امتناع می کردند جامع کلیهٔ کمالات و معنویات زمان‌خودبود. وی عشق و علاقهٔ خود را به علوم و ادبیات اسلامی نشان داد واین کاررا نه‌فقط با بذل مال و حمایت علما و ادبا کرد بلکه

۱ – Rhodes

شخصاً سعی می کرد شاعر باشد و از خود آثار منظومی نیز باقی گذاشت که خویشتن آنهارا اشعاری آبدارمیدانست. اشعار وی نیز مانند سایر شعرای ترك تابع سبك ثابت فارسی بود ومضامین آن نیز ازحدودغزلیات نیم صوفیانه ونیم عاشقانه که در کلام حافظ مشاهده می کنیم تجاوز نمی کرد. چیزی که علاقهٔ شدید وی را به ادبیات فارسی نشان میدهد این است که به «جهدی» (در بعضی نسخ شهدی نوشته شده است) شاعر اناطولی دستورداد که تاریخ عثمانی را به فارسی وسبك شاهنامه تنظیم کند. در دیوان یکی از شعرای دربار وی بنام «حمیدی» در مقابل اشعار ترکی اشعاری به فارسی وجود دارد وحتی نثر زمان وی مانند رسائل دیوانی ایران پر از تصنعات و الفاظ مهجور است. ولی محمد از گذشتهٔ هنری طبقهٔ رعیت که مورد تحقیر بود نیز اطلاع داشت. در تابستان ۱۴۵۸ هنگامی که مشغول استقرار نظم وآرامش دریونان بودطوری تحت تأثیر شواهد تمدن کهن و کلاسیك این کشور که هنوز برجای بود قرار گرفت که دستگاه مستقل اداری شهر آتن را باقی گذاشت. او سبك رنسانس ایتالیائی را که در آن عهد رواج داشت خوب می فهمید وازشهر «راگوز»[1] بجای خراج، کتب خطی قبول کرد و بقدری از فکر تحریم شمایل که از احکام اسلام است دور بود که یکسال پیش ازمرگش به «ژانتی بل لینی»[2] نقاش ونیزی دستور داد تصویرش را بکشد واین تصویر هنوز درمجموعهٔ لایارد در ونیز موجود است.

سیاست صلحجوئی بایزید

پس از مرگ محمد امپراتوری وی دچار سرنوشت شوم برادر کشی گردید. گویا وی حق جانشینی خودرا به جم پسر کوچکش که حاکم قرامان وساکن قونیه بود داده بود. وزیر اعظم باپنهان کردن مرگ محمدسعی کرد

۱ - Raguse ۲ - Gentile Bellini

وی را به تخت بنشاند ولی ینی‌سریها از نقشهٔ وی اطلاع حاصل کرده کاخ اسکودار را محاصره نمودند و وزیر اعظم را کشتند وچنان‌خشمناك بودند که خانهٔ یهودی ها و تجار خارجی را تاراج کردند و هنگامی کـه بـایزید پسر بزرگ محمد و حاکم اماسیه در ۲۰ مه وارد اسکودار شد مجبور گردید علاوه برچشم پوشی از عمل بی قاعدهٔ ینی‌سریها حقوق آنها را نیز بیفزاید و این رسم مانند پاداش در هر تغییر سلطنتی اجرا گردید.

در این هنگام جم نیز در بروسه به‌سلطنت برداشته شد و به برادر خود پیشنهاد کرد که امپراتوری را به‌دو قسمت آسیائی و اروپائـی تقسیم کنند. ولی بایزید موافقت نکرد و و در آسیا بوی حمله نمود و در ۲۳ ژوئن او را در ینی شهر مغلوب کرد وجم به‌مصر نزد قایت‌بای سلطان ممالیك پناه برد و بدعوت قاسم بیك قرمان اغلو برای حمله به آسیای صغیر آمد ولی نتیجه‌ای نگرفت و به امید اتحاد با دول اروپائی علیه برادر خود نزد یوحنائی هـای رودس رفت ولی این شوالیه‌ها قرارداد چرب تری با بایزید برای مراقبت جم بسته ویرا در جنوب فرانسه محبوس کردند و در ۱۴۸۸ تسلیم پاپ اینوسان هشتم که در صدد جهاد با عثمانیها بود نمودند و الکساندر ششم $\frac{۱}{۲۴۲}$ جانشین وی مجبور شد او را به پادشاه فرانسه که در اواخر ۱۴۹۴ و اوایل ۱۴۹۵ رم را محاصره کرده بود تسلیم نماید و وی به‌خواهش قبلی بایزید جم رامسموم کرد و وی در ۲۵ فوریه ۱۴۹۵ در ناپل درگذشت.

شاید گروگانی که اروپائی ها در دست داشتند مدت مدیدی بایزید را مجبور باستقرار صلح کرده باشد ولی وی شخصاً نیز به صلح و آرامش‌علاقه داشت. وی وبرادرش هنر شاعری را از پدر ارث برده بودند وطبع کنجکاوش‌از تحقیقات علمی نیز لذت می‌برد و با ساختن بناهای مجلل عـام‌المنفعه تکالیف

سلطنت را بجای می‌آورد و به وسیلهٔ کارگران یونانی و بلغاری بـه ساختمان شبکهٔ راه‌ها و پلهائی کـه اجدادش در تمام امپراتوری شروع کرده بودند پرداخت. این‌راه‌ها اصلاً برای‌مقاصد نظامی بود ولی به‌ارتباطات عمومی نیز کمك فوق‌العاده میکرد. ولی اثرعمدهٔ وی‌مسجدی بود که در استانبول‌ساخت و بنام‌وی مشهور است واز ۱۴۹۷ تا ۱۵۰۳ مقابل سرای قدیم بنا شدوبه‌واسطهٔ مصالح گران‌بها و سبك ایرانی خود بین سایر ابنیهٔ پایتخت ممتاز است.

طاق نماهائی دارد به شکل هلال شکسته که یك در میان با مرمر سیاه و سفید ساخته شده است و ستونهائی از انواع مرمر های گران بها پایه‌های آن می‌باشد و دارای قندیل‌های بسیار قشنگی است که صحن مسجد را که درآن درختان چنار وصنوبر سایه‌انداخته‌مزین ساخته است. دروسط، کوشکی روی ستون‌ها به‌طرز بسیار زیبایی ساخته شده. حوضی هشت گوش دارد که به شیوهٔساختمان‌های ایران چهاردربزرگ آن‌رابا خارج‌مربوط می‌سازد. دیگر از خصوصیات این مسجد مناره‌های آن‌است که بر خلاف معمول در زوایای بنا قرار نگرفته‌اند بلکه ضمیمهٔ دیوارهای مستقل و خارجی‌آن میباشد. به‌مناسبت اسم این مسجد تمام آن محله را نیز بایزید می گفتند وسابقاً محل‌سر عسکر بوده، اکنون دانشگاه است.

این سلطان صلحجو بواسطهٔ توسعه طلبی مردم کشور و وضع غیر ثابت سیاسی همسایگانش‌نمی‌توانست از جنگ در سرحدات شمالی اجتناب نماید. در ترانسیلوانی از تاخت و تاز عثمانیها جلوگیری شد ولی ایشان سراسر بسنی را تصرف نمودند و تلاش لهستانیها، برای استرداد ملداوی ودرنتیجه‌مهاجمات مخربی که در بهار سال۱۴۹۷ درکشورشان بعمل‌آمد، بی‌نتیجه ماند.

بایزید درابتدای سلطنت خود با ونیزیها صلح کرد و درکمال‌خونسردی

شاهد ورود آنها به قبرس و «ناقسوس»[1] بود ولی نزدیکی و ارتباط آنها با فرانسه اسباب بدگمانی وی گردید و در ۱۴۹۹ بینشان جنگ درگرفت‌وپس از سه نبرد که نتایج روشنی نداشت در ۱۵۰۳ صلح کرد و بتصرف «لوپانتو» ، «دراج» و«مسنیا» قناعت کرد . صلحخواهی‌این سلطان قطعاً به‌علت خطری بود که ما بعداً بآن اشاره خواهیم کرد . در ایران شیخ اسمعیل جای ترکمنها را گرفته و سلسلهٔ وطنی روی کار آورده بود که به مذهب تشیع کـه هنوز در امپراتوری عثمانی رایج‌بود متکی بود و عثمانیها از نتایج خطرنـاك آن بیم داشتند. پسران بایزید برای جانشینی آنقدر صبرنکردند تاوی‌بمیرد، لذاآخر عمرش با جنگهای خونینی گذشت . وی جانشینی خود را به احمد فرزند سوگولیش داده بود و حتی می‌خواست به‌نفع وی از سلطنت استعفا کند .سلیم پسر کوچك بایزید که به واسطهٔ علاقهٔ شدیدی که به جنگ داشت لشکریان ویرا یاوز (بی‌باك) لقب داده بودندوطرف مهر و توجه سپاه بود بـرای آنکـه مانع اقدام پدر شود بجای حکومت طرابوزان حکومتی در اروپا درخواست کردوچون درخواستش رد شد در۱۵۱۱ با بیست‌وپنج هزار سپاه به‌ادرنه‌آمد و استانهای سمندریه وویدین را از تصرف پدر خارج کـرد ونقشهٔ وی دربـاب تأسیس کشوری جدید در شمال مورد حسن‌استقبال ینی‌سریها قرارگرفت .بعد از آنکه وی ادرنه را گرفت سلطان سالخورده در صدد مقاومت برآمد و در سوم اوت ۱۵۱۱ ویرا درچورلو شکست داد و سلیم نزدخان کریمه فرار کرد، ولی هنگامی که احمد خواست در استانبول به‌تخت بنشیند ینی‌سریها انقلاب نموده مانع شدند و ناچار به آسیا بازگشت و در ۱۵۱۲ سلیم مجدداً بـه استانبول آمد و مورد استقبال قرارگرفت و پدر خود را مجبور باستعفانمود .

۱- Naxos

وی هنگامی که در۲۶مه روانهٔ زادگاه خود یعنی‌شهردیموتیقه بود در گذشت و بعید بنظر نمی‌رسد که همان‌طور که شایع شد به‌امرپسر مسموم شده باشد .

سلیم یاوز وتصرف مصر

احمد در بروسه اقامت گزید ولی در ۱۵۱۳ شکست‌خورد و کشته شد وپسرش مراد به ایران گریخت. دراواخر سلطنت بایزید شیعیان آسیای‌صغیر به‌رهبری شاه‌قلی وبه‌امید همکیشان خود که درایران بودندوسلطنت‌میکردند قیام نمودند . سلیم پس از آنکه این شورش را رفع کرد به‌تعقیب وآزار شیعه پرداخت وشاه‌اسماعیل‌برای‌انتقام‌به‌آسیای‌صغیرحمله کرد وسلیم علیه‌وی‌اعلان جهاد داد ودر۲۳ اوت۱۵۱۴ شاه‌رادردرهٔ چالدران که میان ارومیه‌و تبریزاست شکست‌دادوبه‌تبریز که پایتخت حریف بودآمد ومیخواست ازاین‌شهر فتوحات خودرا در آسیا تعقیب کند ولی‌با بزرگترین دولت اسلامی یعنی ممالیك مصر روبرو گردید . چرکسها نیزمانند بسیاری‌ازفرمانروایان درهٔ نیل‌سوریه را از مدتی پیش متصرف شدند و از آنجا درصدد بسط نفوذخویش بطرف شمال‌بر‌آمدند . در دوران محمد دوم در مرز سوریه و آسیای صغیر برخورد هائی روی داد . ممالیك تصور می کردند که سلطان عثمانی‌در تصرف اماکن متبرّکه و حرمین و امارت حاج که معرف قویترین دولت اسلامی بود بـا آنها رقابت خواهد کرد. ممالیك از صلح و آرامش دوران بایزید استفاده کرده نفوذخود را علاوه بر ارمنستان کوچك و سیلیسی بنواحی شمال نیز توسعه دادند .

نقطه‌ای که نفوذ عثمانی و مصر و ایران تلاقی می کرد از اواسط قرن پانزدهم تحت حکومت سلسلهٔ ترکمن ذوالقدر بود و در درهٔ طورس از مرعش تا خرپوط والبستان را در تصرف داشت ومادر سلیم شاهزاده خانمی از ایـن خاندان بود . محمد دوم قلمرو علاءالدوله پدر ویرا محاصره کرد و وی فقط

به کمك مصری‌ها از عهدهٔ رقیب برآمد. چون دخترش را به شاه اسمعیل نداد با وی اختلاف حاصل کرد وشاه، خرپوط و دیار بکر را تصرف نمود. معذلك نوه‌اش سلطان سلیم ویرامتهم نمود که درجنگ با شاه اسمعیل رویهٔ مشکوکی داشته است و پس از مراجعت از ایران سنان پاشا را مأمور گوشمالی وی نمود و علاء الدولهٔ پیر در میدان جنگ از پای درآمد و مملکتش به‌علی بیك برادر زاده‌اش که در سفر ایران همراه سلطان بود واگذار گردید و در دورهٔ سلطان ضمیمهٔ امپراطوری گردید. قانصوه‌الغوری سلطان سالخوردهٔ ممالیك برای اعتراض به مداخلهٔ سلطان عثمانی در مرز مشترك دو کشور در صدد اتحاد با شاه اسماعیل برآمد و هنگامی که مجدداً سلیم با شاه وارد جنگ گردید قانصوه به بهانهٔ مذاکرهٔ صلح به حلب آمد ولی سلیم که آن موقع در سوریه بود نمایندگان مصر را با خفت و خواری باز گردانید ودر ۲۴ اوت در دابق واقع در شمال حلب بین ایشان جنگ درگرفت و چون ممالیك در تهیهٔ توپخانه که آنرا اسلحهٔ نامردانه میدانستند کوتاهی کرده بودند شکست سختی خوردند و سلطان ایشان هنگام فرار از پای درآمد و از آن به‌بعد تمام سوریه تحت فرمان سلطان عثمانی درآمد و وی توانست در ۲۶ سپتامبر وارد دمشق شود.

سلیم ابتدا میخواست ممالیك را به‌حکومت مصر باقی گذارد بشرطی که ایشان در سکه و خطبهٔ نماز جمعه نام ویرا ببرند ولی سلطان جدید ایشان زیر بارنرفت، لذا سلیم به کشورشان حمله کرد و در ۲۱ ژانویهٔ ۱۵۱۷ به‌حصار قاهره رسید و فردای آن‌روز با توپخانهٔ قوی خود شکستی سخت بایشان وارد نمود و پس از جنگ خونینی که در کوچه ها درگرفت کاخ سلطان ممالیك بدست عثمانیها افتاد. سلیم در ۲۶ سپتامبر وارد دمشق شد و تومان بیك سلطان ممالیك به منطقهٔ دلتا فرار کرد ولی به وی خیانت کرده تسلیم دشمنش

نمودند ودر۱۳ آوریل۱۵۱۷ درقاهره خفه‌اش کردند. یکی از کسانی که دراین اتفاقات گـرفتار شد آخرین خلیفهٔ خاندان عباسی بود که ممالیك برای آنکه حکومت‌خودرا قانونی‌جلوه دهند به‌نام وی‌حکمرانی می کردند . سلیم ، بنابر افسانه‌ای ، این‌خلیفه را به‌استانبول آورد وبه وسیلهٔ وی حق خلافت خودرا بر مسلمانان ارتدکس برقرارساخت . ولی این گفته صحیح نیست زیرا سلیم خود را قبلاً درخطبهٔ نمازجمعه خلیفه خطاب کرده‌بود به‌همین‌مناسبت دراوت۱۵۱۷ کلید کعبه را دریافت کرد . اتصال باامپراتوری عثمانی‌خیلی‌سست بود وشمس ـ الدین بن کمال پاشا دانشمند مشهور که ابتدا مأمور تنظیـم امور مالی مصر گشت درگزارش خود نوشت که سلطان نباید از کشوری که تازه تصرّف نموده انتظار درآمدزیادی داشته‌باشد. بااینحال عایدات مصردرعهد سلطان سلیمان به‌مبلغ گزافی رسید واین کشورعمران واستعداد تولیدی خودرا به زودی باز یافت . بیك‌های ممالیك بکمك عواید سرشاراملاك وسیع خود به زودی‌قدرت زیادی به‌دست‌آوردند ، به‌طوری که حاکمی که ازطرف سلطان عثمانی دراین کشوربود به گرفتن خراجی قناعت می‌نمود .

فتوحات سلیم چنان اروپارانگران کرد که پاپ لئون نسبت به سرنوشت مسیحیت بیمناك شد وبه‌فکرجهاد صلیبی‌جدیدی افتاد . بداین علل بود که در ۱۹۱۴ کشتی جنگی آلمانی گوبن[1] را که درمدیترانه ازدست ناوگان‌انگلیس گریخت وبه‌ترکها تسلیم شد ازطرف حزب جوانان ترك « یاوزسلطان سلیم » نامگذاری شد . این سلطان نیزمانند سلطان محمد فاتح سعی درسرودن‌اشعار فارسی می‌نمود . در دوران وی به واسطهٔ اختلاف با ایران مذهب شیعه که در ابتدای زمامداری این سلسله دراناطولی رونق ورواجی داشت‌بکلی‌تحت‌الشعاع

۱ـ Göben

قرار گرفت .

سلیم پس‌از آنکه در۱۵۱۸به‌ادرنه باز گشت درصدد تعقیب فتوحات‌خود درغرب برآمد وعلیه یوحنائی‌های رودس دست به‌تدارك وتجهیززد ولی‌دردوم سپتامبر ۱۵۲۰ هنگامی که از استانبول به ادرنه مسافرت می کرد بیمار شد و مُرد .

سلیمان و اوج ترقی امپراتوری عثمانی

سلیمان پسرسلیم بدون‌جنگ‌واختلاف به‌سلطنت رسید. هنگام ولیعهدی کسی ازوی یادی نمی کرد زیرا پدرش طرز به سلطنت رسیدن‌خودرافراموش نکرده‌بود وبه‌وی همواره بااحتیاط وبدگمانی می‌نگریست. ولی پس‌از آنکه زمامدار شد توانست صفات فوق‌العادهٔ خود را آشکار سازد وفوراً درصدد حل مسأله‌ای که از دوران اجدادش باقی‌مانده بود برآمد وآن امنیت سرحدات شمال بود. از۱۵۱۶سلطنت هنگری‌با کودك خردسالی به‌نام لوئی بود واشراف این کشور که سرگرم اختلافات‌خود بودند به سرحدات کشورتوجهی‌نداشتند . در ۱۵۲۱ عثمانی‌ها به رهبری سلطان جدید بلگراد را گرفتند . سلیمان پس ازاین پیروزی میدان جنگ شمال را رها کرد وبه‌فکراجرای‌نقشهٔ پدر یعنی فتح رودس افتاد زیرا آنجا یوحنائی‌ها با همدستی دزدان دریائی مسیحی نام عثمانی را ننگین‌ساخته‌بودند. محاصرهٔ مستحکمات‌ایشان دراواخرژوئیهٔ۱۵۲۲ آغاز و۲۱دسامبرهمان سال خاتمه یافت وپس‌از آنکه طرفین تلفات وحشتناکی دادند رئیس‌آنـان با تحصیل اجازهٔ عقب‌نشینی وامان جانی‌ومالی برای تمـام شوالیه‌ها وپانزده‌سال معافیت ازمالیات برای مردم تسلیم شد .

نقشه‌های سلیمان علیه همسایگان شمالی‌مورد تأیید سیاسی‌دولت‌فرانسه کـه نسبت به اتریش خصومت داشت قـرار گرفت . بین پـاریس و استـانبول

روابط چنان دوستانه شد که مدت مدیدی وضع ممتازی‌را برای فرانسه پیش آورد .

در ۱۵۲۶ سلیمان با مجارها وارد جنگ شد . لوئی پادشاه این کشور تازه به سن بیست سالگی رسیده بود و بسیاری از بهترین جنگجویان وی در جنگ موهاچ[۱] کشته‌شده‌بودند، در ۱۱ سپتامبر برای اولین بار شهر بودا به‌تصرّف عثمانی‌ها درآمد وطعمهٔ آتش شد . راجع به‌حق وراثت هنگری بین فردیناند پادشاه اتـریش و «وی وود ژان اسپولوادو ترانسیلوانی»[۲] جنگ درگرفت . سلیمان بدهواخواهی شخص اخیر برخاست ودر ۱۵۲۹ مجدداً شهر بودارا تصرّف کرد ووی را به‌تخت نشانید، سپس تادروازهٔ وین پیش رفت ولی در پانزدهم اکتبر بواسطهٔ نداشتن خواربار و مهمات از محاصرهٔ شهر دست برداشت . در ۱۵۳۲ نیزجنگ دیگری کرد که نتایج بهتری نداشت زیرا درهنگری قلعهٔ کوچك گونس[۳] تمام اوت پیشرفت وی‌را متوقف ساخت و وی ناچار مشغول غارت قسمت‌های بیدفاع این مملکت شد تا در ۲۸ اوت این قلعه سقوط کـرد . ناوگان شارل امپراتور اتریش که تحت فرمان اندره دوریـا[۴] دریادار ونیزی بود ودر سواحل موره عملیات پیروزمندانه‌ای صورت داد، این فتح کوچك را تلافی کرد وسال بعد سلیمان حاضر به قبول صلح شد وبه موجب آن طـرفین وضع متصرّفات خود را برقرار کردند زیرا وقایع آسیا طوری بود که توجه و مراقبت زیادی لازم داشت .

از ۱۵۲۴ درایران طهماسب پسراسمعیل سلطنت می کرد . وی نیزمانند پدر دعاوی سلطان عثمانی‌را نسبت به‌خلافت قبول نداشت. دربغداد حاکمی که

۱ـ Mohacz ۲ـ Woïvode Jean Sapolya de Transylvanie
۳ـ Güns ۴ـ André Doria

وی تعیین کرده بود به‌اطاعت سلطان درآمد ولی شاه مجدداً این شهررامتصرّف شد وسلیمان آن را بهانه کرد وبه‌ایران اعلان جنگ داد. درتابستان١٥٣٤شاه از یکی از سرداران ترك شکست خورد وبه‌تبریز باز گشت ودر نوامبر سلطان بدون‌جنگ وارد بغداد گردید وبعدازآنکه درولایات‌سرحدی، که کاملاً مصمم به نگاهداری آنها بود ، نظم و آرامش برقرار کرد در ١٥٣٦ به استانبول باز گشت .

اینجا وی تمام فکرخودرا متوجه قوای دریائی نمود تاشکست گذشته‌را جبران کند ودر اجرای این نقشه از یکی از دزدان دریائی به‌نام خیرالدین باربروس استفاده کرد . این مرد اصلاً یونانی واهل می‌تی‌لن[1] در لس بوس[2] بود. وی‌وبرادرش عروج طیّ سالیان دراز راهزنی دریائی اسباب‌ترس ووحشت عموم‌خاصه مردم سواحل‌مدیترانهٔ غربی‌شده‌بودند. وضع‌سیاسی‌مغشوش‌افریقای شمالی به‌ایشان‌فرصت‌داد که دراین‌جا مقرومسکنی فراهم کنند ومحمد سلطان تونس که ازخانـدان بنی‌حفص بود حکومت جزیرهٔ جربـه را به‌عـروج داد . اسپانیولی‌ها برای مبارزه بابلای دزدی دریائی‌مکرردرافریقای شمالی‌مداخله کردند وجزیرهٔ کوچك کوهستانی پنون[3] که یـك تیرتوپ تا شهر الجزیره بیشترفاصله نداشت تصرف کرده برمدخل ایـن بندرمسلّط شدند . پس‌ازمرگ فردیناند لوکاتولیـك مردم الجزیره که از بزرگتـرین ممرعایدی خود یعنی دزدی دریائی محروم شده بودند برای مقابله با اسپانیولی‌ها به‌عروج متوسل گردیدند ووی شهر الجزیره وحومهٔ حاصلخیزآن را متصرف شد ولی‌نتوانست اسپانیولی‌ها را بیرون کند فقط ازتاخت وتاز ایشان درخشکی‌جلوگیری کرد وتلفات خونینی به‌ایشان وارد نمود. در١٥١٨هنگامی که خواست نفوذ خودرا

١- Mytilène ٢- Lesbos ٣- Penon

به‌طرف مغرب وتلمسان بیشتر توسعه دهد باز بااسپانیولی‌ها که راه عقب‌نشینی وی را بسته بودند مواجه شد، واز پـای درآمد. خیرالدین که ازطرف برادر حاکم الجزیره شده بود پس ازمرگ وی فرمانده سپاه شد وچون خودرا از طرف امرای‌الجزیره در خطر دید از سلطان سلیم که مصر را فتح کرده بود استمداد نمود. سلطان وی را به تبعیت خود پذیرفت وعنوان بیگلربیگی داد ودو هزار ترك با توپخانـه و مهمات به کمکش فرستـاد و اجازه داد با قبول سربازان مزدور که دارای حقوق ومقام ینی‌سریها باشند عدهٔ آنها را بیفزاید. ولی در ۱۵۱۹ هنگامی که به‌تونس حمله کرد رابطه‌اش را با اردوگاه قطـع کردند و وی مجبور شد به‌جزیرهٔ جیجرلی رفته شغل سابق خود یعنی دزدی دریائی‌را پیش گیرد. وی با غنائمی که‌ازاینراه تهیه نمود قوای جدیدی‌فراهم کرد وشهرالجزیره را تصرف‌نمود واسپانیولی‌ها را ازجزیرهٔ پنون بیرون کرد وحتی در ۱۵۳۴ تونس راگرفت ولی در۱۵۳۵ اسپانیولیهای شارل کن آنرا پس گرفتند. باربروس‌در۱۵۳۳ برای آنکه بهترازعهدهٔ‌اسپانیولی‌ها برآید به‌استانبول آمد. وی‌قبلاً لقب قاپودان‌باشی گرفته‌بود. در۱۵۳۷سلیمان به‌اصراروی به‌ونیز اعلان جنگ‌داد واین‌دولت درظرف سه سال متصرفات دریای اژه حتی کرت[1]، تینوس[2] و می کونوس[3] را ازدست داد. ولی وی همواره توجهش به‌افریقـای شمالی معطوف بود ولی هیچوقت نتوانست به‌این منطقه قدم بگذارد. به‌همین جهت در استـانبول نسبت به‌اتحاد با فرانسه علیه شارل کن که سپاهیانش بـا پیروزی حمله به‌الجزیره را دفع نموده بودند اصرار زیاد داشت وهنگامی که بین فرانسه واسپانی جنگ درگرفت وی با یکدسته ازکشتی‌های جنگی ترك به سواحل ایتالیا آمد وشهرنیس را محاصره کرد وبالاخـره در ۱۵۴۴ پس از

۱ - Crete ۲ - Tinos ۳ - Mykonos

انعقاد صلح کرسپی[1] مجبور به‌عقب‌نشینی شد. باربروس دوسال بعدمرد وبرای سلطان ناوگان و یکدسته ملوان جنگجو باقی گذاشت که مکرر نشان دادند که برای اجرای مقاصد سیاسی‌سلطان وسیلهٔ خوبی می‌باشد .

سلیمان درخشکی درجنگ علیه خاندان هابسبورگ پیروزی درخشان ومناطق گرانبهائی به‌دست آورد ، در۱۵۴۳ پس‌ازمرگ ژان ساپولیابرای‌اینکه از سلطنت فردیناند جلوگیری کند به‌هنگری حمله کرد ودر دوم سپتامبر وارد بودا شد وکلیسای‌بزرگ شهررا به مسجد مبدل کرد ودرهنگری سازمانی نظیرولایات عثمانی ایجاد کرد و پس‌ازآنکه گران[2] واستوهل ویسنبرگ[3] به‌تصرف ترکها درآمد ، فردیناند در۱۵۴۷ مجبورشد برای هفت‌سال تقاضای صلح کند .

در ۱۵۵۰ هنگامی که سلیمان دراوج قدرت خود بود دراستانبول شروع به ساختمان مسجدی نمود که از زیباترین نمونه‌های معماری عثمانی است که حتی ایاصوفیه را تحت‌الشعاع قرارداد. محل مسجد را شمال سرای قدیم معین کرد ومصالح باستانی وعتیق عده‌ای ازکلیساهای‌قدیمی‌را دراختیارسنان معمار این مسجد گذاشت. قسمت خارجی مسجدخاصه ضلع چهارم‌آن که دارای دری مجلّل به سبك ایران است فخامت وزیبائی فوق‌العاده دارد . چهارمنار، چهارپی‌محکم قرارگرفته وپنج متر بلندتر ازگنبد ایاصوفیه است. پی ودیوارهای داخلی‌را بوسیلهٔ مرمرهای رنگین آرایش کرده‌اند ومحراب ودیوار رو به‌قبله باکاشی‌های‌ایرانی‌مزین‌است. این‌دیوار نه‌پنجره دارد که سرخوش‌ابراهیم،نقاش معروف‌آن دوران ،آنهارا بارنگ‌های زنده ودلپذیرنقاشی کرده است . سنان

۱- Crespy ۲- Gran ۳- Stuhlweissenburg

معماراین مسجد درشرح حال خود که دراستامبول تنظیم‌نموده می گوید که‌در دورهٔ سلطان‌سلیم‌اول به‌عنوان گروگان وارد گروه ینی‌سریها شده، درجنگ‌های بلگراد ورودس وموهاج مانند سربازشرکت‌داشته، درمحاصرهٔ وین رئیس دستهٔ مهندس بوده‌است وپس‌از مدتی اقامت در بغداد وارد خدمت دربار عثمانی شده مدیر کل ساختمان‌ها گردیده دراین رشته فعالیت شایانی‌ابرازداشته‌است وبرای سلطان۸۱مسجد بزرگ و۵۲ مسجد کوچك و۵۵ مدرسه و۷مکتب قرآن و۱۷نوانخانه و۳بیمارستان و۷پل و۳۳کاخ و۱۸کاروانسرای و۳۳حمام و۱۹مقبره وضریح بنا کرده است .

خاندان سلیمان نیز بواسطهٔ زن‌های متعدد وفرزندان رنگارنگ به‌سرنوشت‌خاندان‌سایرسلاطین عثمانی مبتلا گردید .

رقسلانه معشوقهٔ سلطان که اصلاً روسی بود وداماد و وزیر اعظمش‌رستم، سلطان را نسبت به‌فرزند ارشدش مصطفی بدگمان کردند به‌طوری که در۱۵۵۳ هنگام لشکر کشی‌بدایران‌درارکلی درچادرخود فرزند راخفه کرد،امافرزندان رقسلانه نیز به‌جان هم‌افتادند . مصطفی رضا لَلهٔ سلیم پسردوم‌سلطان ، به‌دستور رستم بین وی و برادرش بایزید که کوچکتر ولی بااستعدادتر بود نفاق انداخت ودر۱۵۵۹ این‌دوبرادر ناچارولایاتی‌را که تحت حکومت داشتند تعویض کردند یعنی بایزید قونیه را داد واماسیه را گرفت وسلیم مغنیسیه را با کوتاهیه عوض کرد . بایزید که بااین عمل مخالف‌بود به سپاهیان‌خود متوسل شد ولی در۳۰ مه ۱۵۵۹درقونیه شکست‌خورد وبه‌ایران گریخت‌اما شاه‌ایران‌اورا به‌پدرتسلیم کرد وسلیمان او را در۲۵ سپتامبر ۱۵۶۱ به‌جلاد سپرد. بدین ترتیب سلیم که نالایق‌ترین فرزند سلطان ومردی شرابخواره وفاسق بود صاحب تاج و تخت گردید .

اواخرعمردرسیاست خارجی نیز ستارهٔ وی نوروفروغی نداشت. از۱۵۵۱ جنگ با اتریش تجدیدشد. در۱۵۳۰ اسپانیولی‌ها با یوحنائی‌های مالت متحد شدند وعثمانی‌هارا شکست دادند وسلیمان باوجود سعی بسیارنتوانست‌ایشان را ازاین نواحی براند ودر عوض درصدد برآمد که هرچه زودتـر تکلیف جنگ هنگری را روشن کند ودر اول مه ۱۵٦٦ باوجـود بیماری با سپاهی قوی از استامبول حرکت کرد ولی فقط تا سکتوار[1] پیش رفت . این شهرتحت فرمان زرینی[2] یك ماهی‌مقاومت کرد. سلطان شب ششم‌اکتبرمرد ودوروزبعد قلعه‌ای که به‌ویرانه مبدل شده‌بود بدست ینی‌سریها افتاد . مورخین‌اروپا سلیمان را لقب شریف ومورخین ترك لقب قانونی داده‌اند . حقیقت‌آنکه وی قدرت ونفوذ خارجی‌خـودرا بیش‌از پیشینیانش توسعه داد واین‌نکته ضمن توجه به سلاطین بعدی عثمانی که بسرعت رو به‌انحطاط رفتند بهتر نمودارمی‌شود لذامرگ وی مرحلهٔ نهائی تحول و ترقی ملّت ترك باید محسوب شود .

۱- Szigeth ۲- Zrinys

فصل دوم

تمدن عثمانی در اوج ترقی امپراتوری
ارتش وقوای دریائی

سلیمان علاوه بر آنکه صاعقه‌وار می‌جنگید درادارهٔ امور نیز فوق‌العاده بود. وی تأسیسات پیشینیان را تکمیل کرد ودستگاه دولتی عثمانی را که بطرز ملوك‌الطوایفی بود وآن راسلاطین اولیهٔ عثمانی ازروم شرقی اقتباس کرده بودند نظم وآئین تازه داد. ابتدا جنگجویان لایق ودلیر ملك کوچکی ازدولت دریافت می‌داشتندو کشاورزان سابق آن را به‌عنوان رعیت به‌کارمی کشیدند. هریك از این املاك سالیانه سه تابیست هزاراقچه عایدی داشت ودرعوض صاحب آن دو یا چهارسوار یاملاح برای سپاه یا ناوگان سلطان می‌فرستاد. این ملك رابه‌فارسی تیمارمی گفتند که ترجمهٔ کلمهٔ یونانی پرونویا[1] بود ودر لاتین به‌آن کورا[2] گفته می‌شد. صاحب تیول فقط بازحمت ولیاقت می‌توانست تیول بزرگتری که آن را زعامت می گفتند بدست آورد ولی اولاد او باز بایستی از تیمار شروع کنند. زعیم یاصاحب زعامت که قریب صد هزار اقچه یابیشترعایدی داشت بایستی درمقابل هرپنج‌هزار اقچه یك سرباز بدهد. وزن هراقچه نقره بایستی

۱- Pronoia ۲- Cura

یك‌چهارم درهم باشد. درزمان سلطان محمد دوم هرچهل‌اقجه معادل یك دوکا بود ولی درنتیجهٔ هرج‌ومرج اقتصادی بعدها شصت اقجه یك دوکا شد. به‌حکام ولایات تیولهای بزرگتری واگذار می‌شد که‌آن را«خاص» میگفتند وبرخلاف زعامت وتیمارتحت نظارت دفتردار دولت نبود. در دورهٔ سلیمان اول تیولهای اروپائی‌هشتاد هزار وتیولهای‌آسیائی پنجاه هزار اسب تهیه می کردند. در ولایات ایرانی که به تصرف ترکها درآمده بود کسی تیول قبول نمی کرد زیرا این‌نواحی دراثرجنگهای‌دائم‌چنان‌خراب‌شده‌بودند که صاحب تیول قادر به اجرای تعهد خود نمی‌شد.

سواران چریك وسربازان ملوك الطوایفی ابتدا استخوان بندی ارتش عثمانی‌را تشکیل‌می‌داد. سلاح‌آنها تیربودو کمان که‌آسیائی‌ها مدتهای مدید آن رابه‌کارمی‌بردند وسپس‌نیزهٔ سبك‌وشمشیری کوتاه و گاه گرزآهنی کوچك وسپری گرد وزره و کلاه خود که نوك تیزی‌داشت‌به‌تدریج معمول گردید. کلاه بیشترعمامه‌بود. پرورش‌اسب وظیفهٔ اصلی صاحب تیول محسوب می‌شد وسهل‌انگاری در آن گاه به‌محرومیت از تیول منتهی می گردید.

مجموع تیولهای نظامی یك سنجاق یاپرچم را تشکیل می‌داد؛ چنانکه ابتدا دوسنجاق بیشتر وجود نداشت ولی بعدها این تعداد به‌دویست ونودرسید. پرچمداری با بیکها بود که مانند لوای اعراب‌علامت فرماندهی عالی هردسته بود. بیکها زیردست دو بیگلربیگی بودند که یکی بیگلربیگ اناطولی یا «اندولو» ودیگری بیگلربیگ اروپا یا «روم‌ایلی» بود واین دونفر عنوان‌پاشا داشتند. مقر وستاد بیگلربیگ اول آنکارا بود و از ۱۴۵۱ به کوتاهیه منتقل شد و مقر ستاد بیگلربیگ دوم صوفیه بود. مقام بیگلربیگ روم ایلی بالاتر بود و پرچم وی سه‌دم‌اسب داشت وپرچم بیگلربیگ اناطولی فقط دو دم اسب؛

و در فرماندهی جانشین سلطان بود و حتی شاهزادگان باید از وی اطاعت می کردند.

توسعهٔ دائم امپراتوری عثمانی در آسیا سبب شد که بیگلربیگی سومی تعیین گردد که باداشتن سپاهیان بیشتر تحت فرمان بیگلربیگ اناطولی قرار گرفت. بعدها عده‌ای ازسنجاق‌ها را ضمیمهٔ یکدیگر نموده یك « ولایت » یا « پاشالیك » تأسیس نمودند. عدهٔ آنها در اوایل قرن نوزدهم از هفتاد کمتر نبود و این یکی‌از عوامل تجزیهٔ این‌دستگاه ، که نخستین بنای آن‌برتمرکز بود ، گردید.

در این امپراتوری که همواره رو به توسعه می‌رفت روش ملوك‌الطوایفی که در کشور کوچك عثمانی سابق نتایج خوب داده بود نامناسب شد، چنانکه سلطان ناچار شد تقسیم تیولهائی که عایداتشان ازشش هزاراقجه تجاوز نمی‌کرد بعهدهٔ بیگلربیگی‌ها بگذارد. ایشان نیز به‌جای‌جنگجویان دلیر،تیمارها را به بردگان وسوگولی‌های خود دادند که توانائی هیچگونه خدمت نظامی نداشتند. به‌زودی‌ازاین‌هم پافراتر گذارده تمام صاحبان تیول‌را که نسبت‌به‌ترك بودن آنها تردیدی بود از تیول بیرون کردند. در ۱۵۳۰ سلیمان اول برای جلوگیری ازاین سوءِ استفاده‌ها فرمانی‌صادر کرد که بنام وی مشهور است و حق‌اعطای‌تیول‌را ازبیگلربیگ‌ها گرفت. ایشان‌بعدهافقط‌حق‌داشتندبه‌صاحبان تیول سندی بدهند که‌آنرا تذکره می گفتند وباب عالی یادفتر وزیراعظم بر اساس‌آن قبالهٔ تیول یا «برات»را صادر می کردند وسپس در دفتر مخصوصی‌ثبت می‌شد. حق وراثت اولاد نیز بر قرار شده بود ولی هرگز همان تیول از پدر نمی‌رسید بلکه پسر حق تیول کوچکی داشت تاموقعی که ارزش نظامی خود را نشان‌دهد. وسعت تیول با کشته شدن پدرصاحب‌آن درجنگ یامردن به‌مرگ

طبیعی فرق می کرد و گاه به فرزندان خردسال نیز تیولی می‌داند . در این صورت وی موظف بود که درنوزده سالگی وارد لشکریانی که مشغول جنگ می‌باشند بشود .

قانون سلیمان نیز جلو سوءِ استفاده هارا نگرفت و بسیاری از صاحبان تیول برای فرار ازعوارض خودسرانه که ازطرف مأمورین دولت مطالبه‌می‌شد از ثبت تذکره که از بیگلربیگی ها گرفته بودند خودداری می کردند و اغلب تیول کسی راکه مرده بود تقسیم می‌نمودند تا بتوانند به فرزندانش تیمارهای کوچك بدهند وهریك در موقع مقتضی آنرا به‌ثبت برسانند . درآسیا به‌تدریج به‌دختران نیز حق وراثت داده‌شد وصاحبان تیول بزرگ نیز ازاجرای تعهدات نظامی‌خود سرباز زدند. عینی‌علی پیشکار مالی‌سلطان احمد اول در«قانون»خود شکایت می کند ازده نفرصاحبان تیول که موقع جمع‌آوری محصول بایکدیگر نزاع داشتند ، موقع سربازی هیچ یك ازآنها پیدا نمی‌شدند. علاوه برعینی ، نصوح پاشا وزیر اعظم نیز نتوانست نظمی به‌کارهابدهد.منتها ناوگان‌را تاحدی مرتب کرد وبالاخره درنتیجهٔ نقشه‌های اصلاحی خود در ۱۶۱۴ کشته شد .

بدین ترتیب سربازان مزدور جانشین جنگجویان چریك شده به تدریج استخوان‌بندی ارتش را تشکیل دادند «سپاهی» های سوار قدیمی ترین قسمت لشکریان عثمانی بودند.

گیسلن دوبوسبك[1] دیپلمات فرانسوی که از ۱۵۵۵ تا ۱۵۶۲ به‌جای فردیناندو هابسبورگ در دربار سلیمان دوم سفیر بوده واطلاعات قابل توجه دربارهٔ امپراتوری عثمانی دارد و کتب متعددی در این زمینه نوشته، اسب های آنهارا می‌ستاید ومی گوید که زین‌و برگ آنها به‌زر وسیم وسنگ‌های قیمتی

۱- Ghislain de Busbecq

مزین بوده است. عثمانی‌ها خود لباس‌های زری به‌رنگ قرمز وارغوانی وزرد وآبی تیره می‌پوشیدند وسلاح آنها عبارت بود از تیرو کمان وسپری کوچك و نیزه‌ای‌سبك وشمشیری کوتاه که اغلب به جواهر تزیین شده بود وبرای جنگ گرزی داشتند که به‌قاچ زین می‌بستند. اسلحهٔ گرم دستی اولین دفعه در۱۵۴۸ موقع‌جنگ با ایران معمول گشت ولی نخستین‌آزمایش آن‌بهیچ‌وجه رضایت‌بخش نبود؛ اماباتوپخانه از خیلی پیش‌آشنا شده بودند. بالاخره جنگ های اروپا لزوم قطعی اسلحه های آتشی‌را به عثمانی‌ها ثابت کرد در صورتی که تا اواخر قرن شانزدهم هنوز «سپاهی‌ها» بیشتر به‌تیر و کمان رغبت داشتند.

چهار گردانی که اورخان تشکیل‌داده بود مخصوصاًدرجنگ‌های‌بزرگ سلیم وسلیمان توسعهٔ زیادی حاصل کردند و در ۱۵۳۴ عدهٔ‌آنها به۱۱۵۰۰ نفر رسید. سه‌لشکر اول از «ایچ‌اوغلان» یعنی‌اطفال مسیحی که‌در جنگ اسیر ودر سرای تربیت شده بودند تشکیل گردیده بود ولشکر چهارم لژیون خارجی یا افراد جدید الاسلام بودندولی‌ازحیث حسن شهرت به‌پای دیگران‌نمی‌رسیدند.

این لشکریان درجنگ‌های ایران خیلی تنزل کردند. شاه عادت‌داشت که هنگام حملهٔ دشمن ولایات سرحدی را ویران ساخته مردم‌آنرا به داخله بیاورد تامهاجمین ازخواربار وعلوفه درمضیقه باشند، درنتیجه سپاهیان شورش کردندودرخواست‌نمودند که سلطان‌شخصاً فرماندهی‌آنها را عهده‌دار گردد و جز با قبول این درخواست غائله رفع نشد. دراواخر قرن ۱۶ واوایل قرن ۱۷ پس ازآنکه باب‌عالی تصمیم به‌قطع مزایای‌مالی نظامی گرفت دوباره سپاهی‌ها شورش کرده گفتند که حقوق ثابت ما کافی نیست و به مرور بین ارزش اسمی و حقیقی این سپاهیان تفاوت بسیار پیدا شد.

سپاهیان در نتیجهٔ تمدن و انضباط روح بیابان گردی قدیم آسیائی را

تاحدی ازدست دادند ولی این روحیه بین قوای چریك و غیر منظم که آنها را «آق‌اینجی» می گفتند همچنان باقی بود . ایشان پیشرو قوای سلطان بودند و به جای حقوق حق غارت داشتند واز مالیات معاف بودند . این افراد رعایای تیول بودند که مانند دزدان سعی‌داشتند مظالم اربابان وسایر بدبختی‌های خود را به‌طریقی جبران کنند. درسال‌های ۱۴۷۷ و ۱۴۷۸ ایشان ویرانی ووحشت‌را به‌متصرفات‌ونیزیها یعنی دره‌های آلپ واستیری آوردندومدت یك قرن‌هنگری را بباد غارت گرفته مردم‌آنرا به‌بردگی‌فروختند. قوای احتیاطی‌یعنی‌سربازان ملداوی ووالاشی وتاتارهای کریمه و گرجی‌ها نیز عملشان نظیر این دستجات بود. خان کریمه‌همواره قریب‌پنجاه‌هزارمرد جنگی آماده داشت تاهنگام‌لزوم ازپهلو به‌لهستان حمله کند .

ولی پایه و اساس سپاه عثمانی ینی‌سریها بودند و کودکان مسیحی که بدین منظورجمع‌آوری می‌شدند درخانهٔ مستخدمین دولت درآدرنه وسرای نو و کهنهٔ اسلامبول درپه‌را تربیت‌می‌شدند وایشان‌را به‌پنج طبقه تقسیم‌می کردند. تربیت ایشان‌بسیارسخت بودولی ازاصول‌انسانیت خارج نبود زیرا میخواستند ایشان‌راآدم بارآورند نه‌موجوداتی عاجز وترسو. طبقهٔ اول تحت‌نظرحاجبهای سلطان بودند و از ۲۵ الی ۳۰ نفر تجاوز نمی کردند . افراد این طبقه برای بزرگترین مقامات تربیت میشدند واغلب وزیران‌عثمانی‌ازایشان بودند. جمع آوری کودکان مسیحی برای این طبقه حتی از زمان محمد دوم(۱۴۵۱-۱۴۲۱) معمول بود ولی نظم وآئین آن مربوط بدوران سلیم اول است . سابقاً هرپنج سال یکبار وبعدها همه‌ساله در اروپا و ممالك بالکان ویونان واندکی بعد در هنگری«مالیات» بچه‌دریافت می‌شد وفقط‌بعضی نقاط خوشبخت مانندااستامبول وغلطه ورودس ازاین «مالیات» معاف بودند . اوایل پنجمین فرزند خانواده را

می گرفتند ولی بعدها کلیهٔ کودکان سالمی که سنشان بین ده تا پانزده سال بود مشمول این مالیات بودند . البته این‌عمل خالی از سوء استفاده نیز نبود مثلاً به‌والدین متمول اجازه می‌دادند که کودکان خودرا بازخرید کنند و بسیاری‌از ایشان‌را برای نفع خود به‌طبقهٔ دربان‌ها نفرستاده بلکه به برده فروشان می ـ فروختند . مقام درخشان ومرتبهٔ‌عالی ینی‌سریها این مشکلات‌را جبران‌می کرد بطوری که مورد حسادت ترکان بودند و اغلب سعی می کردند اطفال خود را بطور قاچاق درجرگهٔ ایشان درآورند. دراواخر قرن ۱۷ به‌تدریج جمع‌آوری کودکان متروك شد.

سنی که ابتدا برای این افراد که‌آنها را عجم اوغلان می‌نامیدند تعیین شده بود ۲۵ سال بود ولی جنگهای ایران وضعی ایجاد کرد که ناچار سن را پائین‌آوردند. عدهٔ افراد زبدهٔ سپاه برای آنکه بهترتعلیم و تربیت شوند از ۱۵ هزار تجاوز نمی کرد و همین که این عده افزوده شد بین ایشان هرج ومرج و بی‌انضباطی‌پدیدار گردید. مثلاً هردفعه که سلطان تغییر می کرد ایشان پاداش‌و انعام‌هائی میخواستند که همواره‌برمیزان آن‌افزوده می‌شد، بعلاوه بعضی‌اوقات سلطان‌را مجبور می کردند که وزیر اعظم یا قاضی‌عسکر یاعده‌ای ازسرداران را به‌خاطر ایشان بکشد چنانکه این‌کاررا باسلیم‌اول درجنگ ایران نمودند. گاه لازم بودآنهارا بوسیله‌ای متفرق کنند تا از شرّشان خلاص شوند و بدین منظور ایشان را به سرحدات می فرستادند چنانکه در ۱۵۸۱ فقط چهار هزار ینی‌سری دراسلامبول بود. اجازهٔ ازدواج قدم دیگری بود که در راه انحطاط ایشان برداشته شد. این اجازه در اواخر قرن ۱۶ داده شد و ورود در دستهٔ ینی‌سریها منوط به وراثت بود نه لیاقت و رشادت . جنگ‌های نکبت‌باری که مراد سوم با ایران نمود وی‌را مجبور کرد که به‌فکر اصلاح ینی‌سریها که‌در

۱۵۶۰ عدهٔ آنها به ۵٤۲۲۲ افزایش یافته بود افتاد . عدهٔ چریك ها که حقوق نمی گرفتند ولی مالیات‌هم نمی پرداختند همین اندازه هابود . این‌جمع بدون آنکه خدمت نظامی انجام دهند همواره شورش و قیام ینی‌سریها را تأیید می‌نمودند. چون ارزش حقوق‌ها همواره درتنزل بود ینی‌سریها ناچار کارهای دستی پیش می گرفتند وافسران ایشان نیز وارد خدمت سفرای‌خارجی‌میشدند. با آنکه اسلحهٔ گرم در سواره وپیاده نظام به تدریج معمول گشت عثمانی‌ها از همان‌آغاز کار به جنگ با توپ علاقه‌مند شدند چنانکه سلطان محمد برای توپخانه از آلمان وهنگری توپ‌ریز آورده بود. در زمان بایزید دوم یك‌رسته توپچی وجود داشت که عدهٔ آنها در دورهٔ سلیم اول به‌هزار نفر رسید و سلطان سلیمان به تشکیل توپخانهٔ سبك و افراد وسازمانی که برای آن لازم بودتوجه مخصوص نمود .

یکی‌ازمشکلات ارتش‌عثمانی‌سازوبرگ زیادی بود که باخود می‌بردند. درجنگ باایران وهنگری‌بایستی‌ازمناطق بی‌آب وعلف عبور کنند که‌بدست طبیعت یامردم خشك وویران شده‌بود. مثلاً در۱۵۲۹ هنگام محاصرهٔ وین عدهٔ شترهائی که‌آرد برای لشکرمی‌آوردند اقلاً بیست‌ودو هزار بود، قاطرها نیز همین‌اندازه بودند.خدمت‌وتیمار آنها باافرادی بود که‌آنهارا وبنوق مینامیدند وبیشتردهقانان بلغار بودند که پول نمی گرفتند وازمالیات معاف‌بودند وبعضی امتیازات کوچك داشتند. هنگام حرکت سپاه توپخانهٔ سبك واسلحه‌داران که به‌ایشان جبه‌چی میگفتند لشکرجلودارا تشکیل میدادند . بعدازآنها ینی‌سریها وآقاهای ایشان ودوقاضی‌عسکروحسابداران می‌آمدند، آنگاه‌سلطان و اطرافیانش یعنی گارد مخصوص ودرباناں ودرباریان حرکت می کردند وپشت سر وی علائم جنگ وپرچم امپراتوری که اززمان سلیم اول پرچم پیغمبر بود

قرارداشت . علاوه بر آن‌شش پرچم‌لشکرهای‌مختلف وشش پرچم سپاهیانی که حقوق ثابت‌داشتند وجودداشت. وزیراعظم ووزیران دیگروملتزمین آنهادرقلب لشکروبعد از آنها بیگلربیگی‌های روم ایلی واناطولی وسواران‌چریك‌حرکت می‌کردند . در جنگهای اروپا بیگلربیگی روم ایلی پیشاپیش می‌آمدودر جنگهای آسیا بیگلربیگ اناطولی . ساز و برگ و تدارکات با عقب داران سپاه بود .

هنگام جنگ بیگلربیگها به‌صف جلو می‌آمدند وجناح چپ محل پرافتخاری بود . دولشکر از « اق‌اینجی »ها ودو دسته «سپاهی» جناح چپ و راست را تشکیل میدادند و ینی‌سریها در وسط ولی کمی عقب‌تر می‌ایستادند و پشت سرایشان سلطان وبزرگان مملکت و پرچمهای لشکر بودند .

تمام اروپائیهائی که این جنگها را دیده‌اند انضباط ارتش عثمانی را تحسین کرده‌اند . دراین ارتش شراب وقمار وزنان هرجائی وجود نداشت در صورتی که هیچ لشکر اروپائی بی‌این‌سه چیزنبود وجنگ با کفاروظیفهٔ‌حقیقی مذهب محسوب می‌شد واین‌عقیده موقعی که‌امپراتوری عثمانی‌دراوج‌قدرت بود برغلبهٔ برمسیحیان خیلی کمك کرد .

تمام تواریخ عثمانی عبارت ازجنگهائی است که درخشکی صورت گرفته واگر پای دردریا گذارده‌اند به‌تصادف بوده نه به‌تمایل . پس‌ازشکستی که در ۲۹مه ۱۴۱۶ درگالی‌پولی ازونیزی‌ها خوردند لزوم ناوگان را قطعاًدریافتند، ولی کسی که عثمانیها را متوجه دریا کرد سلطان محمد دوم بود . در بهار ۱۴۵۶ یکصدوهشتاد کشتی بادی از گالی پولی برای حمله به سواحل دریای اژه‌حرکت کرد . سلیم‌اول باکوشش بسیاردنبال این‌کاررا گرفت وسلیمان عدهٔ کشتی‌هارا به۳۰۰ رسانید . در دوران وی خیرالدین باربروس بیم عثمانی‌هارا

حتی درسواحل اسپانی پراکنده کرد ولی دولت عثمانی ناوگان تجارتی قوی که اساس قدرت رقیبانش در دریا بود نداشت لکن دارای ذخیرهٔ بی‌پایانی از مصالح ومواد اولیه‌بود ، چه جنگل‌های سواحل دریای سیاه با وجود آسیب هیزم شکنان تمامی‌نداشت، ازمعادن ملداوی ووالاشی‌نیز فلزات‌لازم تهیه میشد وفقط پارچهٔ بادبان را ازفرانسه می‌آوردند .

ونیزیها درساخت کشتی‌ها نظارت داشتند واین‌کاررا بوسیلهٔ کارگران یونانی انجام‌میدادند. ولی‌این‌کار پیوسته ادامه نداشت بلکه این‌اشخاص رافقط هنگام احتیاج وبروزجنگ‌استخدام میکردند . سرعت‌کارخانجات کشتی‌سازی عثمانی اسباب حیرت اروپائی‌ها شده بود ولی‌جنس مواد وطرز استعمال‌آنها خیلی‌ایراد داشت . از ابتدا نقص بزرگ ناوگان عثمانی نادرستی دستگاه اداری‌آن بود که تااین‌اواخرادامه داشت . اززمان سلیم‌اول ساختمان وتجهیز کشتیها به‌ناخدایان واگذارشد . در۱۵۹۲چهل رصد وشصت ناخدا برای‌خود و کشتی‌های خویش حقوق میگرفتند درصورتی که هنگام ضرورت باشکال صدو پنجاه کشتی‌آماده بود . ملوانان عموماً مسیحی یعنی ایتالیائی ویونانی ویا فراریانی بودند که هردفعه عثمانی‌ها برای بحریه داوطلب‌می گرفتند، به‌طمع مساعدهٔ زیاددسته دسته وارد خدمت می‌شدند . عدهٔ دیگری که به‌آنها چندان اعتماد نبود محکومینی بودند که به‌پاروزدن گماشته می‌شدند وآنهارابازنجیر به‌نیمکت‌ها می‌بستند . درزمان سلطان سلیم دوم ملوانان چهل کشتی اینگونه افراد بودند ولی ازاوایل قرن ۱۷ ازآنها کاسته شد وبه‌جای ایشان ترکهائی‌را آوردند که با شرایط عادی استخدام می‌شدند . برای این منظور امپراتوری عثمانی به مناطق مختلف تقسیم وقرارشد هرمنطقه هنگام احتیاج عده‌ای‌برای بحریه بفرستد . مشمولین می‌توانستند با پرداخت پول معاف شوند وناخدایان

به‌جای آنها بردگان را که خیلی ارزانتر بودند می‌آوردند. چون اروپائی‌ها برای لشکریان خشکی خیلی داوطلب داده‌بودند دراین‌مورد به سراغ آسیائیها می‌رفتند ولی ایشان برای چنین کار پرمشقتی به‌قدر کافی پاکیزه وقوی‌نبودند. به‌هرحال استخدام داوطلب همواره توسعه یافت ویکی از کارهای پردرآمد گردید. به‌تدریج تمام دسته‌های ارتش زمینی را در بحریه بردند. اینجا نیز بنی‌سریها بیش‌ازدیگران‌دلاوری کردند وباعث‌بیم‌وهراس‌مسیحیان‌دشمن‌شدند.

ناوگان عثمانی دارای واحدهای سنگینی بود که آنها را به‌ترکی «ماعون» می‌گفتند وبزرگترین آنها در۱۵۷۵ ساخته شد و۵۷۶ پاروزن داشت. ابتدا توپخانهٔ دریائی خیلی‌ضعیف بود وهر کشتی فقط بیست خمپاره‌اندازداشت ولی بعد ازتجربیات تلخ جنگ لوپانتو قدرت کشتیها افزایش یافت به‌طوری که ازلحاظ تعداد توپ اقلاً با کشتیهای ونیزی برابری میکرد.

یکی از عوامل و ارکان اصلی ناوگان عثمانی که از دوران خیر الدین باربروس بوجودآمد کشتی‌های دزدان دریائی‌وحشی‌افریقابود. هرگاه سلطان در دریا جنگی داشت اینها دسته جمعی به ناوگان وی می پیوستند و اسباب زحمت تجارمسیحی می‌شدند، چون کشتیهای بادبانی آنها خیلی مجهز وسریع بود. سلطان اوایل به کمك ایشان رغبت‌داشت‌ولی آنها درنتیجهٔ نافرمانی‌اعتبار خودرادرباب عالی‌ازدست‌دادند خاصه‌آنکه حتی‌دردوران‌صلح پیوسته مزاحمت ایجاد کرده ومشکلات سیاسی تولید می کردند.

توسعهٔ ناوگان موجب افزایش قدرت فرماندهٔ‌آن شد. ابتدا سنجاق‌بیك گالی‌پولی‌دارای‌این‌سمت‌بودولی به‌خیرالدین باربروس‌لقب‌بیگلربیگی‌دریاداده شدوحکمران‌جزایر اژه گردید وقلمرووی ازچهارده سنجاق‌تشکیل یافت‌وچون ازراه تجهیز کشتیها حتی اگردرستکاری می کرد عواید فراوان داشت مقام‌وی

جزء مقامات عثمانی‌طالب زیاد پیدا کرد . پس‌ازشکست ننگین لوپانتو بحرید را با جدیت قابل تحسینی اصلاح کردند معذلك نتوانست چنان ضرب شصتی نشان دهد کـه شهـرت واعتبارسابقش را تجدید نماید .کارش بیشترمحـافظت سـواحل بود ودر۱۵۷۶ از۳۰۰ کشتی‌فقط چهل عدد تجهیزات کامل داشت وبقیه بدون اسلحه وتجهیزات درحوضچه وکارگاه درحال پوسیدن بودند .

سازمان‌های اداری

سلطان دررأس رژیم سیاسی ونظامی که از ملوك‌الطوایفی بوجودآمده بود قرارداشت . امرای عثمانی‌خود نیزابتدا تحت فرمان سلاجقهٔ قونیه بودند ولی‌اورخان باتحصیل حق سکه زدن وذکرنام‌خویش درخطبهٔ نمازجمعه دارای مقام و مزایای امرای مستقل شد . لقب سلطان که خلیفه درجنگهـای صلیبی به سلاطین سلاجقه به عنوان مجاهد اسلام داده بود بایزید عثمانی از خلیفـهٔ عباسی قاهره گـرفت ولی‌اجداد وی این لقب را به‌طور غیررسمی دارا بودند . پس‌ازفتح قسطنطنیه به‌محمد دوم لقب سلطان البرین والبحرین داده شد ولی لقب خُنکار[1] وپادشاه بیشترمتداول بود . بعد ازتصرف ادرنه سلطان مراد اول به‌خود لقب خلیفةالله داد واینکه می گویند سلیم‌اول در۱۵۱۷ این لقب را از خلیفهٔ عباسی قاهره گرفت‌افسانه‌ای بیش‌نیست . در ۱۷۷۴ وبعدازصلح کوچوك کنارجی چون عده‌ای‌از مسلمانان تحت‌تبعیت دول مسیحی‌قرار گرفتند سیاست عثمانی به‌اروپائیها چنان وانمود کرد کـه خلیفه نیز مانند پاپ برمسلمانهـا ریاست روحانی دارد لذا باید نام وی درخطبهٔ نمازجمعه حتی درممـالکی که تحت‌حکومت مسیحیان است برده شود، چنانکه اتریش پس‌ازالحاق بسنی این حق را برای عبدالحمید شناخت . به‌هرحال در ازمنهٔ قدیم نیز وفاداری ملّت

۱ـ متخذ ازکلمهٔ خداوندگار فارسی .

ترك به سلاطین خود علاوه بر آنکه جزء آداب وشعائر ملی بود با اعتقادات مذهبی نیز تقویت می‌شد بطوری که رعایای سلاطین از سایر ملل غرب بیشتر به‌اختیار وفرمان وی بودند ووی درتمام موارد سلطهٔ مطلق داشت وفقط بعضی قدرتهای خارق‌العاده مانند استبداد وخودسری ینی‌سریها وی را موقتاً ازاین اختیارات وحقوق محروم مینمود . مملکت اسماً ملك شخصی وی بود وآنچه ازمالیات عاید می گردید پس‌ازوضع مخارج جاری به‌خزانهٔ وی که هفت برج داشت و آن را «یدی‌قوله» می‌نامیدند تأدیه می‌شد . راجع به‌بودجهٔ عثمانی اطلاعات ما منحصر به‌تصورات و احتمالات غیرصحیح است . خالکوندیلاس و نیزی عایدی سال آخر سلطنت محمد دوم را چهار میلیون دوکا تخمین زده وبنابر گزارشهای ونیز دراواسط قرن شانزدهم این عایدی به ده الی پانزده میلیون دوکاافزایش یافت که دومیلیون دوکای آن همه ساله به‌خزانهٔ خصوصی سلطان می‌رفت . این سلاطین خاصه مراد سوم مبالغ گزافی از پول کشور را ذخیره کرده بردند ولی هنگام سختی و مضیقه کمك زیادی ازخزانه به‌مردم می‌شد و موقع تغییر سلطنت در نتیجهٔ تحمیلات ینی سریها خزانه تهی می گردید . به عقیدهٔ مردم ساحتمان جزء وظایف قطعی سلطان بود و کمتر کسی ازاین سلاطین در اجرای این وظیفهٔ اجتماعی خودداری می کرد .

اختیارات سیاسی همواره اسماً واغلب‌رسماً دردست سلطان‌بود ولی‌توسعهٔ سریع‌امپراتوری مقام‌وزارت‌را دارای اهمیتی‌روزافزون کرد درصورتی که‌ابتدا وزیر اولین‌مشاور سلطان محسوب می‌شد . محمد دوم درفصل اول قانون‌اساسی خود که «قانون‌نامه» نام دارد وزیراعظم را هم‌ردیف نایب‌السلطنه قرارداد $\frac{۱}{۲۵۷}$ ودر تشریفات دربارهم وی نمایندهٔ سلطان بود ودر روزهای معینی مانند سلام سلطان می‌نشست وبا جلال وجبروت زیادی بین مردم می‌آمد . کاخ وی که محل

اجتماع سران دولت ومرکز شورای مملکت بود باب عالی نامیده می‌شد. در ۱۵۲۴ سلطان سلیمان پسر یکی از یونانیهای «پرگا» را بنام ابراهیم پاشا به صدراعظمی خود برگزید وقسمتی از اختیارات خویش‌را به‌وی داد. این وزیر سالیان‌دراز به‌این‌کار اشتغال داشت‌ومورد اعتماد کامل سلطان بود وباهم‌دوستی ووفاق داشتند وسلطان حتی خواهر خودرا به‌وی داد ولی اختلافات‌خانوادگی که‌آخرعمر این سلطان را تیره وآشفته ساخته بود وضع وزیررا نیز متزلزل کردتا جائی که به‌وی بدگمان‌شدند که نخست به‌تاج وتخت هنگری‌وبالاخره به‌سلطنت عثمانی طمع بسته است‌درصورتی که قبول این‌اتهامات چندان‌آسان نبود. باری در ۱۵مارس ۱۵۳۶ درسرای که وصل به‌کاخ‌سلطان بود جسم‌بیجان وی‌را دررختخواب یافتند و تنها محمد سوکولی که از اسلاوهای سوکول از دهات بسنی بود توانست به‌قدرت سیاسی ومقام‌وی برسد و چون مرد محتاطی بود از خطراتی که سلف وی‌را از پای درآورد دوری کرد و در افزایش قدرت خود زیاد سعی ننمود وبیشتر به‌جمع مال پرداخت وعایدی مقام‌خود را که‌در اثررشوه‌خواری زیاد بود به‌میزانی شگرف رسانید. پاشاهای ولایات همه‌ساله مجبور بودند با هدیه وپیشکش مقام خودرا بازخرید کنند. پاشای قاهره‌سالی صدهزار سکه (دینار) به محمد میداد ومقاماتی که در اثر مرگ صاحب آن خالی‌میشد به مزایده می‌گذاشتند. هدایای ممالك خارج را نیز باید به این عواید افزود. خراج آلمان درآخرین قرارداد صلح سه هزار طالر تعیین شد ولی امپراتور مجبور بود آنرا سه‌برابر بپردازد و در۱۵۷۳ با پرداخت پانزده هزار دوکا صلح ننگینی بدست‌آمد. بدیهی است که رشوه‌خواری مقامات بالا برای تمام شعب و شئون اداری سرمشق شده بود. در۱۱ اکتبر ۱۵۷۹ هنگامی که‌محمد سوکولی به انتقام وبه اغراض شخصی به دست جنایتکاری کشته شد

شغل صدارت بکلی از حیثیت‌واعتبار سابق خود افتاد. عموماً این‌حوادث‌رانتیجهٔ تحریکات وتوطئهٔ‌حرم میدانند که فقط یك‌قرن‌بعدیعنی‌دردوران‌محمد کوپرولو ازشرآن خلاصی حاصل‌شد.

محمد دوم پس‌ازآنکه اختیارات نامحدودی‌به‌صدراعظم‌خود دادوزیران دیگری‌راکه‌به‌آنها «وزیران گنبد»می گفتند برای‌مراقبت ومحدود کردن‌وی گماشت ، معذلك این‌مقصود حاصل نشد . علامت مقام و تشخص ایشان پرچمی بود دارای سه‌دم اسب که باپرچم‌صدراعظم فرقی نداشت. این وزیران ازلحاظ نفوذ وقدرت هرگز به‌وی نمی‌رسیدند. عدهٔ آنها اول‌چهار و بعد شش‌نفرشد. این وزیران‌آنچه‌راحقاً نمی‌توانستندداشته باشند به‌وسایل‌دیگردست‌وپامی کردند و بدین ترتیب در دسیسه هائی که علیه صدر اعظم می‌شد و مقام وی را سست می کرد دست داشتند.

همانطوری که مغول‌ها درقورولتای خود که برای‌شور درامورمهم‌سیاسی ومملکتی درحضورخان منعقد میشد علاوه برشاهزادگان سرداران سپاه را نیز جمع می کردند، عثمانیها هم در ادوار سابق مجمعی موسوم به دیوان تشکیل می‌دادند که تمام متصدیان مقامات سیاسی درآن شرکت داشتند ومانندوران بیابان گردی درآن سواره حضور می‌یافتند مخصوصاً اگر مربوط به جنگ یا صلح بود. ولی دیوان یا شورای رؤسا به تدریج به شورای وزیران تبدیل شد و محمد دوم در اواخر سلطنت خویش ریاست آنرا به صدراعظم واگذاشت. این شوری از ارکان‌دولت تشکیل می گردید، یعنی:اول قاضی‌عسکرهای اناطولی وروم ایلی که چون پس‌از فتوحات بزرگ سلیم قاضی عسکری‌هم برای افریقا تعیین گردید عدهٔ آنها سه نفر شد. دوم بیگلربیگی‌های اروپا وآسیا. سوم‌دو دفتردار امپراتوری که بعدها با انتخاب دفتر دار افریقا عدهٔ آنها سه‌نفر شد .

چهارم آغاهای ینی سریها کـه نمایندهٔ ارتش بودند . پنجم قپودان پاشا یا بیگلربیگ‌دریا واین‌مقامی بود که خیرالدین‌ایجاد کرد وبمنزلهٔ‌نمایندگی بحریه بود. ششم نشانچی یا مهردار سلطنتی. این مناصب ازایران اقتباس شده بود والقاب مشکل‌وپرطمطراقی داشت که سلسله مراتب را تعیین کرده وکاملاً مورد توجه بودند چنانکه محمد درآخر قانون‌نامهٔ خود آنها را به‌دقت ذکر کرده است. دیوان در هرهفته یعنی از شنبه تا جمعه چهار روز در حیاط دوم سرای تشکیل می گردید. غذا دورهم صرف می‌شد و غیرازآن موقع ، بحث و گفتگو ازصبح تا شام ادامه داشت . تمام رعایا و اتباع مملکت حق داشتند به دیوان مراجعه نموده دادخواهی کنند و هریك از مطالب به قسمت مربوط مراجعه می شد تا راه حل آن را پیدا کنند . سلطان بعد از آنکه از ریاست دیوان کناره گرفت در آخر هرجلسه اعضای آن‌را می‌پذیرفت تا از مطالب و راه حل‌آنها آگاه گردد.

حکمرانان آسیا واروپا نیز حق حضور در دیوان را داشتند و حکمران اروپا می‌توانست در ادارهٔ امور ولایات اعمال نفوذ کند . رشوه خواری که در دستگاه مرکزی بسیار شدید بود درولایات ازحد تصورمی گذشت. پولی‌را که پاشاها برای خریدمقام خود هرساله می‌پرداختند به زیردستان خود تحمیل می کردندوآنها نیز به‌نوبهٔ‌خویش‌ازمردم‌می گرفتند.تمام بیست نفربیگلربیگ ها وحتی دویست ونودنفرسنجاق بیکهامی‌خواستند دربارداشته باشند ومخارج آنرا به‌مردم تحمیل کنند وزیر دستان ایشان یعنی صوباشی‌ها که شغل پلیس داشتند سوءِ استفاده‌های شرم‌آوری می کردند. درسنجاق‌ها که حق‌جمع‌آوری عواید برای مدت محدودی به‌اشخاص واگذار می‌شد وضع از اینهاهم بدتربود ومردم ستم‌دیده کمترشوریده واز خود دفع ظلم می کردند. ولی‌در۱۵۷۸ ترکها

ویونانیهای قبرس‌شورش کرده بیگلربیگ آنجارا که ازخست وستمگری‌منفور عامه‌بود قطعه‌قطعه نمودند .

دستگاه قضائی نیز مانند سازمان اداری پایه واساس نظامی‌داشت. بعدها در رأس دستگاه قضائی یك‌قاضی عسکر قرار گرفت . شغل ومقام وی‌را سلطان مراد اول به تقلید ممالیك مصر ایجاد کرده بود . محمد دوم و سلیم اول برای رسیدگی به امور آسیا و افریقا هریك برای وی همکارانی تعیین کردند . صلاحیت این قضات منحصر به‌کارهای نظامی نبود ودر تمام امور قضائی‌مداخله می کردند ومأموران دادگستری وقضات ونواب آنهارا تعیین می‌نمودند و نفوذ آنها فقط به وسیلهٔ شاه و صدراعظم محدود می شد . صلاحیت ایشان در حدود استیناف‌بود. پس‌از ایشان از لحاظ سلسله مراتب ملاهای بزرگ بودند که در شهرهای بزرگ ومراکز ولایات قضاوت می کردند وسپس ملاهای کوچك که قاضی شهرهای کوچك‌تر مانند بغداد وصوفیه بودند. مقامات کوچك‌تر قضائی شامل مفتی‌ها می‌شد که کار بازپرس‌را می کردند وقضاتی که‌بطور مطلق‌به آنها قاضی می گفتند وسپس‌زیردستان ایشان که نایب نامیده می‌شدند.

قاضی درحوزهٔ مأموریت خود دارای قدرت عالیه بود ویکه‌وتنها مطابق قوانین مذهبی که مبتنی براحکام قرآن و مقررات سنت بود و شرع‌الشریف خوانده می‌شد به کارهای حقوقی و جزائی رسیدگی می کرد . بعلاوه کارهای ثبتی از قبیل تنظیم وصیت‌نامه واسناد دیگررا به‌عهده داشت . مزایای سرعت قضاوت عثمانیها با فساد ورشوه‌خواری قضات از بین می‌رفت و سعی بایزید اول در۱۳۹۴ برای اصلاح این وضع وتعیین‌حقوق ثابت برای قضات اثری نبخشید و این درد مزمن‌را درمان نکرد.

قدرت روحانیون

از زمان سلیم اول در رأس کلیهٔ مقامات قضائی وروحانی مفتی اسلامبول بعنوان شیخ‌الاسلام قرارداشت ولی‌قدرت وی کاملاً اسمی بود. وی بدرخواست اصحاب دعوی، رأی یا فتوای خودرا اظهارمی کرد ولی نسبت به‌آن‌هیچگونه قدرت اجرائی‌نداشت. محمد دوم وسلیمان اول تفوق مقام مفتی و وضع ممتاز وی‌را نسبت به مقامات مملکتی تثبیت نمودند. تأیید قدرت و مقام وی به نفع متصدیان امور بود، چه‌درمواقع سخت سیاسی‌همگی بایستی از وی استمداد کنند. چنانکه سلیم اول اجازهٔ حمله به هم کیشان مصری خود را به وسیلهٔ مفتی صادر کرد وسلیم دوم در ۱۵۷۰ به فتوای ابی‌السعید مفتی مشهور هنگام شروع جنگ قبرس برخلاف قاعده وقانون صلح‌با ونیزرا برهم‌زد. سلاطین‌بعد مکرر علیه قدرت‌مفتی که اساس‌آن‌مربوط به‌دوران تصوف وتشیع دولت‌عثمانی بود برخاستند چه‌این مفتی‌ها اغلب در دسیسه‌ها وتوطئه‌های سیاسی شرکت و مداخله داشتند.

وظایف مذهبی درپایتخت بامفتی بود ودر ولایات باقاضی عسکر و ایشان را معمولاً بانیان مساجد تعیین‌می کردند وعدهٔ آنها متناسب با بزرگی‌مساجد بود. در حوزه‌های مذهبی کوچك یك امام به تنهائی تمام امور مذهبی را اداره می کرد درصورتی که در مساجد بزرگ کارها تقسیم میشد وامام فقط پیشنماز بود. پس‌از وی ازلحاظ مقام‌خطیب نمازجمعه قرارداشت که‌کارش علاوه برادای خطبه تقویت روحیهٔ مذهبی مردم و تشویق ایشان به پرهیزکاری بود. کارهای کوچکتررا قیم واقراد دیگری می کردند مانند«موقت» که از حرکت آفتاب وقت نماز را تعیین می کرد و مؤذن که مردم را به ادای نماز دعوت می‌نمود. این افراد درکار خود استقلال داشتند.

انتصاب به‌مشاغل دینی طبق سنت ثابتی که به‌فرمان سلطان تأییدشده‌بود صورت می گرفت . طلاب درمدارس زیادی که در مراکز ولایات تأسیس یافته بود واغلب با مساجد ارتباط داشت تعلیم می گرفتند . بین‌سلطان و وزیران در تأسیس وبنای این مساجد رقابت قابل ستایش واحترامی وجود داشت . طلاب به‌سه‌دسته و کلاس تقسیم می‌شدند. دستهٔ اول طلاب حقیقی که آنها را «صوفته» می‌نامیدند و این کلمه چنانکه دربسیاری از زبان های اروپائی دیده می‌شود ترکیبی ازکلمهٔ عربی صوفی وکلمهٔ فارسی سوخته (که معنای آن دلداده خدا و علوم است) می‌باشد . بنا بر سرشماریی که دردورهٔ سلطان مراد دوم صورت گرفت عدهٔ طلاب درامپراتوری عثمانی به‌نود هزار می‌رسید. این طلاب‌جوان که به آسانی تحریك و تهییج می‌شدند بعد ها کراراً به امور سیاسی مداخله کردند . دستهٔ دوم که مقام بالاتر داشتند معلم یا معید نامیده می‌شدند وپس‌از اتمام تحصیل به آنها دانشمند می گفتند و می توانستند وارد مشاغل معلمی و روحانیت‌وقضاوت شوند . افرادی که داوطلب‌ملائی بودند بایستی پس‌ازرسیدن به‌مرتبهٔ دانشمندی هفت سال دیگر تحصیل نمایند و در حضور مفتی امتحان بدهند ودرصورت موفقیت نامزد مقام مدرسی می‌شدند و به حسب‌وسعت حوزهٔ تدریس به‌ده دسته‌تقسیم می گردیدند ودستهٔ اول‌می‌توانستند مقام‌ملائی کوچك را احراز نمایند. بزرگان‌سلسلهٔ علماء بیشتر از مصر وگاه ازایران می‌آمدند واغلب پس‌از مدتی تصدی این‌مقام به میهن خود بازمی گشتند.

دستجات‌دراویش‌مانند نقش‌بندی ومولوی وبکتاشی که‌همواره‌درآسیای صغیر وبعدها در روم ایلی بسط ورونق زیاد داشتند درزندگانی روحانی بیش از روحانیون دارای نفوذ بودند. مسالك مخفی درفرق مختلفه به شدت رونق داشت و پیروان این مسالك و محافل آنها از آخرین تحولات نظریهٔ «وحدت

وجود» بهره‌برداری می کردند. این عقاید علاوه برحذف تعبدات اسلام پیروان خودرا از هر گونه قید اخلاقی آزاد می‌نمود واحساسات مذهبی مردم‌را با وجد وسماع تسکین می‌داد. خرافات وظاهرپرستی گاه به‌شدت وسیلهٔ اجرای‌اغراض شخصی می‌شد وبعضی مرشدان بی‌وجدان برای رسیدن به‌هدف‌های‌مادی ازاین جریان استفاده‌می کردند. معذلك این‌مسالك اغلب اثرات سلامت‌بخشی‌درمقابل بربریت وحشیانهٔ زمان داشته است .

علوم و ادبیات عثمانی

زندگانی علمی عثمانی اصالت وابتکاری نداشت بلکه همان سنت ثابت وروش کهن‌را می‌پیمود . کسب علم در نظر یك مسلمان آموختن چیز تازه‌ای نیست بلکه فراگرفتن‌مطالبی‌است که طی‌نسل‌های گذشته مورد تحقیق‌ومطالعه قرار گرفته است. علوم دینی و ضمائم آن که می‌توانستند در زندگانی قضائی اثر داشته باشند بیشتر مورد توجه بودند. چون کتب دینی بیشتر به‌زبان‌عربی بود علمای عثمانی نیز درکارهـای دینی این زبان را به‌کارمی‌بردند فقط بعضی کتب وعظ وپند برای عوام به زبان‌ملّی‌نوشته می‌شد. ازصفات برجستهٔ علمـای عثمانی حـافظه وممارست بود ودر ایشان جرأت وتعمّق کمتر دیده می‌شد . در علوم‌تحقیقی ودقیق از اعراب پیروی کردند ودر تاریخ از ایرانیها ، چنـانکه مورخین قدیم ترك آثار خودرا به‌فارسی می‌نوشتند . بعدها نیز که زبان ترکی معمول شد نوشته‌ها ازکلمات عربی وفارسی پر بود . سبك نگارش نیزتقلیدی‌از فارسی بود که ازچندین قرن پیش در کتب تاریخ رواج داشت ودارای تکلفات و پیرایه‌های لفظی بود ومورخین عرب نیز چندی‌آنرا تقلید کردند . ترکهـا از لحاظ عملی‌تاریخ را به‌وضع قابل توجهی تکمیل نمودند . اطلاعـات مختصری که راجع به‌آغـاز سلطنت عثمانی واوایل امپراتوری داریم از منابـع بومی

به‌دست آمده است و بسیار ناچیز وافسانه‌آمیز است وترجمه وتشریح آنها برای ما بدون کمك مورخین روم شرقی امکان نداشت درصورتی که نسبت به وقایع تاریخی بعد اطلاعات دقیق و گرانبهائی داریم که به‌وسیلهٔ شاهد، ناظر ومأمورین عالی‌رتبه تنظیم یافته است که خود در آن وقایع شریك بوده‌اند . نگارش تاریخ منظم ازخیلی پیش شروع شد و اولین نمونهٔ آنرا شخصی به نام درویش احمد عاشق پاشازاده نوشت که درعهد بایزید اول میزیست وسبکی عامیانه وافسانه‌آمیز داشت . ازقرن ۱۶ به‌بعد باب عالی کار تاریخ نویسی را خود زیر نظر گرفت و رسماً تاریخ نویسانی تعیین کرد که اولین آنها سعدالدین بود که در ۱۵۹۹ در گذشت. وی علاوه براین کار، مربی ولیعهد وقاضی‌عسکر ومفتی نیز بود .

علم جغرافیا

ازعلوم باختری بین عثمانی‌ها فقط جغرافیا رواج یافت . اندکی قبل از اکتشافات بزرگ دریانوردان لاتن رساله‌هائی درخصوص دریانوردی با کشتی‌های بادبانی نوشتند ونقشهٔ مسافرتهای خودرا تنظیم نمودند . درقرن ۱۶ دریادار ترك موسوم به‌پیری رئیس به‌تقلید ایشان نقشهٔ سواحل مدیترانه را کشید. وی تحت فرمان عموی‌خود موسوم به کمال رئیس و باربروس چندین سفر به‌این حوالی رفته وبه‌اوضاع آن آشنا شده‌بود وبه منظور تدارك جنگ اسپانی‌وپرتغال راجع به کشف امریکا اطلاعاتی جمع‌آوری نمود. این دولتها کشف امریکا را پنهان می کردند لذا وی اطلاعات خود را به‌وسیلهٔ جاسوسان ایتالیائی به‌دست می‌آورد . در ۱۵۱۳ ازروی نقشهٔ کریستف کلمب در گالی‌پولی نقشهٔ اقیانوس اطلس وسواحل غربی اروپا وافریقارا کشید واسامی‌را همان‌طور که‌ازجاسوسان خود به‌دست‌آورده بود به‌ایتالیائی نوشت وآن را در ۱۵۱۷ درمصر تقدیم سلطان سلیم کرد . چون این نقشه به‌منظورسیاسی تهیه شده‌بود به‌صورت دستورالعمل دریا-

نوردی به وسیلهٔ کشتی‌های بادبانی منتشر نشد ودر کاخ سلطان بایگانی گردید ودر۱۹۲۹ در کتابخانهٔ « سرای » بدست آمد. نقشهٔ دیگری که قطعه‌ای از آن در همین محل پیداشد در ۱۵۲۹ یعنی سد سال بعداز آنکه رسالهٔ دریانوردی خودرا تمام کرد توسط وی تسلیم سلطان سلیمان اول گردید . در این نقشه اسامی ناحیه‌هایی که پرتغالی‌ها دراین‌خلال درامریکای مرکزی وجنوبی کشف کرده بودند مانند ارض‌جدید دیده میشود $\frac{1}{263}$.

وی به‌عنوان قاپودان پاشای مصر در۱۵۴۷عدن ودر ۱۵۵۱ مسقط را فتح کرد وسپس درخلیج فارس بندر هرمزرا محاصره نمود،ولی همینکه ناوگان دشمن نزدیک شد عقب نشست ودر بحرین گرفتارتوفان گردید وبا دو کشتی پاروئی به سوئز باز گشت . گویا سرنوشت وی رابه‌این خطه آورد چه در۱۵۵۴ درقاهره محکوم شد واعدام گردید . یك قرن بعد یکی از بزرگترین علمای عثمانی به‌نام حاجی‌خلیفه که به‌عنوان مأمورنظامی در جنگهای آسیا شرکت کرده ودرنتیجهٔ مشاهدات شخصی قسمت زیادی از امپراتوری را می‌شناخت ، از ۱۶۵۴ تا ۱۶۵۵ اطلس کوچك مرکاتور[1] وهندیوس (ارن‌هیم[2] ۱۶۲۱) را با کمك مردی جدید الاسلام به ترکی ترجمه کرد وکتابی راجع به جغرافیای عالم به‌اسم «جهان نما» تهیه وبه سلطان محمد چهارم تقدیم کرد. بعدها آن را به وسیلهٔ همان اطلس ومنابع دیگراروپائی کاملاً تصحیح‌وتکمیل‌نمود. ولی‌قبل ازآنکه این‌کار به‌اتمام برسد در۱۶۵۷در گذشت.سال قبل وی‌تاریخ دریانوردی عثمانی‌را تهیه ومنتشر کرده‌بود .

ادبیات و شعر وشاعری

ابتکارترکها در ادبیات حتی‌ازعلوم هم کمتر بود. شك نیست که درقرون

۱- Mercator ۲- Arnheim

گذشته نیـز مانند امروز گنج‌هـای گرانبهائی از افسانه‌های ملّی وسرودهای ترکی وجود داشته‌است . دراویش به سرودهای ملّی‌چاشنی تصوّف ودیانت می‌زدند.این‌حقیقت دراشعاریونس‌امره که مدتها درمحافل درویشان وهواخواهان ایشان خوانده می‌شد مشهوداست . اینگونه اشعارعلاوه برمرکزامپراتوری در سرحدات شرقی نیز رواج کامل داشت . در قرون ۱۴و۱۶ در اناطولی شرقی و آذربایجـان دوشاعر به زبان محلّی شعرسروده‌اند . اول نسیمی کـه پیرو فرقهٔ حروفیه بود ودر حلب میان سال‌های ۱۴۰۴ و۱۴۰۵ به‌اتهام ارتداد اعدام شد و دیگری فضولی که‌اصلاً اهل‌بغداد بود . شرح حال‌پیغمبروشهادت سیدالشهداء در محافل شیعه ودراویش مورد علاقهٔ زیاد بود.افسانهٔ سلاطین ودلیران گذشته بین سربازان وروستائیان سینه‌به سینه می گذشت.ولی‌اینگونه مطالب رابه شعر بیشتردوست‌داشتند چنانکه«محمدیه یازیجی‌اوغلو» که در۱۴۴۹ تنظیم شدحتی بین ترکهای‌آن سمت دریای سیاه نیزمورد توجه شدیدقرار گرفت ،ولی‌روشن‌فکران اینگونـه اشعار را خوش نداشتند . اعراب در علوم‌و ایرانی ها در شعرسرمشق بودند وهر با ذوقی باید منحصراً از ایشان تقلید کند . عثمانی‌هـا اشعارفارسی راباپشتکارمخصوص به‌خود مورد دقت ومطالعه قراردادند ودرتفسیر سخنان نویسندگان وشعرای بزرگ ایران‌کارهای عمده کردند.یکی‌از کسانی که در این قسمت مقام ارجمندی دارد سروری مربی امیرمصطفی است که در دوران سلیمان‌اول می‌زیست و آثارسعدی رابرای وی تشریح کرد وسپس سودی که‌ازاهالی بسنی بود.سبك شعروزبان‌فارسی مدتهای مدید رواج‌داشت وسلطان سلیم‌اول دیوان مفصل خودرا به‌فارسی سرود.ولی‌عثمانی‌ها نظیرشعرومنظومات فارسی‌را درزبان خود نیزتهیه کردند.به‌نظرایشان غزل تاج‌ادبیات‌است وغزل ـ سرایان ترك مضـامین محدود وروش منحصری را تعقیب وتکرار می کـردند و

بسیاری ازسلاطین نیزهمین رویه را پیموده‌اند. تاقرن ۱۹ بزرگترین غزلسرای ترك شخصی‌است به‌نام باقی که در ۱۶۰۰ در استانبول در گذشت.وی ذوق ضعیف خودرا درلفافهٔ الفاظی آبدار مخفی می کرد . ترکها مثنوی جلال الدین رومی وجامی ونظامی را کـه سبکی صوفیانه و پرتخیل دارند مکرر تجـدید چاپ کردند و حتی سبك مسخرهٔ ابواسحق شاعر شکم پرست ایرانی را نیز تقلید نمودند .

وضع خارجیان

عثمانی‌ها بوسیلهٔ عدهٔ نسبةً قلیلی توانستند اراضی وسیعی‌را اداره کنند زیرا ترتیب تیول نظامی ایشان را به صورت فرمانروایان ثروتمندی در تمـام امپراتوری متفرق می کرد وراه دخول دراین طبقهٔحاکمه نیزبسته نبود. حتی درزمان سلجوقیها اجتماعی‌ازترکها ومردم بومی آسیای صغیر به‌وجودآمد.در ۱۲۷۲هنگامی که مارکوپولوازاین‌خطه دیدن کرد ترکها گلّه‌داری میکردند وشهرها در دست یونانیها وارامنه‌بود. ولی بدی اقتصاد کشاورزی روم شرقی روستائیان یونانی را درآغوش ترکها انداخت به‌طوری که ایشان در قرن ۱۴ درشهرهانیزمستقرشدند .اسناد دستگاه روحانی یونان نشان می‌دهد که‌چگونه کلیسای آسیای‌صغیر که‌در گذشته‌رونق‌زیادی‌داشت$\frac{1}{266}$درمقابل‌اسلام‌ذلیل گشت. عثمانی‌ها از ابتدای‌کار به‌افراد جدیدالاسلام که در جرگهٔ درباریانشان وارد میشدند تساوی حقوق میدادند . یکی از چهار خانوادهٔ اعیان عثمانی خاندان میخائیل اوغلو بود که جد آنها کوسه میخائیل نام داشت وامیر قلعهٔ «خرمن کیا» بود که در دامنهٔ کوه«المپ‌بی‌سینی»قرار داشت ودر ۱۳۰۸ مسلمان شد و داخل سپاه امیرعثمان وپسرش اورخان گردید وفرماندهی دستجات اق‌اینجی دراین خانواده موروثی شد . عثمانی‌ها با جمع‌آوری کودکان زبده مردان ملّت

خودرا به زورتحت اختیار گرفتند وبزرگترین رجال وعمال دولت دراین‌دسته که آنهارا «عجم‌اغلان» می‌نامیدند پیداشد. طبق آماری که ژلزر[1] تهیه کرده $\frac{1}{267}$ هنگامی که امپراتوری عثمانی دراوج اقتدار خود بود یعنی از ۱۴۵۳ تا ۱۶۲۳ از ۴۸ صدراعظم این مملکت فقط پنج نفراصلاً ترك بودند در صورتی که بقیه یکی‌چرکس واهل قفقازیه وده نفراز اصل وتبار نامعلوم و۳۳ نفرجدیدالاسلام یعنی ۶نفر یونانی، ۱۱نفرآلبانی‌و۱۱ نفر اسلاو جنوبی، یکنفر ایتالیائی ودونفر دیگر ارمنی و گرجی بوده‌اند. در بالکان مزایا ومقامات عثمانی قهراً بسیاری ازمردم را به‌قبول اسلام ترغیب کرد اکثرآلبانی‌ها وتمام اعیان بسنی‌ازاین‌راه سلطهٔ خودرا بررعایای خویش‌حفظ نمودند. ولی این افراد جدیدالاسلام مانند مردم‌آسیای صغیر با ترکها اختلاط حاصل نکردند. جدیدالاسلام‌های‌آلبانی وبسنی ومسلمان‌های بلغار که‌آنها را بوماق می‌گفتند واهالی کرت زبان ملّی خود را حفظ کردند واین خود یکی از عللی بود که مانع بقای‌عثمانی‌ها در بالکان شد. اتباع مسیحی که‌آنها را «رعیت» می‌گفتند درنواحی دوردست‌تحت فشار بیگاری‌های سخت قرارمی‌گرفتند وحقوق سیاسی نداشتند وبرای‌آنکه تحت‌الحمایهٔ دولت باشند مجبور بودند مالیات سرانه که در ۱۵۹۰ یك دینار یعنی قریب ۹/۵ دینارطلا بود بپردازند وبا تأدیهٔ این‌وجه فقط ازحمایت‌ارتش عثمانی بهره‌ور میشدند. حتی درپایتخت وحوالی آن که استمداد از حکومت مرکزی علیه خودسری و استبداد مأمورین ادارات به سهولت امکان داشت مسیحیان را طبق مذهب واعتقادشان به‌چندین «ملّت» تقسیم‌میکردند. یونانیها که «روم ملّتی» نامیده می‌شدند دارای‌آزادی‌کامل مذهبی وعرفی بودند. قدرت رئیس روحانی‌این فرقه در امپراتوری عثمانی به مراتب بیش‌از روم شرقی بود

۱ـ Gelzer

ومراسم مذهبی مانند غسل‌تعمید وعروسی وتدفین‌وزیارت، آشکاروحتی باطمراق اجرا می‌شد و مقامات ترك بوسیلهٔ مأمورین ینی‌سری مراقبت می کردند تا در مراسم اعیاد بزرگ اختلالی ایجاد نشود.

چون دولت عثمانی متعرض عقاید و ادیان نمی‌شد پناهگاه و مرکز آزادی عقاید گردیدویهودیانی که در قرن۱۶ در اسپانی وپرتغال موردشکنجه وآزار قرار گرفتند از این وضع استفاده نمودند بطوری که در۱۵۹۰ ساکنین محلهٔ یهودیهای استانبول به‌بیست هزاررسید. یهودیها ابتدا به‌صورت دلقك‌و حقه‌باز در کاخ سلطان راه یافتند، مخصوصاً در دورهٔ سلیم دوم که اینگونه تفریحات‌را خیلی دوست می‌داشت. ولی بعنوان پزشك نیزضرورت وجود خود را نشان دادند ودکتر ناتان سلیمان اشکنازی که اصلاً آلمانی بود نزد محمد سوکولی نفوذ سیاسی زیادی بدست آورد. در دوران سلیم دوم یکنفر یهودی بنام یوسف ناسی ازحیث مرتبه ومقام نظیرمیخائیل قانتاقوزن‌شد. اسم واقعی وی ژوان میکز[1] بود ودر۱۵۵۰ با ثروتی زیاد از پرتغال به‌استانبول آمد و بازبردستی از اشتیاق سلیم به‌عیش و سرگرمی استفاده کرد وهنگامی که این شاهزاده ولیعهد وحاکم کوتاهیه بود امتیاز وصول عوارض مسکرات وجمع‌آوری ده جزیرهٔ دریای اژه را به دست آورد و اجازه یافت هنگام ارتباط با اروپائیها خودرا دوك دوناکسوس[2] معرفی کند وبرای ادارهٔ‌جزایر اژه‌یکنفر حاکم اسپانیولی بفرستد.وی پس‌از مرگ سلیم نیز وضع درآمدهای خود را حفظ کرد، زیراچون‌اولاد نداشت وصیت کرده بود که پس‌ازوی دارائیش‌ازآن سلطان باشد. ارامنه که درعصر جدید رقیب خطرناك یونانیها و یهودیها شدند درآن تاریخ دراستانبول وضع حقیری‌داشتندورئیس روحانیون‌آنها که بایستی

۱ - Juan Miquez ۲ - Naxos

سالیانه هزار دوکا بپردازد در قرن ۱۹ مانند بسیاری از مریدان خود اغلب مستخدم یاکاسب کوچکی بیش نبود.

هنگامی که « رعیت » پایتخت خود را با شرایط موجود تطبیق داده بود «رعایای» ولایات همواره مترصد بودند تا خود را از قیدحکومت بیگانه آزاد سازند . موقعی که دول اروپا با باب عالی داخل جنگ شده و پیشرفت می کردند یونانیهای بالکان برای الحاق به‌ایشان مهیا می‌شدند ولی پرچمدار حقیقی آزادی آلبانیها بودند که حتی بعد از آنکه تسلیم شده و تحت فشارهای بسیار سخت قرار گرفتند از این گونه افکار دست بردار نبودند . اسلاوها مخصوصاً صربها این افکاررا در اشعار وسرودهای ملی خود زنده‌نگاه داشتند و رشادت‌ودلاوریهای خودرا درجنگهای با عثمانیان می‌ستودند مخصوصاً شجاعت هائی که قهرمان ملی ایشان بنام «مارکو کرالیوویچ»[1] پسر«ووکاشین»[2](۱۳۷۱ تا ۱۳۹۵) ازخود بروزداده بود .

---

۱ - Marko Kraljovic ۲- Vukashin

فصل سوم

طلوع امپراتوری جدید ایران و رقیب عثمانی‌ها

دولت روحانی ایران تازمان سلطان اسمعیل

پس ازحملهٔ مغول ایران مانندتوپ‌بازی‌شده‌بود که‌پادشاهان ترک‌ومغول آنرا از دست یکدیگرمی ربودند. بطوری که دیدیم در ۱۴۶۹ اوزون حسن ترکمن آق قوینلو بعد از آنکه بر رقیب خود جهانشاه قرا قوینلو مسلط شد آذربایجان وارمنستان وایران(؟)را تا حدودخراسان‌تصرف کرد. دراینجاهنوز تیموریهاحکومت می کردند. وی‌بین‌النهرین‌را نیز گرفت وپس‌از آنکه با کمك ونیزیها با عثمانیها جنگید به متصرفات خود عقب نشست. پس از وی پسرش خلیل در ژانویهٔ ۱۴۷۸ زمامدار شد ولی در ژوئیهٔ همان سال از یعقوب برادر خود که۱۵ سال بیش نداشت شکست خورد و در میدان جنگ کشته شد و این برادر بدون منازع جانشین پدر گردید.

در دوران وی برای نخستین بار در اردبیل دولتی تشکیل شد که بنیان آن مذهب‌بود ودر ایران‌منشأدولتی مقتدر گردید. چنانکه‌در موردالمرابطون وموارد دیگر دیدیم که اغلب مذهب و هدف های سیاسی بهم درآمیخته بدواً علیه کفار وسپس علیه اهل ارتداد وزنادقه یعنی افردی که خودجزء مسلمانان

بودند به‌کار می‌رفت . در اردبیل ،و اقع در آذربایجان شرقی، به‌فاصلهٔ یك روز راه از جنوب دریای خزر، مردی بنام شیخ اسحق‌صفی‌الدین صوفی که خودرا ازنسل‌یکی‌از اعقاب‌علی(ع) که‌از عربستان جنوبی‌مهاجرت کرده‌بود می‌دانست و تا ١٣٣٤ حیات داشت،دخترشیخ‌زاهد گیلانی‌مرشدخودرا که‌درسواحل‌جنوبی دریای‌خزرساکن‌بود گرفت .وی‌مورد کمال‌توجه‌ایرانیان مخصوصاًرشیدالدین وزیرایلخانیان‌فارس قرار گرفت.اعقاب‌وی تاسه‌نسل به‌شهرت زهد وصفا اکتفا کرده هیچ گونه‌طمع سیاسی‌نداشتند. نوهٔ وی‌خواجه علی صفی چنان اشتهاری حاصل کرد که‌تیمور بعدازغلبه‌بر بایزیدخانقاه‌اردبیل‌را به‌وی‌دادواراضی‌اطراف را وقف نموده تسلیم او کرد واین تصرف‌وتولیت نیز مانند رهبری‌فرقه‌موروثی شد ولی این حق خاص پسر ارشد نبود بلکه به‌فرزندی می‌رسید که پدر اورا انتخاب می‌نمود . مرشد این فرقه نزد مریدان خود که از اردبیل تاآناطولی متفرق بودند نماینده‌ای به‌عنوان خلیفه یا نایب می‌فرستاد.

مریدان متعصب شیخ اردبیل به تدریج چنان به تشیع تظاهر کردند که اسباب ترس و نگرانی سلاطین وامرای غیر روحانی گردید . چنانکه در١٣٦٠ پادشاه مغول آذربایجان شیخ صدر الدین پسر شیخ صفی‌الدین را دستگیر و محبوس‌ساخت ودر ١٤٤٧ که شیخ جنید جوان باسرپرست وعموی‌خود درافتاد وی جهانشاه‌خان قراقوینلورا که پدرعروسش بودتحریك کرد تابرادرزاده‌اش را از کشور بیرون کند.

جنید پس از مدتی گیرودار وسرگردانی درآسیای‌صغیر در کوه‌ارسوس نزدیك خلیج اسکندرون در یکی ازقلاع کهنهٔ صلیبیها مأوا گرفت ومریدان را گرد خود جمع کرد تا آنکه تشیع وی اسباب بد گمانی «جق مق» سلطان ممالیك گردیدوخواست تا دستگیرش کند ولی وی به‌جانیق واقع در

ساحل دریای سیاه گریخت‌وعدهٔ زیادی‌مرید جمع نمود وعلیه دولت‌طرابوزان اعلان جهاد داد.اما سلطان محمد دوم طرابوزان‌را تحت‌الحمایه و خراجگزار دولت عثمانی اعلام کرد وجنیدرا از نتیجهٔفتوحات خود محروم‌نمود.ولی‌اوزون حسن رقیب محمد در دیار بکر وی‌را به گرمی پذیرفت واو در قلمرواین امیر آزادانه به تبلیغ عقاید خود پرداخت‌ودر ۱٤٥۹ دختر وی‌را گرفت وبزادگاه خود بازگشت وبرای‌آنکه خان قره‌قوینلو متعرضش نشود باچرکسها به‌جهاد پرداخت . ولی هنگامی که از املاك شیروانشاه می گذشت مورد حمله قرار گرفت‌ودر مارس ۱٤٦۰ نزدیك قره‌سو درجنگ درگذشت.

زن جنید یك ماه پس از مرگ شوهردر«آمد» فرزندی زائید که‌وی را حیدر نام نهادند و به سرپرستی اوزون حسن بزرگ شد و در ۱٤۷۰ به‌کمك وی دراردبیل جانشین پدر گردید و پس از آنکه خود را از قید سرپرستی جعفر عموی خویش خلاص کرد نوهٔ اوزون حسن راکه از طرف مادر دختر دسپینه خاتون شاهزادهٔ طرابوزان بود گرفت . در ۱۷ ژوئیهٔ ۱٤۸۷ از این وصلت فرزند دومی به‌وجودآمد بنام اسمعیل که مؤسس سلسلهٔ صفویه گردید. حیدر پس از مرگ پدر بزرگ درکارهای خود مستقل شد و مریدان خود را تحت انضباط درآورد وبه‌عادت‌مشرق برای ایشان کلاهی درست کرد که‌معروف به تاج حیدر شد وبه‌یاد دوازده امام دوازده ترك داشت وعثمانیها صاحبان‌این کلاه‌را قزلباش نامیدند. مریدان‌حیدراز ایلات مختلف ترك بودند وبین ایشان فرزندان‌اسیران‌آناطولی که تیمورآنهارا به‌شیخ‌خواجه علی بخشیده بود مقام مخصوص داشتند. حیدر از ۱٤۸۳ عملیات جنگی خود را شروع کرد و پس از اجازهٔ عبور از املاك شیروانشاه پیروزمندانه چرکسها را تاراج نمود و چون می‌خواست‌انتقام پدررا بازستاند‌در۱٤۸۸ به‌بهانهٔ حمله‌به‌چرکسها به‌شیروان‌شاه

تاخت و در قلعهٔ گلستان محصورش نمود . ولی امرای شیروانشاه وی را عقب راندند و او به قلعهٔ دیگری گریخت،لکن حیدر مجدداً فاتح شد . موقعی که حیدر قلعهٔ محکم دربندرا محاصره کرده بود سلطان یعقوب ترکمن‌پسردائیش سپاهی به‌جنگ وی فرستاد ودر نهم ژوئیهٔ ۱۴۸۸ بین ترکمن‌ها وقزلباش‌ها در دامنهٔ البرز جنگی درگرفت و حیدر کشته شد و یعقوب زن وفرزندان وی را به‌فارس‌آورد ودرشهر استخر جای داد.

یعقوب در ۱۴۹۰ مرد و بین فرزندانش برسر جانشینی جنگ و اختلاف درگرفت وپسران حیدر از زندان‌آزاد شدند تا مریدان خود را به کمك رستم پسر دسپینه و علیه بای سنقر پسر یعقوب برانگیزانند . در ۱۴۹۳ سلطان‌علی پسر حیدر به کمك قزلباش‌ها بایسنقر راشکست داد وروانهٔ اردبیل‌شدتارهبری مریدان خودرا به‌عهده گیرد ولی قبل از رسیدن به‌این شهر در یکی ازدهات اطراف ازطرف رستم غافلگیرشد وضمن جنگ دررودخانه غرق گردید.

مریدانی که در اردبیل بودند اسمعیل و ابراهیم برادران وی را از لشکریان رستم پنهان کردند واسمعیل را درگیلان به‌محل امنی فرستادند چه حکمران این ناحیه باآنکه تابع آق‌قوینلوها بود به خاندان اسمعیل ارادت می‌ورزید.اسمعیل‌تا۱۴۹۷ مخفی‌بودتارستم به‌دست‌احمدپسرعموی‌خودازسلطنت وزندگانی محروم شد. $\frac{۱}{۲۷۰}$

رسمی شدن مذهب تشیع در ایران

اسمعیل‌تازه‌سیزده‌سال‌داشت که باهفت نفر از مریدان‌خود برای گرفتن میراث اجداد خویش حرکت کرد ولی علی بیك چاکرلو ترکمن وی را از اردبیل بیرون کرد ووی ناچار به‌آستارا کنار دریای خزر رفت . اینجا عدهٔ نسبةً زیادی از ترکان‌آناطولی‌وسوریه راگرد خود جمع کرد بطوری که در

۱۵۰۰ توانست به‌جهادمسیحیان گرجستان برود .ولی این جنگ بهانه‌ای برای گرفتن انتقام خون پدر از شیروانشاه بود. سرانجام فرخ‌شاه درجنگ گلستان کشته‌شد وسلسله‌ای که خودرا از نسل انوشیروان ساسانی می دانست منقرض گردید. پس از فتح باد کوبه به‌سراغ خان آق قوینلوی آذربایجان آمد و با شکست وی راه تبریزرا باز کرد و آنجا به‌عنوان شاه ایران تاجگذاری نمودو باآنکه روحانیون شیعه به‌وی گوشزد کردند که دوسوم مردم این خطه سنی هستندوی مذهب‌شیعه‌رامذهب‌رسمی اعلان و مردم را وادار کرد که به‌سه‌خلیفه لعن کنند.

پس ازآنکه الوندخان‌را مجدداً شکست داد به‌سراغ مراد برادرش رفت و در ۱۵۰۳ شیراز را از چنگ وی بیرون آورد و دامنهٔ متصرفات خود را تا استراباد ویزد کشید وسپس عراق وبین‌النهرین را گرفت ونجف و کربلارا که زیارتگاه شیعیان است تصرف کرد . این اوقات در حویزه‌فرقهٔ‌علی‌اللهی بودند که‌رئیسشان‌دعوی‌خدائی‌داشت، وی‌ایشان‌را مانندسنی‌ها به‌شدت‌سرکوبی کرد.

به‌زانودر آوردن اوزبکان درخراسان

پس‌ازآنکه‌اسمعیل برتمام ایران مسلطشد دشمنی‌مگر عثمانیها درغرب واوزبکهادرشرق نداشت. ماجنگ وی‌باسلیم‌راسابقاًشرح دادیم اما اوزبکها در دورهٔ‌خوانین‌شیبانی که‌درجنگهای‌ترکستان‌وزیرفرمان‌سرداران‌مغول‌خودنمائی نموده‌بودندبه‌اقتدار رسیدند.این‌خوانین‌از۱۴۹۴درخراسان‌وهرات‌بازماندگان تیمور را برانداختند وهمسایهٔ ایران شدند. چون اعتقاد بیش‌از حدی به‌سنت داشتند چنانکه گفته شد شاه اسمعیل‌را دعوت کردند که مذهب حقیقی‌را پیش گیرد . گرچه اطلاعات صحیحی در دست نیست ولی گویا بنا برمراسم زمان مکاتباتی که پیوسته تلختر می‌شد بین این دو درگرفت و بهانهٔ جنگ حملهٔ

اوزبکان به کرمان بود. شاه‌اسمعیل برای انتقام در ۱۵۱۰ به‌شرق حرکت کرد و این سفروسیله‌ای‌شد که قبرامام رضا (ع) را که دومین زیارتگاه شیعیان است زیارت کند. روز اول یا دوم دسامبر درطاهرآباد نزدیك مرو جنگ‌در گرفت وخان شیبانی مغلوب و کشته شد. مطلب پرمعنی اینکه شاه اسمعیل پوست‌سر اوراپر کاه کردو برای سلطان عثمانی‌فرستاد و کاسهٔ سرش‌را زر گرفت‌وجام شراب خود نمود. ولی قدرت اوزبك با این شکست مضمحل نشد ومدتها در مرزهای شرقی‌ایران ایجاد خطرمی‌نمودند. پس‌ازشکست چالدران اسمعیل با عثمانیها به‌صلح سر می کرد وفقط پس از مرگ سلیم جرأت نمـوده به کشور مسیحی گرجستان حمله نمود. واندکی بعد در۳۸سالگی‌در بازدیداردبیل‌در۲۳ مه۱۵۲۴ در گذشت.

جمعی دوران صفویه را «عهدحکومت‌ملّی‌ایران» دانسته‌اند در صورتی که دراین سلسله مظاهر ومصادیق ملّی وجود نداشت وبه‌حکومت ایشان به‌آسانی نمی‌توان عنوان ملّی داد زیرا درعروق افراد این سلسله‌خون عرب ویونانی‌بود وبه زبان ترکی‌اتکاء داشتند. روحانیونی که به‌اسمعیل کمك کردند تا تشیّع را دین رسمی‌ایران کند اغلب عربی مینوشتند واصل ونسب خارجی داشتند، بنابر این نمیتوانستند خودرانمایندهٔ ملّت‌ایران بدانند. دوران اسمعیل که‌به‌جنگ وزدوخورد گذشت برای علم وادب مساعد نبود وشعرای معاصر وی بیشتر در حمایت ترکمنها وتیموریان بودند وهلالی استرابادی که معروفترین آنهاست اصلاً ترك‌بود واین‌هنررا همراه نوائی‌شاعر بزرگ ترك‌در شرق آموخت. اگر هرج ومرج مذهبی آن دوران سبب ایجـاد احساسات ملّی در پیروان ایرانـی اسمعیل شد دلیل‌آن نیست که سلطنت ویرا اساس ملیّت خویش قـرار داده باشند.

طهماسب درسن ده سالگی جانشین پدرشد و۵۲ سال و نیم سلطنت خودرا در شرق وغرب صرف جنگ بادشمنان یعنی ازبکان وعثمانیها نمود . عبیدخان پسر خان شیبانی از ۱۵۲۵ تا ۱۵۴۰ اقلاً ده بار باایـران جنگید وشهرمقدس مشهد مانند هـرات مکررمورد حملهٔ سنی های متعصب که شیعیان را به شدت آزار میدادند قرار گرفت . جنگهای ایران وعثمانی قبلاً شرح داده شد . طهماسب در فرصتی که بین جنگها بادشمنان خود پیدا کرد هفت مرتبه به عیسویان گرجستان حمله نمود وباآنکه عدهٔ زیادی از گرجیها باوی همراه بودند کاری از پیش نبرد. دوران سلطنت طولانی «شاه» که افتخارخودرا دراجرای احکام تشیّع حتی درامور جزئی قرارداده بود وسالهای آخر تقریباً همیشه درقصرخود سکونت داشت برای ایران دورهٔ مفیدی محسوب نمی شود خاصه آنکه در اثر جنگهای متوالی و تشکیل دستجات راهزن امنیت و آرامش کشور مختل شد.«وینچنتو الساندری»[1] سفیرونیزمیگوید:روزی «شاه» برآن شد کـه بارسنگین مالیات مردم را سبك کند زیرا درخواب فرشته به وی حمله کرده بود وچنانکه ازشرح حالی که خود نوشته است استنباط می شود آنچه درخواب میدیده درزندگانی وی تأثیر فراوان داشته است؛ مثلاً دربیست سالگی حضرت رضا علیه السلام راخواب دید وبه امر حضرت از شراب توبه کرد ومیخانه ها را بست .

طهماسب بدون آنکه دربارهٔ جانشین خود تصمیمی گرفته باشد در ۱۴ مه ۱۵۷۶ مرد. پسر بزرگ وی محمد خدابنده که از ۱۵۳۶ تا ۱۵۵۶ درهرات اقامت داشت درنتیجهٔ اختلافی که بایکی از سرداران پیدا کرده بود ازحکومت شیراز معزول وبه حکومت این ناحیه منصوب گردیده بود وازمدتی پیش تقریباً چشمش نمیدید وبه همین سبب بنا برعقاید مردم مشرق از جانشینی پدر محروم بود .ولی

۱- Vincento d' Alessandri

اسمعیل پسر دوم برخلاف برادر وپدر با کفایت ودلیر بود لذا قزلباشها ویرا دوست داشتند.وی در۱۵۵۲ درنبرد تهورآمیزی که با اسکندر پاشاحاکم ارض روم نمود شجاعت ولیاقت خودرانشان داد . در۱۵۵۶به‌جای‌برادرحاکم‌خراسان شد ولی‌جنگهای خود سرانهٔ وی سبب بدگمانی پدرش شد بطوری که از۱۵۵۷ ویرا درقلعهٔ قهقهه واقع در کوه سبلان‌بین‌اردبیل وتبریزمحبوس نمود .بین‌هفت پسردیگر،حیدربیشترمورد علاقه‌اش بود وبه سفیرخود در دربار عثمانی دستور داد تاموافقت‌آن دولت را نسبت به‌جانشینی وی‌جلب کند. گرجیهـای دربار و استاجلوهای قزلباش نیز طرفداروی بودند وبین مـردم هم هواخواهانی داشت ولی‌طرفداران اسمعیل به کمك ورهبری پری‌خان‌خانم ناخواهری وی قبل از آنکه اسمعیل از زندان فرار کند کاخ سلطنتی قزوین را گـرفته حیدر را کشتند .

پس‌ازانتشارخبر کشته شدن‌حیدر در۲۳مه اسمعیل‌آزاد شدودر۱۳ژوئیه خودرا به‌پایتخت رسانید و در ۲۲ اوت برمسنداجدادنشست . «شاه» جدید که دراثر اسارت طولانی روحیـهٔ خودرا باخته‌بود تمام سعی خـودرا صرف تثبیت موقعیت‌خویش مینمود ودر مدتی کـوتاه تمام برادران‌خودرا به‌استثنای محمد خدابنده برادر بزرگتر وفرزندانش کشت . پسر بزرگ او نیـز به‌دست قاتلی کشته شدوعباس پسر کوچکتراتفاقاً جان‌بدربرد . شاه جدید درنتیجهٔ مخالفت علنی بامذهب شیعه اسباب رنجش‌قزلباش‌هارا که حامی‌خاندان وی‌بودندفراهم کرد . وی دستورداد تا شعارتشیع را ازسکه‌ها حذف نموده درنمازجمعه‌ازلعن خلفا خودداری کنند . تیرگی‌اخلاق وتردید وی درنتیجهٔ افراط درمسکرات شدت یافت بدین‌جهت نمیتوانیم بدانیم که وی‌این تصمیمات رابرای‌جلب سنیها که دشمن خونی‌خاندانش بودند می گرفت یابرای انتقام گرفتن ازروح پدرش

که بیهوده عمروی‌رابرباد داده‌بود . اسمعیل در۲۴ نوامبر ۱۵۷۷ کمی بعد از آنکه صاحب پسر و وارثی شد در منزل غلام خودشایدبه مسمومیت در گذشت. ناخواهری وی که زن جاه‌طلبی بود میخواست به‌نام فرزند خرد سال وی و به‌عنوان نایب‌السلطنه زمامداری کند ولی بزرگان قزلباش محمدخدابنده را که تقریباً نابینا بود به‌تخت نشاندند[۲۷۳/۱].یکی‌از علائم ضعف این دولت این که در لرستان درویش قلنـدر خود را به جـای شاه مقتول معرفی کـرد و تا ۱۵۸۲ باقی ماند .

شاه عباس کبیر وجانشینان وی

محمد خدابنده کمی پس‌از زمامداری،پریخان خانم وفرزند خرد سال را نابود کـرد و تمام امور از طرف زنش که از سادات مرعشی مازندران بود اداره می‌شد.سرانجام این شاهزاده به‌دست یکی‌از سرداران‌قزلباش کشته شد. دشمنان همه‌جا ازضعف دولت استفاده کردند . عباس میرزا پسردوم شاه پس‌از کشته شدن برادر بزرگتر برای زمامداری به‌پایتخت‌آمد ودراکتبر۱۵۸۷پدر خودرا مجبور به‌کناره‌گیری نمود ودو برادر کوچکتر خودرا کور کرد ودر الموت محبوس نمود .

۴۳ سال (۱۶۲۹–۱۵۸۸؟)[۲۷۴/۱] سلطنت شاه عباس کبیر ایران را به‌اوج اقتدار رسانید . وی هنگامی که به سلطنت رسید فقط‌هفده سال داشت وبزودی مرشد قلیخان را که دررسیدن به سلطنت به وی خیلی کمك کرده بود کشت و خودرا ازشروی خلاص کرد وچون‌ازوضع خطرناك مملکت اطلاع داشت‌ناچار با دولت عثمانی که پس‌ازمرگ شاه اسمعیل دوم همواره به تعرض می‌پرداخت صلح حقارت‌آمیزی نمود وایالات گرجستان وآذربایجان ولرستان رابه‌ایشان واگذارد وتعهد نمود که از لعن خلفا ممانعت کند وحیدر پسرعموی خود را

نیز به‌عنوان گروگان به‌استانبول فرستاد. بدین‌ترتیب دست خودرا برای تأمین صلح داخل وخارج کشورومخصوصاً سرکوبی ازبکان که مکرر به‌خراسان تاخته بودند آزادساخت. در ۱۵۹۸ ازمرگ عبدالمؤمن خان ازبك استفاده کرد و ایشان را ازمملکت بیرون ریخت. به زودی دوماجراجوی انگلیسی به‌نام سر-انتونی[1] و سررابرت شرلی[2] به‌دربار وی آمدند وبه کمك ریخته گری که همراه داشتند توپخانه برای سپاه ایران تهیه نمودند. تا به‌حال علت تفوق سپاه عثمانی نسبت به‌ایران همین بود. شاه عباس برای استخلاص ازدست قزلباشها که اجدادش را آنهمه اذیت کرده بودند از گرجیهاوارامنهٔ جدیدالاسلام به سبك ینی‌سریها پیاده نظامی تهیه نمود وسپس از ترکها گارد مخصوصی تشکیل داد که به‌نام شاهسون معروف بودند. دراواخرسلطنت سلطان محمد سوم هنگامی که دولت عثمانی باانریش دست به‌کارجنگ طولانی‌شده درآسیای صغیر با شورش فرقهٔ جلالیه مواجه شده‌بود شاه عباس در۱۶۰۲ باسپاه جدید خود حمله کرد وعلاوه برتبریزشیروان وبغداد را نیزتصرف کرد. این شهردردوران سلطنت وی مکرر به‌دست عثمانیها افتاد. وی‌قفقازیه را تحت فرمان ایران درآورده‌ازطرف شرق سرحدات خودرا به مروو بلخ رسانید ودر۱۶۲۲ با کمك ناوگان انگلیس جزیرهٔ هرمزواقع درخلیج فارس را از پرتغالی‌ها پس گرفت وبندر گومرون را تعمیر کرد وآنرابرای تجارت مملکت پایگاه‌جدیدی نمود.

شاه عباس پایتخت را از قزوین که خاطرات غم‌انگیزی داشت به‌اصفهان منتقل کرد وعده‌ای از ارامنه را از ارس به‌جلفاآورد وبه محلی که در حومهٔ اصفهان ساختند همان اسم زادگاه سابقشان را داد و با ایجادابنیهٔ مجللی‌مانند مسجد بزرگ وقصرچهل ستون وپل بزرگ زاینده رود و گردشگاه چهارباغ

۱- Sir Anthony ۲- Sir Robert Sherley

زیب وزینت مخصوصی به‌اصفهان بخشید . همان‌طور که درصلح باعثمانی ازشدت مذهب تشیع کاسته بود کار گذشت واغماض را به‌جائی رسانید که به‌کارملیت‌ها اجازه داددراصفهان‌مستقرشوند . دردوران وی درایران علم‌وادب رونق‌جدیدی گرفت. یکی‌ازعلمای‌دربار وی‌محمد باقر بن‌محمد داماد بود که شهرت زیادی داشت وحتی‌شاه به‌وی احترام فوق‌العاده میگذاشت وعلاوه بر فقه وآلهیات ، فلسفه وعلوم‌را تدریس‌میکرد ودربارهٔ زنبورعسل مطالعاتی نمود . سپس بهاء‌الدین‌العاملی که معروف عامه‌بود وبه‌تمام‌علوم زمان تسلّط داشت وصدرالدین شیرازی فیلسوف شهیر که نظریات فلسفی وی تااین عصر ارزش خود را حفظ کرد ودرمذهب باب تأثیرنمود ، وی انزوا ومطالعه درشهر قم را بر هر گونه زندگی دیگر ترجیح داد. درعهد شاه عباس شعر وموسیقی نیز ترقی وتوسعه حاصل کرد .

این پادشاه با آنکه براجداد خود خیلی ترجیح داشت در کشتن صفی‌میرزا فرزندخویش که بواسطهٔ محبوبیت ملّی‌خود ویرا نگران کرده‌بودتردید نکرد وهنگامی که‌دربهار ۱۶۲۹درفرح آباد مازندران که مقر تابستانیش بود درگذشت‌جزسام میرزا نوهٔ‌خود وارث دیگری نداشت . این‌شاهزاده‌اسم پدررا برخود نهاده به‌نام شاه صفی به‌تخت نشست .

دوران نوهٔ شاه‌عباس برای این‌خاندان ستمدیده ازشوم‌ترین ادوار بود. وی که سلطانی مستبدّ وبی کفایت بود باکشتار وخونریزیهای دائم سعی‌داشت قدرت خودرا درداخل استوارسازد . درخارج موفق به‌دفع حملهٔ ترکمنها در خراسان شد ولی درافغانستان کنونی شهرقندهاررا که طهماسب فتح کرده و شاه عباس مجدداً تصرف نموده بود به‌نفع شاه‌جهان پادشاه هند وبغدادرا به‌نفع عثمانیها ازدست داد .

ایران درزمامداری‌شاه عباس دوم (۱۶۴۲)جانشین شاه‌صفی مدت کوتاهی سعادت ورفاه یافت. وی قندهار را فتح کرد ولی باشورش تهمورث‌خان گرجی مواجه‌شدودر۱۶۵۹ آنرا دفع کرد.وی‌بدون‌تعصب مذهبی‌تمام رعایای‌خودرابه‌یك‌چشم نظرمی کرد ودر دوران وی حتی عیسویان ازآزادی مذهب‌برخوردار بودند . درآغازسلطنت خویش تحت فشارروحانیون مجبورشد شراب را محدود کند ولی بعد شخصاًمیخوارگی‌را پیش گرفت وبه‌همین سبب عمر خودرا کوتاه کرد .

پسرش صفی‌میرزاهنگام تاجگذاری (۱۶۶۷)عنوان شاه سلیمان‌رااختیار کرد وروش پدررا درتحبیب فرق غیرمسلمان‌پیش گرفت، ولی‌مانندوی به مستی وشرابخوارگی گرائید واغلب در مستی نسبت به‌نزدیکان خود رفتار وحشیانه مینمود .پسر وی‌سلطان حسین مردی منحط وبی‌لیاقت بود وزمام امور کشور و سیاست مملکت را به روحانیون شیعه سپرد و ایشان بی‌محابا به‌اذیت وآزار سنیهای مملکت پرداختند. ازاین‌اشخاص یکی محمدباقرمجلسی بود که‌نسبت به‌صوفیها کینهٔ کورکورانه داشت واین‌رویه‌بطوری که‌خواهیم دیداسباب سقوط سلسلهٔ صفویه وروی‌کارآمدن افغانها شد .

فصل چهارم

انحطاط سیاسی دولت عثمانی تا اواخر قرن هیجدهم
اولین شکستهای خارجی

سلیم دوم هنگامی که در مغنیسیه حکمران بود خبرمرگ ناگهانی پدر را که در ۱۵۶۶ درسیگس [۱] در جنگ هنگری کشته شده بود شنید. فوراً به‌بلگراد رفت و آنجا منتظر نعش پدر و محمد سوکولی صدر اعظم گردید و برای ورود به استانبول مجبور شد مبلغ گزافی به‌ینی سربها باج بدهد. وی اختیارات را به صدراعظم داد و در ۱۵۶۹ با دریافت سی‌هزار دوکا و شناسائی وضع موجود بااتریش صلح کرد. سلیم باآن که به جنگ تمایل زیادی‌نداشت تحت تأثیر عزیز کردهٔ خود یوسف ناسی با ونیز داخل جنگ شد. این یهودی به‌قبرس طمع داشت وچون دولت ونیز از قبول درخواست سلطان سرباز زددر ۱۵۷۰ جنگ آغاز شد و قوای عثمانی به‌آسانی‌جزیره رامتصرف گردیدند. در این موقع ناوگان ونیز در کرت منتظر کمك دول غرب بود. این‌جمهوری در ۱۵۷۱ موفق به‌جلب کمك‌فیلیپ دوم پادشاه اسپانی و پاپ پل پنجم گردید و ناوگان متفقین در بندر مسین جمع شدند و تحت فرمان دون ژوان شاهزادهٔ

۱- Szigeth

اتریش مهیای جنگ با بحریهٔ ترك که در خلیج لوپانتو [۱] یعنی نوپاکتوس [۲] قدیم که درخلیج کورنت [۳] بود شدند. ناوگان ترك از غارت کرت وازسواحل یون بازمی گشت و با الحاق چهل کشتی جنگی بیگلربیگی الجزایر تقویت شده بود. چون عدهٔ زیادی از قوای دریائی عثمانی فرار کرده بودند جمعی از افسران این ناوگان عقیده داشتند که باید در لنگرگاه مطمئن لوپانتو بمانند. ولی قاپودان پاشا علی رغم این نظر فرمان داد مقابل بحریهٔ مسیحیان که درهفتم اکتبرواردخلیج شده بودندبروند. ناوگان مسیحی شکست بسیارسختی بناوگان ترك وارد کرد. فقط بیگلربیگی الجزایر به کمك چهل کشتی خود توانست جناح چپ را حفظ کند. دون ژوان اتریش ازاین فتح بهره نگرفت و با آن که مسیحیان پشت لوپانتو برای رهایی خود ازدست عثمانیها منتظر اشاره بودند وی به این ناحیه حمله نکرد ومتفقین در کمال آرامش پس رفتند و سلطان سال بعد ناوگانی با همان قدرت به جنگ فرستاد و ونیزیها که در دالماسی شکست خورده بودند جرأت پایداری نکردند و در مارس ۱۵۷۳ با تسلیم قبرس صلح نمودند. یکسال بعد یعنی در ۲۱ دسامبر سلطان که درنتیجهٔ افراط درعیاشی و میگساری قوای خود را از دست داده بود درگذشت.

پسر ارشدش مراد سوم بدون مانع سلطان شد و چون هنگام ولیعهدی ویرا مرد با کفایتی پنداشته بودند انتظار داشتند که روش پدربزرگ را پیش گیرد. ولی بیش از پدر به عیاشی و حرم پرداخت و زمام ملك را به مادر خود نوربانو و زن عقدیش صفیه که از خاندان بافا [۴] ایتالیائی بود واگذاشت.

ونیزیها چون از دول غرب مأیوس شدند در صدد برآمدند طهماسب پادشاه ایران را به جنگ با عثمانی برانگیزند. ولی پس از آنکه محمد

۱ـ Lepanto ۲ـ Naupaktos ۳ـ Corinth ۴ـ Baffas

میرزا فرزند ضعیف‌النفس طهماسب بتخت نشست عثمانیها فرصت را غنیمت دیده مجدداً به‌دشمن دیرین خود حمله کردند و در ۱۵۷۷ قفقاز را محاصره کرده تفلیس را تصرف نمودند و در ۱۵۷۹ قلعهٔ قارص که اهمیت دفاعی فوق‌العاده داشت مجدداً بنا نهادند . اما فقط در ۱۵۸۵ توانستند میدان جنگ را به‌داخلهٔ ایران بکشند وتبریز پایتخت سابق این کشور را فتح کنند و ما سابقاً گفتیم که شاه‌عباس هنگام شروع سلطنت چگونه با ایشان صلح کرد .

عثمانی‌ها هنگام جنگ با ایران در ۱۵۸۱ و۱۵۸۳ وضع خودرا درجنوب روسیه که پایگاهی برای حمله به گرجستان بود تقویت کردند و شورش قزاق‌ها بایشان اجازه داد که در کارهای لهستان نیز مداخله کنند و پادشاهان این کشور مانند استفان باتوری [۱] و از ۱۵۸۷ سیژیسموند [۲] در حقیقت دست نشاندهٔ باب عالی بودند .

از ۱۵۸۳ و بعد از متارکه‌در سرحدات اتریش کشمکشهای محلی ادامه داشت و بالاخره پس از دهسال به جنگ علنی مبدل شد و در ۱۵۹۳ حاکم عثمانی در بسنی که عازم حمله به‌مجارستان بود در سیزك شکست سختی خورد که برای جبران آن اعلان جنگ لازم بود. ولی مراد سوم پیش از آنکه‌دراین زمینه کاری کند در ۱۶ ژانویهٔ ۱۵۹۵ درگذشت .

پسرش محمد سوم جانشین وی شد و او آخرین شاهزاده ای بود که توانست بدون معارض ازحکومت مغنیسیه بسلطنت برسد . سال بعد واردجنگ شد و از یاری بخت در فتح کرشته [۳] و شکست قوای اتریش شرکت داشت. ولی جنگ بعد ازاین فتح با کندی فوق‌العاده دنبال می‌شد و تا ۱۶۰۳ هنگام مرگ محمد و زمامداری پسرش احمد وضع از این قرار بود تا آنکه امیر

۱- Stephan Bathory ۲- Sigismund ۳- Kereszte

بوکسکه [۱] که عنوان شاهزادگی ترانسیلوانی یافته‌بود با عثمانی‌ها همدست شد و بالنتیجه جریان به‌نفع ایشان تغییر کرد و در ۱۶۰۶ صلح‌سیتواتوروك [۲] بسته شد و سلطان از خراجی که به‌عنوان پیش کش دریافت می کردصرف‌نظر نمود .

انقلابات داخلی

اوقاتی که دولت عثمانی جنگ کرشته‌را باپیروزی پیش می‌بردخطری که از مدت ها پیش هستی این دولت را تهدید می کرد محسوس شد : علاوه برینی‌سریها که دیگر نسبت به‌سلطان اطاعت واحترامی ابراز نمی‌داشتندوضع تیمارلی ها نیز در آسیا مشکوك بود و گویا سه‌هزار نفر از ایشان در نتیجهٔ سخت گیریهای جغاله صدراعظم‌عثمانی فرار کردندوبدستور وی عده‌ای ازهم‌میهنانشان ایشان‌را تعقیب نمودند. این جمع در۱۵۹۹ مجدداً به‌وطن‌باز گشتند وعبدالحلیم‌قره رئیس فرقهٔ سکبان ناراضی‌هارا دور خود جمع کرد وشهر ادس را تصرف نمود. گویا عده‌ای ازاین ناراضیها شیعه بودند واین مذهب سابقاًدر عثمانی شایع بود. باب‌عالی تصور کرد که با انتصاب‌وی به‌حکومت اماسیه‌غائله رفع خواهد شد ،در صورتی که این مقام به‌وی فرصت عملیات بیشتری داد . چنانکه در۱۶۰۰ درجنگ علنی، حاکم دمشق و بغداد را شکست داد وچندی بعد که خود در جنگ کشته شد برادرش جای وی را گرفت و همان رویه را پیروزمندانه تعقیب کرد تا آنکه مجذوب وعده‌های دولت عثمانی و حکومت بسنی شد وبه اروپا رفت ودر محاصرهٔ شهر بودا خودو بیشتر لشکریانش کشته شدند .

در همان سال شورش پادگان تبریز به شاه عباس فرصت داد که شهر را

۱ـ Bocskai ۲ـ Sitvatorok

متصرف شود ودولت عثمانی مجبور شد در دو جبهه بجنگد وهمین امر کاروی رابا ایران مشکل ساخت. خلاصه آنکه شورش سر کردگان آسیای صغیر همواره در تجدید وافزایش بود. گردان جان بلاط وفرمانروای کلیس در حلب که مقامش موروثی بود و امیر فخرالدین رئیس قبیلهٔ دروز ضمیمهٔ این دستجات شدند. دولت عثمانی پس از صلح سیتوارك رئیس گردان جان بلاط را شکست داد و وی به لبنان نزد امیر فخرالدین فرار کرد وسایر گردن کشان آسیای صغیر نیز سر کوب شدندوقوای عثمانی مجدداً تبریز را گرفت. لذا شاه‌عباس حاضر بمصالحه شد واز پرداخت خراج معاف گردید، ولی در این مصالحه نیز مانندسیتواتوروك درهنگری وضع اراضی ومتصرفات موقتی بود.

سلطان احمد در ۱۶۱۷ مرد وبنا برمراسم ومقررات وراثت برادرش مصطفی که بزرگ خانواده بود جانشین وی گردید، ولی پس‌از سه‌ماه مجبور شدجای خودرا به‌عثمان دوم برادرزادهٔ خویش واگذارد. مناقشات سرحدی لهستان در بیستم سپتامبر ۱۶۲۰ در یاش[1] به جنگ سختی منتهی شد بطوری که سلطان شخصاً وارد میدان جنگ گردید، ولی پس از رسیدن به قلعهٔ خوتین نقشه های پرآب وتابش نقش برآب شد ودر ۱۶۲۱ بدون گرفتن کمترین نتیجه مجبور به صلح گردید. چون این عدم موفقیت را از ناحیهٔ ینی‌سریها می‌دانست وتاحدی هم حق داشت با موافقت صدراعظم تصمیم گرفت شرّ ینی‌سریهارا کنده ومجدداً به‌قوای آسیائی خود متکی گردد. قرار شد که جنگ علیه امیر فخرالدین و سفر مکه بهانه و وسیلهٔ اجرای این نقشه باشد، ولی در نتیجهٔ خیانت راز آشکار گردید وینی‌سریها مانع اجرای آن شدند وچون سلطان حاضر نشد صدراعظم را تسلیم ایشان کند ایشان وی‌را در سرای محبوس نموده ومصطفی‌را که‌تقریباً

۱ - Jassy

دیوانه بود به تخت نشاندند و عثمان خان در ۳۰ مه ۱۶۲۲ بدستور صدراعظم جدید دریدی‌قوله کشته شد. فقط دوسال بعد روشنفکران استانبول قدرت یافته در ۱۱ سپتامبر ۱۶۲۳ مصطفی‌را معزول ومراد چهارم، پنجمین فرزند احمدرا که یازده سال بیش نداشت به سلطنت نشاندند و وی در ۱۶۳۲ به نفوذ ینی‌سریها خاتمه داد و به کمك رجال کشور رؤسای ایشان را سرکوب نمود وبا تقلیل کودکان داوطلب عدهٔ آنها را کم کرد و سپاهیان مطمئن تری برای خود فراهم نمود.

هنگامی که درپایتخت وضع عثمانی آشفته بود در سوریه به قدرت این دولت لطمهٔ سختی وارد گردید. از ۱۶۰۳ فخرالدین امیر قبایل دروز لبنان با کردهای جان‌بلاط متحد شده علیه باب‌عالی قیام نمود وتازه پس از شکست‌نیز درمقابل پرداخت مبلغی خراج سالیانه املاك خودرا حفظ نمود. فردیناندا‌ول دوك تسکان که مردی با ابتکار بود به منظور توسعهٔ تجارت فلورانس با وی ارتباط برقرار کرد.ضمناً فخرالدین نیز امید داشت که باکمك وی و پاپ و پادشاه اسپانی بتواند فلسطین‌را متصرف شود. وی در ۱۶۱۰ بعلبك راگرفت و دمشق‌را مورد تهدید قرار داد ودر ۱۶۱۳ هنگامی که ناوگان عثمانی به‌ساحل رسید وی به‌لی‌ورن فرار کرد. درتسکان کسماس اول [1] جانشین پدر شده‌بود. فخرالدین از راه احتیاط راجع به تجدید جنگ با وی چیزی نگفت. در مدت پنج سالی که وی در فلورانس بود مادر با تدبیر وباکفایتش کشوررابنام احمد علی نوهٔ خویش ازشرّ حملات سرداران ترك حفظ کرد وفخرالدین در مراجعت مجبور شد پسر خود را به عنوان امیر بشناسد وبه اسم وی جنگ با عثمانیهارا آغاز نمود. در دورهٔ جنگهای ایران وعثمانی وی توانست سلطهٔ‌خود

۱ ـ Cosmas I

را برسواحل سوریه تا انطاکیه توسعه‌دهد ودر ۱۶۳۱ از پیشرفت قوای‌عثمانی در فلسطین جلوگیری کرد و به ضرب شمشیر از متصرفات خود خارج نمود و بالنتیجه بین وی‌و دولت‌آشکارا جنگ درگرفت. باب‌عالی برای انتقام‌وجبران این عهدشکنی دوسال بعد ناوگانی فرستاد وتمام سواحل سوریه‌راتصرف کرد، ضمناً حکام‌آن دولت ازطرف خشکی به‌قبایل دروز حمله نمودند ودر پانزدهم اکتبر علی پسر فخرالدین به قصد جنگ قطعی با بهترین قوای خود حرکت کرد ولی بوضع رقت باری شکست خورد و عمویش کشته شد و فخرالدین در ۱۲ اکتبر در آخرین پناهگاه خود ناچار تسلیم گردید. وی را به استانبول بردند ودر۱۳آوریل۱۶۳۵ بعدازآنکه ملحم برادرزاده‌اش برای دفاع‌ازحیثیت خانواده قیام نمود گردن زدند.

از۱۶۲۳ چون حاکم عثمانی بغداد را تسلیم پادشاه ایران نمود بین این دو مملکت جنگ درگرفت واین زدو خورد مدت ۱۵سال در اطراف این شهر وقفقاز وآذربایجان ادامه داشت. در ۱۶۳۵ مراد چهارم باسپاه جدیدالتأسیس خود وارد ارمنستان گردید و در ۱۶۳۸ بغداد را پس گرفت ویك سال بعد با ایران صلح نمود.

مراد چهارم پس از این پیروزی مدت زیادی زنده نماند و در ۹ فوریهٔ ۱۶۴۰ درنتیجهٔ افراط درشراب درگذشت.

بازمامداری برادرش ابراهیم بلای بی‌انضباطی و مداخلهٔ زنان که مراد اول در اواخر سلطنت خویش موقوف کرده بود باز تجدید شد. طی دوسال‌اول قره‌مصطفی صدراعظم تا حدی ازاین هرج و مرج جلوگیری کرد ولی بواسطهٔ صرفه‌جوئی‌هائی که در بودجهٔ ارتش وبحریه نمود واصلاح سیستم مالیات وپول که منافع خصوصی‌را به‌خطر می‌انداخت دشمنان زیادی پیدا کرد بطوری که

سلطانه والده و سه نفر از زنان ابراهیم یتی‌سریها را علیه وی برانگیختند و ایشان در ۳۱ ژانویهٔ ۱۶۴۴ سر وی را خواستند و سلطان جرأت مقاومت ننمود.

اصلاحات کوپرولو

با وجود بی کفایتی ابراهیم دولت عثمانی در دوران وی تضجی گرفت و مجدداً توانست در اروپا دست به عملیاتی بزند. ونیزیها کماکان از کرت بر مدخل دریای اژه تسلط داشتند ولی در استانبول از مدت‌های مدید ایشان را به چیزی نمی گرفتند،چه هروقت جنگی روی‌میداد ایشان بسرحدات‌دالماسی گریخته‌یابه بربرهای افریقا پناه می‌بردند و یا با پرداخت خراج امان می‌گرفتند. لذا تصمیم براین شد که ایشان‌را از آخرین متصرفات‌خود درمشرق محروم سازند واز ۱۶۴۴ دستگاههای تخشائی مشغول تدارك جنگ گردیدند. اول ژوئن سال بعد دولت عثمانی کلیهٔ ونیزیهائی‌را که درخاك‌وی اقامت‌داشتند دستگیر نمود و اموالشان را مصادره کرد و بدین ترتیب جنگ درگرفت و ناوگان عثمانی بدون‌آنکه به‌مقاومتی برخورد درکرت پیاده شد وتا پائیز کانه را متصرف گردید.ازآن پس پیشرفت عثمانیها روبه کندی گذاشت بطوری که دراستانبول‌منتهی شد، زیرا علت کندی‌پیشرفت را درآن میدانستند که سلطان عواید مملکت را صرف تجمل می کند و بالاخره او را در ۱۸ اوت ۱۶۴۸ خلع نموده ده روز بعد او راکشتند و پسرخردسال‌او را بنام محمد چهارم به‌سلطنت نشاندند.

سه سال بعد شورش دیگری درکاخ صورت گرفت و به مداخلات زیان‌بخش مادر بزرگ سلطان خاتمه بخشید.همان موقع مادر سلطان درجستجوی کسی بود که بتواند وضع مملکت‌را سرانجامی دهد.این‌شخص محمد کوپرولو

اهل کوپر واقع‌در هالیس در انتهای اماسیه بود که‌پدربزرگش سابقاً‌از آلبانی به‌این نواحی‌آمده بود. وی یکی از ده بچهٔ داوطلبی بود که به دربار فرستاده بودند واز مقامات کوچك به‌سرعت بدرجات عالیه رسیده بود و مرتباً پیشکار صدراعظم وپاشای دمشق وطرابلس واورشلیم شده وتازه درمرکز به‌وزارت قبه رسیده بود،ولی در این مقام دشمنانش بروی چیره شدند و وی ناچار بزادگاه خویش بازگشت،لکن«مقری بوینی»صدراعظم‌مجدداً اورا به مرکز خواست.

در این خلال ونیزیهاسعی‌بیهوده داشتند تا کمك دیگران را برای ادامهٔ جنگ‌مأیوسانه‌ای که برای‌حفظ‌مواضع‌خویش درمشرق‌می‌نمودند جلب کنند. ایشان‌نتوانستند محاصرهٔ قندیه‌را بشکنند ولی در دالماسی غلبه کرده در۱٦٥۱ ناوگان عثمانی‌را در پاروس شکست دادند.

در نتیجهٔ این شکست یأس و آزردگی عثمانیها به اعلی درجه رسید و زمینه را برای کوپرولوآماده ساخت . در ۲۲ سپتامبر ۱٦٥٦ این مرد هشتاد ساله‌به‌شرط اعطای‌اختیارات کامل‌ازطرف سلطان مقام نخست‌وزیری‌را پذیرفت وبا عزمی راسخ وشدتی فوق‌العاده و بوسیلهٔ کشتارهای دسته جمعی سرکشی و عصیان‌را ریشه کن کرد ودر این عمل دست رد حتی برسینهٔ سوگولیهای دربار نگذاشت . از خزانهٔ خصوصی سلطان وام گرفت و عواید اوقاف‌را جزء درآمد عمومی مملکت نمود و از حقوق و عواید روحانیون کاست و بدین ترتیب وضع مالی مملکت‌را سروروئی بخشید . در ۱٦٦۱ قبل ازمرگ موفق شد پسرش را به‌جانشینی خود بگمارد وشخص اخیر بدون توسل بخونریزی اصلاحات پدر را ادامه داد.

تجدید قدرت واعتبار دولت عثمانی علیه همسایگان شمالی بزودی وبه شدت احساس گردید . در ترانسیلوانی شاهزاده ژرژ راکوزی دست نشانده و

خراجگزار دولت مزبور چون خیال سر کشی داشت از کار بر کنار شد و اپافی که مطیع و فرمانبردار بود به جای وی منصوب گردید. چون امپراتور به تحریك مجارها از شناسائی وی امتناع نمود ودولت عثمانی‌را تهدیدبه جنگ کرد فکر حفظ مسیحیت در مقابل خطر ترك بار دیگر در اروپا نضج گرفت. ونیزیها مدت‌ها بود که در این انتظار بودند. حتی لوئی۱۴ که با عثمانی‌روابط نیکو داشت به استمداد پاپ جواب مساعد داد و وعده کرد که شاهزادگان آلمانی عضو اتحادیهٔ رن را که متحد وی بودند وادار کند که‌بیست هزارسرباز بفرستند. این وعده باعث زحمت و نگرانی اتریش‌شد، چه این دولت همواره سعی‌داشت اختلافات‌رابا مذاکره حل کند وحتی‌المقدور از جنگ جلوگیری نماید. ولی در۱۶۶۳ پیمانهٔ صبر سلطان لبریز شد وبه هنگری و اتریش حمله کرد وپس ازآنکه وین‌را مورد تهدید قرارداد امپراتور ازسوئد واتحادیهٔ‌رن استمداد نمود وپس از آنکه در دو جنگ که یکی ازآنها جنگ سن گوتار نزدیك راب، به فرماندهی منت کوکولی بود پیروز شد در ۱۶۶۵ صلح کرد تا علیه فرانسه دستش‌آزاد باشد.

عثمانیها توانستند مجدداً تمام قدرت وقوای خود را برای فتح کرت که محاصرهٔ قندیه تکلیف‌آنرا روشن نکرده بود به‌کار برند.ونیزیها امیدواربودند که اقلاً فرانسه به آنها کمك خواهد نمود،ولی لوئی ۱۴ نمی‌خواست روابط خودرا با عثمانی علناً تیره سازد واز اینکه به اتریش کمك کرده است رسماً ازباب عالی معذرت خواست،چه علاوه بر این از وی به واسطهٔ اقداماتی که برای جلوگیری از دزدی دریائی به‌عمل آورده بود رنجیده بودند، چنانکه به امر وی در۲۳ ژوئیهٔ ۱۶۶۴ جیجلی‌را دستگیر کرده بودند. ولی فرانسویها نتوانستند وی‌را تا بیشتر از۳۱ اکتبر نگاه‌دارند. وی‌در ۱۶۶۵ شهرهای‌تونس،

والجزایررا نیز بمباران کرده بود. باری پس از صلح اکس‌لاشاپل فقط اجازه داد که‌افسران فرانسوی‌در ارتش‌ونیزخدمت کنند. درتابستان ۱۶۶۹ یك‌ناوگان فرانسوی‌باهفت‌هزارنفر روانهٔ کرت‌شد ولی‌این‌ناوگان‌نیزمانند کمك امپراتور ودوك دوبرنسویك نتوانست این‌قلعه‌را، که بجان رسیده بود و درششم سپتامبر تسلیم شد، خلاص کند ودر صلحی که بدین‌مناسبت انعقادیافت ونیز ازمالکیت کرت چشم پوشید.

آخرین جنگهای اروپائی

عثمانیها بعداز آنکه در حوزهٔ مدیترانه استقرار یافتند در صدد توسعهٔ قدرت خود ازطرف‌شمال‌شرق برآمدند. در۱۶۶۸ دوروچنکو هاتمان قزاق ها که تا آن تاریخ تحت فرمان لهستان بود به‌حمایت عثمانی درآمد، ولی دولت عثمانی فقط در ۱۶۷۲ بعداز آنکه موافقت‌لوئی۱۴را جلب کرد الحاق‌اوکرائین را اعلان نمود و در سپتامبر ، میشل پادشاه لهستان در یك صلح حقارت آمیز اوکرائین وپودولی‌را واگذار کرد. ولی‌سال بعد سوبیسکی که‌نامزد سلطنت‌بود این مصالحه‌را لغو کرد ودر ۱۱ نوامبر در کلوزیم فتح نمود و کمی بعد از آن پادشاه لهستان درگذشت ووی به‌سلطنت رسید. ولی‌اونیز نتوانست‌درجنگهای بعدی پیروزیهای ثابتی بدست آورد تا آنکه در نتیجهٔ فتح لمبرگ جرأت و جسارتی حاصل کرد ودر ۱۶۷۶ از رودخانهٔ دنیستر گذشت ولی در زوراونا در محاصره‌افتاد وبناچاردرا کتبرصلح کردوازقسمت بزرگی‌ازاوکرائین وپودولی صرف نظر نمود . همین سال احمدکوپرولو ضمن مسافرت به اردوگاه ارتش بزرگ با آنکه چهل و یك سال بیش نداشت نزدیك ادرنه درگذشت .

صلح آبرومندی که نصیب لهستان گردید بواسطهٔ خطری بود که‌ازطرف روسیه متوجه عثمانی شده بود . عثمانیها در اوکرائین در اختلاف قزاقها

بەزیان روسیه دخالت کردند ودر ۱۶۸۱ طرفین بعداز تلفات سنگین صلح نمودند وروسیه شهر کیف واراضی اطراف آنرا متصرف شد.

عثمانیها بعد ازآنکه دستشان درشرق آزاد گردید با تمام قوا به سراغ هنگری رفتند. توکولی امیر مجارستان آزادی این خطه‌را که هنوز به‌اتریش تعلق داشت با قبول خراج سالیانه حفظ نمود وسپاه ترك که مأمور بلگراد بود برای جنگ با امپراتورحرکت کردوقوای امپراتوری که در انتظار کمکهای دیگر بود درویین‌تمرکز یافت. در۱۷ ژوئیه «عمر مصطفی»صدراعظم عثمانی‌شهر را محاصره کرد ولی با وجود وضع تهدید آمیز لوئی ١٤، یکی از لشکرهای بزرگ امپراتوری که بواسطهٔ سپاهیان لهستانی نیز تقویت شده بود در ۱۲ سپتامبر درکاه‌لنبرگ‌پدیدار شد وعثمانیهارا مجبور کرد دست از محاصرهٔشهر بردارند . به‌واسطهٔ دعاوی و توقعات گزاف سوبیسکی پادشاه لهستان بین او و مأمورین امپراتور اتریش اختلاف حاصل شد معذلك نقشهٔ جسورانهٔ استرداد هنگری طرح وتصویب شد ودر پنجم مارس ١٦٨٤ با وساطت پاپ بین امپراتور و سوبیسکی به‌منظور جنگ با عثمانی اتحادی برقرار شد و ونیز هم بدان ملحق گردید .

ازاین ببعد عثمانیها درهنگری پیاپی شکست خوردند . در ١٦٨٦ قوای امپراتوری به حوالی بودا رسید و این شهر که مدت ١٤٥ سال پایگاه تسلط برهنگری بود بعداز دوماه محاصره به تصرف ایشان درآمد.

بین تمام اعضای‌این اتحادیه فقط ونیز به تکالیف خودعمل کرد. در۱۶۸۷ پیروزی های متحدین با تصرف آتن که سال بعد مجبور به تخلیهٔ آن شدند خاتمه یافت. از ١٦٨٤ تا ١٦٨٧ لهستانیها برای تصرف‌کامه‌نیکز کوشش‌بیهوده کردند . در ١٦٨٧ روسیه نیز وارد اتحادیه شد ولی مساعی وی برای تسخیر

کریمه به‌شکست منتهی گردید.

در ۱۶۸۷ بعد از آنکه قوای عثمانی مأمور هنگری در موهاز مجدداً شکست خورد علیه‌سلیمان صدراعظم، شورشی برپا گشت که تا استانبول توسعه یافت وبا آنکه سلطان‌صدراعظم خودرا فدا کردخودهم‌بازمورد ایراد واقع‌شد که مصالح مملکت‌را فدای عیاشی وشکارمی کند ومجمعی ازعلماء درایاصوفیه تشکیل گردید وسلطان را عزل کرد و به توصیهٔ مصطفی کوپرولو ، پسراحمد وقائم مقام صدراعظم، سلیمان برادر سلطان معزول را به سلطنت نصب کردند .

در تابستان بعد قوای امپراتوری به‌طرف بلگراد حرکت کرد و درششم سپتامبر ۱۶۸۸ شهررا گرفت وکار بجائی رسید که در وین صحبت اخراج تمام عثمانیها از اروپا بود . ولی این باردیگر در۱۶۸۹ پس‌از آنکه درنیش‌ناگهانی شکست خوردصدراعظم جدیدی پیدا کرد وقدرت و نضجی گرفت. این‌صدراعظم همان مصطفی بود که مااسمش‌را بردیم. این‌سیاستمدار باکفایت که ازخاندان لایق کوپرولو بود سعی کرد که به مالیهٔ مملکت سروروئی دهد . لکن تجربهٔ نظامی‌نداشت. بهرحال‌درهشتم‌اکتبر۱۶۹۰مجدداً بلگرادرا گرفت ولی‌سال بعد درهشتم‌اوت در محاصرهٔ هنگری ودر جنگ بد فرجام سالانکه من کشته شد.

در۱۶۹۵ بالاخره مصطفی دوم برادرزادهٔ احمد دوم که‌مرد باکفایتی‌بود به‌سلطنت رسیدوشخصاً فرماندهی‌لشکریان‌عثمانی‌را درهنگری بعهده گرفت و طمشوار را از محاصره درآورد. ولی‌شاهزادهٔ اوژن دوساوآ حریف وی بود و در۱۱سپتامبر ۱۶۹۶قوای‌سلطان را در «زنطا» کنار «تیس» درهم‌شکست. دراین خلال یکی دیگر از کوپرولو ها بنام عمو زاده حسین زمامدار شد . پتر کبیر تزار روس علیه عثمانی وارد جنگ گردید و در ۱۶۹۵ آزف راگرفت وسلطان عثمانی در۱۶۹۶ به‌میانجیگری انگلستان و هلند مجبور شد صلح کند ودر ۲۶

ژانویهٔ ۱۶۹۹ درکارلوویتز این صلح به امضا رسید وبه‌موجب آن دولت‌عثمانی مجبور شد ترانسیلوانی‌را تا طمشوار وتقریباً تمام هنگری و قسمت بزرگی از اسلاونی وکروآسی‌را به امپراتور اتریش وکامه‌نیس وتمام متصرفات پودولی واوکرائین‌را به‌لهستان وموره وبعضی نواحی دالماسی‌را به ونیز واگذارد.

سلطان پس از این صلح شرم‌آور به ادرنه‌رفت وتمام امور را به فضل‌الله مفتی که کوپرولو را ازکار برکنار کرده وخود نیز در اثر لئامت وقوم‌وخویش پرستی منفور عامه شده‌بود واگذاشت . در نتیجه در ژوئیهٔ ۱۷۰۳ شورشی برپا شد واز سلطـان خواستند به استانبول بیاید ودر «دیوان» از خود دفاع کند و چون استنکاف کرد برادرش احمدرا به‌سلطنت برداشتند.

درنتیجهٔ اشغال ازف که بلافـاصله بعداز صلح کارلوویتز صورت گرفت تزار روس به‌دریای سیاه که تاآن تاریخ دریای بسته بود وبه‌عثمانی تعلق داشت دست یافت. دولت‌عثمانی چون‌شارل دوازدهم پادشاه سوئدرا برای‌روسیه رقیب خطرناکی میدید با وی از در دوستی درآمد وپس ازشکست پولتاوا وی‌را در قلعهٔ بندر پناه داد. ولی دولت عثمانی‌فقط در ۱۷۱۰ علیه تزارآماده ومجهزشد زیرا راجع به‌بازگشت پادشاه پناهندهٔ سوئد اختلاف حاصل شده بودوبالنتیجه پطر ناچار شد عملیات خود را در ایالات بالتیك متوقف ساخته متوجه جنوب شود . ولی درپروث خود وتمام سپاهیانش در دست ترکها اسیرشدند، اما فساد ورشوه‌خواری صدراعظم به‌پطراجازه داد با شرایطی که برای‌وی شرافتمندانه بود صلح کند وازف‌را پس داده مستحکمات تاگانروگ‌را خراب کند.

علّت‌آنکه باب عالی‌چنین‌قراردادی راکه ظاهراً چندان به‌صرفه‌اش‌نبود پذیرفت این بود که دولت مزبور به استرداد اراضیی که به‌موجب قرارداد کارلوویتز ازدست داده بود به‌مراتب بیش‌ازتوسعهٔ قدرت خویش درشمال شرق

علاقه داشت . در۱۷۱۴ در منتنگرو اختلافی بروز کرد ودولت عثمانی فرصت را غنیمت شمرده با ونیز وارد جنگ شد واین دولت درمدتی کوتاه آخرین متصرفات خودرا در موره وآرشیپل ازدست داد ولی امپراتور مداخله کرد ودرپنجم اوت ۱۷۱۶ شاهزاده اوژن در «پتروارد آین» فتح کرد ودراکتبر طمشوار را که آخرین پایگاه مستحکم عثمانیها درهنگری بود تصرف نمود ویك سال بعد بلگراد را گرفت. ولی این پیشرفتها در نتیجهٔ سیاست اسپانی در ایتالیا متوقف شد واین دولت مجبور گشت برای صلح با عثمانی‌ها وارد مذاکره شود و در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۷۱۸ به موجب قرارداد پاساروویتز ترکها بلگراد وتمام اراضی آنرا تامصب آلوتا واقع در دانوب به امپراتور واگذاشتند. ولی دولت ونیز مجبور شد از متصرفات خود در موره چشم بپوشد .

آخرین جنگهای عثمانی در ایران

دولت عثمانی باردیگر مجبور شد توجه خود را به‌اوضاع آسیا معطوف دارد زیرا ایران دشمن دیرینش با اغتشاشاتی مواجه شده بود . شاه سلطان حسین آخرین نوادهٔ شاه عباس که در ۱۶۹۴ سلطنت میکرد با افغانها کشمکش داشت . از اواسط قرن هفدهم افغانها تحت حمایت ایران درآمده بودند تا از قید رقیت مغولهای هند خلاص شوند ولی آزادی خودرا تا حدی حفظ کرده بودند وهنگامی که ایران خواست ایشان را بیشتر به‌اطاعت آورد رئیس آنها به‌نام میرویس شورش کرد وتا زنده‌بود یعنی تا ۱۷۱۵ خودرا شاهزاده وامیری مستقل میدانست. جانشین وی میرمحمود باایران جنگ کرد ودر اکتبر۱۷۲۲ آخرین پادشاه صفوی اصفهان‌را خلع نمود. پترتزارروس ازاین وقایع استفاده کرد وداغستان را که جزء قفقاز بود متصرف شد . رئیس لزگیها که‌درشماخی اقامت داشت علیه تزار به‌دولت عثمانی متوسل گردید ودربند را به‌عنوان تیول

دریافت‌نمود وچون پطرتا،باد کوبه‌آمده بود ناچارتصرف این اراضی‌راازطرف روسیه تا رودخانهٔ کور واقع درارس پذیرفت .

ایرانیها یارای جلوگیری نداشتند . طهماسب پسر حسین با محمود به مبارزه پرداخت ولی‌از اشرف جانشین وی درمازندران شکست‌خورد، ولی‌چون اشرف از باب عالی‌خواست تا ویرا درمقابل خلیفه به‌عنوان دوم بشناسدجنگ درگرفت وباآنکه در ۱۷۲۶ افغانها فتح کردند اشرف ناچارشد ازدعاوی خود صرف‌نظر کند. حکومت ایشان درایران دوامی‌نداشت‌چه رئیس قبیلهٔ ترکمن افشار به‌نام نادرقلی علیه ایشان قیام کرد ودر اکتبر ۱۷۲۹ به‌اتفاق طهماسب ابتدا در دامغان وسپس در ژانویهٔ۱۷۳۰ در شیرازایشان را شکست داد واشرف هنگام فراردر بلوچستان کشته شد .

طهماسب برای آنکه مرز کشور را به‌حدود مملکت اجداد برساند به متصرفات عثمانی درخاك ایران حمله کردوچون سلطان دراعلان‌جنگ تردید داشت ینی‌سریها شورش کردند ودراول اکتبر۱۷۳۰ سلطان احمد سوم راخلع وبرادرزاده‌اش محمود اول را به سلطنت برداشتند ووی فقط بعد از دوسال وبا خونریزی زیاد بطوری که پنجاه هزارنفر از شورشیان کشته شدند توانست در پایتخت‌نظم‌وآرامش برقرارسازد .

نادرعلیه شاه قیام کرد وخودرا طهماسب قلیخان لقب داد وعباس فرزند طهماسب را که درگهواره بود به سلطنت برداشت وسپس با روسها قراردادی بست وباعزمی‌جزم‌علیه ترکها واردجنگ شد وپس‌ازسه‌پیروزی ومرگ عباس به‌تخت نشست ودر۱۰مارس ۱۷۳۶ با عثمانی‌ها قراردادی بست که به‌موجب‌آن این دولت ازتمام متصرفات سابق خود تابغداد صرفنظرنمود . نادرترکمن قبل از آنکه به‌تخت بنشیند بزرگان ایران را وادار کردکه ویرا به‌عنوان آزاد

کنندهٔ ایران بشناسندوازمذهب تشیع که بوسیلهٔ اسمعیل اول شایع شده بود دست بردارند، زیرا این مذهب بادین اجداد وی مباینت داشت. ولی تسنن را نیز اختیار نکرد بلکه دستورداد که مذهب پنجمی که بانی آن امام جعفر صادق علیه السلام بودمعمول گردد. نادر درقرارداد باعثمانی برای پیروان این مذهب هنگام حج محل مخصوصی تعیین کرد ولی این قرار بعدازوی از بین رفت.

هنگامی که جنگ جریان داشت باب عالی مکرر برای خاطر تاتارهای کریمه باروسیه اختلاف حاصل کرد ولی اوضاع لهستان دست آنا ملکهٔ روسیه را بسته بود وگرنه وی نیز تصمیم داشت پیشرفت به‌طرف دریای سیاه و بحر خزررا همان‌طور که پتر کبیر آغاز نموده بود ادامه دهد. لکن دول دریائی مانع حملهٔ وی به عثمانی شدند زیرا هر گونه پیشرفت جدید روسیه مخالف منافع تجارتی ایشان بود. ولی در ۱۷۳۵ همینکه وضع لهستان آرام شد روسیه به‌عثمانی حمله کرد اما ابتدا از ازف جلوتر نرفت. امپراطور هابسبورگ که به موجب قرارداد مجبور بود از روسیه حمایت کند نخست به‌فکر میانجیگری افتاد و بالاخره در ۱۷۳۷ داخل جنگ شد ولی لشکریانش پیاپی شکست خوردند ودر ۱۷۳۹ مجبورشد شهر بلگرادرا که تازه محاصره شده‌بود واگذارد ودرقرارداد صلحی که بعدبه‌امضاء رسید ازتمام متصرفاتی که به موجب قرارداد پاساروویتز به دست آورده بود صرفنظر کند. دولت روسیه نیز ناچار صلح کرد وغیر از خرابه‌های شهر ازف چیزی عایدش نشد. در ۱۷۴۰ باب عالی ازاینکه فرانسه در این جنگ ازوی حمایت کرده است سپاسگزاری نمود و مجدداً حق حمایت ویرا برمسیحیان شرق شناخت.

نادرشاه بعدازآنکه مملکت را به وسعت دوران صفویه رسانید غنائم هند، که سلطنت آنرا مغولها داشتندوضعفشان آشکارشده‌بود، اورا به‌هوس لشکر کشی

به‌جنوب انداخت . درژوئن ۱۷۳۸ بعدازآنکه به سهولت ازغزنه وکابل گذشت ورضاقلی فرزندخود را به‌عنوان نایب‌السلطنه به‌ایران فرستاد ، خود متوجه دهلی شد ودر ۱۷۳۹ این شهررا گرفت ومحمد شاه مغول که لشکریانش‌در۲۴ فوریهٔ ۱۷۳۹ بکلی شکست خورده بودند ازدهلی به‌دیداروی‌آمد واسیرشد ونادر همراه وی وارد دهلی گردید وبعدازآنکه اراضی‌هند را که درشمال سندقرار داشت از وی گرفت مقام واختیاراتش را باز گردانید . نادر از سلطان مغول خراج زیادی گرفت که کوه‌نور وتخت طاوس نیزجزءآن بود ودرنتیجه‌توانست ایران را تاسه سال از خراج معاف کند . نادر پس‌ازفتح هند متوجه سرحدات شرقی امپراتوری خود گردید تا ازبکهای بخارا و خیوه را که پیوسته به ـ خراسان‌دست‌اندازی می کردند سرکوبی کند. وی‌این عمل‌را بدون‌خونریزی انجام داد وخان را مجبور کرد جیحون را به‌عنوان سرحد دو کشور بشناسد . در۱۵مه هنگامی که نادر به سرکوبی لزگیهای قفقازمی‌رفت درمازندران به‌ـ وی سوء قصد شد ومسبب احتمالی آن را رضاقلی میرزای ولیعهد دانست وشاه برای تنبیه وی راکور کرد . ازآن پس ظلم وخونخواری را به‌وضع روزافزون پیش گـرفت . چون دولت عثمانی ازقبول مذهب ایـران طبق درخواست نادر به عنوان پنجمین مذهب رسمی خودداری نمود نادر به متصرّفات آن دولت در عراق حمله کرد ولی پاشای بغداد بامذاکرات ماهرانه وی را ازاین عمل باز داشت وشاه‌به زیارت عتبات‌قناعت کرد واصلاحی که درمذهب کرده‌بودبه‌تصدیق علما رسانید . شورشهای داخلی نگذاشت که باشدت بیشتر باعثمانی‌هامبارزه کند و هنگامی که در ۱۷۴۶ دولت عثمانی سپاهیانی به‌جنگ وی فرستاد با آنکه فتح درخشانی نمود ازآن استفاده نکرد ومرز دو مملکت را همان مرز زمان سلطان مراداول‌قرارداد وحتی ازقبولاندن اصلاحات مذهبی‌خود منصرف

شد ، به‌علاوه سلطان عثمانی را به‌خلافت شناخت.وی شورش‌های داخلی را با سبعیتی که پیوسته درتزاید بود رفع می کرد وشاهدآن کله منارهائی است که در کنار راه‌های نظامی برپا شده است . نادر دریکی از این لشکر کشیها $\frac{1}{286}$ در۲۰ ژوئن ۱۷۴۷در فتح آباد واقع در اراضی کردنشین قوچان به‌دست رؤسای ایل افشار که با رؤسای ایل قاجارهمدست شده بودند کشته شد . برادرزاده‌اش علیقلی‌خان که به‌نام عادلشاه جانشین وی گشت پس از یکسال سلطنت بوسیلهٔ مدعیان که پیوسته‌از گوشه و کنار برمیخاستندبر کنارشد . یکی‌ازاین مدعیان که کریم‌خان نام داشت وازایرانیان جنوب وازایل زند بود بردیگران‌پیروز شد ،واز۱۷۵۰تا ۱۷۷۹ ازشیراز برتمام مملکت‌حکومت کرد.وی سعی‌داشت که نمایندهٔ یکی‌ازبازماندگان‌خاندان‌صفوی‌به‌نام‌اسمعیل‌سوم که درآباده محبوس وی‌بود شناخته شود. در دوران‌وی‌شهر گل سرخ باردیگر رونق ورفاه فراوانی حاصل کرد وساختمان‌های مجلّل وزیبا هنوز شاهدآنست . ولی بعدازمرگش اختلاف خونینی درخانواده‌اش بروز کرد وبطوری که خواهیم دید راه سلطنت رابرای قاجاریه هموار کرد .

عثمانی‌ها درنتیجهٔ انحطاط سیاسی‌خصم خود یعنی‌ایران مدتها ازصلح و آرامش برخوردارشدند ودراین دوران‌ازطرف همسایگان‌اروپائی‌نیزمزاحمتی برایشان‌ایجاد نگردید . در۱۷۵۷ مصطفی‌سوم که سلطان با کفایتی‌بود زمامدار شد ودرسالهای اول سلطنت کارها را به رقیب‌پاشا صدراعظم‌خود واگذاشت ووی تاهنگام مرگ یعنی۱۷۶۳ اوضاع مالی‌مملکت را منظم کرد وازانحطاط ارتش جلوگیری‌نمود.فردریك‌دوم‌امیدوار بود که دولت عثمانی به کمك وی دردوران جنگ هفت ساله وارد جنگ بااتریش شود وحتی در۲۹ مارس ۱۷۶۱ عهدنامهٔ مودتی بین عثمانی‌وپروس امضا شد ولی سلطان که درسیاست صلح‌طلبی‌خود از

طرف علما تقویت می گردید وارد این جنگ نشد .

جنگ روس وعثمانی

فقط وقایع لهستان بود که دولت عثمانی را وادار کرد برای حل مسائل اروپا جداً وارد مبارزه شود وباآنکه روسها مردم گرجستان را علیه عثمانی تحریك وتقویت می کردند بطوری که مکرر باعث زحمت خان کریمه شدند، دولت عثمانی نخست عملیات کاترین را که به منظور تضعیف لهستان صورت می گرفت بدیدهٔ اغماض مینگریست . ولی سرانجام اعضای کنفدراسیون سلطان رامجبور کردند که ازنفوذ خود درشمال شرق دفاع کند . ویران کردن شهر بالتا در سرحد بسارابی برای مفتی بهانه شد که باوجود صلح خواهی سایرعلما به وجوب جنگ فتوی دهد .

بی اعتنائی عثمانیها به ارتش نتایج خود را بار آورد وهنگامی که قوای ترك در دوبروجه بودند روسها تاتارهای کریمه را که تحت فرمان کریم گرای خان می جنگیدند شکست داده ختن را گرفتند و در ۱۷۷۰ از راه ملداوی و والاشی تا دانوب پیشرفته قلعه و بندر ابرائیل (برایلا) را تصرّف نموده ازبزرگان رومانی برای کاترین بیعت گرفتند. در این خلال برای نخستین بار یك ناوگان روسی به دریای اژه آمد، بااین مأموریت خطرناك که در یونان انقلاب ایجاد کند وآنرا حمایت نماید . این ناوگان عده ای ازمستحکمات اژه رامتصرّف شد ولی درنتیجهٔ عملیات دزدان دریائی نتوانستند آنهارانگاهدارند. درژوئیهٔ ۱۷۷۰ روسها موفق شدند ناوگان عثمانی را درخلیج چشمه واقع درآسیای صغیر آتش بزنند واحتمال حملهٔ ناگهانی ایشان به استانبول میرفت ولی موفقیت خود را مورد استفاده قرار ندادند .

روسها در ۱۷۷۱ پیروزی بزرگ دیگری به دست آوردند وآن تصرّف

جزیرهٔ پره کوپ بود که بر کریمه تسلّط داشت. درژوئن ۱۷۷۲ باوساطت اتریش و پروس متارکه برقرار گردید ودولت عثمانی از تمام حقوق خوددر لهستان گذشت وباآنکه حاضر شد کریمه را نیز ترك کند راجع به مستحکمات دریای سیاه موافقت حاصل نگردید دراین ضمن دولت عثمانی طوری ارتش خـودرا منظم کرده بود که توانست از پیشرفت روسیه در بالکان جلوگیری نماید، معذلك مجبورشد ازمحاصرهٔ سیلیسترا و وارنا دست برداشته تااواخر ۱۷۷۳ به آن سمت دانوب برود. سلطان میخواست شخصاً فرماندهی سپاه را به‌عهده گیرد ولی در ۲۴ دسامبر ۱۷۷۳ بیمارشدودر گذشت.

عبدالحمید برادر بی‌لیاقتش جانشین وی شد. درژوئیهٔ ۱۷۷۴ محسن زاده صدراعظم درشوملا غافلگیرشد وپرچم را ازدست داد و به‌همین‌سبب عدهٔ زیادی ازسربازانش فرار کردندوناچار ازفیلد مارشال «رومی‌یانزوف» درخواست صلح کرد ودولت عثمانی در دریای سیاه عمده‌ترین مستحکمات خود مانند کرچ و ینی‌قلعه و کین‌بورن را ازدست داد. به‌علاوه قبرطه (کاباردی) کوچك را درقفقاز ازدست داد و داردانل را برای عبور کشتیهای روسی باز کرد، به علاوه مجبور شد استقلال تاتارهای کریمه راشناخته به مردم ملداوی ووالاشی آزادی مذهبی بدهد. باری‌چنان حیثیت واعتبارعثمانی‌ها ازدست رفت که بیرون کردن آنهااز اروپا به‌نظر بی‌اشکال میرسید. بلافاصله بعد ازصلح، اتریش‌هم بهانهٔ بی‌معنائی تراشیدو بوکووین‌راتصرّف کرد، دولت‌عثمانی نیز ممانعتی ننمود. در ۱۷۸۳ کاترین تاتارهای کریمه رامطیع نمود و به‌استقلال این ناحیه‌خاتمه‌دادوسلطان در ۱۷۸۴ در این‌مورد نیزمجبورشد تسلیم‌قرارداد آئینه‌لی قواق شود.

درهمین سال یعنی در ۱۷۸۴ شورش اهالی قفقازعلیه پرنس‌هراکلیوس دو ژرژی به‌دولت عثمانی‌فرصت داد تاشکستی که ازروسیه خورده‌بودجبران کند.

ولی مهارت ژنرال سوورف مانع شد کـه عثمانیها کریمـه را تسخیر کنند و مظفرانه از کین‌بورن دفاع کرد و بعداز آنکه در اوایل تابستان ناوگان عثمانی را درساحل کریمه معدوم ساخت اوچاکـوف را گرفت . در فوریهٔ همان سال ژوزف دوم امپراتوراتریش به‌دولت عثمانی اعلان جنگ داد ولی‌قوای وی در صربستان وترانسیلوانی خیلی به کندی پیش میرفتند. عبدالحمیددردوران‌این جنگ‌مرد وسلیم سوم برادرش درهفتم‌آوریل به سلطنت رسید واین جنگ را به‌قیمت شکست‌های سنگینی‌ادامه داد وخطر اتریش فقط با مرگ ژوزف دوم رفع‌شد. بامیانجیگری پروس ودول‌دریائی درچهارم‌اوت۱۷۹۱صلح زستوا انعقاد یـافت واراضی دانوب تا اورسوآ به‌تصرّف دولت عثمانـی درآمد .پس‌از صلـح زستوا وجنگهای شدید بسارابی و کریمه ودانوب در۹ ژانویهٔ ۱۷۹۲با روسیه صلح یاسی بسته شد و دنی‌یستر سرحدقطعی دو کشورقرار گرفت و کریمه قطعاً به‌روسیه‌واگذار گردید .

در اواخرقرن هیجدهم دولت عثمانی‌قدرت حمله را ازدست داده به‌حال دفاع درآمده بود.فقط رقابت دول اروپا وی را دراین قاره باقی گذارده بود . انحطاط سیاسی‌ومعنوی این دولت به موازات هم پیش میرفت بطوری که هیچ یك ازسلاطین ووزیران این دوره ذوق ادبی‌نداشتند وبا وجود اختلاف سیاسی با ایران درشعرسبك اساتید فارسی معمول بود وگاهگاه بعضی به‌ابتکارشخصی سعی‌داشتنددر ادبیات‌سبك‌عوام‌رابه‌کاربرند . به‌هر حـال مصائب‌ومشکلات این دوران بابیانی تلخ وانتقاد شدید اوضـاع اجتماعی از گفته‌هـای بعضی ازشعرا مشهود است . درنثرتعقد وتکلفات لفظی‌همواره درافزایش‌است . فقط یك مورد درخشان‌ازیکی‌ازنویسندگان به‌نام اولیای‌چلپی که کمی بعد از۱۶۹۵درگذشته به عنوان «سیاحتنامه» وجود دارد که چندان مورد توجه مردم زمـان واقـع

نشد . اولیا ازخاندان سربازی بود وخود درجنگهای روسیه وترانسیلوانی و هنگری شرکت داشت ودر دوران صلح تمام امپراتوری عثمانی را تا سوریه و مصر گردش کرده بود واگرعلاقهٔ وی را به‌افسانه وگزافه گوئی که ازعادات و تمایلات آن عهدبود کنار بگذاریم‌اثروی بواسطهٔ اطلاعات گرانبهائی که راجع به‌دولت عثمانی‌دارد نه‌فقط‌در کتب وآثارترك بلکه درتمام ادبیات‌اسلام بی‌نظیر است .البته درقرون‌هیجدهم‌یك‌سلسله سفرنامه تنظیم یافته‌است که ازآن‌جمله سفرنامهٔ «رزمی»است که در دربار فردریك کبیرسفیر بوده است وآن را دراین خصوص‌تنظیم نموده، ولی‌ازلحاظ‌استحکام‌ومتانت بیان‌بااثراولیاقابل‌قیاس‌نیست .

قسمت چهارم

اسلام در قرن نوزدهم

فصل اول

امپراتوری عثمانی ومصر در قرن نوزدهم

عدم پیشرفت اصلاحات بسبک فرانسه در عثمانی

در اواخرقرن هیجدهم واوایل قرن نوزدهم امپراتوری عثمانی که آرزو داشت بزرگترین دولت اسلامی باشدبکلی انحطاط یافته بود . همسایگان شمالی یعنی روسیه واتریش قطعات زیاد وگرانبهائی از آن جدا کردند . درآسیا بعد از استعفای هراکلیوس دوژرژی یعنی در ۱۷٤۸ تزار حدود امپراتوری خود را به مرزترکیه رسانده بود. جزار پاشای سوریه وممالیك مصرتقریباً مستقل بودند وهمه جا بین اتباع اروپائی یا «رعایا» احساسات آزادی واستقلال طلبی بیدارمی شد . سازمان نظامی عثمانی دیگرپوچ وبی معنی بود وآنچه که سابقاً اساس عظمت این دولت را تشکیل میداد کهنه وفرسوده شده بود .

سیاست داخلی عثمانی با بعضی تغییرات ارتجاعی خویش آرزومند اصلاحات یا به اصطلاح خودشان «تنظیمات» بود. عده‌ای می‌خواستند بی آنکه به اساس آن دست بزنند تشکیلاتی به نفع امپراتوری بوجود آورند که به اعتقاد ترکها سبب ترقی ملل اروپا شده بود، لذا تغییروابداع را از ارتش که رکن قدرت دولت بود آغاز کردند. درنتیجه ارتش بی آنکه ازتمدن اروپا چیزی اقتباس کند بردیگر

قسمتها تقدم وتفوق یافت وهمین‌مسئله‌برای هر گونه اصلاح وتحول بعدی مانعی مصیبت‌بارشد . سپس به‌فکرافتادند که به‌جای ینی‌سریها که‌بیم آنها برپایتخت مسلّط شده‌بود ودرآن نفوذکلی یافته‌بودندلشکریان‌تازه ایجاد کنند که دارای قدرت عمل باشند.سلطان سلیم سوم سعی کرد ارتش‌جدیدی بوجودآوردوچون سیاست فرانسه‌حتی بعدازانقلاب دردرباروی نفوذ بسیارداشت،سبك آن مملکت را که ژنرال سباستیانی سفیرناپلئون توصیه میکرد پذیرفت ولی قبل از آنکه این نظامیان تعلیمات‌کافی بگیرند تابتوانند شورشی‌راکه در بالکان روی داده بود برطرف کنند ، ینی‌سریها با نگاهبانان قلاع بسفر همدست شده ودر ۲۹ مه ۱۸۰۷سلطان را خلع وتمام طرفداران اصلاحات را در آت میدان [۱] جمع کرده واعدام‌نمودند.

مصطفی چهارم پسر عموی سلطان که مورد حمایت کلیهٔ مرتجعین بود نتوانست بیش‌از یکسال‌سلطنت کند وبوسیلهٔ مصطفی بیرقدارحاکم سیلیستریه برکنارشد. چون سلیم‌کشته شده‌بودبرادرش محموددوم سلطان شد ولی‌مقاومت مرتجعین به‌قدری شدید بود که بیرقدار نیز تسلیم گردید ومحمود دوم نیز در اثرشکست‌های سیاست خارجی ناچار اجرای اصلاحاتی‌راکه میتوانست وی‌را مؤسس ترکیهٔ‌جدیدکند به‌تعویق انداخت. وی درجنگ‌باروسیه نیکوپولیس وسیلیستریه وروس چق را ازدست داد وفقط خطرناپلئون بودکه این دولت را وادار کرددر۲۸ مه۱۸۱۲صلح بوخارست را بپذیرد وپروث را سرحد دومملکت شناخته‌ازبقیهٔ فتوحات‌خودصرفنظر کند . آنچه‌برای‌امپراتوری‌ترك‌خطرناکتر محسوب می‌شد شورش «رعایا» بود . از ۱۸۰۴ صربی‌هابه‌رهبری قره‌ژرژشورش کردند ودرجنگهای اخیر باعزمی راسخ ازروسها حمایت نمودند . آنها نیز

۱- میدان مسابقه .

برای قدردانی درقرارداد صلح حق قضاوت ونیمه استقـلالی درمحاکم خودشان برای ایشان درنظر گرفتند وچون اشکال اصلی یعنی خراج سالیانه رفع نشده بود مبارزه را ادامه دادند وبعدازآنکه قره‌ژرژ به‌اتریش فرار کرد میلوش ـ اوبره‌نوویچ جای‌اوراگرفت. در۱۸۲۰ یونان شورش کرد ودرنتیجه‌براحساسات یونان دوستی اروپائی‌ها افزوده شدو سرانجام دولت عثمانی علاوه بر ازدست دادن این‌قطعه ازامپراتوری خود که اهمیت چندانی نداشت مشکلات سیاسی نامحدودی نیز پیدا کرد.معذلك سلطان توانست‌بساط استقلال اژان در رومانی ودربی در اناطولی‌رابرهم‌زده قدرت را به‌دست عمّال دولت بدهد.

در تمام این مبارزات ینی‌سریها برکنار بودند و محمود از مهلتی که مرتجعین به‌وی دادند استفاده نموده مقامات مهم‌را به‌اشخاصی که نسبت به وی وفادار بودند واگذاشت‌ودر بهار۱۸۲۶ بالاخره‌توانست به‌فکر اجرای‌نقشه‌های سلیم بیفتد وبدین منظور باکمك چریکهای آناطولی که حاکم ناحیهٔ بی‌قوز واقع درساحل شرقی بسفر جمع آوری نموده بود دستور تشکیل ارتش جدید منظم‌را که «معلم اشکینجی» [1] نامداشت بدهد.محمدعلی حاکم مصر راهنمائی های لازم‌را کرد وموافقت رؤسای بزرگ ینی‌سری نسبت باصلاحات جلب شد، ولی درجه‌داران کوچك با این ابداعات مخالف‌بودند.قرارشددر۱۸ژوئن ارتش جدید در درهٔ آب شیرین نزدیك استانبول رژه بروند. ینی سریها برای جلوگیری ازآن‌سه‌روز پیش‌انقلاب کردندوابتدا فقط‌تقاضا داشتند که‌دستور ـ العملی که‌برای‌آنهامعین‌شده‌است‌حذف گردد،ولی‌محمودبه‌فتوای‌علماومثل کسی که باکفار طرف باشد پرچم پیغمبررا برافراشت وبه‌وسیلهٔ دستجاتی که فوری درآت‌میدان جمع شدند ینی‌سریهارا که درسربازخانهٔ نزدیك بودند محاصره

۱ ـ گارد ورزیده

نمود ومفتی رسماً آنهارا لعن ونفرین کرد وسپس کشتار شدیدی شروع شد تا همه ازپای درآمدند وبیش‌از هزار ینی‌سری دیگر در محلات‌دیگرشهر کشته شد و کلاه وپرچم وعلائمشان لجن‌مال گردید ومسجد ومیخانهٔ آنهاویران‌شد، بعلاوه فرقهٔ درویشان بکتاش ودستجات آتش نشانی و حمالها که به این جمع انتساب داشتند نیزمنحل گردید. توپخانه وپادگان بسفر که همواره‌باینی‌سریها ائتلاف می کردند این‌بار نسبت به سلطان وفادار ماندند،ولی تمام افرادی که متهم به‌ارتجاع بودند ازکار بر کنار شدند.

دول اروپا به سلطان اجازه ندادند که از اصلاحات خونین خود نتیجه بگیرد. درهفتم‌ژوئیهٔ۱۸۲۷ فرانسه وانگلیس وروسیه اتحادیه‌ای تشکیل‌دادند که‌پروس‌هم ملحق گردید وقرارشد دولت عثمانی‌را مجبور کنند یونان‌را آزاد سازد زیرا دراین‌خلال ابراهیم پسرمحمدعلی‌با سپاهیان خود شورشیان‌موره‌را به شدت سر کوبی کرده بود و پس از شش ماه محاصره در ۲۳ آوریل ۱۸۲۶ می‌سولونگی آخرین پایگاه مستحکم آنها ازپای درآمدو ناوگان سلطان‌برای حمایت ابراهیم به سواحل یونانی موره‌آمد و چهار هزار پیاده و پانصد سوار با خود آورد ولی موقعی که در بندر ناوارن لنگر انداخته بود با ناوگان متحدین مواجه شد وایشان ابراهیم‌را ازهر گونه عملیات درساحل یونان منع کردند وچون‌ابراهیم زیربار دستور ایشان‌نرفت دربیستم اکتبر جنگ‌معروف ناوارن درگرفت و ناوگان متحدین ناوگان سلطان را در شش ساعت معدوم کرد.

دولت عثمانی این تجاوز بیسابقه را که در حال صلح صورت گرفته بود با مصادرهٔ‌کلیهٔ کشتیهائی که در قرن الذهب بود جواب گفت و نمایندگان دول اتحاد مثلث بعد از مدتی مذاکرات بیفایده استانبول را ترك نمودند و دولت

روسیه پس از تدارکات کامل در اوایل ماه مه سال بعد بدولت عثمانی اعلان جنگ داد. درسال اول جنگ ارتش وی دربالکان و قفقاز پیشرفتی نکرد. در بهار ۱۸۲۹ شاهزاده دیه‌بیچ فرماندهی قوای روس در اروپا را بعهده گرفت و شومله‌را که تاآن‌وقت مانع پیشرفت شده‌بود محاصره کرد و تا ادرنه پیشرفت‌و در۱۴ سپتامبر شرایط صلح‌رابه‌سلطان تحمیل کرد.دراین قرارداد روس‌بتصرف جزایر دانوب واراضی بین ایمریتی و گرجستان اکتفا کرد ولی سلطان ناچار قرارداد لندن‌را قبول نمود واستقلال یونان را شناخت.

تفوق محمدعلی برسلطان

هنگامی که سلطان عثمانی برای اصلاح مملکت می کوشید محمدعلی حاکم تابع وی دراین راه خیلی پیش افتاده بود.

این مرد که مهمترین مرد تاریخ معاصر اسلام است در ژانویهٔ ۱۷۶۹ در کاوالا واقع درساحل مقدونیه متولد شد و عمویش در آنجا «متسلم» یا نایب ـ الحکومه بود. وی بدون اینکه تحصیلات منظمی داشته باشد در دفتر عموی خودکارآموزی کردودربیست سالگی‌در تجارت توتون که کالای‌عمدهٔ کشورش بود با موفقیت مشغول سفته بازی شد. ولی این ایالت برای مطامع وی کوچك می‌نمود.

ممالیك مصر حتی بعد از تصرف این کشور توسط سلطان سلیم در۱۵۱۷ قدرت ونفوذخودرا نشان می‌دادند.

دولت عثمانی برای این مملکت ارزشی غیر از خراج سالیانه و پایگاه برای حفظ تسلط برسوریه وعربستان قائل نبود. بعدازآنکه ناپلئون آنراپایگاه وبندر برای‌حمله علیه سطلهٔ انگلیس درهندقراردادمصروارد سیاست‌بین‌المللی شد. در۱۷۷۸ انگلستان باعلی بیك مملوك که‌چندی از اطاعت عثمانی خارج

شده استقلالی یافته بود قرار داد بازرگانی برای تأمین کشتی رانی در دریای احمر بست . در ژوئیهٔ ۱۷۹۸ ناپلئون به‌بهانهٔ اینکه سوءِ سیاست ممالیك بمنافع اتباع فرانسه لطمه‌میزند به‌مصر لشکر کشید. با اینکه پیروزی نلسون درابی‌قیر در اول اوت وضع فرانسه‌را غیر قابل دوام کرد فتح ناپلئون در اهرام موقه به حکومت ممالیك خاتمه داد . سلطان سلیم سوم که تا آن تاریخ توجه زیادی بآن مملکت نداشت نمی‌توانست مداخلات دول را دراین ناحیه نادیده بگیرد ودر تابستان۱۷۹۹ چند کشتی وسرباز به‌آنجا فرستاد وعموی محمد علی برای تکمیل این عده بایستی سیصد نفر سرباز میداد . وی محمدعلی را همراه پسر جوان خود که سمت فرماندهی این سربازان را داشت بعنوان رایزن وراهنما فرستاد ولی همینکه پیاده شدند محمد علی بدواً فرماندهی این عده وبالاخره فرماندهی قطعی سپاهیان ترك‌را در دست گرفت ودر ۱۸۰۱ در جنگ‌هائی که فرانسه‌را مجبور به ترك خاك مصر نمود چنان لیاقتی به‌خرج داد که به عنوان شهردار وفرمانده کل انتخاب شد . پس از رفتن فرانسوی‌هاخسرو که‌ازغلامان زرخریدقدیم قفقازبود به‌سمت‌پاشائی‌انتخاب گردید.وی که دردسیسه‌بازی‌های دربار بزرگ شده بود مصر را کوچکتر از میدان مطامع خودمیدید ونهایت کوشش‌را می‌نمود که هرچه زودتر وبا پولی هرچه بیشتر از این‌مملکت‌برود. محمدعلی چون سربازان آلبانی را با انضباط بیشتری نگاه داشته بود توانست مصر جنوبی‌را زیر نفوذ خود آورد وبا همدستی ممالیك علیه خسرو تحریك و توطئه کند. در۱۸۰۳ خسرو وسائل احضار خود را بوسیلهٔ دولت عثمانی فراهم کرد وجانشین وی نیز چند ماهی بیشتر دوام نیاورد وپس از وی محمد علی‌به فتوای‌روحانیون الدرمز که‌از قرون متمادی به‌عنوان بزرگترین جامعهٔ‌مذهبی در دنیای اسلام شناخته شده بود مطابق قوانین اسلام خود را رسماً حکمران

اعلان نمود. وی در ۱۸۰۵ زمامدار واقعی مصرشد و باب‌عالی درآوریل ۱۸۰۶ ناچار وی‌را به‌عنوان والی شناخت.

او مدتی در مصر علیا به ممالیك اجازه داد که در مقابل پرداخت خراج حکومت کنند ولی چون با دولت انگلیس، که وی سپاه اعزامیش‌را در آوریل ۱۸۰۷ در روزت (رشید)شکست‌داد، وارد مذاکره وزدوبند شده‌بودند درمارس ۱۸۱۱ سیصد نفر از رؤسای ایشان‌را به‌عنوان مذاکره در باب لشکرکشی‌علیه وهابی‌های عربستان به‌قاهره دعوت نمود وهمگی‌را کشت.

بدین ترتیب محمدعلی با چنان قدرتی فرمانروای مطلق مصرشد که‌هیچ پاشائی به‌وی نرسیده بود. درلشکرکشی‌هائی که علیه وهابی ها کرد وتا ۱۸۱۵ وی‌را مشغول نمود سربازان آلبانی وی که خیلی‌روحیهٔ ترکی پیدا کرده‌بودند مطابق میل وتوقعش رفتار نکردند ودر۱۸۱۶ هنگامی که خواست آنها را تحت انضباط بیشتری آورد درقاهره شورش کردند. ولی وی این شورش را به‌آسانی رفع کرد واین‌دسته‌را منحل نمود وبرای سربازی عده‌ای‌ازفلاحان را استخدام نمودوآنهاراتحت تعلیمات سروان سو [1] که بعدها به مقام پاشائی ارتقاء یافت قرارداد وبه‌سبك‌فرانسه تربیت نمود وبه‌وسیلهٔایشان طی یك‌سلسله‌لشکرکشی، که در حقیقت برده گیری های بزرگی بود،نوبه و سنّار و دونگلا ودارفور را به اطاعت درآورد.

محمدعلی بهبود اقتصادی کشور را نیز مورد توجه‌قرار داد. وی علاوه برآنکه شهرهای قاهره و اسکندریه را با بنای ابنیهٔ مجللی به سبك عثمانی تزیین نمود، بندر شهر اخیررا تمام کرد و شهر را بوسیلهٔ ترعه به‌شعبهٔ غربی نیل متصل نمود.ولی وی مملکت‌را مثل ملك شخصی خود میدانست وسعی‌داشت

۱ – Seve

هرچه ممکن است از آن استفاده کند . در ۱۸۱۵ تمام محصول پنبه و کنف و شاهدانه‌را ضبط کرد ودوسال بعد همین عمل‌را نسبت به نیل‌و کنجدو دانه‌های روغنی نمود.این‌عواید هنوز آتش طمع وی راخاموش نمی کرد ودر۱۸۱۲تمام موقوفات وخالصجات را تصاحب نمود و هیأتی را مأمور کرد که صحت مالکیت اموال غیر منقول را رسیدگی نمایند و چون اغلب کشاورزان وسایل اثبات مالکیت موروثی خود را نداشتند مجبور بودند ملك خود را به عنوان رعیت برای «پاشا» کشت وزرع کنند. وی برای‌آنکه ناوگانی بسازد به‌سبك شرقیها تمام کارگران ساختمان ونجارها را جمع‌آوری کرد وچوب‌هائی که واردشده بود به‌قیمت دلخواه خرید. سیاست گمرکی وی که عوارض کالاهائی راکه از ممالك‌مسلمان‌می‌آمد به‌مراتب ازعوارض‌امتعهٔ کشورهای اروپائی بیشتر کرده بود بوضع غیرقابل تحملی قیمت زندگی را بالا برد.

محمدعلی نسبت به‌فواید تمدن اروپا علاقه واعتقاد زیادی داشت وازاین طریق توانست محصول مملکت خود را بیفزاید. اولین مؤسسهٔ تعلیماتی که به وسیلهٔ وی به سبك اروپا ایجاد شد مدرسهٔ ریاضی به اسلوب انگلیسی بود،ولی درقسمت‌های دیگر تقدم با فرانسویها بود. ولی‌ضمن افرادی که حقیقةً به‌ترقی وسعادت مصر علاقه‌مندبودند وی قبل ازآنکه شخص لایقی که بتواندکارخانه‌هایش‌را اداره کند بیابد گرفتار یك عده حقه‌باز شده بود. محمدعلی با وجود شکست سیاست خودخواهانه‌اش دارای این ارزش و مزیت است که مملکت را برای تمدن اروپائی آماده کرد.

فتح سوریه بوسیلهٔ ابراهیم

قدرت روزافزون محمدعلی در استانبول اسباب نگرانی شدوبیم داشتند که‌وی‌دیرپا زود درمقابل‌خارجیها ازصورت‌حاکم سادهٔ یك ایالت خارج‌شود.

این جای انکار نیست که وی ازهر گونه عملی که صورت عدم اطاعت و احترام نسبت به‌سلطان‌را داشته باشد در ابتدای امر احتراز مینمود و از همین نظر در شورش‌یونانیان‌وظیفهٔ‌خودرا بدون چون وچرا به عنوان یك فرمانبردار مطیع انجام‌داد. ابراهیم‌پسرش بقایای‌ناوگان‌سلطان ومصررا برای‌تعمیر به‌اسکندریه آورد وهنگامی که دولت عثمانی دستور داد کشتیهای ترك‌را بانضمام کشتیهای خود باز فرستد وی ازسلطان مقداری پول که محبوب همیشگیش بودخواست، دولت‌عثمانی‌حتی‌حاضرشد کرت‌را بعنوان‌تیول به‌وی‌واگذاردبه‌شرطی که‌قسمتی ازغرامت روسیه رابپردازد.

هردولت بزرگی درمصر سلطنت‌می کرد به‌سوریه دست درازی می‌نمود. دولت عثمانی درمقابل کمکی که محمدعلی درجنگ یونان کرد این ناحیه را به‌وی وعده داد ولی بزودی علیه‌پاشای عکا بهانه بدست آورد؛ یعنی‌فلاحان که ازسیاست کشاورزی محمدعلی بجان آمده بودند دسته جمعی‌به‌سوریه‌مهاجرت می کردند.البته محمدعلی حاضر نبود که اتباع سلطان در حوزهٔ حکومت وی آزادی واختیارآمد و رفت داشته باشند. در پائیز ۱۸۳۱پسر خود را باجمعی سپاه بسوریه فرستاد ووی عبدالله‌پاشا را درعکا محاصره کرد و این محاصره با وجود پشتیبانی ناوگان مصر تا ماه‌مه سال بعد طول کشید ومحمدعلی‌درجواب دستور سست عثمانی که از وی درخواست عقب‌نشینی کرده بود استان های عکا و دمشق را مطالبه کرد و در ۲۶ مه ۱۸۳۲ پس از سقوط عکا توانست بی آنکه به مقاومتی برخورد کند تا اطنه پایتخت سیسیل پیشروی نماید. در این ضمن سلطان پنجاه‌هزار سپاه به فرماندهی حسین پاشا ازینی‌سری‌های‌اولیه‌را به‌عنوان رئیس ستاد به‌وی تحمیل نموده بود برای بدست آوردن پیروزی که همه ازفرماندهی کل انتظار داشتند.این‌رئیس ستاد به‌عجله تا حمص پیشرفت و

آنجا باسپاهیان گرسنه وخستهٔ خود با ارتش مصر روبرو گشت. چندساعت بعد فتح نصیب ابراهیم شد و محمد بقیهٔ لشکر را جمع کرد و در گردنهٔ بایلان[1] که از امانوس[2] می گذرد جنگ دیگری شروع نمود ولی مهارت ابراهیم درفنون جنگ این نبرد را نیز به‌نفع مصریها خاتمه داد. لذا حسین به قرامان رفت وفرماندهی‌را به‌رشیدپاشا چرکس واگذاشت. ابراهیم با آنکه سربازانش به‌سرما و مشکلات زمستان عادت نداشتند از تعقیب دشمن دست برنداشت و در۲۳ دسامبر برای مرتبهٔ سوم قوای عثمانی‌را در قونیه شکست داد وراه بسفر بروی بازشد، ولی دول اروپائی نمی‌توانستند این وضع را نادیده بگیرند. در هشتم آوریل ۱۸۳۳ دولت روس دو هنگ از ناوگان خود را به کمك سلطان فرستاد واقدامات دیپلمات‌های روسیه وفرانسه درقونیه مقرستاد ابراهیم‌باعث برقراری‌صلح وواگذاری سوریه به‌عنوان‌تیول به‌محمدعلی گردید. اراضی‌اطنه در سیسیل را که مطالبه می کرد نیز به وی دادند ولی در ژوئیهٔ ۱۸۳۳ دولت روس قبل از آنکه‌ناوگانش‌ازبسفربرودتوانست‌دولت عثمانی‌را به‌امضای‌قرارداد خونکاراسکله‌سی‌راضی کند. به‌موجب‌این‌قرارداد دولتین‌تعهدمی کردندبیکدیگر کمك کنند ودر مادهٔ محرمانه والحاقی این قرار داد دولت عثمانی ازتعهدات خود معاف میشد بشرطی که هنگام لزوم داردانل را به روی روسیه باز کند. بدین ترتیب دولت عثمانی درحقیقت تحت‌الحمایهٔ روسیه میشد.

مردم سوریه که از بدی دستگاه اداری‌عثمانی می‌نالیدند ارتش‌ابراهیم را به‌عنوان قوای نجات دهنده استقبال کردند،ولی بزودی به‌اشتباه خود واقف شدند. البته حکومت عوارض مختلفه راکه فقط صرف پر کردن جیب مأمورین عثمانی‌میشد لغو کرد ولی درعوض مردم سوریه جزئی‌آزادی که هنوز داشتند

۱- Baylan ۲- Amanus

ازدست دادند وحکومت مصرشروع به‌خلع سلاح عمومی‌نمود واین‌امرحتی‌بین قبایـل دروزلبنـان درنتیجهٔ خیانت رؤسای‌آنها اجراشد.نظام وظیفهٔ عمومی و عوارض گزاف برآنهاتحمیل گردید وچون تمام‌آنهابه‌مصرحمل میشد سنگینی آن بیشترمحسوس می گردید بطوری که درظرف چند ماه عقایدبنفع عثمـانی تغییر کرد.ولی دوسال طول کشید تااین مردم علیه قدرت نظامی‌اربابان جدید خویش‌قیام کنند. در ۱۸۳۴ فلاحان کوههای نابلوس و حبرون شورش کردند و دراین‌اراضی‌سخت وناهمواربرای ابراهیم مزاحمت زیادی پیدا شد وفقط‌ازراه خدعه توانست‌این نهضت‌خطرناك را مرتفع سازد .

محمدعلی ووهابی‌های عربستان

محمدعلی درعربستان برخلاف مصر وسوریه کامروا نشد. قدرت وی در آنجا بامقاومت‌شدیدملّی‌مواجه گردید. دراواخرقرن‌هفدهم‌واوایل‌قرن‌هیجدهم درقبیلهٔ تمیم درنجد واقع درفلات مرکزی عربستان شخصی بنام محمدبن‌عبدالوهاب‌متولدشد.وی فقه وآلهیّات را آموخت وبه‌رسم قـدیم ، مدارس بزرگ پایتخت‌هـای‌اسلامی شرق را دید .دربغداد وی عقیدهٔ احمدبـن خلیل مؤسس آخرین‌مذهب ازمذاهب چهارگانهٔ سنی‌را، که پیروکامل سنت ومخالف فقهای سابق که قیاس واستنباط را نیزمعتبرمی‌دانستند بود، مطالعه کردوسپس نظریهٔ جانشین‌وی احمدبن‌تیمیه‌را، که درقرن چهاردهم‌این عقاید را تجدیدنمود، نیز مورد مداقه قرارداد . مطالعهٔ این‌دونظروی را معتقد ساخت که مرام اسلام در دوران وی وعهد ترکهابزواید وملحقاتی مشوب‌شده‌است . پس‌ازمراجعت به‌وطن سعی کرد دراجتماعات کوچك زندگانی بی‌پیرایه وخالص‌اسلام رامعمول سازد ولی هنگامی که وی در آنجا سکنی‌داشت خواست اززیارت سعد که‌از اولیای‌محل محسوب میشد جلوگیری کند و زنی که متهم به‌زنای محصنه بود

سنگسار نماید واین قانون شرعی‌را که مدت بسیارزیادی متروك شده‌بود اجرا کند، وی را اخراج کردند. در ۱۷۴۰ وی به شیخ‌محمدبن سعود که ساکن‌درعیه واقع درشش‌ساعتی عیینه‌بود وریاست عنزه راداشت وباشیخ عیینه‌خصومت‌داشت پناه‌برد واز طرف اومورد پذیرائی گرمی قرار گرفت وبرای عقاید وتعلیمات خویش پیروانی پیدا کرد. وی‌تجلیل وتعظیم پیغمبرواولیای‌دین را که‌ازقرون گذشته به‌سبك عیسوی‌ها ومعمول مذاهب قدیم رایج شده بود ممنوع کرد و مرتکبین این عمل‌را کافرمیدانست‌واگرعقیدهٔ خودرا ترك‌نمی کردندبه‌تشخیص وی وطبق قرآن مستوجب اعدام بودند وبا اصرارزیاد مریدان خودرا وادار به‌نمازجمعه میکرد وتجمل درلباس وپوشیدن جامه‌های‌ابریشم وتزیین‌مساجد ومقابررا حرام می‌دانست ومنع مواد مخدره راچنان تشدید نمود که شامل توتون نیزمیگردید. به‌علاوه‌عموم علمای‌مذاهب دیگراسلام نیز هنگامی که توتون برای اولین‌بار درشرق شناخته‌شدآن را تحریم کردند . باری‌این‌شخص که درصدد اصلاح مذهب‌بود ازلحاظ کم و کیف‌عقیده باپیغمبراختلافی نداشت. وی نیزمانند حضرت رسول ﷺ پیروان خویش را تهییج کرد وحس‌جنگ‌جوئی‌ایشان را که همواره‌بیداربود برای پیشرفت مقاصددینی‌به‌کاربرد. درظرف ده سال محمد بن سعودخطه‌ای را که‌سی‌فرسنگ مربع وسعت داشت به‌فرمان خوددرآورد ومطیع‌این عقیده نمود وفقط‌در۱۷۵۷ جانشین امیراحساء که سابقاً این مصلح دین را ازعیینه اخراج کرده‌بود علیه وی قیام کردولی‌شکست‌خورد وملکش ضمیمهٔ متصرّفات وهابیها که ازطرف غرب نیز پیشروی کرده بودند گردید . در۱۷۶۵ پس‌ازدرگذشت محمدبن سعود پسرش‌عبدالعزیز که‌درحیات پدرفرماندهٔ لشکر بود وابرازلیاقت نموده‌بود جانشین وی گردید وسیاست جهانگشائی پدررا تعقیب کرد ودر ۱۷۸۸ به کویت که تنهابندرعربستان شمالی

است رسید وسال قبل سعود پسر خودرا دریك اجتماع ملّی که عبدالوهاب ریاست آنرا داشت به‌جانشینی خود منصوب کرد ودر ۱۷۹۲ پس‌ازمرگ محمدبن‌عبد ـ الوهاب پسرش به‌عنوان مفتی‌جانشین وی گردید .

پیشرفت وهابیها به‌تدریج اسباب نگرانی‌وزحمت همسایگان شد . امیر غالب شریف مکه که اجدادش‌ازخاندان علی علیه‌السلام بودند وازقرن دهم‌دراین‌شهر مقدس حکومت میکردند ابتدا تصوّر میکرد که به‌تنهائی از عهدهٔ ایشان برخواهدآمد ولی در ۱۷۹۰ سپاهیانی که به‌نجد فرستاد کاری ازپیش نبردند بلکه‌هنگام‌عقب‌نشینی‌ازسعودشکست‌خوردند.سالهای‌بعدوهابیهاپیشرفت‌خودرا به‌طرف شمال ادامه دادند بطوری که سلیمان پاشاحاکم بغداد مجبورشدبعضی اقدامات احتیاطی بکند ودر ۱۷۹۷ با هفت هزارترك ودوبرابرآن سربازعرب ثروتمندترین وحاصلخیزترین متصرّفات وهابیها یعنی‌الاحساء رامحاصره کرد. ولی به‌جای‌آنکه به‌مرکزآنها یعنی درعیه حمله کند یك‌ماه وقت‌خودرا در الاحساء تلف نمود وهنگامی که سعود به‌سراغ وی‌آمد جرأت‌حمله نکرد. وهابیهادیگرازوی بیمی‌نداشتند ودر ۱۸۰۱ به‌حوزهٔ فرمانروائیش‌حمله کردند. منظور ایشان تصرّف کربلا ودست‌یابی به‌حرم حسین علیه‌السلام نوادهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و زیارتگاه شیعیان جهان بود ودر ۲۸ آوریل که عید فطر بود شهر به‌دست ایشان افتاد وگنبد زیبای حرم حسین علیه‌السلام خراب شد وغنیمت بسیار به‌چنگ وهابیها افتاد .

سال بعد تقریباً تمام قبایل صحرانشین نجدبا وهابیها همدست شده ودر ۱۸۰۳ هنگام حج به مکه‌حمله نمودند واین‌شهر که خارجی‌های زیادی درآن اقامت داشتند پس‌ازکمی مقاومت تسلیم شد وامیرغالب شریف شهر به‌جدّه فرارکرد وعبدالله‌پاشا امیرالحاج وحاکم دمشق مجبورشد پس‌ازسه روزازشهر

خارج گردد .ولی‌همان سال‌وروزعاشورا مطابق۱۵نوامبر یکی‌ازشیعیان متعصب امیرعبدالعزیزرا در مسجد درعیه کشت .

پسر وی سعود که از طرف مادر نوهٔ محمدبن عبدالوهاب مصلح مذهب بود دست‌ازمحاصرهٔجده‌برداشت وشریف‌را به‌عنوان تابع‌ودست‌نشاندهٔخودبمکه بازگردانید ووی مجبور شد از گمرک‌جده که عواید زیاد داشت ولی مطابق ظاهر قوانین اسلام حرام بود صرفنظر کند . در بهار ۱۸۰۴ مدینه نیز بدست وهابیها افتاد و قبور ائمه و بزرگان دین و تصاویر شمایلی که اطراف مرقد پیغمبر(ص) بود بیشترازمکه خشم فاتحین‌را برانگیخت وترکهای زیادی که‌در آنجا اقامت داشتند اخراج شدند. گنبدهای مجلل قبور خراب و اشیاء قیمتی برداشته شد و بدین ترتیب تمام حجاز به تصرف وهابیها درآمد.

پیمان سلطان ومحمدعلی دایر برجدال با وهابیها

سلطان عثمانی که سمت خلافت داشت مجبور بود مقابر بزرگان دین را از چنگ کفار درآورد ووی این‌کاررا به‌محمدعلی حاکم مصر واگذاشت ووی در۱۸۱۱ پس از برکنار کردن ممالیك دستش بازشد. دراین خلال وهابیها به نجف و دمشق حمله کردند وشهر اخیر مردانه از خود دفاع نمود ولی ایشان ازطرف شمال دامنهٔ نفوذ خودرا به‌حلب رساندند . محمدعلی بعدازآنکه کاملاً تدارك خود را دید طوسون پسر خویش را از راه خشکی با سواره نظام روانه کرد وپیاده نظام‌را با ناوگان به‌بندر ینبع فرستاد ودر اکتبرسپاه مصر که‌بهم رسیده بودند به مدینه حمله کردند . ولی در انتهای بدر، همان میدان جنگی که درتاریخ‌بواسطهٔجنگ دوران پیغمبرمعروف است، غافلگیرشدند وباآنکه مردانه دفاع نمودند از پای درآمدند توماس کیث [۱] که جدید الاسلام و از

۱ - Thomas Keith

اهالی اکس بودونام اسلامیش ابراهیم بود جان طوسون‌را حفظ کرد. هنگامی که سعود با بیشتر سپاهش در شمال سرگرم بود طوسون فرصت پیدا کرد ودر بندر ینبع به وسیلهٔ سربازان تازه ، قوای‌خودرا تقویت نمود ودرنوامبر ۱۸۱۲ مدینه‌را فتح کرد ودر ژانویهٔ بعد شریف شهر ملکه‌را به مصریها تسلیم نمود و ایشان درتابستان طائف‌را گرفتند.

چون قدرت وهابیها در زادگاهشان همچنان باقی بود محمد علی شخصاً فرماندهی را به عهده گرفت و چون به عربستان رسید نخست شریف غالب را دستگیر کرد زیرا از اینکه تحت فرمان مصریها قرار گرفته است ناراضی بود وپنهانی وهابیهارا کمك می کرد . وی را به‌سالونیك بردند وسه‌سال بعد دریك بیماری عمومی درگذشت. طوسون باز در نوامبر در تربه شکست سختی خورد وتمام توپخانه‌را از دست داد و چون جنگ با وهابیها احتمالاً غیراز شکست نتیجه‌ای نداشت محمدعلی‌متوجه عربستان جنوبی گردید واز نجدچشم‌پوشید .

رهبری وهابی‌ها در عهد سعود

سعود در۲۷ آوریل ۱۸۱۴در گذشت .وی‌را یك پادشاه عرب‌کامل‌میدانند. با شیوخ عرب به‌مساوات وبرابری رفتار می کرد وبا شخصیت وفضائل وفصاحتی که داشت وهنوز مورد توجه بود میل خود را بر ایشان تحمیل می کرد . وی با اهل و عیال‌خویش درخانه‌ای که کمی بالای شهر درعیه بود منزل داشت و تنها تفریح و تجملش اسب بود و گویا عدهٔ اسبانش به دو هزارمی‌رسید. طرز حکومتی ساده داشت‌وامنیتی که ازقرن‌های پیش درعربستان‌وجودنداشت‌ایجاد نمود. اختلافاتی که سابقاً بزورمشت حل می گردید از این پس به‌فتوای قضات تصفیه میشد وایشان ازدولت‌حقوق‌می گرفتند وحق‌نداشتند پیشکش‌قبول کنند. مسئولیت حوادث با قبیله‌ای بود که زد و خورد در خاك وی روی داده است .

به‌جای آنکه انتقام‌خون‌راباخون بگیرند دیه که سابقاً توهین وتحقیر محسوب میشد اجباراً معمول گردید وحق قبایل در پناه دادن جنایتکاران وجلوگیری از مجازات ایشان ملغی گردید . قوانین جزا طبق دستور قرآن اجرا میشد و تکالیف مذهبی باشدتی‌هرچه تمامتر تحمیل می گردید وپاره‌ای مواقع کیفرروزه خوردن اعدام بود. عوارض عرفی بهیچوجه وجود نداشت‌ولی طبق‌دستورقرآن زکوة گرفته میشد و چون جنگ خرج زیاد داشت هر کس موظف بود با پول خود اسلحه واسب تهیه کند وخوراك‌وخرج آن‌را بدهد وتنها پاداش وی‌سهمی بود که‌احتمالاً ازغنائم‌بدست‌می‌آورد . عایدی‌دولت عبارت بودازیك‌پنجم‌غنائم وزکوة وصدقات وعواید املاك مزروعی که ازقبایل یاغی وشهرها پیش‌ازتسلیم می گرفتند . عواید زکوة و صدقه به‌بیت المال میرفت وبه مصارف واقعی خود میرسید وحقوق قضات ومعلمین ازآن بود ونیز مساجد و آب انبارهای عمومی بنا می گردید. این دو رشته درآمد در زمان‌ماری ترز بیك میلیون و نیم‌طالر بالغ بود .

پس‌از سعود پسرش عبدالله زمامدار شد وبا وجود لیاقت وشجاعتش تصور نمیرفت بتواند بامصر برابری کند .

محمد علی وهابیها را در بسل شکست داد وشکست پسر خود را جبران کرد وبرای حمله به‌طوایف عسیر که در کوه های‌صعب‌العبور تهامه‌می‌زیستند عربستان شمالی‌راترك گفت. عده‌ای از شیوخ‌شمال نجد بعد ازآنکه ازپیروزی محمدعلی مطلع شدند نزد پسرش طوسون‌که درمدینه اقامت داشت‌آمده تعهد کردند که وی‌را علیه وهابیها کمك نمایند ووی نیز منطقهٔ قصیم را محاصره کرد ولی اینجا نیز ازامیر عبدالله شکست خورد ومجبور به‌صلح شد. به‌موجب این مصالحه امیر عبدالله اماکن مشرفه‌را واگذاشت اما مصریها را نیز مجبور

کرد نجدرا تخلیه کنند وشیوخی‌را که‌خیانت کرده‌اند تسلیم‌نمایند. ولی‌محمد علی‌زیربار این‌قرارداد نرفت وخود عربستان‌را ترك نمود وادامهٔ جنگ‌رابعهدهٔ پسرخواندهٔ خویش ابراهیم گذاشت.

در اوت۱۸۱۶ ابراهیم از قاهره به‌عربستان‌آمد وباز به‌قصیم حمله کرد وامیر وهابیها درمقابل سرسختی وپافشاری وی تاب نیاورد وبه درعیه پایتخت خود رفت ودرآوریل۱۸۱۸ به محاصره افتاد . ولی باآنکه استحکامات اعراب ناچیز وابتدائی بود مصریها بواسطهٔ دوری از مراکز تدارکات خود ومشکلاتی که در ارتباطات وجود داشت تمام تابستان معطل شدند. عبدالله در نهم‌سپتامبر ۱۸۱۸ هنگامی که فقط ۴۰۰ تن ازگارد سپاه وی باقی مانده بود تسلیم شد و شهر درعیه ویران گردیدوابراهیم یکی ازعمال‌ترك‌را به‌حکومت نجد گماشت وخود به مدینه رفت.

محمدعلی در اجرای نقشه‌هایش در عربستان جنوبی تا این اندازه هم کامروا نشد وتمام مجاهداتش علیه قبایل عسیر بی‌نتیجه ماند واهالی این‌ناحیه مدت ۱۲سال (۱۸۳۷ ـ ۱۸۲۵) مظفرانه جلوی مصریها را گرفتند . مشکلاتی که محمدعلی در روابط خود با عثمانی پیدا کرد به تدریج علاقهٔ وی‌را از این نواحی قطع کرد وهنگامی که‌انگلیسی‌ها در۱۸۳۹ عدن‌را تصرف کردند وی‌از این حدود به‌کلی چشم پوشید واشغال واداره‌ٔ اماکن مشرفه‌را که‌کاری‌پرخرج بود به‌عهدهٔ دولت عثمانی گذاشت.

سلطهٔ مصر در نجد نیز دوامی پیدا نکرد و وهابیها مجدداً گرد نمایندهٔ امیرشان یعنی «ترکی» پسرعموی عبدالله که به‌درعیه گریخته بود جمع شدند. وی در ریاض که فاصلهٔ زیادی بادرعیه نداشت دولت جدیدی تأسیس نمود که بزودی اسباب زحمت مصری ها شد و با آنکه امیر ترکی در ۱۸۳۲ بدست

غاصبی کشته شد پسرش فیصل به کمك عبدالله‌بن رشید سردار پدر به‌جای وی نشست و عبدالله به پاداش این خدمت به‌مقام شامخ حکومت قبیلهٔ شمّر منصوب گردید ودر۱۸۳۸ فیصل بدست قوای محمد علی اسیر گردید و به‌مصر برده‌شد. ولی عباس جانشین محمد علی او را فرار داد و وی با کمك جنگجویان وهابی آخرین حاکم مصری را در ۱۸۴۹ از این منطقه بیرون کرد. پس از فیصل از ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ بین فرزندانش بر سرجانشینی اختلاف افتاد و سرانجام دست ـ نشاندهٔ ایشان یعنی امیر شمّر پیش برد و عبدالله‌بن رشید مجبور شد مقامی را که فیصل به وی داده بود بزور باز گیرد. وی پس‌از بر کناری رئیس شمّر با تعدیل تعصبات مذهب وهابی وارتباط نزدیك باحاکم ترك مدینه، وضع خودرا تثبیت کرد وبزودی ریاض تحت‌الشعاع اقامتگاه وی یعنی شهر حایل گردید، چه توانست تجارت این نواحی‌را به‌طرف خود جلب کند بطوری که تنهاامیر ـ نشین عربستان درقرن ۱۹ شد. در۱۸۴۷ طلال ودر ۱۸۷۶ محمدبن رشید جانشین وی گردیدند . در دوران‌زمامداری ایشان‌مذهب وهابی سکوت وسکونی‌حاصل کرد درصورتی که همین عقیده که توسط «سیداحمدالرای باریلائی» پس‌ازحج سال۲۳ ـ ۱۸۲۲ به‌هند برده‌شد مدتی اسباب‌فتنه وشورش گردید زیراپیرامون آن درپتنا پیوسته همکیشان خودرا به‌جهاد با کفار دعوت می کردند وما بعداً بیان می کنیم که چگونه نهضت وهابی درجنگ جهانی جان گرفت.

اصلاحات عثمالی به سبك انگلیس و آلمان وعدم پیشرفت آن

پس از فتح درخشان ابراهیم درسوریه سلطان‌محمود عثمانی‌تمام کوشش خودرا برای استرداد این استان از دست رفته نمود . برای نیل بدین مقصود لازم بود در ارتش اصلاحات عمیق تری بعمل‌آورد، یعنی بیش ازآنچه قبل از انهدام ینی‌سریها صورت گرفته بود . رقابت دول اروپائی تا این زمان به وی

اجازه نداده بود که آموزگاران ومربیان لازم‌را بدست آورد، ولی در۱۸۳۶دو افسر ستاد پروس بنام فن‌مولتکه [۱] وفن‌برگ [۲] که از استانبول‌می گذشتند به‌سلطان معرفی‌شدند وسرعسکر که درهمان‌ملاقات‌نخست‌خیلی چیزها از آنها آموخته بود اصرار کرد که سلطان از پادشاه پروس اجازهٔ اقامت مولتکه را بگیرد وسپس در مسافرت روم‌ایلی اورا باخودبرد. نظریات مولتکه مخصوصاً راجع به استحکامات بقدری به نظر سلطان جالب آمد که از فردریك سوم درخواست‌چهارافسر آموزگار دیگرنمود.اصلاحاتی که توسط‌مولتکه شروع‌شد وبه‌وسیلهٔ افسران دیگر پروسی ادامه یافت قدرت و مقاومت عثمانی‌را به وضع قابل توجهی‌افزود. رؤسای گارد وتوپخانه که تاآن زمان همردیف وزیرجنگ بودنداز آن‌پس زیردست‌وی‌شدند.اصلاحات مهمتری دردستگاه دولت بموازات اصلاحات نظامی‌آغاز شد. در ۱۸۳۸ عنوان وزیر اعظم موقتاً حذف گردید و اختیاراتش به‌نخست‌وزیر که باش وکیل خوانده میشد و وزارت کشور را نیز به‌عهده داشت واگذار گردید. در مه ۱۸۳۸ مقررات اساسی وضع گردید که تمام کارمندانی که در مشاغل کوچك از مردم‌ودر مشاغل مهمتر ازرؤسای‌خود حقوق می گرفتند منبعد دارای حقوق ثابت دولتی شدند.

شکست ترکان‌درنصیبین

سلطان محمود با وجود تذکرات ونصایح سیاستمداران روس و افسران پروسی پیوسته برای جنگ با محمدعلی پی بهانه می گشت. در فوریهٔ ۱۸۳۷ سلطان به‌وی پیشنهاد کرد که حکومت مصررا موروثی ولی سواحل سوریه را فقط مادام‌العمر داشته باشد وقسمت خشکی‌سوریه‌را فوراً مستردنماید. وی‌این پیشنهادرا رد کرد.

۱ - Von Moltke ۲ - Von Berg

سپاهیان عثمانی ازاوت ۱۸۳۸ بسر کردگی حافظ پاشا در ملاطیه جمع شده بودند وتب واسهال خونی مرتباً آنهارا می کشت . قوای مصر ناحیه‌ای را در انتهای مرعش اشغال کردند که دولت عثمانی مدعی مالکیت آن بود وهمین بهانهٔ جنگ شد . سلطان در ژانویهٔ ۱۸۳۹ به‌سپاهیان خود فرمان حمله داد ولی درنتیجهٔاصراردیپلمات‌های‌اروپائی آن‌راپس گرفت‌وتا آوریل بدانتظارفصل وفرصت‌مناسب‌نشست. دراین هنگام قوای ترك با خستگی‌فوق‌العاده ازطوروس گذشت و در بیره‌جك واقع در ساحل چپ فرات علیا متمرکز شد . همین که سربازان عثمانی از این رودخانه گذشتند مردم که مدت‌ها بود از دست‌مصریها بتنگ آمده بودند شورش کردند. ابراهیم تا این موقع حالت دفاعی به خود گرفته بود زیرا محمدعلی به ملاحظهٔ دول اروپائی نمی‌خواست به‌خود صورت حمله و مهاجمه دهد . بالاخره در اواخر ژوئن به ابراهیم دستور حمله داده شد و وی در ۲۴ آن ماه بر سر دشمن تاخت. ولی ترکها در مقابل حملهٔ وی پایداری‌غیرمنتظره‌ای نمودند لیکن سواره نظام بی‌موقع و بدون دستور حمله کرد ودر نتیجهٔ تیراندازی توپخانه ناچار به‌عقب‌نشینی شد وپیاده‌ها را پایمال نمود وبزودی لشکریان ترك هرگونه انضباطی را از دست دادند، بطوری که کرد ها به افسران خود تیراندازی کردند و سرعسکر با زحمت از چنگ شورشیان جان بدر برد ووقایعی که‌در تاریخ نظامی نظیرنداشت بوقوع پیوست، یعنی غالب ومغلوب بهم پیوستند وزره‌پوشان مصری و سواران ترك دوشادوش فرار می کردند. ابراهیم فراریان ترك راکه در مرعش و ملاطیه جمع‌میشدند تعقیب نکرد .

سلطان در ۳۰ژوئن۱۸۳۹ پس از ۳۱سال سلطنت‌در ۵۴سالگی در گذشت وخبر این شکست مفتضح را نشنید. وی مدتها بود که درائر افراط در مشروب

ضعیف شده بود. با آنکه شکستهای خارجی نگذاشت اصلاحاتی که باشتاب ـ زدگی صورت می گرفت نتیجه بدهد محمود را باید بهترین سلطان دودمان عثمانی دانست. وی علی‌رغم انتقادات «ترکیهٔ جوان» همان طور که خود می‌گفت به‌منزلهٔ پطر کبیر برای روسیه بود ودوران نوینی‌را برای این مملکت بنیان گذاری کرد.

پس‌از وی‌عبدالمجید پسر ۱۶ساله‌اش‌به تخت نشست وعنوان صدراعظمی مجدداً برقرارشد. فوزی پاشای دریادارچون باخسروپاشای صدراعظم خصومت داشت، ناوگان ترك‌را باکمك لالاند دریاسالار فرانسوی‌به اسکندریه فرستاد. محمد علی از مدتها پیش نقشه کشیده بود که به‌عنوان خوان سالارسلطان‌زمام اموررا دردست گیرد وموقع‌را برای‌اجرای‌این‌منظورمناسب‌میدید، لذا دستور داد در تمام حوزهٔ حکومتش به مناسبت زمامداری سلطان جدید جشن‌های مفصلی بگیرند و وی خود را همه جا باوفاترین نوکر سلطان میخواند و از افسران عالی‌مقام ترك خواهش کرد که با وی به‌نفع سلطان وعلیه صدراعظم و روسها متحد شوند، ولی به‌واسطهٔ گرفتاری‌های داخلی ومخالفتی که تمام دول اروپا به‌استثنای فرانسه با سیاست وی داشتندکارش پیشرفت نکرد. دولت مصر در نتیجهٔ سرباز گیری‌های شدید چند سالهٔ اخیر دیگر جوانانی که بتوانندر ارتش خدمت کنند پیدا نمی کرد ومردم سوریـه نیز انتظار داشتند که قوای محمدعلی دریکجا شکست بخورد تا همه انقلاب کنند. وضع خزانه‌هم خوب نبود وعملیاتی که در سودان برای غارت صورت گرفت نیز به شکست سختی منتهی شد.

در این خلال رشید پاشا وزیر امورخارجهٔ عثمانی که به‌لندن به سفارت فوق‌العاده رفته‌بود، ازطرف این دولت احضارشد. وی‌عقیده‌داشت که یك قانون

مشروطیتی که باالفاظی پرآب وتاب حقوق اساسی وتمنیات مردم را بیان کند و آشکارا سوء استفاده را محکوم سازد ، خواهد توانست ترکیه را درردیف دول آزادیخواه درآورد وتوجه فرانسه وانگلیس را جلب نموده، ازتجاوزات روسیه جلوگیری کند ومحمد علی را ازچشم اروپائیان بیندازد . سلطان جوان به تصور آنکه درنظر اروپائیان به عنوان نجات دهندهٔ عثمانی جلوه خواهد کرد، مجذوب این نقشه شد وپنهانی مشغول تهیهٔ اسناد وطرح مشروطیت گردید وروز سوم نوامبر ۱۸۳۹ تمام اکابر واعیان دولت ونمایندگان مردم و«رعایا» وهیئت سیاسی به کاخ «گل‌خانه»، که درساحل مرمره وقسمت جنوبی سرای قرار داشت دعوت شدند تاازمضمون فرمان «سلطان» که «خط شریف گل‌خانه» نامیده میشد، اطلاع حاصل کنند .

این سند هیچ چیز تازه، علاوه برآنچه محمود سعی نموده بود اجرا کند، نداشت . علاقهٔ شدید تهیه کنندهٔ آن درجلب توجه مسلمانها وعیسویان، وی را به این نتیجه رسانده بود که اصول اسلام ضامن حقیقی صلح وبقای مملکت است و برای جلوگیری ازعدول وتجاوز ازاین سنن واصول باید دستگاه نوینی ایجاد نمود وسلطان به تمام اتباع خود ازهرملّت ومذهب که باشند وعدهٔ تأمین جان و مال وآبرو وتعدیل مالیات وعوارض می‌داد ومسلمانها را به تقلیل دوران خدمت نظام وظیفه تاحدود ٤ یا ٥ سال امیدوار میساخت . سه کار دولت که سوء استفادهٔ آن به شدت محسوس بود وازخیلی پیش دستور الغای آن را داده بودند، ولی باز تجدید می‌شد یعنی انحصارات ومزایدهٔ واگذاری مالیات ولایات ومصادرهٔ اموال مردم قطعاً ممنوع شد ومجازات اعدام موکول به حکم مراجع قانونی صلاحیتدار گردید .

به قراری که سفیر روس می گوید، تعریف وتحسینی که به این مناسبت از

وزیرشدحس‌جاه طلبی وی را اقناع نکرد، لذا درصدد برآمد تا افکارآزادی ـ خواهانهٔ خودراطی‌عملیاتی درمعرض افکارعمومی گذارد. چون ملّت هنوزپخته وآماده‌نبود، نمیشدانتخابات‌را کاملا به‌آنان واگذاشت،لذاخوددولت‌به‌این کار مبادرت نمودوقرارشد نمایندگان مراتب تشکر خودرادرطی پاسخی که به‌نطق افتتاحیهٔ سلطان میفرستند، اظهار داشته ،کار خودرا تعطیل کنند.

تجربهٔ تلخی که دولت‌عثمانی‌ازخوش باوری اروپائیان‌حاصل‌نمود، وی را ازهرگونه مسخره‌بازی‌جدید بازداشت.

ممانعت انگلیس از آزادی مصر

دراین‌ضمن دول اروپائی نگرانی‌های سلطان را ازطرف‌حاکم نافرمانش درمصررفع کردند. دولت فرانسه برای‌حفظ الجزایر،مستعمرهٔخویش، خواست تا مصر را تحت‌الحمایهٔ خود سازد، ولی لرد پالمرستون تشکیل دولتی را که شامل مصروسوریه‌باشد، برای امنیت راه خشکی‌هند خطرناك میدانست وچهار دولت‌بزرگ را علیه محمد علی برانگیخت ودرفوریهٔ۱۸۴۰به‌پیشنهاد اتریش‌و به منظوررسیدگی به‌مسئلهٔ مصر کنگره‌ای درلندن تشکیل شد ودولت‌انگلیس پیشنهاد کرد که فلسطین وحکومت موروثی مصررا به محمدعلی واگذارند، ولی فرانسه‌بااین پیشنهاد مخالفت کرد. دردوم مارس۱۸۴۰هنگامی که‌دولت‌لیبرال تی‌یر[1] روی‌کارآمد طوری ازتحت‌الحمایهٔ خود دفاع کرد که گویا به نظر وی دولت عثمانی‌وجودنداردوترکیه‌ازصدقهٔ سر وی زنده‌است. تدابیرسیاسی‌روسیه اتحاد فرانسه وانگلیس را که تاآن تاریخ وجود داشت برهم زد ودر اول‌ژوئیهٔ ۱۸۴۰ انگلیس و روسیه ودودولت‌آلمان اتحاد معروف به‌اتحاد مربع رامنعقد ساختند که به‌موجب‌آن دول‌مزبور تعهد کردند از تمامیت عثمانی دفاع کنند و

۱- Thier

درصورت لزوم سوریه را برای آن‌دولت به‌زور ازمحمدعلی پس بگیرند وفقط فلسطین را بدون عکا به وی‌واگذارند، وچون مذاکرات عثمانی در اسکندریه مجدداً به‌جائی نرسید، دولت‌عثمانی محمدعلی‌را ازتمام مناصب وعناوین خود عزل کرد ودشمن دولت اعلام نمود وناوگان متحدین که از ۲۲ کشتی جنگی بزرگ تشکیل یافته‌بود ودولت عثمانی نیزچند کشتی وشش‌هزار سرباز برآن افزود، برای‌حمله به‌ابراهیم‌درسواحل سوریه تمرکز یافت. همینکه ناوگان متحدین درمقابل بیروت‌نمایان‌شد، مارونیت‌ها که قبلاً شورش کرده وسرکوبی شده‌بودند،قیام‌نمودندوهنگامی که قوای متحدین درجنیه واقع درشمال‌بیروت پیاده‌شدند، برای گرفتن تفنگهائی که برای ایشان‌آورده‌بودند به‌عجله‌آمدند وژنرال اسمیث انگلیسی‌فقط به محاصرهٔ‌بیروت، قناعت کرد وسلیمان پاشاحاکم شهر پس‌ازآنکه در اکتبرهمهٔ ذخیرهٔ خودرا تمام نمود به‌بعلبك فرار کرد وبه ابراهیم که سربازانش بکلی‌روحیهٔ خودرا باخته‌بودند ملحق شد.

درماه‌نوامبرسرچارلز ناپیر[1] عکارامحاصره کرد. این‌قلعهٔ‌محکم- که در ۱۷۹۹هنگام عقب‌نشینی ناپلئون ازمصردرمقابل وی ودر۱۸۲۲دردوران عبدالله درمقابل‌عثمانی ودر۱۸۳۲ درمقابل ابراهیم مردانه پایداری کرده بودومحمد- علی برای‌ترمیم وتقویت‌آن مبالغ گزافی صرف نموده بود، پس از چهارساعت بمباران که طی‌آن مخزن‌باروتی نیزآتش گرفت وربع پادگان رامعدوم ساخت درحالی که‌بقیه‌می‌خواستندفرار کنندوپس‌ازجنگ‌خونینی‌اسیرشدند-به‌تصرف انگلیس‌ها درآمد. ابراهیم پس‌ازشنیدن این خبر به‌دمشق حمله کرد وپس‌از گرفتن‌چهل‌میلیون‌غرش‌فرارنمود وتمام‌اسلحه وتوپخانهٔ‌خودرا به‌دست شورشیان رها کرد.

۱- Sir Charles Napier

در نیمهٔ دوم نوامبر سر چارلز ناپیر با ناوگان خویش مقابل اسکندریه پیدا شد و محمدعلی را مجبور به امضای قراردادی نمود که به موجب آن بایستی سوریه را تخلیه کرده، کشتیهای سلطان را پس دهد و در عوض دریادار انگلیسی حکومت موروثی وی را بر مصر تضمین میکرد. محمدعلی عریضه‌ای به عنوان صدراعظم نوشت و خودرا در اختیار سلطان گذاشت و ناوگان ترك را پس داد و سرنوشت قضائی و سیاسی وی موکول به تصمیم دولت گردید و مجبور شد سالی سی میلیون غرش بپردازد و قوای خودرا به هیجده هزار نفر تقلیل دهد و حق تعیین و انتصاب افسران بزرگ با سلطان باشد و تمام قوانین و مقررات امپراتوری عثمانی را اجرا کند و پیمانهائی که دولت عثمانی با دول خارجی منعقد می‌سازد در مصر نیز معتبر باشد، ولی حقی که به سلطان داده بودند که جانشین محمد علی را بین فرزندان وی انتخاب کند در لندن تغییر کرد و قرار شد این حق مخصوص فرزند ارشدش باشد.

پس از این وقایع وظیفهٔ دشوار تنظیم امور سوریه که بعد از جنگ آشفته‌تر شده بود، به عهدهٔ دولت عثمانی افتاد. از چندین قرن قبل امرای بومی خانواده‌های تنوخ و معن و شهاب در لبنان حکومت میکردند همانطور که محمود نفوذ امرای دره‌بی (امراءالوادی) را در آسیای صغیر از بین برده بود، دولت عثمانی نیز بایستی لبنان را تحت اطاعت مستقیم حاکم خود درآورد. امیر سابق این ناحیه موسوم به بشیر که این خطه را به ابراهیم تسلیم کرده بود، با یك کشتی انگلیسی به مالت فرار کرد. پسر ارشد وی اختلال حواس داشت و پسر کوچکترش لایق نبود. فرانسه که ادعای حمایت عیسویان شرق و بالنتیجه مارونی‌ها را که به کلیسای رم ملحق شده بودند داشت، بهیچوجه حاضر نبود امیر نشینی عیسوی را منقرض سازد لذا دولت عثمانی در اثر فشار دول دیگر یکی از برادرزادگان بشیر امیر سالخورده را به امارت منصوب نمود، ولی در این ضمن طوایف دروز شورش کردند و اشغال

تمام لبنان لازم شد . دولت عثمانی به‌اصرار عیسویان هیئتی به‌این نواحی فرستاد که مردم را واداشت به‌سلطان عریضه نوشته درخواست کنند که در لبنان دستگاه اداری ترك دایر گردد .

دراوت ۱۸۴۲ دول اروپائی تصمیم گرفتند که لبنان به‌دو ناحیه تقسیم شود: قسمتی تحت حکومت یکی از بزرگان دروز وقسمت دیگر تحت فرمان یکی از بزرگان مارونی، واین حاکم عنوان قائم مقام داشته باشد، وچون دول اروپائی اصرار داشتند که دروزها خسارات ناشیه ازشورش ۱۸۴۲ را جبران کنند در ۱۸۴۵ مجدداً جنگ داخلی در گرفت ودولت عثمانی هر دودسته را خلع سلاح نمود و هیئتی رامرکب از نمایندگان طبقات مختلف که‌دارای اختیارات قضائی و اداری بود ضمیمهٔ قائم‌مقام‌ها نمود .

تجزیهٔ کشور عثمانی بوسیلهٔ دول اروپائی

محمد علی در ۱۸۴۸ در گذشت، وچون ابراهیم نیز هشت ماه قبل مرده بود پسرش عباس جانشین وی گردید. عباس مسلمان متعصبی بود واز آداب وتربیت اروپائی سخت انزجار داشت . بلافاصله بعداز زمامداری وی نقشهٔ اتصال دریای احمر ومدیترانه مطرح شد . سرمایه داران فرانسوی به‌آن علاقهٔ زیاد داشتند ولی انگلیسیها مخالف بودند ودرعوض میخواستند درمنطقهٔ سوئز راه آهنی بکشند وحتی آن را در ۱۸۵۱ شروع نمودند .

سرنوشت شرق فقط به مسئلهٔ ارتباطات که بعدها برای دنیا اهمیت فوق العاده یافت مربوط نبود، بلکه بامطلب دیگری ارتباط داشت که دولت عثمانی آن‌را بی‌اهمیت تلقی میکرد وعاقبت برای بسط سلطهٔ اروپائیان بهانهٔ خوبی شد. این مطلب مسئلهٔ پرسروصدای اماکن مقدسه بود که ازدوران جنگهای صلیبی تحت ادارهٔ فرق ششگانهٔ مسیحی قرار داشت یعنی کاتولیك‌های تابع کلیسای رم

که‌در اینجا آنهارا لاتن میگفتندو یونانیها وارامنه وسوری‌ها وقبطی‌هاوحبشیها. سه‌فرقهٔ اخیر به سبب‌ضعف، خودرا تحت‌حمایت ارامنه‌قرارداده بودند، چه‌این دسته‌صاحب‌قدرت‌اقتصادی‌شرق بودندودولت‌عثمانی به‌سبب‌ضعف وجودآنهارالازم میدانست ، ولی کلیسای یونان برایشان تقدم داشت ، زیرا ده میلیون پیـروان ارتودوکس آن‌کلیسا، در کشورعثمانی‌ساکن بودند وبه‌دولت روس اتکاء داشتند. هیئت‌مذهبی‌لاتن که اعضای آن‌عموماً ایتالیائی‌واسپانیولی بودندمصونیت‌سیاسی داشتند ودولت وسیاست فرانسه از آنها حمایت میکرد . حقوق مذهبی تدوین نشده ومشخص‌نبود واختلافات حاصله نزد مقامات مسلمان حل‌وفصل میشد . در کلیسای سن سپوکلر (کنیسة‌القیامه) که به‌هر شش فرقه تعلّق داشت، اغلب بین روحانیون ودسته‌های‌مختلف که بیکاروزیاد بودند زدوخورد میشد ، بطوری که دولت عثمانی‌مجبور بود درعید پاك عده‌ای‌ازقوای انتظامی‌را برای‌حفظ آرامش نزدیك مقبرهٔ عیسی بگمارد .

درتابستان ۱۸۴۷در کنیسة‌المهد در بیت‌اللّحم یك ستاره نقره‌ای که روی آن نوشته‌ای‌بود ودرمحل تولدعیسی‌قرارداشت، مفقودشد ویونانیان را به‌سرقت آن متهم کردند، ولی‌مأمورین تحقیق نتیجهٔ مثبتی به‌دست نیاوردند . در ۱۸۴۹ که دولت‌فرانسه علاقه‌ای به روحانیون پیدا کرد، این‌قضیه را که‌فرصت مبارزه با نفوذ روسیه رادرشرق‌میداد، با تعصب‌تجدیدنمود وسفیر آن دولت دراستانبول به‌موجب قـرارداد کاپی‌تولاسیون[1] ۱۷۴۰ حقوق و اختیـارات وسیعی برای عیسویان لاتن درخواست کرد ، ولی دولت روس عثمانی را تهدید کرد که اگر وضع‌اماکن مقدسه را تغییردهد با آن دولت‌قطع رابطه خواهدنمود. کمیسیونها تقریباً دوسال مذاکره ومشورت کردند وبالاخره برطبق تصمیم سلطان قرارشد

۱ـ حکومت قنسولی .

وضع اماکن مقدسه در بیت‌المقدس تغییری نکند، ولی سه کلید کلیسای سن ماری دربیت‌اللّحم وکلیسای مهد به‌عیسویان لاتن داده شود . بدین ترتیب کلید مدخل اصلی کلیسای مهد باز دردست عیسویان لاتن نبود ، با این‌حال سفیر فرانسه که چندی پیش بالحنی تهدیدآمیز ازآبروی امپراتور سخن میگفت ازاین امتیازات بیمعنی اظهار رضایت نمود، ولی دولت روسیه میخواست از این فرصت استفاده کرده، حریف خودرا ازمیدان سیاست شرق بیرون کند، لذابوسیلهٔ دولت عثمانی حکمی به‌عنوان حاکم بیت‌المقدس صادر کرد که‌هنگام تسلیم کلید به‌روحانیون لاتن بگوید که داشتن کلید بمنزلهٔ جواز ورود ازمدخل اصلی کلیسا نخواهدبود، بعلاوه سلطان دستورداد که حقوق عیسویان دراماکن مقدسه دردفتر شهر ثبت شود وهر گونه ادعای دیگری ازطرف لاتن‌ها رد شود وچون فرانسه این دسیسه را باآرامش تلقی نمود، ژنرال کنسول روس درفلسطین درخواست کرد که فرمان جدید دربیت‌المقدس درحضورمردم خوانده شود، ولی سفیر فرانسه باآن مخالفت کرد ودولت عثمانی را تهدید نمود که در احترام وجانبداری روسیه پافشاری کند، درغیراین‌صورت داردانل‌رامحاصره خواهد نمود، امادولت عثمانی به‌این تهدید توجهی نکرد ودرخواست روسیه را اجرا نمود و فرانسه باردیگرعقب ـ نشینی کرد وتهدید خودرا بموقع اجرا نگذاشت .

اختلاف دیگری راجع به مونتنگرو ایجاد شد . دولت عثمانی ساکنین کوههای سیاه را قسمتی ازملّت «روم» میدانست، ولی‌هیچگاه برای آنکه آنهارا به‌اطاعت کامل درآورد اقدامی نکرد . ازقرن هفدهم حکومت ایشان باجمعی از روحانیون بود که عنوان متروپولیت داشتند وآنها را ولادیکا یعنی ارباب می‌خواندند. دراکتبر۱۸۵۲ بعدازآنکه ولادیکا پیر دوم مرد، دانیلو برادرزاده و جانشینش ازسمت مذهبی خود صرف‌نظر نمود وبه عنوان مؤسس سلسلهٔ موروثی

ومستقلی به‌حکومت پرداخت‌ودولت عثمانی‌این عمل را شورش‌تلقی کرد وعمر-پاشا بهترین سردارخودرا برای سرکوبی‌وی اعزام داشت . اسلاوهای جنوبی اطریش که درشورش‌هنگری رویهٔ مساعدی پیش گرفته وحکومت وین‌ازایشان امتنان‌داشت،به‌حمایت هم نژادان‌خود برخاستندوامپراتور سفیر فوق‌العاده‌ای نزد دولت‌عثمانی فرستاد ووی‌را به مسالمت واعتدال دعوت کرد. دولت روسیه نیزخودرا مجبور به مداخله‌دید، ومنچیکوف سفیر آن‌دولت که‌پس‌ازحل مسئلهٔ مونتنگرو وارداستانبول شده‌بود، چنان باخشونت عمل کرد که فؤادپاشاوزیر امورخارجهٔ عثمانی ازمقام خود استعفا کرد . منچیکوف تقاضاداشت که اماکن مقدسه در طی قرارداد جداگانه ای با دولت روسیه حل شود ودولت عثمانی پاتریارش یونانی را مستقل دانسته ، اورارئیس روحانیون بشناسد .

دولت عثمانی این توقعات بیجای دولت روس را رد کرد وسفیر آن‌دولت بازگشت ونیکلا تزارروسیه در ۲۶ ژوئن‌اعلامیهٔ معروف خودراخطاب به ملّت صادرنمودودرطی آن‌تصریح کرد که مأموریت‌ووظیفهٔ‌قدیمی روسیه وی رامجبور بدفاع از مذهب ارتدکس‌مینماید، وچون دولت عثمانی درحقوق‌کلیسای شرق مداخله کرده، وی‌مجبوراست قوای‌خودرا به متصرفات‌دانوبی آن‌دولت بفرستد. منظورآغاز کردن‌جنگ‌نیست،بلکه‌تضمینی برای‌اعادهٔ‌حقوق‌ازدست رفته‌است . یك‌هفته بعد قوای روس از رود پروت گـذشت ودر استانبول احساسات قدیـم سلحشوری طغیان کرد وبعدازآنکه اقدامات دول بزرگ‌برای وساطت نتیجه نداد ، گروهی از ناوگان فرانسه وانگلیس وارد دریای مرمره شد وبه‌عنوان متحداسلام مورداستقبال گرم‌مردم‌قرار گرفت . درچهارم‌اکتبرعثمانی به‌روسیه اعلان جنگ داد و۱۵روز بعد قوای این‌دولت به‌فرماندهی عمرپاشا از دانوب گذشت، ولی بزودی‌مجبور به‌عقب‌نشینی گردید. ترکها درماورای‌قفقازنیز بدواً

یکی‌ازمستحکمات روسیه را گرفتند، اما بعد ناچارشدند به‌طرف قارص که‌دژ اصلی‌ارمنستان است عقب روند . دول غربی‌همچنان درحال میانجیگری‌بودند وناوگان خودرا فقط موقعی‌وارد دریای سیاه کردند که روسها قسمتی‌ازبحریهٔ عثمانی‌را درلنگرگاه سینوپ‌منهدم‌نمودند. دربهار۱۸۵٤روسهادرماورای دانوب حملهٔ دیگری کردند، ولی دژسیلیسترا آنهارا متوقف‌نمود. دراین‌موقع‌اتریش وپروس درخواست کردند که‌نواحی دانوب‌تخلیه شودوقوای‌خودرا درسرحدات گالیسی‌متمرکز کردند وروسیه ناچارتسلیم‌شد. دراین ضمن دول غرب قوائی دراستانبول پیاده کرده،درکریمه‌به روسهاحمله‌نمودند . دربیستم‌این‌ماه روسیه درآلمان شکست‌سختی‌خورد، ولی‌قلعهٔ سباستوپول تا ۸ سپتامبر۱۸۵۵ مقاومت کرد . در قفقاز باآنکه لزگیها به‌رهبری «شامل» قهرمان ملّی ابخازی‌ها و چرکس‌هاشورش کردند، تفوق باروسهابود ودر۲۸نوامبر پس‌ازمحاصرهٔ طولانی قارص‌رامتصرف شدند.

دول غـربی برای تضمین صلح که مذاکـرات‌آن شروع شده‌بود وبرای آنکه ازبهانه‌گیری ومداخلهٔ روس دراموردداخلی‌عثمانی‌جلوگیری کنند، این دولت‌رامجبورنمودند که‌اصلاحات بیشتری‌بعمل‌آورد وتحت فشارایشان دراول فوریه فرمان‌دیگری‌به‌نام «خط همایون» صادرگشت، دراین‌فرمان بدواًحقوق اعطائی«خط شریف گل‌خانه»تأیید گردیدواموزعرفی‌مسیحی‌ها که سابقاً بوسیلهٔ روحانیون حل وفصل‌میگردید، تابع‌نظرهیئت مختلطی‌ازروحانیون ومأمورین عرفی‌شد ومطالب توهین‌آمیزی که درمکاتبات اداری نسبت به‌عیسویان‌استعمال میگردید حذف شدومسلمانانی که مذهب مسیح را می‌پذیرفتند، دیگر به زور مجبور به‌تغییرآن نبودند. عیسویان‌حق‌ورود به مدارس عالیه وبالنتیجه‌اشتغال به‌کارهای غیرنظامی دولتی‌را حاصل کردند وحتی برای خدمت نظام وظیفه که

تااین تاریخ اختصاص به مسلمانها داشت به عیسویان نیز اجازه داده شد، ولی ایشان حق‌داشتند درصورتیی که بخواهند دیگری را به‌جای‌خود بفرستند، ونیز به‌ایشان وعده داده شد که در شورای استان وشهرستان کارهائی بهتر از پیش داده‌شود. اتباع خارجی‌اجازه یافتند تحت شرایطی زمین بخرند وتصمیم گرفته شد که مالیاتهامساوی ومتعادل گردد وبودجه را تنظیم‌نموده از رشوه‌خواری و فساد جلوگیری بعمل آورند.

ازطرف مردم ازخط جدید مانند خط گل‌خانه استقبالی‌نشد.مسلمانان از اینکه مزایای خود را از دست داده‌اند ناراضی بودند وعیسویان که در اثر تجربیات زیاد اعتمادی نداشتند باور نمیکردند که این قوانین نتیجهٔ عملی داشته‌باشد، وچون‌هردودسته میدانستند که منشأ صدور این‌خطوط دول‌بیگانه می‌باشند نسبت به‌آنها بدگمان بودند.

سیاست خارجی بعدازآنکه وظیفهٔ خودرا در استانبول‌تمام شده‌پنداشت با جدیت متوجه مذاکرات صلح شد. این مذاکرات در مارس۱۸۵۶ درپاریس خاتمه یافت. تمام اراضی که طرفین درجنگ کریمه تصرف کرده بودندمسترد گردید. دول اروپا استقلال عثمانی‌را تضمین کرده وبا حقوق و مزایای مساوی عضو گروه دول اروپا شناختند. بغازهای داردانل مانند سابق‌بسته شد ودریای سیاه بیطرف گردید وکمیسیون مخصوصی مأمور تنظیم کشتی‌رانی درروددخانهٔ دانوب وآزادی‌آن شد. دولت عثمانی تعهد کرد به ملداوی و والاشی سازمان اداری مستقلی بدهد، بعلاوه آزادی مذهب و تجارت و کشتی رانی آن تضمین گردید. همین‌آزادی‌ها به‌صربستان نیزداده شد ولی این‌ناحیه درتصرف‌عثمانی باقی‌ماندوحتی این‌دولت درآن حق نگاهداری پادگان پیدا کرد.

چهار سال پس از صلح پاریس دول اروپا مجدداً فرصت مداخله درامور

عثمانی‌راحاصل کردند. درلبنان حکومت مشترك دروز ومارونی منشأ اختلاف دائم شده بود خاصه آنکه ترکهای قدیمی که در اینجا تحت نظارت ومراقبت اروپائیها نبودند با تحریك دروزها کینهٔ دیرینهٔ خود را علیه عیسوی‌ها اعمال می نمودند. در ۱۸۶۰مه مجدداً جنگ داخلی درگرفت وغارت و کشتار تا ژوئیه ادامه داشت، چه سربازانی که چندین ماه حقوق نگرفته بودند از مداخله خودداری می‌نمودند. در این واقعهٔ حزن‌انگیز قریب سی‌هزار سرباز مسیحی کشته شدند ومردم متعصب دشت نیز از رفتار خطرناك اهالی کوهستان تقلید کردند ودر دمشق به‌شکنجه وآزار عیسویها پرداختند و اگر امیر عبدالقادر زکه درجنگ قبیله، علیه فرانسه درالجزایر شهرت یافته بود وبه‌لبنان تبعید شده بود ـ وفرزندان وسپاهیان کوچکش نبودند تمام مسیحی‌ها معدوم می گردیدند. این وحشیگری در اروپا چنان تنفری ایجاد کرد که دولت عثمانی مجبور شد فؤاد پاشا را با اختیارات تام برای سرکوبی مقصرین بفرستد و دولت فرانسه نیز شش‌هزار سرباز به سوریه فرستاد. ولی دول دیگر به اعزام مأمور سیاسی قناعت کردند وداد گاه سختی دردمشق ولبنان ایجاد گشت. اما دولت انگلیس که برای خنثی کردن اثر حمایت فرانسه نسبت به مسیحی ها احتیاج داشت به‌هواخواهی ایشان برخاست. اعتراض این دولت اعدام امرای دروز را که آغاز شده بود متوقف کرد و ۲۴۹۱ نفر ازایشان به طرابلس تبعید گردیدند وپنج سال بعد اجازه‌یافتند به میهن خود باز گردند.

سلطان عبدالمجید در۲۵ ژوئن ۱۸۶۱ درگذشت وبرادرش عبدالعزیز که تاآن تاریخ در منزل مادرش‌حبس بود و فقط با دراویش و مفسرین قرآن ارتباط داشت جانشین وی گردید. این اشخاص ذهن وی را باتصورات عجیبی‌از مأموریت وتکالیف جهانداری خلیفه پر کرده بودند. وی با حسن نیت تمام به

زمداری پرداخت وحرمسرای خلف خود را برهم‌زد و اعلام داشت که بیش از یك‌زن نخواهد گرفت ومخارج دربار را تقلیل‌داد. ولی تمام استانبول‌درمخارج حرمسرای خلیفه ذی‌نفع بودند ووی نمی‌توانست برخلاف جریان شنا کند، لذا بزودی در عیاشی و فساد سر آمد پیشینیان شد و از روز اول زمامداری دچار مضیقهٔ مالی گردید.

سلطان سابق ۱۵ میلیون لیرهٔ استرلینگ قرض باقی گذارده بود و در ۱۸۶۱ کسر بودجه ٤٥٠ میلیون غرش یعنی معادل ۱۰۳ میلیون فرانك‌بود. سال بعد دولت انگلیس حاضر شد شش میلیون لیره به‌دولت عثمانی قرض بدهد به شرطی که یك کمیسر انگلیسی در طرز مصرف این پول نظارت کند. دول دیگرنیزهمین‌رویه‌راتعقیب نمودند و طبق پیشنهاد ایشان یك دیوان محاسبات ویك بانك دولتی‌تأسیس گردید. ولی‌در ایجاد نظم‌مالی اثر زیادی ننمودزیرا دولت‌کارکنانی‌را که برای این مؤسسه لازم بود پیدا نمی کرد.

در دوران عبدالعزیز دولت عثمانی یکی از استان‌های گرانبهای‌خود را بکلی ازدست‌داد. این‌دولت بنابرعهدنامهٔ پاریس درژوئن ۱۸۵٦ بالش[1] وغیکا[2] را قائم‌مقام‌ملداوی ووالاشی‌تعیین کرد. اولی‌هشت ماه بعد مردو«فوگوریدس» که وزیر مالیهٔ وی‌وپسرش‌شاهزاده ساموس بود جانشین وی گردید. شورائی که بدین ترتیب تشکیل شده بود بایستی تکلیف قانون اساسی این دو استان را تعیین کند. شورای‌مزبور دراواخر دسامبر۱۸۵۸ سرهنگ کوزا رابه‌حکومت ملداوی انتخاب کرد و وی به همین سمت در والاشی نیز قبول شد. ولی این شخص تمام‌منابع‌درآمد کشور را به‌عیاشی ومعشوقه بازی که حتی درشرق نظیر آن دیده وشنیده نشده بود برباد داد. لیبرخت مشاور مقتدر وبا نفوذ وی که

۱- Balsh ۲- Ghika

ریاست پست و تلگراف را نیز داشت پیشخدمت سابق کافه های استانبول بود. متحدین کوزا را وادار به استعفا کردند و حکومت موقت این منطقه موافقت «کارل فن هوهنزلرن» [۱] را برای حکمرانی این دو استان جلب کرد و در ۱۳ مه اتحاد این دو استان را به حکمرانی موروثی این شاهزاده اعلام نمود. در دوران وی رومانی به ترقی و پیشرفت زیاد نائل شد.

اسمعیل خدیو مصر واطاعت از دو دستگاه

عباس پاشا خدیو مصر مردی بی کفایت ومستبد از آب درآمد واحتمالاً مسموم شد ودر ژوئیهٔ ۱۸۵٤ در گذشت وسعید فرزند چهارم محمدعلی که بسبك اروپا تربیت شده بود جانشین وی گردید. وی در دسامبر ۱۸۵٦ تصمیم مهمی گرفت که بعدها در سرنوشت مملکتش اثرات عمده گذاشت؛ بدین معنی که به کنت فردیناند دولسپس کنسول فرانسه ودوست قدیمی خود امتیاز کانال سوئز را داد وباب عالی نیز باوجود مخالفت های انگلیس رضایت خود را که بعد از اعطای امتیاز خواسته شده بود اعلام کرد. ولی این موافقت فقط در ۱۸٦۰ قطعی شد درصورتی که لسپس قبلاً کار خود را شروع کرده بود. در ۱۷ ژانویهٔ ۱۸٦۳ سعید حامی وی در گذشت و اسمعیل جانشینش به واسطهٔ ولخرجی بزودی در مضیقهٔ مالی افتاد. انگلیس ها از این فرصت استفاده کرده علیه ایجاد کانال اعتراض کردند وچون در همین احوال بواسطهٔ جنگهای داخلی امریکا قیمت پنبه ترقی کرده بود به وی گفتند اگر در اراضیی که سلف وی به کمپانی کانال واگذار کرده پنبه بکارد منافع زیاد خواهد برد. هنگامی که وی از کمپانی، این اراضی و کارگران را خواست گفتند که کار آنها تعطیل کامل خواهد شد و با وساطت ناپلئون سوم کار به داوری احاله شد. به موجب رأی صادره دولت مصر در

۱- Carol Von Hohenzollern

مقابل شصت هزار هکتار زمین وچهارپنجم کارگران بایستی سی‌میلیون فرانك جهت زمین وهشت میلیون فرانك برای افراد غرامت بدهد. کشت پنبه توسط اسمعیل که بسیاری از مالکین بزرگ ازآن پیروی کردند برای بهبوداقتصاد مصر نتایجی به‌مراتب بیشتر از حفرکانال داشت ومصر که تا آن تاریخ خوراك همسایگان خودرا نیز از مازادگندم خویش تهیه می کرد در اثر کشت پنبه بتدریج وارد اقتصاد دنیا شد ودرگیر ودار بحران های‌آن استقلال خود را از دست داد . لسپس کمبود کارگر منتزعه‌را باماشین جبران کردودر پائیز۱۸۶۹ پس از دوازده سال ، حفر کانالی که طول‌آن ۱۵۰ کیلومتر وپهنایش از ۸۰ تا ۱۰۰ متر وعمقش هشت متر بود خاتمه یافت . این کانال ازپرت سعید واقع در دریای مدیترانه شروع می‌شد وازدریاچه‌های منزله وبلاخ‌می گذشت و تپه‌های الحسرا که ۱۶متر بلندی دارند قطع نموده به‌دریاچه‌های تمساح وسراپیوم و دو دریاچهٔ‌آب تلخ (دریاچهٔ آب تلخ بزرگ ودریاچهٔ آب تلخ‌کوچك)می‌رسید ونزدیك سوئز و بندر ابراهیم وارد دریای احمر می‌شد . در ۱۷ نوامبر ۱۸۶۹ کانال ضمن جشن مجللی افتتاح گردید . دراین جشن ابراهیم عنان هوس‌های پرخرج خودرا رها کرد وکنارشاهزادگان اروپائی ظاهرشد. چه برای‌شرکت در این‌مراسم امپراتور اتریش شخصاً آمده و ناپلئون سوم نیز ملکه اوژنی و ویلهلم پادشاه‌پروس ولیعهد را به نیابت خویش فرستاده بود.

اسمعیل خودرا مجری وصیت سلف بزرگ خویش میدانست وتاحدی‌هم حق داشت. وی از۱۸۶۶ توانست قانون وراثت سلسلهٔ خویش را ازسبك ترکی به‌ترتیب اروپائی تبدیل کند و این عمل را هنگامی که ترکها گرفتار شورش کرت بودند انجام داد و بدین منظور خراج مصر را از ۳۰۷۰۰۰ به ۷۲۰۰۰۰ لیرهٔ ترك بعلاوه کمك نظامي افزود و سال بعد به استثناي انعقاد قرار دادهاي

بین‌المللی درسایرامور خودرا آزاد ساخت‌ولقب‌خدیوی گرفت واین‌لقب فارسی (که‌معنای‌آن‌حاکم‌ویا آقا است) وی‌را درانظار بالاتر از «والی» قرارمیداد و تقریباً به‌صورت پادشاهی درمی‌آورد ولی بعد سلطان‌که از طرف انگلیس‌ها و امرای‌قدیم مصر تحریك شده بود از وی درخواست که ناوگان مسلح خود را به‌دولت عثمانی بدهد و ارتش خویش را کم کند و بودجهٔ مملکت را همه ساله تسلیم عثمانی نماید و حق هیچ‌گونه قرضهٔ ملی نداشته باشد و بدون موافقت سلطان هیچ‌گونه قرار داد سیاسی نبندد . پس از اتمام کانـال دیگر فرانسه احتیاجی به‌خدیو نداشت‌لذا نتوانست‌برای‌جبران این اهانت کمکی ازناپلئون سوم بگیرد. ولی درسپتامبر ۱۸۷۱ علی پاشا صدراعظم عثمانی ودشمن سرسخت وی مرد وجانشینش محمود نسبت به نقشه‌های جاه‌طلبانهٔ وی موافقت بیشتری ابراز می‌نمود . در ژوئن ۱۸۷۳ سلطان « فرمان » جدیدی صادر کرد که وضع سیاسی وقضائی خدیو روشن شد و وی با دریافت امتیازات قائم مقامی موروثی قدرت و میزان مالکیت وی در قسمت سواکن ومصوّع افزوده شد وحق وراثت مستقیم وی نیز قطعی گشت وچون سلطان سال قبل‌دستور قضائی بین‌المللی‌سال ۱۸۶۹را قبول کرد . وی‌درامورقضائی و اداری استقلال یافت و آزادیش نسبت به افزایش ارتش وانعقاد قراردادهای غیرسیاسی با دول خارجی و گرفتن‌قرضهٔ ملی تأیید گردید ودر ۱۸۷۵ بعدازآنکه حق قضاوت کنسولها نسبت‌به‌امورعرفی حذف شد واین‌گونه امور به دادگاه‌های مختلط مراجعه گردید وضع وی در مقابل خارجی‌ها بهبودی بیشتری حاصل نمود.

اسمعیل برای پیشرفت فرهنگ کشور خویش اقدامات مؤثری نمود و با انشعاب کانال های جدیدی از رود خانهٔ نیل و آوردن کارخانه های قند کشاورزی‌را تشویق کرد و برای ترویج بازرگانی بنادر و باراندازها وخطوط

تلگراف وراههای جدید آهن تأسیس کرد و وضع پست را اصلاح نمود. دردوران وی برای نخستین بار قاهره واسکندریه وسوئز دارای آب و گاز شدند و فرهنگ عمومی با ازدیاد مدارس بهبودی یافت . عدهٔ مدارس عمومی درزمان وی از ۱۸۵ به ۴۸۱۷ رسید . یك مدرسهٔ دخترانه ، یك دانشکدهٔ پزشکی و یك دانشکدهٔ فنی ونظام برای اولین بار تأسیس یافت ومصروجود آنهارا مدیون وی می باشد .

اسمعیل نیز مانند خاندانش سعی کرد قدرت خودرا به طرف جنوب توسعه دهد واراضی مرزی مصوّع وقلمرو سلطان دارفور را متصرف شد وبدین ترتیب با امپراتوری مسیحی حبشه مجاورت مستقیم حاصل کرد . این امپراتوری هنوز مجذوب سازمان ملوك الطوایفی قرون وسطی بود و ارتشی ناآزموده ولی شجاع داشت. در ۱۸۷۵ مصریها «هارا» را گرفتندو تصور کردند که می توانند تاقلب کشور کوهستانی حبشه پیش روند ، ولی اولین سپاه اعزامی ایشان در قندت از طرف یوهان امپراتور این کشور شکست خورد وسپاه دوم که فرماندهی آن باحسن پاشا پسر خدیو بود در ۱۸۶۷ اسیرشدودرجنگ سوم در قرع تمام توپخانهٔ خود را از دست دادند. از خوشبختی مصریها بعضی اتباع یوهان شورش کردندو وی در ۱۸۷۷ مجبور به مصالحه شد ودر نتیجه مصوّع که مورد تهدید قرار گرفته بود دردست مصریها باقی ماند .

ولخرجی های خدیو واین جنگهای نکبت بار بیشتر صورت جنون داشتند ووضع مالی کشور ثروتمند مصررا که سعید با گرفتن وامی به مبلغ سه میلیون لیرهٔ استرلینگ دشوار کرده بود رو به اضمحلال بردند واسمعیل بیهوده سعی می کرد عواید املاك وسیع خودرا با کمك اختراعات جدیداروپا افزایش دهد، چون گاوآهن های بخاری وماشین های دیگری که به قیمت گزاف تهیه شده بود اگراحیاناً بکار می افتاد فقط مدت کوتاهی دوام می کرد. در ۱۸۶۷ قروض وی

بهصد میلیون رسیده بود. در۱۸۷۵ چون درمضیقه افتاده بود سهام کانال سوئز خودرا به‌چهار میلیون لیره فروخت ورویهٔ سلطان‌را که در۱۸۷۵ ورشکستگی کشوررا اعلام نموده بود سرمشق‌قرارداد ودرآوریل۱۸۷۶ تاسه ماه‌ازپرداخت سود قروض عمومی وخصوصی خویش امتناع کرد و حقوق مستخدمین دولت را نپرداخت‌ودرمقابل مالیات کشاورزان‌رادوبرابر کرد.دادگاه اروپائی‌اسکندریه که بنا برآئیننامهٔ قضائی جدید که به‌تصویب سلطان رسیده بود به‌جای‌دادگاه کنسولها تشکیل یافته بود خدیو را به پرداخت قروض خود محکوم و حکم توقیف قصررملدرا صادر کرد. انگلستان وفرانسه برای رسیدگی به امورمالی مصر کمیسیونی تشکیل دادند واین کمیسیون خدیو وخانواده‌اش‌را مجبور کرد بیشتر املاك خودرا بدولت واگذارند وبدون موافقت‌مجلسی که ازنمایندگان مردم بومی و بیگانه تشکیل خواهد گردید مالیاتی وضع ننمایند. در دولتی که به‌ریاست بوبر پاشای ارمنی تشکیل شد ویلسون انگلیسی سرپرست امور مالی و دوبلینیر[1] فرانسوی متصدی ادارهٔ مشاغل عمومی گردید، ولی‌خدیودر نتیجهٔ چشم بستگی حاضر به قبول این نظارت و سرپرستی نشد. ضمناً بیهوده تصور می‌شد که وی حاضر است از ارتش خود بکاهد در صورتی که وی برای برکنار کردن عیسوی‌ها علیه ایشان شورش نظامی بوجودآورد، ولی‌فقط نوبر پاشا استعفا کرد وویلسون و دوبلینیز درکابینهٔ بعدی که به‌ریاست توفیق‌پاشای ولیعهدتشکیل گردیدشرکت‌نمودند. خدیو که گویاتحت فشار عده‌ای‌ازاشراف مصر قرارگرفته بود دستور عزل وزیر امور خارجه را داد و مبتکراً تعهدات خودرا نسبت به‌طلبکارانش کسر کرد واین عمل در۱۸۸۰ منتهی بصدوریادداشت اعتراض‌آمیزی از طرف دولت امپراتوری آلمان گردید ودول دیگرنیز ازآن

۱ - de Bligniéres

پیروی کردند . در نتیجه در۲۶ ژوئن سلطان، اسمعیل‌را خلع وتوفیق پاشا پسر بزرگترش‌را به‌خدیوی منصوب نمود .

ترکیه دست‌نشاندهٔ اروپا

از۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ امپراتوری عثمانی نیز مانند مصردر مضیقهٔ مالی بود و این گرفتاری در۱۸۷۵ به‌اوج شدت‌خود رسید . دولت‌عثمانی بیهوده سعی نمود از فرانسه‌قرض کند وبانك عثمانی‌را خزانه‌دار امپراتوری ومرکز وصول‌عواید نماید . اگر سلطان عبدالعزیز قدری ازثروت سرشارخود را فدا می کرد یااز ولخرجی‌های دربار تا حدی می کاست شاید از بدبختی جلوگیری میشد، ولی توقع این گونه فداکاری بیجا بود. لذا دولت عثمانی به فرض‌اینکه سفیر روس هم توصیه نمی کرد چاره‌ای جز اعلان ورشکستگی نداشت. دراکتبرصدراعظم طی اعلامیه‌ای اظهار داشت که دولت بواسطهٔ کسر درآمد مجبور است تا پنج سال نصف قبوض‌خودرا به‌پول ونصف دیگررا باسفته‌هائی باسود ۵٪ بپردازد . فقط دو قرضهٔ جنگ کریمه که دولتین انگلیس و فرانسه آنها را تضمین کرده بودندو اسناد دولتی که‌متعلق به‌سلطان بود ومبلغ آنهاقریب ۱۴۴ میلیون‌میشد از این ترتیب استثناء بود. دربیست‌سال اخیر دولت عثمانی‌ده دفعه قرض کرده بود وسود دهمین قرضه که در شرایط بسیار نامساعد صورت گرفته بود ۵ر۹٪ تعیین شده بود . هنگام اعلان ورشکستگی قروض جاری دولت که برای تهیهٔ ناوگان زره پوش‌وتوپهای کروپ و تفنگهای مارتن گرفته شده بود با سود و بهره به شش میلیارد و دویست و بیست وپنج میلیون فرانك بالغ می‌شد.

در استانهای روم‌ایلی همه‌چیز درشورش وناراحتی بود . کنسولهای‌روس را متهم می کردند که مردم‌را علیه دولت تحریك می کنند و این اتهام چندان هم بیجانبود. درهرزگوین اشراف بومی که پس از سلطهٔ عثمانی مسلمان شده

بودند خون عیسویهارا می‌مکیدند . از ژوئیهٔ ۱۸۷۵ انقلاب شروع شد . دولت عثمانی تدارك‌سپاه‌دید ولی‌بدواً درصدد اصلاحات برآمد وبدین منظورشورای اداری راکه مسیحیان نیز جزء آن بودند تشکیل داد ولی هنگامی که این شوری‌خواست‌درحوزهٔ مأموریت خود کاررا شروع کند مسلمانها مانع‌شدند. در ژانویهٔ ۱۸۷۶ چون دولت عثمانی دستور داده بود که مالیات‌های معوقه را در ظرف چهارهفته‌وصول کنند . دربلغارستان نیزشورش برپا شد ودرششم مه برسر یك دختر جوان بلغار بین مسلمان ومسیحی زد وخورد درگرفت و کنسول‌های فرانسه وآلمان دراین غائله کشته شدند. بعدازاین واقعه یك ناوگان اروپائی به‌سالونیك آمد وبه‌همین علت طلاب «صوفته» یعنی محصلین علوم دینی‌وقوانین به‌پشتیبانی‌صدراعظم وشیخ اسلام‌در استانبول‌شورش کردند. سه‌دولت‌امپراتوری اروپا بدولت عثمانی پیشنهاد نمودند به مسلمانان و مسیحی ها دو ماه مهلت دهد و قرار شد اگر در ظرف این مدت به نتیجه نرسیدند اقدامات مؤثری به‌عمل آورند .

ولخرجی جنون‌آمیز وبی‌لیاقتی کامل سلطان سبب ایجاد دسته‌بندی شد که سلسله‌جنبان‌آن مدحت پاشا بود . این شخص‌د.حکومت استان‌های‌دانوبی بلغارستان واز ۱۸۶۹ دربغداد شایستگی ولیاقت زیادی نشان داده بود وازآن تاریخ در کابینهٔ محمد رشدی پاشا وزیر مشاور بود . وی دربهار ضمن نامه‌ای بی‌امضا به سفارت خانه های دول باستثنای سفارت روس نوشت که عزل سلطان بنابر قوانین اسلام لازم است زیرا به‌موجب این قوانین‌رئیس دولت باید دارای حواس ومشاعر صحیح باشد . شب سی‌ام‌مه این‌دسته که حسین عونی پاشا نیزجزء آنها بود در قصر دلمه باغچه واقع در ساحل بسفور سلطان را غافلگیر کرده فتوای شیخ‌الاسلام‌را دائر به عزل وی ابلاغ نمودند . همان شب مراد پنجم به

سلطنت منصوب شد و در پنجم ژوئن نعش سلطان عبدالعزیز را در کاخ چراغان یافتند و احتمال دارد که خود ، شریان قلب خویش را با قیچی بریده بوده است .

سلطان جدید تربیت اروپائی داشت و به روشن فکری مشهور بود ولی افراط درمسکرات سلامتیش‌را مختل کرده و در ضمن وقایع وحشتناك دوران زمامداریش فکر وی‌را آشفته ساخته بود .

به نظر دولت عثمانی شورش بلغارستان را باید بهر وسیله از بین برد لذا چرکس‌های روسیه‌را که بعداز جنگ کریمه به‌قفقاز مهاجرت کرده‌بودند به‌جان ایشان انداخت وآنها به‌همراهی سواران نیم وحشی باشی بوزوك بعضی مناطق را قتل عام کردند. این اعمال شنیع چنان طوفان تنفری در انگلستان برپا کرد که گلادستون رهبر اقلیت ، اخراج کامـل ترك ها را از اروپا خواستار شد .

درصربستان نیز طرفداران جنگ پیش بردند. در۲۷ژوئن دولت‌بلگراد اولتیماتومی داد و خواست که دولت عثمانی پادگان ترك و چریك‌را از مرز صربستان دور سازد وشاهزاده میلان به نیابت سلطنت بسنی منصوب گردد.دوم ژوئن شاهزاده میلان در دلیگراد محل ستاد خود دستور جنگ‌را صادر کرد و منتنگرو رسماً وارد جنگ شد . در تابستان ۱۸۶۷ هنگامی که ترکها صربستانی‌ها را شکست داده بودند در ۲۸ ژوئیه منتنگروئی‌ها فتح درخشانی نمودند .

در این خلال بیماری روحی سلطان مراد طوری شدت کرد که در ۳۱ اوت شیخ‌الاسلام فتوای عزل وی‌را دادو برادرش عبدالحمید دوم در اول‌سپتامبر سلطان شدو کمی بعدمدحت پاشاصدراعظم گردید. تزارباوی راجع‌به‌جنگهای

بالکان متارکهٔ دو ماهه منعقد کرد و دولت عثمانی این مهلت را صرف تدارك جنگ جدید نمود. بنا به‌پیشنهاد دولت انگلیس کنفرانسی از سفرای کبار در استانبول تشکیل گردید تا ضمن اصلاحات جدید صلحی برقرار نماید . دول بزرگ درخواست کردند که پنج سال استقلال بلغارستان وتشکیل کمیسیون بین‌المللی تضمین گردد . مدحت پاشا سعی کرد با اصلاحات داخلی از مداخلهٔ جدید خارجی‌ها درحقوق حاکمیت سلطان ممانعت به عمل آورد و کمیسیون سیزده نفری با شرکت ده نفر از علما و دونفرازسرلشکران، مأمور تهیهٔطرح قانون‌اساسی شد . کمیسیون مزبور قانون مشروطیت بلژیك را مأخذ قرارداده در۲۳ دسامبر طرحی بنام « قانون اساسی » منتشر ساخت . دراین قانون دیگر استانبول وضع خاص خود را نداشت چه ساکنین این شهر از نظام وظیفه و پرداخت مالیات بردرآمد معاف بودند، وتمام اتباع امپراتوری عنوان عثمانی داشتند ودارای آزادی شخصی بودند مذهب رسمی اسلام بود ولی تمام اقلیتهای رسمی تحت حمایت دولت بودند ومطبوعات در حدود مقررات آزادی داشتند . هریك از اتباع عثمانی که ترکی حرف می‌زد می‌توانست بحسب لیاقت هر یك ازمقامات دولتی‌را داشته باشد و دو مجلس بنام سنا و ملی تشکیل میشد که اعضای آنهادراظهاررأی‌وعقیده آزادی‌ومصونیت‌داشتند. این‌دومجلس هرسال‌اول نوامبر با نطق افتتاحیهٔ سلطان تشکیل میشد وقوانین پس از تصویب مجلسین‌و توشیح سلطان‌رسمیت حاصل می کرد. رئیس‌مجلس واعضای سنا ازطرف سلطان برای تمام‌عمرانتخاب‌می‌شدند . هرشش‌هزار نفر یك نماینده انتخاب می کرد و این نماینده غیر از وزارت حق نداشت شغل‌دیگری داشته باشد . نمایندگان برای مدت چهار سال انتخاب می شدند و حق داشتند مجدداً انتخاب شوند و پس‌ازانتخاب نمایندهٔ تمام ملت عثمانی بودند . سلطان یك‌رئیس ودونایب‌رئیس

ازصورتی که مجلس میداد انتخاب می کرد. تنظیم بودجه با مجلس و جلساتش علنی بود. قضات غیرقابل تعویض بودند ومحاکمات علنی بود. دیوان کشور از دەسناتور و ده مستشار دولت وده نفر قاضی دادگاه استان تشکیل می‌شد و حق محاکمهٔ وزراء ورؤسای‌مجلسین واعضای دادگاه استان و متهمین به خیانت را داشت . ادارهٔ استان‌ها و شهرستان‌ها تفکیك شده بود و تعلیمات ابتدائی برای تمام مردم اجباری بود .

دولت عثمانی می‌خواست به‌بهانهٔ اینکه بدون تصویب مجلسین نمی‌تواند امتیازی بدهد از توقعات دول خارجی شانه خالی کند و چون مجلس انتخاب نشده بود مانندسابق شورای بزرگی‌به‌شرکت دویست نفر از اشراف‌وبزرگان مملکت اعم از باکار وبیکار ونمایندگان اقلیت‌های مسیحی و یهود دعوت کرد واین شوری در۱۸ ژانویهٔ ۱۸۷۷ تقاضای دول‌را باتفاق‌آراء رد کرد .درنتیجه سفرای‌دول، استانبول‌را ترك کردند. ولی‌مهارت سیاسی‌مدحت پاشا توانست بار دیگر بین‌دشمنان تفرقه بیندازد و در ۲۸ فوریه وی‌با صربستان قرارداد صلحی بست که وضع سابق را تجدید می نمود ولی چون منتنگرو تقاضای توسعهٔ قلمرو خود را داشت و مجلس با آن موافقت نکرده بودقرارداد متارکهٔ‌جنگ تمدید نشد .

در ۲۴ آوریل روسیه بدول بزرگ اعلان نمود که چون اغتشاشات شرق صلح وی‌را به‌خطر انداخته ناچار است درامورآن‌جداًمداخله نماید.واین‌دول باآنکه تمامیت‌واستقلال عثمانی‌را تضمین کرده بودندرویهٔ بیطرفی‌پیش گرفتند. رومانی نتوانست از عبور افسران و داوطلبان و بالاخره سپاهیان روس که به صربستان می رفتند و راه دیگری نداشتند جلوگیری کند وچون ترکها نیز به‌حدودآن تجاوز می کردند با روسیه قرارداد نظامی بست وتمام راه‌ها ومنابع

خود را در اختیار آن دولت گذاشت ودولت رومانی در ۱۳ مه با عثمانی وارد جنگ شد و در۲۱ مه مجلسین استقلال این مملکت را اعلام داشتند.

در اواخر ژوئن ۱۸۷۷ گورکا ژنرال روس از دانوب گذشت و با آنکه قوای ترك در دو طرف راه وی بودند به بالکان رسید و گردنهٔ شیپکارا که برراه ادرنه مسلط بود اشغال کرد. پشت سر وی عثمان پاشا شعبهٔ پلونا را که بر راه بلغاری جنوبی تسلط داشت تصرف کرد. سلیمان پاشا فرمانده بالکان جنوبی نمی‌توانست به‌وی ملحق شود و به‌جای این‌الحاق، بیهوده‌سعی داشت گردنهٔشیپکا را بگیرد. در این ضمن پرنس‌شارل دو رومانی نیز واردجنگ‌شد، ولی باوجود محاصرهٔ طولانی‌نتوانست عثمان پاشاراوادار به تسلیم نماید. در ژانویهٔ ۱۸۷۸ روسها از بالکان گذشته ادرنه را اشغال کردندودر ۳۱ ژانویه با ترکها پیمان متارکه نمودندولی بعد از آنکه ناوگان انگلیس‌وارد خلیج بزیکا شدوپارلمان آن کشور رأی به افزایش ارتش داد دولت روس از سیاست قدیمی خود یعنی حمله‌به‌استانبول خودداری‌نمودودرسوم‌مارس‌طرح‌مقدماتی صلح در«سن‌استفانو» به‌امضا رسید. دولت عثمانی‌حاضرشد قلعهٔ قارص درارمنستان را که روسها آنرا تصرف کرده بودند با بندرهم باطوم به‌ایشان واگذارد و به‌بلغارستان که‌حدود آن تا دریای اژه کشیده میشد استقلال داخلی دهد ولی دولت انگلیس که جزیرهٔ قبرس را بعنوان حق میانجیگری گرفته بود با این شرایط موافقت نکرد وچون‌اتریش‌هم‌دست بکار تجهیزارتش‌خود گردیدروسیه موافقت کرد که این‌مصالحه‌نامه در کنگره‌ای که دربرلن‌تشکیل‌خواهدشد تعدیل گردد. در۱۳ ژوئیهٔ۱۸۷۸ کنگرهٔ برلن تشکیل یافت وچهار هفته ادامه داشت ودولت عثمانی باکمك بیسمارك توانست بلغارستان جنوبی را بنام روم ایلی شرقی که تحت حکمرانی یك حاکم مسیحی قرار می گرفت در تصرف خودنگاهدارد. ولی

بلغارستان‌شمالی استقلال یافت وروسانی وصربستان ومنتنگرو نیز استقلال کامل حاصل نمودند و حتی یونان قطعه‌ای بر خاك خود افزود . رومانی مجبور شد بسارابی رابه‌روسیه بدهد ودرعوض‌قطعهٔ‌ناقابل دوبروجه را بگیرد. ولی‌تصمیمی که برای‌آینده اثرات شومی‌داشت این بود که به اتریش اجازه دادند بسنی‌و هرزه گوین وایالت نوی بازار را تصرف کند.

سلطان عبدالحمید که از طرز حمایت انگلیس ناراضی شده‌بود در پنجم فوریهٔ ۱۸۷۷ مدحت پاشا صدراعظم خود را که به‌وی پیشنهاد کرده بود با دول غرب اتحاد کند به‌اتهام خیانت‌معزول وتبعید کردومشروطیتی‌را که تنظیم کرده بود هرگز به موقع عمل نگذاشت. این سلطان با هر اصلاحی به سبك اروپا مخالفت کرد وفقط به فکر تقویت وتعلیم ارتش خود به کمك مربیان آلمانی افتاد وبرای تثبیت موقعیت خویش بدترین طرز استبداد شرقی را پیش گرفت واعضای حزب‌اتحاد وترقی که دارای‌افکاراصلاحی بودند مجبور شدندازمملکت بروند و در پاریس و ژنو اجتماعات معنوی ایجاد کنند. در دربار اطرافیان سلطان همواره وی‌را از دسته‌بندی‌های سیاسی می‌ترسانیدند واورا بوضعی‌روز افزون تحت تأثیر ابوالهدی الصیادی که اصلاً اهل سوریه بود قرارمی‌دادند. بطوری که به‌تدریج افکاری‌پیدا کرد که برای این‌دنیا عجیب بود ودائماً‌صحبت ازمقام معنوی خلافت خویش می‌نمود و امیدوار بود که به‌این عنوان فرمانده تمام مسلمانان شود. این افکاررا عده‌ای از علما تأییدمی کردند. ایشان اسلام را جانشین احساسات ملی دانسته انتظار داشتند در مقابل تفوق اروپا عامل و رقیبی باشد ولی ضعف امپراتوری عثمانی طوری شدید وآشکار بود که پیوسته روبه تجزیه‌میرفت‌واین‌دولت که باافریقای شمالی همواره ارتباط سستی داشت در۱۸۸۱ تونس‌را به‌نفع فرانسه ازدست داد.

مصر وانگلیس

توفیق پاشاخدیوضعیف مصر می‌دید که کمیسیون اروپائی تصفیهٔقروضش، همواره ازحق حاکمیت اقتصادی و مالی وی میکاهد. هنگامی که کمیسیون مزبور طرح تقلیل ارتش‌را به‌وی‌تحمیل کرد افسران به‌مقاومت پرداختند. این مقاومت عمومیت حاصل نکرد زیرا افسران دو دسته بودند: طرفدار ترك و طرفدار مصر. از زمان محمد علی عدهٔ زیادی از ترك‌ها مقامات عمدهٔ ارتش را دردست داشتند واز این‌راه به‌هموطنان خود خدمت می کردند. احمد عربی که پسر فلاحی بود و مقام سرهنگی و فرماندهی تیپ هشتم‌را داشت رئیس و رهبر مصری‌های بومی شد.

در ۱۸۸۱ به‌همراهی علی فهمی فرمانده تیپ اول علیه اقدامات دولت عثمانی پاشای رفقی اعتراض نمود و بدین ترتیب رهبر ملیون مصر و مدافع حقوق فلاح‌ها علیه مالکین عمده که عموماً ترك بودند گردید وپس‌از بعضی حوادث‌در۱۸۸۲ وزیرجنگ شد وتوطئهٔ افسران ترك علیه‌وی‌منتهی به‌اختلاف باخدیو گردید و وزیرجنگ‌علی‌رغم خدیو شورائی از بزرگان تشکیل داد. چون انگلیس‌این جریان‌راخطری برای جان اروپائیهامیدید مقابل‌اسکندریه مانور دریائی ترتیب داد و فرانسه نیز به‌وی ملحق شد. خشم مصری ها شدت گرفت ودر۱۱ ژوئن یك‌شورش پرتعصب و خونین میهن پرستانه به وجودآمد و عربی که بیم مداخلهٔ اروپائیان‌را داشت به‌استحکام اسکندریه پرداخت. دولت گلادستون ابتدا قصد اشغال مصررا نداشت. فرانسه نیز چون علاوه برمصر در هندوچین و در روابط خود با امپراتوری آلمان با مشکلات عمده مواجه بود ناوگان خودرا از اسکندریه خواست وبدین ترتیب مسئولیت حفظ اروپائی‌ها تنها به عهدهٔ انگلستان افتاد و چون عربی استحکام اسکندریه را ادامه میداد

ناوگان انگلیس در ۱۱ ژوئیه این بندر را بمباران کرد وخدیو که قبلاً از انگلیسها استمداد نموده بود با قوای‌این‌دولت که به‌مصروارد میشد همراه‌شد لذا عربی در دوم اوت‌خودرا نمایندهٔ سلطان معرفی‌کرد ولی سلطان اورا یاغی اعلام نمود . وی با قوای خود که تسلیحات ناچیزی داشتند در۱۳ سپتامبر به جنگ قوای ژنرال ولزلی آمد و در تل‌الکبیر شکست خورد ودو روز بعد در قاهره دستگیر گردید وحکم‌اعدامش به‌تبعید به‌سیلان تبدیل‌شد ودر۱۹۰۱ از این تبعید به قاهره بازگشت .

شکست تل‌الکبیر تکلیف تاریخ مصر را تا یك قرن تعیین کرد .دولت انگلیس کنترل مالی وفرماندهی عالی ارتش مصررا عهده‌دار شد ویك پادگان ازسربازان انگلیسی همواره دراین مملکت باقی‌ماند . همان طور که در هند درمقابل‌هرشاهزادهٔهندی یك نفرنماینده یا رزیدان تعیین شده بود درمصر نیز لرد کرومر بعنوان سر کنسول در مقابل خدیو تعیین شد و فرمانروای حقیقی مصروی بود . این دوران تاریخ مصر در حقیقت بتاریخ انگلیس تعلق دارد.چه مصرپایگاهی بود که انگلیس سلطه و نفوذ خود را ازآنجا برهند بسط وثبات می‌بخشید. این‌مملکت فقط بعدازجنگ جهانی اول وپس از بیست سال مبارزهٔ سخت به‌استقلال خود رسید.

نهضت اتحاد وترقی درعثمانی

عبدالحمید همان‌موقع که در کاخ یلدیز خودرا از انظار پنهان میداشت به کمك دستگاه جاسوسی سعی‌می کرد هر گونه اقدام آزادیخواهانه را خنثی نموده سلطهٔ خودرا بوسیلهٔ توسعهٔ تجارت تقویت نماید.خط‌آهن شرق که‌ناتمام مانده بود در ۱۸۸۱ پس از انقضای‌قراردادآن تکمیل شد ودر ۱۸۸۸ خط‌آهن بلگراد به استانبول خاتمه یافت واز حیدرپاشا واردآسیا شده به‌ازمید رسیدو

بانك آلمان درمقابل تضمین سود نود و نه‌ساله در۱۸۹۲ آنرا به‌آنکارا متصل کرد و به‌زودی طرح جدیدی برای ادامهٔ آن از طریق آناطولی و عراق به خلیج فارس ایجاد شد بدین ترتیب علاوه بر آنکه قسمت های مختلف امپراتوری به مرکز وصل شد منابع طبیعی آن نیز دراختیار تجارت بین‌المللی قرار گرفت. این نقشه وضع انگلیس‌را درشرق ومطامع روس‌را درایران تهدید می کرد و با آنکه سیاستمداران دوربین آلمان باآن مخالف بودند محافل با نفوذی که فقط منافع اقتصادی‌را میدیدند نقشهٔ خط آهن بغداد را پشتیبانی کرده حتی ویلهلم دوم را به‌آن‌علاقه‌مند ساختند. در ۱۸۹۸ امپراتور آلمان هنگام مراجعت از بیت‌المقدس به استانبول آمد وسلطان‌عبدالحمید که وی‌را دوست‌خود میدانست وبواسطهٔ اینکه افسران آلمانی بریاست فن‌در گلتزپاشا[1] ارتش وی را اصلاح نموده‌اند امتنان‌داشت ـ علی‌رغم روس‌وانگلیس که تا آن‌زمان تمدید خط آهن بغدادرا مانع شده بودند ـ امتیازتکمیل بندرحیدرپاشا را به‌بانك آلمان داد. در۱۹۰۲ دستور ادامهٔ خط آهن بغداد صادر شد وازبروسا که محل انشعاب خط آهن آنکارا بودبایستی این‌خط از راه «افیون قره‌حصار» و«قونیه» و«ارگلی»و «بلغورلو»و«نصیبین»و«موصل» به‌بغدادمتصل گردد. در۲۵ اکتبر۱۹۰۴ این‌راه تا بلغورلوقابل بهره‌برداری شد.

راه‌آهن آناطولی به‌موقعیت اقتصادی واستراتژیکی آنها کمك می‌نمود ولی‌راه حجازموردنظرشخص سلطان وبه‌منظورافزایش حیثیت خلیفه در دنیای اسلام بود. اما کن مقدسه که سابقاً فقط از کوره راههای سوریه و کویر یـا دریای احمر قابل مسافرت‌بودند اکنون با راه‌آهن به‌مرکز امپراتوری‌اتصال حاصل‌می کردند. ساختمان این‌راه از۱۹۰۰ تا۱۹۰۸ به کمك مهندسین آلمانی

۱ - Von der Goltz Pacha

وپشتیبانی عزت پاشا منشی مخصوص سلطان که از اعراب سوریه بود تا مدینه خاتمه یافت و یك میلیون از سه میلیون لیرهٔ ترك که به‌مصرف ساختمان آن رسید ازطرف مسلمانان دنیا داوطلبانه پرداخته شد. ۱/۳۱۹

به‌عقیدهٔ عبدالحمید ازتمام اتباع عثمانی که از راه‌آهن آناطولی‌استفاده می کردند فقط ارامنه که ازخیلی پیش فکراستقلال داشتند خطرناك بودند و هم کشیان‌ایشان که در تمام سواحل مدیترانه تا هند متفرق بودند واغلب‌ثروت سرشار داشتند این تمایلات‌را تقویت می کردند . این ملت شرقی تیره‌بخت در کوهستان‌های بین آناطولی وآذربایجان سکنی گرفته خالصترین علائم اولیهٔ نژادی مردم آناطولی را حفظ کرده بودند و یکی از زبان های دستجات مهاجرین هند و اروپائی را گرفته با زبان اجداد خود مخلوط نموده بودند .

این قوم در کشور خود ودر دشت‌های وسیعی که از کوه‌های‌بلندمحصور شده بود ازخیلی پیش یك رژیم ملوك‌الطوایفی تأسیس نموده بودند که یکبار خیلی‌قدیم‌منتهی به‌ایجاد یك قدرت‌مرکزی گردید. از اینها گذشته این بساط طعمهٔ خوبی برای همسایگان شده بود . ارامنه از موقعی که مطیع عثمانی ها شدند کردهای‌همسایه‌درقلمروایشان نفوذ پیدا کردندو باآنکه مادرعبدالحمید زنی‌ارمنی بودوی‌تصورمی کرد برای‌حفظ قدرت‌خویش باید به کردها اتکا کند. در استانبول «حمیدیه» گارد شخصی وی بیشتر از کردها تشکیل شده بود . در سایر نقاط مملکت نیز «بیك» های ارامنه‌را محدود نموده ازهر گونه تمایلات استقلال‌طلبی ایشان جلوگیری می کرد . ارامنه که فعال وزحمتکش‌وبی‌پروا بودند خودرا برتر ازدیگران می‌دانستند وازایشان‌آنهائی که درخارجه‌بودند مالی زیاد گردآورده سعی داشتند نفوذخودرا نزد دول اروپائی به‌نفع‌همکیشان مقیم ترکیه بکار برند . وضع‌ملل بالکان‌باآنکه باوضع ایشان‌تفاوت زیاد داشت

آنهارا به‌خیال انداخته بود که استقلال داخلی نظیر آنچه روم‌ایلی شرقی توسط کنگرهٔ برلن بدست آورده بود تحصیل کنند . این تمایلات اسباب بدگمانی سلطان‌شد وقتل‌عامی که کردها بهمدستی ترکها در۱۹۰۵ درشهرهای بزرگ‌از قبیل طرابوزان وادس وحتی استانبول از ارامنه نمودند قطعاً خلاف میل وی نبود . این‌اعمال‌ناشایست وشنیع که سال بعد در ولایت‌بتلیس و وان تجدیدشد علاوه بر آنکه دردنیای‌ممتدن لطمه به‌حیثیت امپراتوری ترك میزد اساسش را نیز متزلزل می‌ساخت.

یونانی ها از اصلاح مرزی که توسط کنگرهٔ برلن به عمل‌آمد ناراضی بودند وعلاقه به‌الحاق جزیرهٔ کرت که اغلب ساکنان‌آن یونانی بودندهمواره ایشان‌را تهیج‌می کرد . در۱۸۹۶ در این جزیره شورشی واقع شد که‌حکمران مسیحی کرت پرنس‌ژرژیونانی[1] رهبری‌آنرابعهده گرفت و دربهار ۱۸۹۷ تسالی نیزوارد جنگ شد و ضعف امپراتوری عثمانی‌طوری‌آشکار گردید که برای جلوگیری از اضمحلال کامل‌آن دول بزرگ مجبور به مداخله شدند وصلحی برقرار کردند که مرز یونان‌را اندکی‌توسعه داد و کرت استانی‌شد با استقلال داخلی وحاکم‌مسیحی .

وضع عثمانی در مقدونیه از این هم مشکلتر بود زیرا در آنجا ترکها و یونانی‌ها وآلبانی‌ها و والاشی‌ها وبلغارهاوصربی‌ها اجتماع مختلطی را تشکیل داده بودند و سه همسایهٔ مسیحی سعی داشتند این استان حاصلخیز ومفید را مخصوصاً برای محصول تنباکوی‌آن تصرف نمایند . درپائیز ۱۹۰۲ دستجاتی‌از بلغارها در اینجاتشکیل‌شد که در این‌خطه مشغول ولگردی شده سایراسلاوها را متوحش‌ساختند. مقامات انتظامی ترك نیز ازعهدهٔ‌آنها برنمی‌آمدند. بدین

۱ – Prince George of Greece

سبب روسیه و اتریش از دولت عثمانی خواستند که یك بازرس عالی اروپائی تعیین کرده یك‌دسته پلیس به فرماندهی یکنفر اروپائی تشکیل دهد. ژنرال ایتالیائی که مأمور ژاندارمری بود کاری از پیش نبرد بلکه دستجات دیگر نیز رویهٔ بلغارهارا پیش گرفتند وحتی پس از آنکه دول اروپائی سلطان‌را مجبور کردند که امور این استان را بعهدهٔ ایشان گذارد آرامشی ایجاد نگردید. دولت اتریش ازاین وضع استفاده کرده راه‌آهن سراژه‌و [۱] را ازطریق نوی‌ـ بازار که ادارهٔ آنرا به‌عهده‌داشت تاسالونیك ادامه داد. این‌عمل موجب‌خسارت روسیه و دول دیگر شد و از عثمانی خواستند که حاکمی زیر کنترل ایشان تعیین کند.

افسران ترك از اهانت جدیدی که به کشورشان شد سخت خشمناك‌شدند ودرژوئن۱۹۰۸ بعدازآنکه درنتیجهٔملاقات ادواردهفتم ونیکلای‌دوم تزارروسیه در روال قرار منعقده از۱۸ تا ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بین روسیه وانگلیس قطعی شد، دولت‌عثمانی‌منتظراجرای‌نقشه‌های‌جدیدی‌راجع به‌تجزیهٔامپراتوریش گردید. نگرانی وخطر اختیاررا از کف افسران ترك بیرون کرد ونهضت اتحاد و ترقی که مدت‌ها از طرف سلطان خفه شده بود باوجود رژیم جاسوسی شدیددرارتش رخنه کرد.

انوربیك که بعنوان وابستهٔ نظامی در برلن با ارتش‌آلمان‌آشنا شده‌بود وسرهنگ دوم نیازی که در جنگ بادستجات مقدونیه تجربیاتی بدست‌آورده بود رهبری یك دستهٔهم عهدرا در مقدونیه عهده‌دار شدند و استقرار مشروطیت ۱۸۷۶ مدحت پاشا را هدف خود قرار دادند $\frac{۱}{۳۲۱}$ و بین غیر نظامی ها طلعت تلگرافچی را نیز باخود همدست نمودند. این‌جمع که‌عنوان‌خودرا«حزب‌اتحاد

۱ ـ Sarajevo

وترقی» گذاردند از دُنمه های یهودی سالونیك که تازه‌مسلمان‌شده ، بزندگی اقتصادی این شهر مسلط بودند کمك مالی می گرفتند.

نیازی با بعضی ازدوستان به کوههای رسنا گریخت وقائم‌مقام این ناحیه وی‌را پنهان کرد و وی بعد از آنکه در اُخریدا با ایوب افندی توافق نمود تلگرافی برای سلطان فرستاد و از وی خواست که مشروطیت‌را برقرار سازد وشمسی پاشارا که برای دستگیری آنها فرستاده بودند تیرباران کردند . انور نیز سالونیك‌را ترك نموده در تکوش بکار حزب مشغول شد. افرادحزب‌طوری اطمینان یافته بودند که در ۲۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۸ در منستیر و در ۲۲ و ۲۳ همان ماه در سالونیك مشروطیت‌را اعلام نمودند و همان سال تقریباً بـدون جنگ استانبول را اشغال و سلطان را وادار کردند که مشروطیت را شناخته وزیرانی را که موافق آن بودند تعیین کند و در۱۷ دسامبر مجلس‌ترکیه مشغول کار شد .

تغییر غیر منتظرهٔ حکومت استبدادی در تمام امپراتوری مورد استقبال قرار گرفت . حزب جوانان ترك تصور می کرد که با اعلام نظریهٔ جدید تساوی نژادی و مذهبی با اتباع عثمانی و دستجات مسیحی را طرفدار خود خواهدنمود ولی سازش عبدالحمید باحزب چندان دوامی نکرد ودر ۱۳ آوریل ۱۹۰۹ توطئه‌ای‌علیه زمامداران‌جدیدصورت گرفت ودر۱۵ آوریل سلطان‌توفیق پاشا را بصدارت تعیین کرد وبه اجرای شریعت مأمور نمود و بـرای دومین بار نظامیان سالونیك مداخله کردند. فرمانده این سپاه حسین‌حسنی پاشا ورئیس ستادآن کمال پاشا بود که پس از جنگ کوتاهی بدست محمود شوکت پاشا افتاد . در ۲۶ آوریل مجلس ملی در سن استفانو [۱] تشکیل شد و طبق فتوای

۱ - Stefano

شیخ‌الاسلام‌سلطان‌را عزل کرد و برادرش محمد پنجم معروف به‌رشادرا بسلطنت منصوب نمود. در مجلس جدید دسته‌ای که خود را آزادیخواه معرفی نموده مرامشان «حریت وائتلاف» بود حزب واحدی تشکیل داده سعی نمودند از نفوذ نا محدود افسران جلوگیری کنند. ولی اوضاع خارج به امپراتوری عثمانی فرصت نمیداد تا بآرامی زندگانی مشروطهٔ خودرا بنا نهد.

انقراض امپراتوری عثمانی

دولت ایتالیا که اخیراً تونس را به نفع فرانسه از دست داده بود برای آنکه در نتیجهٔ ازدیاد جمعیت عده‌ای از جوانانش همه‌ساله به‌ممالك خارج که جمع زیادی مهاجر ایتالیائی پیدا کرده بودند نروندچشم به‌طرابلس‌دوخته بود. دولت عثمانی همواره آنرا پایگاه خارجی ازدست رفته‌ای میدانست. ولی موقعی که دولت ایتالیا بطور غیر منتظره‌ای واگذاری این ناحیه را مطالبه کرد حزب اتحاد وترقی ازقبول آن امتناع نمود. لذا در۲۹سپتامبر۱۹۱۱ دولت ایتالیا به‌عثمانی اعلان جنگ داد ودرپنجم‌اکتبرقوای خودرا درطرابلس پیاده کرد. دفاع شهر بعهدهٔ انوربیك ومصطفی کمال‌واگذارشد ووی‌درآنجانخستین نشانه‌های‌افتخاررابدست‌آوردولی باآنکه‌اعراب‌بومی‌وبربرها ازترك‌هاپشتیبانی کردند دستهٔ اخیر بالاخره شکست خورد و طرابلس و بن‌غازی به موجب قرارداد اوشی [1] در۱۹۱۲ به ایتالیا واگذار شد و خلیفه‌فقط حق‌تعیین‌مأمورین مذهبی‌را حفظ کرد.

در۱۹۱۲ مردم بالکان قبل‌از انعقادصلح بین عثمانی وایتالیابدولت‌عثمانی اعلان جنگ دادند. ایشان گرچه بین‌خود اختلافات زیادی داشتند لیکن‌چون دولت عثمانی تصمیم داشت با سکونت دادن عدهٔ زیادی مسلمان در مقدونیه

۱- Ouchy

تسلط خودرا براین ناحیه بیش‌از پیش تثبیت کند، خویش را درخطر دیدند و ترکها نتوانستند از عهدهٔ قوای متحدهٔ بالکان برآیند. هنگامی که بلغارها ادرنه‌را محاصره کردند و یونانیها سالونیك را گرفتند وزیر آزادیخواه عضو حزب اتحاد و ترقی با واگذاری ادرنه موافقت کرد ولی‌افسران به‌رهبری‌انور بااین تصمیم‌حقارت‌آمیزمخالفت کرده، در۱۳ ژوئیه دولت‌را مجبور به کناره‌گیری نمودند ومحمود شوکت زمامدار شد. دراین خلال ادرنه سقوط کرد و ترك‌ها مجبور بودند از خط چتالجه [۱] دفاع کنند و بالاخره صلح لندن ترك‌ها را مجبورنمود که با واگذاری تمام اراضی‌مشرق خط اینوس [۲] تا دریای اژه و مدیا تا دریای سیاه موافقت کنند. چون مخاصمین عثمانی دربارهٔ تقسیم غنائم نتوانستند توافق کنند و به جان هم افتادند انور ادرنه را گرفت و بلغارها مجبور شدند اول در سپتامبر ۱۹۱۳ دراستانبول وسپس در۱۹۱٤ در آتن‌آن را بکلی واگذارند.

با وجود چنین اغتشاشاتی هیچگونه سیاست صحیح داخلی در امپراتوری عثمانی‌قابل اجرا نبود. فکر سیاست امپراتوری که شامل کلیهٔ اتباع مملکت شود ازبین رفت وتمایلات ملی بتدریج جانشین‌آن‌شد. افکار انقلاب کبیرفرانسه ورومانتیك آلمان که از طرف ملل اروپای شرقی اتخاذ شد و اسباب پیشرفت سیاسی‌آنها گردید ترك‌هارا نیز جلب نمود و در اجتماع ایشان ریشه گرفت و چون زبان‌را عامل وحدت ملی میدانستند تصور کردند که با مردم دیگری که در خارج از حدود سیاسی کشور بدین زبان تکلم می کنند می‌توانند اجتماع واحدی ایجاد نمایند. از نواحی جنوب روسیه که اقامتگاه تاتار ها بود نویسندگان هنرمندی که از سیاست تزار ها به جان آمده بودند به ترکیه

۱- Tchatalja ۲- Enos

مهاجرت کردند و به ایجاد نظریهٔ تورانیسم که شامل کلیهٔ مردم ترک‌زبان گردد خیلی کمك نمودند ونوشتجات خالده ادیب شاعرهٔ ترك بهترین مظهر و معرف آنست . ولی این فکر در دوران نضج و نمو افکار انقلابی اثر مخربي داشت و حزب اتحاد وترقی‌را نسبت به اعراب تابع امپراتوری بیگانه کرد در صورتی که بااتکاء به اسلام که‌مذهب‌عمومی آنها بود امکان داشت با ایشان‌علیه‌مسیحیان جبههٔ واحدی تشکیل دهند . اشتباه حزب اتحاد و ترقی این بود که تصور کرد که اعراب از فرهنگ خود بنفع فرهنگ خالص ترك دست برخواهندداشت. فقط درترکیهٔ جدید که مصطفی کمال آنرا بصورت یك کشور ملی تأسیس کرد چنین فکری با کمال قدرت قابل اجرا بود.

درقسمت اجتماعی‌راه‌حلی‌را که حزب‌اتحادوترقی برای‌مسألهٔزن‌پیدا کرد بسیارمفیدبود . گرچه‌زن تاآن تاریخ در دهات و شهرهای کوچك بعلت آنکه شریك‌کارمردبودحقوق‌مساوی‌داشت‌ولی دراجتماعات بزرگ وطبقات عالیه‌فقط جزءخانواده وحرم محسوب‌شده طبق تعلیمات اسلامی محبوس‌بود. البته‌بعضی‌از ایشان‌مانندخالده ادیب که درمدرسهٔ امریکائی‌استانبول تحصیل کرده بودند با روحیهٔاروپائی آشنا شده افکار وسیع‌تری پیدا کرده بودند، ولی‌دررژیم سابق‌راه هرگونه فعالیت‌عمومی بروی‌ایشان بسته‌بود وفقط جنگ جهانی آنهارا از این قید آزاد ساخت زیرا لازم بود ایشان را به جای کارگرانی که به جبهه رفته بودند بگذارند. ازآن‌به‌بعدزن‌ترك با سرعت‌شگفت‌انگیزی‌به‌زندگی‌خواهران اروپائی خود خوگرفت تا آنکه حکومت ملی جدید به وی حقوق سیاسی و اجازهٔ اشتغال به‌همه کارهارا داد.

در جنگ جهانی اول ترکیه همدوش دول اروپای مرکزی وارد جنگ شد وامیدوار بود به کمك ایشان بتواند تفوق انگلستان وفرانسه را درخاور-

نزدیك‌معدوم سازد .شجاعت ارتش‌وناوگان ترك که گوبن[۱] وبرسلو[۲] دو رزم‌ناو آلمانی بوی ملحق و سلیم یاووز و مدیلی نامیده شد راه پیشرفت ناوگان انگلیس به‌داردانل را بستند و مصطفی کمال در دفاع از قلعهٔ انافارطه[۳] هنر فوق‌العادهٔ خود را در امور نظامی نشان داد.

درعراق قوای ترك به‌فرماندهی فن‌درگولتز که در نوزدهم آوریل ۱۹۱۶ به‌بیماری تیفوس درگذشت از پیشرفت‌سپاهیان انگلیس وهندی که فرماندهی ایشان باژنرال تونشند[۴] بودجلوگیری‌نمود وسپاه دیگرانگلیسی‌را که‌بکمك آمدعقب نشاند ودر۲۹ آوریل ۱۹۱۶ درکوت العماره افراد تونشند را مجبوربه تسلیم نمود. سرانجام عراق در برابر قدرت انگلیس تاب مقاومت نیاورد و در فوریهٔ ۱۹۱۷ کوت‌العماره‌سقوط کرد ودر مارس بغداد بدست ایشان افتادوبدین ترتیب دولت انگلیس بر منابع نفت ایران و عراق که بقول لرد کورزن[۵] $\frac{۱}{۳۲۴}$ جریان آن‌متحدین‌را به‌پیروزی رساند مسلط شد. حمله علیه‌کانال سوئزچندان قرین موفقیت نبودمعذلك سپاهیان‌ترك حمل‌ونقل‌انگلیسهارامتوقف کردند. در ۱۹۱۷ انگلیسها وارد فلسطین شدند. در عربستان بطوری که بعداً خواهیم دید لورنس[۶] انگلیسی وضع شریف مکه وعده‌ای دیگررا بهتر کرد وموفق‌شد وی را از دولت عثمانی جدا کند. وی در۱۹۱۸ باسپاهیان‌عرب تادمشق پیش‌آمد و پایتخت سوریه‌را که قوای ترك تخیله نموده بود اشغال کرد.

فتوحات ترك ها فقط در مرز قفقاز دوام کرد . البته در ژوئیهٔ ۱۹۱۶ در مقابل روس ها عقب نشستند ولی پس از سقوط رژیم تزار در مه ۱۹۱۸ از راه ارض‌روم به باطوم وباکو که مرکز صنعت نفت بود رسیدند .

۱- Goben ۲- Breslau ۳- Anafarta ۴- Townshend
۵- Lord Curzon ۶- T. E. Lawrence

چهارسال جنگ با حریفی قوی‌پنجه ومدافعات مأیوسانه ، تلفاتی‌فوق ـ العاده به ترکیه واردساخت. بعدازآنکه متحدینش هر گونه امیدواری‌رانسبت به‌پیروزی نهائی از دست دادند میل این کشور نسبت به جنگ از دست رفت بطوری که حتی سپاهیان ایلدرم که بوسیلهٔ فن فالکن‌هاین [۱] در شرق ایجاد شده ومأمور بود بغداد را ازدست انگلیسهادرآورد نتوانست این یأس‌رامرتفع سازد، مخصوصاً هنگامی که بین رؤسای‌آلمانی این سپاه و افسران ترك‌آن در امورجنگی اختلاف‌نظر حاصل‌شد.

در۳۰ اکتبر۱۹۱۸ بعداز متارکهٔ مودروس سقوط قطعی صورت گرفت . رؤسای‌حزب‌اتحادوترقی کشورراترك‌نمودند.انوربه‌ترکستان‌رفت‌ودرچهارم‌اوت ۱۹۲۲ در جنگ باصمه‌توشی علیه بلشویکها کشته شد $\frac{۱}{۳۲۵}$. جمال پاشا وزیر جنگ به‌افغانستان‌رفت ومربی وتنظیم کنندهٔ ارتش شد ومیدان‌فعالیت‌جدیدی پیدا کرد ودر ۱۹۲۲درتفلیس بدست یك ارمنی کشته شد.

این بود فرجام امپرانوری عثمانی که به عنوان مظهر یك فکر کهنه منقرض شد وبرویرانه‌های‌آن کشورجدیدملی ترکیه بنا گردید وما بعداً آنرا مورد مطالعه قرار خواهیم‌داد.

۱- Von Falkenhayn

فصل دوم

زندگانی معنوی در امپراتوری عثمانی و مصر در قرن نوزدهم
جنبهٔ ملی ادبیات ترك

ملت ترك درقرن نوزدهم در معنویات و افکار گذشتهٔ خود جز درمورد سیاست و ارتش مقاومت بیشتری نمود. اولین گذشت در این زمینه در۱۸۳۱ تأسیس روزنامهٔ تقویم وقایع بود. نشریات دیگری که جنبهٔ ادبی داشت درتعقیب آن احداث شد مانند «ترجمان‌احوال» در ۱۸۶۰ و «تصویرافکار» در ۱۸۶۲. دراین‌دوران«تنظیمات»یعنی‌اصلاحات وتغییراتی‌دررژیم‌مدارس‌ودانشگاه بعمل‌آمد در صورتی که تا آن زمان مدارس ابتدائی عموماً برای تعلیم قرآن بود وتعلیمات عالیه درمدارس مذهبی‌فرا گرفته می‌شد. در۱۸۵۳ ادارهٔ‌مخصوصی مأمورتهیهٔ کتب‌درسی برای‌تعلیمات ابتدائی‌شد ودر۱۸۶۱ اولین مدرسهٔ‌دخترانه تأسیس یافت. در۱۸۶۹ یک‌دانشگاه ایجاد گردیدولی‌دوسال بعد بدست‌مرتجعین ازبین رفت و فقط دانشکدهٔ پزشکی و حقوق باقی ماند.

عثمانی‌ها تا اواسط قرن نوزدهم در ادبیات‌سبك ومضامین ایران‌را تقلید می کردند ولی بمنظور اصلاح تعلیمات عدهٔ زیادی ازجوان هارا برای تحصیل به‌پاریس فرستادند که یکی ازآنها ابراهیم‌شناسی بود که بادبیات‌فرانسه‌خیلی

علاقه‌مندشد. وی بعد از آنکه پنج‌سال در پاریس ماند و گویا در انقلاب۱۸٤۸ شرکت نمود برای ادارهٔ تعلیمات عمومی دعوت شد ولی بزودی از کارهای دولتی کناره گیری نمود تا با «ترجمان احوال» اولین روزنامهٔ غیررسمی که‌در ۱۸٦۰تأسیس یافت همکاری کند . در۱۸٦۲ خود روزنامه‌ای بنام «تصویرافکار» منتشرساخت که باوجود حملات سیاسی که می‌نمود تا۱۹۲۵ باقی‌ماند و دراین تاریخ مصطفی کمال ازانتشار آن جلوگیری کرد. ابراهیم شناسی‌درکارروزنامه نگاری‌وترویج‌لفظ قلم ترکی‌شایستگی‌زیادی بروزداد وآنرا ازقید تکلف‌آزاد ساخت وزبان‌سادهٔ ملی‌را معمول نمود. در۱۸۵۹ برای اولین بار ترجمه‌هائی از شعر ونثرفرانسه منتشر کرد که متن وترجمهٔ آن یازده صفحه شد. این ترجمه به‌ترکان‌تحصیل کرده نشان‌داد که‌مضامین کفاری که‌ازطریق‌ادبیات‌با آن آشنائی دارند به‌زبان مادریشان نیز قابل بیان است واین اقدام بعدها سبب گردید تا ترجمه‌های زیاد از ادبیات خارجی در آن سرزمین انجام گیرد ، که به‌زودی توسعهٔ‌کلی حاصل نمود. ولی‌هنر وی درشاعری زیاد نبود وازسبك قدیم‌پیروی می کرد. وی برای ترك ها اوسن محمدی را تحت عنوان «اوانمسی» نوشت که معنی‌آن «ازدواج شاعر» است وضمن آن وضع زن را مورد بحث قرار داد واز آن به‌بعد دراین‌زمینه زیاد قلم فرسائی شد.

تحولی که شناسی بوجودآورد دامنهٔ وسیعی حاصل کرد و معلوم شد که دوران ادبیات قدیم سپری شده است . تمام نویسندگـان جوان طریقهٔ ویرا پیش گرفتند. ضیاء پاشا مترجم‌آثار روسو ومولیر نیزطریقهٔ تصفیهٔ‌زبان ترکی را تعقیب نمود ولی پیرو بزرگ این سبك نامق کمالی بود که در ۱۸٦٤ هنگامی که شناسی به‌پاریس رفت گزارش روزنامهٔ وی را بعهده گرفت . نامق متوجه‌شد که اقتباس افکار فرانسوی کافی نیست وباید مضامین ملی‌را درادبیات

وارد کرد تا در ملت تأثیر کند. ولی ابتدا فعالیت‌های سیاسی وی را از کارهای ادبی بازمیداشت چون‌عضویت کمیتهٔ اتحاد وترقی‌را که ضیاء پاشا تأسیس‌نموده بود پذیرفت. در۱۸۶۶ مجبور شد با وی به لندن فرار کند ودر ۱۸۷۱ پس از مرگ علی‌پاشای صدراعظم به کشورخود باز گشت. درسال‌های پرآشوب‌اواخر سلطنت سلطان عبدالعزیز که تمام بالکان در جوش و غلیان بود وی در ۱۸۷۲ درامی بعنوان«وطنم یاسیلیستره» نوشت‌وضمن آن‌دفاع ازاین‌قلعه‌را که‌در۱۸۵۴ در مقابل روسها صورت گرفت تعریف و ستایش نمود و برای نخستین بار به ترك ها نشان داد که وطن مفهومی دارد که از وجود سلطان مجزا است . این نمایش‌نامه طوری‌احساسات ملی‌را برانگیخت که دولت آنرا خطرناك‌دید وپس از سه بار از تجدید آن ممانعت نمود و شاعر را به قبرس تبعید کرد . تحمل انتقادات ومخصوصاً هنر وقدرت وی در ادبیات عامیانه برای عبدالحمید غیر ممکن بود لذا وی را همچنان از پایتخت دور نگاهداشت ولی در این تبعید محترمانه به‌وی عنوان‌حاکم «متصرف» شیو[1] داده شد.

افکارادبی وظریف نامق کمال که اغلب فدای مساعی سیاسی وی می‌شداز طرف‌عبدالحق‌حامدشاگردوی- که بعنوان دیپلمات‌درپاریس ولندن‌وبروکسل اقامت نمود وزندگانی ثروتمند ومرفهی‌داشت وهنگامی که در۱۲آوریل۱۹۳۷ در سن هشتاد وشش سالگی درگذشت شاهد بنای حکومت ملی بر ویرانه‌های امپراتوری‌قدیم‌ترك بود-تعقیب گردید . سبك درام‌نویسی‌وی‌در مکتب کلاسیك فرانسه تکمیل شده بود ولی ازشکسپیر هم‌آثاری داشت و وی در ضمن غزلیات خود، راه‌های جدیدی در ادبیات ترك باز کرد که تا آن تاریخ روشن‌فکران این کشور به‌آنها بنظر حقارت نگاه می کردند وآن مطالبی‌از زندگی‌عمومی

۱- Chios

بود که بوسیلهٔ «مداحان» نقل می‌شد. احمدمدحت ازاین هنر پیروی کرد، وی در کتاب‌خود بنام «لطایف روایت» بیشتر بمضامین فرانسه اتکاء نمود ولی بیانش مشحون از نکات دقیق شخصی است که به‌صورت قابل‌ملاحظه‌ای بیان گردیده است . سپس محمد توفیق مضامین ملّی را وارد ادبیات ترك نمود و « یکسال در استانبول» را نوشت و ضمن آن زندگی حقیقی مردم را بطوری که درپایتخت معمول است ومذاکرات‌زنان‌را درشب‌های‌دراز زمستان وتفریحات قهوه‌خانه‌ها وگردش‌های کنار آب‌شیرین اروپا واقع در قرن‌الذهب را نوشت . حسین رحمی در زندگی مردم از این هم عمیق تر شد . وی فقط در مدارس جدید استانبول تحصیل نمود وبریاست بایگانی مالیات ها غیر مستقیم رسید و زبان فرانسه را بهیچوجه نمیدانست. وی که از خاندان عوام بود مخصوصاً دوست داشت طبقهٔ کشاورزان آناطولی راکه از فساد دور بودند و امید امپراتوری بایشان بود توصیف نماید. وی وضع این طبقه‌را هنگامی که تعارف و تکلفی نمیکنند بیان نمود . درعمق آثار وی‌نیزمانند پیشینیان بدبینی وانتظار اصلاح محسوس است و این‌احساسات وی شخصی وغریزی است واز غرب اقتباس نشده است.

ترك‌ها حتی در غزل‌نیز خودرا از قیود سخت کلاسیك عرب‌آزاد نمودند ومحمودا کرم ترانه های ملّی را بصورت ادبی درآورد و بشکل تصنیف وسرود متداول نمود واین ترانه‌های ملّی منتهای صفای خود را در تصانیف محمد امین که فرزند یکی از ماهیگیران استانبول و مداح حزب اتحاد وترقی بود حاصل نمود .

کوشش‌در راه خالص نمودن فرهنگ ترك

به‌موازات احساسات ملّی نهضت تصفیهٔ زبان نیز پیشرفت می کرد وسامی فراشری دراین زمینه‌لیاقت زیاد به‌خرج داد . پس‌ازرها کردن‌سبك غلیظ وپر

تکلف کلاسیك‌های قدیم سعی شد تا بتدریج پیرایه های بیهودهٔ کلمات عرب و فارسی را که داخل زبان ترك ـ که قدما آنرا زبان عوام‌می‌پنداشتند ـ شده بود برطرف سازند. احمد جودت نویسندهٔ مجلهٔ «اقدام» (متوفی ۱۸۸۰) ترجمه و اصل آثار نوائی‌را منتشر ساخت. این شاعر که در دربار تیموری های هرات می‌زیست ضمن این آثار زبان ترك را علی‌رغم عربی بکار برد و گاه از این‌هم تجاوز کرده خواستند به‌جای کلمات کاملاً مصطلح ومتداول عربی لغات ترکی را که از دیرگاه بکلی فراموش شده بود متداول سازند. باستثنای این‌تندرویها اساس‌کار تصفیه کنندگان زبان صحیح بود وتا حدی نیز پیشرفت کردند.

دراواخر سلطنت عبدالحمید ادبیات ترك با مشکلات بزرگی مواجه‌شد. این‌سلطان که‌نهضت اتحادوترقی‌را مخالف حکومت استبدادی خودمی پنداشت هرقدر بیشتر در های کاخ یلدیز را بروی خود می بست همانقدر تحت تأثیر وسوسهٔ اطرافیان خود قرار گرفته، نهضت سالم وترقی‌خواه ملت‌را با بدگمانی می‌نگریست و اگر پیروان این نهضت بمیل خود سکوت نمی کردند دستگاه دغل وناراحت سانسورفعالیت ایشان‌رافلج میکرد. مثلاً این‌دستگاه نشرترجمهٔ ویلهلم‌تل[1] را اجازه نمیداد واستعمال کلمهٔ میهن‌ووطن را منع می کرد. بهمین سبب ادبیات این دوره که خود را بادبیات معاصر بسته و «هنربرای هنر» را شعار خود قرارداده بود سبکی ناسالم ونارسا داشت. این دسته ازنویسندگان اطراف مجلهٔ «ثروت فنون» جمع شدند ودر این مجله‌بود که خالدضیاء سلسلهٔ رمان‌های «آبی و سیاه» و «عشق ممنوع» خود را منتشر کرد که با وجود سبك ساختگی ونارسای خود این گونه ادبیات را نخستین بار در اجتماع ترك رایج کرد. همدوش وی احمد [حکمت] با حکایات خیالی و افسانه‌آمیز خود که

۱ - Wilhelm Tell

اغلب بزبانی‌ساده نوشته‌می‌شد خوانندگان‌را مشغول می‌نمود .

انقلاب اتحاد وترقی ادبیات ترك را از قید شکنجه و آزار سانسور آزاد ساخت و فقط معدودی از شعرا مانند احمد هاشم بسبك ظاهر پرست دوران گذشته وفادارماندند درصورتی که اطراف‌ایشان ادبیات ملّی‌جوانی به‌شدت در حال نضج وترقی بود . بزودی پس‌ازاین انقلاب جمعیت « ترك درنگی » تأسیس یافت، ولی پس از چهارسال منحل شد و در ۱۹۱۲ جمعیت فعال «ترك اوجاغی» جای‌آن را گرفت .

«ترك‌یوردی»نشریهٔ این گروه نه‌فقط ازطریق ادبی بلکه بوسیلهٔ‌مطالعات عمیق تاریخی‌افکار جدید ملّی‌را تأیید وتقویت می‌نمود. بطوری که گفتیم‌عده‌ای از نویسندگان تاتار که از امپراتوری تزار گریخته بودندودرصدد ایجاداشاعهٔ فکر جدید بودند با نویسندگان ترك همکاری می کردند . ضیاءگوك‌آلپ‌رهبر این‌فرقه بنظر رؤسای اتحاد مثلث بقدری‌خطرناك‌بود که پس ازاشغال استانبول وی‌را به‌مالت تبعید کردند. وی‌با «قزل‌آلما» اشعار مخصوص خود ومخصوصاً با درس‌هائی که در دانشگاه جدید که در جنگ ۱۹۱۴ ـ ۱۹۱۸ تأسیس یافته بود وبوسیلهٔ کنفرانسهای خویش‌افکار ملّی‌رادرطبقهٔ‌جوان برمی‌انگیخت . این افکار را خالده ادیب در رمان خود بعنوان «توران» به بهترین طرزبیان نموده بود. مصائب آخر جنگ این نهضت را از بین نبرد بلکه بطوری که خواهیم دید در حکومت جدید ملّی‌ترك بشدت‌متظاهر گردید.

جنبهٔ کلاسیك ادبیات مصر

تماس فرهنگ اروپائی اساس قدیم ادبیات‌ترك‌را بکلی‌واژگون کرد ولی در ممالك عرب که خیلی بیشتر تحت نفوذ اروپا قرارداشتنداساس‌ادبیات قدیم بیشتر دوام نمود وفقط مقارن جنگ جهانی اول به‌تدریج از قدرت وشدت آن

کاسته شد . انفصال سیاسی مصر و امپراتوری عثمانی که باستثنای افریقای شمالی شامل سایر نواحی نیز می گردد مانع شد که ادبیات عرب به‌حال وحدت و یگانگی تحول حاصل کند . به علاوه مسلمانان هنوز هدف مشترك ملّی با عیسوی‌ها که عموماً از ایشان فعالتر بودند از لحاظ معنوی نداشتند. درمصر طبقهٔ حاکمه که ازخاندان محمدعلی واطرافیان ایشان بود به‌ادبیات ترك بیشتر علاقه‌داشت تا ادبیات عرب .

چنانکه چاپخانه‌های دولتی علاوه برچاپ آئین‌نامه‌های ارتش به ترکی یك سلسله آثار کلاسیك ادبیات ترك‌را نیز طبع و نشر می‌نمودندولی چنین امتیازی را به ادبیات عرب نمیدادند. مارونی‌های سوریه که اغلب خدمتگزاراتحادیه‌های مذهبی عیسوی بودند و دانشگاه امریکائی بیروت و رقیب آن یعنی دانشگاه ژزویت‌سن ژوزف [۱] را تأسیس نمودند ، برای احیای ادبیات قدیم و تصفیهٔ زبان کلاسیك عرب با یکدیگر رقابت می کردند . این دسته بیشتر به عملیات ناصیف الیازیجی (در ۱۸۷۹ در بیروت وفات کرد) اتکاء نمودند و وی سعی داشت که اشعار المتنبی و مقامات حریری را تقلید کند . کوشش مارون النقاش(متوفی بسال۱۸۷۱ در بیروت) که می‌خواست برای ملّت خویش درامی به‌سبك فرانسه وبامضامین شرقی ایجاد کند به‌جائی نرسیدو کسی از وی‌پیروی نکرد . دستگاه سانسور ترك درسوریه نیز مانند استانبول فشارآورد، به همین جهت‌بسیاری ازروزنامه‌نویسهای‌هنرمند به‌مصررفتندزیرا مقامات‌انگلیسی در این‌مملکت بیش‌از پیش‌آزادی‌میدادند . ازمسائل قابل توجه راجع به ادبیات عرب درسوریه اینکه النبهانی رئیس دادگاه شرع در بیروت با امام‌ابوالهدی دوست سلطان عبدالحمیدفعالیت ادبی‌بسیار مفیدی درحدود عقایدقدیم اسلام و

۱ - The Jesuit University of St. Joseph

به‌منظور دفاع ازاین مذهب درمقابل نفوذ مسیحیت آغاز نمود.

درمصر ابتدا معرف ادبیات‌عرب فقط مسلمانان بودند زیرا قبطی‌هاداخل این فعالیت نشدند مگر در نتیجهٔ وقایع جدیدی که پس از جنگ اول صورت گرفت . علاقه وتوجه شدید محمدعلی به تمدن اروپا سبب ایجاد مقدار زیادی ترجمه شد وپس از کتابهای علمی و فنی که ابتدا درخواست شده بود مقداری رمان فرانسه ترجمه گردید که اغلب در انتخاب آنها دقتی نشده بود و ذوق عمومی‌را تحت تأثیرقرارداد وبدین جهت‌مانع اشاعهٔ‌هنر ملی‌مصر گردید. یکی از اقدامات انفرادی که پیرو و مقلدی پیدا نکرد ترجمهٔ ایلیاد [1] بود بوسیلهٔ سلیمان البستانی ازاهالی سوریه . وی دراشعارخود لحن حماسی را حفظ کرد ولی با وجود حاشیه و تعلیقات عالمانه نتوانست ذوق اعراب‌را به این مضمون بیگانه آشناسازد.درشعر سبك کلاسیك‌دوران عباسیهاموردتوجه سامی‌البارودی وزیر جنگ قرار گرفت . انگلیسها بعد از شورش عربی پاشا وی را به سیلان تبعید کردند ووی فقط درسن پیری توانست به کشور خودباز گردد. وی‌درتبعید بالحن مؤثرماتم خویش را بیان کرد. سامی از تبار ترك بود. احمد شوقی‌شاعر دستگاه خدیوی مصر نیزخون عرب وترك داشت و چون در دوران جنگ اول جهانی به گستاخی سخن گفت از طرف انگلیس ها به‌اسپانیا تبعید شد. وی‌نیز سرسپردهٔ سبك کلاسیك بود وبرای بروز هنر خویش راه دیگری پیدا نکرد مگر بعدازجنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸. درقسمت افسانه‌سرائی جرجی‌زیدان ازاهالی سوریه رمان‌های تاریخی متعددی راجع به‌وقایع قدیم اسلام نگاشت وباآنکه راجع به آنها تحقیق و تفحص زیادی نکرده بود با سبك ساده و افسانه آمیز خویش خوانندگان‌را جلب نمود وبعداز جنگ‌جهانی اول این نوع نگارش‌را

۱ - Iliad

ترویج کرد. زیدان سعی نمود که نتایج تحقیقات اروپائی‌ها را درقسمت تاریخ اجتماعی به اطلاع اعراب برساند. هنردرام درمصر بواسطهٔ عدم سابقه‌وآشنائی مردم ترقی و توسعهٔ زیادی پیدا نکرد. با آنکه برای ترویج تراژدی کلاسیك فرانسه سعی زیاد به‌عمل‌آمد نمایشنامه ومضامینی درفرانسه که سبك تمسخر-آمیز وساده داشت مورد علاقه واستقبال زیاد واقع شد. عثمان جلال (۱۸۹۸ ـ ۱۸۲۹) نیز دراین زمینه کوشش کرد وبیشتر به‌آثار مولیرتوجه نمود .وی‌امید داشت که اگرآنهارا با مهارت بامضامین وآثار مصری تطبیق کنند مورد توجه وعلاقهٔ عامه قرارخواهد گرفت. وی بدین منظورابتکار جسورانه‌ای به‌خرج‌داد یعنی به جای زبان کلاسیك که بر صحنهٔ تئاتر تسلط داشت الفاظ عامیانه را متداول کرد. ولی در این‌راه چندان‌موفق نشدو نمایشنامه‌های وی فقطدر۱۹۱۲ نمایش‌داده‌شدو بعدبکلی‌ازصحنه خارج گردید.درمطبوعات‌مصر که توسعهٔ‌زیادی پیدا نمود نثر جدیدی معمول‌شد که وسیلهٔ خوبی برای‌تبلیغات سیاستمدارانی که دردورهٔ‌حکمرانی‌انگلیسهابوجودآمده بود گردید . یکی ازآنها قاسم‌امین بود (متوفی بسال ۱۹۰۸) که دو کتاب وی تحت عنوان «آزادی زن» در ۱۸۹۹ و «زن جدید» در۱۹۰۱ موضوع زن را مورد بحث دنیای مسلمان قرار داد. در جنگ اول‌جهانی دولت ترکیه این مسئله‌را عملاً حل کرد. مصرابتدا باتردید در این زمینه از ترکیه پیروی نمود ولی بعد اقدام وی موفقیت ممتدی حاصل کرد .

زندگانی معنوی درگذشته وحال تحت سلطهٔ اسلام است وعلت‌آن کار ـ های سید جمال الدین ایرانی است که بعلل سیاسی خود را افغانی یعنی‌اهل کشوری که جوانی خودرا درآنجا گذرانده بود معرفی کرد. وی پس‌ازمرگ امیر دوست محمد مجبور شد میهن انتخابی خود را ترك نموده در ۱۸۷۰ به

استانبول بیاید ، با آنکه وی از خود چیزی منتشر نکرده بود قبلاً صیت شهرتش به‌عنوان عالمی بزرگ به‌این دیار رسیده بود لذا بین روشن فکران و در محافل دولتی از وی پذیرائی گرمی به عمل آمد و وی در دانشگاه که تازه تأسیس شده بود کنفرانسهائی داد که درمحافل مزبور سخت تأثیر نمود. معذلك شیخ‌الاسلام توانست وی‌رابه‌آزادفکری‌متهم کرده دستورتبعیدش‌را صادرنماید. وی به‌قاهره رفت وباآغوش باز پذیرفته شد ودرآنجا بدون داشتن مقام رسمی تا شورش عربی مشغول فعالیت بود و امیدآزادی از حکومت اروپاییان را در جوانان مصر برانگیخت ، ولی این امیدرا مشروط بر آن دانست که معلومات مادی وروش علمی‌غرب پیروی شود ومانند یکی از اصلاحات عالیهٔ مذهبی در دفاع اسلام به کار بسته شود. وی پس از اشغال مصر از طرف انگلیسها به هند تبعیدشد. ولی در۱۸۸۳ درپاریس‌اقامت گزید و با کمك شیخ‌محمد عبده شاگرد خود مجلهٔ هفتگی « العروةالوثقی » را نوشت . این مجله گرچه دوام زیادی نکرد ولی بسیار مؤثر بود . ما در تاریخ ایران مجدداً از مقاصد خارجی وی سخن خواهیم گفت . محمدبن عبده شاگرد وی در۱۸۸۵ نخست به بیروت‌آمد ودر۱۸۸۸ به وطن خود بازگشت و هم‌میهنانش وی را به عنوان مظهر آزادی استقبال کردند . وی به عنوان قاضی شغل رسمی خود را شروع کرد در ۱۸۹۹ مفتی مصر شد و تا هنگام مرگ یعنی ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۰۵ در اصلاحات قضائی و تعلیمات دانشگاه محترم‌الازهر نفوذ بسیار داشت. وی بنیانگذار نهضت جدید اسلام شدومقصودش این‌بود که مذهب‌را طبق‌نظربانی‌ومؤسس‌آن ازپیرایه‌های خارجی‌طوری‌پاك‌سازد که دردنیای شرق که بوسیلهٔ تمدن غرب عوض‌شده باشد نیزقابل بقا ودوام باشد . افکار وی‌هنوز درزندگی معنوی مصر مؤثر است. $\frac{۱}{۳۳۱}$

فصل سوم

افریقای شمالی در قرن نوزدهم

تصرف الجزایر

بعد از آنکه عثمانی‌ها درقرن شانزدهم افریقای شمالی‌را فتح کردند در طرابلس وتونس والجزایر استاندارانی به‌عنوان «پاشا» و«بای» «دای» گماشتند که درمقابل حکومت استانبول بیشتر استقلال داشتند تا در مقابل پاشای مصر وسوریه ، زیرا سلطان ازقرن‌هفدهم دیگر ناوگان مهمی که متعلق به‌وی باشد نداشت . در۱۸۳۵یوسف پاشای‌طرابلسی که ازخاندان‌کارامانلی‌بود که‌از۱۷۱۱ براین منطقه حکومت می کردند، استعفا نمود ونسبت به‌جانشینی‌وی بین‌دونفر از بستگانش اختلاف افتاد که یکی به‌انگلیسها و دیگری به‌فرانسوی ها اتکاء داشت، چه بعد ازلشکرکشی ناپلئون به‌مصر این دو دولت درطرابلس‌پای گیر شده بودند.

این دو دسته اختلافات خود را به‌تصمیم دولت عثمانی واگذاشتند و این دولت ازاین فرصت استفاده کرده نفوذ از دست رفته را تجدید کرد و یکدسته از ناوگان خودرا به‌طرابلس فرستاد وکسی‌راکه فرانسویها حمایت‌می کردند به‌حکومت نشاند . ولی‌هنگامی که این‌شخص برای دریافت سمت ومقام‌خویش

به استانبول آمد به‌عنوان متهم سیاسی دستگیر شد و به جای وی محمد یونس پاشا به‌حکومت طرابلس‌منصوب شد. ولی مدعی دیگر شورش کرد و وی را در قلعهٔ طرابلس محصور نمود، ولی وی عاقبت بازحمت زیاد توانست مقام جدید خود را تثبیت کند وبالاخره در آوریل ۱۸۳۶ ترك‌ها با کمك تعدادی کشتی جنگی که دریادار بزرگ فرستاد توانستند داخلهٔ این کشور را منظم کنند. حسن پاشا که مردی محتاط بود ویك‌سال بعد حاکم شد توانست بربرهائی را که در کوههای سخت سکنی‌داشتند لااقل اسماً هم که شده به اطاعت سلطان درآورد. در دوران حکومت وی یك مستعمرهٔ ثروتمند بدزدی دریائی مشغول بود. این عمل در نظر مسلمانها جهاد حساب می‌شد زیرا علیه مسیحی‌ها انجام می‌گرفت. دول‌مسیحی برای جلوگیری از آن هیچ وقت نتوانستند متحدشوند وترجیح دادند که هریك خراجی پرداخته وآزادی دریا نوردی خود را بدست آورند. دولت فرانسه حتی در اواخر قرن هیجدهم با دای الجزیره رابطهٔ دوستی برقرار کرد وهنگامی که ناپلئون در صدد لشکر کشی به‌مصر بود دای الجزیره با ارسال گندم از وی پشتیبانی نمود، ولی بر سر قیمت آن اختلاف حاصل شد. دو تجارتخانهٔ یهودی باسم بکری وبوسناخ ـ که ریاست آنها با شخصی باسم نفتالی‌بود که از ۱۷۸۰ تا ۱۸۰۵ براین منطقه تسلط داشت و دراین تاریخ در نتیجهٔ شورش ینی‌سریها که‌وی وبسیاری از هم کیشانش راکشتند از بین رفت ـ واسطهٔ این‌معامله بود وپس از مذاکرات طولانی‌در۲۸ اکتبر۱۸۱۹ هفت میلیون فرانك از این بابت پرداخته شد. ولی طلبکاران وی این پول را در فرانسه‌ضبط کردند و دای ازحمایت‌شدگان خودآنرا مطالبه نمودو کشتی‌های فرانسه‌را در دریا بازداشت کرد و برای تجارتخانه‌های فرانسوی‌الجزایر تضییقاتی فراهم کرد وچون دوال کنسول فرانسه را مسئول حقیقی این تأخیر

میدانست وی‌راسخت موردخشم‌قرارداد ودر سی‌ام‌آوریل۱۸۲۰ که مصادف‌باعید فطر بود ونمایندگان سیاسی را می پذیرفت عنان غضب خودرا رها کردو با بادبزن بصورت وی زد واخراجش نمود وچون حاضر به‌جبران این اهانت‌نشد دولت فرانسه مدت‌دوسال سواحل‌الجزیره‌را محاصره کرد و چون‌میل بجنگ نداشت ضمن مذاکرات ملایمتی نشان داد که دای‌آنرا حمل برضعف کرد. در ژوئیهٔ ۱۸۲۹ سانحهٔ جدیدی رخ داد؛ ناخدای کشتی لاپروانس [1] مذاکراتی بعمل‌آورد ولی بی‌نتیجه بود چه همینکه از بندر خارج شد یکی از قلاع ساحلی‌آنرا بمباران نمود . دولت فرانسه این اهانت را نمی توانست بی انتقام بگذارد. در ۲۵ مه ۱۸۳۰ دوبورمون[2] وزیر جنگ این دولت با ششصد کشتی بادبانی و هفت کشتی بخاری کوچك برای حمل سی‌هزار سرباز به افریقا از مارسی‌حرکت کرد. در ۱۴ ژوئن فرانسوی ها در بندر الجزیره پیاده شدند و چهارهفته بعد دای مجبور به تسلیم شد. بورمون سپس‌از راه دریا، هران و بن را تصرف کرد ودر داخل مملکت تا بلیدا واقع در دامنهٔ کوه اطلس کوچك پیشرفت. دراین‌خلال انقلاب ژوییه در پاریس رخ داد وژنرال کلوزل[3] به‌جای بورمون انتخاب گردید. وی در دوم سپتامبر در الجزیره پیاده شد وفوراً نقشهٔ عمران این منطقه را طرح کرد ودر اوایل اکتبراولین مزرعهٔ نمونه را ایجاد نمودواستان قسطنطینه را به‌بای تونس‌داد ودرعوض‌دشت حاصلخیزمتیجه‌را که دراطراف الجزیره واقع بود گرفت. ولی‌این‌ابتکارات در پاریس وضع دولت را مشکل کرد بطوری که وی را دراوایل سال بعداحضار کردند. اغلب جانشینان وی‌قوای‌خودراصرف کشمکش بااعراب وبربرهانمودند ودولت وقت که مرعوب انگلستان بود نزدیك بود از این مستعمره دست بردارد .

۱- La Provence ۲- De Bourmont ۳- Clauzel

دراین‌احوال ناحیهٔ‌هران درهرج ومرج کامل بودوماجراجوی‌جوان‌ازاین وضع استفاده کرد. عبدالقادر فرزند یکی‌اززهاد وپرهیزکاران مرابطین بود که درجوانی‌دومرتبه‌به زیارت‌مکه رفت. وی‌چون علاوه برزهد وپرهیزکاری شجاع وکاردان نیز بود قبایل هاشم وامیر که از مخاصمات دائم به‌تنگ‌آمده بودند وی را باآنکه‌جوان‌بودو بیست ودوسال بیش نداشت به‌فرماندهی‌خود برگزیدند. عبدالقادر در مدت کوتاهی رؤسای دیگررا برکنار کرد و به‌خود عنوان امیر-المؤمنین داد وعلیه فرانسویان اعلان‌جهاد کرد. ژنرال دمیشل[1] فرمانده‌هران باوی داخل مذاکره شد ولی ترزل[2] جانشین وی قدرت عبدالقادر را به‌چیزی نگرفت وبا قوائی غیرکافی‌درداخلهٔ کشورمشغول تاخت وتازشد ودربیست‌وشش ژوئیهٔ ۱۸۳۵ درمقطع که به هبره نیزمعروف‌است شکست خونینی‌خورد وازآن پس عبدالقادر در تمام افریقای شمالی ناجی‌اسلام شناخته شد.

در اوت۱۸۳۵ ودرچنین وضع‌اسف‌ناکی دولت فرانسه‌کلوزل رابه‌حکومت منصوب نمود. وی موفق شد عبدالقادررا از پایتختش یعنی‌شهرمعسکر براند و باقوای خویش ترکهارا که درتلسمن محاصره شده‌بودندآزاد سازد وچون در پاریس ازمخارج لشکرکشی‌طولانی می‌ترسیدند وی ناچار به‌تصرف قسطنطینه قناعت کرد. یکی‌ازمدعیان‌جوان «بای» که حکومت را دردست داشت وازدولت عثمانی عنوان پاشا گرفته‌بود ولی بواسطهٔ اعمال بی‌رویه منفوراتباع‌خود شده بود به‌کلوزل پیشنهاد کمك کرد ووی تصور کرد که باهفت هزارنفرمی‌تواند بر مملکت‌مسلّط شود، ولی این ژنرال پس‌از جنگهای سخت دست خالی‌بازگشت ودر فوریهٔ ۱۸۳۷ ژنرال دامره مون[3] به‌جای وی منصوب شد.

دراین‌ضمن بوژو[4] عبدالقادررا که از طرف مغرب فرانسویها را تهدید

۱ـ Desmichel ۲ـ Trezel ۳ـ Damremont ٤ـ Bugeaud

می کرد شکست‌داد. ولی دولت میخواست بدواًشکست قسطنطینه را ترمیم کند لذا بوژو در۳۱ مه درتافنا با عبدالقادر صلحی‌منعقد ساخت که‌به‌هیچ روی نفع فرانسه درآن درنظر گرفته نشده‌بود. به موجب‌آن علاوه برمعسکرتمام منطقهٔ هرّان و قسمتی ازاستان الجزیره به وی واگذار گردید. عبدالقادر با تعیین حکام مجانه و زیبان ولغواط[1] حدود قدرت خودرا افزود. وی در صحرا نیز پیشروی کرد ودرنوامبر ۱۸۳۸ پس‌از پنج ماه محاصره قلعهٔ محمد التجینی را که‌باتکای‌محبوبیت‌خود نزد طوایف بربر درمقابل عبدالقادر مقاومت کرده بود ویران نمود. عبدالقادرمخصوصاً سعی کرد سربازان خودرا به سبك اروپا تعلیم دهد وبدینوسیله وضع‌خودرا تثبیت نماید.

دراواخرسپتامبر ۱۸۳۷دامره مون با دوازده هزارسپاه به‌قسطنطینه‌حمله کرد. ازششم اکتبرشهررا بمباران‌نمود وشش روز بعد دامره مون درصددحمله برآمد ولی‌هنگام‌تدارك‌این‌حمله کشته شدو«واله»[2] فرماندهی‌رابعهده گرفت. درسیزدهم اکتبر پس‌ازجنگهای‌خونینی که حتی در کوچه‌های شهرادامه‌یافت «قصبه» که قلعهٔ مشرف برشهر بود تسلیم شد. پس‌ازاین‌فتح تصرف مملکت به‌سرعت‌خاتمه‌یافت وبرای‌آنکه منطقهٔ قسطنطینه بندری داشته باشد فیلیپ‌ویل[3] را بنا کردند. از پایگاه الجزایرشهر بلیده را تصرف کردند ودر اکتبر ۱۸۳۹ قوای الجزایروقسطنطینه در بویره واقع درماورای‌اطلس بهم ملحق شدند.

عبدالقادر پیشرفت فرانسویها را بمنزلهٔ نقض معاهـدهٔ تافنا دانست ودر مدیه‌اعلان‌جهاد دادوبوسیلهٔ‌عامل‌خویش بن‌سالم‌به‌متیجه‌حمله‌بردوشهرالجزایر که خالی از قوا بود مدتی درخطرافتاد، ولی واله عبدالقادر را در شفّه شکست

۱- برخلاف آنچه که این‌کلمه به لغواط معروف است صحیح‌آن الاغواط می‌باشد.

۲- Vallée ۳- Philippeville

داد ودر ۱۸مه ۱۸٤۰مدیه را گرفت .

دراواخرسال بوژو که بهترین سردارو‌فرمانده فرانسه‌بود حکمران کل الجزایرشد. وی در بهار۱۸٤۱ جنگ مدیه را شروع کرد ودر مقابل عبدالقادر فتح درخشانی‌نمود . سپس به ساحل آمد ومستغانم را برای تصرف داخلهٔ کشور پایگاه قرارداد ودر ۱۸مه تا کدمت پایتخت‌جدید عبدالقادررا تصرف نمود ودر معسکرمقبرهٔ پدر وی را که عبدالقادر نیز گاه درآنجا استراحت نموده انزوا میجست ومرکزتعصب مذهبی‌شده‌بود ویران ساخت .

بوژو دربهـار ۱۸٤۲ تلمسن را گـرفت وعبـدالقادر در نهم فوریه سبدو آخرین قلعهٔ محکم خودرا ازدست داد، از این تاریخ به‌بعد وی وپنجاه هزار همراهانش که مورد تعقیب فرانسویان بودند در این مناطق سرگردان بودند. در۱٦مه دوك دومال[1] پس‌ازعبور ازراههای بسیاردشوار وی را غافلگیر کرد و کاملاً شکست داد . چهار هزار مرد وخزانهٔ امیروخانوادهٔ بسیاری از پیروان متنفذ وی به‌دست فرانسویهاافتاد ولی‌خود عبدالقادر که بوسیلهٔ گارد شخصیش در کمال‌شجاعت محافظت می‌شد این‌بارنیزجان بدر برد وبه‌خاك مراکش‌رفت. چون مذاکرات بوژو با مراکشیها برای تسلیم وی به‌جائی نرسید خود وارد خاك مراکش‌شد، ضمناً یك‌دسته ازکشتی‌های جنگی‌فرانسه به سواحل ایـن کشورآمده طنجه وصویره[2] را تهدید کردند .

در۱٤ اوت درایسلی که یکی ازشعب‌تافنامی‌باشدبین‌فرانسویها وسپاهیان مراکش که شصت و پنج هزار نفر وتحت فرمان پسرسلطان بودند جنگ درـ گرفت وبااینکه بوژو فقط ششهزار نفرداشت این سپاهیان بی‌انضباط را کـه تجهیزات‌کافی‌نداشتند شکست دادوسلطان درخواست صلح‌نمود ولی‌عبدالقادررا

۱ـ Duc d'Aumal ۲ـ Mogador

تسلیم نکرد واگرمیل تسلیم هم میداشت برایش ممکن نبود زیرا طوایف بربر سرحدازسلطان به‌هیچ‌وجه‌اطاعت‌نمیکردند. دستجات مذهبی‌مخصوصاً «درقاوا» طوری آتش تعصبشان افروخته بود که جنگ وگریز با فرانسوی‌ها را ادامه دادند ودر۱۸٤۵مرد دیگری به‌اسم «بومغره» یاصاحب بز به‌عنوان مجاهداسلام پیداشد وقبایل بربرضهره را علیه‌فرانسویها برانگیخت.

هنگامی که عبدالقادرمجدداً به‌الجزایرحمله کرد بوژو بوسیلهٔ۱۸ستون ازقوای سریع‌السیر درتمام پائیز وزمستان ٤٦-۱۸٤۵ وی را تعقیب نمود ولی به شخص وی دسترسی پیدا نکرد. عبدالقادر بعدازآنکه در بهار چند دفعه شکست خورد مجدداً به‌خاك مراکش رفت ولی‌نمایندگان دائمی‌فرانسه سلطان را مجبور کردند که به وی اعلان‌جنگ داده ازخاك خود بیرونش کند ودر۲۱ دسامبراز ملویه رودخانهٔ مرزی زیرآتش سپاهیان مراکش عبور کرد وبزودی ازطرف قوای فرانسه محاصره شد ودر۲۳دسامبر بعدازآنکه وعده داده شد که وی را به‌عکا یااسکندریه خواهند فرستاد تاباردیگر به زیارت‌مکه رود، تسلیم شد. ولی‌درعوض وفای به‌این‌عهد اورا به‌تولون بردند ودرکاخ‌آمبواز[1] محبوس کردند. عاقبت در۲دسامبر۱۸۵۲ ناپلئون سوم وی راآزاد کرد. وی بدواً در بروسه اقامت گزید وپس از زلزلهٔ ۱۸۵۵ به‌استانبول وسپس به‌دمشق رفت وما قبلاً گفتیم که‌چگونه وی وجمعی‌ازهم میهنانش مسیحیان را در۱۸٦۰ ازقتل‌عام دروزنجات دادند. وی در۱۸۸۳ دردمشق درگذشت.

درالجزایرفرانسویها مدتها باطوایف ناراحت بربرنواحی شرقی در زدو خورد بودند. در۱۸۵۷درقبیلهٔ‌ینی،زنی‌به‌نام لالافاطمه پیداشد ودعوی پیغمبری کرد وتمام‌طوایف اطراف‌باوی همراه شدندبطوری که راندون[2] حکمران کل

۱- Amboise ۲- Randon

مجبورشد شخصاً باسی‌هزارسپاه به سر کوبی وی برود وپس‌ازجنگهای‌خونینی توانست وی را دستگیروقبایل را مطیع کند .

فرانسویها درجنوب الجزایر «اولاد سیدی شیخ» را که ازخانواده‌های بومی بودندبااختیارات زیادبه‌حکومت گماشته‌بودند.سومین‌نمایندهٔاین‌خانواده به‌نام سی‌سلیمان در ۱۸۶۴رفتار بعضی‌افسران فرانسوی را نسبت به‌خود اهانت آمیز تصور کرد. عمویش‌سی‌لالا وی‌را به‌شورش‌واداشت . بوپرتر[1] به سر کوبی ایشان شتافت ولی سواره نظامش به وی خیانت کردند ووی وپیاده‌نظام قتل عام شدند . اماهنگام مردن توانست‌سی‌سلیمان راکه مقابل وی‌ایستاده‌بود بکشد. ولی‌شورش‌خاتمه نیافت، محمدبرادرسی‌سلیمان ویکی‌ازمرابطین به‌نام‌سی‌لازرق فرماندهی‌رابعهده گرفتندوچون‌ناپلئون که‌به‌آرامش کشوراعتمادداشت‌بهترین وآزموده‌ترین سپاهیان را به مکزیك وهندوچین فرستاده بود، مدتهاجنگ در جنوب الجزایر ادامه یافت. دونفر پیشوای این شورش درزمستان ۶۵-۱۸۶۴ کشته شدند ولی طرفداران ایشان که اهل کوهستانهای سخت بودند دست از جنگ برنداشتند وهرگاه تعقیب می‌شدند به‌خاك مراکش می‌رفتند . ژنرال ویمپفن[2] همدستان ایشان را دراین کشور در۱۸۷۰ گوشمالی داد ولی‌شورشیان بیش‌ازپیش به‌داخل کویرمی‌رفتند وفقط در۱۸۸۴کاملاً مطیع شدند .

شکست فرانسه در جنگ با آلمان وتشکیل دولت جمهوری در ۱۸۷۱ امیدآزادی را در الجزایرتجدید نمود وتصویبنامهٔ ۲۴ اکتبر ۱۸۷۱ که تمام یهودی‌های‌الجزایررا به‌تابعیت فرانسه می‌پذیرفت‌دلیل‌ضعف‌این‌دولت‌دانستند. ازاول سال بعلّت سرباز گیری در سرحدات تونس شورش‌هائی بوقوع پیوست. رهبر شورش مرد فعالی بود به‌نام مقرانی‌باش‌آغامجانه که دو نفر از مرابطون

۱- Beaupretre ۲- Wimpfen

به وی کمك‌میکردند. وی ازخانواده‌ای بسیارثروتمند ومحترم قسطنطینه بود و از طرف حکومت به‌پاداش وفاداریی که تا آن تاریخ نشان‌داده بودمورد تقدیرو احترام زیادقرار گرفته بود، ولی هنگامی که سازمان اداری غیرنظامی ایجاد شد وی‌ازمقام خود استعفا کرد تا مجبورنشود ازمردی یهودی‌اطاعت کند. یك علّت شخصی نیز براین نارضایی سیاسی اضافه میشد؛ درقحطی ۱۸۶۷ وی برای دستگیری و کمك هموطنان خود که وظیفهٔ یك عرب محترم وشریف‌بودقروض زیادی بارآورد وحکومت هیچگاه به وعدهٔ خود دایر برتأدیهٔ این قروض وفا نکرد. دراواسط مارس‌شورای قبیله را تشکیل‌داد و به‌نزدیك‌ترین پایگاه‌وپست نظامی اعلان جنگ داد. درهشتم آوریل شیخ‌الحداد رئیس فرقهٔ رحمانیه که پسرش‌عزیزوی را تحریك کرده‌بود به‌اوملحق شد. درمدت کمی ازدریا تاصحرا تمام قبایل‌مسلّح شدند وشورشیان حتی به‌حوالی الجزایرمی‌آمدند. درششم مه مقرانی درجنگی که در وادی سفله نزدیك اومال در گرفت کشته شد و برادرش بومزراك فوراً جای اورا گرفت، ولی درچندین جنگ شکست‌خورد و به‌تدریج به‌طرف جنوب رانده شد وبالاخره در۲۰ ژانویهٔ ۱۸۷۲ دستگیر گردید. بعداز آنکه این شورش رفع شد قبایل مجبورشدند خسارت‌جنگ رابپردازند وحق داشتن شهرداری مستقل ازایشان گرفته شد وقریب ۴۵۳هزارهکتارزمین‌خودرا به‌دستگاه مستعمراتی‌فرانسه واگذار کردند. ازبعضی شورش‌های‌جزئی گذشته نهضت‌آزادی الجزایرخاموش شد ومملکت ازمهاجرین فرانسوی به‌تدریج پر شد وتاریخ‌آن منبعد مربوط به‌تاریخ مستعمرات فرانسه گردید.

تسخیر تونس بوسیلهٔ فرانسویان

بای تونس‌همواره‌استقلال خودرا حفظ نمود ولی درادارهٔ مملکت‌بقدری بی کفایتی وتقصیر کرد که دوثلث از کشور حاصلخیزش در ۱۸۸۰-۱۸۷۰ به‌کلی

لم یزرع بود . در پایتخت این مملکت عدهٔ زیادی ایتالیائی بودند و مدتها بود امیدوار زوداشتند که مملکتشان آنچه‌را که‌فرانسه درالجزایر کرداینجا بکنند ولی‌هنگامی که رم نگران اوضاع بین‌المللی بود فرانسه ازاولین فرصت برای تصرف این مملکت استفاده کرد وبای درنتیجهٔ اختلافی کـه با یك تجارتخانهٔ فرانسوی پیدا کرد ازطرف قوای فرانسه، که برای‌سر کوبی‌طایفه‌ای که‌به مرز تجاوز کرده‌بودندمأموریت داشتند، در۱۸۸۱درپایتخت‌خود خلع‌سلاح شد. البته اسماً تخت وتاج را حفظ کرد ولی دیگر قدرت واختیاری نداشت .

شریف‌های‌مراکش

درمراکش از۱۵٤٤ خانواده‌ای ازعلویهای بنوسعد واز۱٦٦٤حسنی‌های بنوفلال ـ که هنوز نیز حکومت می کنند ـ سمت شریف داشتند . افراد این سلسله خلیفه و امیرالمؤمنین خوانده می‌شدند . ایشان چون اساس حکومت خود را مبتنی بروراثت پیغمبر میدانستند قاعدةً بایستی شیعه میبودند، ولی علویهای مراکش هیچگاه بامسئلهٔ تشیع مانند شرق و عربستان وبه‌خصوص ایران مواجه نشدند و در مراکش نیز مانند سایر نواحی افریقای شمالی مذهب‌سنی‌مالکی رایج بود.

خندان بنوسعد هنگامی سرکار آمد که پرتغالیها سعی می کردند در مراکش جنوبی مستقر شوند و آخرین افراد بنی مرین نمی‌توانستند حملات ایشان را دفع کنند. در۱۵۱۱شریف تاگمادارت فرماندهی مجاهدین اسلام را به‌عهده گرفت. پسرش محمددر۱۵۵٤ بعدازآنکه خارجیان‌را شکست دادترکان الجزایر را که بنی‌مرین امید داشتند بکمك ایشان ملك از دست رفته را باز ستانند عقب‌راند وبرتمام مملکت مسلط شد . پسر و چهارمین جانشینش احمد اول معروف به‌المنصور (۱٦۱۰ ـ ۱۵۷۸) قدرت خودرا تا قلب صحرا توسعه داد

وتم‌بوکتو[1] را گرفت وامپراتوری اسکیه[2] کاغوا[3] را مضمحل ساخت وفتوحات درخشان خارجی به‌احمداجازه داد درمراکش دربار مجللی برپا کند. ولی وی به‌انتظامات داخلی کشور خود توجهی نکرد و بجای آنکه قدرت خود را در داخل تثبیت کند قوائی که از بربرها واعراب تلمسان وجده ترکیب کرده بود برای جمع‌خراج به‌حوالی‌فاس فرستاد. در دوران جانشینان بی کفایت‌وی‌فاس مستقل‌شد واعراب‌مغرب که‌ازاسپانی‌اخراج‌شده بودندبامردم‌اندلس که‌ازطریق دزدی دریائی ثروتی اندوخته بودند در رباط وسلا مستقرشدند ودر آنجا نیز مانند وطن سابقشان شهرهای جمهوری به‌وجود آوردند. عده‌ای ازمرابطین‌نیز در«زاویه»های خود که مراکز مذهبی بود نسبت به‌پیروان خویش اعمال نفوذ مینمودند. بعد از آنکه در۱۶۶۰ آخرین حکمران خاندان بنوسعد کشته شد رئیس خاندان شریفی الحسنی که در تافیلالت اقامت داشت بنام الرشید قیام کرد وامرای جزء را یك یك از میان برداشت . اسمعیل برادر و جانشین وی (۱۶۷۲ – ۱۷۲۹) از بردگان سیاه سپاهی توانا به وجود آورد که افراد آن به صحیح بخاری سوگند وفاداری یاد می کردند و بهمین مناسبت آنها را عبیدالبخاری یا عسکر البخاری می گفتند. وی با این لشکریان طوایف بربر را شکست داد و در صدد برآمد تاخارجیان مزاحمی‌را که درنتیجهٔ بی کفایتی بنوسعد در مملکت جایگزین شده بودند دفع کند . قریب دو قرن (۱۶۶۱ – ۱۴۷۱) پرتغالیها بندرطنجه‌را که بهترین بندر کشتی‌رانی این کشور بودتصرف کرده بودند در ۱۶۶۱ کاترین دوبراگانس[4] دختر پادشاه پرتغال این بندررا جزء جهیزیه به‌شوهرخودشارل دوم پادشاه انگلستان‌داد . ولی اسمعیل‌در۱۶۸۴

۱ - درکتاب « تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار » ابن بطوطه ناحیهٔ غربی افریقائی تنبکو بضم‌تاء و باء آمد است.

۲ - Askia ۳ - Gao

۴ – Cathrine de Bragance

پس از شش‌سال محاصره این بندررا ازتصرف انگلیسها درآورد واسپانیولیها را نیز از تکیه گاهی که دراقیانوس اطلس داشتند بیرون کرد. ولی‌سبته (که فیلیپ دوم در۱۵۸۰ هنگام تصرف پرتغال آنرا نیز جزء غنایم ضبط کرد و این وضع حتی‌بعدازآنکه مجدداً دولت پرتغال مستقل شد ادامه یافت) مدت‌بیست وهفت‌سال (۱۷۲۰ ـ ۱۶۹۳) درمقابل‌قوای‌اسمعیل که‌آن‌را محاصره کرده‌بودند پایداری‌نمود. دولت اسپانی که درجنگ‌های وراثت گرفتار بود توجه‌چندانی به‌پادگان شجاع خود در این ناحیه نداشت. پس از مرگ اسمعیل مراکش دچار هرج و مرج شد و سپاهیان سیاه ازقدرت خود استفاده کرده به عزل و نصب سلاطین پـرداختند. آرامش ایـن ناحیه مجدداً در زمان محمد اول (۱۷۹۲ـ۱۷۵۷) نوهٔ اسمعیل برقرارشد ووی باعقدقراردادهای بازرگانی‌با دول اروپائی خواست از دزدی‌دریائی‌مردم‌این کشور جلوگیری نماید ولی‌فایده‌ای که وی انتظار داشت از این قراردادها حاصل نشد. عیوب این‌قبیل‌حکومت‌ها دردورهٔ جانشینیش‌ظاهر گشت؛ ازجمله به‌خارجیان که‌فقط‌حق‌ایجادنمایندگی درطنجه‌داشتند اجازهٔ ورود به مملکت ندادند.

قوانین عمومی مراکش متصرفـات کشور را بدو دسته تقسیم می کرد: یکی «بلادالمخزن» که مالیات وافراد برای لشکر میداد ودیگری «السایبه» که از حیث وسعت چهار پنج برابر قسمت اول بود و استقلال داشت. مثلاً از تمام اراضی اطلس‌فقط قطعهٔ کوچکی‌جزء بلادالمخزن‌بود. درمغرب ودرنواحی مجاور دریا فقط چند طایفه واقعاً از سلطان اطاعت می کردند، بقیه سلطان را اسماً می‌شناختند ومالیاتی نمیدادند وفقط گاه بگاه پیشکش‌هائی به مراکش می‌فرستادند. بسیاری‌ازطوایف که‌درنواحی‌صعب‌العبوراطلس‌سکنی‌داشتند شاید حتی ازوجود سلطان‌نیزبی‌اطلاع بودند. رؤسای قبایل بربرخودرابقدر سلطان

قوی‌دانسته ووی‌راچون‌رئیس‌قبیله‌ای‌می‌پنداشتند که درنقطه‌ای‌دوراقامت دارد؛ چنان که‌در۱۸۸۹ قبیلهٔ‌لخمااز‌دادن کاه‌به‌ده‌هزار نفرسپاهیان‌سلطان که‌دراراضی ایشان اقامت داشتند خودداری نمود وهمان‌سال‌همین‌قبیله به‌سفیر کبیرایتالیا که برای دادن اعتبار نامهٔ خود نزد سلطان میرفت اجازه عبورازاراضی‌خودرا ندادند. دراین گونه مواقع سلطان قبیلهٔ دیگری‌را علیه قبیلهٔ سر کش برمی‌ـ انگیخت وشفاهاً به‌وی اجازه میداد آن‌قبیله‌را مطابق یکی از اصطلاحات فنی سیاسی مراکش «بخورد». ولی این وسیله نیز گاه مؤثر نمی شد چنانکه قبیله مز کلاه سال‌های دراز اسباب زحمت سلطان بودند. وی اغلب با رؤسای قبایل در ارتباط بود وحق داشت هر رئیس قبیله‌ای را بنا به‌تقاضایش اسماً در مقام خود ابقاء کند و تمام سعیش این بود که عقیدهٔ مرابطین را نسبت بخود محکم سازد، چه‌ایشان در بربرها نفوذ زیادی داشتند وسلطان هروقت آنها را میدید هدایای نفیسی به‌ایشان میداد.

حتی دربلادالمخزن نیز وی سازمان اداری درستی نداشت وسلطان‌اوامر خودرا در امورعرفی بوسیلهٔ قائد اجرا می کرد. این‌قائدین‌درشهرهای‌بزرگ مانند مراکش‌وفاس ورباط ومکناسه لقب پاشاداشتند.وظیفهٔ‌آنها نخست گرفتن مالیات وسپس حفظ آرامش داخلی واجرای بعضی احکام دادگاه‌ها بود و بنابر رسوم‌قدیم‌شرق، علاوه برآنکه حقوقی‌نمی گرفتند مقام خودرا نیزمی‌خریدند، لذا علاوه بردریافت مالیات باید مخارج‌خود وپولی که‌برای خرید مقام‌خویش پرداخته‌اند و مبلغ آن چندان کم نبود درآورند. گاه سلطان به‌وضع خلیفهٔ بغداد دچارمیشد؛ یعنی برای حفظ ظاهر مجبور بود شخص غاصبی که کارخود را با راهزنی شروع نموده است در منطقه‌ای که سابقاً تحت فرمان وی بوده بعنوان قائد بپذیرد.

قائد بسلطان«مخازنیه»را می‌پرداخت واغلب سوارانی میفرستاد که گارد شخصی سلطان را تشکیل میدادند و سپس به‌دستجات کوچکی تقسیم گردیده مأمور امنیت قصباتی که در دهانهٔ دره‌های اطلس‌قرار داشتند میشدند. سلطان برای تکمیل این‌عده داوطلبانی بعنوان عسکر ازشهرهای بزرگ می گرفت و حتی آنهارا به‌سبك اروپا تعلیم میداد. ریاست این عده در اوایل قرن بیستم با یکنفر انگلیسی بود بنام «القائد مك‌لین»[1] ولی تجهیزات و تعلیمات این‌ارتش بهیچوجه رضایت‌بخش نبود.

سلطان‌حسن که در۱۸۷۳ به‌سلطنت‌رسید و نسبت به‌ثروت وقدرت مملکت تصورات بی‌جائی‌داشت. برای اصلاح کشور که باوسایل جزیی‌امکان نداشت‌خود را خسته کرد ولی دامنهٔ بلدالمخزن را درجنوب توسعه‌داد ودر صحرا پیشرفت کرد. در۱۸۹۴هنگامی که درجنگ بایکی‌ازقبایل بربر در گذشت، پسرخرد ـ سال خود بنام عبدالعزیزرا که مادرش کنیز چرکسی بودبه‌جانشینی‌خودتعیین کرد وبرادربزرگ وی‌را محروم‌نمود.

سی احمدبن محمد مشاور متنفذ وی توانست مرگ سلطان را تا موقعی که نعش به‌رباط که‌مسکن ولیعهد بود برسد پنهان‌نماید. درآنجا خلافت وی‌را اعلام کرد وخود سرپرستی اورا به‌عهده گرفت. در۱۹۰۰ پس ازمرگ وزیر، سلطان جوان درصدد ترویج تمدن اروپا برآمد ومالیات ها را افزود و بهمین علت محبوبیتش بین‌رعایا کم شد. درتمام مملکت افرادی بسرکشی برخاستند و یکی ازآنها بنام روگی عمر الرّزهونی معروف‌به «بوحماره» یا مرد صاحب الاغ ماده بود ـ این عنوانی است که در مشرق به حکّام و ناجیان میدهند ـ این شخص خیلی اسباب زحمت‌حکومت «تازه» شدتا بالاخره در ۱۹۰۹دستگیر

۱ ـ Mc Lean

و اعدام گردید.

امید فرانسه برای توسعهٔ مستعمرات خود بطرف غرب مبتنی برضعف تونس بود وباشناسائی منافع انگلیس در مصر و واگذاری یك منطقهٔ نفوذ به اسپانی‌در ازای متصرفاتی که درشمال داشت موافقت این دو دولت را نسبت به مقاصد خودجلب کرد. دولت فرانسه طرح اصلاحات اداری‌را به‌سلطان‌داد که برای اجرای آن‌خودحاضر بود کمك کند. در۳۱ مارس ۱۹۰۵ ویلهلم دوم که از طرف مشاورین اقتصادی خود، که مجذوب منافع واهی برادران مانسمن [۱] درمعادن مراکش شده بود، از رزمناوخود درمدیترانه به‌بندرطنجه پیاده‌شد وبه‌طرفداری ازاستقلال سلطان‌اظهاراتی کرد. پس‌از آن‌عبدالعزیزیك کنفرانس بین‌المللی تشکیل‌داد تا به‌موضوع مراکش‌رسیدگی شود. این کنفرانس از۱۵ ژانویه تا ۷ آوریل ۱۹۰۶ در جزیرة الخضرا تشکیل شدوحق حاکمیت سلطان را شناخت ودستورتشکیل پلیس بین‌المللی بنادر وتأسیس بانك دولتی‌باسرمایهٔ اروپائی‌را داد.

عبدالکریم‌قهرمان استقلال‌مراکش

عبدالعزیز باوجود تمام این کمك‌ها موفق باستقرار نظم داخلی نشد ودر ۱۹۰۷ ناچارشاهد اشغال وُجده و دارالبیضاء [۲] از طرف فرانسویان گردید و برادرش مولای عبدالحافظ به تبعیت از نارضایتی عمومی علیه وی قیام کرد و به‌موجب رأی فقها ویرا خلع نمود وبزودی برتمام مملکت مسلط شد وبعد از آنکه موافقت نامهٔ جزیرة الخضرا را قبول کرد فرانسه و اسپانی نیز وی را شناختند. ولی وی نیزمانند برادرازعهدهٔ حل‌مشکلات‌مملکت برنیامد وحتی‌در ۱۹۱۱ هنگامی که درفاس به محاصرهٔ شورشیان افتاد مجبور شد فرانسویها را

۱ - Mannesmann ۲ - Casablanca

به کمك بخواهد واز آن پس سرنوشت مملکت یکسره شد. دولت آلمان پس از حمله‌ای برق آسا که در اغادیر کرد بعضی امتیازات اقتصادی بدست آورد واسپانی نیز با اشغال العرائش والقصر متصرفات خودرا توسعه داد وبالاخره آلمان نیز حق حمایت فرانسه‌را براین مملکت که در ٤ نوامبر ۱۹۱۲ ضمن قراردادی که با سلطان بسته‌شد مقرر گردید شناخت . پس از حافظ یوسف ودر ۱۹۲۷ پس از یوسف پسرش محمد سوم زمامدار شد ومارشال لیوتی[1] درنتیجهٔ جنگهائی که باطوایف نافرمان وسرکش نمود نفوذ فرانسه‌را که اسماً مربوط به‌سلطان میشد برقرارساخت . دولت فرانسه حتی دردوران جنگ جهانی اول وضع خودرا دراین مملکت محکم کردواز ۱۹۲۱ تا ۱۹۲٤ بایك سلسله کشمکش‌های محلی نفوذ خود را برتمام این نواحی گسترد و فقط یك دلاور بنام عبدالکریم که خانواده‌اش از مدت ها پیش در ریف واقع در اجدر کنار خلیج الخزامی اقامت گزیده بودند به عنوان قهرمان استقلال مراکش قیام کرد . وی برای حفظ استقلال افراد طایفهٔ خود که هنوز مطیع اسپانی نشده بودند در ۱۹۲۱ با عدهٔ کمی با این مملکت به‌جنگ پرداخت. طرفداران وی بزودی افزایش یافتند وبالاخره تمام طوایف مراکش شمالی به‌آنها پیوستند . وی پس از آنکه به‌اسپانی تلفات زیادی وارد کرد به‌منطقهٔ فرانسه حمله نمود و فاس را مورد تهدید قرارداد ، لذا فرانسه و اسپانی برای سرکوبی وی همدست شدند وعبدالکریم درفوریهٔ ۱۹۲٦ از پای درآمد و بدواً به مارسی وسپس به‌جزیرهٔ موریس $\frac{۱}{۳۴۰}$ تبعید شد و از آن پس اسپانی توانست نفوذ خود را توسعه دهد و جنگجویان مراکش برای تصرف اسپانی به‌ژنرال فرانکو خدمات شایانی نمودند.

---

۱ - Lyauty

زندگانی معنوی درافریقای شمالی

زندگانی معنوی در تمام‌افریقای شمالی تا امروز به‌وضع قرون وسطی باقی‌مانده‌است. علمای‌مراکش به‌سبك اجدادخود مشغول تهیهٔ‌شرح وتفسیر کتب مذهبی‌وتألیف کتب‌قطوری درشرح‌احوال بودندوسلطان‌حافظ‌شخصاً دراین‌زمینه زحمت زیادکشید وچندین کتاب کلاسیك نوشت وبه‌سرمایهٔ خود چاپ کرد و حتی درتونس و الجزیره با آنکه فرانسویها تعلیمات ابتدائی را تأمین نمودند اعراب‌هنوز نتوانسته‌اند بمراحل‌عالیهٔ تحصیلات‌برسند، به‌همین سبب مسلمانان افریقای‌شمالی پس ازمدتی درازتوانستنددرمبارزهٔ معنوی که هم کیشان ایشان درمصر وسوریه علیه نفوذخارجی‌آغاز نموده بودندشرکت‌نمایند.درتونس یك فرقهٔ‌اصلاح‌طلب‌ویك‌فرقهٔ‌مشروطه‌خواه‌تشکیل‌شد که بادعاوی‌خود اسباب‌زحمت دولت حامی گردید وبعدازآنکه محمدالحبیب بای‌جدیددر دهم ژوئیهٔ۱۹۲۲به تخت‌نشست بوسیلهٔ دولت بعضی تغییرات بی‌معنی داد ومعلوم نیست‌آرمان های اصلاح طلبانهٔ روشنفکران الجزیره به رهبری دکتربن‌جلول و روشنفکران مراکشی به رهبری علال الفاسی ، که فرانسویها دراوایل‌سال۱۹۳۸ وی را به گابون که جزءِ متصرفات فرانسه در سنگال است تبعید نمودند، به کجا خواهد انجامید.

فصل چهارم

سودان درقرن نوزدهم

اسلام در جنوب صحرا یعنی‌ازسنگال تا درهٔ نیل علیا در مناطقی که سیاههای نژاد حامی‌مدیترانه موسوم به «نیلوت» یانوبیها ، سکونت داشتند ، به‌وسیلهٔ مرابطین‌مغرب انتشار یافته‌بود . ازقرن یازدهم امیران غناوزیردستان ایشان وسلاطین تکرور[1] مانند سلطان مالی[2] درنیجیریهٔ علیا به‌مذهب‌اربابان خود گرویدند . درقرن سیزدهم تمبکتو[3] یك مرکزفرهنگی‌اسلامی بود.حملهٔ مراکش‌درسال ۱۵۹۱ به‌جای‌تقویت آنرا تضعیف کرد . فقط درقرن هیجدهم‌یعنی ۱۷۲۰هنگامی که تکرورها یك‌حکومت مذهبی در فوتاجلون[4] ایجاد نمودند تبلیغات اسلامی‌مجدداً نیرو گرفت ودرسال ۱۷۷۸فولهای [5] بت‌پرست رامطیع ساختندو به‌دین اسلام درآوردند وعثمان دان فرجوی تکروری مردم الخوز را مسلمان کرد ودر۱۸۰۲سوکوتو[6] را ایجادنمود. عمر،هم‌قبیلهٔ وی‌درموردانجام فرایض حج ازطریقهٔ مجاهدین « تیجانیه » که در مراکش نفوذ زیاد داشت پیروی کرد ، ورئیس آنها سودان‌را به‌تیول وی داد. از۱۸۳۸ قسمت بزرگی از

۱- این‌نام درمأخذ غربی درآغازضبط گردید . Takrour وبعداً Tukolor توکولور

۲- Malli ۳- Timbuktu ٤- Fouta-Jallon ٥- Foul ٦- Sokoto

سودان به‌تصرف وی‌درآمد. در۱۸۶۴هنگام‌مرگ‌وی‌اسلام دین رسمی‌این کشور شده‌بود، از ۱۸۹۰جانشینان وی زیردست عمال‌استعماری فرانسه شدند.

اسلام درسودان وسطی و سواحل دریاچهٔ «چاد»و«کانم»[۱] درقرن یازدهم انتشاریافت‌ولی‌اصول‌آن دربورنو[۲] وباجرمی‌درقرن شانزدهم استحکام یافت‌ودر ودائی[۳] درقرن هفدهم این‌عمل تحقق پذیرفت $\frac{۱}{۳۴۱}$. نوبی‌های سودان شرقی که عیسوی بودند در قرن هفتم بدست مصری‌ها مسلمان شدند. سلیمان که مؤسس سلسله‌بوددرقرن‌شانزدهم‌اسلام را دردارخور ودرقرن هیجده‌یکی ازجانشینانش این مذهب‌را در کردوفان رواج داد. این‌مذهب در قرن نوزدهم هنگامی که سودان ضمیمهٔ مصرشددرین کشور پیشرفت زیاد کرد. سلسلهٔ بیگانگان تعصب مذهبی‌را که «مهدی»معروف رهبری‌آنرا به‌عهده داشت، به‌شدت‌افزود. محمد ابن عبدالله دراواسط‌قرن گذشته دراستان «دنقله»[۴] بدنیاآمد. وی فرزند نجار فقیری در کشتی‌سازی بود که خودرا اولاد پیغمبر میدانست. بعد از آنکه تحصیلات مذهبی‌خودرا خاتمه‌داد وارد طریقهٔ دراویش«سمانیه» شدودر۱۸۷۰در جزیرهٔ «آباء» واقع درنیل ابیض ودرغاری‌کنار رودخانه به ریاضت پرداخت و چون مرشدش درجشن ختنه سوران فرزندانش اجازهٔ رقص وبازی داده بوداز وی برید وبدین سبب ازجرگهٔ صوفیان‌اخراج شد وحاضر به‌آشتی‌نشد. صیت زهد وتقوای وی درمملکت پیچید وبزودی مریدان زیادی پیدا کردودربعضی آثارخود پیروان خودرا به مبارزه بافساد عمومی‌دعوت کرد بدون‌اینکه‌انتظار کوچکترین کمکی‌ازجانب دولت داشته‌باشد. بدین‌ترتیب به‌تدریج در وی این فکرایجاد شد که سرنوشت وی درانجام‌کارهای بزرگتری‌است ومانند بسیاری

۱- Kanem ۲- Bornu ۳- ودائی با تشدید دال وبدون تشدید آن هردوآمده.
۴- Dongola

از اصلاح‌طلبان سابق‌اسلام خودرا همان مهدی دانست که جدش پیغمبر وعده داده و باید دنیارا پرازعدل وداد بکند. عبدالله بن محمدالفقیه که بعدها بخلافت رسید وازطایفهٔ اعراب «التعایشة البقاره» بود که درجنوب غربی‌دارخورسکنی داشتنداین‌اعتقاد را تأیید کرد ووی را بر آن داشت که‌به کوردوفان‌سفری کند، زیراطوایف‌عرب را قوی‌تر و باشهامت‌ترمیدانست‌و برانگیختن آنها آسانتر بود. دراین سفرمحمد با تمام رؤسای شرعی وعرفی‌این منطقه تماس گرفت وهمه را ازبی کفایتی‌مصری‌هاو بی‌عدالتی که‌درتقسیم‌مالیات‌های گزاف شده وسختگیری که دروصول‌آن به‌عمل می‌آمدناراضی‌دید. به‌علاوه مصرتحت فشارانگلیس که دولت حامی بود ، حق بندگی را لغو نموده زندگانی اقتصادی را بکلی مختل کرده بود .

کم کم دولت مصرمتوجه وی شد خاصه‌آنکه مرشد سابقش مکررازوی بد گفته بود. در ژوئیهٔ ۱۸۸۱ رئوف پاشاحکمران کل سودان در آبا به محمد پیغام داد که خود به‌خرطوم آید ، ولی‌مهدی در کمال نخوت این اخطار را رد کردوازآن‌پس‌خودراصاحب اختیارمملکت‌معرفی نمودوعلیه کفارومسلمانهائی که به‌وی‌اعتقادنداشتنداعلان جهاد داد. رئوف‌پاشا قدرت‌وی‌را ناچیز گرفت و تصور کردبا دویست‌مرد ویك توپ‌ازعهدهٔ وی برخواهدآمد. بعداز ظهریازدهم اوت این‌عده بایك کشتی بخاری به‌جزیرهٔ آبا رسیدند، سپس‌کلبه‌های این‌ناحیه را بمباران کرده و آتش زدند. ولی مهدی و پیروانش که هنوز اسلحهٔ آتشی نداشتند درعلفهای بلندپنهان شدند تاشب فرا رسید وسپس سپاهیان مصری را باستثنای‌چندنفر که باشنا خودرا به کشتی رسانیدند نابود کردند. باوجود این پیروزی مهدی تصمیم گرفت به کردوخان برود تا از خطر همسایگی باخرطوم خلاص‌شود. وبدون‌زحمت‌خودرا به‌جبل‌قدیررسانید ودرآنجاعدهٔ دیگری‌را که

از راه‌قدیر برای جلوگیری وی به‌فاشودا آمده بودند ازپای‌درآورد. درمه۱۸۸۲ دولت‌شش هزارسرباز برای‌سرکوبی وی‌ازخرطوم فرستادولی این‌سربازان که عادت به‌فتح‌داشتند طوری دراویش‌را دست کم گرفتند که حتی اطراف اردوی خودراچنانکه درخرطوم مرسوم است‌بادرختان‌خاردار محصور نکردند وبهمین علت شب‌غافل گیروتارومار شدند.

این‌پیروزی برای‌مهدی پیروان‌زیادی فراهم کرد،خاصه‌بعدازآنکه‌مانند پیغمبر می‌توانست باغنائم سرشاری که بدست‌آورده بود تحبیب‌قلوب کند. وی اوایل سپتامبرمقابل ابیض‌آمد. تجارو کسبهٔ این‌شهر باوی وارد مذاکره شده بودند ولی‌پادگان مصری‌آن مهیای دفاع‌شدومهدی بعدازآنکه حملهٔاول دفع شد شهررامحاصره کرد تادر۱۹ژانویهٔ۱۸۸۳ تسلیم گردیدووی‌ابیض‌را اقامتگاه خودقرارداد وسیل مریدان ازسودان به‌آنجاآمدند تا«ولی‌الله»را زیارت کنند. وی که جبه‌ای‌ساده وشلواری ازپشم‌داشت وطناب‌یا پارچهٔ پنبه‌ای به کمر می‌بست خیلی‌ساده نزدمریدان‌می‌آمد، درصورتی که ازخیلی‌پیش درخانه‌زندگانی خوشی داشت. او به زن علاقهٔ مفرطی داشت وزیبا ترین اسیران را برای خود انتخاب می کرد.

بساده‌ترین طرز حکومت می‌نمود. عواید خزانه عبارت بود از زکوة و خمس‌وغنائمی که ازمصادرهٔ اموال‌خائنین‌وجریمه‌های‌سرقت‌واستعمال‌مسکرات ودخانیات بدست می‌آمد.

مجازات کمترین تردید راجع بصحت مأموریت مهدی مصادرهٔ اموال یا اعدام‌بود.تحصیل فقه‌و کلام که قبلاً ازواجبات بود ممنوع شد و کتابهای‌آن‌را آتش‌زدندودرعوض مهدی‌مطالعهٔدقیق‌قرآن وبعضی‌احادیث پیغمبررا لازم‌دانست بشرطی که در حضور عوام به‌شرح وتفسیرآن نپردازند.

دراین‌خلال‌دولت‌انگلیس مصر را اشغال کرد وهیکس[1] پاشارا باده‌هزار سرباز مصری‌به‌سودان فرستاد. حرکت‌این لشکریان که شش هزارشتر همراه داشتند وازاشغال‌مصر به‌وسیلهٔ انگلیسها ناراضی‌بودند‌بقدری کند بود که‌مهدی توانست در کمال‌فرصت مجهزشده درانتظار بنشیند. سوم‌نوامبر ۱۸۸۳ دربر که واقع‌در ۶۰۰ کیلومتری جنوب‌شرقی ابیض‌دو سپاه بهم‌رسیدند. حملهٔ اول‌مهدی بقوای‌مصردفع‌شدولی‌روز بعدایشان‌رادرحال‌حرکت‌غافل‌گیر کردونابودساخت. پس‌ازاین‌پیروزی‌تمام‌سودان‌دراختیارمهدی‌درآمد.اروپائی‌هاومصریها بشهرهای بزرگ فرار کردند. دردسامبر ۱۸۸۳ سلاتین پاشا[2] که ازافسران‌قدیم اتریش وفرمانده دایرهٔ پایتخت دارفور بودبعد ازیکسال جنگ بی‌نتیجه علیه پیروان مهدی تسلیم‌شد. دولت‌انگلیس که میخواست بکلی‌ازسودان صرفنظر کندژنرال گردون[3] راکه‌شورش صینی‌های ته‌پینگ[4]رادفع کرده بود برای‌باز گرداندن اروپائیها فرستاد. گردون سابقاًحکمران‌سودان‌بود وبه‌همین‌علت تصورمی کرد که دراین کشور دوستانی‌دارد وباکمك ایشان میتواند قدرت حکومت مختلط مصر وانگلستان‌راتثبیت کند. ولی‌این‌تصور اشتباه‌بود چه‌مبارزهٔ وی‌علیه‌بردگی به‌محبوبیتش بسیار لطمه زده بود. در۱۸ فوریه به‌خرطوم رسید.و برای مهدی پیغام‌فرستاد که‌حاضر است وی‌را به سلطنت کردوفان بشناسد وتجارت برده‌را آزاد کند و با وی روابط بازرگانی برقرار سازد به شرطی که وی اسیران را آزاد نماید.

مهدی به‌وی جواب داد که باید تسلیم‌شود ودر۲۸ اوت برای جنگ به خرطوم‌رفت وسرراه خود تمام قوای‌جنگجورا جمع‌آوری کرد ودر اکتبرشهر را محاصره کرد. ولی پیروان‌وی‌قدرت مقاومت درمقابل توپخانه‌را نداشت لذا

۱- Hicks ۲- Slatin ۳- Gordon ۴- Taiping

کارشان بکندی پیش‌می‌رفت .چون گردون شهر را از مردم غیر جنگجو خالی نکرده بود بزودی خواربار کمیاب شد . درآوریل ۱۸۸٤ یك لشکر انگلیسی ساحل‌نیل‌را پیمود ودر متمه[1] پیشروان سپاهیان مهدی‌را شکست‌داد ولی در۱۵ ژانویهٔ ۱۸۸۵قلعهٔ ام درمان[2] تسلیم‌شد ودر شب ۲۵ ـ ۲٦ ژانویه مهدی باتفاق قوای‌خویش به شهر حمله کرد و گردون درکاخ خویش کشته شد.

انگلیسها ناچارسودان را موقتاً بحال‌خود رها کردند . مهدی اقامتگاه خودرا به‌خرطوم برد ودرآنجا به‌اوج قدرت خود رسید. وی‌برای‌آنکه مریدان خودرا که عموماً مانند وی مجبور بودند جبهٔ درویشی بپوشند ازتأثیر خارجی محفوظ نگاهدارد، مرزقلمروخودرا بست‌وزیارت مکه‌را ممنوع‌ساخت. بختش یاری کرد که شخصاًشاهد انقراض‌قدرت‌خود نشد؛ در اواسط ژوئن۱۸۸۵تیفوس گرفت ویك هفته بعد مرد .

جانشینی عبدالله

مهدی دربستر مرگ بار دیگر عبدالله معروف به ابوبکر را که در مدت زندگی دست‌راست وی محسوب میشد صریحاً به جانشینی خویش تعیین کرد و پیروان بدون‌مخالفت باوی بیعت کردند . وی دوخلیفهٔ دیگررا که مهدی تعیین کرده بود بر کنار نمود و بدین ترتیب وضع خود را تثبیت کرد . بعلاوه امیر عبدالکریم‌را که قوای مصررا در کسّلا محاصره کرده بود به‌جرم اینکه راجع باختیارات خلیفه‌سخنان ناروائی گفته‌است احضار کرد ووی مجبورشدسپاهیان سیاه خودرا که فدائی وی‌بودند تسلیم کند.عبدالله ام‌دورمان را که قلعهٔ خرطوم بود ونخست به‌تصرف پیروان‌مهدی افتاده بود اقامتگاه خویش‌قرار داد .

دراین خلال کسلا سقوط کرد و سربازان مصری مشغول تخلیهٔ مواضع

۱- Matomah ۲- Umm Durman

مستحکم سرحد حبشه شدند. خلیفه برای قلابات امیری تعیین کرد ووی فوراً به‌حبشه‌حمله نمود وپس از آنکه وارد استان امهره گردید ازطرف قوای راس آدال[۱] بسختی سر کوب شد وخلیفه برای جبران این شکست و گرفتن انتقام ۶۰هزارجنگجو به‌این کشورفرستاد. راس‌آدال‌دردشت‌دبراسین[۲] بایشان رسید ولی‌شکستی مرگ‌بارخورد. سپس سپاهیان‌مهدی به گندار[۳] پایتخت قدیم‌این مملکت رفتند و چون مردم شهر را خالی کرده بودند آن راآتش زدند وبه قلابات‌آمدند.

در اوایل۱۸۸۹ ژان امپراتورحبشه درصددجبران این‌خفت برآمد وتمام قوای‌خودرا تجهیز کرد وبا دو لشکر که یکی افراد قبیلهٔ تیگر[۴] یعنی قبیلهٔ خودش بودند ودیگری جنگجویان امهره به‌طرف قلابات حرکت کرد. همان روزهای اول امهریها توانستند به‌شهر که خوب مستحکم نشده بود واردشوند. این‌مطلب باعث حسادت‌امپراتور شد ودستور داد تا ویرا باتخت میان سربازان طایفهٔ خود برند تاایشان‌را تحریك وتشجیع کند. ولی زخمی‌شد وشب‌آن‌روز یعنی۹ مارس۱۸۸۹ درگذشت. حبشیها چون بی‌امپراتورشدند شبانه‌باز گشتند: زیرا بین‌ایشان بندرت امپراتور بآرامی تغییرمی کرد. پیروان مهدی ایشان‌را تعقیب نموده مجبور کردند سازو برگ‌خودرا رها کنند.

استان استوائی که تاآن تاریخ ازطرف امین‌پاشا[۵] بنام‌مصر اداره میشد بعد از آنکه شیتزلر همراه استانلی[۶] به سواحل شرقی رفت در ۱۸۸۸ بدست پیروان مهدی افتاد.

پس‌از این پیروزیها خلیفه درصدد تسخیر مصر برآمدواین فکرراسابقاً

۱- Ras Adal ۲- Debra Sin ۳- Gondar ۴- Tigre
۵- Dr Schnitzler ۶- Stanley

مهدی نیز داشت. خلیفه در ۱۸۸۹ سپاهیانی بفرماندهی عبدالرحمن النجومی بشمال فرستاد ودستور داد که وادی‌الخلفا را دور زده واسوان را بگیرند و در آنجا منتظر دستور باشند. ولی موقعی که این سپاه درحرکت بود از طرف پادکان وادی‌الخلفا تلفات سختی دید ودر توشکی به‌فرمانده ارتش مصر برخورد وبکلی از بین رفت. سال ۱۸۸۹ بدبختی جدید دیگری برای وی بار آمد یعنی قحطی شدیدی درسودان بروز کرد و برای رفع آن کاری ازخلیفه ساخته نبود زیرا دورا دور کشورش دشمنان بودند و وی نمیتوانست خواربار وارد کند.

اطاعت شلوکها [1] در ۱۸۹۰ تاحدی گذشته راجبران کرد. فاشودا پایتخت ایشان بوسیلهٔ کشتی مورد حمله قرار گرفت و چون سپاهیان مهدی با تفنگ مینکتون مسلح بودند، مقاومت امکان نداشت.

رژیم استبدادی خلیفه مخصوصاً بستگان مهدی‌را که بتدریج ازکار بر کنار میشدند خشمگین ساخته بود. یکی اززنان مهدی که سوگلی وی بود وبه‌سبك پیغمبر اورا عایشه (ام المؤمنین) لقب داده بود، مردم‌را علیه‌خلیفه برانگیخت؛ چنانکه عایشه علیه‌علی قیام کرده بود. اقوام‌مهدی به‌تقلید اهل‌بیت‌پیغمبر خود را «شریف» میخواندند. جاسوسان این فرقه‌خلیفه‌را مطلع کردند ووی ایشان‌را موقعی که به‌قصدحمله اجتماع کرده بودندمحاصره کرد، ولی بخاطر مردم آنها رابخشیدو گذشت‌های زیادی نمود تا آنکه‌ایشان‌به‌حسن نیت وی اطمینان‌حاصل کرده‌اسلحهٔ خودرا زمین گذاشتند، ولی کمی بعد دستور بازپرسی قانونی داد و ایشان‌را به‌فاشودا تبعید کرد.

کشور «مهدی» در سرحدات حبشه از طرف ایتالیائیها مورد تهدید قرار گرفته بود. ایشان پس‌ازعقب نشینی مصریها مصوع [2] را اشغال کرده در داخله

۱- Chèllouks ۲- Massaua

پیش‌می‌رفتند. در۱۸۹۳ ضمن این پیشرفت به‌ده‌هزار نفراز لشکریان خلیفه که مشغول غارت اعراب سودان شرقی‌بودند رسیده ایشان‌را شکست دادند ودربهار ۱۸۹٤به کسلا[1] حمله کردند. پادگانی که ازلشکریان‌مهدی آنجا بودچون‌از رئیس‌خود رضایت نداشت ازجنگ با ایتالیائیها امتناع نمود وبه قوزرچب[2] عقب‌نشست ولی منه‌لیك[3] امپراتور حبشه پیشرفت جدید ایتالیائیها را متوقف ساخت وباشکست خونینی که دراول‌مارس ۱۸۹٦درعدوه[4] به ایشان‌واردساخت هرگونه خطر جدیدی را دراین ناحیه ازپیروان مهدی نیز رفع نمود.

دراین‌خلال درشمال‌طوفانی که بایددولت‌مهدی‌را برباددهدبه‌وجودآمد. درپائیز۱۸۹٦ «سردار» کیچنر[5] فرمانده ارتش مصر مأمور لشکرکشی سودان شد ودرنبرد خونین ام‌درمان که خلیفه‌نیز کشته شد بساط امپراتوری مهدی را بکلی برچید. ولی برق عقاید و افکار وی خاموش نشد، چنانکه در ژوئیهٔ ۱۹۲۸ حکمران کل انگلیسی سودان راجع به لزوم هواپیمائی در این کشور نوشت که خطر پیروان مهدی گرچه عجالتاً مخفی است ولی ممکن است بحران تازه‌ای به‌وجودآورد. [۱/۳۴۶]

دسته‌های‌مذهبی افریقای مرکزی وشرقی

در اواخر سال های ۱۸۹۰ تا ۱۹۰۰ یك نهضت خویشاوندی در طوایف سومالی واقع درشاخهٔ شرقی‌افریقا [۲/۳۴۶] به‌وجودآمد. محمدبن عبدالله حسن که ازطایفهٔ اغادین[6] بود در۱۸۹۵ درسی‌وپنج سالگی بزیارت مکه‌رفت وبه وسیلهٔ محمدبن‌صالح شاگردابراهیم بن‌الرشیدی صوفی‌سودانی درسلك‌دراویش‌صالحه، که‌به‌وسیلهٔ وی‌تأسیس‌یافته‌وازفرقهٔ‌احمدیه‌جداشده‌بود، درآمد. پس‌ازمراجعت

۱- Kassala ۲- Gos-Retcheb ۳- Menelik ٤- Adowa
۵- Kichner ٦- Ogaden

درقبیلهٔ دلبهنتا [۱] اقامت گزید. مانند مرشد خویش بمنظور آنکه محیط تقوی وفضیلت به‌نحوعمیق وصحیح‌تری بین‌مسلمین ایجاد شود. مشغول تبلیغ ومبارزه شد و بزودی بین‌افراد این قبیله و اغادین ها که بستگانش بودند نفوذ زیادی پیدا کرد بطوری که‌حاکم‌انگلیسی‌دربربرا [۲] برای رفع اختلافات‌صحرانشینان از وی‌استفاده کرد. وی‌در۱۸۹۹ خودرا مهدی‌دانست. این شخص که انگلیسیها وی‌را «ملای‌دیوانه» میخواندندمدت بیست‌سال به‌ایشان وایتالیائی‌ها وحبشیها طی جنگهای زیاد صدمات شدید زد وباآنکه دسته‌های‌طرفداران وی مکرراز انگلیسها شکست خوردند در ۱۹۰۵ دولت مستعمراتی مزبور حاضر شد نوگالتال [۳] که‌قسمت‌ایتالیائی این‌منطقه است به عنوان ناحیهٔ مستقلی به وی واگذارشود.

ولی وی از ۱۹۰۸ غارتگریهای خودرا درمستعمرات ایتالیا و انگلیس شروع کرد. ایتالیا درجنگ‌جهانی‌اول قراردادهائی بارؤسای قبایلی که با وی مخالف بودند بست و از توسعهٔ قدرت وی درسومالی شمالی جلوگیری کرد و دولت انگلیس بالاخره در ۱۹۲۰ علیه وی تصمیم قطعی گرفت و هواپیمائی آن دولت در کمال سهولت مواضع ویرا ویران ساخت ، سپس جمازه سواران انگلیسی ومتحدین ایشان در سومالی تعاقبش کردند تانزد بستگانش درقبیلهٔ اغادین پناه‌برد ودر ۲۳ نوامبر ۱۹۲۰در گذشت. مجاهدات وی برای اتحاد ملّت خویش- که براساس‌مذهب‌ودوراز‌اختلافات‌قدیمی‌قبیله‌ای‌بود ، ونمی‌خواست که بر دراویش جز به روش مهدی سودانی‌حکومت کند- در۱۹۰۵ ضعیف شد زیرا مرشدش در مکه به تحریك انگلیس و ایتالیا تکفیرش نمود و بالنتیجه فرقهٔ دراویش قادریه که در سومالی خیلی زیاد بودند به جرم ارتداد با وی به

۱- Doulbhanta ۲- Bérbera ۳- Nougaltal

مبارزه پرداختند وازآن پس وی نیز به صورت یکی از رؤسای قبایل درآمد که پیروانش به‌امید غنیمت وغارت زندگی می کردند .

هنگامی که دراویش مهدی درشرق سودان حکومت می کردند در غرب وروی ویرانه‌های متصرفات سابق مصرقدرت جدیدی به‌وجودآمد.درسال‌های ۱۸۸۰ ـ ۱۸۷۰ دربحرالغزال یکی ازاعراب بنام زبیرپاشابه‌عنوان‌حاکم خدیو ولی تقریباً مستقل‌حکومت می کرد. در۱۸۷٤موقعی که برای جوابگوئی به ـ رقبای خود به‌قاهره احضار شد پسر خود سلیمان‌را بجای‌خویش منصوب کرد ووی حتی بعداز توقیف پدر بکار خود ادامه‌داد. در۱۸۷۹ هنگامی که گردون به‌عنوان حکمران کل سودان علیه تجارت برده مبارزه‌می کردسلیمان علیه‌وی باهارون سلطان مخلوع دارفور متحدشد . جسی پاشا [1] ایطالیائی پس‌از تعاقب طولانی وی را دستگیر کرد وسلیمان حاضرشد از وی اطاعت کند. ولی رابح برادررضاعی وی که ازاعراب سنّار وازخدمت گزاران وفادار پدر وی بود و در تمام گرفتاری‌ها بابرادرشرکت‌داشت‌سعی کرد وی‌را ازاین‌تصمیم منصرف کند. چون وی ازخیال‌خود منصرف نشد رابح باچندهزارنفر از بهترین جنگجویان زبیر اردوی اورا ترك گفت ودرمنطقهٔ کوهستانی دارمنجه [2] اقامت گزید و در نواحی جنوب بشکار برده‌پرداخت وبعدازآنکه سلطان کشور سیاهان کوتی را به‌اطاعت درآوردوحملهٔ سلطان ودائی‌را که بکمك سلطان کوتی‌آمده بود دفع کرد در ۱۸۸٤ دستوری دریافت نمود که باید از مهدی اطاعت کند . ولی وی به‌بهانهٔ اینکه مهدی از طرف رئیس فرقهٔ سنوس تکفیر شده است ازقبول این فرمان امتناع نمود.

سنوسیه برادرخواندگی مذهبی است ومحمدبن‌علی‌مؤسس آن‌در۱۷۹۱در

۱- Gesi Pacha ۲- Darmanga

طرش[۱] درحوالی مستغانم[۲] واقع درالجزایر متولدشد و بعداز آنکه‌مدت‌مدیدی‌در مکه اقامت نمود وخانقاهی برای دراویش ساخت‌در۱۸۳٤ به‌طرابلس غربی‌آمد ودرجبل‌الاخضر مقیم‌شد. درظرف چند سال عقاید وی در تمام افریقای شمالی انتشاریافت. ولی‌خصومت اهل سنت که این‌روزها درنواحی‌مزبور قدرت‌داشتند وی‌را وادار نمود که اقامتگاه خود را به جغبوت[۳] واقع در فاصلهٔ دو سه روز راه تا جنوب شرقی واحهٔ سیوه[٤] انتقال دهد. وی به وسیلهٔ مبلغین خود نفوذ زیادی در ممالك سیاهان پیدا کرد. در ۱۸۵۹ پس‌از مرگ وی پسر جوانش محمدالمهدی جانشین‌وی گردید.

ولی اونیز در۱۹۰۲ درجورو درگذشت محمد اقامتگاه خود را در ۱۸۹۵ به کفره[۵] ودر ۱۸۹۹ به‌جورو[٦] انتقال داد ودر۱۹۰۲ احمدبرادرزاده‌وجانشین‌وی به کفره بازگشت. دربسیاری ازنقاط داخلی‌افریقامخصوصاً راه‌های کاروان روی مکه فرقهٔ سنوسیه خانقاه داشتند و با جهد فراوان مشغول زراعت و تبلیغ عقاید خودراجع به حقانیت حکومت مذهبی و روحانی و رد دعاوی سلطان عثمانی درباب خلافت بودند. در جنگ جهانی اول هنگامی که ایتالیاطرابلس را گرفت آن فرقه علیه آن دولت وارد جنگ شده با ترك ها اتحاد کردند ودر ۱٦ – ۱۹۱۵ پس‌از تصرف بندر مهم سلوم[۷] وارد مصرشدند و در ۱۹۱٦ با آنکه این کشور تحت اشغال انگلیسها بود مکرر آنرا تهدید کردند. گرچه برادر کوچکتر شیخ محمدالعباد تا۱۹۱۸درصحرا بافرانسویها جنگید، لیکن دیگر قدرت جنگی این فرقه تمام شده بود. بعداز جنگ ۱۹۱۸ گرازیانی[۸]

۱- Torsh ۲- Mastaghanim ۳- Jaghbout ٤- Siwa
۵- Kufra (ضبط انگلیسی) Koufra (ضبط فرانسه) Gourou(ضبط فرانسه) ٦- Guro(ضبط انگلیسی)
۷- Sollum ۸- Graziani

طرابلس را بکلی تصرف کرد و در ۱۹۲۱ شیخ به‌امید ادامهٔ مبارزه برای ترویج عقاید خود به آنکارا رفت. ولی دولت جدید ترکیه راههای دیگری در پیش گرفته بود، لذا شیخ مجبور به‌آرامش و سکوت گردید.

رابح در۱۸۸۷ بعدازآنکه علیه سلطان ودائی‌کاری ازپیش نبرد بنواحی غربی چاد رفت. در۱۸۹۲ به‌سلطان باجرمی[۱] حمله کرد و بوجومن[۲] پایتخت وی‌را پس ازهفت ماه محاصره گرفت. در۱۸۹۳ بورنو که یکی از بزرگترین و قدیمی ترین امپراتوریهای داخل افریقا بود ولی مردمش از مدت ها پیش جنگجوئی را فراموش کرده بودند، به تصرف درآمد و دکوه[۳] را که مدتی پایتخت بورنو نیز بود ودرساحل جنوبی چادر قرارداشت مقرخودساخت. رباح در امپراتوری خود که ازشمال به ودائی واز جنوب به‌سوکوتو[۴] و از جنوب غربی به‌متصرفات بعدی آلمان موسوم به‌آداماوا[۵] منتهی میشد اغلب امرای بومی را تحت فرمان آورد و یکی از نزدیکان خود را به عنوان مشاور و برای نظارت نزد ایشان فرستاد و فقط در عدهٔ کمی از این نقاط حاکم جدید تعیین نمود.

وی ازنظراصولی می کوشید که قوانین‌عمومی‌اسلام‌را اجرا کند. قاضی‌ـ القضاة وی«هیاتو»[۶] امیرسوکونوبود که درکشورخویش‌ازحق‌ولیعهدی‌محروم شده وبه‌تحصیل ومطالعه پرداخته بود. چون مالیات‌های واصله‌حتی‌نصف خرج سپاهیان را کفایت نمی کرد در منطقهٔ وسیعی به شکار برده پرداخت و بدین سبب مجبوربود دائماً آمادهٔ جنگ باشد. طرابلس بهترین شکارگاه برده بود. ولی از دهم ژانویهٔ ۱۸۹۴ که فرانسوی ها تمبوکتو را گرفته و طوارق را

۱- Bagirmi ۲- Baugouman ۳- Dikoa ۴- Sokoto ۵- Adamawa
۶- Kiatiu

به طرف شرق راندند ، راه تجارتی که از صحرا می گذشت دیگر چندان امن نبود .

وی ناچار در صدد تهیهٔ بازار جدید بـرآمد و در ۱۸۹۶ به دولت فول (الفلاته) درسوکوتو حمله کرد وباآنکه پیروزی‌هائی‌بدست‌آورد، مجبورشداز اجرای نقشهٔ خود دست بردارد و برای جنگ با فرانسه آماده گردد چه این دولت‌از خیلی‌پیش برای اتصال‌مستعمرات شمالی‌خود به‌افریقای غربی‌ودریاچهٔ چاد تصمیم‌قطعی گرفته بود.

در سال ۱۸۹۷ یکی از مأمورین غیر نظامی کنگوی فرانسه موسوم به ژانتی به‌حوالی چادآمد وبا امیر باجرمی مذاکراتی نمود و رباح برای تنبیه این امیر که تابع وی‌بود پایتختش‌راآتش زد ودر۱۸۹۹ یکی‌دیگر ازمأمورین فرانسوی بنام بروتونه [۱] باچهل وچهار تفنگچی سنگالی به وی پیوست. وی تصور می کرد که بااین‌عده وچهارصد نفرقوای باجرمی ازعهدهٔ رباح برخواهد آمد . ولی در ۱۸ ژوئیه شکست خورد وخودو تمام مردانش ازپای درآمدند . وقتی که رباح به‌طرف قلعهٔ کونو[۲] روان بود ژانتی ازشاری [۳] سرازیر شد و به‌وی‌حمله کرد. دراکتبر جنگی در کوچه درگرفت وضمن‌آن نیمی از قوای فرانسه ازپای درآمدند، رباح نیز زخمی شد ولی قلعهٔ اصلی همچنان پایداری می کرد. لامی‌فرمانده‌فرانسوی‌ازشمال‌وازراه‌صحرا تاچادپیش‌آمدوبرای بورنو سلطان جدیدی تعیین کرد . چون ژانتی به دلتای چاری رسید ، در۲۲ آوریل جنگی قاطع میان آنها درگرفت و سرانجام فرانسویان فاتح شدند واین فتح برای ایشان گران تمام شد . دراین جنگ رابح به‌قتل رسید وپایتخت‌اودیکوا دراول‌مه به‌تصرف فرانسویان درآمد. پسررابح ، فضل‌الله ، که درابتدا دربنوئه

۱- Bretonnt ۲- Kovno ۳- Chari

به‌سرزمین انگلستان گریخته بود به باز گردانیدن دیکوا موفق گردید اما به‌ـ زردی مغلوب و کشته شد ؛ و سرزمین دریاچهٔ چاد به موجب قرارداد های ۱۵نوامبر ۱۸۹۳ و۱۵ مارس ۱۸۹٤ میان فرانسه وانگلستان وآلمان‌تقسیم‌شد .

چون دولت مهدی در جنگ باانگلستان از پادرآمد ،مارشان فرمانده فرانسوی که خلیفهٔ مهدی‌را در ۱۸۹۰ دراطراف فاشودا مطیع خود ساخته بود در۱۰ ژوئیهٔ ۱۸۹۸ به ناحیهٔ شیلوك درآمد اما مجبور شد که از پیش کیچنر عقب‌نشینی کند (۱۹سپتامبر) ، و پس ازمذاکرات مفصّل ناحیهٔ فاشودا در ۱۱ دسامبر به‌سودان که متعلّق به انگلستان و مصر بود الحاق‌شد ، و برای‌اینکه خاطرهٔ این خصومت راکه بین‌دو دولت غربی واقع شده بود از میان ببرند ، در سال ۱۹۰٤ که سازش کامل به نتیجه رسید، این نام شوم را به‌نام کودوك که ظاهراًاسمی متبرك بود تبدیل کردند .

فصل پنجم

ایران و افغانستان در قرن نوزدهم

سلسلهٔ قاجار

پس از آنکه قدرت نادرشاه به زوال پیوست، در ایران چند سلسله از سلاله‌های طوایف مختلف کشور بر سر قدرت با یکدیگر به ستیزه برخاستند. در میان آنها قبیلهٔ قاجار، که ترك بودند، رقبای خود را شکست دادند. این قبیله یکی از هفت قبیلهٔ ترکمن از سپاه صفویه در زمان شاه اسماعیل بود که شاه عباس اول قدرت آنها را محدود کرد و ایشان را در مرو و ایران و گنجه و گرجستان و استراباد واقع در ساحل دریای خزر متفرق نمود. محمد (حسن) رئیس قجرهای استراباد پس از مرگ نادر در ایالات ساحلی دریای خزر ادعای استقلال کرد و سپس آذربایجان را گرفت. ولی هنگام مبارزه با کریم خان شیرازی به یکی دیگر از قجرها برخورد و کشته شد. پسرش آغا محمد خان که عادلشاه در پنجسالگی وی را مقطوع النسل نموده بود بعنوان گروگان در دستگاه کریمخان میزیست. پس از مرگ وی در ۱۷۷۹ به مازندران گریخت و پس از ده سال جنگ بر تمام ایران مسلط شد و اقامتگاه خود را به تهران منتقل کرد. در ۱۷۹۵ گرجستان را که پادشاه آن هراکلیوس از ۱۷۸۳ تحت حمایت روس رفته ولی حامیانش اورا رها کرده بودند

تصرف‌نمود. کاترین ملکهٔ روسیه در صدد جبران شکست سیاست کشور خود در گرجستان برآمد ودر ۱۷۹۶ لشکری باین‌حدود فرستاد که تامرگ وی‌باکو ودربند «باب‌الابواب» را درتصرف داشتندوپطرپسر ضعیف‌النفس وی‌این سپاه را پس‌خواند. در ۱۷۹۷«شاه» مجدداً به‌سوی گرجستان روی‌آورد ولی بعدازفتح شوشد بدست‌دونفر ازنوکران خود که درسواحل‌ارس به دلیل‌واهی محکوم به مرگ‌شده بودند، کشته شد.

برادرزاده‌اش فتحعلی که به جانشینی تعیین شده بود برای گرفتن تاج و تخت با عمویش صادق خان جنگید. اولین کاروی تعمیر تهران بود که به‌دست افغانها تاراج شده بود. ولی وی‌فقط زمستان دراین‌شهر بسرمی‌برد وتابستانها به عادت اجداد بیابانگردش درچمن سلطانیه زیر چادر زندگی‌می گذرانید. وی ایران‌را به‌چشم مملکت دشمن نگاه می کرد و وظیفهٔ خودرا استثمار وبهره ـ برداری‌ازآن‌میدانست‌نه‌ادارهٔ آن،وپسران‌متعددخودرا حاکم ولایات‌نمودوآنها نیز به سبك پدر عمل می کردند.

در این تاریخ‌سیاست خارجی ایران علاوه بردولت‌های روسیه و عثمانی مورد علاقه ومنظور نظرناپلئون‌نیزقرارگرفت. وی‌پس از عقب‌نشینی از سوریه ومصر درصدد برآمد این‌مملکت‌را پایگاه عملیات‌خویش علیه هند قراردهد. پس‌از اختلاف باروسیه درهفتم مه۱۸۰۷ علیه‌آن دولت باشاه قراردادی بست. وازورشو هیئت مخصوصی به‌ریاست ژنرال گاردان[1] به‌آن‌مملکت فرستاد. ولی امیدشاه به کمك ناپلئون در نتیجهٔ معاهدهٔ تیلسیت به یأس مبدل‌شد؛ لذا به‌انگلستان متوسل‌شد ودرخواست کرد که افسرانی به ایران بفرستد و اصلاح ارتش ایران راکه فرانسوی‌ها شروع نموده بودند ادامه دهند. ولی افسران

۱ـ Gardanne

انگلیسی نتوانستندکار زیادی انجام دهند زیرا تا آن تاریخ سپاهیان ایران شامل سواران ایالات وفاقد هر گونه تعلیمات اساسی برای تشکیل پیاده نظام بودند.

گرچه شاه وعده داده بود که در حمله به‌هند باناپلئون همکاری خواهد کرد ولی در حقیقت هدف وی تصرف مجدد قفقازیه بود، چه ژرژ دوازدهم آخرین پادشاه این ناحیه هنگام مرگ تاج و تخت خویش را به پطر تزار روسیه‌تقدیم کرده بود واین دولت‌در۱۸۰۰ قفقازیه‌را رسماً تصرف نمود.در۱۸۰۴ از اولین پیشرفت روسیه به طرف ایروان جلوگیری به‌عمل‌آمد واز سواحل دریای خزر نیز دفاع شد، ولی در۱۸۱۲ قوای روس به سواحل ارس آمدند و شکست سنگینی به‌ایرانیان وارد کردند بطوری که‌افسرانگلیسی که‌جزوپیاده نظام‌بود کشته شد ودولت ایران‌ناچارصلح کرد.عباس‌میرزای ولیعهد که‌فرمانده جنگ بود درمعاهدهٔ گلستان درمقابل وعدهٔسادهٔ روسیه‌نسبت به‌پشتیبانی ازوی برای‌رسیدن به‌سلطنت ازتمام دعاوی ایران نسبت به نواحی‌قفقاز وگرجستان وداغستان ومین‌گرلی[1] وایمرتی[2] وانجازیه صرف‌نظر کرد وشهرهای دربند، بادکوبه، شیروان، شکی و قراباغ وقسمت زیادی ازطالش گیلان راکه کنار دریای خزر واقع است به روسها واگذاشت و ضمناً تعهد نمود در این دریا هیچ وقت کشتی جنگی نداشته باشد.

چون سرحدات در این قرارداد صریحاً تعیین نشد راجع به آن پیوسته نزاع بود تا بالاخره در۱۸۲۶ منتهی به‌جنگ‌دیگری‌شد. عباس‌میرزای‌ولیعهد و والی آذربایجان از ارس گذشت وطالش‌را اشغال نمود ولی درحوالی گنجه (الیزابت پول[3]) شکست خورد و به طرف دیگر رودخانه رانده شد.

۱- Mingrelie ۲- Jimertie ۳- Elisabethpol

دربهار ۱۸۲۷ روسها به‌فرماندهی پاسکیویچ [۱] از مرز ایران گذشتند. قلعهٔ ایروان‌مظفرانه‌درمقابل‌ایشان‌پایداری کرد معذلك توانستند اچیمادزین [۲] که نزدیك آن وپایتخت روحانی ارامنه بود ونخجوان و قلعهٔ مهم ومستحکم عباس‌آباد را بگیرند. عباس‌میرزا به‌کمك این قلعه شتافت، ولی در۱۸ ژوئیه شکست سختی‌خورد، اما این شکست را در۲۹ اوت در اچیمادزین‌جبران کرد. چون شاه خسیس از تهیهٔ وسائل ادامهٔ جنگ امتناع نمود، وی ناچار میدان را خالی گذاشت وروسها توانستند در۱۳ اکتبر ایروان راتصرف نمایند. ازآن بس آذربایجان دراختیار ایشان بود؛ چنانکه تبریزرا گرفتند و درنوامبر شهر مقدس‌اردبیل‌را که زادگاه‌صفویه بودغارت کردند. در۲۱فوریه۱۸۲۸شاه‌مجبور به‌صلح‌شد و معاهدهٔ ترکمن‌چای انعقاد یافت وبه‌موجب‌آن ایروان ونخجوان به‌روسیه واگذار گردید وحق کاپیتولاسیون مانند کاپیتولاسیونی که در ترکیه مورد عمل است بآنها داده شد.

بعدها دول دیگر اروپائی نیزاین‌حق‌را مطالبه کردند. پرداخت تعهدات مالی غرامت جنگ شاه را بشدت در زحمت انداخت و دولت انگلیس از این وضع استفاده نمود وبه‌قیمت اجرای مفاد قرارداد تهران در۱۸۱۴ به‌شاه کمك‌هایی کرد. شاه به‌فکر افتاد که فقدان این‌ولایات غربی‌را درشرق جبران کند و خراسان را که از مدت های مدید اسماً جزو کشورش بود مورد استفاده قرار دهد.

دراینجا طبقه‌ای از اشراف ایران باقی‌مانده بودند، بعلاوه این‌استان از تاخت وتازهای تقریباً دائم طوایف ترکمن سخت ناراحت بود. درپائیز ۱۸۳۱

۱ـ Paskuwich ۲ ـ در لغت‌نامهٔ دهخدا این کلمه اچمیاجین ثبت گردیده است و به صورت اوچمیاازین نیز ضبط شده است.

عباس‌میرزا باین‌استان اعزام شد ووی درمدت دوسال پس از آنکه اغلب شهر-های بزرگ‌را مدت طولانی محاصره کرد این ناحیه‌را امن وآرام نمود.سقوط سرخس که زیر سلطهٔ یکی از خوانین ترکمن بود و خان خیوه بیهوده سعی داشت به وی کمك نماید ، موجب شد که خان خیوه نیز از تاخت و تاز دست بردارد .

پس ازاین پیروزی عباس میرزا به فکر تسخیر مجدد افغانستان افتاد و دراین کشور کـه در دوران صفوی بین ایران و امپراتوری مغول تقسیم شده بود ، طوایف گرمستانی افغان که تا حدی استقلال خویش را حفظ کرده بودند اضافه جمعیت خودرا قسمتی به‌طرف شرق دشت‌های هندوستان وقسمتی بطرف غرب‌واراضی پست‌هیرمندمی‌فرستادند . هنگامی که قدرت صفویه منقرض گشت محمود رئیس طایفهٔ غلجائی شاه ایران شد ولی «نادر ترك» اشرف پسر عمو و جانشین‌وی‌راخلع کرد. پس‌ازمرگ وی‌یکی‌ازرؤسای‌طایفهٔ ابدالی که‌درلشکر نادر خدمت می کرد خودرا سرپرست شاهرخ نوهٔ نادر خواند ودر قیدهادعوی سلطنت کرد وخراسان را نیز مطیع نمود نام پادشاهی وی درّی درّان بود که به‌صورت درّانی در خاندانش باقی‌اند . تیمور شاه (۱۷۹۳ـ ۱۷۷۳) جانشین وی اقامتگاه خود را بکابل برد و زمانشاه جانشین وی در ۱۸۰۰ بوسیلهٔ برادرش محمود شاه خلع شد . در دوران سلطنت ناراحت وپرهرج و مرج وی کابل به تصرف دوست‌محمددر آمد، وفتح‌خان برادر دوست‌محمد کمك‌نمود تا وی‌به-قدرت رسید ، ولی او ناسپاسی کرد و برادر را برکنار نمود . بقیهٔ کشور نیز بدست رئیس طایفهٔ بارك زای افتـاد. پس از مرگ محمود در ۱۸۲۹ پسرش کامران در هرات حکمرانی کرد. عباس میرزا وی را دعوت به اطاعت نمود و چون زیر بار نرفت تصمیم به‌حمله گرفت‌وبرای تدارك جنگ در صدد مسافرت

به‌تهران برآمد، ولی در۲۱ اکتبر۱۸۳۸ درمشهد درگذشت. پسرش محمدمیرزا که هرات را در محاصره داشت همینکه خبرمرگ پدر را شنید به عجله وارد تهران شد تاولایت‌عهدی خویش‌راتثبیت کند، چه فتحعلی شاه پیر دیگردوران آخر عمر خود را طی میکرد وبالاخره در۲۳ اکتبردرگذشت. زندگانی دربار فتحعلی شاه‌را یکی از پسرانش موسوم به عضدالدوله درخاطرات خود صریحاً نوشته‌است. درحرمسرای‌پرجمعیت وی‌زنانش که از طایفهٔ قاجار وخانواده‌های اشراف دیگر مملکت بودند و عدهٔ آنها قریب چهل نفر میشد ، بر دیگران تقدم داشتند. محترمتر از همه آسیه خانم مادر ولیعهد و سوگولی تر مادرقاسم میرزابود، سایرین فقط احترامی داشتند . در صورتی که سوگولیها که مریم خانم یهودی نیز یکی ازآنها بود درشاه نفوذ داشتند . امور مالی دربار توسط یکی از کنیزان قدیمی‌اداره میشد، پس از وی خدمتکاران قهوه خانه امتیازی داشتند . ازجملهٔ مقامات و مزایا ، گرفتن و کشتن کیك پیراهن شاه بود که‌تن مبارك اعلیحضرت‌راآزرده‌است‌واین‌کار که‌افتخاری‌بزرگ‌محسوب‌می‌شد، بقیمتی گزاف که شاه تعیین می کرد خریده می‌شد . ولخرجی‌های دربار باوجود خست شاه از حد می گذشت چنانکه گویا خرج ادویهٔ‌آشپزخانه طاوس خانم درسال دوازده هزار تومان بوده است و شاه برای ازدواج فرزندان بی شمار خود مهریه وجهیزیهٔ زیاد مطالبه می کرده‌است. درآمد رسمی وی ۹۸۹۰۰۰ تومان ازمالیات خیلی منصفانهٔ اراضی ویك میلیون وپانصد هزار تومان از هدیه های نوروزی وجرائم‌ومصادرات بوده است. البته هزینهٔ ارتش و سازمان‌های اداری باخود آنها بوده است .

محمدشاه مجبور شد تاج وتخت خود را از چنگ عموهای خویش یعنی فرمانفرما والی فارس و ظل السلطان حاکم تهران که از طرف «امیرالدوله»

صدراعظم شاه فقید پشتیبانی می‌شد درآورد. سفیر انگلیس کامپبل [۱] درتبریز که اقامتگاه محمد شاه بود مبلغی‌به‌وی قرض داد که بسپاهیان خودبپردازد. وی سپس آنها را تحت‌نظر بتون [۲] انگلیسی به‌طهران آورد. دراینجا مدعی‌تاج وتخت مقاومتی نشان‌نداد، لذا بتون سربازان‌را برای سرکوبی فرمانفرما به‌اصفهان‌برد ووی‌را درقمشه‌شکست داده دستگیر وتبعید کرد وضمن‌راه‌دراردبیل درگذشت.

محمدشاه پس از رسیدن به‌سلطنت عملیاتی را که در دوران شاهزادگی علیه افغانها نموده بود دنبال کردزیراکامران ازپرداخت خراج همچنان امتناع داشت، بعلاوه‌استان سیستان‌را که مورد ادعای ایران بود اشغال کرد. درنوامبر ۱۸۳۷ وی وارد این نواحی گردید ولی‌هرات مردانه پایداری کرد وعامل اصلی این‌مقاومت ستوان‌پوتین‌جر [۳] انگلیسی برادرزادهٔ نایب‌السلطنهٔ بریتانیا وافسر توپخانه بود که درلباس مبدل به هرات آمد. افسران انگلیسی قبل از شروع جنگ ازخدمت در ارتش‌شاه استعفا داده و شاه بتدریج تحت نفوذ سیمونیچ [۴] سفیر روس که یکی از کنت های دالماس بود قرار گرفت و وی برای ادامهٔ عملیات عده‌ای از افسران روسی را در اختیار شاه گذاشت. در ژوئن ۱۸۳۸ دولت انگلیس ۳۸۷ سپاهی را به جزیرهٔ خارك در خلیج فارس فرستاد و شاه را تهدید کرد تا دست از محاصرهٔ هرات بردارد. تا این تاریخ نه انگلیس‌ونه‌روس نتوانسته بودند دوست محمد پادشاه کابل‌را وادار کنند که بر له یا علیه‌جنگ هرات مداخله کند و بعد از آنکه حملهٔ روسها علیه قلعهٔ هرات به شکست منتهی شد سفیر انگلیس محمد شاه را به ترك محاصرهٔ هرات راضی کرد وشاه درهشتم سپتامبر مراجعت نمود.

۱- Campbell ۲- Bethune ۳- Pottinger ۴- Sinovitch

حکومت انگلیس برای جلوگیری ازحملهٔ احتمالی ایران وروس بمرز هند در۱۸۳۹، کابل وقندهاررا تصرف نمود وشاه شجاع‌را که ازطایفهٔ صادق‌زای وکاملاً مطیع‌سیاست ایشان‌بود به‌امارت منصوب کرد، ولی‌در۱۸۴۲ دوست‌محمد انگلیسها را شکست خونینی داد و مجبور کرد مملکت را تخلیه نموده وی را بعنوان امیر بشناسند.

محمدشاه با آنکه سیاستش‌شکست‌خورد به‌روسها اجازهٔاعمال نفوذبیشترداد وراجع به تصرف آشوراده که سلطهٔ آنهارا به‌ماورای‌دریای خزر بسط‌میداد چشم پوشی نمود.وی‌حکومت‌ولایات‌را به مزایده‌می گذاشت وحاکمی که‌بدین‌ترتیب تعیین می‌شد سعی داشت هرچه زودتر مبلغی‌را که پرداخته است درآورد زیرا همواره می ترسید مبـادا دیگری را به جای وی بفرستند ، چنانکه در ۱۸۴۶ یکی از حکام کرمانشاه تمام‌گاو و گوسفند مردم را گرفت و بدون آنکه از قحطی، که بزودی‌بروز نمود وآن ولایت را ویران ساخت، وحشتی داشته باشد آنهارا درخارج از مملکت فروخت .

پس از مرگ محمد شاه در٤ سپتامبر ۱۸٤۸ پسر بزرگش ناصرالدین که شانزده سال‌بیش نداشت جانشین وی شد. با آنکه در آغاز کار مجبور شد شورش یکی از خوانین جوان قاجار آذربایجان را که در خراسان متحدینی داشت وازطرف افغانهاپشتیبانی‌میشد دفع کند سلطنتش طلیعهٔامیدبخشی‌داشت. شاه جوان‌صدارت‌ونخست وزیری‌را برفیق‌جنگی‌خود تقی‌خان‌داد که پس‌آشپز صدراعظم‌سابق‌بود. وی عنوان‌صدراعظم‌را قبول نکرد وخود را امیر نظام یعنی فرمانده کل‌قوانامیدواز آغاز کارسعی‌نمود که‌ازسوءاستفاده‌های‌اداری‌جلوگیری کند وبدین‌سبب برای‌خود دشمنان‌مقتدری ایجادنمود که یکی ازآنهامادرشاه بود. در۱۸۵۱دشمنـانش‌موفق شدند بواسطهٔ آنکه‌محبوبیت زیادی درارتش‌پیدا

کرده‌بود شاه‌را نسبت بوی بدگمان کنند، بالنتیجه ازکار برکنارو کمی بعد کشته شد. براغتشاشاتی که درنقاط‌مختلف کشور از طرف مردم ستمدیده ایجاد گشت، ازجمله اغتشاش‌اصفهان‌در ۱۸۵۰، جنبش‌مذهبی خطرناکی‌نیزاضافه‌شد.

جنبش مذهبی باب

«سید» علیمحمد مؤسس‌آن در۲۶ مارس ۱۸۲۱ دربوشهرمتولد شدوحرفهٔ تجارت‌آموخت، ولی‌درآغاز جوانی متوجه مسائل‌مذهبی گردید. درسفر کربلا با عقاید باطنی شیخیه آشنا شد وپس از بازگشت بوطن در شیراز در مسجد آهنگران‌علیه سلطه ونفوذ تعصب آمیز شیعه اظهاراتی نمود و فرقهٔ شیخی‌ها پس‌از مرگ سیدکاظم رشتی ویرا بجانشینی انتخاب کردند. درسفرمکه‌رسائلی تنظیم کرد که اتباعش‌آنهارا وحی الهی دانستند وبطوری که خود میگوید در ۶۳مه ۱۸۴۴ درست هزارسال‌بعداز غیبت امام دوازدهم که شیعهٔ دوازده امامی درانتظارش‌هستنداحساس کرد که بسمت‌باب برگزیده شده است، یعنی‌دری که بوسیلهٔ‌آن بشر با امام که مجری اوامر خداوند است مربوط‌خواهدشد. نظریهٔ باب که بدان مناسبت به پیروانش بابی گفتند همواره مورد اعتقاد شیعه خاصه شیخی‌ها بود ولی وی از این مراتب پا فراتر گذاشت وبعدها خودرا نقطهٔ اعلی ونقطهٔ بیان‌یعنی وحی وسپس قائم‌الزمان وبالاخره مظهرخدا دانست وگفت که این مقام راآخرین دفعه محمد ۱۲۷۰ سال قبل از وی داشته است. وی دربدو امر نسبت باصول وارکان اسلام بستگی نشان میداد ولی بتدریج که برای خود عقیدهٔ‌خاص‌درست کرد، از اصول اسلام دوری‌جست، چنانکه ابتدا خودرا امام منتظر که‌پیغمبر وعدهٔ‌ظهور وی‌را داده بود- همان‌طوری که عیسی وعدهٔ ظهور پیغمبررا بعنوان«فارقلیت»داده‌بود- میدانست ولی بعدخودرا مرآت یعنی آئینه دانست که مردم دراو ذات‌خدارا می‌بینند وهمانطوری که پیغمبر خودرابوسیلهٔ

قرآن معرفی کرد وی‌نیز بوسیلهٔ کتاب «بیان» اینکاررا کرد. دوعدد که‌درتصوف اسلامی رواج زیادی‌حاصل کرده بود برای تفسیر و بیان عقاید وی وسیلهٔ سهلی شد وعدد نوزده که‌مقدار عددی دوکلمه عربی «واحد» و«وجود»[1] است در نظـر وی بسیارمقدس بود. لذا سال‌را به‌نوزده‌ماه وماه‌را به نوزده روز تقسیم کرد و عدهٔ اولیاء دین‌را نوزده قرارداد. بعلاوه‌با اتکاء بافکار قدیم‌ملی وعقاید زرتشتی دستورداد مردگان‌را درتابوت‌سنگی‌دفن کنند تاخاك آلوده نشود، یاعیدنوروز را که مردم باآب و تاب زیاد جشن می گرفتند عید ملی قرار دهند و گفت در نمازصبح جمعه خورشیدرا نیایش کنند. راجع بزنهاحجاب‌را منع کرد واجازه داد در اجتماع مردان وارد شوند وآموختن‌فقه وفلسفه راکه‌آن‌زمان رایج‌بود منع کرد. وی‌نیز مانند مذهب اسلام وعده داد که دنیارا مسخرخواهد نمود و اینکار از استانهای پنجگانه‌ومقدس ایران شروع خواهد شد واین کشوردیگر زحمت کفار را نخواهد داشت.

باب درسال ۱۸۴۵ مبلغین‌خود را بشیراز وبوشهر فرستاد ولی این مبلغین بزودی‌توجه‌دولت‌را بخودجلب کردند. درششم‌اوت والی فارس ایشان‌را ازادامهٔ تبلیغات‌منع کرد ودربیستم‌سواران‌خود را فرستاد تا خود باب‌را دستگیر کنند. همین که بشیراز وارد شدمورد بازپرسی قرار گرفت وبزندان افتاد لیکن پس ازشش‌ماه باصفهان فرار کرد ومنوچهرخان حاکم آنجا ازوی بگرمی پذیرائی نمود. در مارس ۱۸۴۷ پس ازآنکه حامی وی مرد او را به ماکو واقع در آذربایجان‌آوردند وسه سال درزندان بود. دراین مدت طرفدارانش باموفقیت زیاد عقایدویرادرتمام‌ایران‌ترویج کردند. ایمان‌آوردن‌قرةالعین شاعرهٔ‌قزوینی سروصدای زیادی‌راه انداخت، چه وی احکام باب مربوط بزنها را اجرا کرد و

۱ ـ کلمه «واحد» و «وجود» هردو برابر ۱۹ میشوند

کشف‌حجاب نمودوعلناً مشغول تبلیغ‌شد. عمویش ازروحانیون معروف بود وبه باب‌بدمیگفت بهمین‌سبب بدست‌یکی‌ازبابی‌هادرمسجد کشته‌شد.درتابستان۱۸۴۸ طرفداران باب‌در مشهد اغتشاش کردند ودر۳ یا ٤ فرسنگی جنوب این شهر و نزدیك قبرشیخ طبرسی‌موضع گرفتند. ناصرالدین‌شاه پادشاه جدید بلافاصله بعد از زمامداری جمعی‌را برای سرکوبی ایشان فرستاد. بابی‌ها اولین حملهٔ قوای مزبوررا باموفقیت دفع کردند وچون در ژوئیه واوت ۱۸٤۹ امان یافتند تسلیم شدند، معذلك قتل عام گردیدند. در۱۸۵۰ بابی‌ها درزنجان مدت یکسال درمقابل‌قوائی‌خیلی‌زیادتراز خودپایداری کردند. در۸ژوئن‌این‌سال باب‌ویك‌نفر از پیروانش در تبریز تیرباران شدند.

کشته شدن وی بابیها را بمقاومت بیشتری تحریك کرد. شورش درتمام مملکت بروز کرد واسباب سقوط صدراعظم‌شد. درپنجم‌اوت چند نفراز بابی‌ها سعی کردند ناصرالدینشاه‌را هنگامی که ازکاخ نیاوران بقصد شکارخارج میشد بکشند. این واقعه موجب آزار و کشتار مجدد پیروان این فرقه از جمله قرةالعین گردید.

بهاءالله

رؤسای این دسته برای فرار از این مصائب به‌بغداد پناه بردند. ریاست آنها باصبح‌ازل بودولی‌برادر کوچکش بهاء الله بیشتر مورد توجه قرارگرفت. وی‌در ٦۲ - ۱۸٦۱ کتاب ایقان‌را نوشت که بیشتر ازنوشتجات مؤسس این فرقه رایج‌شد. چون دولت‌ایران بودن بابی‌هارا دربغداد ونزدیك مرزایران‌خطرناك می‌دانست از دولت ترك تقاضا کرد که ایشان را بمحلی در داخلهٔ امپراتوری عثمانی‌انتقال دهد. لذا دربهار ۱۸٦٤ به‌استانبول‌و دردسامبر به‌ادرنه اعزام‌شدند. در٦۷ - ۱۸٦٦ بهاء دراینجا دعوی کرد که‌وی مظهر اصلی ارادهٔ الهی است که

باب بدان اشاره نموده است . این قضیه بین ایشان تفرقه انداخت، زیرا پیروان برادرش زیربار این ادعا نرفتند وچون اختلاف وارد مراحل عملی‌شد باب‌عالی ناچارآنهارا از یکدیگر جدا کرد. بهاء وپیروانش رابه‌عکاوصبح‌ازل رابجزیرهٔ قبرس‌فرستاد وحاکم انگلیسی این‌جزیره برای‌وی حقوقی تعیین‌نمود. در۱۸۹۲ پس‌از مرگ‌بهاء پسرش‌عبدالبهاء رئیس‌بلامنازع این‌فرقه گردید. وی‌جنبه‌های صوفیانه و اسلامی نظریهٔ خود را به‌امید ایجاد یك مذهب اجتماعی وبشری فدا کردوموفق‌شد یك‌زن انگلیسی بنام لوراکلیفوردبارنه[1] را درسلك پیروان‌خود درآورد.این زن عقاید و آثار ویرا بانگلیسی و فرانسه ترجمه ومنتشرنمود و پیروانی‌برای‌این‌مذهب تهیه کرد،در۱۸۹۳ درامریکا عده‌ای بهائی‌دیده شدند که جمعی ازسیاهها و پیروان مذاهب دیگر جزءآنها بودند.

اختلاف روس وانگلیس درشرق

سالهای‌اولیهٔ‌سلطنت ناصرالدین‌شاه ازلحاظ‌سیاست خارجی‌مشئوم‌بود. در ۱۸۵۱ جوان بی کفایتی به اسم سیدمحمد درهرات روی کارآمد و سعی کرد با ایران روابطی برقرار نمایدوباآنکه شاه در۱۸۵۳ درمقابل دولت انگلیس‌تعهد نموده بود که لشکر بهرات نفرستد در ۱۸۵۶ این شهر را تصرف کرد . دولت انگلیس بدواً خواست دوست‌محمد را علیه ایران بجنگ‌وادارد، ولی وی زیر بارنرفت،لذااین‌دولت عده‌ای ازقوای خویش‌را درایران پیاده کرد. بعدازبعضی زدوخوردهای کوچك که اطراف بوشهر وخوزستان صورت گرفت شاه مجبور شد بموجب قرارداد پاریس در ۱۸۵۷ افغانستان را تخلیه نموده استقلال این مملکت‌رابشناسد. ولی در ۱۸۵۶ دولت ایران توانست نمایندهٔ امیرمسقط را از عمان وبندرعباس که مقابل قلمرو وی واقع شده بود ، واز ۱۷۹۸ امرای مزبور

۱ – Loura Clifford Barnay

آنرا اجاره کرده بودند ، بیرون کند واستان های سیستان وبلوچستان را که تا حدی‌مستقل مانده بودند باطاعت‌شاه درآورد. افغانستان از دوران احمدشاه نسبت به‌سیستان ادعا داشت ، وشیرعلی پسر دوست‌محمد که در ۱۸۶۳ جانشین پدرشد این‌دعاوی‌را دنبال کرد ودر۱۸۷۲ یك کمیسیون انگلیسی‌حل اختلافات مرزی تصمیم گرفت که‌این ناحیه‌رابین افغانستان وایران‌تقسیم کند و فقط یك قسمت از کویری که درمرزافغانستان بودنصیب این‌دولت شد .

در ۱۸۵۷ شاه در سرحدات شمال به‌وسیلهٔ حاکم خراسان مرورا ازدست ترکمنها که پیوسته برای شکار برده درمملکت تاخت و تاز نموده و وحشت ایجاد میکردند درآورد، ولی‌جانشین وی سه سال بعد شکست خجلت آوری خورد و این شهررا ازدست داد . روسها بتدریج خاطر شاه را از بابت مرزهای این قسمت آسوده کردند. از موقعی که درقرن هیجدهم قرقیزها را مطیع کردند و«اردوی کوچك» در اورنبورگ [۱] را ضمیمهٔ خود نمودند در ۱۸۲۲ با «خانات» اوزبك خیوه وبخارا بزدوخوردپرداختند. در ۱۸۶۸ امیر بخاراشکست خورد و مجبور شد سمرقند راتسلیم کند . در ۱۸۷۳ خیوه و در ۱۸۷۶ خوقند ضمیمهٔ امپراتوری تزار گردید از ۱۸۷۷ تا ۱۸۸۱ تك ترکمن های قراقوروم مطیع روس گردیدند و در ۱۸۸۴ با تصرف مرو وضع روس درآسیای مرکزی تثبیت گردید .

این پیشرفتهای روسیه قهراً در نظر انگلیس‌خطری برای‌هندوستان‌بود چنانکه بعد از جنگ روس و عثمانی دولت‌انگلیس حاضر به قبول شرایط‌صلح سان استفانو نشد و تهدید کرد که دولت تزار را ازثمرات این پیروزی‌محروم خواهد نمود . اسکوبلف [۲] ژنرال روسی مأمور شد غفلةً بافغانستان حمله

۱- Orenbourg ۲- Skobeleff

کند وبدین حیله‌دولت انگلیس را ازتوجه بـامور عثمانی منصرف نماید، ولی قبل از آنکه وی تدارکات این کار مشکل را تکمیل کند کنگرهٔ برلن‌خاتمه یافت. حمله علیه‌ترکمن‌های تکه که هنوز مستقل بودند بی نتیجه ماند، ولی ژنرال‌استولیه‌توف [۱] که تصور میکرد ، امیر شیرعلی ازطرزتعیین مرز سیستان ناراضی است موفق‌شد باتفاق یك میسیون نظامی واردکابل شود. دولت‌انگلیس نمی‌توانست درمقابل این‌عمل ساکت باشد لذافشار آورکه‌یك‌هیئت نمایندگی که تحت‌حمایت عوامل نظامی بود پذیرفته شود و چون از ورود این هیئت در مرز افغانستان ممانعت بعمل آمد لرد روبرت [۲] در دسامبر ۱۸۷۸ بافغانستان حمله کرد و در مدت کمی کابل وقندهار را گرفت. شیرعلی به‌ترکستان فرار کرد و در ۱۸۷۹در مزار شریف درگذشت و یعقوب‌پسرش که‌روزی به‌پشتیبانی حکومت هند علیه‌پدرقیام کرده بود ولی‌دستگیرو محبوس شده بود جانشین‌وی گردید. ضمن قرارداد صلح «غانداماك» که در ۲۸ مه ۱۸۷۹ انعقاد یافت وی علاوه بر قبول هیئت نمایندگی انگلیس درکابل ، گردنهٔ بولان و درهٔ قرم را باین‌دولت واگذاشت. بدین ترتیب دولت انگلیس هر دقیقه میتوانست به این مملکت حمله کند. در تابستان ۱۸۷۹ بعد از آنکه روسها حملهٔ مجدد و بی‌نتیجه‌ای به ترکمنها کردند کاوانیاری [۳] سفیر انگلیس وهمراهانش درکابل بدست عده‌ای کشته شدند و با آنکه امیر یعقوب شخصاً ازوقوع این سانحه معذرت خواست حکومت‌هندروبرت را بافغانستان فرستاد. وی کابل را مجدداً گرفت ولی مجبور شدعلیه یك لشکر ملی که‌ویرامحاصره کرده بودندبجنگد. بالاخره امیر یعقوب عزل و بهندوستان تبعید گردید و عبدالرحمن فرزند برادرش امیرشیرعلی که‌قبلا به ترکستان گریخته‌بود بدواً سعی کرد با کمك

۱ ـ Stolietoff ۲ ـ Lord Roberto ۳ ـ Cavagnari

روسها تاج و تخت‌را بدست آورد، ولی بعداً سازش‌با انگلیسیها را بیشتر بنفع خویش دید. یکی ازپسران شیرعلی در هرات علیه وی قیام نمود، ولی‌قبل از آنکه به‌قندهار برسد ازربرت شکست خورد. از آن پس‌عبدالرحمن‌اختیاردار مطلق‌مملکت گردید. دراین‌خلال گلادستون [۱] آزادیخواه‌درانگلستان‌زمامدار شدوسیاست استعماری راکه تاآن تاریخ ازطرف‌ودیسرائلی [۲] تعقیب میشدترك کردوعلاوه برآنکه قوای انگلیس‌را پس‌خواند با امیرموافقت نمود که‌سفیر انگلیس در دربار وی یکنفر مسلمان باشد و بدین ترتیب افغانستان درسیاست خارجی آزادی زیادی پیدا کرد .

ایران از این آرامش که‌در تمام مرزهایش ایجاد شده بود مدت بیست سال بر خوردار گردید و یك تحول مسالمت آمیز ایجاد گشت که بواسطهٔ عقب‌ماندگی عمومی کشور به‌نتیجهٔ فوری نرسید. شاه که به پیشرفتهای‌تمدن غرب خاصه آنچه که اسباب‌تقویت قدرت و تکثیر درآمد وی میگردعلاقه‌مند شده بود در ۱۸٦٤ بانگلیسیها اجازه داد که‌یك‌خط تلگراف از بغدادببوشهر بکشند بطوری که‌از کرمانشاه وهمدان‌نیز بگذرد. در۱۸۷۰ برادران‌زیمنس [۳] این‌خط را بخط‌دیگری که ازلندن به تبریز والکساندروفسك [٤] ، ادسا وتفلیس کشیده شده بود متصل کردند وکارگران انگلیسی سپس خطوط فرعی‌بولایات دیگر کشیدند بطوری که دولت ایران میتوانست بآسانی بر نقاط مختلف مملکت‌نظارت‌داشته‌باشد. در۱۸۷۲ صدراعظم ایران انحصارات زیادی بیکی از اتباع انگلیس بنام بارون ژولیوس دورویتر [۵] داد بشرطی که وی به کشیدن خط آهن و استخراج‌معادن و تأسیس بانك ملی اقدام کند. سال بعد برای

۱- Gladstone ۲- Disraeli ۳- Siemens ٤- Alexandrowsk
۵- Baron Julius de Reuter

توسعهٔ اطلاعات خودسفری باروپا رفت، ولی روسیه را بانقشهٔخود سخت‌مخالف دید و در لندن نیز از طرف انگلیسها اشتیاقی حس‌نکرد، لذا از راه عقل و احتیاط تصمیم گرفت در مراجعت این امتیازات را لغو کند.

شاه دو سفر دیگر یکی در ۱۸۸۷ و دیگری در ۱۸۸۹ باروپا رفت ولی مخارج گزاف این مسافرتها با نتایج عملی که برای مملکت حاصل شدمتناسب نبود. آنچه‌را شاه‌دراین مسافرتها و زیارت کربلا آموخت خود درسفرنامه اش ـ که خوشبختانه برخلاف شیوهٔ پیچیده و پرتکلف تاریخ نویسی که در آن عهد معمول بود بسبکی ساده ودلپذیر نوشته‌شده که درنشر نویسی‌اثرمفیدی‌نموده‌ـ بیان کرده است.

در ۱۸۸۹ شاه در سفر آخر سیدجمال‌الدین افغانی مبلغ اتحاد اسلام را در مونیخ ملاقات نمود و ویرا با خود به‌تهران‌آورد. شاه ویرا از ۱۸۸۶دعوت کرده بود که به‌دربار ایران بیاید.ولی این توقف مدت کوتاهی داشت زیرا شهرت و محبوبیت وی بین مردم شاه را نگران کرد. این‌دفعه نیز گرچه شاه ابتدا نسبت به‌افکار اصلاح طلبانهٔ وی علاقهٔ زیاد نشان داد سرانجام تحت نفوذ گفته‌های میرزاعلی اصغرخان اتابك اعظم قرار گرفت و این مبلغ مجبورشد بحرم حضرت‌عبدالعظیم که بست محسوب می‌شد پناه برد و درآنجا مدت هفت ماه طرفداران خود را که یك حزب اصلاح طلب تشکیل دادند تبلیغ‌نمود.ولی در اوایل ۱۸۹۱ بدستور شاه ویرا ربوده بعراق پشت مرز عثمانی‌روانه کردند. وی ابتدا به لندن رفت و از آنجا علاوه بر اروپائیان پیروان خود را درایران نیز باارسال بخشنامه‌ها علیه دولت استبدادی این کشوربرمی‌انگیخت. بزودی سلطان عبدالحمید که امیدوار بود ویرا آلت‌اجرای نقشه های خویش‌راجع به پان اسلامیسم قرار دهد اورا به‌استانبول دعوت کرد. وی تانهم مارس۱۸۹۷

که در نشان طاش در گذشت از طرف سلطان تحت نظر بود ، سلطان گرچه هیچوقت حاضر نشد ویرا بدولت ایران تسلیم کند، ولی این نظارت و مراقبت را خاصه پس از کشته شدن شاه شدیدتر کرد .

شاه در ۱۸۹۰ با ایجاد انحصار دخانیات سعی کرد مضیقهٔ مالی کشوررا که در اثر مسافرتهای وی ایجاد شده بود رفع کندوتمام کشت تنباکو وتجارت آنرا در مقابل ۱۵ هزار لیره در سال و یك چهارم منافع‌حاصله‌بدسته ای از سرمایه‌داران اروپائی واگذاشت. ولی ملت بوسیلهٔ روحانیون نسبت باستثمار یکی از وسایل تفریح خود که در آن تاریخ خیلی متداول بود بشدت مخالفت کرد. یکی‌ازمجتهدین خیلی معروف استعمال دخانیات را تحریم نمود و همه از وی پیروی کردند. شاه پس ازوقوع چنداغتشاش ناچار شد انحصار دخانیات را نیم میلیون لیره بازخرید کندو آنرا بدهی دولت ایران به بانك شاهی انگلیس که در ۱۸۸۹ از طرف شاه برای جبران خسارت رویتر تأسیس شده بود محسوب‌دارد،ولی‌این عمل نارضایتی‌عمومی‌را تخفیف‌نداد.در۱۸۹۶هنگامی که شاه‌جشن‌پنجاه‌سالگی‌سلطنت خود را تدارك میدیدوموقعی که‌حسب‌المعمول مشغول‌دریافت شکایت‌نامه‌های خودبود بضرب گلولهٔ یکی از شاگردان سید‌جمال‌الدین از پای درآمد .

انقلاب ملی و استقلال ایران

مظفرالدین شاه پسر ناصرالدین‌شاه با کمك سفرای روس و انگلیس از تبریز که مقرّ ولیعهد بود به تهران آمد و بدون مانع و مشکل به‌تخت‌نشست. وی نیز مانند پدر و به‌بهانهٔ معالجه سفری به‌اروپا رفت. پس از آنکه‌مجاهدات وی برای استقراض از انگلیس و تصفیهٔ بدهیهای خود بجائی نرسید در۱۹۰۰ بانکی که وزیر مالیهٔ روس در تهرن تأسیس نموده بود چهل‌ودومیلیون‌منات

در مقابل امتیاز ساختمان راه جلفا به تهران و کشف معادن نفت و زغال بوی پرداخت. برای تأمین سوداین قرضه وتسهیل تجارت روس دولت ایران گمرکات خود را تحت نظر یك مأمور بلژیکی قرارداد. مردم عین‌الدوله دامادوصدراعظم شاه را مسئول اعمال بی رویهٔ مالی او که سخت به مملکت صدمه زده بود میدانستند و معتقد بودند که وی علیه توقعات مالی دائم شاه اقدامی نمیکند، لذا بتدریج در طبقهٔ روشنفکر میل مداخله در امور دولت شدت یافت.

هنوز در ایران مطبوعاتی که ناشر افکار عامه باشد وجود نداشت. ناصرالدین‌شاه از ۱۸۵۱وسال سوم سلطنت احکام‌وتصمیمات خودرا درروزنامه‌ای چاپ میکرد که بعدها نظائری پیدا نمود، ولی‌تنها وسیلهٔ اطلاع و بیداری‌ملت نامهٔ هفتگی «اختر» بود که در استانبول بطبع می‌رسید. و در سال ۱۸۹۶ بعد از قتل ناصرالدین‌شاه از طرف سلطان عبدالحمید توقیف گردید.

شدید ترین انتقادات علیه دولت بوسیلهٔ روزنامهٔ قانون بعمل می‌آمد که در سال ۱۸۹۰ در لندن از طرف پرنس ملکم‌خان که ارمنی‌زاده‌ای بود با همکاری سیدجمال‌الدین اسدآبادی منتشر میشد، و در سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ ملکم خان در تهران لژی تأسیس کرد، که از طرف دولت بسته‌شد، و خودش نیزتبعید گردید. ولی در ۱۸۷۲ بسفارت ایران درلندن برگزیده‌شد.

بسیاری از موارد اتفاق می‌افتد، که حوادثی ذاتاً کم اهمیت، منشأ انقلابات می گردند، این بار نیز در دسامبر ۱۹۰۵ شلاق زدن چند تاجر که درنرخ قند اجحاف کرده بودند، موجب حادثه‌ای‌شد. ازعادات قدیمی ایرانیان در برابر تعدی شاه «بست‌نشستن» یا پناه گرفتن در اماکن مقدمه است‌چنانکه سید جمال‌الدین قبلاً چنین کرد، ناراضی‌ها در حول و حوش حرم و مسجد شاهزاده عبدالعظیم، که‌ناصرالدین‌شاه‌در آن کشته شده بود بطور روزافزونی

گرد مجازات شدگان فراهم آمدند ، در پایان چنین انتشار یافت که نه‌تنها از جانب علما و روحانیون بلکه از جانب ولیعهد ، و سلف صدر اعظم منفور نیز برکناری او را خواستار شدند تا اینکه شاه اضطراراً وعدهٔ تعویض او را داد ، ولی همینکه مردم متفرق شدند شاه از اجرای قول خود عدول کرد تا اینکه بهار۱۹۰۶ فرا رسید ، ومجدداً بست نشستند ، و روحانیون بشهر قم که علاوه برقبور مقدسین مرقدمطهّرحضرت‌معصومه فاطمه‌خواهرامام‌هشتم شیعیان انجا قرار دارد ، رفتند ، رفتن روحانیون کار های قضائی را که ایشان اداره می کردند ، فلج نمود وهنگامی که عین‌الدوله خواست ، بزور بازار را باز کند دوازده‌هزار نفراز کسبه به محل تابستانی‌سفارت انگلیس درقلهك‌رفته متحصن شدند . بدین ترتیب شاه مجبورشد عین‌الدوله را عزل کند و روحانیون را ازقم بخواهد وباوساطت سفیر انگلیس مجبور شد تشکیل مجلس را از نمایندگان خاندان سلطنتی و اعیان و مالکین ، و تجار واصناف وعده دهد . وی دراکتبر مجلس اول را افتتاح نمود و کمی بعد درگذشت .

جانشین وی محمدعلیشاه اول‌سعی کرد که مانندپدر خزانهٔ‌تهی‌رابوسیلهٔ استقراض‌پر کند، ولی مجلس با این‌اقدام‌مخالفت نمودلذا میرزاعلی‌اصغرخان اتابك‌اعظم‌را که‌سه‌سال اخیردراروپا بود احضار نمود تابه‌دست‌وی‌تمایلات‌خود را ، با وجود مخالفت‌مجلس، عملی سازد . وی بانمایندگان مجلس مذاکرات بی‌نتیجه‌ای نمود وبالاخره بدست مرد متعصبی کشته شد وناصرالملك ازرجال مدبر ومحتاط بجای وی تعیین گردید و بااقداماتی که در زمینهٔ اقتصادی‌بعمل آورد وضع مالی را سروصورتی‌داد. ولی وی نیز ازعهدهٔ اوضاع آشفتهٔ‌مملکت بر نیامد. اعلان مشروطیت باعث ایجاد یك سلسله مطبوعات شد که بعضی از آنها مانند روزنامهٔ مجلس و صور اسرافیل واقعاً سعی داشتند مردم را بیدار

کنند. ولی دیگران که دوام زیادی نیز نداشتند فقط مشغول تحریك احساسات سیاسی بودند [۱/۳۶۰].

در مجلس همردیف سیاستمداران مطلعی مانند تقی‌زاده [۲/۳۶۰] نمایندهٔ تبریز و ناطقین زبردستی مانند مجتهدین و اعیان تهران، نمایندگان استانهای بسیار عقب‌ماندهٔ جنوبی نیز می‌نشستند. انجمنها قدرت فعالهٔ انقلاب بودند که بعضی نمایندهٔ مردم محل بودند و برخی دیگر کلوبی بودند که در آنجا افکار انقلابی و تروریستی ابراز میشد و عمال آنها را مانند قاتل میرزا علی‌اصغرخان اتابك بسبك «حشاشین» سابق «فدائی» می‌نامیدند.

شاه برای حفظ خویش در مقابل قدرتهای نوین مانند روسها یك دسته قزاقهای تعلیم یافته تأسیس کرده بود. از ماه دسامبر ۱۹۰۷ وی خواست بکمك تیپ قزاق مجلس ملی را منحل کند، ولی بعلت مقاومت شدید انجمنها که از قزوین کمك برایشان رسیده بود از اجرای این نقشه خودداری کرد.

در این خلال بین‌روسیه که در نتیجهٔ شکست از ژاپن بیش‌از پیش بفکر توسعهٔ خویش در آسیای مرکزی افتاده بود و انگلیس که میخواست همسایهٔ خود را بطرف مغرب متمایل نموده و از هند منصرف کند راجع به تقسیم ایران بدومنطقهٔ نفوذ قراردادی بسته شد. دولت انگلیس که فقط میخواست حایلی برای دفاع هند داشته‌باشد فقط قسمتهای بی‌ارزش ایران را که‌درقسمت جنوب از مرز افغانستان تا بندرعباس ادامه داشت برای خود نگاهداشت واز شمال ایران تاقصرشیرین و مرز روس و افغان و کاشان و یزد و اصفهان را بروسیه واگذاشت ولی هر دو دولت استقلال ملی ایران را شناخته و قبول کردند. ایرانیان که انگلیس را در نخستین گامها در راه آزادی خود موافق یافته بودند بخیانت آن‌دولت در این عمل پی‌بردند.

شاه هنوز به‌محدود شدن اختیارات‌خویش ازطرف مجلس عادت نکرده‌و تمام وسایل میانجیگری نیز بی‌نتیجه مانده بود . در فوریهٔ ۱۹۰۴ یك بمب به اتومبیل شاه انداخته شد و یکی از همراهانش را کشت . وی دراوایل ژوئن پایتخت را ترك نمود و از مقر ییلاقی خویش قزاقهای خود را بفرماندهی سرهنگ لیاخوف به تهران فرستاد تا مجلس‌را بمباران نموده درشهرحکومت نظامی اعلان کند .

ملیون تبریز که در نتیجهٔ انقلابی که ترکیه علیه عبدالحمید ایجادشده بود بیشتر تشجیع شده‌بودند قیام‌نموده طرفداران شاه‌رااز شهر بیرون کردند. شاه دراوت قوای خود را باین شهر فرستاد و آنرا محاصره نمود تا درآوریل ۱۹۰۹ که روسها آنرا از محاصره درآوردند .

عقاید ملی قهرمان جدیدی بین بختیاریها که از ایلات جنوب بودند پیدا کرد. سرداراسعدرئیس ایل بختیاری هنگامی که‌انقلاب مشروطیت‌بوجود آمد ازاروپا مراجعت‌نمود. وی افراد ایل خود راحاضر بمبارزه در راه‌آزادی نمود و ابتدا باصفهان آمد و مردم این شهر را از حکومت استبدادی خلاص کرد. سپس در رشت نیز برهبری یك سردار قدیمی بنام محمدولیخان و یك پیشه‌ور ارمنی موسوم به یپرم یا افرائیم سپاهیانی از قفقازیها وترکها وارامنه تشکیل شد و با وجود اخطار سفرای روس و انگلیس حاضر شدند به تهران حمله کنند وقبل از آنکه روسها بتوانند برای کمك بشاه قوائی در انزلی پیاده کنند مجاهدین شهر را گرفتند و پس ازسه روز جنگ در کوچه‌وبازار شاه را خلع کردند و وی در شانزدهم ژوئیه بسفارت روس پناهنده شد .

برای فرزندوی احمد شاه که درآن‌هنگام دوازده سال‌داشت‌عضدالملك را که یکی از رؤسای محترم ایل قاجار بود به نیابت سلطنت تعیین کردند و

پدرش به ادسا [۱] رفت و مواجبی برایش تعیین شد. باوجود مساعی پیرم کدریاست پلیس را داشت بین رئیس ایل بختیاری که وزیر داخله بود و محمدولیخان که وزیرجنگ بود حسادت و اختلاف بروز کرد. شخص اول به فرقهٔ انقلابیون که دستهٔ افراطی را تشکیل داده و تقی‌زادهٔ عاقل واعتدالی را از تهران بیرون کرده بودند اتکاء نمود و وزیر جنگ را برکنار کرد. شاه مخلوع خواست از این وضع استفاده نموده مجدداً تاج و تخت را بدست آورد. وی استراباد را گرفت و قوائی جمع کرد و بطرف پایتخت روانه شد و طرفداران دیگرش نیز از جنوب کرمانشاه بطرف این شهر حرکت کردند. دولت روس با نقشهٔ وی‌مساعد بود ولی انگلیس باباز گشت وی بسلطنت بهیچوجه‌موافقت نداشت.

فرقهٔ انقلابیون که در این موقع سرکار بود اول بفکر اصلاح اوضاع مالی مملکت که دراثر بی‌لیاقتی وسوء اداره‌بکلی مختل شده بود برآمد وچون بکارشناسان اروپائی اطمینان نداشت‌وتصورمی کردایشان فقط به‌نفع طلبکاران ایران کارمیکنند ازسفارت امریکا کمك‌خواست. به‌پیشنهاد وزیر امور خارجهٔ امریکا یکی‌ازکارمندان‌بانك‌اونیتون تروت [۲] واشنگتن‌بنام و.مورگان‌شوستر [۳] خزانه دارکل ایران شد و چهارنفر امریکائی دیگر رانیز همراه‌آورد. این امریکائی فعال ولی بی اطلاع از اوضاع محیط مسلماً برای حسن انجام خدمتی که‌بوی مراجعه‌شده بود کمال‌حسن‌نیت ومیل را داشت ودررسالهٔ «اختناق ایران» $\frac{۱}{۳۶۱}$ صادقانه وضع نکبت بار مملکت را نوشت و برای تعین طریق اصلاح دست‌وپای خودراگم کرد. مجلس برای‌آنکه وی موفق بوصول مالیات شود ژاندارمری مخصوصی در اختیار وی گذاشته‌بود. تمایل وی به نگاهداری وابستهٔ نظامی انگلیس که بازنشسته شده بود بعنوان بازرس مالی به‌مخالفت روسها برخورد.

۱ـ Odessa ۲ـ Union Trust ۳ـ W. Morgan Shuster

تصمیمات جدی وی که بایستی بوسیلهٔ ژاندارمری اجرا میشد عملی نگردید.

چون شعاع‌السلطنه برادر شاه مخلوع با وی برای اعادهٔ سلطنت همراهی کرده بود مجلس رأی بمصادرهٔ اموالش داد. هنگامی که شوستر خواست این حکم را بوسیلهٔ ژاندارم اجرا کند سر کنسول روس به بهانهٔ اینکه وی به بانك روس مقروض است عده‌ای قزاق برای جلوگیری آنها فرستاد. شوستر برای متفرق کردن حامیان شاهزاده عدهٔ بیشتری ژاندارم فرستاد. دراین ضمن دو نفر از کنسولهای روس مورد تهدید قرار گرفتند و روسها در پنجم نوامبر برای جبران این عمل بر کناری شوستر را خواستار شدند و چون این درخواست قبول نشد قوای روس که ملیون تبریز ورشت وانزلی را مغلوب کرده بودند تهران را تهدید نمودند و مجلس ناچار استعفای شوستر را پذیرفت.

با تمام این احوال این مملکت بدبخت به شدت تحت فشار روس قرار گرفت. شجاع‌الدوله که یکی از متعصب‌ترین هواداران شاه مخلوع بود در اوت ۱۹۱۱ تبریز را که پناهگاه ملیون بود بوسیلهٔ دسته‌ای از شاهسونها محاصره نمود. در دوم ژانویهٔ ۱۹۱۲ وارد شهر شد و رؤسای ملیون را بدادگاه جنگی فوق العاده سختی دعوت نمود. $\frac{1}{3642}$ روسها در مشهد که شهر مقدس خراسان است اغتشاشاتی را که بدست عمال خود فراهم کرده بودند بهانه نموده گفتند جان اتباع روس در خطر است، و مرقد حضرت رضا(ع) را که بزرگترین زیارتگاه شیعه است بتوپ بستند. ازاین تاریخ قسمت شمالی ایران بدست ایشان افتاد زیرا انگلیس به حفاظت منطقهٔ نفوذ خود در جنوب با کمك ژاندارمری که افسران سوئدی فرماندهٔ آن بودند اکتفا نمود. مجلس فقط در ژوئن ۱۹۱۴ تشکیل شد و نطق شاه را که بسن بلوغ رسیده بود راجع به بیطرفی ایران در جنگ جهانی که وقوع آن حتمی بنظر میرسید شنید.

در جنگ ۱۸ ـ ۱۹۱۴ ایران فقط مدت کوتاهی در مرز غربی خودمیدان جنگ روس و ترك شد. درژانویهٔ ۱۹۱۵ کردها تبریز را محاصره کردند ولی در بیستم همان‌ماه روسها آنها را متفرق‌نمودند. در حوالی دریاچهٔ وان‌وارومیه جنگهای خونین بین کردها و آسوریهای نسطوری که دشمنان قدیمی ایشان بودند و ازطرف روسها پشتیبانی می‌شدند در گرفت وبه مسیحی‌ها صدمات‌زیاد وارد آمد. پس از فتح کوت‌العماره عثمانیها ازسرحد گذشته تهران را مورد تهدید قرار دادند ولی چون وجودشان‌درجاهای دیگر لازم بود بزودی‌احضار شدند. درجنوب ایران واسموس [۱] کنسول سابق آلمان در بوشهر که خیلی مورد احترام ایلات تنگستانی بود سخت اسباب زحمت انگلیس‌ها شد، معذلك نتوانست مانند رقیب خود لورنس [۲] در عربستان بهدف اصلی خود برسد و دوستان خود را شخصاً بجنگ هدایت کند $\frac{۲}{۳۶۲}$. دستهٔ آلمانی نیدرمایر [۳] هم با وجود فداکاریهای زیاد بمقصود خود یعنی برانگیختن ایران و افغانستان علیه دشمنان قدیم خود یعنی روس و انگلیس نرسید $\frac{۳}{۳۶۳}$. از هم پاشیدگی قدرت‌جنگی روس شمال ایران را آزاد کرد، چه بلشویکها از تمام مزایائی که حکومت تزاری بدست آورده‌بود صرفنظر کردند.

۱ـ Wassmuss ۲ـ Lawrence ۳ـ Niedermeyer

قسمت پنجم

تجدید سازمان کشورهای اسلامی

بعد از جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸

فصل اول

ترکیه بعد از جنگ

رفتن از استانبول

در سی‌ام اکتبر ۱۹۱۸ دولت ترکیه بموجب متارکهٔ جنگ مودروس [۱] از جنگ خارج شد. طلعت وانور که متارکه را امضا کرده بودند نتوانستند مذاکرهٔ صلح را ادامه دهند زیرا در نظر متفقین مسئول اصلی ورود ترکیه بجنگ همین دو نفر بودند. عزت پاشا و توفیق پاشا نیز که یکی بعد از دیگری دولت را تشکیل دادند مورد بدگمانی متفقین بودند. لذا داماد فریدپاشا دشمن ملیون که چهارم مارس جای ایشان را گرفت مورد موافقت فاتحان جنگ واقع شد. اعتماد وی باصول دوازده گانهٔ ویلسون [۲] که بدسته‌های امپراتوری ترك وعدهٔ حاکمیت مطلق میداد بصورت اهانت آمیزی بیأس مبدل شد. در ۱۵ مه ۱۹۱۹ یونانیها با موافقت انگلیس ازمیر را گرفتند و در کنفرانس صلح پاریس کسی باعتراض فریدپاشا گوش نداد.

ملیون استانبول برای تسلّط برسرنوشت کشور خویش سعی بیهوده نمودند.

۱- moudros ۲- Wilson

دکتراسعد کنگرهٔ ملی را که شامل هشت حزب وعده ای دسته های کوچك میشد تشکیل داد ، ولی بعد از چندین جلسهٔ بی‌نتیجه منحل گردید. جمعیت «وحدت ملی» نیز که با اشتراك سی‌نفر از وزیران سابق دوره احمد رضا رئیس مجلس جمع شده بود نیز موفقیت بیشری بدست نیاورد .

صلح و سلامت میتوانست از آناطولی که با وجود جنگهای مرگبار اکثریت جمعیت آن با کشاورزانی‌قوی بود برسد . علیه یونانیها که‌درازمیر اعمال شنیع ناگفتنی مرتکب شده بودند دستجات داوطلبی تحت رهبری رافه محمدآهنگروبوروك علی تشکیل شد و بزودی‌دستجات منظمی تحت‌فرماندهی افسران ستاد بایشان ملحق شده با جنگ وگریز دشمن را عاجز کردند . در سوم مه ژنرال کاظم قره بکر به آناطولی شرقی رفت و موفق شد تسلیم اسلحه را به کمیسیون انگلیسی بازرسی به تعویق اندازد . ملیون در ۳۰ مه برهبری رئوف نمایندهٔسابق مجلس کنگره‌ای‌برای دفاع‌مملکت تشکیل‌دادند. دول‌عضو اتفاق‌باین کنگره‌جنبشی‌بخشیدندومردی را که سرنوشت ترکیه بدست وی بود برانگیختند، واز دولت خواستند که آناطولی را اگر چه با اعمال زور باشد آرام‌کنند . برای اجرای این منظور بین مأمورین دولت هیچ کس بهتراز مصطفی کمال‌مدافع انافورطه وحافظ‌حیثیت سپاهیان‌ایلدرم درجنگهای‌فلسطین وحلب‌نبود. درپنجم مه وی‌وارد آناطولی‌شد وفوراً رهبری‌ملیون را که اعضای آن در استانبول نیز گرد وی جمع شده بودند بعهده گرفت و از اماسیه در ۲۱ ژوئن ۱۹۱۹ کنگرهٔ عمومی ترك را در سیواس دعوت کرد و قبل از آنکه این کنگره تشکیل شود وی توانست در سوم ژوئیه که بعدها عید ملی‌ترك‌شد کنگرهٔ ارض روم را که بدواً بوضع‌حقیری انعقاد یافته بود افتتاح کند. این کنگره تاهفتم‌اوت اعلامیه‌ای دائربه تمامیت آناطولی ودعوت‌قوای ملی‌برای

دفاع از آن تنظیم نمود .

در چهارم سپتامبر کنگرهٔ سیواس با شرکت نمایندگان رومیلی بریاست مصطفی کمال تشکیل گردید و تصمیمات کنگرهٔ ارضروم را با اندك تغییری قبول کرد . فریدپاشا که‌هنوز در استانبول حکومت را در دست داشت مصطفی کمال را احضارنمود. ولی‌وی اطاعت نکرد لذا وی‌را یاغی معرفی نموده سعی کرد متفقین‌را نسبت بوی‌بدگمان کند، ولی مصطفی‌کمال در این خلال برتمام آناطولی مسلط شد ورابطهٔ‌حکومت استانبول را بااین ناحیه قطع کرد. دردوم اکتبر ۱۹۱۹ فریدپاشا ناچار ازکار کناره گرفت. جانشین وی که علیرضا پاشا وزیر جنگ سابق بودباصرارمصطفی کمال انتخابات‌را تجدیدنمود، ولی‌مجلس را دراستانبول تشکیل داد در صورتی که مصطفی کمال میخواست که به‌تقلید مجلس ملی ویمار در آناطولی تشکیل گردد پیشنهادات‌اصلاحی جدیدی به متفقین که وسایل زیادی برای‌بازرسی‌داشتند داده شد و مجلس با آنکه‌هنوز در ابراز تمایل علنی نسبت به مصطفی کمال در تردید بود در ۲۸ ژانویه میثاق ملی معروف ویرا که تصمیمات ارض روم و سیواس را تأیید میکرد پذیرفت‌و بموجب‌آن‌تمام نواحیی که اکثریت ساکنین‌آن ترك بودند استقلال وآزادی کامل حاصل میکردند. این قرار شامل استانبول و اراضی آن که در دریاپیش رفته بودنیزمیشد، ولی‌تکلیف نواحی دیگر امپراطوری بوسیلهٔ مراجعهٔ بآرای عمومی‌تعیین‌میگردید [۱/۳۶۴]. متفقین درجواب تمایلات ملی که باین صراحت‌ابراز شده بود در هفتم مارس علیرضا را مجبور به کناره گیری کرده ، درشانزدهم ، استانبول رااشغال‌ورؤسای ملیون ازجمله ضیاء گوك‌الپ رابه‌مالت تبعیدنمودند. فریدپاشا که در پنجم آوریل حکومت را تشکیل داد بوسیلهٔ یك دادگاه نظامی فوق‌العاده مصطفی کمال و همراهان نزدیك وی از جمله خالده ادیب

خانم را بعنوان یاغی محکوم کرد .

این محکومیت سبب شد که کلیهٔ ملاحظات و احترامی که بنیانگذار ترکیهٔ جدید نسبت بدولت استانبول داشت ازبین برود . وی‌مجلس بزرگ‌ملی را در آنکارا دعوت کرد و این مجلس که۳۵۰ عضو داشت در ۲۳آوریل۱۹۲۰ مصطفی کمال‌را بریاست جمهور و ریاست کمیسیون اجرائیه و ریاست دولت انتخاب کرد .

جمهوری آناطولی

فریدپاشا در بیستم اوت مجبور شد قرارداد صلح سور [۱] را امضا کند. در این قرارداد متفقین تهدید میکردند که ترکیه را بکلی از اروپا اخراج کنند. اگر این قرارداد تمام‌وکمال اجرا میشد موجودیت ملی ترکیه ازبین میرفت، زیرا علاوه برآنکه نواحی‌عرب‌نشین از عثمانی منتزع میشد ، ازمیر ومقداری از اراضی ماورای‌آن استقلال داخلی حاصل‌میکرد. ارمنستان کشوری مستقل میشد، تراکیه باستثنای خاك باریکی بیونان واگذار میگردیدوبسفرودارداناال تحت نظارت یك کمیسیون بین‌المللی قرارمیگرفت.ضمناً یکی‌دیگرازقرارداد-های متفقین سی‌لی‌سی و کردستان جنوبی را بفرانسه و آناطولی جنوبی را تا حوالی ازمیر به‌ایتالیا بعنوان منطقهٔ امتیازی وامیگذاشت .

باآنکه این‌زور گوئی شرم‌آورتمام مسلمانهای عالم خاصه مسلمانان‌هند را که انگلستان نسبت‌برعایت عقاید و تمایلات ایشان اهتمام کامل‌داشت‌سخت خشمگین کرده بود و عدهٔ زیادی داوطلب از ممالك اسلامی برای خدمت در ارتش ترك حاضر شدند دولت آنکارا در ابتدای کار ازمیر را به‌یونانیهاواگذار کرده و از ادرنه صرفنظر نماید . سامی‌بکر نمایندهٔ این‌دولت در فوریهٔ ۱۹۲۱ در یکی از کنفرانسهای لندن‌پیشنهاد نمود که به ازمیر استقلال داخلی داده

۱- Sevres

شود و حاکم آن یك مسیحی باشد، ولی این پیشنهاد مورد موافقت یونانیها و متفقین قرار نگرفت، ولی نقشهٔ ایشان که عبارت بود از اعزام قوائی به فرماندهی مارشال فوش برای سرکوبی ملیون ترك بواسطهٔ اشکال کار و فرسودگی و خستگی این فرمانده نظامی و تنفر عمومی از جنگ بزودی متروك ماند. هنگامی که فرانسه نمی‌خواست تسلط خود برسوریه را باوقایع آسیا به تزلزل اندازد و ایتالیا مایل نبود که تصرفات جدید وی در دودکانیز [۱] کنار امپراتور بزرگ یونان قرار گیرد، انگلستان یونانیها را تحریك میکرد که از ازمیر تجاوز نمایند. جنگهای ضد مجاهدین ودسته‌های کوچك ترك که تا آن زمان درجریان بود برای تصرف آناطولی غربی به جنگ علنی ورسمی تبدیل یافت و در ۲۳ مارس یونانیها به نقاط مهم خط آهنهای ترکیه در اسکی‌شهر وافیون قره حصار حمله بردند و باآنکه بعضی نواحی جنوب را اشغال کردند درشمال در «این اونو» [۲] در روزهای اول آوریل شکست قطعی خورده مجبور شدند بطرف بروسه عقب بنشینند، ولی ازدهم ژوئیه برای یك نبرد قطعی مجدداً جنگ را شروع کرده بطرف کوتاهیه حرکت کردند وپس از این شهر افیون قره حصار واسکی‌شهر بتصرف ایشان درآمد. ولی مصطفی کمال قوای جنگی ترك را در سقاریا [۳] جمع‌آوری نمود و یونانیها در ۲۴ اوت در این محل بوی حمله کردند ولی پس از جنگهای خونین درشانزدهم سپتامبر مجبور به عقب نشینی گردیدند. این پیروزی بر کفار که سرنوشت قطعی دولت جدید ترکیه را تعیین کرد ازطرف مجلس ملی جشن گرفته شد و مجلس مزبور به مصطفی کمال لقب افتخاری غازی داد.

نخستین نتیجهٔ این وضع عاید فرانسه شد. در ۲۰ اکتبر بوسیلهٔ فرانکلن‌ـ بویون [۴] در آنکارا قرار دادی امضا کرد و در مقابل امتیاز استخراج معادن

۱ـ Dodecanese ۲ـ Inonu ۳ـ Zakarya ۴ـ Franklin-Bouillon

مس و کرم و نقره در درهٔ «خرشوط» [۱] واقع درمصب دریای سیاه از تصرف سی لی سی صرفنظر نمود و بدین ترتیب قریب هشتادهزار سرباز و مقدار زیادی مهمات برای جنگ با یونانیها آزاد شد. ایتالیا نیز بنوبهٔ خوددرژانویهٔ ۱۹۲۱ اتالیه [۲] را تخلیه نمود و درشانزدهم مارس بین روسیهٔ شوروی وترکیه و درسیزده اکتبر بین جمهوریهای شوروی و سوسیالیستی ارمنستان و گرجستان و آذربایجان قراردادهائی انعقاد یافت و در مقابل دریافت قارص بایشان وعدهٔ حمایت داد. دو دولتی که در نتیجهٔ ایجاد ارمنستان بوسیلهٔ متفقین از یکدیگر جدا شده بودند و در نتیجهٔ سلطهٔ انگلیس بردریای سیاه خود را در خطر میدیدند بدواً وارد کشمکش شدند. در سپتامبر ۱۹۲۰ کاظم قره بکرپاشا ایروان ودر اکتبر قارص را گرفت و در دسامبر قرارداد صلحی با شورویهای محلی بسته شد، ولی بندر مهم باطوم که انگلیسها بعد از متارکهٔ مدروس اشغال نموده و سپس تخلیه کرده بودند در مارس هدف ترکها و قوای سرخ قرار گرفت، ولی قبل از آنکه با یکدیگر گلاویز شوند قراردادی بستند و باطوم را به جمهوری گرجستان واگذاشتند.

با آنکه مصطفی کمال حاضر بود به یونانیها و انگلیسیها که حامی ایشان بودند امتیازات زیادی بدهد، تابستان ۱۹۲۲ بمذاکرات بی فایده گذشت و در ۱۸ اوت زد وخورد شروع شد و در ۲۶ ترکها افیون قره حصار را که یونانیها تعمیر کرده بودند وتصور مینمودند که موضع غیرقابل تسخیری است تصرف کردند و پس از شکست دیگری که در دوملوپینار [۳] بی اختیار پا بفرار گذاردند و تمام اماکنی را که سر راهشان بود آتش زدند و ترکها در ۹ سپتامبر تقریباً بدون جنگ ازمیر را متصرف شدند و ایشان نیز برای آنکه آثار اشغال یونانیها را محو کنند

۱- Harchut ۲- Ataliya ۳- Dommlou Pynar

نصف شهر را آتش زدند.

آنگاه مصطفی کمال در صدد تصرف تراکیه [۱] افتاد و بالاجبار باپادگان انگلیسی چاناق قلعه واقع در داردانل وارد نبرد شد و ژنرال هرینگتن [۲] راه ویرا برید همچنانکه در ژوئیه مانع حملهٔ یونانیها به استانبول شده بود. ولی دریازدهم اکتبر متارکهٔ مودانیه [۳] انعقاد یافت و یونانیها تراقیه را تا مریج [۴] رها کردند ولوید ژرژ که سیاستش درشرق بدین ترتیب شکست‌خورده بود در ۱۹ اکتبر کناره گیری کرد و در ۲۰ اکتبر ۱۹۲۲ کنفرانس صلح لوزان [۵] افتتاح شد و مرتبهٔ اول در چهارم فوریهٔ ۱۹۲۳ بدون اخذ نتیجه بهم‌خورد. در۲۳ آوریل نمایندگان مجدداً جمع شدند و بالاخره قراردادصلح ۲۴ژوئیه را بستند. تمام آسیای صغیرواستانبول وتراکیهٔ شرقی‌سهم ترکیه‌شد. یونانیهای آسیای صغیرمجبور شدند به کشور خود وترکهای بالکان به‌آناطولی باز گردند وفقط‌مشکل‌موصل باقیماند. این منطقه که به واسطهٔ داشتن‌چاههای نفت ازلحاظ اقتصادی خیلی‌ذیقیمت بود بیشتر اهالی آن کرد واغلب‌تحت‌سلطه و نفوذ ترکها بودند. ما در تاریخ عراق خواهیم گفت که چگونه ترکیه با همسایهٔ جنوبی خود کنار آمد.متفقین درقسمت سیاست‌داخلی ترکیه‌ازحقوق و مزایائی که بارث برده بودند و «نظام‌الملله» گفته میشد و مربوط به‌اقلیتهای مسیحی بود صرفنظر نمودند. حذف این مزایا که نظیر کاپیتولاسیون برای خارجیها بود ضرورت داشت.

بعداز پیروزیهای درخشانی که بدون کمك سلطان محمد پنجم ملقب به وحیدالدین در استانبول که تحت اشغال متفقین بود نصیب ملیون گردید مجلس ملی در۲۹ اکتبر۱۹۲۳ جمهوریت ترك‌را اعلام ومصطفی کمال‌رابریاست

۱ـ Thrac ۲ـ Herrington ۳ـ Moudaniya ۴ـ Maritza ۵ـ Lausanne

جمهوربر گزید. ولی وی میخواست موقتاً خلافت‌را حفظ کند، لذا این سمت را به پسرسلطان عبدالحمید داد. با آنکه خلیفهٔ جدید قدرت وادعائی نداشت [1/367] مصطفی کمال بزودی متوجه شد که یك قدرت عالی روحانی که موردقبول تمام عالم اسلام باشدمیتواند برخلاف میل صاحب آن قدرت مرکز آمال ارتجاعی گردد.

آزادی مذهب

مصطفی کمال تصمیم داشت که کشوری را که بوجود آورده در شاهراه تمدن اروپائی وارد کند زیرا هر نظری که بگذشته می‌انداخت تعصبات مذهبی را سدراه میدید. لذا مصلحت درآن دید که از فواید ظاهری که ممکن است ایجاد یك مرکز روحانی برای کشورش داشته باشد صرفنظر کند. لذا در ۲۰ آوریل قانون اساسی ترکیه بصورت دیگری اعلام شد [2/367]. این عمل خشم وانزجار بزرگی ایجاد کرد خاصه نزد مسلمانان هند که انتظار داشتند ترکیهٔ جدید عاملی علیه امپریالیسم انگلیس باشد و حتی بعضی ازآنها به آنکارا مهاجرت کرده بودند. تمام اقداماتی که برای ایجاد خلافت در یکی ازنواحی و ممالك دیگر بعمل آمد به‌نتیجه نرسید زیرا شرایط این کار دیگر وجود نداشت وخود غازی نیز ازاینکه شخصاً چنین نیت وتمایلی داشته باشد بشدت تکذیب نمود.

ولی قطع رابطه با اسلام برای ترکیه بدون جنبش های شدید صورت نگرفت. کردها که طوایف ایرانی بودند چون سلسلهٔ کوههای بلند رابطهٔ ایشان‌را قطع کرده بود دردوران تاریخ خود هرگز بدرجه‌ای ازترقی نرسیده بودند که‌دارای سیاست‌ملی‌شوند واز ۱۵۱۵ تحت سلطهٔ عثمانی ها قرار گرفته بودند. یکی ازایشان یعنی ادریس بتلیس مورخ توانست با مذاکرات ماهرانه قدرت سیاسی آنانرا ازدستبرد اشراف حفظ کند. البته عبدالحمید هر گونه نهضت‌ملی ایشان‌راخفه کرد وحتی ازچاپ دستور زبان ایشان که توسط یوسف

خالدی نوشته شده بود جلوگیری نمود ولی از ایشان برای سرکوبی ارامنه استفاده نمود و گارد شخصی خود را که به «حمیدیه» معروف بود از ایشان تشکیل داد.

این سیاست سلطان در دوران جنگ اول جهانی از طرف حزب جوانان ترك برای سرکوبی ارامنه تعقیب شد، ولی بعداز آنکه آنان از برادران خود که در منطقهٔ موصل سکنی داشتند ومدت‌ها ترکیه وانگلیس برای این سرزمین گفتگو میکردند جدا شدند حس استقلال ملی واستخلاص از سلطهٔ ترك درایشان بیدار شد و شکستن قانون اسلام و حذف خلافت برای ایشان بهانه شد. در ۱۳ فوریهٔ ۱۹۲۵ شیخ سعید رئیس موروثی فرقهٔ دراویش نقشبندیه که نزد کردها احترام زیاد داشت پرچم مخالفت برافراشت و در نتیجهٔ ائتلاف با رؤسای ایلات کرد طرفداران زیادی پیدا کرد ودر مدت کوتاهی سه «ولایت» شرقی که اکثریت مردم آنرا کردها تشکیل میدادند شورش کردند و درخواست نمودند که سلیم پسر عبدالحمید خلیفه وسلطان شود. از ترس اینکه عناصر ارتجاعی استانبول نیز قیام کنند دراین شهر حکومت نظامی اعلان نمودند. کردها ابتدا بدیاربکر (امید[1]) حمله کردند. درهفتم مارس شهر بدست ایشان افتاد ولی بزودی آزاد شد وچون بزرگان کرد در این جنگ کشته شدند دیگران نسبت بادامهٔ جنگ بی‌میل و رغبت گردیدند. ولی شیخ سعید فقط درژوئن دستگیر شد ودر آنکارا اعدام گردید. در ۱۹۲۹ کردها درمنطقهٔ آرارات ودریاچهٔ وان بار دیگر شورش کردند، ولی عدهٔ زیادی سرباز ترك بجلوگیری آنها فرستاده شد و غائله خیلی زود رفع گردید وبرای آنکه دفعهٔ دیگر شورش نکنند دولت بوسیله‌ای متوسل شد که در تاریخ شرق مکرر تجربه شده است وآن کوچاندن بود، بدین معنی

۱ ـ Amid

که جمعی از کردها را به‌تراقیهٔ شرقی کوچ دادند. [۱/۳٦۸]

این انقلاب که بایستی ریشه‌های آن بوسیلهٔداد گاههای اختصاصی کنده شود دولت مصطفی کمال‌را وادار کرد که اقدامات دیگری برای از قید مذهب آزاد ساختن دولت‌بعمل‌آورد. از آن جمله در ۲ مارس ۱۹۲٤ وزارت اوقاف را منحل وضمیمهٔ وزارت فرهنگ نمود ودر ژوئن ۱۹۲۵تمام فرقه‌های دراویش‌را ممنوع ساخت ودر سپتامبر تمام خانقاهها را ویران ساخت واز هر گونه انتقاد مذهبی که ازدولت بعمل‌می‌آمد بشدت جلوگیری میشد. درسال های ۱۹۳۱و ۱۹۳۲ از این‌هم تجاوز کرده عدهٔ مساجد رامحدود نمودند بطوری که درهر پانصدمتر فقط یك‌مسجد وجودداشته باشد. عدهٔروحانیون که از دولت حقوق می گرفتند به‌سیصدنفر تقلیل یافت وایشان‌راموظف نمودند که درنماز جمعه‌علاوه براجرای تکالیف مذهبی مطالبی راجع به کشاورزی وغیره بگویند. دومسجد را که‌معروف‌ترین مساجد استانبول‌بودند از جنبهٔ مذهبی خارج کردند.مسجد اول ایاصوفیه بود که موزه شد ودوم‌مسجد فاتح که مبدل‌به‌انبار گردید. بجای قانون مذهبی که باسم«شریعت» در خانواده ها معمول بود قانون مدنی که از قوانین سویس اتخاذ شده بوداجرا شد. تعدد زوجات نیز که بعلل اقتصادی فقط وسیلهٔ تفنن متمولین بود ممنوع‌شد، ضمناً در۲ ژوئیهٔ ۱۹۳٤قانونی گذشت ونام خانوادگی‌را که ترك‌ها از آن اطلاعی نداشتند معمول نمود.

زن‌های‌ترك که مکررفرصت‌داشتن کار های اجتماعی وحرفه‌ای‌را حاصل کرده‌بودند ودردوران جنگ جهانی اول بجای‌مردها که درجبهه می‌جنگیدند مشغول شدند قانوناً با مرد ها تساوی حقوق پیدا کردند و بالاخره دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن گردیدند و در انتخابات ۱۹۳۵ هفده‌زن‌نمایندهٔ مجلس شدند .

علاقهٔ ترک‌ها به کسب تمدن اروپائی که توسط مصطفی کمال تعقیب‌می‌شد باتصویب قانون ۲۵ نوامبر ۱۹۲۵ اثر ظاهری دیگری پیدا کرد. بموجب این قانون شاپو جانشین فینه شد ، چه فینه نیز بنوبهٔ خود در دوران محمود اول جانشین عمامه شده بود $\frac{۱}{۳۶۹}$ و کمی بعد لباس اروپائی بین تمام طبقات معمول گردید .

مصطفی کمال باین تغییرات ظاهری قناعت نکرد ودر صدد برآمد که ملت خویش را دارای روحیهٔ اروپائی کند بدین مناسبت به‌فکر رفع اختلاف خط افتاد . بعدازآنکه در۲٤ مارس ۱۹۲۸ اعداد عربی‌را بین‌المللی کرد تصمیم گرفت طرز خط عربی‌را نیز که برای نوشتن ترکی چندان مناسب نیست‌عوض کند. در۲۶ژوئن ۱۹۲۸ کمیسیونی مأمور مطالعهٔ خط لاتین وتطبیق‌آن بازبان ترک‌شد. این کمیسیون درکمال مهارت صداها وحروف را وفق داد وخط‌جدید دردوم اوت درآنکارا مورداستعمال قرارگرفت و غازی در ترویج این کار به ـ راهنمائی دیگران احتیاجی‌نداشت . در ۹ اوت ضمن سخنرانی در استانبول پذیرفتن این خط را اعلام نمود ودر ۳ نوامبر این بیان‌صورت قانونی پیدا کرد ودر تمام کشور آموزشگاههائی برای‌آموختن این خط در سراسر کشورتأسیس شد وخط مزبور با سرعت عجیبی رایج گردید. از اول سپتامبر زبان فارسی و عربی که برای درك ادبیات ترك لازم بود از برنامهٔ مدارس حذف‌شد، استعمال الفبای عربی‌برای‌چاپ کتب ترکی‌ممنوع‌شدومطبوعات بیشماری که بخط‌سابق در استانبول از زمان سابق بود به‌مصر و ایران وهند فرستاده‌شد. بدین ترتیب رابطهٔ ترکیه باگذشتهٔ خود و باهم کیشانش قطع شدچنانکه هنوز نمی توان نتایج آن را تعیین کرد.

روی‌آوردن به تمدن اروپا

به‌منظورقدردانی‌واحترام ملت نسبت به‌بزرگترین فرزندان خود«غازی» که اقدامات شایستهٔ او منشأ بجای ماندن چنین‌آثار معنوی گرانبهائی بود، مجلس ترکیه درتاریخ ۲۴نوامبر ۱۹۳۴ پس ازتصویب«قانون انتخاب نام‌فامیل» وی‌راآتاتورك نامید، ضمناًوی بدین ترتیب افتخار وغرورخود را نسبت به‌ملیت خویش بهم‌میهنانش‌نشان داد. فرقهٔ‌جوانان ترك بعدازآنکه هرگونه‌امیدواری را در جمع آوری اتباع امپراتوری زیر لوای عثمانی وتساوی حقوق از دست دادندسعی نمودندتا با ایجاد روحیهٔ‌جدید ملی ترك، تمام خانواده‌های‌زبان‌های تورانی‌رابه‌آرزوی تورانیسم که‌هدفی جدیدبود جلب نمایند، ولی مصطفی کمال که در زمینهٔ سیاست مردی حقیقت بین بود این نظریه را ردکرد ودر عوض در صدد برآمد تا باین ترکان‌آناطولی افتخار فرهنگ قدیم ملی را ببخشد مانند مصریهای جدید که با تجدید افتخارات تمدن‌خیلی قدیم نیل سعی‌داشتند غرور ملی‌رادرمقابل انگلیسیهای‌مهاجم تقویت کنند، بهمین جهت فرضیهٔ واهی بعضی از علمای اروپائی را که می گفتند زبان سومریها که فرهنگ قدیم بابل را بوجودآوردند باترکی خویشاوندی داشته‌است، قبول نمود. کاوشهای یکی از علمای‌آلمان‌موسوم‌به«ه.وینکلر»[1] دربوغازکوی‌واقع‌درآناطولی‌منتهی‌بکشف آثاری از تمدن هیتی‌شد که‌بوسیلهٔ‌ملل آسیای‌صغیر بوجود آمده ، وازطرف بزرگان مهاجرین هندواروپائی‌اقتباس شده بود؛ سپس بایك زدو بست‌جسارت آمیزتاریخی ادعا کردند که ترك ها ازنسل‌هیتیت‌هاهستند بدین‌جهت ترك‌ها موجد بزرگترین فرهنگ تاریخ شدند. به‌زودی‌فرضیهٔ دیگری ایجاد شد که بموجب آن زبانهای هندواروپائی وسامی در اصل از شعب زبان ترك بوده‌اندو

۱ - H. Winckler

برای اثبات این توهم دست بیك سلسله تصنعات ریشه‌شناسی جسارت آمیزی زدند که حاضر نبود به‌محك هیچگونه ایراد و انتقادی زده شود ، و محافل نزدیك به‌رئیس جمهور برای تأیید این فرضیات نسبت به لغات «نظریهٔ خورشیدی» پیدا کردند. (۱) طبق این نظریه تمام الفاظ خارجی که در ترکی خیلی زیاد بودند وسابقاً کسانی که می‌خواستند زبان‌را تصفیه کنند سعی‌داشتندآنها را از ترکی خارج کرده و به جای آنها کلمات بسیار مهجور بگذارند ترکی اصیل وصحیح محسوب می‌شدند، مثلاً کلمهٔ اکول[۲] که درفرانسه به‌معنی مدرسه و آموزشگاه‌است‌درترکی‌بصورت‌اوکول[۳] قبول‌شد و گفتند که‌ازفعل‌اوکوماك[۴] یعنی‌خواندن مشتق‌است، وحتی‌بعضی پسوندهای خارجی را مانند آل[۵] که در فرانسه خیلی‌متداول است مثل‌سوسیال وغیره بکلمات‌کاملاً ترکی وعربی‌متصل نمودند؛ بالنتیجه زبان نوشته‌ولفظ‌قلم به‌صورتی درآمد که فهم آن برای‌مردم معمولی‌غیرممکن بود. مثلاً بالای مقرّ.رئیس‌مجلس ملی درآنکارا که اینك نام آن کاموتای[۶] است اصل اساسی قانون ترك که به موجب آن « حاکمیت ناشی از ملت است » نوشته شده و این مطلب باین عبارت بیان شده «اگ من لیك اولوسوندر»[۷] که تاچندسال‌پیش کسی‌غیراز«لیك»[۸] که درآخرکلمهٔ اول و«دور»[۹] که درآخرکلمهٔ‌دوم است‌را نمی‌توانست بخواند. این مبالغه وتندرویها که ناشی از یك حس ملیت فوق‌العاده تحریك شده بود بزودی جای خود را برویهٔ عاقلانه ومعتدلی دادزیرا حتی اگر ترك ها تصور میکردند لازم است $\frac{۱}{۳۷۱}$

(۱) ـ منظوراینست که‌چیزی‌مرکز باشد وسایرچیز هائی که محیط آن هستندمجذوب آن باشند ـ مترجم

۲ ـ ecole ۳ ـ Okoul ۴ ـ Okoumak ۵ ـ al ۶ ـ Kamoutai

۷ ـ egeminlik oulousoundour ۸ ـ lik ۹ ـ dour

سنن و قواعد اسلام را ترك نمایند، باز برای ایشان میراث ملی مهمی باقی می‌ماند که ارزش آن بمراتب بیشتراز آن بود که احساسات ملی خویش‌را بر پیرایه و زیور های عاریتی قرار دهند، و فرهنگ و دانش ترك از مدتی پیش با کمال موفقیت میکوشد با کاوش های منظم گنجینه های فرهنگی ترك را کشف کند.

ملت ترك با استخلاص از نفوذ روحانیون مرتجع توانست ارزش حقیقی مذهبی خود را نشان دهد و قرآن که کسی حق نداشت جز به‌زبان عربی بخواند در سال۱۹۳۱ به‌ترکی ترجمه شد وانتشار یافت ودر۱۹۳۲ برای اولین بار قسمتی از این ترجمه در یکی از مساجد استانبول خوانده شد و اذان نماز به‌ترکی گفته‌شد. درنتیجهٔ آزادی‌مذهب‌در۱۹۳۲ بعضی‌افراد بدین‌مسیح‌درآمدند واین‌کار مطابق‌قوانین سابق اسلام مجازات مرگ داشت.

در نتیجهٔ تشویق شدید رئیس جمهور هنرهای زیبا با سرعت شگفت ـ انگیز توسعه‌یافت‌درصورتی که درامپراتوری‌قدیم عثمانی هیچگونه‌علاقه‌ای جز در قسمت معماری ابرازنمی‌شد. آنکارا پایتخت جدید که دراین استان نقطهٔ گمنامی بود در ظرف چند سال شهر بزرگی شد و از ۱۹۲۷ معماران اروپائی به‌آخرین‌سبك وروش فنی‌مشغول‌تغییر وتزئین‌آن شدندهمدوش ایشان‌معماران ترك سعی داشتند افکار معماری خارجی‌را با مناظر ومرایای ملی خویش وفق دهند. مجسمه‌سازان خارجی با اولین‌آثار خود در این کشور یعنی تهیه و نصب مجسمهٔ آتاتورك در مراکز عمومی شهر های بزرگ علاقهٔ ملت را نسبت به بفرهنگ‌جدیدوعلی‌رغم‌مخالفت‌اسلام‌با تهیهٔ‌هیکل وتصویر نشان‌دادند. زیردست ایشان‌هنرمندان بومی لایقی بوجود آمدند. نقاشی که در ایران و هند برای تزیین کتب بود وسابقاً در عثمانی بدست فراموشی سپرده شده بود تحت نفوذ

فرانسه هنرمندان زیادی بوجود آورد، بطوری که در۱۹۳۶ توانستند آثار خود را درنمایشگاه عرضه کنند. موسیقی تا۱۹۲۸ خصوصیات شرقی خودرا حفظ کرد، آلاتی با سیم وزه ونی وفلوت متفقاً آهنگ های یکنواخت و اغلب محزون را بهمراهی خوانندگان ملی می نواختند . مدت ها بود که همه می دانستند که رئیس دولت مایل است دراین قسمت نیز ملت خود را به‌راه جدید بیندازد ودر ۱۹۲۸ یکی ازاستادان موسیقی اتریش را برای مدرسهٔ موسیقی استانبول استخدام نمود. در۱۹۳٤ در آنکارا نیز مدرسهٔ موسیقی جدیدی تأسیس گردید. واداره آن به «پ.هیندمیس»[۱] و«ا.پراتوریوس»[۲] واگذار گردید ایشان سعی نمودند تا موسیقی اروپائی راروا ج داده وموسیقی ترك را توانگر سازند.

ترك‌ها در ادبیات نیز مانند نقاشی و مجسمه سازی راه های جدید پیش گرفتند وسعی نمودند که این قسمت را نیز بافرهنگ غربی وفق دهند. البته خالده ادیبه‌خانم رهبر زنان ترك که همراه مصطفی کمال به آناطولی رفت ودر مبارزات آزادیخواهی شرکت کرد بواسطهٔ اختلاف عقیدهٔ سیاسی کـه بعدها پیدا نمود ازمملکت اخراج شد. وی بعدازآنکه مبارزات را به شیوهٔ جذابی دررمان خودبنام «پیراهن آتشین» (آتشدان گویلك)نوشت درانگلستان خاطرات مملو از اطلاعات مفید خودرا نگاشت واکنون چندی است که وی در پاریس زندگی میکند .

عبدالحق حامد شاعر بزرگ غنائی که‌در۱۲ آوریل ۱۹۳۷ درسن هشتاد سالگی درگذشت واحمد هـاشم $\frac{۱}{۳۷۲}$ شاعر ظریف که در ۱۹۳٤ وفات یافت سنن وشعـائر فرقهٔ جوانان ترك‌را زنده نگاهداشتند .یعقوب قدری که سبك‌جدیدی در رمان‌نویسی بوجود آورد هنر خودرا درخدمت به‌نهضت جدیدفرهنگی وقف

۱ ـ P. Hindemith ۲ ـ E. Praetorius

نمود. رشادنوری وصدری‌ارتم وشوکت ثریاتوانستند باحساسات زنده‌ای که در خاك آناطولی بوجودآمده بود صورت هنری بدهند.

سیاست داخلی

آتاتورك که‌رئیس حزب خلق (خلق فرقه‌سی) بود و خود آنرا تأسیس نموده بود توانست سیاست داخلی مملکت‌را در راه محکم ومستقیمی‌نگاه‌دارد. البته درسال‌های اول مخالفت‌هائی نسبت به‌وی حتی درجمع همکارانش ابراز شد وگاه درمجلس ملی بصورت مبارزهٔ شدید درمی‌آمد. در۱۹۲۱ظاهراً حزب دومی درست شد که‌در۱۹۲۴ خودرا حزب آزادیخواه‌وسپس حزب جمهوریخواه مترقی‌نامید. دراین‌حزب‌مرتجعین سیاسی ومذهبی ورؤسای سابق حزب‌جوانان ترك‌وحتی‌بعضی‌ازهمکاران سابق‌مصطفی کمال‌جمع‌شدند. برای‌مبارزه‌بااین‌حزب، حزب خلق نیز اسم خود را حزب جمهوریخواه خلق گذارد. هنگامی که شورش کرد صورت گرفت و وحدت قوای ملی ضرورت قطعی پیدا کرد حزب مخالف بموجب رأی دادگاه استقلال درآنکارا به‌تاریخ ژوئن ۱۹۲۵ منحل‌شد. یکسال بعد یعنی‌در ژوئن ۱۹۲۶ در ازمیر توطئه‌ای کشف شد که خیال داشت بدست جانیان مزدور رئیس جمهور را هنگامی که به این شهر می‌آید‌بکشد. هیجده نفر از توطئه‌گران که پنج نفر ایشان از رؤسای حزب جوانان ترك بودند محکوم باعدام شدند.

رئوف‌بیك از وزیران پیشین ورئیس سابق مجلس ملی ودکتر عدنان بیك که در استانبول وزیر امور خارجه شده بود وخانمش خالده ادیب برای‌مدت ده‌سال تبعید شدند وژنرال[کاظم] قره‌بکروفؤاد پاشاتبرئه شدند. چهارسال بعد درمه‌نه‌من[1] واقع درشمال‌ازمیر ازطرف دراویش نقشبندیه شورش علیه دولت

۱ – Menemen

برپاشدوقوای کوچکی که‌فرماندهی آن‌با ستوان قوبیلای‌بودنابود گشت .ولی این‌شورش‌بسهولت رفع‌شد.در۱۹۳۰ غازی برای‌آنکه‌ازانتقادات‌خارجیان‌نسبت به‌حکومت خود بکاهد اجازهٔتشکیل‌حزب مخالف‌راداد. فتحی‌بیك نخست‌وزیر سابق وسفیر ترکیه درلندن رئیس فرقهٔجمهوری مستقل درمجلس‌ملی گردید، ولی دراثر اختلافات وزد وخوردی که بین‌طرفداران این فرقه وحزب خلق در ازمیر بروز کرد بزودی منحل شد. در ۱۹۳۶ سیزده نمایندهٔ مستقل انتخاب شدند که دوتای آنها یونانی و یکنفر ارمنی و یکی دیگر یهودی بود و امید می رفت که از این پس اینان موفق گردند پیشرفت امور حکومت و حزب را با انتقادی‌آزادانه وخالی ازجانبداری تأمین نمایند.چون اغلب بین‌نمایندگان حزب ومأمورین دولت در ولایات اختلاف وتصادماتی صورت می گرفت در سوم فوریهٔ ۱۹۳۷ اصول سازمان حزب جزء قانون اساسی درآمد ووزیر کشورضمناً دبیر کل حزب شد ونمایندگان حزب‌از ولایات احضار گردیدند. بدین‌ترتیب مبارزهٔ قدرت به نفع دولت خاتمه‌یافت وقدرت دولت ناشی ازمجلس ملی‌شد که فقط درمقابل نمایندگان خود مسئول بود. ترقیات شگرفی که حیات اقتصادی ترکیه در دوران حکومت آتاتورك بدان نائل آمد کراراً وصف شده و دیگر درین‌جا نیازی بتکرار ندارد .

همین اندازه باید یادآوری کرد که امر کشاورزی از دیرباز پایه‌های اساسی سعادت وزندگی‌عمومی‌را در ترکیه تشکیل می‌داده است.ولی‌در گذشته از صنعت بغیراز دستگاه های قدیم قالی‌بافی بومی که اغلب در خانه‌ها دائر بود، اثری دیده نمی‌شد ودرنتیجهٔ راهنمائی‌های دولت که بخوبی ازهدف خود آگاه بود بصورت شگفت‌انگیزی توسعه یافت . این صنعت رشد یافته درعین ـ حال پایه‌های اساسی وتزلزل ناپذیر سیاست نظامی دولت‌را تشکیل می‌داد که

به‌نیروی‌ارتش منظم ورشد یافته‌ای که‌باتعلیمات و تربیت جدیدآشنا شده بود و ناوگانی که با نیازمندیهای دفاعی ملی انطباق داشت، متکی بود.

سیاست خارجی

سال‌های اول جمهوری جوان ترکیه درسیاست خارجی به منظورتصرف «ولایت» موصل صرف‌شد. این منطقه بواسطهٔ آنکه‌دارای معادن نفت گرانبهائی بود، دولت انگلیس سعی میکرد آنرا جزو عراق که تحت الحمایه اش بود درآورد ولی چون اکثر اهالی‌آن کرد بودند دولت ترکیه بموجب میثاق‌ملی آنرا جزء ولایات مرزی‌خود می‌دانست. صلح لوزان وضع‌را عوض کرد و قرار شد اگر طرفین براه‌حل مشترکی نرسیدند موضوع به‌مجمع اتفاق‌ملل‌مراجعه شود. پس ازتحقیقات زیاد و مذاکرات طولانی که توسط کمیسیونی که ریاست آن باژنرال لودونر[1] اهل استونی بود بعمل‌آمد این سرزمین که برای‌ترکیه اهمیت نظامی‌زیادی داشت‌در۱۵ دسامبر به‌دولت عراق که تحت‌الحمایهٔ‌انگلیس بود واگذار گردید. بموجب قرارداد آنکارا مورخ ۵ ژوئن ۱۹۲۶ دولت ترکیه بعدازآنکه ۱۰٪ محصول نفت بوی وعده داده شد تسلیم این‌ترتیب شد وبعد از آن در نتیجهٔ همکاری اقتصادی که بین طرفین ایجاد گشت احساسات سردی که نسبت به انگلیس وجود داشت بکلی عوض شد وترکیه در۱۸ژوئیهٔ ۱۹۳۲ عضو مجمع اتفاق‌ملل گردید.

بعدازآنکه جمهوری ترك بصورت‌دولت درآمد روابطی با روسیهٔ شوروی برقرار نمود که با وجود اختلاف سلیقه که در امور اقتصادی و ملی داشتند پیوسته‌باقی‌ماند وباملاقات‌هائی که هیئت نمایندگی ترك بریاست‌عصمت‌اینونو نخست وزیر این کشور در ۱۹۳۲ از مسکو و هیئت نمایندگی روس بریاست

۱- Laudoner

وروشیلوف وزیر جنگ از آنکارا بعمل آورد تأییدشد. با آنکه از نهضت کمونیست آناتولی چشم‌پوشی نشد و این مرام در ترکیه بواسطهٔ کمی افراد طبقهٔ کارگر زمینهٔ مساعدی بدست نیاورد ترکیه از روسیه مزایای اقتصادی زیادومخصوصاً امنیت مرزشرقی خودرا بدست آورد.[۱۳۷۴]

دولت ترکیه مسئلهٔ ولایت اسکندرونه‌را که یك اقلیت ترك آنجاسکونت دارد باسوریه، همسایهٔ جنوبی خود که تحت‌الحمایهٔ فرانسه است، حل کرد. در قرار داد ۲۰ اکتبر ۱۹۲۱ که در این خصوص بادولت اخیر بسته شد قرار شد این منطقه سازمان اداری مخصوص داشته باشد وزبان رسمی آن ترکی باشدو تضمین شد که ترك‌ها در بسط فرهنگ ملی خود دچار اشکال وتضییق نشوند و بالاخره بعد از مذاکرات طولانی این مسئله که فوق‌العاده مورد توجه ملت ترك قرار گرفته بود بموجب قرارداد ۲۷ ژوئیهٔ ۱۹۳۷ که مجمع اتفاق‌ملل‌نیز آنرا تصویب کرد باین ولایت استقلال کامل داخلی واداری داده شد و مقرر گردید که اتصال این ولایت به‌سوریه فقط از لحاظ سیاست خارجی باشد.

دولت ترکیه با سیاستی کاملاً ماهرانه توانست دشمنان سابق خود در شبه جزیرهٔ بالکان را باسیاست نوین خود همراه‌سازد. ازهمه سخت‌تر این بود که یونان مجبور شد که امید خودرا راجع به تصرف مستعمرات سابق خویش که در دوران جنگ از طرف متفقین تأیید شده بود قطع کند و با یك مبادلهٔ بزرگ جمعیت، که ابتدا برای یونان مشکلات اقتصادی زیادی بوجودآورد، ازتماس‌های خطرناك جلوگیری شد. بعد ازآنکه‌این انتقال جمعیت در۱۹۲۹ خاتمه یافت سال بعد این دو دولت توانستند معاهدهٔ بی‌طرفی امضا کنند که در ۱۹۳۳ بیك قرار داد تضمین مرز منتهی گردید. نیز دولت ترکیه با بلغارستان قرار داد مودتی در ۱۹۲۵ امضا نمود که در۱۹۲۹ به پیمان بیطرفی

تبدیل‌یافت . در۹ فوریهٔ ۱۹۳٤ ترکیه ویونان و یوگوسلاوی و رومانی درآتن پیمانی امضا کرده تعهد نمودند که بین خود صلح را حفظ کرده سرحدات یکدیگررا محترم شمارندوبهم کمك نظامی نمایند.ولی بلغارستان ازاین‌پیمان بالکان برکنار ماند . در مارس ۱۹۳۷ در آتن شورای اقتصادی تشکیل یافت و منافع اقتصادی این چهاردولت‌را هم‌آهنگ ساخت وقرارشد بعضی محصولات کشاورزی را متفقاً صادرنمایند. در۱۹۳۸ بعداز آنکه قوای نظامی ترك مجدداً بغازهای داردانل وادرنه را اشغال نمودند محدودیتهای نظامی که سابقاًبه‌آن دولت تحمیل‌شده بود رفع گردید .

باری دردهم نوامبر ۱۹۳۸ هنگامی که‌آتاتورك بعدازبیماری طولانی در استانبول دورازانتظارملت‌خود خیلی زود مرد برای ملت ترك‌دولتی به میراث گذاشت که در خارج دارای حیثیت و اعتبار و در داخل سعادت و رفاه بود و رهبری آن به همکار قدیمیش عصمت اینونو بعنوان رئیس جمهور واگذار گردید .

فصل دوم

مصر بعداز جنگ جهانی اول

سلطهٔ انگلیس

مصر پس ازاشغال آن ازطرف انگلیس ، در ۱۸۸۲ ازتحولات جرگهٔدول اسلامی خارج شد . دولت انگلیس ابتدا که کشور نیل را تصرف کرد بمنظور تأمین‌راه دریانوردی هند ازطریق کانال‌سوئزبود وهمینکه زمام امور این کشور را بدست گرفت خود را در مقابل مسئولیتهای جدیدی دید وبا غریزهٔ عملی و حس حقیقت بینی که‌مخصوص نژاد انگلوساکسون است این مشکلات رایکی بعدازدیگری بتدریج که ظاهرمیشدند حل میکرد واز اتخاذ تصمیم‌قبلی راجع بآیندهٔ مملکت خودداری مینمود [۱/۳۷۵] . موقعی که‌رجال سیاسی انگلیس متوالیاً میگفتند که وظیفهٔایشان علاوه برحفظ منافع‌امپراطوری بالابردن سطح‌مادی ومعنوی زندگانی مردم این کشور است سالوس وعوامفریبی نبود و همانطور که طبقهٔ روشنفکـر مصر اعتراف دارند این مملکت خیلی مدیون انگلستان است و جای تردید نیست که نهضت عربی پاشا با توجه بتوقعات سیاسی سلسلهٔ محمد علی واشراف نظامی و غیرنظامی ترك که وابستهٔ آن بودند و آمال مردم بومی و قدیم مملکت بدون مداخلهٔ انگلیس نمیتوانست راه حلی داشته باشد.

دولت انگلیس اگر مشکل را رفع نکرد لااقل بصورت مستحسنی آنرا تسویه نمود.

تردید نیست که عمل دستگاه حکومت پیش دوران نظارت وسر پرستی «سراولین بارینگ»[۱] که بعدها لرد کرومر[۲] شد و ازیازدهم سپتامبر ۱۸۸۳ تاششم مه ۱۹۰۷ طول کشید به تلخی یادمیکنند، ولی بی‌شك بدون این مراقبت بهبود مملکت و ترقی معنوی و روحانی مردم این کشور مورد تردید بود. بیان تاریخ اداری انگلیس با ما نیست بلکه با تاریخ امپراتوری انگلیس است وحتی شرح تغییرات دولت ووزیران که نتیجهٔ عملیات محافل وعمال اداری انگلیس بودبعهدهٔ ما نیست درعوض وظیفهٔ ما اینست که هرچه کاملتر بیان کنیم که دردوران سلطهٔ انگلیس چه تحولاتی درزندگی ملت مصر حاصل گردید.

لرد دوفرن[۳] سفیر انگلیس در استانبول که پس ازاشغال، اولین نمایندهٔ انگلیس درمصر بود سعی کامل نمود که وضع مسکنت بار کشاورزان این مملکت را که «فلاح» میگفتند بهبود بخشد. تازمان وی وظیفهٔ اصلی مأمورین مصری دریافت مالیات بودواگر کسی درتأدیهٔ آن تأخیر کرده بود سروکارش با شلاق و انواع شکنجه‌های دیگر بود. بدستور لرددوفرن این رویه ترك شد، سپس بیگاری فلاح ها برای پاك کردن مجاری آب ملغی شد، ولی برای این کار مبارزات دیپلماتیك شدیدی با نمایندگان کنترل مالی بین المللی صورت گرفت؛ زیرا موافقت ایشان برای تأمین اعتبار بمنظور پرداخت مزد کارگران آزاد ضرورت داشت، ولی کار اجباری فقط درژانویهٔ ۱۸۹۲ پس ازمرگ توفیق پاشا و بصورت عطیهٔ تاجگذاردن خدیو جدید لغو شد. معذلك تعهدات مالی ملت هنوز بسیار سنگین بود، زیرا علاوه برهزینهٔ قوای اشغالی انگلیس بایستی حقوق مشاوران ورایزنان انگلیسی که دروزارتخانه‌های مختلف بودندودرهمهٔ تصمیمات مداخله داشتندو نیز

۱- Sir Evelyn Baring ۲- Lord of Cromer ۳- Lord Dufferin

حقوق عدهٔ زیادی از مأمورین را بپردازند. در دورهٔ لرد کرومر، مستشاران مالی که ابتدا «سرا. ونسان»[۱] و از ۱۸۸۸ سرالوین پالمر[۲] بودند با اینکه نتوانستند قروض دولت را تخفیف دهند نظم کامل در امور مالی ایجاد نمودند. رعایت مقررات و نظریات هیئت بین‌المللی کنترل مالی البته منتهی باخذ تصمیماتی میشد که از انتقاد بر کنار نبود، همانطور که تخفیف مالیاتها ممکن نشد. از فروش معافیت نظام وظیفه نیز که ممر عواید سرشاری بود دست برنداشتند، چه این راه فقط برای طبقهٔ ثروتمند باز بود. ضمناً نباید فراموش کرد که کشت پنبه که بوسیلهٔ محمد علی شروع شد و توسط اسمعیل توسعه یافت بکمك کارشناسان آبیاری و کشاورزی انگلیس که تجربیات حاصله درهندرا اینجا بکار بردند ترقی فوق‌العاده نمود. برای پیشرفت این منظور ساختمان سدهای محکمی که زراعت را از دستبرد اتفاقات طبیعی مصون دارد لازم شد. سدی که از ۱۸۴۲ تا ۱۸۶۸ توسط یك مهندس فرانسوی درمدخل دلتا ساخته شده بود و غملاً معلوم شد کافی نیست از ۱۸۸۵ تا ۱۸۹۰ بوسیلهٔ «اسکوت منکریف»[۳] ترمیم گشت و محصول پنبه رادو برابر نمود، سپس از ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲ سداسوان توسط سرویلیام ویل کوك[۴] ایجاد گشت. البته بدین ترتیب مصر در معرض خطرات زندگانی اقتصادی جهان قرار گرفت و چندین مرتبه با بحرانهای سنگین آن مواجه شد و بتدریج قدرت تهیهٔ خوار ـ بار اهالی مملکت را از دست داد. چیزی که مصریها را سخت ناراحت کرده بود این بود که انگلیسیها به‌هیچ وجه درصدد لغو مزایای بیگانگان که بموجب کاپیتولاسیون ترك ایجاد شده بود و آنها را براقتصاد مملکت مسلط ساخته بود نبودند. ایراد بزرگتری که دستگاه اداری لرد کرومر داشت این بود که وی هنگامی که

۱- Sir E. Vincent ۲- Sir Elvin Palmer ۳- Scott Moncrieff
۴- S. W. Willcock

به تأسیسات انگلیس کمکهای شایان میکرد برای فرهنگ عمومی فقط مبالغ ناچیزی میپرداخت بطوری که مجموع این مبالغ از ۱۸۸۲ تا ۱۹۰۲ نصف هزینهٔ سداسوان نیز نمیشد. جانشینش لرد لوید[1] ضمن دفاع ازوی گفت که اولاً پول کافی نداشته ثانیاً هدف انگلیس درمصر پیروزی وپیشرفت فرهنگ انگلیس نیست. این فرهنگ شاید خدمت زیادی بمصر نمیکرد، ولی لااقل نفوذ فرهنگ فرانسه را که طبقهٔ اشراف مصر بلااستثنا عاشق آن بودند به نفع انگلیس تقلیل میداد. این نکته رانیز نبایدنا گفته گذاشت که درمصر حتی بعد ازرفع اشغال انگلیس نسبت باموراقتصادی بمراتب بیشتراظهارعلاقه میشد تاامورفرهنگی بطوری که طه حسین رئیس دانشکدهٔ ادبیات قاهره درمقدمهٔ کتابی که در اوایل سال ۱۹۳۹ انتشار داد ازین بابت بشدت گله کرده است.

کوششهای اولیه برای حصول آزادی

در وضعی که گفته شده نمیتوان از زندگی واقعی ملت مصرچیزی اظهار کرد فقط در ۱۸۹۲ هنگامی که عباس دوم حلمی خدیو جوان که در اطریش تربیت شده بود پس از مرگ پدرش توفیق زمامدارشد، اولین مقاومت ضعیف ملی علیه فرمانروائی بیگانه صورت گرفت. درسالهای آخرخدیوی توفیق، نوبر پاشای ارمنی واز ۱۸۸۸ ریاض پاشا که در رأس حکومت بودند ناچار کوچکترین تصمیمات لرد کرومر را اطاعت میکردند وهنگامی که عباس حلمی خدیو شد زمام کارها دردست مصطفی فهمی بودو وی چشم بسته ازانگلیسیها اطاعت میکرد. وی در ۱۸۹۲ سخت بیمارشد وعباس از این فرصت استفاده کرد وفخری پاشارا که مردی مانند نیگران نوبر بود ودر دوران زمامداری وی وزارت امورخارجه را بعهده داشت، ولی سعی میکرددرصف اول نباشد، انتخاب کرد. این انتخاب

۱- Lord Loyd

بدون اجازهٔ لرد کرومر صورت گرفته بود واین‌عمل برای خدیو عاقبت‌خوشی نداشت‌ومجبور گردید وزیری‌را که‌بر گزیده‌است معزول کند، گرچه مجبورش نکردند که‌فهمی‌راتحمل کندولی‌ریاض پاشارابوی‌تحمیل‌نمودندودرسفر بازرسی که به وادی حلفا نمود چون جسارت ورزیده واز سپاهیانی که تحت تعلیمات افسران انگلیسی بودند انتقاد کرد مورد تحقیر قرار گرفت ؛ بدین‌معنی که مجبورشد ماهرپاشا معاون وزارت‌جنگ راکه خودانتخاب کرده است بر کنار کند وشخص دیگری راکه مطیع محض سردار کیچنر است‌بجای‌وی‌بر گزیند ودرحضورهمه انتقادات خود را پس بگیرد. ازآن پس وی ازهر گونه مداخله درکارهای‌دولتی خودداری کرد وسر گرم‌ادارهٔ املاك‌خودشد. سلطان‌عبدالحمید نیز وی‌را درمقابل انگلیسیها حمایتی نکرد . فرانسه هم بعدازانعقاد قرار داد ۸آوریل ۱۹۰۴با انگلیس که‌دست‌وی‌را درمراکش‌باز گذاشت‌دیگرمداخله‌ای در امورمصرنکرد. مبارزه‌ای که برای‌بندرعقبه واقع درشبه جزیرهٔ سیناصورت گرفت نشان‌میدهد که انگلیس‌تا چه اندازه درمصر اختیاردار مطلق بود . در پائیز ۱۹۰۴ سلطان‌عثمانی ساختمان راه‌آهن حجاز راکه امیدواربود به‌وسیلهٔ آن نفوذ مقام‌خلافت‌را درعربستان بسط دهد بحدود معان رسانید و بطوری که گفته میشد برای‌استفادهٔ زوارمصری یک‌رشته ازاین نیز به‌عقبه کشیده میشدو انگلستان که تا بحال توجهی بوضع سینا نداشت کمیسیونی را مأمورکرد که در این قسمت ، مرز مصروعثمانی راکه بحال ابهام است روشن کند، و با تظاهرات ناوکان خویش سلطان را ازتصمیم خود منصرف نمود .

در تمام اختلافاتی که با دولت انگلیس پیدا شد هیچگاه ملت مصر از خدیوپشتیبانی‌نکرد. در۱۸۹۳وی‌بیهوده به‌علی‌یوسف مؤسس روزنامهٔ «المؤید» امیدوارشد، چه عدهٔ قلیلی ازاصلاح طلبان که دور اوجمع میشدند قادرنبودند

که قدرت سیاسی بدست آورند. اولین اظهاراتی که درزمینهٔ تمایلات ملی بعمل آمد ازطرف خدیو نبود بلکه ازطرف یکی از افراد طبقهٔ ثروتمند ومرفه بود که توسط دستگاه اداری انگلیس سر کار آمده بود وفرزندانش درفرانسه تحصیل کرده بودند. مصطفی کامل فرزند یکی ازمهندسین مصری نیز که درتولوز[1] حقوق تحصیل کرده و درآنجا با ژولیت آدام[2] روزنامه نویس متنفذ فرانسوی آشنا شده بود. وی پس ازمراجعت بوطن در ۱۸۹۴ «حزب الوطن» راتأسیس نمود، وچون امید داشت که بتواند افکار عامهٔ اروپا را بنفع آزادی کشورش جلب کند مانند مصر درتمام پایتخت های کشورهای غربی دفتر اطلاعات وتبلیغاتی ایجاد نمود و روزنامه «اللّواء» که در ۱۹۰۰ توسط وی تأسیس شد ودر ۱۹۰۷ بفرانسه و انگلیسی نیزمنتشر گردید رواج زیادی حاصل نمود. چون وی ازنقشهٔ خط آهن حجاز دفاع میکرد سلطان در ۱۹۰۴ به او لقب «پاشا» داد. ولی خدیو به اغوای کرومر ازنفوذ وی بیمناك شد وهمان سال دست ازحمایت وی برداشت.

پیروزی ژاپن برروسیه امیدواری مردم مشرق را بحد اعلای خود رسانید واین واقعه در اشعارمصری مانندسرمشقی که ازطرف تمام آسیائیها برای مبارزه علیه سلطهٔ اروپائیان پیروی شود سروده شد. در ابتدای کارمطلب بی اهمیتی مصریهارا متوجه موقعیت خودنمود؛ در ۱۳ ژوئن ۱۹۰۶ عده ای ازافسران انگلیسی که درقریهٔ دن شاوای [3] ازقرای دلتامشغول شکار کبوتر بودند زنی را کشتند و فلاحها با چوب و چماق بایشان حمله کردند ویکی از ایشان ضمن فرار کشته شد. کرومر مقصرین را بشدت محکوم کرد بطوری که چهار نفررا بدار زدند وبقیه را در ۲۸ ژوئن چوب زده بزندان فرستادند. این کیفروحشیانه علاوه برمصر درمجلس انگلستان وتمام اروپا طوفانی ازتنفروانزجار بپا کرد ومدتها درمطبوعات

۱- Toulouse ۲- Juliette Adame ۳- Dinchaway

و اشعارملی مصرمنعکس شد وقدرت انگلیس را دراین کشور به شدت متزلزل ساخت. مصطفی کامل نزد «کامپ بل‌بانرمن»[۱] نخست وزیر انگلیس که‌ازحزب آزادیخواه بود بشدت اعتراض کرد و درخواست بازنشستگی کرومر را نمود و این‌شخص‌بالاخره‌در۱۹۰۷مصررا ترك‌نمود، زیراحاضر نبود طبق‌تمایلات‌حزب آزادیخواه‌انگلیس درمقابل‌مصریها گذشت کند. بجای‌وی«سرابدون گورست»[۲] آمد. وی به‌امید نجات وضع انگلیس درنیل حاضر شد سیاست آزادیخواهان رااجرا نماید، ولی بزودی‌به‌مشکلات بزرگی برخورد،زیرا این‌مملکت گرفتار بحران اقتصادی شدیدی شده و بعلت کاهش فوق العـادهٔ آب نیل در مخاطره افتاده بود. گورست‌ابتدادرصدد جلب خدیوبرآمد. مصطفی‌کامل نیزدر۷دسامبر ۱۹۰۷ بوی مراجعه نمود و بالنتیجه کنگره با شرکت ۱۰۱۷ نفر نمایندگان تمام کشورتشکیل‌شد ومصطفی کامل مادام‌العمر بریاست‌آن انتخاب گردید .وی ضمن نطق‌مهیجی‌هدف‌خودرادائربه.تسخیرمصر برای‌مصریهابوسیلهٔ‌بسط‌تعلیمات سیاسی‌عامهٔ ملت شرح‌داد، ولی در۱۰ فوریهٔ ۱۹۰۸ بیماریی‌که مدتها بود بدان مبتلا شده‌بود وی‌را ازپای در آورد وبا وی حزب نیز معدوم شد زیرا در ۱۹۳۸ درمجلس مصر هشت نفر نماینده بیشترنداشت .

گورست علاوه برآنکه خدیورا علیه حزب برانگیخت، قبطی ها را نیز باایشان درانداخت، زیرا این‌حزب‌براساس نظریات‌سلطان راجع به‌اتحاداسلام بنیان گذاری‌شده‌بود ودر ۱۹۰۸هنگامی که مصطفی‌فهمی از مقام‌نخست‌وزیری کناره گیری کرد گورست‌خدیورامجبور کرد که‌بجای وی بطروس غالی‌پاشارا که قبطی‌بود وقبلاً سمت وزارت دارائی را داشت برگزیند. شورش سختی که بوسیلهٔ ملیّون علیه وی به وجودآمد در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۱۰ منتهی به‌قتل وی شد

۱- Campbell Bannerman ۲- Sir Ebdon Gorst

و اختلافی که بین مسلمان وعیسوی در گرفت بجنگ داخلی انجامید. در ۱۹۱۱ گورست سخت بیمارشد و کیچنر سردار سابق ارتش مصر جانشین وی گردید. وی با پشتکاری که خاص او بود اولاً مانع شد که مصریها ترك‌هارا درجنگ با ایتالیائی‌ها درطرابلس کمك کنند، ثانیاًوی برخلاف گورست که به‌خدیواتکاء کرده بود بزودی تفوق خود را به وی فهمانید . در پائیز ۱۹۱۲ هنگامی که دانش‌آموزان علیه زمامداران دولت توطئه نمودندوی با شدتی هرچه تمامتر ملیّون را متفرق نمود. لرد کیچنر طبقهٔ کشاورز را علیه روشنفکـران متمول برانگیخت و بموجب قانون املاك کوچکی را که کمتر از پنج فلدان بودند به‌مالکیت‌زارعین داد. ضمناً ادارات کشاورزی که وی اخیراً احداث کرده‌بود درکشت پنبهٔ مصر متوجه منافع انگلیس بود و مانع تفوق شرکت کشاورزی خدیوی می‌شد .

بالاخره وقت‌آن‌رسید که به‌آمال مردم مصر راجع به استفاده‌ازحکومت پارلمانی‌ترتیب اثر داده شود. تا این تاریخ مقرراتی که از طرف لرد دوفرن‌در اول مه ۱۸۸۳ وضع شده بود اجرا می گردید ؛ بموجب این مقررات در قبال شوراهای استانها شورای مقننه‌ای پیش‌بینی شده بود مرکب از سی عضو که چهارده نفرآنهارا دولت تعیین می کرد وبقیه توسط شورای استان‌هاوشهرهای بزرگ انتخاب می‌شدند وباز هیئت مقننهٔ دیگری مرکب از شش وزیروچهل وشش عضو انتخابی تشکیل می گردید. بموجب قانون اساسی ۲٤ ژوئیهٔ ۱۹۱۳ مجلسی که دارای‌هشتاد و یك نماینده بود جانشین این سازمان شد که پانزده نفر از اعضای آنرا دولت تعیین می کرد و بقیه به طریقهٔ غیر مستقیم انتخاب می شدند. این مجلس حق وضع مالیات داشت ولی‌حق‌ردلوایح دولت‌رانداشت. بروزجنگ‌جهانی این تحولات‌را متوقف ساخت.

در ٤ اوت ۱۹۱٤ دولت انگلیس پس از اعلان حکـومت نظامی در ۱۰ سپتامبر با ترکیه وارد جنگ شد ودر ۱۸ دسامبر اعلام حمایت از مصر نمودو حسین کامل را بالقب سلطان بجـای خدیو یعنی عباس حلمی منصوب نمود و حکومت عملاً به‌دست «سرهانری ماك ماهون»[۱] که منشی سیاسی حکومت سملا درهند بود وعجالتاً عنوان کمیسرعالی داشت افتاد. وظیفهٔ اصلی وی این بود که تمام قوای کمکی مملکت را علاوه بر دفاع شبه جزیرهٔ سینا برای حمله به ترکیه آماده نگاه دارد واز اوایل اوت ۱۹۱۵ یك لشکر از کارگران مصری به‌مدروس اعزام شد. این کارگران خاصه ازوقتی که دسته‌ای ازایشان بوسیلهٔ دشمن گلوله‌باران شدند باآنکه مزد خوبی می گرفتند حاضر نبودند که از خانه و مسکن خود دور شوندو برای ارتش کار کنند، لذا دولت ناچار شد آنهارا بزور جمع آوری نماید. این وظیفهٔ مشکل کمیسر عالی بعلاوه توقعات روز افزون و شتابزدهٔ فرماندهی عالی ومقاومت منفی مردم مصروسختگیری دولت لندن و بسیاری مشکلات دیگر دراواخر ۱۹۱٦ ازماکماهون به «سررژینالدوینگیت»[۲] حکمران سابق سودان رسید.

پول فراوانی که بوسیلهٔ ارتش بجریان افتاد درمقابل مصائب ودردهائی که در نتیجهٔ جنگ آنهم جنگی که به‌نفع مصر نبود دامنگیر مملکت شده بود درمان ضعیفی بود. خاصه آنکه این پول عاید تجارو کسبه می‌شد و «فلاح‌ها» که ازملك ودام خود محروم شده‌بودند از آن بهره‌ای نداشتند. مشکلاتی که درنتیجهٔ توسعهٔ کشت پنبه برای تهیهٔ خوار بار مملکت فراهم شده بود بشدتی رسید که در نوامبر ۱۹۱۷ دولت کشت پنبه‌را درمصرعلیا قدغن کرد، ولی قیمت این محصول درتمام دنیا $\frac{۱}{۳۸۰}$ بقدری بالا رفت که صرفهٔ مالکین در این بود که جریمهٔ ناچیزی که مقررشده

۱ـ Sir Henry Mac Mahon ۲ـ Sir Reginald Wingate

بود بپردازند واز کشت پنبه صرف‌نظر نکنند. تمام اقدامات‌برای جلوگیری‌از افزایش قیمت‌ها بی‌نتیجه ماند ونتایج سوء جنگ دامنگیر طبقهٔ فقیر بیش از طبقهٔ ثروتمند، که ازهر گونه عوارض‌فرار می کرد، شد .

سلطان حسین که از مدت‌ها پیش بیمار بود در ۱۹ اکتبر ۱۹۱۷در گذشت وچون دولت انگلیس با مرگ وی بزرگترین پشتیبان خود را در این کشور از دست داد درصد برآمد که‌آنرا ضمیمهٔ امپراتوری کند، خاصه بعداز آنکه پسر سلطـان از حق خود نسبت‌به‌سلطنت دست کشید؛ ولی عاقبت‌مصلحت‌درآن دیده شد که احساسات ملی مردم مصر را مراعات کنند لذا احمد فؤاد برادر سلطان را با آنکه وی بیشتر در ایتالیا زندگی کرده و از مصر بیگانه بود به سلطنت برگزیدند .

زغلول پاشا وحزب وفد

در آخر جنگ جهانی انگلستان در مصر با وضع جدیدی رو برو شد . وعدهٔ ویلسون مبنی برتنظیم امور دنیا براساس‌آزادی‌وحقوق بشر سبب‌تحریك وتهییج مصری‌ها گردید و این احساسات سبب‌زمامداری‌سعدزغلول پاشا شد که مدت ده سال‌سرنوشت این‌مملکت‌را دردست گرفت. بطوری که‌ازاسمش‌استنباط می‌شود وی در سیاست تازه‌کار نبود . وی پسر فلاحی بود وحقوق تحصیل کرده بود . وی پیشکار شاهزاده خانم نازلی دختر مصطفی فاضل ، دوست فرقهٔ جوانان ترك بود. وی داماد مصطفی فهمی‌سوگولی لرد کرومرشد وبا تأسیس‌حزب ملی در۱۹۰۷ فعالیت سیاسی خودرا آغاز کرد. لرد کرومر امیدوار بود که بوسیلهٔ این حزب، حزب مصطفی کامل‌را تحت‌الشعاع قراردهد، ولی وی‌ارتباطی با ملت حاصل نکرد واز سال دوم جنگ جهانی هر گونه فعالیت سیاسی را ترك گفت ولرد کرومر برای تقدیر از خدماتی که انجام داده بود وی‌را در دستگاهی که

تازه‌تشکیل شده‌بود به‌وزارت فرهنگ برگزید. وی در دوران گورست وزیر دادگستری شد. در ۱۹۱۲ در نتیجهٔ اختلافی که‌با عباس حلمی حاصل کرد از وزارت استعفا نمود و بلافاصله نایب رئیس مجلس که تازه تأسیس یافتـه بود گردید. فصاحت‌بیان‌وی‌عدهٔ دوستانش‌را هرروز افزود ووی‌به‌اتکای‌این دوستان توانست اغلب مشکلات شدیدی برای گیچنرفراهم کند. دراوایل ۱۹۱٤پدرزن زغلول پیشنهاد کرد که وی‌را به‌ریاست میسیون سرپرستی محصلین مصری در پاریس برگزینند تاوی‌نیز ازمشکلاتی که بدان گرفتار است خلاص شود،ولی سر کنسول‌انگلیس که از وی خوشش نمی‌آمد این‌فرصت‌را ازدست داد. علاقهٔ فؤاد به انتصاب زغلول به وزارت نیز مورد تصویب سررژینالدوین گیت واقع نشد تا آنکه برای، این سیاستمدار جاه‌طلب موقع مناسب رسید ودر سیزدهم نوامبر ۱۹۱۸ وی به عنوان رئیس‌هیئتی ازنمایندگان مصری موسوم به «وفد» به‌ملاقات سروین گیت‌آمد واز وی اجازه خواستند که به لندن رفته، استقلال کامل کشوررا بخواهند، ولی کمیسرعالی‌اظهارداشت که‌نمی‌تواندچنین‌تقاضائی‌را بپذیرد. این‌جریان‌به‌ایجاد حزب‌وفد منتهی‌شد که‌مدت‌بیست‌روز نمایندهٔ‌مطلق ملت مصر می‌شد وچون ممالك دیگر عرب هنوز امیدوار بودند بتوانندمدافع منافع کشور خود در کنفرانس صلح شوند و مصر از این‌حق محروم بود، این ملت که برای پیروزی انگلیس فداکاری زیاد کرده بود خودرا مورد تحقیر و محرومیت دید. سروین گیت چنین تشخیص‌داد که زغلول‌ویارانش در کنفرانس صلح کمتر از مصرخطرناك خواهند بود، چه بفرض‌آنکه بتوانند مطالبی‌را بر دولت‌انگلیس‌تحمیل کنندد‌رآنجا بجریان امور کمتراز مصرآشناخواهند بود. لذا از دولت درخواست کرد که باتقاضای‌وفد موافقت کند، ولی این‌درخواست قبول نشد. در سوم مارس هنگام غیبت زغلول دولت مصر استعفا کرد و زغلول

سلطان‌را از اینکه بخواهد دولت دیگری تشکیل دهد تهدید کرد. سرمیلن - شی‌سام [۱] که نمایندهٔ وین گیت بود علاج‌را منحصر به دور کردن رئیس‌حزب وفدیه وپیشنهاد تبعیدوی‌موردتصویب‌دولت‌قرار گرفت وروزهشتم‌مارس‌زغلول وسه‌نفرازیاران نزدیکش‌را ازاسکندریه سواریك‌رزمناو انگلیسی کرده روانهٔ مالت‌نمودند. خبر بازداشت وی‌ابتدا دانش‌آموزان‌را، که‌منبعد درتمام نهضت‌ها دستهٔ پیش‌تاز را تشکیل میدادند، در کوچه و بازار برانگیخت و بزودی تمام کشور بحال انقلاب درآمد. در۱۷ مارس رابطهٔ قاهره با همه‌جا قطع شده بودو در مصر علیا پادگانهای کوچك تحت محاصره در آمده بودند. بالاخره دردهم آوریل ژنرال بولفن [۲] باقوائی که بوسیلهٔ هواپیما بنقاط مختلف حمل‌میشدند مملکت‌را آرام کرد. دراین خلال‌لویدژرژ تصمیم گرفت ژنرال الن‌بی [۳] را که بعدازلشکر کشی فلسطین معروف شده بود بمصربفرستد تا بتمام وسایل ممکنه وضع‌این‌مملکت‌را ازلحاظ تحت‌الحمایگی انگلیس تثبیت کند. وی‌در۲۵مارس به‌محض ورود با صدور اعلامیه‌ای سعی کرد مردم‌را ساکت کند. در۷ آوریل وعده‌داد که تبعیدشدگان‌مالت راآزادسازد. در۹آوریل رشدی‌پاشا رئیس‌دولت شد وعدم‌آرامش واعتصاب کارمندان‌همچنان ادامه داشت تاآنکه در۲۲ الن‌بی تهدید کرد که‌حکومت‌نظامی رابشدت تمام‌برقرارخواهدنمود. کارمندان‌ادارات ازترس‌بکارخودباز گشتندودرماه‌مه‌سعید دولت‌جدیدی‌تشکیل‌داد، ولی‌انقلابیون قدرت خود را نشان داده وحاضربودند دراولین فرصت تمایلات خود را تحمیل کنند و این فرصت موقعی حاصل شد که دولت انگلیس به پیشنهاد آلن‌بی کمیسیونی بریاست‌لردمیلنر [۴] بمصرفرستاد تاوضع‌سیاسی کشوررابررسی کرده

۱ – Sir Milne Cheetham ۲– Bulfin ۳– Sir E. Allenby
۴ Lord Milner

برای مشروطیت جدید پیشنهاداتی بدهد، ولی حزب وفد حاضر نبود که مشروطیت کشور از خارج وارد شود بلکه میخواست که ترتیب آن در خود مملکت داده شود، ولی دولت انگلیس تمام تابستان و پائیز دست بدست کرد و به مخالفین اجازه داد که علیه نقشهٔ وی عمل کنند و هنگامی که در ۷ دسامبر میلنر بقاهره رسید سعید کناره گیری کرده بود و خشم و هیجان مردم بصورت غافلگیری و حملهٔ مردم علیه سربازان انگلیسی در آمده بود و هبه پاشا نخست وزیر جدید در پانزدهم دسامبر بزحمت زیاد از توطئه جان بدر برد .

کمیسیون میلنر تحت تأثیر عدم آرامش سیاسی و مشکلات اقتصادی ، که در اول سال جدید بروز نمود، باین نتیجه رسید که وضع مصر که از لحاظ حقوق عمومی تا کنون معلوم نشده بود تنها بوسیلهٔ انعقاد پیمانی با دولت انگلیس باید قطعاً تعیین و تثبیت شود. طرح قرارداد استقلال مصر را پیش بینی کرده بود، ولی بشرطی که این دولت اجازه دهد سپاهیان انگلیس در این مملکت اقامت کنند و وزارت دادگستری و دارائی تحت نظارت مستشاران انگلیسی باشند و تعهد کند که هیچ قراردادی که بضرر انگلستان باشد با دول دیگر منعقد نسازد و بدولت انگلیس اجازه دهد که خارجیان را در مقابل بی عدالتی های قوانین مصری حمایت نماید. با توجه بوضع مملکت در گذشته، این توقعات بزرگ منتهی بمقاومت شدید مملکت شد. سخنگویان حزب وفد پس از آزادی از تبعید مالت به پاریس رفته دنبال تقاضاهای خود را گرفتند بطوری که میلنر مجبور شد ایشان را برای تشکیل کنفرانس به لندن دعوت کند و این کنفرانس در ۷ ژوئن تشکیل شد. زغلول اصولاً باعقد پیمانی موافقت کرد ولی نسبت بجزئیات آن نظر و عقیده اش روشن نبود .

دولت لوید ژرژ نمیتوانست برای مذاکره با مصر طبق پیشنهاد میلنر

تصمیم بگیرد و بالاخره در ۲۲ فوریهٔ ۱۹۲۱ از سلطان مصر درخواست کرد که هیئتی را برای مذاکره تعیین کند. در نتیجهٔ مذاکرات، دولت عوض شد و عدلی پاشا یجن[1] زمامدار گردید، ولی اعلامیهٔ زغلول دایر براینکه قبل از هر گونه مذاکره دولت انگلیس باید از قیمومت کشور و ادامهٔ حکومت نظامی دست بردارد وی را سخت بزحمت انداخت. زغلول که روز پنجم آوریل به میهن باز گشت در مجلس با شور و اشتیاق زیاد از طرف دوستانش پذیرفته شد. در ۱۰ مه هنگامی که عدلی پاشا هیئت نمایندگی را فقط از اشراف و مأمورین عالیرتبهٔ ترك تشکیل داد و حزب وفد را از نظر انداخت شورشهای تازه‌ای در قاهره و اسکندریه رخ داد و این بار هدف آنها یونانیها و ایتالیائیها بودند. اول ژوئیهٔ ۱۹۲۱ عدلی پاشا با هیئت نمایندگی خود به لندن رفت و میدان را در مقابل زغلول برای تحکیم موقعیت خویش در مملکت خالی گذاشت.

عدلی پاشا در پنجم دسامبر پس از یك سلسله مذاکرات بی‌نتیجه با دولت انگلیس بقاهره باز گشت و سه روز بعد استعفا داد. در یازدهم دسامبر بعد از اینکه دولت انگلیس حاضر شد از سمت قیمومت خود دست بردارد و اجازهٔ تأسیس وزارت امور خارجه را بدهد، ثروت پاشا عهده‌دار تشکیل کابینه گردید. کمیسر عالی انگلیس برای حمایت ثروت پاشا زغلول را دستگیر کرد و چون اغتشاشات جدیدی روی داد در ۲۹ دسامبر وی را به سیلان و بعد به سی‌شل[2] تبعید نمود، ولی فقط در ۲۹ فوریهٔ ۱۹۲۲ بعد از آنکه الن‌بی شخصاً وضع خطرناك مصر را تشریح کرد بالاخره دولت انگلیس حاضر شد از قیمومت صرفنظر کند و حذف حکومت نظامی را بزودی وعده دهد. آنوقت ثروت پاشا توانست کابینهٔ خود را تشکیل دهد و در ۱۵ مارس ۱۹۲۲ سلطان فؤاد دارای عنوان پادشاه مصر شد.

۱ Adli Pacha Yegen ۲- Seychelles

سلطنت فؤاد

ولی این وقایع مشکلات را رفع نکرد و سال ۱۹۲۲ بمذاکرات بیهوده صرف شد ومخصوصاً مسئلهٔ سودان باعث شکست مذاکرات میشد. باآنکه عدهٔ زیادی ازمأمورین انگلیسی استعفا کرده بودند باز برای کشتن ایشان توطئه میشد. بالاخره سلطان فؤاد ازحق سلطنت سودان که ابتدا مورد ادعای وی بود دست برداشت و بعدازآنکه دودفعه دولت تغییر کرد در ۱۵ مارس ۱۹۲۳ یحیی پاشا که نخست وزیر بود و بهیچ حزب وفرقه‌ای بستگی نداشت مشروطیت را اعلان نمود. $\frac{۱}{۳۸۴}$ دولت انگلیس در۲۴ مارس زغلول را که ازسی‌شل به جبل آورده بود، بدون اجازهٔ مراجعت بوطن، آزاد کرد و امیدواربود باین ترتیب افکار عمومی ملت مصررا باخود موافق سازد، ولی نه این عمل ونه لغوحکومت نظامی نتایج منتظره را نداد ودولت انگلیس مجبورشد در۱۷دسامبرزغلول را به‌مصر بفرستد. وی بدواً نسبت به پادشاه و کمیسر عالی رویهٔ ملایمی پیش گرفت، ولی بزودی مردم را علیه مشروطیت جدید برانگیخت و در انتخاباتی که در ژانویهٔ ۱۹۲۴ بعمل آمد از ۲۱۴ کرسی مجلس ۱۹۰ کرسی نصیب طرفداران وی‌شد، لذا در۲۷ ژانویه پادشاه ناچار وی‌رامأمور تشکیل کابینه نمود.

مقارن‌همین‌احوال درانگلستان‌حزب‌کارگر روی‌کارآمدو«ماکدونالد»[۱] رهبرآن‌خیال کرد که بهترین وسیله برای ابرازاحساسات موافق نسبت بآمال ملی مردم مصر و استقلال آن اینست که صدوپنجاه نفر از زندانیان سیاسی را آزاد کند. زغلول که‌باین احساسات غره شده بود در سودان دست به تحریکاتی زد که بشورش‌منتهی شد،ولی در۲۵ ژوئن هنگامی که دولت انگلیس درمجلس اعلام کرد که‌ازسودان دست‌برنخواهد داشت‌سخت متأثر گردید. سیاست‌داخلی

۱ـ Macdonald

وی بدواً عبارت بود ازتقسیم مقامات بین دوستان و هواداران خود بطوری که منتهی به‌توطئهٔ قتل‌علیه وی شد. در ۲۵ ژوئیه‌شخصاً بدعوت ماکدونالد به‌لندن رفت تا راجع به پیمانی که باید درآینده با انگلستان بسته شودمذاکره کند. مذاکرات در۲۵سپتامبرشروع‌شد، ولی‌دراواخر اکتبر قطع گردید زیرا زغلول درخواست داشت که انگلیسیهامصر را بکلی تخلیه کنند. بزودی محافظه کاران جانشین ماکدونالد شدند.

در نوزدهم نوامبر بعدازآنکه زغلول‌به‌مصر بازگشت خشم مردم علیه بیگانگان که از طرف ملیون تحریك شده بود چنان شدت یافت که سرلی استاك[1] حکمران کل‌سودان و سردارارتش مصر را کشتند. دولت انگلستان، بحق،جبران‌این‌جنایت‌وضمناًهزینهٔ آبیاری‌سودان‌راخواست، ولی‌زغلول‌مسامحه میکرد تا بالاخره‌درنتیجهٔ پافشاری کمیسر عالی واشغال مراکز گمرکی، وی مجبور به کناره گیری شد ودر ۲۴ نوامبر احمد زیورپاشاجانشین وی گردید. دولت انگلیس نسبت‌بوی روش ملایمتری پیش گرفت وبااینکه در دوم دسامبر مراکز گمرك رامسترد نمودند باز نسبت به جبران جنایت قتل سردارمسامحه می‌شدودولت انگلستان‌حتی سعی‌نکرد که‌بجای سردارمقتول‌انگلیسی‌دیگری‌را بگمارد.

زیورپاشابه خیال افتاد که‌درتثبیت قدرت و مقام خویش بدشمنان حزب وفداتکاء کند. در ۱۹۲۴ عدلی پاشا یك حزب‌آزادیخواه مشروطه طلب باسم «حزب‌الاحرارالدستوریین» تأسیس نمود واسمعیل صدقی‌پاشا که یکی ازاعضای آن بود بوزارت کشوررسید وسعی‌نمود وفدیها را ازادارات‌بیرون کند. پادشاه درصددبرآمد که‌نفوذخودرابوسیلهٔ‌حزب دیگری‌بنام اتحادتقویت‌نماید،ولی‌این

۱- Sir Lee Stack

دوحزب ازعهدهٔ حزب‌وفد که همه‌جا ریشه‌دوانده‌بود برنیامدند ودر نتیجه‌چنان اکثریتی‌بدست‌آورد که‌مجدداً رئیس‌مجلس‌شد، ولی‌پادشاه بجای‌آنکه دولت‌را بوسیلهٔوی تشکیل‌دهد در۲۴ مارس ۱۹۲۴مجلس‌را منحل نمود ویك‌اختلاف‌نظر بی معنی راکه درکابینه وجود داشت بهانه کرد ووزیران حزب‌آزادیخواه را برکنار نمود و تصمیم گرفت فقط با وزیران حزب « اتحاد » کار کند و بدین منظور اغلب اختیارات خود را به نشأت پاشا رئیس دفترش واگذاشت .

ولی زغلول ابداًدست‌بردارنبود مخصوصاً در این موقع که‌آزادیخواهان رنجیده درصدد اتحاد با وی بر آمدند وچون دولت همچنان از تشکیل مجلس خودداری‌می کرد،وی‌خودنمایندگان رادر۲۱ نوامبربرای تشکیل جلسه‌دعوت کردوچون‌عمارت‌مجلس اشغال شده بود در هتل کنتینانتال‌جلسهٔ‌خودرا تشکیل دادندوزغلول مجدداً بریاست‌مجلس‌انتخاب‌شد. درچنین‌وضعی اگردولت‌انگلیس ساکت می‌نشست حیثیت و اعتبار خود را در این کشورازدست میداد. لردلوید کمیسرعالی‌جدید که از۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ کارخود را شروع کرده بود پادشاه را مجبور کرد که رئیس‌دفترش رابرکنارنمود وبعنوان سفیربه‌مادرید فرستاد .

پادشاه‌بعدازآنکه‌دولت‌سعی بیهوده‌نمودتاقانون‌انتخابات‌رابه نفع‌وی‌تغییر دهد انتخابات‌را تجدید کرد.درانتخابات ۲۵مه ۱۹۲۶ از۲۰۱ کرسی۱۴۴ کرسی نصیب‌پیروان زغلول شدوباآنکه وی‌قبلاً گفته‌بود که برای تشکیل دولت‌خیلی پیرشده است وعنوان پدرمیهن (اباالوطن) برای وی‌کافی است در۲۷ مه‌تشکیل دولت‌راپذیرفت. چون‌زغلول درمقابل‌اصرار لردلویدحاضرنشد ازحق‌خود دست بردارد واحتمال اغتشاشات جدیدی میرفت‌دولت انگلیس‌بدرخواست لردلوید یك کشتی‌جنگی به‌اسکندریه‌فرستاد،ولی‌طرفدارانش که گویا ازنتایج اقدامات سیاسیش بیمناك‌بودند وی‌را از تشکیل‌کابینه منصرف کردند وعدلی پاشا مأمور

تشکیل دولت‌شد. باوجود ملایمت واعتدالی که برای خاطر انگلیس به زغلول تحمیل شدقدرت‌ونفوذوی درسراسر مملکت فوق‌العاده بود واول‌هدف حزب‌وی بسط نفوذ خویش در ارتش بود. عدلی پاشا نمیخواست مسئولیت را قبول کند و در ۱۸ آوریل یك واقعهٔ بی اهمیت را درمجلس بهانه کردو کناره گیری‌نمود. این بار نیز حزب وفد مصلحت در آن دید که رئیسش را بر کنار نگاهدارد و اجازه دادثروت‌پاشادولت را تشکیل‌دهد، ولی«خشبه بیك»وزیرجنگ این‌کابینه بتدریج تحت فشار حزب‌وفد قرار گرفت وسعی نمود حتی‌الامکان ازنفوذ بازرس عالی انگلیسی‌درارتش بکاهد. زغلول پس‌ازمذاکرات طولانی‌بانظریات‌انگلیس که موردقبول دولت‌نیز بودموافقت کردو بدین‌ترتیب‌قدرت بازرس‌عالی انگلیس در ارتش تثبیت شد.

درژوئیهٔ ۱۹۲۷ ثروت پاشا برای تعقیب مذاکرات به‌منظور انعقادپیمان بین دو کشور به انگلستان رفت وباآنکه وعدهٔ صریحی دریافت نکرده بود در اوت با این امید که راه‌را برای استقلال کشور صاف کرده است به‌میهن‌وحزب خودبازگشت، ولی طرح‌قرارداد که بازهم پراز شرایط وتکلفات بود درمجلس درنتیجهٔ اعمال نفوذ زغلول پذیرفته شد. بدبختانه «پدروطن» در۲۳ اوت پس ازبیماری کوتاهی درگذشت. در زندگانی‌سیاسی‌جای خالی وی پرشدنی نبود. به‌سعی وهمت‌وی بود که مصریها پس ازهزاران سال بردگی وفرمانبرداری از امرای بومی وبیگانه دارای احساسات ملی شده، به فکر افتادند که خود بر خویش حاکم‌باشند. بیهوده سعی شد که‌اقدامات وی‌را با اعمال غیرقابل‌اجتناب اطرافیانش لکه‌دار کنند. مصری ها باید نسبت به وی همواره سپاسگزار باشند، چه وی زندگانی خود راکه در آن فـدا کاری کم نبود وقف خدمت به‌ایشان نمود.

ضمن این احوال ثروت پاشا در اکتبر دنبالهٔ مذاکرات خودرا با لندن گرفت ودر نوامبر ازطرف دولت انگلیس طرحی دریافت کرد که تصویب آنرا بدون تغییرخواسته بودند، ولی‌قبل‌از آنکه آن را تسلیم مجلس کند مجبور به‌استعفاشد، زیرا مجلس وسناقانونی تصویب کردند که بموجب آن دولت حق منع مجامع‌رانداشت. حزب وفد پس از مرگ زغلول بتدریج رویهٔ رادیکالی پیش گرفت.

منشی‌سابق وی‌مصطفی نحاس پاشا بجای وی رهبری‌حزب‌رابعهده گرفت. وی ازلحاظ جاه‌طلبی وشدت‌عمل‌دست کمی اززغلول نداشت، ولی‌ازحیث فهم و شعور سیاسی به‌پای وی نمی‌رسید وچون در پانزدهم مارس‌مأمور تشکیل دولت گردید منبعد سرنوشت مملکت در دست وی‌بود. با آنکه دولت انگلیس صریحاً به وی گفته بود که قانون آزادی مجامع را از ترس ایجاد اغتشاشات نمیتواند بپذیرد، وی ابتداجواب‌مبهمی‌داد که حتی دولت انگلیس ساکت شدو خودرا از این غائله‌خلاص کرد، ولی درماه ژوئن افتضاح عمومی‌پیش آمدوبشاه اجازه داد که نخست‌وزیررا برکنار کند[۱۳۸۶] واز این‌هم‌قدم فراتر گذاشت؛یعنی محمدمحمود پاشارا که ازمالکین‌بزرگ بود به نخست وزیری برگزید. وی پارلمان‌را منحل کرد و تاریخ انتخابات جدیدرا سه سال بعد تعیین نمود.

پادشاه در مدتی که بدون مجلس سلطنت کرد مسائل حیاتی مملکت را بهتر حل کرد وترتیب تقسیم آب نیل‌را بین سودان ومملکت‌خویش تنظیم‌نمود ودر صدد برآمد تابعضی مقررات کاپیتولاسیون‌را که غیر عادلانه بنظرمی‌رسید تغییر دهد از جمله از اختیار دادگاه های مختلط کاسته بحقوق دادگاه‌های کنسولی افزود.

در ۱۹۲۹ هنگامی که حزب کارگر در انگلستان مجدداً روی کارآمد

امیدحزب‌وفد که همواره مورد اطمینان وپشتیبانی کامل «فلاح‌ها» بودبه‌تجدید قدرت سابق خویش افزوده شد. اتفاقاًاولین اقدام دولت جدید انگلیس احضار لردلوید بود،چه‌وی‌متهم‌بود باینکه‌موجبات تحول مصررا برای احرازاستقلال فراهم‌نکرده است. درژوئن محمود پاشا درلندن مذاکرات‌را برای عقد پیمانی که باید وضع قطعی روابطدو کشورا تعیین کندتعقیب‌نمود، ولی به‌وی گوشزد کردند که این قرارداد باید قطعاً بوسیلهٔ مجلس مصر تصویب‌شود. قهراًمصریها امیدوارشدند که با اصرار و پشتکار به‌هدف خود خواهند رسید. ضمناً دولت انگلیس موافقت خودرا نسبت به فراخواندن قوای خود ازقاهره‌واسکندریه و تمرکز آنها درمنطقهٔ کانال‌واحضار افسران‌انگلیسی از ارتش‌مصرو انحلال‌شعبهٔ اروپائی وزارت کشور ، اظهارداشت .

چون پادشاه مصر علاقه داشت که قرار داد بسته شود ناچار با شروع انتخابات جدید موافقت نمود و بطوری که انتظار می‌رفت حزب وفد پیروزی درخشانی بدست‌آورد ونحاس پاشا مأمور تشکیل کابینه‌شد ودر ۳۱ مارس۱۹۳۰ مذاکره بالندن را تعقیب نمود وچون سلف‌وی راجع به‌مصر امتیازات زیادی بدست آورده‌بود وی در قسمت سودان پافشاری نمود وچون نسبت به مهاجرت نامحدود مصریها به‌سودان اصرار زیاد نمود و حاضر نشد که قیمومت مشترك مصر و انگلیس نسبت به‌این مملکت بیش از یك‌سال ادامه یابد بدون حصول نتیجه به کشورخود باز گشت وبزودی ازطرف‌پادشاه ازکاربر کنار شدواسمعیل صدقی‌پاشا بجای وی تعیین‌شد. وی بوسیلهٔ قانون‌جدیدی حزب‌وفدرا ازمجلس دور کرد وخود بعنوان مرد مورد اعتماد پادشاه حکومت نمود ، تا ۱۹۳۳ که بواسطهٔ کسالت ازکار کناره گیری نمود وچون خود شاه‌هم بیمارشد مشاورغیر مسئول وی چنان نفوذ زیادی پیدا کرد که یحیی پاشا نخست‌وزیر جدید علیه

وی از انگلیسی‌ها استمداد نمود . طوفان خشم ملی موجب سقوط دولت شد و پادشاه مجبور گشت توسط نسیم پاشا نخست وزیر جدید قانون انتخابات سابق را که صدقی پاشا لغو کرده بود مجدداً برقرار سازد ، بدین ترتیب مجدداً وفد روی کار آمد .

استقلال مصر

هنگامی که قوای مملکت صرف مبارزات داخلی می‌شد و اقدامات دانشجویان مانند ضریب ریاضی کفه را بیش و کم می کرد، مصر و انگلیس هردو منافع خود را درسودان درنتیجهٔ اقدامات ایتالیا در حبشه درخطر دیدند، زیرا یك دولت اروپائی با وسایل جدید اگر درحبشه مستقر می‌شد در کمال خوبی میتوانست از تاناسی[1] دریکی از شعب مهم نیل اعمال نفوذ نماید. احزاب مصر که یکی از مهمترین منابع ثروت کشور خود را درخطر دیدند باهم توافق نموده در صدد برآمدند که مذاکره با انگلیس را که مکرر شکست خورده بود خاتمه دهند. در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۵ رئیس اتحادیهٔ احزاب ازسرمایلز لامپسون [2] درخواست نمود که شروع مذاکرات را از دولت انگلیس بخواهد. دولت مزبور جواب داد که اگر مصر برای مذاکره وحل مسائل اساسی مانند ارتش وسودان مهیا باشد وی نیز حاضر است. دراین ضمن علی ماهرپاشا عضو مستعفی حزب اتحاد کابینهٔ بیطرفی تشکیل داد تا اعضای آن مجبور نباشند حزب خود را در جریان مذاکرات بگذارند . روز دوم مارس هیئت مصری به‌ریاست نحاس پاشا وهیئت انگلیسی به ریاست سرلامپسون در قاهره تشکیل جلسه دادند. هیئت مصر از هفت نفر اعضای حزب وفد وشش نفر اعضای احزاب دیگر که سه نفر آنها از نخست وزیرهای سابق مانند محمود وصدقی ویحیی بودتشکیل گردید. روز ۲٦ اوت قرارداد در

۱ ـ Tanasee ۲ ـ Sir Miles Lampson

لندن امضا شد ومجلس مصر از ۱۵ تا ۱۸ نوامبر ومجلس انگلیس از ۲۴ تا ۲۵ نوامبر آنرا تصویب نمود. این قرارداد به‌اشغال مصر ازطرف قوای جنگی انگلیس خاتمه داد وفقط ده‌هزار نفر ازسربازان انگلیس درسواحل کانال برای حفاظت آن میماندند ودولت انگلیس که حق حاکمیت مطلق مصر رامی‌شناخت سفیر کبیری به‌این کشور می‌فرستاد که برنمایندگان دیگر سیاسی حق تقدم داشت وبرای عضویت مصر درمجمع اتفاق ملل اقدام می‌نمود. دولت مصر تعهد می کرد که در صورت بروز جنگ تمام منابع خود را در اختیار دولت انگلیس بگذاردو در صورت لزوم حکومت نظامی برقرار کند و طبق نظریات نظامی دولت انگلیس خطوط آهن خودرا احداث نماید. ادارهٔ امور سودان بدون آنکه لطمه‌ای به حقوق حاکمیت وارد شود با حکمران کلی خواهد بود که دولت انگلیس تعیین می‌نماید وارتش مصر نیز تحت دستور وفرمان مأمورمزبورخواهدبود. مهاجرت مصریها به‌سودان فقط از لحاظ حفظ بهداشت و نظم عمومی محدود خواهد شد. دولت انگلیس از دولت مصر برای الغای کاپیتولاسیون و حذف دادگاههای مختلط پشتیبانی‌خواهد نمود. این قرارداد برای مدت بیست سال بسته می‌شدو طرفین در سررسید این مدت اختلافات احتمالی خود را به مجمع اتفاق ملل مراجعه می کردند.

این قرارداد به‌سلطهٔ بیگانه درمصر خاتمه‌داد. باآنکه قدرت سیاسی‌این مملکت‌هنوز بستگی به‌انگلیس دارد، راه تحولات داخلی‌آن بازو آزاداست و این امر با مبارزات احزاب محرز می گردید حزب‌وفد که بوسیلهٔ نحاس‌پاشا رهبرخود استقلالی‌را که از دیرگاه موردآرزوی‌مصر بود به‌ارمغان‌آورده بود. بزودی‌در استفاده از نفوذ واعتبار خود اختیاررا از دست داد وبه‌متابعت ازیکی ازسرمشقهای‌مشهور، برای خود «گاردپیراهن آبی» ازجوانان‌حزب درست‌کرد.

استبداد رأی نحاس‌پاشا و رابطهٔ نزدیك وی با مکرم عبیدپاشا قبطی که وزیر دارائی بود بالاخره به‌این نتیجه رسید که هواخواهان قدیم زغلول به رهبری دکتر احمد ماهر برادر علی ماهر پاشا ونقراش پاشا از وی جدا شده حزب جدیدی به اسم « وفد السعد » تشکیل دادند و در انتخابات هشتاد کرسی به‌دست آوردند .

سلطان فؤاد روز ۲۸ آوریل ۱۹۳٦ درگذشت وپسرش فاروق که یازدهم فوریهٔ ۱۹۲۰ متولد شده بود در دانشگاه نظامی انگلیس در وولیش[1] مشغول تحصیل بود. درسال‌های‌اخیر قبل از بلوغ وی شورای نیابت سلطنت کار ها را انجام‌می‌داد. دراواخر ژوئیهٔ۱۹۳۷هنگامی که فاروق در رأس دولت‌قرار گرفت ضعف حزب وفد را دریافت. این حزب که مأموریت تاریخی خود را در تهیهٔ استقلال مصر انجام داده بود اکنون سدراه ترقی وتحولات این کشورشده بود. وی‌در۳۰دسامبر۱۹۳۷ نحاس‌پاشارا بر کنار نمودومحمد محمود پاشاسیاستمدار قدیمی‌رابجای‌وی‌انتخاب‌نمود ودر۲فوریهٔ ۱۹۳۸ مجلس‌را منحل کرد.حزب‌وفد که در این مجلس دارای صددو هفتاد نماینده بود چهارپنجم‌آراء را در دست داشت، ولی درانتخاباتی که درماه‌های مارس وآوریل‌صورت گرفت فقط‌سیزده نفرازایشان به‌مجلس‌آمدند که‌نحاس‌پاشاواعضای‌متنفذحزب‌جزء ایشان نبودند.

احمدحسین که‌ازو کلای‌دادگستری‌بودبر ویرانه‌های حزب‌وفد باشرکت جوانان مصر « حزب جوانان مصری » یا « حزب مصر الفتاة » را تأسیس نمود وسعی داشت تاشور واحساسات تعصب‌آمیز وطنی به‌ایشان تلقین کند . درمقابل پیراهن‌آبی‌های‌نحاس دستهٔ‌پیراهن سبزان‌را تشکیل‌داد، ولی‌بعدمنحل شد[1/۳۸۹] . دولت جدید در برنامهٔ اصلاحات اجتماعی خود میخواست قبل از همه فکری

۱ ـ Woolich

به حال طبقهٔ «فلاح» کند و بدین منظور مالیات املاك مزروعی راتقلیل داده وسایل آبیاری را فراهم سازد. برای حمایت از صنایع داخلی برحق گمرکی قماش نخی که ژاپن وانگلیس بازار های کشور را اشباع کرده بودند بیفزاید. در خارج نیز سعی داشت از قید نفوذ انگلیس خود را برهاند و به همین جهت ارتش را به‌چهار هزارنفر تقلیل داد. تفوّق معنوی مصر درزمینهٔ تعلیمات‌اسلامی که ازدیر گاه محرزشده بودضمن افزایش‌حیثیت‌سیاسی، این کشوررا چنانکه آرزو داشت بزودی از رقیت معنوی اروپا آزاد کرد.

فصل سوم

عربستان بعد از جنگ جهانی اول

امرا وسلاطین عربستان

هنگامی که در ۱۹۱٤ جنگ جهانی در گرفت شبه جزیرهٔ عربستان که اسماً جزءِ امپراتوری عثمانی بود به‌مناطق کوچك سیاسی متعددی تقسیم شده بود. درمکه‌پایتخت حجاز «شریف»حسین‌بن علی‌بن‌عون از خاندان‌هاشمی که‌از ۱۸۹۳ بعنوان «میهمان» سلطان عبد الحمید در استانبول اقامت داشت، در۱۹۰۸ از طرف فرقهٔ جوانان ترك به مسند موروثی اجدادش که خاندان رسول بودند بازگشته درآنجا فرمانروائی می کرد. سرزمین نجد به‌دو امیرنشین تقسیم‌شده بود: یکی‌شمّر که پایتخت‌آن «حایل» بود وتحت امرخاندان رشید قرار داشت ودیگری‌قلمروسلسلهٔ قدیمی وهابی که پایتخت‌آن ریاض‌بود. از تاریخ‌خاندان رشید که اصلاً عرب بودند وبعلت اختلافات خانوادگی پیوسته وضعشان رو به وخامت می‌رفت چیزی به جز این واقعهٔ مهم نمی گوئیم که محمد بن عبدالله ابن‌رشید (۱۸۹۷ - ۱۸۷۲) با کمك ترك‌ها موفق شد که سلسلهٔ قدیمی سعودی ریاض‌را بر کنارسازد، ولی عبدالعزیزبن عبدالرحمن برادرزاده وجانشین‌عبدـ العزیزبن‌متعب سعودی که نزد شیخ مبارك امیر کویت که تابع انگلیسی‌ها بود

گریخته بود در ۱۹۰۲ با کمك ایشان توانست ریاض مقر خانوادگی خویش را تصرف کند. در۱۹۰۶عبدالعزیز رشیدی در گذشت وپسرش‌مسعود پس‌ازاشکالات زیاد جانشین‌وی گردید. ابن‌سعود روحیهٔ وهابی را که‌تقریباً در کشورش معدوم شده‌بود با ایجاد جمعیت «الاخوان» احیا نمود. پسران وی مجبور بودندقوانین اسلام‌را بشدت رعایت کنند، همانطور که طریقهٔ سنوسی پیروان خود را برای زندگی‌عملی‌بیشتر از تصوف‌وتأمل بارمی‌آورد. ابن‌سعود نیز جماعت«الاخوان» ـ که‌لشکریانش را نیز تشکیل می‌دادند ـ درنواحی مختلف دیم حاصلخیز نجد به‌دسته‌هایی تقسیم نمود وبدین‌ترتیب در زندگی بی‌ثبات صحراگردان مراکز سیاسی تشکیل داد. وی در ۱۹۱۳ از ضعف دولت عثمانی که در بالکان سرگرم بود استفاده‌نموده، به کمك حکومت انگلیسی هند ناحیهٔ‌الاحساء را که ازطرف خاور به قلمرو وی اتصال داشت و تحت ادارهٔ بغداد بود تصرف کرد وبدین وسیله به‌دریا دست‌یافت. دولت عثمانی به‌جای‌آنکه وی‌را تنبیه کند سعی کرد شاید با خویش متحدش نماید وبدین منظور بدون‌آنکه از وی تعهدی‌بخواهد اورا «والی» نجد نمود.

منطقهٔ کوهستانی عسیر واقع درجنوب حجاز که محمدعلی سعی بیهوده در تصرف‌آن نموده بود اسماً جزءِ امپراتوری عثمانی‌بود، ولی رسماً استقلال کامل داشت. دراواخر قرن هیجدهم شخصی از شعبهٔ علویهای مراکش بنام احمدالادریس پس از زیارت مکه در این ناحیه اقامت گزید وبین این‌مردم که تمدن پستی داشتند عنوان تقدس و ولایت حاصل نمود واعقاب وی مقام سیاسی دارا شدند. یکی از ایشان بنام سید محمد که در دانشگاه الازهر قاهره‌تحصیل کرده وسپس‌مدت زمانی نزدسنوسی‌های« کفرا» درسیره‌نائیك اقامت نموده‌بود مریدان خود را در کوهپایه جمع کرد وفرقهٔ نسبتاً متعصبی بوجودآورد و در

۱۹۰۹ درسن ۳۵ سالگی از اطاعت مقامات ترك سرپیچید. «امام» [یحیی زیدی که متحد ترك ها بود] وی را ملغوب ساخت لکن وی نیز مانند همین شخص به کمك ایتالیائی‌ها آزاد شد.

دریمن کشورهمسایه، سلسلهٔ زیدی علی‌رغم تلاش ترك‌ها برای تصرف این منطقه در ۱۸۵۰ توانست در این‌منطقه پایگیر شود، در جنگهای سختی که از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵ درگرفت سلطان عبدالحمید دریافت که این ناحیهٔ دور افتاده بزورقابل تسخیر نیست، لذا حاضرشد که کوهپایه‌های داخلی آنرا بتصرف «امام» واگذارد، ولی فرقهٔ جوانان‌ترك این‌عمل را خلاف‌حیثیت خود دانستند ومجدداً جنگ‌را شروع کردند تا بالاخره در اکتبر ۱۹۱۱ مجبور شدند صلح‌را باهمان شرایط قبول کنند.

درطول ساحل اقیانوس هند وخلیج فارس ازحضرموت تا کویت درمسیر عمان امرای‌عرب کوچکی وجود داشتند که‌خودرا سلطان یا «شیخ» می‌نامیدند واز۱۹۳۹ که انگلیسیهادرعدن مستقر شدندوسعی داشتند که راه‌هند از خلیج فارس‌تأمین گردد، این شیوخ به اطاعت ایشان درآمدند.

شریف حسین مکه

شریف حسین که در دوران تبعید خود در استانبول به‌ضعف دولت‌عثمانی پی‌برده بود از اوایل بهار ۱۹۱۴ بوسیلهٔ پسرش عبدالله‌سعی کرد با انگلیسیهای مصر ارتباط برقرار نموده وبه کمك ایشان از زیر بار اطاعت ترك‌ها درآیدو همین که دولت عثمانی وارد جنگ جهانی شد وی صریحاً گفت که به دعوت جهاد شیخ‌الاسلام استانبول‌ترتیب اثر نخواهد داد، ولی‌انگلیسیها بعد ازآنکه نتوانستند عبدالعزیز را به‌جنگ علیه ترك‌ها وادارند بدین منظور بسراغ وی آمدند ووی بوسیلهٔ‌هواپیما و کشتی‌های جنگی اوراق تبلیغاتی بین مردم‌منتشر

کرد و با جلوگیری از حمل گندم مصر که مورد احتیاج حجاز بود به این تبلیغات جنبهٔجدی داد. در ژوئیهٔ ۱۹۱۵ حسین حاضرشدبا «ماکماهون» کمیسر عالی وارد گفتگو شود و درنامه‌ای که‌درپانزدهم ژوئیه نوشت‌به اسم ملت عرب به‌انگلستان پیشنهاد کمك نمودبشرطی که دولت مزبور وعدهٔاستقلال‌سرزمینی را، که درشمال‌غرب از«مرسین»[۱] و«اطنه»[۲] شروع شده تاخلیج فارس واقیانوس هندادامه می‌یافت، بدهد وخلافت عرب‌را تأسیس نماید. ماکماهون‌در ۳۰ اوت جواب داد که دولت انگلیس با انتقال‌خلافت به‌اعقاب خاندان رسول‌هیچگونه مخالفتی‌ندارد،ولی مادام که‌عدهٔ زیادی ازاعراب همدوش‌ترك‌هامی‌جنگندوقت برای تعیین‌حدودامپراتوری‌عرب‌مناسب‌نیست. با آنکه‌مکاتبات‌حسین‌$\frac{1}{3}$۹۱تااواخر ژانویهٔ ۱۹۱٦ ادامه یافت، ماکماهون ازلحاظ رعایت منافع‌فرانسه به‌وی‌وعدهٔ صریحی نداد معذلك شریف تعهد نمود که قبایل مطیع ودوست خودرابه‌جنگ باترك‌ها وا دارد وخود نیز با افرادخویش‌واردجنگ شد و حتی پسرش فیصل بدین‌منظور به دهان شیر رفت بدین معنی که از ژانویهٔ ۱۹۱۵ بعنوان مهمان ژنرال جمال الدین ترك در دمشق ماند وجمعیت‌های «العهدالعربی» و«الفتات» راکه ازمدت های قبل با ایشان رابطه داشت علیه سلطهٔ ترك برانگیخت، ولی قبل ازآنکه «شریف» علناً علیه سلطان‌قیام کند قرارداد پطرزبورگ که‌در مه ۱۹۱٦ بین سازانوف [۳]وزیر امور خارجهٔ روسیه ومارك سایکس [٤] سیاستمدار شرقی انگلیس و ف.ژ.پیکو [٥] کنسول‌سابق فرانسه دربیروت راجع به تقسیم امپراتوری عثمانی انعقاد یافت امیدهای وی‌را نسبت به نتایج فتوحات متفقین قطع کرد . این‌قرارداد که‌بعدازجدا شدن‌روسیه ازمتفقین به قراردادسایکس-

۱ - Mersina ۲ - Adna ۳ - Sazanow ٤ - Mark Syks
٥ - F. G. Picot

پیکومعروف شد فقط بنواحی عرب‌نشین مربوط بود وبموجب آن فلسطین تحت ادارهٔ بین‌المللی قرارمیگرفت ونواحی ساحلی شمال تا حدود خطی که ازدمشق وحمص و حلب میگذشت منطقهٔ نفوذ فرانسه شناخته میشد وعراق به‌انگلیس واگذار میگردید و هیچ کشور یااتحادیه ای از کشور های عرب استقلال پیدا نمیکرد غیر ازسوریه و ولایت موصل که دارای استقلال داخلی میشد .

نبرد های سخت داردانل و جنگ عراق که ابتدا برای انگلیس خیلی گران تمام شد اجازه نداد که گفتگوی با حسین صورت عمل گیرد ، فقط پس ازتخلیهٔ گالی پولی موقع استمداد ازقوای‌حجازفرا رسیدوابتداژنرال‌مورهٔ[1] فرمانده‌مصر امید زیادی‌بدانهانداشت. دراین‌خلال فیصل‌به میهن‌خودباز گشته، با یك لشکر ازبدویهای جبل صبح شهرمدینه را که هنوز درتصرف ترکهابود تهدید میکرد . در منطقهٔ مهم وادی رابغ که در نواحی دور دست جنوب بود عزیزعلی‌المصری که‌ازسرهنگان سابق‌ارتش ترك واصلاً عرب وچرکس بود به تعلیم داوطلبانی که از سوریه و عراق آمده بودند اشتغال داشت . دفتر اعراب قاهره برای ادارهٔ این مؤسسه «لورنس» [2] را به حجازفرستاد. شرح ماجرا های بسیار مؤثر وی $\frac{۱}{۳۹۲}$ باعث شهرت فوق‌العادهٔ او شد و نسل جوان انگلیس باید اورا تقریباً قهرمان ملی به‌حساب‌آورد. لورنس‌بزودی دریافت که فیصل که‌فعالترین‌پسران‌حسین‌است برای‌جنگ‌باترك‌هاوضع‌وموقع‌مناسبی‌دارد، لذابا وی‌اتحاد نمود،ولی به‌محض‌رسیدن‌مجبورشدمیدان‌رادرمقابل ترك‌هاخالی کند وخود به بندر ینبع برود . فیصل بنا برعقیده ورأی لورنس تصمیم گرفت که سپاهیان خودرا در«وجه» که‌بیشتر درطرف شمال قراردارد متمرکزنمایند، چه‌از آنجا تهدیدارتباطات حجازآسان‌تر بود. هنگامی که «موری»انتظارداشت

۱ ـ Murray ۲ ـ Lawrence

که قوای ترك در وجه منهدم شود لورنس تهیهٔ پایگاه دیگری را درشمال لازم‌تر دید و فیصل موقع اقامت در وجه دره ژوئیهٔ ۱۹۱۷ با کمك یکی از شیوخ محترم بدوی بندر عقبه را غافلگیر نمود ومتصرف شد. وی امیدوار بود که بتواند از آنجا جناح راست را تشکیل داده ، حرکت الن‌بی را در شبه جزیرهٔ سینا و فلسطین تأمین کرده به وی اجازهٔ پیشروی دهد و موقعی که وی پس از تصرف اورشلیم مجبور شد قوائی به فلاندر[1] بفرستد لورنس نزد فیصل باز گشت تا ترتیب حمله به‌مدینه‌را بدهد تا بدین ترتیب قوای ترك‌را از جبههٔ فلسطین باین سمت بکشاند. الن بی بعد از آنکه جبههٔ حجاز را در سه نقطه شکست ، در فلسطین به ترك‌ها حمله نمود وآنها را به ماورای اردن عقب راند و لورنس که قوایش بوسیلهٔ یك لشکر از استرالیائیها تقویت شده بود بلافاصله به طرف شمال حمله برد ودرسی نوامبر ۱۹۱۸ وارد دمشق گردید.

هنگامی که عبدالله وفیصل پسران حسین با ترکها میجنگیدند وی در حجاز بنیان قدرت خود را استوار میکرد وبدین منظور روز ۲۹ اکتبر ۱۹۱۶ خود را بوسیلهٔ اشراف مکه « ملك العرب » خواند وطبق رسوم اسلام در دوم نوامبر بیعت گرفت $\frac{۲}{۳۹۳}$. بدین ترتیب میخواست از نتایج قراردادی که به خیال خود باما کماهون بسته‌است برخوردار شود، ولی بزودی اولین تلخ‌کامی نصیب وی گردید؛ بدین معنی که‌درسوم ژانویه دول انگلیس وفرانسه و ایتالیا ضمن یادداشتی وی‌را متوجه کردند که فقط اورا بعنوان سلطان حجاز میشناسند. این جریان بوی فهماند که نسبت بقدرت واقعی خویش وعظمت خاندانش باخیالات خام مبالغه میکند ونسبت به وضع و موقع خویش در عربستان دراشتباه است، چه‌بطوری که بزودی خواهیم دید عبدالعزیز بن السعود دراین خلال در نجد بقدرت

۱ – Flandres

رسیده بود وحاضر نبود سیادت وسلطهٔ حسین را بر عربستان بشناسد و برای حمله بسپاهیان وی احتیاج به تحریك خالد بن لوئی پسرعمو وخصم وی نداشت. وی در ۱۹ مه ۱۹۱۹ درتربه واقع درشرق طائف علیه عبدالله پسر حسین پیروزی درخشانی بدست آورد و حسین در عوض جبران این شکست که در عربستان لطمهٔ شدیدی به حیثیت وی زده بود تمام توجه خودرا بمذاکرات کنفرانس صلح پاریس معطوف داشت وتصورمیکرد ازاین راه بحقوق ادعائی خودخواهد رسیدوچون جریان راسخت خلاف انتظارخوددیدازقبول قراردادهای ورسای [1] و سور [2] خودداری نمود وتنهانتیجهٔ این امتناع این شد که وی رابه کنفرانس لوزان دعوت نکردند. بعد ازآنکه درمارس ۱۹۲۱ سیاستمداران وافسران انگلیسی در کنفرانس قاهره طرح کلی حل مسئلهٔ عرب را تهیه کردند، دراواخر اوت لورنس را به بندرجده فرستادند تا باحسین قراردادی ببندد ودر مقابل کمکهای مالی که تاآن وقت دریافت نموده بودووعدهٔ حمایت علیه حملات احتمالی آینده که به او داده شده بود، وی بایستی تحت الحمایگی هائی را که درسان رمو [3] دربارهٔ سوریه و عراق برقرار شده است بشناسد. وی بااینکه امید پیشنهادهای دیگری نداشت نتوانست تصمیم بقبول آن بگیرد. این مذاکرات تا تابستان ۱۹۲۴ ادامه یافت ووی بااینکه وضع سوریه وعراق راشناخته بود بالجاج کامل حاضر نمیشد قبول کند که فلسطین تحت الحمایه شود. مطلبی که نشان میدهد وی تا چه اندازه از وضع حقیقی خود بی اطلاع بود اینکه درپنجم مارس ۱۹۲۴ توسط پسرش عبدالله که به پاداش خدماتش از طرف انگلیسیها امیر اردن شده بود ضمن ملاقات در «الشونه» باکمال اکراه حاضر شد سمت خلافت را که بعد از خلع محمد ششم متصدی نداشت بپذیرد. حتی مردم سوریه وی را باین سمت نشناختند و

۱ـ Versailles ۲ـ Sevres ۳ـ San Remo

عربستان سعودی

هنگامی که جنگ جهانی‌اول در گرفت عبدالعزیز بن‌سعود امیر وهابی ، طوری‌سر گرم اوضاع داخلی بود که نتوانست وظایف خود را بعنوان « والی » دولت عثمانی انجام‌دهد. چون وی باشکسپیر کنسول انگلیس‌در کویت مشورت میکرد ترکها علیه‌وی ازسعود رشیدی، خاصه بعداز آنکه زامل سرپرست وی بوسیلهٔ سعود الصالح پسرعموی جاه طلبش کشته شد، حمایت میکردند وچون وی پول واسلحه از ترکها میگرفت شکسپیر وهابی ها را برانگیخت تا بوی حمله کنند. درژانویهٔ ۱۹۱۵ جنگی درجرّاب در گرفت. ابن سعود تصور میکرد بوسیلهٔ برادران خود که برتری داشتند وی‌را شکست داده است که ناگهان پیادگانش که ازراه دیگرمی آمدند موردحمله‌قرار گرفتند.دراین‌موقع‌چادر‌نشینان عجمان که وی سابقاً مراتعشان را در احساء تصرف کرده بود اردوی وی‌را بباد غارت گرفتند وجنگ بضرروی خاتمه‌یافت وشکسپیر که تیراندازی را بایگانه توپی که در تصرف ابن‌سعود بود ادامه میداد کشته شد. از آن پس ابن سعود احتیاط را پیش گرفت، خاصه بعد از آنکه دولت انگلیس بواسطهٔ شکستهائی که‌ابتدا درعراق خورد نسبت به‌جنگ عربستان بی‌علاقه‌شد. دراین ضمن دولت‌انگلیس‌نقش ابن‌سعود رادرجنگ علیه ترکها بعهدهٔ حسین گذاشت، ولی‌حکومت هندانگلیس‌لازم دید که درجنگ عراق‌پشتیبانی ابن‌سعوداجلب کند، لذا «ه . سنت ژ.فیل‌بی» [1] را بزودی نزد وی فرستاد واواعتمادش‌را جلب کرد. ابن‌سعود درجنگ تربه جلوی تاخت وتازحسین را در نجد گرفت، ولی قبل‌ازآنکه برای‌جنگ‌نهائی باوی تجهیزشود لازم بودخاندان ابن رشیدرا که وی‌را از پشت تهدید میکردند براندازد . امیر سعود در بهار ۱۹۲۰ در حایل

۱ ـ H. St. J. Philby

کشته‌شد واین برای ابن‌سعود بهانه‌ای‌شد که علیه عبدالله‌بن‌متعب جانشین وی قیام کند، ولی‌بعد از آنکه وی‌را در آوریل۱۹۲۱ شکست داد با محمدبن طلال جانشینش روبرو گردید و وی تا اواسط ۱۹۲۱ از پایتخت خویش دفاع کرد و پس ازسقوط این شهر ابن سعود قدرت خود را برتمام نجد برقرار ساخت و توسعهٔ قلمرو وی بطرف شمال بواسطهٔ کشورهای عراق‌وسوریه که تازه‌تأسیس شده وتحت الحمایه بودند متوقف گردید، ولی چون‌هنوز مرزهای این ممالك تعیین نشده بود وی درغرب ازوادی سرّحان ودرشرق ازوادی رمّه گذشت ، ولی بعد بطوری که گفته‌شد چون‌حسین‌بخودعنوان خلیفه‌داد وی درمقابل‌مسلمانان بهانه‌بدست آورد که‌اورا ازحجاز رانده وخود مستقرشود وبرای اینکه ترس‌و بیم دنیای اسلام‌از تسلط وی، که امیرنامسلمانی تصور میشد، برشهر مقدس‌مکه تخفیف پیدا کند درژوئن ۱۹۲۶ کنگرهٔ اتحاد اسلام‌را به‌مکه دعوت کرد؛ در صورتی که کنگرهٔ دیگری‌درماه مه درقاهره برای حل مسئلهٔ عرب تشکیل‌شده وبجائی نرسیده‌بود.چون نمایندگان کشورهای‌عرب‌دراین کنگره طبیعتاًزیاد بودند ونمایندگان روسیه و افغانستان وجاوه وسودان محل خالی نمایندگان افریقای شمالی را پرمیکردند عدهٔ اعضای‌این کنگره دو برابر اعضای کنگرهٔ قاهره‌یعنی‌شصت‌به‌سی‌بود. وهابی‌ها درنتیجهٔسیاست ماهرانه‌ای که‌پیش گرفتند تمام فرق اسلام‌درحرم کعبه تساوی کامل حاصل نمودند وآزادی زیارت مکه برای عموم تأمین گشت، ولی مطالب دیگرازقبیل تشکیل منظم کنگره وتعهد دول برای‌شرکت‌درآن‌طرح نشد[۱/۳۹۶] . ابن‌سعود در۱۹۳۰ به‌عنوان سلطان نجد و حجاز درمکه تاجگذاری کرد .

سیاست‌خارجی‌ابن‌سعود درنتیجهٔ ارتباط باهمسایگان جنوبیش تعیین‌شد. درعسیردر۱۹۲۳ پس‌از درگذشت سیدمحمد بین و ارثانش اختلاف درگرفت و

یحیی زیدی ازاین فرصت استفاده کرد و نواحی ساحلی و بندرمهم حدیده را که انگلیسیها در۳۱ ژانویهٔ [۱۹۲۱] تخلیه نموده بودند متصرف‌شد. شیوخ عسیر ازبیداد گریهای وی به ابن‌سعود پناه‌بردند وبموجب قراردادی که‌در۱۳۱ اکتبر ۱۹۲۶ درمکه منعقد نمودند مملکت خودرا تحت حمایت وی گذاردند .

دراین مدت «امام» یحیی‌با ایتالیائیها ـ که امیدداشتند از ساحل مجاور ارتیره‌مستعمرهٔ‌خودرا حفظ کنندوازمدتهاقبل‌ازلحاظ اقتصادی‌دریمن‌مستقرشده بودند ـ ارتباط حاصل کرد ودر۲ سپتامبر ۱۹۲۶ باایتالیا قرارداد مودتی بست‌و حاضرشد درمقابل دریافت اسلحه و کمکهای اقتصادی، ازمؤسسات ایتالیائی حفاظت نموده، ازتجارت بردگان جلوگیری کند وامیرمحمد سیف الاسلام در ۱۹۲۷ برای مذاکره باصاحبان‌صنایع‌به رم رفت . «امام» که‌میخواست‌قلمروخود را بضررانگلیسیها درماورای عدن توسعه دهد. کمك ایتالیاراحقیر یافت.چون دولت انگلیس فقط به بندرعدن علاقه‌مند بود ابتدا میخواست با «امام» کنار بیاید وتاخت وتازهائی که وی‌علیه حمایت شدگانش نموده است نادیده‌بگیرد، ولی بعدازاینکه امام استردادکلیهٔ اراضی‌را که‌سابقاً به‌یمن تعلق داشته مطالبه نمود، دولت مزبور قوای هوائی خودرا بکارانداخت. البته امام‌درمقابل‌حملات هوائی انگلیس یك قسمت ازنواحی اشغال شده را رها کرد، ولی مدتهای مدید حاضربعقد قراردادی نشد وحتی یك « هیئت بازرگانی » شوروی را درپایتخت خویش پذیرفت‌وفقط وقتی که درشمال‌ازطرف‌ابن‌سعودتهدید شد باعقدقرارداد موافقت نمود وسرحدات وی با ناحیهٔ عسیر که تحت‌حمایت‌وهابی‌ها بودپیوسته مزاحمتهائی ایجاد میکردتادر ۱۹۳۴ ابن‌سعود مجبورشد اقدام جدی‌بعمل‌آورد و سپاهیانش با یك حملهٔ سریع اراضی‌ساحلی تهامه وحدیده را گرفتند، ولی‌در قراردادی که در ۲۰ مه ۱۹۳۴ درطائف بسته شد ابن سعود بشناسائی مرزها

قناعت کرد وازتصرف اراضی چشم پوشید .

سلطان نجدوحجاز به‌امنیت بیشترعلاقه‌داشت تا به‌الحاق اراضی، البته گاه بگاه مجبور بود شورش بعضی قبایل چادرنشین‌را رفع کند، ولی اغلب وی نیز مانند پیغمبر ترجیح میداد قدرت خود را از طریق وصلت با شیوخ تثبیت نماید و مقررات اسلامی ازدواج وطلاق کار وی‌را بسیار آسان مینمود. ضمناً وی سعی‌داشت تمدن اروپارا بکشورخود وارد کندودراین‌زمینه‌فیل‌بی[1] مشاورمحتاط ومطمئنی بود وماسابقاً به‌عمران اراضی بوسیلهٔ «اخوان» اشاره نمودیم. وی‌نسبت به‌بعضی مسائل ، ازجمله حمل و نقل سریع در نواحی پهناور توجه مخصوص نمود همانطور که فرانسویهاوانگلیسیها درسوریه‌وعراق کاروانهای شتررا که اعراب ازآن استفادهٔ زیاد میکردند به‌اتومبیل تبدیل نمودند. وی نیز در کشور خود همین‌کاررا کرد وحمل‌ونقل‌حجاج کاملاً موتوری‌شد. تلفن‌ورادیو دردستگاههای اداری ازخیلی پیش متداول شده بود . ازوقتی که خود مزایای طب اروپائی را دریافته‌بودمیکوشید که‌اتباع‌وی نیزازآن‌برخوردارشده،علیه بیماریهای‌مسری بمبارزه پردازند. حتی تعلیماتی که باستثنای مکه‌ومدینه درعربستان مورد بی اعتنائی قرارگرفته بود توجه وی‌را جلب کرد .

۱- H. philby

فصل چهارم

سوریه ، فلسطین ، اردن و عراق

احساسات ملی سوریه

قیام حسین علیه ترکها روزنهٔ امیدی برای اعراب سراسر امپراطوری شد. مشکلات زیاد اجتماعی‌ومذهبی هنوزبه سوریه‌اجازه نمیداد که احساسات ملی عمومی‌ابرازدارد. بدون‌آنکه‌از اقلیتهای ملی مانند کرد، ارمنی، چرکس که همه‌جا متفرق‌بودند سخن بگوئیم، منافع اقتصادی‌چادرنشینها و کشاورزان وشهرنشینها بقدری مختلف بود که اجازه نمیداد مردمی بدسته‌های مختلف از قبیل سنی ، شیعه ، دروز و نصیری از یکطرف ، و کاتولیك ومارونی و ملکی و ژاکوبی تابع رم وارتودوکس و نسطوری از طرف دیگر تقسیم شده‌اند متحد گردند. فقط درطبقهٔعالیه درنتیجهٔ نفوذ شدید فرهنگ فرانسه که بیشترازیك قرن پیش‌درنواحی ساحلی‌ریشه دوانیده وافکار دموکراتیك که‌بوسیلهٔ دانشگاه بیروت اشاعه یافته‌بود، احساسات ملی‌درمقابل‌ترکها بوجودآمده‌بود برخلاف رژیم استبدادی عبدالحمید که هرگونه فکر آزادیخواهی را خفه کرده و با کمك وضع عقب افتادهٔ توده سبب شده بود که جمعی به‌مصر و امریکا مهاجرت نمایند‌دردوران‌حکمرانی‌حزب‌جوانان‌ترك‌سعی‌شد که‌کلیهٔ اتباع‌امپراطوری‌تحت

لوای فکرواحدی گردآیند وبالنتیجه بافرهنگ وتمایلات‌عرب و آزادیخواهی واستقلال‌درافتادند. دراین گونه شرایط سیاسی طرفداران آزادی مجبورشدند بسبك‌جوانان ترك‌اجتماعات مخفی تشکیل‌دهند. ازاوایل۱۹۰٤ نجیب‌العازوری که از مردم سوریه بودیك اتحادیهٔ وطنی عرب‌تشکیل داد و منظورش این بود که بکمك فرانسه مناطق عرب‌نشین امپراطوری عثمانی را منتزع نماید ، ولی چون دولت عثمانی‌مشروطیت را پذیرفت وی این‌هدف را زائددانست‌وروزنامهٔ « الاستقلال العربی » را که با کمك یکی از مأمورین مستعمراتی فرانسه بنام ا. ژونگ[1] می‌نوشت تعطیل کرد. بلا فاصله بعد ازاعلان مشروطیت ترك بعضی از اعـراب استانبـول اتحادیهٔ عرب وعثمانی را بعنوان «الاخاء العربی العثمانی» بمنظوراشاعهٔ افکار ملی تحت لوای دولت‌جدید بوجود آوردند ولی این اتحادیه بعداز کودتای‌عبدالحمیدحذف‌شد.در۱۹۰۹ مستخدمین‌ونمایندگان‌ونویسندگان عرب در استانبول در کلوپی که ظاهراً ادبی بود بنام « المنتدی‌الادبی » جمع شدند و این‌کلوپ‌بزودی‌شعباتی‌درمصروسوریه تأسیس کرد وسعی‌نمود احساسات ملی عربی را مخصوصاً نزد جوانان برانگیزد؛ واین‌انجمن تا۱۹۱۵ ادامه‌یافت. دراین‌کلوپ بعضی ازکارمندان عالیمقام عرب مانند خلیل‌حماده پاشا وزیرسابق اوقاف وعزیز علی‌المصری افسرستاد که وی‌راقبلاً درخدمت‌حسین‌دیدیم، کمیتهٔ کوچکی تشکیل میدادند که هدف آن سیاسی واسم آن القحطانیه بود و العهد یعنی اتحادیهٔ‌افسران ازاین‌کلوپ بوجودآمد وبعدهایك شعبهٔ مخصوص‌عراقیها بآن‌اضافه‌شدوهدف‌خودرادرضمن‌اسم‌خویش‌یعنی «الثورة العربیه» (انقلاب‌عرب) تصریح‌نمود.درلبنان که ازخیلی پیش دستگاه اداری خودمختاری که تقریباً در مقابل‌عثمانیها استقلال‌داشت «نهضة‌اللبنانیه» یاقیام لبنانیها ایجاد گشت که‌سر-

۱- E. Jung

کنسول فرانسه در بیروت آنرا کاملاً تقویت میکرد و درخواستش اشغال این ناحیه ازطرف دولت فرانسه بود و «جمعیة الاصلاحیه» که ازطرف عیسویهای اصلاح طلب بیروت تأسیس شده بود با ایشان همکاری میکرد. اغلب این جمعیت‌های مخفی بزودی درجمعیت دیگری که طرفدار تقسیم و تجزیهٔ کارها بود بنام «لامرکزیه» که دراواخر ۱۹۱۲ درمصر تشکیل یافت ومیتوانست درتمام نواحی عرب زبان شبکهٔ خودرا توسعه دهد منحل شدند وجمعیت «الفتات العربیه» یاحزب جوانان عرب که درسال ۱۹۱۱ بوسیلهٔ دانشجویان عرب درپاریس تشکیل شده بود وبا «العهد» ومخصوصاً طبقهٔ مستخدمین غیر نظامی سوریه همدست بودند به این جمعیت ملحق شدند.[۳۹۸] در کنگره‌ای که درژوئن ۱۹۱۳ از نمایندگان کلیهٔ این جمعیت‌ها درپاریس تشکیل یافت خلاصهٔ تقاضاها دومطلب بود: یکی تقلیل مدت نظام وظیفه درخدمت به ترکیه ودیگر رسمی شدن زبان عربی. حزب جوانان ترك که دراین کنگره شرکت نموده بود تحت فشار جنگهای بالکان حاضر بگذشتهائی شد. ولی وقتی جنگ جهانی درگرفت ومکاتبات این جمعیت ها با «پیکو» سر کنسول فرانسه در بیروت بدست جمال پاشا فرمانده سپاه چهارم درسوریه افتاد، حاضر نشد از فعالیتهای ایشان درپشت سر خود چشم بپوشد و برطبق قوانین نظامی وبشدیدترین وضع با آنها رفتار شد وبنا بر حکم دادگاه نظامی «عالیه» سی و سه نفر ازرهبران آنها محکوم بمرگ گردیدند.

اعلامیهٔ مشترك فرانسه و انگلیس مورخ ۸ نوامبر ۱۹۱۸ پس ازمتارکهٔ مودرس، آتش امید ملیون عرب را دیگر بار بر افروخت و بمنتهای شدت خود رسانید. این اعلامیه میگفت که مقصود ازجنگ که آزادی ملل ستمدیده ازقید ترکها بود حاصل شد و اکنون دولتین فرانسه وانگلیس حاضرند درسوریه و بین النهرین دولتهائی بوجود آورند که تحول صلح جویانهٔ این ممالك راتأمین کنند.[۳۹۹] آیا

شریف‌حسین بفرض آنکه انگلیسها به نیم‌وعدهٔ خودراجع به‌تمرکز منافع مختلف زیر نظروفرمان وی ، عمل میکردند موفق وفیروز می‌شد ؟

این مطلب با وجود ارتباطاتی که پسرش‌فیصل در دمشق ایجاد نموده بود موردتردیداست‌قراردادسایکس ـ پیکو واعلامیهٔ بالفور[1] مورخ ۲نوامبر۱۹۱۷ راجع به‌ایجاد میهن‌یهوددرفلسطین به‌اعراب‌فهماند که‌نظرمتفقین راجع بسرنوشت مناطق عرب نشین امپراطوری مغلوب ترك چیز دیگر است . برای فرانسه حق حمایت مسیحیان شرق که از چندین قرن پیش ادعا مینمود و اشاعهٔ فرهنگ فرانسه‌درسوریه‌مسئلهٔ حیثیتی شده بود. انگلیس‌هانیزدرخاك‌عراق برای‌حمایت راه دریائی‌هندعلیه حملات احتمالی خلیج‌فارس‌وتکمیل راه جدید هوائی‌برای حفظ خویش نسبت به نفت عراق وجنوب ایران منافع حیاتی داشتند .

بعدازآنکه حسین درماتم آرزوهای خود نشست، پسرانش سعی کردند تا برای خود چیزی بدست‌آورند. فیصل حاضرشد که دولت فرانسه طبق قرارداد سایکس ـ پیکو مناطق ساحلی سوریه را متصرف شود و امید داشت که دولت مزبورقسمت‌خشکی رابه‌وی‌واگذارد واوآنجارا مملکتی‌مستقل کند ودرنوامبر ۱۹۱۸ برای مذاکره با وزارت امور خارجهٔ انگلیس و رؤسای نهضت صهیونی به‌لندن‌رفت، ودر۱۶فوریهٔ ۱۹۱۹ به‌اتفاق‌لورنس تقاضای‌اعراب‌را نسبت‌به‌استقلال کامل‌تسلیم کنفرانس‌صلح‌پاریس‌نمود، ولی کمیتهٔ مرکزی‌سوریه درپاریس‌سابقاً برای سوریه ولبنان‌وضع خاصی تحت‌حمایت فرانسه تقاضانموده‌بود،لیکن‌چون فیصل‌اصرارداشت که تقاضاهای‌مردم مستقیماًمورداستماع ورسیدگی قرارگیرد به پیشنهاد ویلسون دو نفر از علمای امریکا بنام «ه . س. کینگ»[2] و «شر. ر. کراین»[3] به سوریه اعزام گردیدند . فیصل بتصور پیروزی هفتهٔ اول آوریل

۱- Balfour ۲- H. C. King ۳- Ch. R. Crane

به‌سوریه آمد و با اغتشاشات علیهٔ فرانسه همراه شد و در این عمل ترکها و مخصوصاً انگلیسیها به‌وی کمك میکردند و بخودش پول و بهمراهانش اسلحه میدادند. از اول فوریه جمعیت سابق «الفتات» بعنوان حزب استقلال عرب آشکارا تشکیل شد و کنگره را دعوت نمود و درخواست کرد که سوریه به‌انضمام فلسطین استقلال داشته باشند و فیصل پادشاه آن باشد و قیمومت فرانسه را رد کرده، از امریکا و مخصوصاً انگلیس برای تأسیس آن مملکت کمك خواست. کمیسیون کینگ‌ـ کراین از ژوئن تا شش هفته ازسوریه و فلسطین دیدن نمود و بسلطنت فیصل در سوریه و برقراری رژیم تحت‌الحمایگی رأی داد، ولی اعطای فلسطین را به‌یهودیان توصیه ننمود. ویلسون پس از بازگشت کمیسیون بیمار شد و گزارش این کمیسیون درسر نوشت سوریه هیچ تأثیری نکرد. چون بین فرانسه و انگلیس موافقت حاصل نشد، دراوت ۱۹۱۹ بار دیگر «لوید ژرژ» فیصل را به لندن دعوت نمود و فیصل طبق دستورات وی در ۲۷ نوامبر در پاریس قراردادی باکلمانسو امضا کرد که بموجب آن دولت فرانسه حاضر شد که منطقهٔ سیلیستری[1] را بین نواحی ساحلی که اشغال نموده و مملکت فیصل و بقاع و بعلبك و لبنان بعنوان کشور فاصل بشناسد بشرطی که وی در تأسیس این مملکت بافرانسه مساعدت نماید. بزودی انگلیسیها شروع به‌تخلیهٔ شمال سوریه نمودند، ولی همینکه فرانسویان پیشروی خود را آغاز کردند در طرابلس و بعلبك و نقاط دیگر بمقاومت شدید اعراب برخوردند. هنگامی که فیصل به‌سوریه باز گشت، قراردادی که بین وی و کلمانسو منعقد شده بود، سخت مورد انتقاد قرار گرفت، ولی جنبهٔ موقتی آنرا آشکار ساخت و طوری طرفداران خودرا آرام کرد که در ۸ مارس ۱۹۲۰ کنگرهٔ ملی در دمشق تشکیل شد و وی را بسلطنت انتخاب نمود.

---

۱ ـ Cilistrie

قیمومت فرانسه درسوریه

کنفرانس سان رمو[1] در ۲۵ آوریل ۱۹۲۰ قیمومت فرانسه را بر تمام سوریه‌شناخت. ژنرال گورو[2] فرمانده لبنان به‌اتکای این‌شناسائی‌در ۱۴ژوئیهٔ ۱۹۲۰ اولتیماتومی‌برای فیصل فرستاد واز وی خواست که قیمومت فرانسه را شناخته ، خط‌آهن سوریه‌را تحت نظارت آن‌دولت گذارد وپولی‌را که وی‌سکه کرده است قبول کند و«انقلابیون»را مجازات‌نماید. فیصل ابتدا موافقت داشت ولی‌بعد درنتیجهٔ خشم وهیجان افکارعمومی اولتیماتوم‌را رد کرد. سپاهیانش در ۲۲ ژوئن‌از ژنرال گوابه[3] شکست خوردند. دو روز بعد حلب‌وروز۲۵دمشق را متصرف شد وبموجب قراردادسور[4] مورخ ۱۰ اوت ۱۹۲۰ سوریه کشور مستقلی شناخته‌شد،امامقررشدتاهنگامی که‌برای ادارهٔخود مهیا نشده‌است‌تحت‌قیمومت فرانسه باشد ، ولی این قرار داد مانع نشد که فرانسه آنرا به چهار قسمت تقسیم کند یعنی‌لبنان بزرگ ، دمشق ، حلب و کشورعلوی یعنی منطقهٔ‌نصیریها واقع درشمال لبنان بین اورونت[5] ومدیترانه و شهرهای بیروت و طرابلس و بقاع‌نیز به‌لبنان ضمیمه شدند، بطوری که‌سوریهٔ واقعی به‌کلی ازدریامجزاشد. دویست‌هزار مارونی که تابع فرانسه‌بودندوتابحال اکثریت‌مردم‌لبنان‌راتشکیل می‌دادند ازاین به‌بعد با صد وسی وپنج‌هزار نفر مسیحی دیگر که از دسته‌های مختلف‌بودند-بدون‌آنکه سی‌هزارارمنی‌وبیست‌هزارخارجی‌رابشمارآوریم‌ویك میلیون ودویست و پنجاه هزار سنی وصدو پنج هزار شیعه وچهل و چهار هزار دروز- مواجه شدند که اختلافات قدیمی ایشان سازمان سیاسی داخلی‌را بکلی مشکل‌می‌ساخت.دراین چهار کشور قدرت دردست مأمورین فرانسوی‌بود، ولی دمشق یك‌حاکم هواخواه فرانسه‌داشت.

۱ - San Remo ۲ - Gouraud ۳ - Goybet ۴ - Sèures ۵ - Oronte

این تقسیمات مردم سوریه را ساکت نکرد و علاوه برمطبوعات داخلی مردم توسط هم میهنان خویش در اروپا دست به مقاومت های شدیدی زدند. فرانسه در۱۹۲۲ برای دفاع خود سه کشور دیگررا به‌صورت مملکت مستقل و بعنوان اتحادیهٔ سوریه در مقابل لبنان بزرگ قرار داد بدون آنکه سازمان داخلی آنها را تغییری بدهد وبموجب قانون مشروطیت مورخ ۲۲مه ۱۹۲۶ لبنان بزرگ به جمهوری تبدیل یافت که دوسال بعد لازم شددستگاه اداری فوق‌العاده سنگین آنرا ساده تر کنند.

اتحادیهٔ سه کشور سوریه‌دارای شورائی شد که‌می‌بایست هرسال رئیس خود راانتخاب نمایدو تصمیمات آن‌می‌بایست به‌تصویب کمیسر عالی فرانسه برسدواین تصمیمات برای دستگاه مستقل اداری سه کشور دیگرارزش نداشت، لذا بعداز دوسال تجربه، دولت فرانسه این تشکیلات قلابی ومصنوعی‌را حذف کردوژنرال ویگان [1] جانشین «گورو» دراول ژوئن ۱۹۲۵ اتحادیهٔ سوریه‌رامنحل نمود ودمشق وحلب‌را یکی کرد ولی دولت علوی مستقل باقی‌ماند.

نارضایتی مردم سوریه که از خیلی پیش درحال نضج وقوام بودوامیدواری‌هائی که به‌ناامیدی مبدل شده بود درژوئیهٔ ۱۹۲۵ بوسیلهٔ دروزها که به‌استقلال قدیمی خود مفتخر بودند، ابراز شد وعلت آن بدرفتاری یك سروان فرانسوی که سمت کمیسر داشت‌بود. باآنکه ژنرال گاملن [2] در سپتامبر موفق‌شد قوائی که برای سرکوبی شورشیان رفته ودرسویدا از طرف دروزیهامحاصره‌شده بود نجات‌دهد، ولی اغتشاش به‌دمشق وسپس به تمام مملکت سرایت کرد. فرانسوی ها ارامنه وچرکسها را مسلح کرده و به‌آنها اجازه می دادند هرکجا مایلند اقامت‌نمایند؛ سپس دمشق وقلعهٔ آن رابمباران کردند وباآنکه ژنرال سرای [3]

۱ ـ Weygand ۲ ـ Gamelin ۳ ـ Sarrail

که مسبب این بمباران بود احضار شد، دوژوونل[1] که غیرنظامی بود نیز خود را در مه ۱۹۲۶ مجبور به ادامهٔ این رویه دید و این جنگ کوچك در بهار ۱۹۲۷ خاتمه یافت.

در اوت ۱۹۲۶ دولت مجبور شد به جای حکام نظامی مأمور غیر نظامی و مجربی مانند مسیو پونسو[2] بفرستد ووی پس از هفت سال مجاهدت توانست اشتباهات بزرگ مأمورین قبلی را ترمیم کند، ولی نتوانست آمال ملیون این مملکت را برآورد. با آنکه درفوریهٔ ۱۹۲۸ یکی ازایشان بنام شیخ تاج‌الدین الحسنی را مأمور تشکیل دولت نمود وتاریخ انتخابات مجلس ملی را که بایستی مشروطیت سوریه را اعطا نماید برای آوریل همان سال تعیین کرد و با آنکه پونسودر این انتخابات اعمال نفوذ نمود افراطیون اکثریت قاطعی به‌دست آوردند و پس از انعقادمجلس هاشم بیك‌الاتاسی نخست‌وزیر دوران فیصل را به‌ریاست برگزیدند، در دوم اوت کمیسیون قانون اساسی که ازطرف مجلس تعیین شده بود طرحی تهیه کرد که بکلی حق قیمومت فرانسه را لغو می کرد ودولت جمهوری پیش‌بینی می کرد که رئیس آن ازطرف مجلس برای سه‌سال انتخاب می‌شدومذهب اسلام مذهب رسمی بود.

چون این مجلس به‌اعتراضات پونسو، نسبت به‌دعاوی مغایر حق قیمومت اعطائی از طرف مجمع اتفاق ملل توجه نداشت واعتنائی به‌آن نمی کردمنحل شد وبالاخره پس ازمباحثات طولانی که بین پونسو ورؤسای احزاب که دیگر جبههٔ واحدی درمقابل وی تشکیل نمیدادند بعمل آمد، وی در ۱۹۳۰ اجازه‌داد که مشروطیت جمهوری به موقع‌اجرا درآید. انتخابات ژوئن ۱۹۳۲ که وی درآن باموفقیت اعمال نفوذ کرده ومجلس دلخواهی تشکیل داده بود، بالاخره

۱ – de Jouvnel ۲ – M. Ponsot

رئیس‌جمهوریی که‌مطیع فرانسه‌بود انتخاب‌نمود. سال بعدوی‌طرح قراردادی‌با فرانسه‌رابه‌مجلس‌داد که مانندقرارداد انگلیس و عراق جانشین قانون قیمومت می‌شد،ولی‌چون‌این‌قراردادمطابق میل‌ملیون نبود،ازطرف‌مجلس رد شدوپونسو استعفا کرد. «دومارتل» [۱] جانشین وی چون‌مجلس طرح پیشنهادیش رارد کرد آن‌را منحل‌نمود وشخصاًزمام امور کشورا دردست گرفت. دردوهفتهٔ اول‌ژانویهٔ ۱۹۳۶ چون وی خانهٔ یکی از رؤسای ملیون را هنگام جشن تولدش بوسیلهٔ پلیس مورد بازرسی‌قرارداد، علیه طرز حکومت‌وی به‌وسیلهٔ اعتصاب‌مقاومت‌هائی ابراز شد که مدت چندین‌هفته اقتصاد مملکت‌رافلج کرد. در اواخرفوریه کمیسر عالی ناچار تسلیم شد و در اول مارس بعد از آنکه دولت فرانسه اعلام نمود که حاضر است برای تنظیم قراردادی راجع به قانون اساسی با هیئت نمایندگی سوریه مذاکره کند اعتصاب خاتمه‌یافت، ولی بالاخره در ۹ سپتامبر وبعد از آنکه بلوم [۲] جانشین دالادیه [۳] شد، قراردادی که مورد رضایت اهالی سوریه بود انعقاد یافت وبه‌مارتل اجازه‌داد که دربیروت نظیرآنرا با جمهوری لبنان‌منعقد سازد. این قرارداد که سه‌سال بعدبه‌مورد اجرا گذارده‌می‌شد،قوای اشغالی فرانسه‌را درسوریه تقلیل می‌داد وبه‌یك پادگان درحوران ودیگری‌در لاذقیه برای مدت پنج سال و دو فرودگاه هوائی دائم محدود می‌نمود، ولی‌این دولت‌درلبنان‌حق‌اشغال نامحدودی برای خود حفظ می‌کرد. دولت‌فرانسه‌تعهد می‌کرد که این دودولت‌را وارد مجمع اتفاق ملل نماید وبدین‌ترتیب‌آرزوهای ضروری ملیون برای نیل به‌تحولات صلح جویانه برآورده شده‌بودبدون آنکه فرانسه ازمأموریت خود راجع به‌اشاعهٔ تمدن درشرق دست‌بردارد.

۱ـ de Martel ۲ـ Blum ۳ـ Daladier

مشکل فلسطین

تلخ‌کامی اعراب فلسطین از نتایج جنگ جهانی اول بمراتب از اعراب سوریه بیشتر بود، چه ایشان برای آزادی کشورخود از قید حکومت همدوش انگلیسیها فداکاری زیاد کرده بودند. حسین همواره این منطقه را جزء لاینفك کشور عرب می‌دانست ، زیرا شهر اورشلیم یا بیت‌المقدس برای مسلمانان نیز محترم ومقدس بود، ولی حملات ترك ها علیه کانال سوئز بار دیگر این حقیقت تاریخی را ثابت کرد که سلطهٔ بر مصر بوسیلهٔ استحکامات سوریه تأمین خواهد شد و شبه جزیرهٔ سینا که تا کنون دارای چنین عنوانی بود برای این منظور کافی نیست. از ۱۹۱۵ لرد گری [۱] ولویدژرژ نقشهٔ فرماندهی عالی مصر را راجع به الحاق فلسطین به امپراتوری انگلیس قبول نمودند، ولی از نظر افکار عمومی بهتر بود که این نقشه‌را درلفافهٔ انسان دوستی پنهان کنند و برای دولت انگلیس درخواست اولین کنگرهٔ صهیونی بسال ۱۸۹۰ در «بال» راجع به‌ایجاد یك میهن و کانون یهود درفلسطین فرصت خوبی ایجادمی‌نمود، وچون دولت فرانسه دعاویی نسبت بسراسر سوریه‌داشت، در قراردادسایکس-پیکوراجع به‌فلسطین گفته‌شد که یك دستگاه اداری بین‌المللی که سازمان آن بانظر مشترك متفقین وشریف مکه تعیین خواهد شد ایجاد خواهد گردید. فقط در۲ نوامبر۱۹۱۷ بود که لرد بالفور [۲] درنامه‌ای که به‌روثشیلد [۳] نوشت، صریحاً از کانون ملی یهود سخن گفت $\frac{۱}{۴۰۳}$، بدین‌وسیله‌دولت انگلیس حمایت‌مطبوعات یهودی‌را نسبت به‌نقشه‌های خود درفلسطین جلب کرد ولی بعلت مخالفت فرانسه در کنفرانس صلح‌پاریس هنگامی پیش‌برد که این دولت را تهدید کرد که درتقسیم میراث آلمان وی را کمك وتأیید نخواهد نمود. در کنفرانس ۲۴ ژوئیهٔ ۱۹۲۲ سرپرستی فلسطین را

۱ - Lord Grey ۲ - Balfour ۳ - Rothschild

بدون آنکه دیگر از سازمان بین المللی آن صحبتی شود برای خود گرفت و در ۱۰ اوت قانون اساسی فلسطین را اعلام نمود. مندرجات مبهم آن از لحاظ سیاسی طوری بود که دولت انگلیس به‌یك‌تیر دو نشان می‌زد و تخم تحولات نکبت‌بار این کشور را در برداشت در این قانون کمیسر عالی انگلیس تقریباً اختیار مطلق داشت و می‌توانست مملکت‌را به‌مناطق اداری تقسیم کند واملاك ومعادن وغیره‌را بدون مانع متصرف شود ومأمورین را عزل ونصب نماید. یك شورای مقننه که دارای ده عضو انتصابی ودوازده عضو انتخابی بود، به‌وی کمك می‌کرد؛ مانند دادگاه های عرفی که بایستی تشکیل می‌شدو یکی از آنها به بئرالسبع برای رسیدگی به اختلاف بدوی‌ها اختصاص داشت. دادگاههای شرعی مسلمانها و یهودیها ومسیحی ها حق خود را درحل مسائل مربوط به احوالات شخصی حفظ می کردند، وانگلیسی وعربی وعبری متساویاً زبان رسمی محسوب می‌شد. حل مسائل مربوط به‌مهاجرت با کمیسیونی بود مرکب از یازده نفراز اعضای شورای مقننه، وهرگاه بین ایشان و کمیسر عالی اختلافی حاصل می‌شد رأی نهائی با وزیرامور خارجهٔ انگلیس بود. سیاست خارجی فلسطین بادولت امپراتوری انگلیس بود که این کشور را با سپاهیان خود حفظ می کرد. باآنکه دولت انگلیس بزودی درضمن تفسیرقانون اساسی مزبور تصریح کرد که قصد ایجادیك دولت یهوددرفلسطین ندارد، این بیم در اعراب مسلمان ومسیحی ایجاد گشت که وضع سیاسی واقتصادی ایشان درنتیجهٔ مهاجرت یهوددرخطر افتد، خاصه بعداز آنکه دولت انگلیس سرهربرت ساموئل[1] یهودی‌را بعنوان اولین کمیسر عالی خود تعیین نمود وسرمایه‌داران یهودی موفق شدند از مالکین بزرگ عرب که اغلب در این مملکت سکنی نداشتند، اراضی وسیعی راکه لم‌یزرع مانده بود

۱ ـ Sir Herbert Samuel

خریده و کشاورزان یهودی‌را آنجا مستقر سازند ودرشهرها مخصوصاً تل‌اویو که‌تازگی تأسیس گردیده‌بود،سرمایهٔ‌یهودی صنایعی‌را بوجودآورد که درحال توسعه وترقی‌باشند وتجارت‌را دردست گرفتند . بهبود اقتصادی غیرقابل‌انکاری که به‌کمك وسعی مردم بومی کشور ایجاد گشت به‌حال ایشان سودی نداشت بلکه‌سطح‌زندگانی آنهارانیزپایین آورد.ورودیهودیان که‌پیوسته‌درحال‌افزایش بود از۱۹۲۵ روبه تنزل گذارد وحتی در۱۹۲۷ خروج آنها برورودشان افزایش پیدا کرد، ولی‌در۱۹۳۳ مجدداً ورودشان به‌شدت‌افزوده‌شد.در۱۹۲۵ عدهٔ‌یهودیها (۶۷۸تن) که درخدمت‌دولت‌بودند ازعدهٔ‌مسلمان‌ها(۶۳۲تن) بیشتر بود،اما‌ازعدهٔ مسیحی‌ها(۱۲۴۴تن)به‌مراتب کمتر بود $\frac{۱}{۴۰۴}$. اختلافاتی که همواره میان‌مسلمان ومسیحی درارض قدس‌وجود داشت درسال های اول مانع اتحاد اعراب گردید، فقط‌اعراب‌در۱۹۲۸موفق شدندراورشلیم کنگره‌ای‌تشکیل دهندودر۲۳ژوئیه‌از کمیسرعالی تقاضای‌تشکیل مجلس ملی بنمایند. یهودی‌ها چون‌در این مجلس در اقلیت قرار می گرفتند با تشکیل‌آن سخت مخالفت نمودند ودولت‌انگلیس نیز ازنظر خودحاضر به‌قبول‌آن نبود .

سیل مهاجرین یهودی‌آلمانی که در سپتامبر ۱۹۳۳ به‌طرف این کشور سرازیرشدودرنوامبر۱۹۳۵به ۶۱۵۴۱تن‌رسید،بزودی واکنش‌شدیدی‌بین‌اعراب ایجادنمود. در این موقع مسلمان ومسیحی برای دفاع باهم اجتماع نمودند و حتی‌رقابتهای شدیدی که بین‌خانواده‌های‌حاکمهٔ مسلمان وجود داشت دردرجهٔ دوم اهمیت قرار گرفت وامین‌الحسینی‌مفتی بیت‌المقدس بعنوان رهبر مسلمانها نفوذی‌روزافزون پیدا کرد. سابقاًزدوخوردهای کوچك و موقتی بین یهودیان‌و مسلمانان روی میداد البته به منظور غارت مسافرین که همیشه مرسوم بود و پلیس‌دولت قیم‌نیزنتوانست‌ازآن‌جلوگیری کند. این زد وخوردها بتدریج‌مبدل

به‌جنگ‌داخلی‌شد. از ۱۹۳۵ دسته‌های داوطلب‌عرب به منظور گرفتن استقلال برای‌هم‌میهنان خویش تشکیل شد. ذکرتاریخ غم‌انگیز این منازعات دراینجا لزومی ندارد،خاصه‌آنکه اسنادی نداریم تا نسبت به آنها قضاوت صحیح کنیم.

سعی‌انگلستان برای جبران شکست این‌سیاست‌در مشرق زمین تا کنون بی‌نتیجه مانده‌است. درتابستان ۱۹۳۶ دولت پادشاهی کمیسیونی‌فرستاد تاوضع فلسطین رابررسی کند، متأسفانه اعراب آنرا تحریم کردند وفقط پنج روز قبل ازحرکت‌آن از این ناشیگری دست برداشتند. ناچار این کمیسیون به‌شهادت یهودیها وانگلیسیها اکتفا نمود و سرانجام کمیسیون به این نتیجهٔ نامربوط رسید که این منطقه باید به‌سه کشور مستقل تقسیم شود درصورتی که فقط یك واحد اقتصادی میتواند باشد؛ درشمال غرب مملکت یهود که سیصد هزار عرب نیز جزء آن می‌شدند و سپس یك کشور عربی وبقیه که شامل شهرهای مقدس اورشلیم و بیت‌اللحم وناصره می‌شد تا ایجاد ترتیب جدید تحت قیمومت‌انگلیس درآمد. باآنکه این نقشه بشدت اسباب خشم اعراب شد دولت انگلیس در بهار ۱۹۳۸ کمیسیون فنی جدیدی‌فرستاد تا نسبت‌به‌اجرای آن بوسیلهٔ نقل‌وانتقال جمعیت‌مطالعه‌نمایند. دراین‌خلال‌دولت‌اطمینان‌حاصل کرده بود که ازاین راه هیچ‌گونه راه حلی برای این مشکل نمی‌توان یافت، لذا درصدد برآمد که رؤسای تمام‌دسته‌های ذی‌علاقه‌را دوستانه دریك کنفرانس جمع کند، ولی‌چون این کنفرانس از قبول مفتی بیت‌المقدس که دراکتبر۱۹۳۷از بیم دستگیرشدن به بیروت گریخته بود خودداری نمود انعقاد آن تا ۱۹۳۹ به تعویق افتاد و نمایندگان سوریه و عراق و مصر و عربستان سعودی نیز درآن‌شرکت کردند، ولی اعراب حاضر نشدند بانمایندگان‌یهود باهم‌یکجامذاکره کنند، بالنتیجه سرنوشت این‌منطقه تا اوایل‌مارس۱۹۳۹ مبهم ماند.

مسئلهٔ اردن

اردن شرقی در طول تاریخ جزء سوریه بود وقرارداد سایکس ـ پیکو نیز آنرا جزء دولت جدیدی که بایستی تأسیس شودمحسوب کرده بود،امادولت انگلستان ضمن قیمومتی که در ۱۹۲۲ درسان رمو[1] بوی واگذار گردید آن سرزمین را بعنوان منطقهٔ واقع بین اردن ومرز شرقی فلسطین مطالبه نمود واز نظر آن دولت (انگلیس) اردن بواسطهٔ کشیدگی که درشمال داشت بعنوان کشور فاصل میان عربستان سعودی باعراق محسوب می گشت واخراج فیصل ازدمشق باعث جدائی آن شده بود . بعلاوه این کشور که هیچگونه توسعهٔ اقتصادی حاصل ننموده و بیشتر آن مسکن اعراب چادر نشین بود در دنیای عرب وسیلهٔ خوبی محسوب میشد تابدقولی انگلیس را نسبت بخاندان شریف حسین جبران کند . دراواخر ۱۹۲۰ هنگامی که عبدالله برادر فیصل، که ابتدا برای سلطنت عراق نامزد شده بود وبعداً مجبورشد بنفع برادر کنار رود، بالشکر کوچکی از بدویها در مرز جنوبی فلسطین ظاهرشد تادر کار سوریه مداخله کند بوسیلهٔ مأمورین انگلیس حاضرشد قبل ازمراجعت به حجاز اندکی صبر کند. فیصل درماه دسامبر به لندن رفته و چرچیل وزیرمستعمرات را قانع کرده بود که جلب رضایت برادرش بصرفهٔ انگلستان است وچرچیل بدین منظور درمارس ۱۹۲۱ سفری به قاهره واز آنجا به اورشلیم رفت ویکی ازمأمورین انگلیسی را بهمراه عبدالله کرد ووی را باخط آهن مخصوص حجاز به کرك و عمان فرستاد وآنجا شیوخی که بوسیلهٔ سرهربرت ساموئل کمیسرعالی انگلیس مهیا شده و درخطبهٔ ۱۲ ژوئیه ۱۹۲۰ درمدینة السلط شخصاً به ایشان وعدهٔ «استقلال» داده بود باوی بیعت کردند $\frac{1}{406}$.
درمدینة السلط شخصاً به ایشان وعدهٔ «استقلال» داده بود باوی بیعت کردند $\frac{1}{406}$.
در ۲۸ مارس چرچیل وی را در بیت المقدس پذیرفت و بعنوان امیرمعرفی نمود

۱ـ San Remo

ودولت انگلیس تنها حقی را که برای خود حفظ کرد فرستادن یك کمیسر عالی درعمان وساختن دوفرودگاه یکی درعمان ودیگری درالجیزه بود ، ولی دولت انگلیس مصلحت را درآن میدید که عجالتاً این کار را مسکوت بگذارد. دراکتبر ۱۹۲۲ عبدالله شخصاً بانخست وزیرخود رضاء الرکاتی که سابقاً به برادرش خدمت کرده بود برای تسریع دراتخاذ تصمیم نهائی به لندن رفت، ولی فقط در ۲۴ مه ۱۹۲۳ بود که ساموئل ضمن بازدید عمان درروز عید فطر گفت که دولت انگلیس حاضراست عبدالله را به امارت بشناسد بشرطی که وی ضمن قرارداد حق قیمومت انگلیس را قبول کند وبه مملکت رژیم مشروطه اعطانماید. این درخواست که اختیارات ناچیز امیررا بیش از پیش کم میکرد اسباب نگرانی بدویها که هیچگونه رشد سیاسی نداشتند گردید وبه بهانهٔ تشکیل حزب سیاسی جدید اختلافات کهنهٔ خود راازسر گرفتند . دراوت ۱۹۲۴ مسافرت امیر به مکه موجب اغتشاشاتی شد که حتی دامنگیر سوریه نیز شد، بالنتیجه پس ازمراجعت اولتیماتومی دریافت نمود که بموجب آن مجبور بود علاوه برتسلیم مقصرین، دست ازهر گونه مداخله درامورمالی کشور بردارد ومجبورشد بادولتی کار کند که سه وزارتخانهٔ اصلی آن دردست انگلیسها بود. در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۲۸ قراردادی که $\frac{۲}{۴۰۶}$ هر گونه قدرت حقیقی راازوی سلب میکرد درلندن بسته شد، ولی دولت انگلیس قدرت این کشوررا خیلی ناچیز تصور کرده بود. خشم عمومی که ازطرف مطبوعات عرب دامن زده میشد علیه تحقیرواستخفاف وزیران عرب بصورت اغتشاش واعتصاباتی که دولت انگلیس میخواست بابمباران ساکت کند بروز کرد. حتی مشروطیتی که در ۱۶ آوریل اعطاشد به امیروملت وی هیچگونه حقی در مقابل انگلستان نمیداد وهیئتی ازشیوخ بدوی ومحترمین شهرها درژوئیهٔ ۱۹۲۸ درعمان تشکیل شد وسرپرستی انگلیس را بعلت آنکه ازهدف ومنظور خود، یعنی مهیا ساختن

مملکت برای خودمختاری ، تجاوز نموده بود رد کردند و مجلسی که آزادانه انتخاب شودتقاضا نمودند . دراین ضمن مردم از انتخاباتی که انگلیسها بمیل خود میخواستند انجام دهند بشدت جلوگیری کردند و این دولت درژانویهٔ ۱۹۲۹ توانست «نمایندگان ملی» که فقط ۳./. اشخاصی که حق رأی داشتند بایشان رأی داده بودند جمع آوری کند. درچنین شرایطی تحول سیاسی اردن حرفی بی‌معنی بود وجلسات مجلس بواسطهٔ عدم شرکت نمایندگان تشکیل نمیشدو زندگی اقتصادی کشورمخصوصاً بواسطهٔ عملیات سنی‌ها که برای خریداراضی برای یهودیها یاتنظیم آن بنفع ایشان صورت میگرفت بکلی مختل شده بود. امیرعبدالله شخصاً در۱۹۳۳ ملکی را که شصت وپنج هزار دونم (هردونم ۹۰۰ متر مربع است) درمقابل بیست هزار لیرهٔ فلسطینی به یهودیها ۹۹ ساله واگذاشت و کمی بعدموقعی که بزیارت قبرابوعبیده عامربن الجراح رفت همه گفتند برای استغفار خیانتهای خودرفته است، ولی شیوخ دیگرنیزمانندمثقال پاشا، الفائز، شیخ بنی‌صخر باتأسیس حزب جدید که ارگان آن «صدی الصحرا» یاندای بیابان بود کمك بمقاصد استعماری یهودیان نمودند. این حزب بمنظور تهیهٔ نقشه های جدیدی برای پیشرفت اقتصاد کشور کنگره‌ای درعمان تشکیل داد، ولی در کنگرهٔ مخالف که بوسیلهٔ حسین پاشای الطراونه انعقاد یافت مخصوصاً نسبت باتحاد عرب اصرارشد ودر۱۹۳۳ مجلس تحت فشاروی قانونی تصویب کرد که فروش اراضی به صهیونی‌ها و کشت وکاربرای ایشان را منع مینمود، ولی این قانون هنگام تصویب شامل کلیهٔ بیگانگان میشد. بدین ترتیب نقشهٔ ایجاد بانك ملی که لرد ملشت[۱] میخواست سرمایهٔ آنرا از دو نفراز یهودیان ثروتمند مصر بگیرد از بین رفت .

۱- Melchett

عراق تحت الحمایهٔ انگلیس

عراق که اولین دولت عرب بود که باستقلال رسید طی‌قرون متمادی در امپراطوری عثمانی مقام خاصی‌داشت. دستگاه حکومتی ترك دراینجا نیزمانند مصرهیچوقت برمشکلات مملکت تسلط پیدانکرد. اینجا نیزمانند مصرممالیك یابردگان گاه قدرت را دردست گرفتند. قبایل بدوی فرات‌سفلی‌دراواسط قرن هیجدهم اتحادیه‌ای‌بنام‌منتفق‌تشکیل دادند وسخت اسباب‌زحمت پاشای بغداد شدند. شیعیان که‌درشهرهای مقدس نجف و کربلا وکاظمین اقامت نموده بودند باایرانیان‌هم مذهب خویش ارتباط نزدیك ودائم داشتند وبرخلاف میل،خودرا زیرفرمان سلطانی‌مرتد میدانستند. زندگانی معنوی تااوایل این قرن حتی‌بین سنی‌هاخیلی‌عقب‌بود، لذا شرایط تحول ملی اینجا بمراتب ازسوریه‌سهلتر بود وفقط افسران وکارمندان دولت که در استانبول تحصیل کرده بودند با افکار جدید آشنائی داشتند. بعضی از این افسران از طرف نمایندگان « عهد » در پادگانهای سوریه تبلیغ شده بودند ودرمراجعت شعبهٔ این جمعیت را در عراق دایر کردند.

دردوران جنگ جهانی‌یك‌دسته ازقوای انگلیسی وهندی عراق‌را تصرف کردند، زیرا حکومت هند حفظ منافع خویش را درخلیج فارس وظیفهٔ خود میدانست. بزودی‌پس از گرفتن بصره مأمورین حکومتی که‌همراه‌قوای‌اعزامی بودند بسبکی که درهند تجربه شده بود دستگاه اداری منظمی‌بوجود آوردند. عده‌ای از کشاورزان هندی‌را باین کشورآورده و کشت پنبه راشروع نمودند و ترتیبات اداری نظامی دراین کشوربشدت برقرارشد. مانند مصر کشاورزان را برای مدت نامعلومی ازخانه وزندگی خود دور کرده وبکار اجباری واداشتند وخرید وفروش موقعی مجازبود که ارتش‌دیگر احتیاجی نداشته باشد.استقرار

دسته‌های مجزای کشاورزان با شرایط مساعد بسبکی که مدحت پاشا آنرا با موفقیت عمل کرده بود اسباب کسر قدرت اتحادیهٔ منتفق گردید، ولی بدویها هنگامی که مشمول عوارض قرار گرفتند سخت خشمناك شدند. مقامات نظامی درضمن جلب بعضی ازشیوخ و مستخدمین مطیع درآغاز کاردر کمال خونسردی تقاضای جاه‌طلبان وفراریان ارتش ترك مانند طالب پاشا راکه حاضر شده بود علیه ترکها درجنوب عراق شورش وانقلابی ایجاد کنند رد کرده، حتی بعضی‌از ایشان را به‌سیلان ومصروهند تبعید نمودند.

این سیاست که ازطرف نظامیها ومأمورین انگلیسی وهندی شروع‌شده بود پس ازتصرف بغدادطبق دستورالعملهای دولت انگلیس که‌براساس تجربیات اداری درمصروآزمایشهای سیاسی لورنس درحجاز تنظیم گردیده بود متوقف شد. میخواستند «ولایت» بصره را که ابتدا تسخیر شده بود تحت ادارهٔ دائم انگلیس قراردهند و ادارهٔ بغداد را در «لفافهٔ عرب» پنهان نمایند. این نظر مشکلی ایجاد کرده بود که حل آن آسان نبود وامیدآنکه اعراب را بتوانند بآسانی علیه ترکها برانگیزند اشتباه بود، ولی متارکهٔ مودروس فرماندهی عالی انگلیس راازاین دردسر خلاص کرد ومنبعد بایستی فقط وضع عراق طبق اعلامیهٔ‌انگلیس وفرانسه‌مورخ ۷نوامبر۱۹۱۸ تنظیم گردد. متأسفانه‌همین اوقات «سرپرسی کاکس»[۱] سفیر انگلیس در تهران گردید (مارس ۱۹۱۸) و دستگاه اداری غیرنظامی از بهترین مأموران خود محروم شد.

هنگامی که وزیر هندوستان کابینهٔ انگلیس مطابق پیشنهاد لورنس در صدد بود که درقسمت بالاوپائین بین‌النهرین‌دو کشورمستقل برای زید وعبدالله فرزندان کوچك حسین‌ایجاد کند ـ زیرافیصل‌برای سلطنت سوریه نامزد شده

۱ - Sir Percy Cox

بود ـ وبدین ترتیب مزد خدمات خاندان هاشمی‌را داده، میان ایشان وانگلیس بستگی ایجاد نماید، سر . آ . ت . ویلسون [۱] کمیسر غیر نظامی انگلیس با این عقیده مخالفت نمود ، زیرا بعقیدهٔ وی این تقسیم غیرممکن بود . بعلاوه هیچیك ازپسران شریف قدرت مقاومت در مقابل اشراف محلی‌نداشتند و وی پیشنهاد کرد که راجع‌بسه مطلب به‌آرای عمومی مراجعه شود. اول‌اینکه آیا مردم خواستار دولت واحد عرب بسرپرستی انگلیس هستند یا یك پادشاه عرب میخواهند ودراینصورت چه کسی را ترجیح میدهند؟ این نظریه‌در کمیتهٔ مشترك که ناظرامورخاورنزدیك ومیانه بود قبول شد .

چون‌تودهٔ‌مردم‌افکارعقب‌مانده‌ای‌داشتند کمیسرانگلیس‌فقط‌بشیوخ‌قبایل وشهرهای‌کوچك‌و مالکین بزرگ‌بعضی‌اشراف بصره‌وموصل که بدقت‌برگزیده شده بودند مراجعه نمودوآنهایك‌حکومت انگلیسی را اختیار نمودند . کردها با تأکید زیاد گفتند که‌برای ایشان زندگانی تحت فرمان یك‌سلطان عرب‌غیر مقدور است، ولی شیعیان شهرهای مقدس عقاید مختلف داشتند. مثلاً در نجف که بواسطهٔ اهمیت نظامی آن انگلیسیهابرای جلب افکار عمومی کار کرده بودند مردم‌بنفع ایشان رأی دادند، ولی در کربلا وکاظمین روحانیون هر کس را که بسود حکومت کفار رأی‌دهد تهدید به‌تکفیر نمودند.دربغداد نمایندگان مسلمان که تصور میرفت نسبت بانتخاب آنها احتیاط کامل رعایت شده است‌بنفع یکی از پسران حسین رأی دادند .

با اینکه نتیجهٔ «مراجعه‌بآرای عمومی» چندان تشویق‌آمیز نبود کمیسر غیر نظامی انگلیس بفکر تهیهٔ طرح قانون اساس برآمد که بموجب آن یك کمیسر عالی انگلیسی تعیین میشد واو استانداران را از اعراب انتخاب مینمود

۱ـ Sir A. T. Wilson

و یك شورای استان که از نمایندگان شهرستانها تشکیل میگردید بوی کمك میکرد. هنگامی که وی میخواست ولایت موصل را ضمیمهٔ عراق کند لرد کورزن [1] در قبول اینگونه ابداعات قبل از آنکه مذاکرات صلح خاتمه یابد تردید داشت، لذا بوی دستور داد که موصل را که بین مناطق کردنشین محاصره شده بود بصورت یك استان عربی ولی مجزا ازعراق درآورد. چون در این خلال در سوریه دولت مستقلی تشکیل شد که عمر زیادی نکرد از آنجا تقاضای آزادی عراق ازسلطهٔ خارجی شروع وبوسیلهٔ افسرانی که اصلاً عراقی بودند پشتیبانی گردید. سوء استفادهٔ کمیسر غیر نظامی انگلیس از قدرت و مقام خود سبب تأیید این نهضت ملی شد. باآنکه مقامات نظامی میخواستند این مملکت را فقط تا حدود «القائم» واقع در فرات وسطی اشغال کنند کمیسر غیرنظامی به بهانهٔ جلوگیری از خرابکاریهای ترکها اشغال آنرا تا دیرالزور واقع در شمال که حکومت سوریه آنرا ضمیمهٔ استان حلب نموده بود لازم دانست. ملیون بشدت اعتراض نموده چادرنشینها را بغارت کاروانهائی که تحت رهبری انگلیسیها بود تحریك نمودند وموقعی که انگلیسیها خواستند پستهای خود را که خیلی پیش برده شده بود عقبتر بیاورند اعراب این عمل را جشن گرفتند و نتیجهٔ ترس انگلیسها از سپاهیان عبدالله دانستند.

در ۸ مه ۱۹۲۰ شعبهٔ اتحادیهٔ افسران «العهد» درعراق عبدالله پسرحسین را بسلطنت عراق برگزید. برای دولت انگلیس بیش از این صبرو تأمل نسبت باعلان سازمان دولت ملّی عراق خلاف حیثیت و اعتبار بود، ولی لرد کورزن وزیر خارجهٔ انگلیس در بارهٔ رشد و کفایت ملل شرق نسبت بادارهٔ حکومت خود همچنان در شك و تردید بود و بنظر وی بهتر بود که منتظر رأی کمیسیون

۱ - Lord Curzon

قیمومت که قرار تشکیل آن در سان‌رمو داده شده بود بشود .

در این ضمن کمیسر غیر نظامی بوسیلهٔ کمیسیونی که‌از مأمورین‌اداری تشکیل شده‌وریاست‌آن بارئیس کل‌دادگستری«سر.ا. بوهام‌کارتر» [1] بودمسئلهٔ انتقال‌حکومت‌را ازنظامیها به‌غیر نظامیها مورد مطالعه قرارداد. این کمیسیون رأی داد که یك دولت که‌دارای استقلال داخلی وتحت‌سرپرستی دولت انگلیس باشدبشرطی که‌کارها به‌یك‌شورای دولتی‌بسبك مصرمحول گردد موفقیت‌بیشتری خواهد داشت و تعیین حدود اختیارات این شوری و کمیسر عالی ببعدموکول شده بود، ولی‌هنگامی که در اواخر آوریل در بغداد اطلاع حاصل شد که حق سرپرستی به‌انگلیس واگذار شده است،خشم ونارضایتی عمومی شدت گرفت و پانزده نماینده که ازطرف‌جمعی‌از مردمی که درمسجد اجتماع‌نموده‌بودندتعیین شدند از کمیسر غیر نظامی درخواست ملاقات کردند . وی ایشان را در دوم ژوئن درحضور چهل نفر از بزرگان مملکت که وی آنها را احضار کرده‌بودو دوستدار انگلیس میدانست پذیرفت، ولی حتی شیوخ مزبور بهیچ‌وجه زیر بار پیشنهادات بوهام‌کارتر نرفته تشکیل مجلس‌ملی را درخواست نمودند. بالاخره وی فهمید که سیاستش که عبارت بود از ادارهٔ مملکت طبق اصولی که درهند متداول است بدون توجه به‌آمال ملی که بعقیده وی به‌تصنع تشدید شده بود بشکست‌منتهی گردید، لذا انتصاب «سرپرسی کوکس» را توصیه کرد زیرا وی برای استقرار رژیم قیمومت در این مملکت دارای وجههٔ کافی بود .

ولی بقدری مواد قابل احتراق در این کشور جمع شده بود که یك‌واقعهٔ بی‌اهمیت یعنی اختلاف یکی از شیوخ رمیثه درفرات وسطی با یکی ازمأمورین انگلیسی راجع بعوارض‌ملکی در ۳۰ ژوئن منتهی بشورش اغلب نقاط مملکت

۱- Sir E. Bouham Carter

گردید . بالاخره با هزینهٔ گزاف و قوای امدادی که از هندوستان رسید سپاهیان اشغال کننده توانستند این شورش را که از فرات سفلی شروع شده و بشهر های شیعان سرایت نموده و تا سرحد ایران کشیده شده بود ولی بغدادرا نگرفته بود رفع نمایند . در اول اکتبر هنگامی که سرپرسی کاکس بعنوان کمیسر عالی آمد نیمی از کشور در شورش بود و تا بهار ۱۹۲۱ بکلی رفع نشد .

سرپرسی کاکس که «میس گرترود، ل . بل» [۱] که چندین سال کاوشهای باستانیش وی را بامورشرق آشنا کرده بود و «ه . سنت . ژ. فیل بی» [۲] جهانگرد انگلیسی در عربستان که در نتیجهٔ مذاکرات ماهرانه اش با ابن سعود مشهور شده بود، همراهش بودند ابتدا سعی کرد که یك دولت موقتی بریاست یکی از اشراف عرب بوجود آورد. سیدعبدالرحمن الگیلانی که ازمارشالهای سالخورده و نقیب شیوخ بغداد بودبعد ازمدتها مخالفت حاضر شدریاست دولت را بپذیرد. وزارت کشور را سیدطالب پاشا که درفوریهٔ ۱۹۲۰ با موافقت انگلیسیها از تبعید باز گشته بود قبول کرد و وزارت دفاع بعهدهٔ یکی از افسران عالیرتبهٔ قدیم ارتش ترك بنام جعفرالعسکری، وزارت دارائی به یکی از بانکداران یهودی بغداد باسم ساسون افندی واگذار شد و برای جلب شیعیان ، وزارت فرهنگ را بیکی از روحانیون کربلا دادند .

در این ضمن دولت انگلیس یقین کرده بود که بدون اینکه سلطانی برای عراق تعیین کند نمیتواند نفوذ خودرا براین کشور تثبیت نماید . وقتی که قرار شد یکی از اشراف محلی نامزد تاج و تخت شود ملاحظه شد که نقیب بواسطهٔ پیری قادر نیست و طالب پاشا بعلت جاه طلبی عدهٔ زیادی را باخود دشمن کرده است و برهان الدین شاهزادهٔ ترك که مورد توجه بسیاری از افسران قرار گرفته

۱ – Miss Gertrud L. Bell

۲ – H . St. J. Philby

بود ممکن بود بین‌این مملکت ومصطفی کمال را بهمزند. بدین ترتیب رجحان با خاندان شریف شد و از ایشان عبدالله حاضر شد بنفع فیصل برادر خود که فرانسویها وی‌را ازدمشق رانده بودند کنار رود. بنابراین وی ازطرف‌مأمورین نظامی و غیرنظامی انگلیس برگزیده شد و چرچیل در ۱۲ مارس ۱۹۲۱ اورا به‌قاهره احضار کرد. طالب‌پاشا رقیب خطرناك‌وی از راه بی‌احتیاطی تهدید کرد که اگر دولت در انتخابات مداخله کند وی طرفداران صحرانشین خود را وادار بشورش خواهد کرد، لذا مجدداً به سیلان تبعیدشد ومیس گرترودبل‌تمام نفوذ خود را بنفع فیصل بکار برد.

فیصل روز ۲۱ ژوئن وارد بصره شد و در ۲۹ ازطرف اهالی‌بغداد برخلاف مردم شهرهای کوچك‌مورد پذیرائی گرمی قرار گرفت. چنین‌بنظرمیرسید که تأیید و تصویب سلطنت وی بوسیلهٔ آرای عمومی لازم باشد و چون نتیجهٔ رأی مجلس‌مؤسسان و ملی مورد اعتماد نبود بآرای شیوخ و مأمورین دولت که در نواحی مختلف متفرق وتحت‌نظارت‌مشاورین انگلیسی‌بودند اکتفا شدوبراساس این رفراندوم در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ سرپرسی کاکس، فیصل را سلطان عراق اعلام نمود.

در نطق تاجگذاری $\frac{۱}{۴۱۱}$ اظهارداشت که برای تعیین وضع روابط مملکت با انگلستان قراردادی خواهد بست. دولت‌همانقدر که‌میکوشید تا ازناگواری کلمهٔ‌قیمومت بکاهد همانقدر سعی‌داشت که چیزی‌از نفوذش کم نشود. اولین‌طرح قانونی که دولت بدین منظور به پادشاه پیشنهاد کرد از حد متجاوز بود، لذا ملیون باآن بمبارزه پرداختند. فیصل تصور کرد که به‌اتکای‌آنها میتواند خود را ازسرپرستی وقیمومت انگلیس برهاند، لذا در۱۴ اوت ۱۹۲۲ استعفای‌دولت راکه ریاست آن با نقیب بود پذیرفت.

موقعی که‌دو حزب ملی که اخیراً تأسیس شده بودند خواستند بمناسبت اولین‌سال سلطنت فیصل تظاهراتی علیه قیمومت‌انگلیس کنند، کمیسر عالی‌از بیماری شدید پادشاه استفاده کرد وزمام اموررا به‌تنهائی در دست گرفت‌و بعد از آنکه عده‌ای ازرهبران ملیون‌را بجزیرهٔ‌سنگلاخ «هنگام» تبعید کرد بقیه‌را بفشارو تهدید مجبور بمهاجرت نمود بطوری که پادشاه بعد از بهبودی مجبور شد نقیب را بریاست دولت دعوت و طرح قرارداد را امضا کند. بزودی نقیب شخصاً ازمقام‌خویش‌استعفا کرد وعبدالمحسن‌بیك‌اسعدون نخست‌وزیری‌رابعهده گرفت.

تهیهٔ‌طرح قانون اساسی نیز که بتواند متضمن آمال ملیون عراق‌وتوقعات انگلیسها باشد نیزبهمین اندازه‌مشکل مینمود. درانگلستان هزینه‌های گزاف سیاست شرقی اغلب موردانتقادقرار گرفته بود بطوری که پس‌از استعفای‌دولت لوید ژرژ در ۲۳ اکتبر ۱۹۲۲ یکی از مطالبی که جزء تبلیغات انتخابات‌قرار گرفت تخلیهٔ عراق‌بود. از آن‌طرف عراق نیزاز رژیم اداری انگلیس و اینکه مأمورین این دولت بمراتب بیشتر از مستخدمین بومی حقوق میگیرند ناله‌اش بلندبود $\frac{۱}{۴۱۲}$، ولی دولت‌انگلیس بهیچ‌وجه حاضر به‌رها کردن این مملکت‌نبود بلکه‌اغلب با تسلط کمیسر عالی برپادشاه و مستشاران انگلیسی بر وزیران و مجلس، نفوذخودراافزایش‌میداد. چون‌مداخلهٔ‌انگلیسیها کاملاً مشهود بودشیعیان نسبت بانتخابات اکتبر ۱۹۲۲ سخت‌مخالفت کردند بطوری که انتخابات‌موقعی صورت گرفت که شیعه‌ها به‌میهن‌خویش یعنی ایران‌رانده شدندومجلس‌مؤسسان در ۵ مارس ۱۹۲۴ افتتاح گردید.

قرارداد با انگلیس بعد از مباحثات‌طولانی که گاه به کوچه وبازارنیز سرایت‌می کرد، بعد ازتهدید دولت انگلیس بشکایت‌به‌مجمع‌اتفاق‌ملل‌درصورت

امتناع‌ازامضای آن و گرفتن اجازهٔ اقدامات تازه درعراق، بامضا رسید. ضمناً اختلاف ترکیه‌وعراق برسر ولایت موصل که عراق بدون کمك انگلیس هرگز موفق به حفظ آن نمی شد در تصمیم مجلس مؤسسان بسیار مؤثر بود. دولت انگلیس این بیم و وحشت‌رابرای گرفتن امتیاز نفت معادن گرانبهای کرکوك مورد استفاده قرار داد واز موقعی که این نفت‌را یك‌رشته لوله از راه کویر به بندر حیفا واقع درفلسطین‌حمل نمود یکی از منافع‌بزرگ امپراتوری‌انگلیس درعراق تأمین گردید، بطوری که قانون‌مشروطیت عراق‌در۲۱ مارس۱۹۲۵ پس از اخذ امتیاز نفت مرحلهٔ نهائی خودرا طی کرد.

در پروتوکل ضمیمهٔ قرارداد ۲۳ آوریل ۱۹۲۳ که با انگلیس بسته شد قید گردید که مدت این قرارداد با ورود دولت عراق به مجمع اتفاق ملل منقضی خواهد گردید ودولت انگلیس تعهد نمود که هرچهارسال یکبارتامدت بیست وپنج‌سال‌وضع‌را بررسی خواهد نمود و تعیین خواهد کرد که بهتر است عراق وارد مجمع اتفاق ملل شود یا وضع مالی وارتش‌خودرا اصلاح‌نماید. در ۱۹۲۸ که اولین‌چهار سال‌منقضی گردید فیصل ونخست وزیرش جعفرالعسکری سعی نمودند لندن‌را قانع کنند که عراق برای ورود به مجمع اتفاق ملل رشد کافی حاصل نموده است، ولی بآنها این وعده برای سال۱۹۳۲ داده شدو وقتی که دولت کارگری انگلیس زمامدار شد عراق نیز مانند مصر امیدوار بود که آرزوهای ملی با نظرآزادیخواهانه‌تری مورد توجه‌قرار گیرد. دولت‌کارگری نیز در واقع ورود عراق را به‌مجمع اتفاق ملل بسال ۱۹۳۲ محول کردواعلان نمود که حاضر است با عراق‌ومصر قرارداد جدید منعقدنماید وبا آنکه ملیون علیه شرایط انگلیس دائر باستفادهٔ بلامانع از منابع عراق در دوران جنگ وبکار بردن فرودگاههای این کشور بطور دائم اعتراضات‌شدید کردند، مجلس

جدید این قرارداد را تصویب کرد. از این تاریخ دولت انگلیس دستگاه اداری خود را در عراق بتدریج تعطیل کرد واین دولت در۳ اکتبر۱۹۳۲ وارد مجمع اتفاق ملل گردید،ولی قبلاً در۳۰ مه تعهد نمود که‌حقوق اقلیت‌ها را محترم شمرده ودستگاه قضائی صحیحی بوجود آورد.

سال آخر سلطنت فیصل با بروز اختلاف شدیدی آشفته شد. نسطوریهای سوریه که اغلب درمطبوعات انگلیس آسوری نامیده می‌شدند ودرجنگ جهانی اول‌علیه ترک‌ها قیام کردند، درموقع انعقاد صلح براثرحملات دشمنان دیرینهٔ خودیعنی کردها به‌کلی نابودنشده، درولایت موصل‌اقامت داشتند. بنابرسفارش روحانیون انگلیکن(مذهب انگلستان) ازطرف مأمورین دولت‌قیم با آنهاخیلی خوش‌رفتاری‌می‌شدخاصه‌آنکه از لحاظ نظامی نیزمفید واقع‌شده بودند.باعتماد این حمایت ، با همسایگان کرد خود که از ایشان در جنگجوئی دست کمی نداشتند ودرشورش‌های مختلف بامر انگلیسیها آنها را سرکوبی کرده بودند بهم‌زده و بقصد جان از یکدیگر بریدند. پس از آنکه نفوذ انگلیسیهاخاتمه یافت دیگر دولت بایشان توجه خاصی نکرد و ایشان از راه بی احتیاطی‌دست بیك شورش مسلحانه زدند و سرهنگ بکر صدقی آن را در کمال وحشیگری وقساوت دفع نمود.

هنگام مرگ فیصل‌در۸ سپتامبر ۱۹۳۳ ماتم ملی‌نشان داد که زمامداری وی‌رامفید دانسته‌اند. با آنکه سفارشهای کمیسر عالی‌انگلیس‌وی‌را ازاقدامات تهورآمیز باز میداشت، بایدتصدیق کرد که وی لیاقت‌آنرا داشت که درمواقع دشوار نفوذ واعتبار تاج وتختی را که وی بصورت بیگانه‌بدست آورده‌بود قائم‌و استوارسازد. وی موفق‌شد بین‌ملتی که از لحاظ اجتماعی ومذهبی ازدسته‌های مختلف‌ومتفرق تشکیل شده بود مشاورانی پیدا کند که مشی سیاسی وی‌را که

از ابتدا در کمال حسن تشخیص انتخاب کرده وتا انتها با ثبات‌قدم تعقیب‌نمود تأیید کنند. این سیاست عبارت بود از سوق دادن کشور به‌طرف یك‌زندگانی مستقل ومرفه با توجه به‌منافع غیرقابل بحث انگلیس و احترام بسنن‌وقواعد پارلمانی . تقریباً عموم دولت هائی که در دوران سلطنت وی تشکیل شدند از طرف وی مأمور بودند نه ازطرف مجلس و هرگاه در دستگاه اداری دخالتی نمودهمواره به‌صلاح کشور بود. با دشمن دیرین خاندان خود یعنی‌سعودپادشاه نجد وحجاز، که حتی‌وقتی میخواست بزیان‌عراق‌دامنهٔ نفوذ خودرا بطرف‌شمال توسعه‌دهد ، باوساطت انگلیس طوری کنار آمد که پسرش توانست در۲۱ آوریل ۱۹۳۶ باوی پیمان مودت منعقدسازد .

غازی اول پسر فیصل که در ۲۱ سالگی زمامدار شد خیلی جوان بود تابتواندکار پدر را با همان درجه ازموفقیت تعقیب کند .وی پس اززمامداری درصددتشکیل دولت برآمد، ولی به‌مخالفت مشاورین انگلیسی و عراقی خود برخورد وموفق‌نشد. از آن ببعدنیز درتشکیل‌دولت‌ها دخالتی نداشت . کودتای اکتبر ۱۹۳۶ حاکی ازعدم ثبات اوضاع سیاسی این کشور است ، بکر صدقی سرکوب کنندهٔ بی رحم آسوریها که پس از این واقعه ملك غازی در نتیجهٔ شوق وهیجان جوانی وی‌را به‌درجهٔ ژنرالی ارتقاء داده بود، هنگامی که ارتش نزدیك بغدادمشغول مانوربود به‌قصد انداختن دولت یاسین‌پاشا که متهم‌به‌افکار ارتجاعی‌بود باهواپیما وسربازانی که تحت‌فرمان‌داشت‌پایتخت‌رامحاصره نمود. درطی‌مذاکرات‌جعفرپاشا،وزیرجنگ که‌ازخدمتگزاران‌لایق‌وقدیمی‌بود کشته شد.پس از کناره گیری‌یاسین‌پاشا یکی‌ازبرادران‌محمود شوکت پاشا،صدراعظم عثمانی در۱۹۱۳، وبعد ازاو حکمت سلیمان به‌همراهی برادران بکر زمامدار شدند . یاسین‌پاشا جزء معتقدین آتاتورك بود، ولی دولت جدید علاوه‌بر اعتقاد

سعی کرد روش وی را پیش گیرد، ولی نمیدانیم تاچه اندازه موفق شد. عراق در مقابل ترکیه ـ که خود محفوظ ومصون است ولی میتواند نسبت به دیگران اعمال نفوذ کند ـ باید به‌شدت دربعضی مسائل ازقبیل اقلیت‌ها وعمران وامور مالی اقدام نماید تا قبل از هرچیز تعادل داخلی کشور را برقرار سازد.

سال‌های پر اغتشاش‌عراق برای تحول‌معنوی این کشور مفید نبود؛چون دسته‌های‌شیعه وسنی بومی کشور قوای خود را صرف تجدید رقابت ادبی سابق می کردندودراین‌راه‌سخت‌پای‌بندشده بودند.دولت عراق‌برای جلب‌نمایندگان فرهنگ جدید مکرربه‌سوریه ومصرمراجعه کرد، ولی بواسطهٔ تعصب ملی‌مردم عراق کسانی که می‌آمدند دوامی نمی‌آوردند چنانکه یکی از استادان جوان اهل سوریه که در دانش‌سرای‌عالی بغداد تاریخ درس می‌داد چون کتابی نوشته وبنی‌امیه‌را ستوده‌بود در ۱۹۲۷ از کاربر کنار شد، معذلك روح فرهنگ جدید بوسیلهٔ مطبوعات مصر وارد عراق‌می‌شد وعلی‌رغم طرفداران سبك‌سابق‌درتاریخ وادبیات زمینه‌های مساعد به‌دست می‌آورد.

فصل پنجم

ایران وافغانستان

سقوط سلسلهٔ قاجاریه

در اواخر جنگ‌جهانی اول هرج ومرج تقریباً سراسر ایران‌را گرفته بود. پس از صلح برست‌لیتوفسك[1] از تمام حقوق و متصرفات دولت تزاری در این کشور صرفنظر نمودند، ولی تمام مناطقی را که قوای روس تخلیه کرد انگلیسیها اشغال نمودند. سرپرسی کاکس در ۹ اوت ۱۹۱۹ بزور این قوای اشغالی، قراردادی با ایران بست که‌مانند مصر وعراق ارتش و دستگاه اداری زیرنظر«مستشاران» انگلیسی قرارمی گرفت. دراین‌خلال‌یك هیئت نمایندگی ایران درپاریس بدون‌آنکه از طرف دولت دستور روشن وصریحی‌داشته باشد سعی‌داشت نظر متفقین که سرنوشت‌جهان را تعیین می کردند جلب کند.

ولی بلشویك ها نیز در ایران سیاست فعالی پیش گرفتند ودر مه ۱۹۲۰ پس از اشغال بادکوبه ناوگان کوچك ژنرال دنی کین [2] افسر روس سفیدرا که به‌بندر انزلی، ازبنادر ایران در دریای خزر، گریخته بود وایرانیها آنرا خلع سلاح کرده‌بودند، تعاقب نمودند. پس ازبمباران این بندر قوای انگلیس

۱- Brest- Litowsk ۲- Denikine

را تعقیب کرده به‌رشت آمدند و بوسیلهٔ میرزا کوچك خان یك حکومت موقتی ایجاد نمودند وچون تهران مورد تهدید قرار گرفته بود بریگاد قزاق ایران رشت‌را گرفت، ولی‌مجبور شد پشت خطوط انگلیسها عقب‌نشینی کند.

افسران قزاق ایران این‌شکست‌را زیرسر افسران قزاق روس دانستند و شاید هم حق داشتند. یکی از ایشان رضا خان مازندرانی که فرزند یکی از فرماندهان سوادکوهی و متولد۱۶ مارس ۱۸۷۸ بود، به‌دستوردولت یکی از افسران روس را از مقام خود برخلاف میل و مقاومتش برکنار کرد وخود با روسها جنگید وبا همین شجاعت وشهامت سایر افسران روس‌را مجبور به‌استعفا نمود وروح شجاعت وجنگ‌آوری را در بریگاد قزاق تجدید کرد و از ایشان برای خودگارد شخصی تهیه کرد که به‌وی ازجان ودل وفادار بودند.

هنگامی که انگلیسیها خیال مقامات از دست رفته درایران‌را ازسربدر می کردند، مشاورالممالك سفیرکبیرایران در روسیه باچیچه‌رین[1] درمسکو قراردادی بست که بموجب‌آن دولت روس از تمام متصرفات خود درخاك‌ایران وحقوق ناشیه ازکاپیتولاسیون صرف نظر کرد.

حکومت تهران که احمدشاه در رأس‌آن قرارگرفته بود لیاقت‌وکفایت آنرا نداشت که خط مشی سیاسی روشنی‌را اتخاذنماید. افسران‌قزاق درقزوین تحت‌رهبری رضاخان تصمیم گرفتند در امور پایتخت مداخله کنند وچون‌تصور می کردند که برای این کار احتیاج بنویسنده و گویندهٔ زبردستی‌دارند، سید ضیاء الدین رابدین‌منظوربرگزیدند. دردوم‌فوریه، رضاخان برای‌آنکه شاه‌را مجبور به تشکیل دولت جدید نماید با دو هزار و پانصد نفر مقابل پایتخت حاضرشد. پس از جنگ مختصری با قوای ژاندارمری فرمانده این گروه به

۱ – Tchicherine

قزاقها ملحق گردید وشاه که از جان خود بیمناك بود با تشکیل دولت سید ضیاءالدین موافقت نمود. وی کلیهٔ اشراف مملکت را که فقط به فکر منافع شخصی خود بودند به پای محاسبه کشید واموالی را که ازطریق نامشروع اندوخته بودند بنفع خزانهٔ مملکت ضبط کرد. رضاخان وزیر جنگ (سردارسپه) شد و با پشتکاری خستگی ناپذیر ازمشتی بازماندگان ارتش که در گوشه و کنار پراکنده بودند سپاهی بوجود آورد که آمادهٔ عمل بود. هنگامی که سید ضیاءالدین خواست مستشاران انگلیسی برای این ارتش بیاورد، وی اورا بوسیلهٔ شاه بر کنار کرد و قوام السلطنه را که حاکم یکی از استان‌ها و در بازداشت بود به جای وی بر گزید.

ولی گردنکشان ولایات هنوز حاضر نبودند زیر بار حکومت مرکزی بروند. در گیلان علاوه برمیرزا کوچك‌خان که دست نشاندهٔ روسها بود رؤسای دیگری بودند که از طرف این دولت حمایت می‌شدند. در آذربایجان یکی از رؤسای دسته های کرد جمهوری اعلان کرده بود ولازم بود قبل از آنکه بلشویکها زیربال وی را بگیرند از بین می رفت. رضاخان بعد از آنکه ضمن جنگ های خرد کننده‌ای که از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۲ ادامه یافت، شمال را امن کرد بسراغ جنوب که انگلیسی‌ها به کلی آثار قدرت مرکز را ازبین برده بودند رفت.

هنگامی که رضاخان سرگرم مبارزه با یاغیان بود، به دسیسه بازی‌های مرکز که دوشه دفعه نخست وزیر راعوض کرده بود توجهی نداشت. «شاه» که مثل اجدادش غیر از منافع شخصی چیز دیگری منظور نظرش نبود بهترین راه را برای فرار ازانجام وظیفه دراین دید که مدتی نامعلوم به اروپا سفر کند.

معمولاً رضاخان را با مصطفی کمال مقایسه می کردند واز وی نیز در تغییر سلطنت وحذف خلافت همان انتظار را داشتند، ولی وی خیلی محتاط بود

ودر کشور که از وحدت ملی خیلی دور وبا وجود تفوق شیعه هیچگونه‌وحدت مذهبی‌هم نداشت، درمیزان‌قدرت ونفوذ خودمبالغه نمی کرد، چنانکه دراوایل ۱۹۲۴ که‌ازدوطرف ایجادرژیم‌جمهوری‌اعلام‌شداحتیاط‌رافرونگذاشت.هنگامی که حزب تجدد ایران میخواست بدین ترتیب مشروطیت ایران را عوض کند محمد خالصی‌مجتهدشیعه که ازنجد بوسیلهٔ انگلیسها تبعید شده بود سعی‌داشت تحت نفوذ بلشویکها انتخابات تجدید شود و «جمهوری ملی» بوجودآورد. در مارس ۱۹۲۴ مشکل مشروطیت مذاکرات سختی در مجلس بوجود آورد که‌در کوچه وبازار منعکس شد واعتصاباتی بوجودآورد. رضاخان بایك عمل بسیار ماهرانه تکلیف نهضت‌جمهوری را یکسره کرد.

وی سفری بشهر مقدس قم رفت واز طرف جامعهٔ روحانیون این شهر که مورد احترام عموم می‌باشد مأموریت گرفت که اسلام‌را که اصول واساس‌دولت است درمقابل انقلاب جدید حفظ کند وچون اعلامیه‌ای که در تعقیب‌آن‌صادر کردعمل‌نشد؛ روزهشتم‌آوریل کارهای خود رارها کرد و به‌رودهن رفت وچون امرای‌لشکر وی تهدید کردند که به‌تهران حمله خواهند نمود،ازطرف‌مجلس هیئتی به‌رودهن رفت و از وی تقاضا کرد به تهران‌باز گردد. مجلس مجبور شد به‌وی رأی اعتماد دهد و وی زمام امور دولت‌را بدست گرفت. بعد ازرفع‌شورش ایلات‌لر- که ازطوایف ایرانی هستند وباکردها بستگی‌دارند وساکن جنوب غربی میباشند- تمام توجه خودرا باصلاح ارتش معطوف داشت وآنرا باوسایل جدید که در کارخانه‌های فرانسه ساخته شده‌بود مجهز نمود.

آخرین ایالت ایران که هنوز مطیع مرکز نشده بود، خوزستان‌بود که اکثریت اهالی آنرا اعراب تشکیل می دادند و انگلیسها بموجب قرار دادی که در ۱۹۰۵ با خزعل شیخ محمره بسته بودند منابع سرشار نفت آنرا بخود

تخصیص داده بودند ولشکر هند وانگلیس برای حمایت لولهٔ نفتی که از آبادان به‌شط‌العرب می‌رفت‌وسوخت ناوگان اقیانوس هندرا تأمین‌مینمود، هنگامی که جنگ جهانی درگرفت جنوب عراق را اشغال نمود. با آنکه امتیاز شرکت نفت ایران وانگلیس را دولت تهران داده بود، دولت انگلیس باخزعل که بر ساحل چپ شط‌العرب وقسمت پائین کارون که قابل کشتیرانی بود و از اهواز شروع‌می‌شد تسلط داشت، قرارداد مخصوصی بست وبوی علیه حملات احتمالی وعدهٔ حمایت‌مسلح‌داد. معذلك موقعی که رضاخان از وی‌مالیات‌های‌عقب‌افتاده را مطالبه کرد دولت انگلیس وی را رها نمود و خزعل بیهوده سعی کرد ایل بختیاری‌را که در انقلاب مشروطیت دولت‌را در دست گرفته بود علیه‌رضاخان بشوراند، وهنگامی که «شیخ» درخوزستان باقوای‌خود ظاهرشد چاره‌ای‌غیراز آنکه تسلیم قدرت رضاخان شود ندید. مقارن این نبرد که درآن خونی‌ریخته نشدرضاخان بزیارت اماکن مشرفهٔ شیعه‌درعراق‌رفت. دربرابر این‌پیروزیهای درخشان ـ رضاخان که ازاین‌پس نام قدیم خاندان خودرا گرفته وخویشتن را «سردارسپه پهلوی»مینامید ـ احمدشاه که درپاریس زندگی می کرد این امید جنون‌آمیزرا داشت که (پسرش) محمد حسن میرزا [1] قاجاریه‌را برای اقدام بنفع‌وی‌متحد سازد.

با آنکه پیشنهاد مراجعت شاه در مجلس بهیچ‌وجه پشتیبانی نشد وی جرأت نموده ودر اول اکتبر۱۹۲۵ مراجعت فوری خودرا باطلاع نخست‌وزیر رسانید. رضاخان در جواب خود درکمال دوراندیشی و احتیاط تصمیم شاه را استقبال نمود وموضوع را ضمن بخشنامه‌ای‌باطلاع عموم‌رسانید. این‌دفعه نیز

۱ ـ مقصودبرادر و ولیعهد احمدشاه است که نویسنده وی را اشتباهاً در متن پسرشاه دانسته است. مترجم

استان آذربایجان بود که علیه قاجاریه قیام کرد و همان طور که در انقلاب مشروطیت صورت گرفت مخالفین قاجاریه در مساجد اجتماع نموده و بست نشستند و هم‌فکران ایشان درتهران در مدرسهٔ نظام بست نشسته و از«پهلوی» درخواست نمودند که مانع مراجعت «شاه» منفور شود. در۲۸ اکتبر مجلس تشکیل شد تا راجع به‌خلع قاجاریه وتفویض حکومت موقتی به نخست‌وزیر تا انعقاد مجلس مؤسسان ووضع قانون اساسی‌جدیدمذاکره کند. تقی‌زاده‌قهرمان سابق مشروطیت باردیگردر کمال جرأت وجسارت از آن پشتیبانی نمودوطرح پیشنهادی پس از بحث کوتاهی تصویب‌شد. همان‌روز رضاخان ولیعهد را از کاخ گلستان بیرون کرد وازراه قزوین به‌بغداد فرستاد.

رضاشاه پهلوی پادشاه جدید ایران

مجلس مبعوثان مدت شش هفته راجع به قانون اساسی جدید بحث کرد ودرپانزدهم دسامبر ۱۹۲۵رضاشاه پهلوی را قبل‌ازآنکه فرصت داشته‌باشد که درمقابل مجلس نسبت بقانون اساسی سوگند یاد کندپادشاه‌ایران باحق‌وراثت شناخت‌و درآوریل۱۹۲۶ برتخت‌طاوس که‌عاج آن می‌درخشیدوازغنائمی‌بود که نادرشاه ازهندآورده بود جلوس نمود.

بدین ترتیب‌دوران‌ترقی‌وسعادت ایران‌شروع‌شد ودرظرف ده سال‌غفلتهای چندین‌قرن‌را تجبران گردید. «شاه» درکمال هوش‌ودرایت‌روحانیون‌شیعه راکه قدرت و نفوذ روز افزونی حاصل کرده بودند تجلیل نمود و میهن خود را در نهایت‌موفقیت به‌شاهراه سعادت وترقی انداخت. وی که فرماندهٔ نظامی بسیار لایقی‌شناخته‌شده‌بودرئیس‌دولت‌و کشورمدار کم‌نظیر وفوق‌العاده بزرگی‌ازآب درآمد واصلاحات بسیارمفیدی در تمام شئون سیاسی بوجودآورد. مجلس‌اسماً وجود داشت وکارش تصویب لوایح وقوانین شاه بود:

وی در یك لحظه در کمال بصیرت و هوش دریافت که اساس هر اصلاحی، اصلاح راه و وسایل ارتباطی است، لذا از ۱۹۲۵ عواید مالیات‌های عمده یعنی درآمد قند وشکر و چای را که مواد عمدهٔ مصرفی مملکت می باشند به ساختمان خط آهن اختصاص داد. ساختمان خط آهن شمال و جنوب ـ از بندرشاه یا انزلی سابق واقع در دریای خزر به بندر شاهپور واقع درخلیج فارس ـ در ۱۹۲۹ بدواً از طرف بنگاه آلمانی «ژ. برگر»[۱] شروع واز ۱۹۳۳ بوسیلهٔ کنسرسیوم سوئدی و دانمارکی «کامپساکس»[۲] ادامه یافت. این کار که از لحاظ صنایع و فنون جدید عمل بسیار درخشانی محسوب می شود درظرف سه سال بر کوه های شمال پیروز گشت ودارای هفتاد وپنج تونل وعدهٔ زیادی پل می باشد ودر ۵ ژوئن ۱۹۳۷ افتتاح شد. طول آن ۴۶۱ کیلومتر است ودرظرف ۱۵ ساعت به تهران می‌رود. سپس این خط ازقم وسلطان آباد گذشت وبر کوه‌های زاگروس نیز پیروز گشت واین راه که در یك موقع ازخلیج فارس شروع شده بود دردوم اوت ۱۹۳۸ به راه شمال متصل گردید.

در ۱۹۲۷ وضع مالی اصلاح شد ورژیم جدیدی جانشین آن گردید و بجای بانك شاهنشاهی که در ۱۸۹۰ تأسیس یافته بود بانك ملی اقدام به نشر اسکناس نمود. واحد پول ریال است که معادل چهار سانتیم طلا ارزش دارد ودر ۱۹۳۷ هشت صد میلیون ریال اسکناس در جریان بود. قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس که قریب بیست هزار کارگر ایرانی درخوزستان در آن کار میکنند در ۱۹۳۲ لغو شد وقرارداد جدید سهم دولت ایران را درمحصول وعواید تأمین مینماید.

باوجود مقاومت شدید دولت انگلیس کاپیتولاسیون که شایستهٔ شأن یك دولت شاهنشاهی نبود ملغی گشت و به‌جای قوانین شرع که سابق تنها قانون جاری

۱ ـ J. Berger ۲ ـ Kampsax

کشور بودقوانین‌مدنی وجزائی به‌سبك‌فرانسه معمول گشت .

توجه زیادی‌به کشاورزی شد وقرارشد که ایلات که‌عقب‌افتادگی‌معنوی ایشان برای دولت مکرر وضع خطرناکی پیش‌آورده بود اسکان شوند وبدین منظور در ۱۹۳۷ خالصجات بوشهر بین ایشان تقسیم گشت. مدارس کشاورزی و مزارع نمونه روش جدید کشاورزی را در تمام مملکت می‌آموزد. در۱۹۳٤ دو میلیون نهال‌چای‌تقسیم‌شد وبرای آنکه‌روستائیان ازجان ودل‌بکارخودعلاقه‌مند شوند«جشن درختکاری» معمول‌شد.

یکی ازموانع بزرگ‌ترقی، روحیهٔ عقب‌افتادهٔ زنها بواسطهٔ شرایط‌مذهبی بود . بااین وضع در۱۹۲٦ بوسیلهٔ حذف چادر که شدید ترین نوع حجاب بود مبارزه شد و از ۱۹۳٦ حجاب به کلی در ایران رفع گردید . والاحضرت شمس پهلوی در۱۹۳۵ اولین کانون‌بانوان‌و گروه پیش‌آهنگان‌را تشکیل‌داد. درهمین سال قانون جدید ازدواج وضع شد وحداقل سن دختران را برای شوهر کردن ۱۵ سال تعیین نمود وتصدیق‌صحت‌مزاج جزءِ شرایط ازدواج گردید و به‌زن‌اول درصورتی که شوهرش بخواهد زن‌دومی بگیرد اجازهٔ طلاق داده شد.

سبك آموزش ترقی ثابتی حاصل کرد و در ۱۹۳۵ در مقابل ٦٦۲۱ پسر ۲۲۵۳ دختر مشغول تحصیل بود وبه‌آنها سند تحصیلی و دیپلم داده می‌شد . در چهارم‌فوریهٔ ۱۹۳۵دانشگاه‌تهران‌افتتاح گشت که‌استادان‌اروپائی در آن تدریس می کردند ویك‌دانشکدهٔ فنی ویك دانشکدهٔ موسیقی‌نیزداشت. در آوریل همان سال فرهنگستان تأسیس یافت که دارای سی‌وهفت عضوبود. این فرهنگستان بایستی مانند فرهنگستان‌های دمشق و قاهره به تصفیهٔ زبان بپردازد و ادبیات که‌دردوران قاجاریه‌باوجودنبوغ‌خاص ایرانی رو به‌انحطاط‌نهاده بود بشدت‌رو به‌ترقی رفت بطوری که هم‌اکنون در زمینهٔ تاریخ آثار بدیعی بوجود آورده

است. میراث وافتخارات گرانبهای معنوی ایران دراعتلای غرورملی تأثیر بسزا داشت واین امر به‌وضع بسیار روشن ومحسوسی در۱۹۳٤درجشن‌هزارهٔ‌فردوسی شاعر عالی‌قدر معلوم گردید . گذشتهٔ قبل از اسلام این کشور هنوز عشاق و طرفدارانی‌دارد چنانکه درساختمان بانك ملی تهران معمارجرأت نموده سبك طاق کسری درتیسفون‌را تقلید نموده است.

درزمینهٔ‌سیاست‌خارجی شاه علاوه برمنافع کشورخویش، ازمنافع‌جوامع مذهبی و فرهنگی خاورمیانه و نزدیك نیز حمایت کرد . در ۱۹۲۵ همین که بسلطنت رسید ضمن انعقاد قرار داد با انگلیسها برای تعیین وتثبیت مرز های جنوب وجنوب شرق یعنی بلوچستان وافغانستان اقدام نمود . در ۱۹۳٤ برای ملاقات آتاتورك به آنکارا رفت وباوی روابط شخصی برقرار نمود. در ۸ ژوئیهٔ ۱۹۳۷ در سعدآباد که مقر ییلاقی شاه و در ۱٦ کیلو متری شمال تهران است باسه دولت ترکیه وعراق وافغانستان قراردادی بست ودول‌امضا کننده‌مرزهای یکدیگر را تضمین نموده تعهد کردند که در امور داخلی یکدیگر مداخله نکنند و اختلافات احتمالی خودرا از طریق‌مذاکره حل نمایند وبا دول‌دیگر پیمان‌های تهاجمی نبندند. ازدواج ولیعهد ایران با یك شاهزاده خانم مصری رشتهٔ اتصال دول آزاد اسلامی را محکم‌تر خواهد ساخت. یك دوران جدید تاریخ بشریت نشان خواهد داد که شرق که زنجیر اسارت غرب‌را گسسته است تاچه‌میزان به ترقی فرهنگ عمومی کمك خواهد نمود.

افغانستان

افغانسان همسایهٔ شرقی ایران مأموریت تاریخی خود را حتی درجنگ جهانی‌اول درحفاظت‌دنیای‌اسلام از هجوم روسیه وسلطهٔ انگلیس‌در کمال‌قدرت انجام‌داد. در۱۹۱۹ آخرین‌سعی‌انگلیس‌درتسلط براین کشوربه‌شکست نظامی‌ولی

پیروزی سیاسی افغانستان تمام شد بطوری که دولت انگلیس از این خیال برای همیشه صرف نظر نمود. دولت روسیه نیز ناچار از الحاق افغانستان به جمهوری شوروی که در ترکستان ایجاد نموده بود منصرف شد و در نتیجهٔ سیاستی مغایر با مذهب که در نواحی مسلمان نشین اجرا کرد، اسباب مهاجرت جمع زیادی از مسلمانان این نواحی به افغانستان شد. امید جلب این کشور به دائرهٔ فرهنگ شوروی مبدل بیأس شد. وضع خاندان سلطنتی گاه بواسطهٔ اشتباهات خودشاه به خطر می‌افتاد. امیر امان‌الله جانشین امیر حبیب‌الله پدر خود که در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۱۷ بدست شورشیانی که تحت فرمان نصرالله برادرش بودند کشته شد در ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ شورش غلیزائی ها و منگل ها و تپان ها که اغلب در هند تحت اطاعت انگلیسها بودند سرکوب کرد، ولی تعصب و اصرار وی در اجرای اصلاحات بی‌موقع و شتابزده برای وی شوم بود. وی نیز میخواست مانند ترکیه و ایران بیك ضرب بتمام موفقیت‌های فنون و صنایع جدید و اصلاحات ادارای وقضائی و ترقیات فرهنگی و آموزشی نایل آید و مخصوصاً ایجاد ارتش دائم و منظم را بموقع اجرا گذارد، کشور خودرا در ردیف ممالك متمدن درآورد. نارضایتی اتباعش که هنوز برای قبول اینگونه اصلاحات رشد کافی نداشتند در ۱۹۲۸ هنگامی که وی در سفر اروپا بود متظاهر گشت. وی باعجله مراجعت نمود تا شورش «بچه سقا» را که از مردم تحت عنوان حبیب‌الله دوم بیعت گرفته بود دفع کند، ولی در ژانویهٔ ۱۹۲۹ مجبور شد استعفا دهد و کشور را ترك کند. بالاخره در اکتبر پسر عمویش نادرخان رئیس شورشیان را که در کابل اقامت نموده بود شکست داد و تیربازان کرد. با آنکه وی تمام اصلاحاتی که موافق میل مرتجعین نبود حذف کرد در ۸ نوامبر ۱۹۳۳ در کاخش کشته شد و پسرش محمد ظاهرخان در سن ۲۰ سالگی به تخت نشست. سلطنت این پادشاه که تا ۱۹۳۹ بود، فقط یکبار در ۱۹۳۴ در نتیجهٔ شورش یکی از ماجراجویان

وزیرستانی بنام محمدسعدی گیلانی دمشقی آشفته شد که آن هم بسهولت رفع گردید .

این دولت با همسایهٔخود ایران در ۱۹۲۳ قراردادی بسته‌بود، ودر۱۹۳٤ پیمانی که سابقاً ذکر کردیم افغانستان را جزءِ دولی که تحت رهبری رضاشاه پهلوی متحد شده بودند درآورد . نادرخان‌در۳۱ اکتبر ۱۹۳۱ بسبك ایران‌به مملکت مشروطه‌اعطا نمود، ولی قانون، اختیارات‌را بشاه‌ووزیرانش داده بود. ازآن‌پس دولت افغانستان بااستفاده از تکنیك اروپا با احتیاط درراه‌اصلاحات قدم گذاشت، ولی‌افکار ملی‌نیزمهیاشده‌بود. در۱۹۲۸ فرهنگستانی‌درکابل‌تأسیس شد و مأمور گردید که زبان کشور یعنی پشتورا زبان رسمی کند . تااین تاریخ تمام کتب ومطبوعات بفارسی بود،ولی‌ازاین به‌بعد بتدریج پشتو واردمطبوعات شد و تمام کارمندان و مستخدمین ادارات بآموختن آن پرداختند . این کشور که‌جوان‌ترین مملکت اسلامی است باید راه دوری‌را بپیماید تاهمردیف اقران‌خویش گردد .

حوادثی که از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸ صورت گرفت

بقلم پرلمان[1]

جنگ دوم جهانی دامنگیر ممالك اسلامی نیز شد. افریقای شمالی صحنهٔ جنگ‌های شدیدی گردید. عراق وسوریه و لبنان از طرف قوای متفقین اشغال شدندوقوای مزبور یکدفعه ملیون طرفدار محور ودفعهٔ دیگر فرانسویان ویشی را اخراج نمودند. ایران نیز اشغال شد.

این ممالك سختی‌های زیادی ازلحاظ اقتصادی وقحطی ومحرومیت‌های زیاد درنتیجهٔ جنگ تحمل نمودند. منابع تهیهٔ حوایج خاصه محصولات صنعتی تقلیل ونقصان کامل حاصل کرد وراه های بازرگانی مسدود شد. تقلیل وتوقف واردات سبب شد که باشتابزدگی اقدام به‌صنعتی شدن نمایند تاحوایج محلی و حتی‌الامکان حوایج قوای متفقین را که در آن حوالی بودند برآورند و بدین مناسبت کشور های خاور میانه به درجات و اندازهٔ مختلف بتورم پولی مبتلا شدند .

عملیات جنگی، وسایل حمل ونقل را فوق‌العاده توسعه دادوراه آهن ایران که‌وسیلهٔ حمل کالاهای «وام‌واجاره‌ای» گردیداهمیت حیاتی حاصل کرد، انگلیسها

۱ـ Perlmann

شبکهٔ راه‌آهن فلسطین ولبنان‌را که منبعد ازتمام ممالك عرب میگذشت متحد ساختند ، وحمل‌ونقل هوائی توسعهٔشگرفی حاصل نمود.

بیشتر کشورهای خاورمیانه جزءِ بلوك استرلینگ‌شده ودارای‌حسابهای بستانکار قابل ملاحظه‌ای درلندن‌شدند. ضمناً ابتکارتأسیس« مرکز تهیهٔ حوایج خاورمیانه»[1] ازانگلیسها بود و بدواً منحصراً جنبهٔ انگلیسی داشت، ولی بعد انگلیسی‌وامریکائی شد. این‌مرکز نتایج مهمی درتنظیم زندگانی اقتصادی و اقتصاد بانقشهٔخاورمیانه‌حاصل‌نمود. ابتدا نظراین‌سازمان‌صرفه‌جوئی‌دربار بری دریائی‌بودولی‌بعدتجربیات‌خیلی‌وسیعی دراساس‌واحتیاجات‌اقتصادی کشورهائی که ازسودان شروع شده وبدایران‌ختم می گردید بدست‌آورد.

جنگ تبلیغاتی مدت چندین سال بشدت ادامه داشت و البته در جمع زیادی‌تأثیرنمود.توجه‌به‌جنگهائی که‌درجوارخاورمیانه‌بوقوع‌می‌پیوست‌متضمن یك جنبهٔ حیاتی بود وسبب‌توسعه وتحریك وجدان سیاسی بسیاری ازدول شد و آنهارا متوجه ارزش واهمیت خود نمود . این‌نکته درمصر شدت‌خاصی حاصل کرد. قاهره‌مرکز عمومی‌ستاد متحدین‌شد وکابینهٔ انگلیس یك وزیرمخصوص خاورمیانه داشت، تودهٔمردم با دسته‌های بزرگ سربازان ومأمورین عالی‌رتبهٔ متفقین‌تماس‌حاصل کرد وازعلوسطح‌زندگی ایشان اطلاع پیدا کرد. ترقی‌قیمتها در بعضی نواحی سبب شد که روستائیان بدهکاریهای خود را پرداخته و حتی سرمایه‌هائی فراهم کنند.

درعرصهٔ سیاست افکار واحساسات سیاسی‌قبل ازجنگ‌با افکارواحساساتی که این نبرد شگرف بوجود آورد وتفسیرهای له و علیه که از طرف مراکز تبلیغاتی ومفسرین وقایع صورت می گرفت آمیخته‌شد. ازپای درآمدن‌فرانسه

۱- Middle East Supply Center

اثری عجیب کرد و انگلیس مقام شامخی را حفظ کرد ، ولی در نتیجهٔ رقابت و فشار روسیه و امریکا و مشکلات داخلی خود سلطهٔ خود را از دست داد.

ترک‌ها توانستند از جنگ بر کنار مانده ، طرح تأسیس اتحاد بالکان را با اتحاد کشور های خاور میانه بوضعی که در پیمان سعدآباد پیش‌بینی شده بود بوجود آورند. این نقشه که مورد حمایت کامل غرب قرار گرفت با مقاومت شدید شرق مواجه شد.

اعراب بلافاصله بعد از جنگ ، با دو جمهوری جدید یعنی سوریه و لبنان و دولت عربستان سعودی، که بواسطهٔ منابع نفت خود و منافع امریکا که در آن بکار افتاده بود ارزش و اهمیتی غیرمنتظر حاصل نموده بود، روبرو شدند و اتحادیهٔ عرب از ۱۹۴۴ می کوشد که منافع دول عضو خود را هم آهنگ کند .

هیچ یك از دول خاورمیانه در جنگ علیه محور وارد نشد [به استثنای ایران که در اواخر جنگ در کابینهٔ سهیلی (در نهم سپتامبر ۱۹۴۴) نسبت به آلمان اعلام حالت جنگ کرد]. در سیاست داخلی طبقهٔ حاکمهٔ پیش روز بروز با قوای جدیدی مواجه می‌شوند که در آنها عناصر چپ زیاد است و اوضاع طوری است که مشکلات اجتماعی ناچار هر روز بیشتر در صف اول قرار می گیرد.

ترکیه

یك پیمان کمك متقابل در ۱۲ مه ۱۹۳۹ بین ترکیه و انگلیس امضا شد و نظیر همان پیمان را در ۲۳ ژوئن دولت ترکیه با فرانسه منعقد نمود. دولتین انگلیس و فرانسه به‌وی اعتبار دادند و دولت اخیر ولایت اسکندرونه را که جزء اراضی سوریه تحت‌الحمایهٔ وی ، بود به ترکیه واگذاشت . در ۱۹ اکتبر اتحاد دیگری با فرانسه و انگلیس بسته شد و اعتبارات مهم دیگری برای ترکیه باز شد بدین ترتیب دولت مزبور از آغاز جنگ در جرگهٔ متفقین

کشیده شد .

ترکیه‌مدتی به‌بهانهٔ اینکه تسلیحاتش کافی نیست بی‌طرفی خودرا حفظ کرد. ترك ها کوشش بسیار کردند که در بالکان جبههٔ ضد تهاجم تشکیل دهند، ولی‌شورویهامساعی آنها را خنثی مینمودند. پس‌ازانعقاد پیمان الحاق شوروی دولت ترکیه تحت‌فشار دائم‌این‌دو دولت قرار گرفت.

در۱۹٤۰ جنگ به‌ترکیه نزدیك‌شد، آلمانی‌هارومانی‌را گرفتند وشمال ومغرب یونان‌را اشغال نمودند وایتالیاآلبانی را تصرف نمود وباآلمان اتصال حاصل کرد ومیسیون های محور واردسوریه، که زیرنظرویشی‌بود، شدند . در فوریه کار شناسان فنی آلمان که درکارگاه ها و کارخانجات استانبول بودند اخراج شدند ودولت شوروی نیزکارشناسان خودرا خواست. در۱۸ ژوئن ۱۹٤۱ ترکیه با آلمان یك پیمان عدم تجاوز برای مدت ده سال منعقد نمود. چهار روزبعد هیتلر به‌روسیه‌حمله کرد.

آلمان چون به کرم‌ابریشم‌ترکیه‌احتیاج داشت سعی‌می کرد یك‌قرارداد تجاری منعقدسازد. برای‌جلب‌آنکارا ازهمه‌طرف‌فعالیت می‌شد. روزولت رئیس جمهور امریکا در دسامبر اظهار کرد که دفاع از ترکیه برای امریـکا اهمیت حیاتی دارد .

از مارس۱۹٤۲ کالاهای «وام واجاره‌ای» بطرف بنادراین کشورسرازیر شد. بعد از آنکه قوای‌امریکا درافریقای شمالی پیاده‌شدفشارآلمان کاهش‌یافت ودیگر کرم بآن مملکت ارسال‌نگردید، ولی تمام مجاهدات ایدن وچرچیل و روزولت برای ورود این دولت به جنگ بی نتیجه ماند ، گرچه بعد از نبرد استالینگراد (۱۹٤۳) دوستی‌خود را نسبت به‌متفقین بیشتر کرد .

تیرگی‌روابط باشوروی ادامه‌یافت تااینکه دردوم اوت ۱۹٤٤ قطع‌شد .

حذف و الغای اتحاد ترك یا پان‌تورانیسم عملی بود که احتمالاً مورد پسند روس‌ها قرار می‌گرفت. معذلك دولت شوروی در مارس ۱۹٤۵ پیمان مودت و بی‌طرفی و عدم تعرضی را که در ۱۹۲۵ بسته بودند لغو نمود و اعلام شد که روسیه خواهان قراردادهای جدیدی راجع به بغاز ها و بالکان می‌باشد و نیز واگذاری اراضی قفقاز (قارص، اردهان) را مطالبه می‌کند. در ۲۳ فوریهٔ ۱۹٤۵ ترکیه بدول محور اعلان جنگ داد.

اتمام جنگ سبب تقلیل صادرات ترکیه و بروز بحران اقتصادی گردید. دولت ترکیه بعلت محیط پر از بدگمانی وسوء ظن و « جنگ اعصاب » ارتش قوی نگاهداری می‌کند، بطوری که یك ثلث بودجه صرف دفاع ملی میشود.

در ۱۹٤٦ تقاضاهای روسیه و وضعی که متفقین اتخاذ نموده بودند روشن شد ومسئله‌ای که قبل ازهرچیز پیش‌آمد این بود که معلوم شود دول ساحلی دریای سیاه ـ که روسیه بعلت قدرت و نفوذش حق تقدم داشت ـ به تنهائی راجع به وضع بغازها تصمیم خواهند گرفت ویا این مشکل در یك کنفرانس بین‌المللی حل خواهد شد.

دراوقات نزدیك به‌جنگ برای این کشور یك رژیم دموکراسی در نظر گرفته شده بود که پس‌ازختم‌مخاصمات دنبال شد. درانتخابات ۱۹٤٦ وتشکیل مجلس جدید ۳۹٦ نمایندهٔ عضو حزب خلق مجدداً انتخاب شدند در صورتی که حزب جدید دموکرات که ریاست آن باجلال بایار بود فقط ٦۲ کرسی بدست آورد.

روابط باروسیه همچنان تیره بود. در ۱۲ مارس ۱۹٤۷ «نظریهٔ ترومن» یعنی پیشنهاد کمك امریکا به یونان وترکیه علیه هر گونه تهدید و فشار هر دولت خارجی (شوروی) اعلام شد. ژوئن : نزدیکی باعراق. اکتبر : تشکیل کابینهٔ حسن سقا.

اتحاد عرب

میلیون عرب علاقه داشتند که ملل عرب زبان را طوری متحد سازند که ازهر حیث خاصه از لحاظ سیاسی اتحاد آنها محرز و آشکار باشد. در اواخر جنگ اول چون ممالك عربی خیلی متفرق و مجزا بودند و وحدت داخلی نداشتند، این مقصود حاصل نشد، ولی این آرزوی اتحاد بوسیلهٔ تماسهای ادبی و ارتباط شخصی بین طبقهٔ روشنفکر ورجال سیاسی ، و بعلت اشتراك احساسات و منافع ومشکلات کشور های عرب مثلاً مبارزه علیه سلطهٔ بیگانه، صورت عمل گرفت .

در ۲۹ مه ۱۹٤۱ هنگامی که قوای انگلیس به بغداد یاغی نزدیك میشدند وبرای بیرون آوردن سوریه ولبنان از تصرف ویشی مشغول تدارك بودند آقای انتونی ایدن در مجلس انگلستان اظهار داشت که دولت انگلیس که بدوستی دیرینهٔ خود با اعراب وفادار است کمال سعی خود را برای اتحاد آنها بعمل خواهد آورد. مأمورین انگلیسی درمشرق به این سیاست عمل کرده نهایت کوشش را نمودند تا از توجه وتمایل اعراب نسبت بمحور که این اوقات درخاورمیانه شدت فوق العاده داشت جلوگیری نمایند . این رویهٔ مساعد دولت انگلیس سیاستمداران عرب را بر آن داشت که مذاکرات اتحاد عرب را تشویق کنند . این مذاکرات طولانی وسری بود و مصر که تا آن تاریخ از نهضت اتحاد عرب کناره گیری می کرد بمیدان وارد شد.

اختلاف وبدگمانی وحسادت، دول عرب و زمامداران آن را بشدت ازهم جدا کرده بود وباآنکه درعالم حرف وادعا همه چیزرا فدای اتحاد می کردند درعمل هر کس پی نفع خود بود. لبنان نیم مسیحی بشدت درصدد حفظ استقلال

خودبود؛ درصورتی که ملیون سوریه وعراق علاقه‌مند به ایجاد سوریهٔ بزرگ بودند که شامل لبنان وفلسطین واردن شده بود. عراق نیز احتمالاً به آن ملحق می گردید. امیرعبدالله دراردن خودرا شایستهٔ پادشاهی سوریهٔ بزرگ که حامی خاندان هاشمی بودمی دانست، ولی ابن سعود که نمیتوانست با تشکیل آن موافقت کند گویا برای جلوگیری از آن با فاروق پادشاه مصر همدست شده بود. پس از تشکیل کنگره های پزشکی وقضائی وزنان و پیشآهنگان از کشورهای مختلف عرب مبارزات مطبوعاتی زیاد شد و مذاکرات شدت بیشتری حاصل نمود و در این خلال وقایع فلسطین وسیلهٔ اتحاد اعراب علیه مظالم امپریالیسم اروپا شد.

در۲٤ سپتامبر ۱۹٤٤ نمایندگان مصروعراق وسوریه ولبنان واردن که نمایندگان عربستان سعودی ویمن نیز به آنها ملحق شدند در اسکندریه اجتماع نمودند و مذاکرات دوهفته طول کشید ومنتهی بصدور «پروتوکل اسکندریه» گردید که موافقت‌نامهٔ مقدماتی برای «تقویت رشته‌هائی که وسیلهٔ اتحاد دول عرب» در« اتحاد دول عرب» است محسوب می‌شد. وزیران امور خارجهٔ هفت دولتی که در مذاکرات اسکندریه شرکت کرده بودند از چهاردهم فوریه تا۲۲ مارس ۱۹٤٥ برای نوشتن پیمان یامیثاقی که باین سازمان صورت قطعی ورسمی بدهد درقاهره جمع شدند.

بنابرقسمت اول : پیمان اتحاد عرب رشتهٔ اتصال و اتفاق دول مستقل عرب است که الحاق و عضویت دول مستقل عرب دیگررا نیز پیش بینی نموده است. هدف آن «دوستی و نزدیکی اعضا » و« هم آهنگ ساختن اقدامات سیاسی » و «حفظ استقلال وحاکمیت آنها وحل مسائل عمومی مربوط به دول عرب وترقی و بهبود آنهاست». دوم همکاری را درزمینهٔ های اقتصادی، ارتباطات ، فرهنگ، امورملی ، بهداشت وامور اجتماعی پیش بینی نموده است . درقسمت سوم مقرر گردید که

اتحاد عرب تحت سرپرستی شورائی قرار می گیرد که وظیفهٔ آن « استقرار وسایل همکاری باسازمان بین‌المللی خواهد بود که برای حفظ صلح وامنیت‌و تنظیم روابط اقتصادی واجتماعی ممکن‌است درآتیه تشکیل گردد». به موجب قسمت چهارم ممالك دیگر عرب میتوانند در کمیسیون‌های مخصوص شرکت کنند. بنابرقسمت پنجم ممالك عضو حق استعمال اسلحه ندارند وهنگامی که «استقلال وحاکمیت وتمامیت ارضی درکار نباشد» داوری اجباری ونافذ است. ششم : چنانچه شورا اتفاق آراء داشته باشد تمام کشورهای عضو علیه تهاجم و تعرضی که نسبت بیکی از اعضا شده باشد مقاومت می‌نمایند. هفتم : اجرای تصمیماتی که به‌اتفاق آراء گرفته شده باشد الزامی ولی اجرای تصمیماتی که به‌اکثریت گرفته شده باشد فقط برای اعضائی‌اجباری است که‌بآن‌رأی‌داده‌اند. هیجدهم: هرعضو بایك سال اخطار قبلی حق ترك اتحادیه را دارد . نوزدهم: ولی اگر عضوی مخالف تغییر پیمان‌اتحادیه باشد می تواند فوراً کناره گیری کند .

یك ضمیمه متضمن قطعنامهٔ مخصوصی راجع به فلسطین است و چنین می گوید : « شورای اتحاد عرب میتواند نمایندهٔ اعراب این کشور را برای شرکت درکارها تعیین نماید. »

نمایندگان‌عرب در سان‌فرانسیسکو سعی کردند که اتحاد عرب بعنوان «اتحاد منطقه‌ای»شناخته شود ولی موفق نشدند.

اتحادعرب از تقاضای سوریه و لبنان راجع به تخلیهٔ این دو کشور از قوای بیگانه پشتیبانی‌مخصوص نمود. این اتحادیه در خارج دفاتری دائرنمود که‌بیشتربفعالیتهای ضدیهودی بپردازند وچند کمیسیون تشکیل داد که مأمور تهیهٔ نقشهٔ همکاریهای احتمالی و غیره میباشند. باآنکه هنگام‌تأسیس‌اتحادیه،

عراق نقش مهمی بازی کرد عجالةً ادارهٔ آن بدست مصر و عربستان سعودی افتاده است .

در ۲٤ مه ۱۹٤٦ ارنست بوین [۱] وزیر امور خارجهٔ انگلیس گفت که «بسیار علاقه منداست که تمام خاورمیانه با انگلستان و ممالك تابعهٔ آن و مشترك‌المنافع همکاری کنند و یك سازمان دفاعی محلی که جزئی از دستگاه سازمان ملل باشد بوجود آورند» .

تعیین عملیاتی که اتحادیه در زندگی داخلی دول عضو ، درزمینهٔ اقتصاد و مسائل اجتماعی و قضائی و فرهنگی نموده بسیار مشکل است زیرا همواره سرگرم تهیهٔ نقشه و متوجه سیاست خارجی است .

مصر

محمد محمود پاشا دراوت ۱۹۳۹ استعفا کرد وعلی ماهر پاشا دولت جدید را تشکیل داد. روز سوم سپتامبر حکومت نظامی اعلان شد و دسته سربازان هندی همان روز اعلان جنگ وارد مصر گردیدند و روابط با آلمان قطع و تا آخر فوریهٔ ۱۹٤۵ وضع عدم مخاصمت اتخاذ گردید .

درژوئن ۱۹٤۰ هنگامی که ایتالیا در مدیترانه و سودان دست به مخاصمت زد و ازطرف لیبی مصر رامحاصره نمود وضع تیره شد. نسبت به قاهره و اسکندریه حملات هوائی صورت گرفت ، ولی در دسامبر ۱۹٤۰ ایتالیائیها در سید برانی شکست خوردند . در ۱۹٤۱ انگلیسها افریقای شرقی ایتالیا را تصرف کردند و پس از چندین شکست در صحرای افریقا بین مصر و لیبی درمحلی که دسته های قوی زره‌پوش آلمان تحت فرمان رومل بود به حملهٔ متقابل پرداختند. رومل در تابستان ۱۹٤۲ درضمن نبردهای معروف طبرق والعلمین پیشروی کرد و تاچند

۱ - Ernest Bevin

کیلومتری اسکندریه رسید، ولی در اکتبر و نوامبر ۱۹۴۳ عقب‌رانده‌شد، بدین ترتیب در اثر دفاع انگلیسها مصر از تصرف مصون ماند .

در این خلال و بعد از کابینه‌های بیطرف صبری‌پاشا وسرّی‌پاشا در۲فوریهٔ ۱۹۴۲ دولتی ازحزب وفدبه‌ریاست نحاس‌پاشا تشکیل گردید. انگلیسهادرتشکیل این‌دولت خیلی اصرار داشتند زیرا برای رفع بی‌علاقگی و سردی مردم‌نسبت‌به مجاهدات جنگی متفقین‌میخواستنددولتی زمامدارشود که‌نسبت به‌ایشان‌مساعد و طرف تمایل مردم نیزباشد ، ولی استقرار حزب وفد سبب تیرگی روابط با دربار فاروق شد .

در ۱۹۴۲ مجلس جدیدی‌تشکیل شد که حزب‌وفد در آن‌اکثریت‌داشت، ولی چند هفته بعد مکرم‌عبید که یکی از رهبران حزب بود اخراج شد. وی «کتاب‌سیاهی»منتشر نمود که در آن سوءِ استفاده و رشوه‌خواری وفسادعده‌ای از رهبران وفدرا بیان کرده‌بود. وی بعداًاز نمایندگی مجلس نیز برکنارشد و دستهٔ کوچکی تشکیل داد و اسناد مهمی تسلیم دربار نمود که برای حمله به‌نحاس و وفد خیلی‌اهمیت داشت. در سالهای بعد گفتگوهای شدیدی صورت گرفت که موجب‌هیجان شدید مردم گردید .

مرکز تهیهٔ خواربار خاورمیانه درژوئیه‌تأسیس شد؛ ابتدا یك مؤسسهٔ انگلیسی و بعد انگلیسی وامریکائی، و هدفش تنظیم روابط اقتصادی بود و موفقیتهای مهمی بدست‌آورد. انگلیسها برای جلوگیری از بروز بحران اقتصادی و نارضایتی که ناچار از آن حاصل میشد پنبهٔ مصر را خریدند .

ارتشهائی که در این کشور بودند برای رفع حوائج خود سیل پول را جاری کردند.در۱۹۴۳یك‌فرودگاه امریکا نزدیك‌قاهره‌وسفارت شوروی‌درماه اوت در این شهر افتتاح یافت .

نحاس‌پاشا برای ایجاد وحدت عرب مذاکراتی نمود، ولی در هشتم اکتبر ۱۹٤٤ بعد از آنکه این مذاکرات قرین موفقیت شد و بصدور پروتکل اسکندریه منتهی گردید پادشاه وی‌را بر کنار کرد و احمد ماهر رئیس حزب سعد نخست‌وزیر شد. ولی در ۲٤ فوریهٔ ۱۹٤٥ بعد از آنکه اعلان جنگ را در مجلس قرائت نمود بقتل رسید و نقراشی‌پاشا جانشین وی گردید. مجلس جدید که وی بآن اتکا نمود از ۱۲٤ نمایندهٔ حزب سعد و ۷٤ آزادیخواه و ۳۰ نفر مکرمی تشکیل یافته بود.

بلافاصله پس از جنگ سیل تقاضا راجع بخروج نظامیان خارجی و تجدید نظر در پیمان اتحاد و وحدت درهٔ نیل (یعنی انضمام سودان بخاك مصر) شدت یافت و این درخواستها با مبارزات شدید مطبوعات و تظاهرات و شورشها و عملیات تروریستی و تعصبات ملی شدید همراه بود.

لرد کیلّرن [۱] (مایلس لامپسون [۲]) بعد از یك اقامت دوازده ساله از قاهره رفت و در فوریهٔ ۱۹٤٦ صدقی‌پاشا دولت جدید را تشکیل داد و در آوریل هیئتی از انگلستان آمد تا راجع به تجدید در پیمان اتحاد ۱۹۳٦ مذاکره کند و حتی خود نخست‌وزیر سفری به لندن رفت، معذلك مذاکرات قطع شد.

در نهم دسامبر نقراشی‌پاشا مأمور تشکیل کابینهٔ جدید گردید و در سوم فوریهٔ ۱۹٤۷ گفت که دولت مصر لغو پیمان ۱۹۳٦ را از سازمان ملل خواهد خواست.

۱۹٤۷ : عزیمت قوای انگلیس. عبدالکریم رئیس مراکش از یك کشتی فرانسوی فرار کرد و به مصر پناه برد. اوت، سپتامبر : موضوع سودان (علیه انگلیس) بسازمان ملل مراجعه شد.

۱۹٤۷ ـ ٤۸ : وبا، اعتصاب، تروریسم سیاسی، تعصبات شدید وطنی،

۱ ـ Lord Killearn ۲ ـ Miles Lampson

حذف‌وتحریم دست چپی‌ها .

عربستان

دولت امریکا در ٤ فوریهٔ ۱۹٤۰ با عربستان سعودی رابطهٔ سیاسی برقرار کرد. منافع‌زیادی که شرکتهای‌نفت‌امریکا در این کشور داشتندوسرمایه‌های گزافی که بکار برده‌بودند این اقدام را ضروری ساخته‌بود. از نوزدهم آوریل ۱۹٤۳ عربستان مشمول قانون «وام و اجاره» شد و اولین نمایندهٔسیاسی امریکا درماه مه‌وارد این کشور گردید و دراکتبر امیرفیصل پسر و وزیر امورخارجه ابن‌سعود به‌واشنگتن مسافرت‌نمود .

درژانویهٔ ۱۹٤٥فاروق‌به حجاز رفت ودر فوریه ابن‌سعود، روزولت‌رئیس جمهور امریکا راملاقات نمود و در اول مارس‌عربستان‌سعودی بدول‌محوراعلان جنگ، ولی اماکن‌مشرفهٔ حجار را آزاد و بی‌دفاع اعلان نمود .

در خلال این وقایع یك نکته اساسی مشهود است و آن اینکه دولت عربستان در نتیجهٔ توسعهٔ منافع نفت ناچارشد کناره گیری راترك کند. صدها و هزارها خارجی بمناطق خلیج‌فارس فرستاده شد و چنانکه پیش‌بینی میشود تحولات انقلابی بزرگی در وضع این مملکت‌وملتش‌پیش خواهد آمد.

یمن نیز مجبور شد که از رویهٔ قدیمی یعنی کناره گیری دست بردارد و در ۱۹٤٦ با امریکا روابط سیاسی برقرار نمود .

عراق

در سوم آوریل ۱۹۳۹امیرغازی درنتیجهٔتصادف‌اتومبیل‌درگذشت‌وپسرش فیصل دوم که چهارسال داشت جانشین وی گردید و عبدالاله نایب‌السلطنه شد.

عراق پس از شروع جنگ روابط سیاسی خود را با آلمان قطع کرد، ولی تبلیغاتی که آلمانها مخصوصاً در ارتش علیه زمامداران بغداد شروع‌نموده

بودند بوسیلهٔ ایتالیهائیها ادامه یافت. در ٤ آوریل ۱۹٤۱ رشید عالی گیلانی کودتا کرد. دولت وی کاملاً مخالف انگلیسها بود و از پیاده شدن قوای این دولت در بصره جلوگیری کرد و بدین وسیله پیمان اتحاد را نقض نمود و در ٥ مه روابط سیاسی با آلمان را تجدید نمود. و این موقعی بود که آلمانها حرکات گازانبری ارتش خود را در بالکان و افریقای شمالی اجرا میکردند. انگلیسها بعد از شش هفته جنگ بغداد را گرفتند و در اول ژوئن حکومت نایب السلطنه را مستقر ساختند.

تا چندین ماه وضع همچنان تیره بود زیرا روش تبلیغاتی که عمال محور و مفتی بیت المقدس معمول کرده بود در ادارات و بین ملت ریشهٔ عمیقی دوانیده و ملت نسبت بآن گوش شنوائی داشت، لذا باید منتظر میشدند تا رومل در العلمین شکست بخورد و امریکائی‌ها در افریقای شمالی پیاده شوند؛ یعنی یك سال و نیم بعد، تا دولت عراق بتواند (۱٦ ژانویهٔ ۱۹٤۳) به آلمان اعلان جنگ بدهد و وی اولین دولت مسلمان و عرب بود که چنین کاری کرد.

نوری سعید پاشا بزرگترین سیاستمدار عراق از ۱۹٤۳ برای ایجاد وحدت سیاسی عرب جداً مشغول کار شد و با ترك‌ها راجع به «مسائل اقتصادی و فرهنگی» از ۱۹٤٥ تا ۱۹٤٦ مذاکراتی نمود.

مسئلهٔ کرد همچنان اسباب آشفتگی وضع سیاسی مملکت بود. در ۱۹٤٦ شورش این قبایل دفع شد و بطوری که احتمال داده می‌شد این شورش با وقایع آذربایجان بی‌ارتباط نبود.

۱۹٤۷ : دفع شورش کرد، دفع شورش دست چپی ها، اولین سرشماری (عدهٔ جمعیت قریب پنج میلیون)، خروج قوای انگلیس.

۱۹٤۸ ژانویه : قرار داد عراق و انگلیس که در پرتسموت انعقاد یافت

ولی درنتیجهٔ فشار مردم ازطرف عراق لغو شد . دولت استعفا داد ونخست‌وزیر فرار کرد .

سوریه و لبنان

فرانسویها قراردادهای سوریه ولبنان‌را که طرح آنها تهیه شده بودامضا نکردند ودر۲۳ ژوئن ۱۹۳۹ اسکندریه‌را به‌ترك ها واگذاشتند بدین امید که درجنگ آینده آنهارا وارد اردوی فرانسه وانگلیس کنند.

این عمل اعتماد به‌سیاست فرانسه را سلب کرد. دراوایل جنگ ژنرال ویگاند قوای قابل‌ملاحظه‌ای‌درسوریه داشت وعدهٔزیادی ازملیون،البته‌نه‌همهٔ آنها، با فرانسویها همراه شدندولی شکست ۱۹٤۰ ورفتار دولت‌ویشی در این منطقه سبب ایجاد احساسات ضد فرانسوی گردید . وظیفهٔ یك دولت‌قیم قبل‌از هرچیزدفاع‌ازآب وخاکی است که به‌وی سپرده شده است، ولی‌فرانسویها چه قبل ازجنگ (واگذاری اسکندرونه) وچه بعد ازآن (موقعی که میسیونهای نظامی آلمان و ایتالیا به‌آن منطقه آمدند) وظیفهٔ خود را اجرا نکردند .

درفوریه ومارس ۱۹٤۱ زدوخوردهائی بین‌مردم وفرانسویهادر گرفت. در ۸ ژوئن یعنی روز بعد از دفع شورش عراق قوای انگلیس و دوگل سوریه و لبنان‌را محاصره کردند. این جنگ یك‌ماه طول کشید و در ۱٤ ژوئیه‌متارکه امضاشد که بسربازان ویشی اجازه میداد که آزادانه‌کنار بروند. فرانسهٔ آزاد وانگلیسها اعلام کردند که میخواهند در سوریه ولبنان حکومتی با استقلال داخلی بوجود آورند وچنین بنظر می‌رسید که ژنرال کاترو [۱] که فرمانده فرانسویهای آزاد بود نظریه ای که درپیمان های امضا نشدهٔ ۱۹۳٦بود اتخاذ نموده است. وی‌استقلال‌سوریه رادر۱٦ سپتامبر واستقلال لبنان‌را در۲۳ اکتبر

۱ - Catroux

اعلام نمود وشیخ تاج‌الدین الحسنی‌رئیس جمهور شد و ملیون داخل کابینه شدند.

در ۸ فوریهٔ ۱۹٤۲ دولت انگلیس نمایندگان سیاسی به‌سوریه ولبنان فرستاد وهمین کار را دولت امریکا در اکتبر نمود. دولت برای مبارزه باقحطی مجبور شد مجاهدات زیادی بنماید ودرعوض درنتیجهٔ ساختمان راه‌های‌نظامی زیادبیکاری وجودنداشت. مشکلات‌سیاسی نیز رفع نشد،عمال محور زیادفعالیت می کردند وبعضی ازفرانسویها بااستقلال سوریه ولبنان، که‌طرفداران دوگل تحت‌فشار انگلیس و امریکا مجبور بودند اعطانمایند، مخالف بودند.

در۱۹٤۳ مشروطیت اعلان شد و انتخابات سوریه در ژوئیه ، و لبنان درسپتامبر بعمل‌آمد. شکری قوتلی درسوریه و بشارةالخوری در لبنان رئیس جمهورشدند. مجلس جدید لبنان بریاست ریاض‌الصلح قهرمان‌ملی‌عرب‌موقعی که خواست تمام امتیازاتی که با استقلال وحاکمیت مملکت مخالف است لغو کند بطوری که نه‌قیم ونه‌قیمومت را بشناسد با فرانسویها اختلاف پیدا کرد. ژ.هلّو[1] رئیس مأمورین فرانسه خیال کرد که با دستگیری رئیس جمهور و وزیران وعدهٔ زیادی ازنمایندگان‌میتواند به‌این نهضت‌خاتمه‌دهد، ولی‌عمل‌وی سبب انزجار شدید تمام‌مملکت شدودولت انگلیس وامریکاحاضر به‌حمایت و پشتیبانی‌فرانسه‌نشدندو ناچاراین‌دولت‌تسلیم‌شد.

این‌پیروزی سبب شد که این‌دولت‌ها بخواهند که نظامیانی که در محل استخدام شده‌اند تحت فرمان آنها درآیند و از دادن هرگونه امتیازخاصی به‌فرانسویها خودداری کنند ودر فوریهٔ ۱۹٤۵ با الحاق به‌متفقین وضع خود را محکم نموده توانستند نماینده به‌سانفرانسیسکو بفرستند.

۱ - J. Helleux

سوریه ولبنان خروج قوای فرانسه‌را خواستار شدند وبین مردم و ایشان زدوخوردهائی‌صورت گرفت. فرانسویها انگلیسهارا متهم کردند که‌برای‌راندن فرانسویهاازخاورمیانه این‌اغتشاشات‌رابوجودآورده‌اند وبالاخره‌مسئلهٔسوریه و لبنان‌مشکل‌بزرگی‌بین دومملکت‌ایجاد کردوموقعی که انگلیسهاخواستندوضع را ترمیم کنند خیلی دیر شده بود ودر سوریه احساسات ملی طوری شدت پیدا کرده بود که فرانسویها را از تمام مزایائی که میتوانستند حفظ کنند محروم نمودند.

این دو جمهوری درفوریهٔ ۱۹٤٦ به‌شورای امنیت‌مراجعه وخروج‌قوای انگلیس و فرانسه را درخواست نمودند. شوری قطعنامه‌ای گذراندو ضمن آن اظهار اطمینان نمود که دول بزرگ هرچه زودتر قوای خودراخارج خواهند نمود. قوای‌خارجی درآوریل ازسوریه خارج شدند وآخرین دسته‌های ارتش فرانسه‌نیزدر ۳۱ دسامبراز لبنان‌بیرون رفتند.

در سوریه مشکلات جدیدی بوسیلهٔ دروز و نصیریها ایجاد شد و در مه ۱۹٤٦ سازمان‌های سیاسی‌منحل‌شدند.

٤۸ - ۱۹٤۷: بروز اغتشاش، درنتیجه نقشهٔ ایجاد سوریهٔ بزرگ که از طرف پادشاه اردن پشتیبانی می‌شد.

۱۹٤۸ : لبنان قرار داد مالی با فرانسه بست و سوریه از گروه فرانك خارج شد . مذاکرات برای ایجاد لولهٔ نفت عربستان از سوریه تا سواحل لبنان .انتخابات . تعیین رئیس جمهور .

فلسطین

در۱۷ مهٔ ۱۹۳۹ دولت انگلیس کتاب‌سفیدی‌راجع به فلسطین منتشر کرد که با آنکه کمیسیون دائمی اراضی تحت‌الحمایهٔ سازمان ملل آنرا رد کرد

مبین سیاست جدید دولت انگلیس در خصوص فلسطین بود. مندرجات این کتاب مبتنی بود براین اصل که یهودیها نمی‌توانند زمینی خریداری کنندمگر در منطقهٔ معینی که بعد ها وسعت آن به ۵٪ اراضی فلسطین محدود گردید و هفتادو پنج هزار مهاجر یهود باید درطول پنج‌سال وارد شوند و بعد از آن باید موافقت اعراب جلب گردد تا سازمان حکومت خودمختار در ظرف ده سال مهیا شود.

این کتاب با وجود مخالفت چرچیل ولئوپلدامری [1] و حزب کارگر با اکثریت کمی تصویب شد. هنگامی که اعراب بتدریج حاضر به قبول اصول کتاب سفیدشدند یهودیها گله می کردند که این کتاب آنها را بصورت اقلیتی در کشورعرب درمی آورد.

اوایل جنگ اختلافات سیاسی تخفیف یافت و بیشترمساعی صرف کارهای نظامی‌شد. در۱۶ ژوئیه ایتالیائی‌ها بشهرهای ساحلی حمله کردند. یهودیهاوارد ارتش انگلیس شده در۱۹۴۰ درخواست نمودند که واحد مخصوصی را تشکیل دهند، ولی‌دولت‌حاضر به‌ایجاد واحدهای مخصوصی نبود، بلکه‌دسته‌های‌مخلوط را ترجیح میداد. ولی هنوز اعراب بشدت تحت تأثیرتبلیغات محوربودند. مفتی سابق بیت‌المقدس از پناهگاه خود درسوریه خارج شد و به‌عراق وایران آمدو از راه ترکیه‌به‌رم و برلن رفت (۱۹۴۱) وازآنجا اعراب‌را دعوت کرد که‌برای دفع «خطر انگلوساکسون ویهود» به محور کمك کنند. بدین‌مناسبت‌عدهٔ‌خیلی کمی از اعراب وارد ارتش انگلیس‌شدند. بالاخره در سپتامبر ۱۹۴۴ یك تیپ یهودی تشکیل شد ودر جبههٔ ایتالیا به‌جنگ‌پرداخت. ازاوایل ۱۹۴۰ فلسطین بصورت قلعهٔ محکمی درآمدومانند حلقهٔ‌زنجیری‌بود که‌جبههٔ‌افریقای‌شمالی‌را

---

۱ - Leopold Amery

به‌لولهٔ نفت عراق متصل مینمود ودر ۱۹٤۱ برای عملیات عراق وسوریه‌ولبنان پایگاه شد. صنعت‌مخصوصاً نزد یهودیها ترقی فوق‌العاده نمود.

در۱۹٤۰ قوانین جدیدی راجع به‌فروش زمین وضع شد و مهاجرین غیر مجازاز سواحل فلسطین‌رانده شدند وبه کشتی پاتریا[۱] اجازه‌داده شد که۱۷۷۱ مسافر خودرا پیاده کند. هنگامی که‌این کشتی دربندرحیفا بود انفجاری‌روی داد (۵۵ نفر کشته و۱۹۰ نفر ناپدید شدند) ودر فوریهٔ۱۹٤۲ کشتی استروما [۲] که حامل ۷۵۸ مهاجر بود در دریای سیاه گم شد و در ۱۹٤۳ از اعـدام‌های دسته جمعی یهودی ها بوسیلهٔ کوره های آدم سوزی‌اردوهای‌هیتلری اطلاع حاصل شد.

این‌وقـایع خشم‌جامعهٔ یهود مخصوصاًفلسطینی‌هارا که‌بنفع متفقین‌بوضع شایسته‌ای‌درجنگ مداخله نموده بودندبرانگیخت. جمعی گفتندهمان‌طور که تروریسم انگلیسها را مجبور کرد که سیاستی بین اعراب اتخاذ نمایند مجبور خواهد کرد که رویهٔ خودرا بسود یهود تغییر دهند، لـذا دراین راه دست بکار شدند وابراهام‌اشترن[۳] که دانشجوی جوانی بود رهبر یك‌دسته‌تروریست شد. خود بوسیلهٔ مسلسل کشته شد، ولـی دستهٔ وی در قاهره لردموین [٤] نمایندهٔ سیاسی انگلیس در خاورمیانه را کشتند. یك سازمان بـزرگ نظامی بنام ایرگون[۵] که چندین‌هزار عضو داشت دستهٔ افراطی «طرفدار تجدید نظر» را تشکیل داد واز سازمان صهیونی که خیلی مطیع میل وارادهٔ انگلیس بودجدا شد وهاگاناه [٦] که سازمان مرکزی دفاع یهودیان فلسطین بود برای ایجاد تسهیلاتی درقسمت مهاجرت مشغول خرابکاری گردید.انگلیسها درمقابل،اقدام

۱ – Patria ۲ – Struma ۳ – Abraham Stern ٤ – Lord Moyne ۵ – Irgoun ٦ – Haganah

به‌بازرسی منازل و استقرار حکومت نظامی و بازداشت‌های دسته‌جمعی نموده، رؤسای آژانس اسرائیلی فلسطین را به تشویق تروریسم متهم کردند. مقامات یهود این اتهامات‌را رد کرده، اظهار داشتند که با این گونه‌اعمال مخالفند، ولی بامهاجرت‌غیرمجاز یهودیان‌مخالفت نخواهند کرد، چه بعقیدهٔ ایشان‌این عمل خلاف قانون نیست بلکه منع ورود ایشان به فلسطین خلاف قانون است.

بعد از آنکه کنفرانس صهیونی دریازدهم مه۱۹۴۲ درنیویورك تشکیل‌شد واعلامیهٔ معروف به«قطعنامهٔ بیلت مور»[1] را صادر نمود، که بموجب آن ملت یهود حق دارد علاوه بر لغو کتاب سفید ایجاد جامعهٔ اسرائیلی‌را در فلسطین بخواهد ـ زیرااقدامات وسیع واساسی‌برای نجات‌باقیماندهٔ ملت‌یهود دراروپا کمال‌ضرورت‌رادارد ـ مبارزات‌سیاسی‌صورت‌تازه‌ای‌بخود گرفت. این‌برنامه که ازطرف اکثر صهیونی‌ها قبول‌شدو مورد تأییدبیشتر دسته‌های‌یهودقرار گرفت در اواخرجنگ اساس‌درخواستهای یهود شد.

اعراب فلسطین در نوامبر ۱۹۴۵ با ایجاد کمیتهٔ عالی عرب که مورد تأیید اتحادیهٔ‌عرب‌بود بعمل فوق جواب‌دادند. ضمناً سازمان‌های‌نیمه نظامی‌نیز تأسیس نمودند.

کنگرهٔ‌امریکا(دسامبر ۱۹۴۵) تصویبنامه‌ای‌درتأییدخواسته‌های‌یهودیان فلسطین گذراند وترومن رئیس جمهور این کشور از دولت انگلیس درخواست نمود که با مهاجرت ادارهٔ یهود موافقت کند. یك کمیسیون بازرسی انگلیسی‌و امریکائی به‌اروپا و فلسطین فرستاده شد که در واشنگتن وپایتخت‌های ممالك عرب به مشورت پرداخت و در گزارش خود ورود فوری صدهزار آوارهٔ یهود وتأسیس دولتی‌را که‌نه عرب باشد ونه یهودتوصیه کرد. این‌پیشنهادموردموافقت

۱ ـ Biltmore

دولت کارگر (که اغلب اعضای آن مانند خود حزب طرفدار جدی صهیونی بودند و در مبارزات انتخاباتی وعدهٔ سیاست مساعدی داده بودند) قرار نگرفت.

در فوریهٔ ۱۹٤٦ جمال الحسینی رئیس دستهٔ طرفداران مفتی سابق اجازهٔ مراجعت به فلسطین را حاصل نمود. خود مفتی از فرانسه باهواپیما به مصر آمد وشاه او را پذیرفت و به وی پناه داد و در اوایل ۱۹٤۷ فوزی کاوکجی فرمانده انقلابات عرب از ۱۹۳٦ تا ۱۹۳۹، از آلمان به طرف مشرق حرکت کرد. بعضی دیگر از تبعیدشدگان نیز بازگشتند. بالنتیجه بین اعراب که میتوانستند منبعد به کمك اتحادیهٔ عرب متکی باشند شور و هیجانی ایجاد شد.

گزارش کمیسیون بازرسی علاوه بر آنکه مورد قبول انگلیسها واقع نشد مورد اعتراض شدید اعراب نیز قرار گرفت دستهٔ اخیر اجرای مفاد کتاب سفید ۱۹۳۹ یعنی تشکیل دولت ملی فلسطین را درخواست نمودند و چون اعراب دوسوم جمعیت این کشور را تشکیل میدادند ناچار دولت عربی ایجاد میشد که ریاست آن قطعاً با مفتی بود. در مقابل این احتمالات یهودیها چاره‌ای جز مقاومت شدید نداشتند. کارشناسان انگلیسی و امریکائی کوشیدند که نقشه‌ای مبنی بر نظریات کمیسیون تهیه کنند و نقشهٔ تقسیم از میان رفت. یهودیها که بشدت علاقه داشتند که هرچه زودتر راه‌حلی پیدا کنند که مهاجرت زیادی را اجازه دهد و بکانون ملی یهود جنبهٔ بین‌المللی بخشد از این فکر استقبال نمودند، ولی تمام مذاکرات بی‌نتیجه ماند.

در سپتامبر ۱۹٤٦ دولت انگلیس نمایندگان عرب را برای تشکیل کنفرانس دعوت کرد. این کنفرانس در اکتبر کارهای خود را تعطیل کرد و در ژانویهٔ ۱۹٤۷ مجدداً شروع نمود، ولی به بن‌بست رسید و در دسامبر ۱۹٤٦ بیست‌ودومین کنگرهٔ صهیونی در بال تشکیل شد و تصمیم گرفت که یهودیها در صورتی در

کنفرانس لندن شرکت خواهند نمود که انگلیسیها سیاست خودرا تغییردهند و چون این‌شرط اجرا نشد یهودیها از شرکت در کنفرانس خودداری‌نمودند.

چون ترومن رئیس‌جمهور امریکامجدداً علاقه و میل‌خود را نسبت‌به‌ورود یهودیان به‌فلسطین ابراز داشت، بین‌دولت انگلیس وامریکا اختلاف‌در گرفت واین‌مخصوصاً در خلال‌پاره‌ای از گفته‌های‌ارنست‌بوین‌وزیرامورخارجهٔانگلیس مشهود گشت.

این اوضاع سبب بعضی تجاوزات و اعمال تند در فلسطین گردید. این کشور کوچك در جریان روز افزون ترور وانتقامجوئی که تخم کینه وعداوت را پیوسته میکاشت‌کانون تعهدات وفانشده و تلخ‌کامیها گردیده بود.

خرابکاری وترور، مبارزه با تروریسم، سازمان خفیهٔ ضد تروریسم، بازرسی منازل و بازداشت‌های دسته جمعی،آتش‌نشانی، محکومیت به‌اعدام‌و اجرای آن، اعتصاب و اعتصاب غذا، مهاجرت های غیر مجاز کارهای جاری بودند.

۱۹٤۷: ژوئیه وسپتامبر ـ مهاجرت بزرگ یهود.

سپتامبر ـ مجمع عمومی سازمان ملل تقسیم فلسطین را بدو کشور(عرب ویهود) وبین‌المللی کردن اورشلیم را تصویب نمود.

تروریسم وخرابکاری ادامه داشت‌وجنگ داخلی بین عرب و یهودتوسعه یافت و در خطوط ارتباطی مخصوصاً راه اورشلیم به تل‌اویو به‌یك سلسله‌جنگ و زدوخورد منتهی گردید.

اختلال امور اداری. خروج قوای انگلیس. رخنه کردن دسته های مسلح خاصه در سوریه.

۱٤ مه ۱۹٤۸: خاتمهٔ دوران قیمومت و سرپرستی انگلیس (بدون آنکه

حکومت و اختیارات واگذارشود)، دولت یهود (اسرائیل) اعلام شد.

دسته‌های حملهٔ منظم سوریه و لبنان و اردن و مصر به دسته‌های نامنظم فلسطین ملحق شدند.

جنگ با پیروزی نظامی برای یهود و قوای اردن که قسمتی ازاورشلیم (شهر قدیم) را تصرف نمود.

اعراب دسته جمعی فلسطین را ترك نمودند.

۲۰ مه: شورای امنیت دوآتش‌بس و ترك مخاصمه پیشنهاد نمود و «کنت فولکه برنادوت»[۱] رابرای میانجیگری بین اعراب ویهود اعزام داشت.

۱۷ سپتامبر: کشته‌شدن برنادوت بوسیلهٔ دستهٔ اشترن.

اردن

در ۲۲ مارس ۱۹٤٦ قراردادی برای شناسائی استقلال اردن بین این دولت و انگلیس بسته شد. بموجب ضمیمهٔ این قرارداد پایگاههائی به انگلستان واگذار گردید و امیر عبدالله سلطان اردن هاشمی گردید (۲۵مه).

این پادشاه سیاستی راتعقیب کرد که هدف آن ایجادسوریهٔ بزرگ و نزدیکی با ترکیه بود و در ۱۹٤۷ مسافرتی باین کشور نمود.

ایران

جنگ سبب ایجاد و ادامهٔ یك سلسله بیم و بدگمانی راجع به هدف و نیات آلمان وشوروی در ایران گردید. این بدگمانیها با رسیدن سیلی از جهانگردان وکارشناسان فنی آلمان توسعه یافت. بعد از شورش عراق در ۱۹٤۱ از طرف جنوب نیز سیل اعراب هواخواه محور به این کشور جاری شد.

حملهٔ آلمان به روسیه، شورویها وانگلیسیها را به این کشور کشانید. از

۱- Le Conte Folke Bernadotte

۲۵ تا ۳۰ اوت ۱۹۴۱ قوای انگلیس از جنوب و قوای شوروی از شمال وارد این کشور شدند. رضاشاه کبیر روز ۱۶ سپتامبر از سلطنت استعفا کرد و پسرش محمد رضاشاه جانشین وی شد. چهار روز بعد قانون مشروطیت بموقع اجرا گذارده شد.

پیمان سه جانبهٔ انگلیس و روس و ایران در ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۴۲ امضا شد. رؤسای قوای اشغال کننده تعهد نمودند که «تمامیت ارضی و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم شمارند.» ضمناً سازمان دفاعی را علیه حملهٔ احتمالی در دست گرفتند. شاه نیز تعهد نمود که احتیاطاتی که بنا به مقتضیات دوران جنگ لازم است به عمل آورد و بدولتین انگلیس و روس اجازه داد که قوای خود را در مملکت نگاهدارند والبته منظور اشغال نظامی نبود و این قوا بایستی شش ماه پس از خاتمهٔ جنگ از مملکت خارج شوند و عمال حکومت ویشی و ژاپن نیز اخراج شدند.

حمل مقادیر زیادی مهمات و خواربار که برای روسیه فرستاده می‌شد از خلیج فارس و راه ایران آغاز گردید بطوری که در ۱۹۴۳ روزانه شش هزار تن از سه بندر این خلیج ارسال می گردید، درصورتی که خود ایران در فشار قحطی و محرومیت بود و دکتر میلیسپو از امریکا به ایران آمد تا این کشور را در ادارهٔ اقتصاد و امور مالی خود کمك کند.

ولی مشکلاتی بین ایران و دول اشغال کننده از یك طرف، و خود متفقین از طرف دیگر پیش آمد. قسمت های شمالی نیز بتدریج بوسیلهٔ عمّال شوروی از ایران جدا شد و در ۱۹۴۳ جلو مسافرین و مأمورین ایرانی را که میخواستند به آن نواحی بروند می گرفتند. درخاتمهٔ کنفرانس تهران متفقین راجع به ایران اعلام داشتند که «با دولت ایران راجع به حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی این کشور کمال موافقت را دارند».

درنهم سپتامبرایران بدول محور اعلان جنگ داد، ولی دستگاه حکومتی همچنان از اختلافات عوامل ملی و بین‌المللی به شدت در زحمت بود، چنانکه دولت امریکا مجبور شد علیه حملاتی که به‌روش مالی و اقتصادی میلیسپو می‌شد اعتراض نماید(۱۹٤٤). شوروی‌ها درشمال امتیاز نفت خواستند، ولی زمامداران ایران سعی نمودند که تصمیم در این خصوص را تا بعد از جنگ به تعویق اندازند.

نهضت قوی دست چپی (توده) در شهرها توسعه یافت. در ۱۹٤٥ هنگامی که داردانل ودریای سیاه وراه وصول به‌بنادر جنوب روسیه باز شد از ارزش و اهمیت نظامی ایران بسیار کاسته شد. ولی بواسطهٔ وقایعی که بعلت استقرار حکومت خود مختار آذربایجان بزور شوروی بروز نمود این مملکت دراوضاع بین‌المللی مقامی غیر قابل اغماض احراز نمود.

در ژانویهٔ ۱۹٤٦ ایران راجع به توقف و اقامت قوای شوروی در خاك خود به سازمان ملل متحد شکایت نمود. این شکایت در مارس مورد رسیدگی قرار گرفت. دولت شوروی ضمن تعهد خروج قوای خوددر ظرف شش هفته تقاضا نمود که سازمان تصمیم خودرا به‌تعویق اندازد. در چهارم آوریل دولت ایران تعویق موضوع را درخواست نمود.

قوام‌السلطنه نخست‌وزیر جدید که با روسها روابط خوبی داشت، درفوریه به‌مسکو رفت، ولی گویا هیچگونه قراردادی بسته نشد. وی حاضر بود رژیم خود مختاری آذربایجان را جزء سازمان عمومی ایران بشناسد، ولی تشکیل مجلس وایجاد اکثریت بواسطهٔ اقدامات پیروان حزب توده ممکن نشد.

در ششم مه قوای شوروی رفتند ومذاکراتی که بین رژیم آذربایجان و تهران صورت گرفت بجائی نرسید. هنگامی که انتخابات جدید اعلان شد، دولت

برای حفظ آزادی و آرامش انتخابات تصمیم گرفت قوائی بولایات بفرستد. رژیم آذربایجان درصدد جلوگیری از ورود قوای دولتی برآمد و بالنتیجه زد وخورد درگرفت ودراواسط دسامبر تبریز مرکزاستان آذربایجان بوسیلهٔ قوای دولتی اشغال شد و رژیم محلی سرنگون گردید.

روابط باشوروی همچنان تیره است [۱].

۱۹٤۷ـ اکتبر : مجلس قرارداد نفت با شوروی را رد کرد.

دسامبر : کابینهٔ قوام کناره گیری نمود و ابراهیم حکیمی دولت جدید را تشکیل داد.

یمن

۱۹٤۷ ـ سپتامبر : عضویت در سازمان ملل متفق.

۱۹٤۸ ـ فوریه ومارس : کودتائی که موفق نشد وامام یمن به قتل رسید.

---

۱ ـ این امر مربوط به حوادث تاریخی ۱۹٤٦ بود و در سالهای بعد با تدابیر حکیمانهٔ شاهنشاه و وقوع حوادث بین‌المللی روابط با شوروی بر پایهٔ صفا و وداد و حسن همجواری استوار گردید. طرفین از مزایای همسایگی، با رعایت اصول اساسی منشور ملل متفق و همزیستی آمیخته بادوستی واحترام متقابل برخوردار گردیده‌اند

(بنگاه ترجمه و نشر کتاب)

Bibliothèque d'iranologie
dirigée par
E. Yar Shater

C. BROCKELMANN

Histoire des peuples et des états Islamiques

Depuis les origines jusqu'a nos jours

traduit en Persan
par

Dr. Hadi Djazayeri

B.T.N.K.
Téhéran 1967